ابن خاتون

شرح اربعین ابن خاتون

بعد از تنقیهٔ کامله چهل روز تمام

بعد از تنقیهٔ کامله چهل روز

در میان متاع بلند کرد

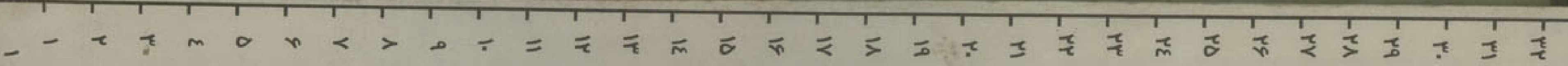
یا الهی یا قیوم یا ذالجلال

محمد و آل محمد

شرح اربعین ابن خاتون

بعد از تنقیهٔ کامله

ابن خاتون



شرح اربعین ابن خاتون

ابن خاتون

شرح شیخ محمد صالح
بر اربعین شیخ بهاء الدین
قیمت ۱۴۵۰

من شغل المجلد هذا النسخ و انا العبد الضعیف [illegible]



اصل نسخه الصحیح الشرح [illegible]
و الا المصنف [illegible] فی شهر رمضان المبارک
فی شهر سنه ۱۱۳۴ [illegible] بعد الالف



شرح شیخ محمد صالح
بر اربعین شیخ بهاء الدین [illegible]

تاریخ تولد [illegible] ۱۲۷۶

تولد نور چشم عبد الرضا [illegible] فی شهور سنه ۱۲۳۶ [illegible] اللهم طول عمره و اجعله من عبادک الصالحین

تاریخ [illegible] ۱۲۸۷

تولد نور چشم عبد [illegible] فی شهور سنه ۱۲۳۸ اللهم طول عمره و اجعله من عبادک الصالحین



فهرست احادیث این کتاب و آنچه در ضمن شرح هر حدیث سمت گزارش
یافته است بر وجه اجمال حدیث اول در ثواب کسی که چهل حدیث
حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
مشتمل است بر دو بینش بینش اول ترجمه متن حدیث بی زیاده و نقصان بینش دوم
ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که مصنف دام ظله بعربی شرح کرده اند و چند
بحث در آن مذکورست ۱ مراد بحفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد
و چرا آن را حدیث نامیده اند
۳ بیان احتیاج امت بحدیث نمایش ۱ بیان آنکه دانستن معنی حدیث
آیا در حصول ثواب مذکور شرط است یا نه و بیان آنکه معنی حدیث را حدیث
می توان گفت یا نه و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است
آیه إنّ هذا لفی الصحف الأولی حدیث ۱ رحم الله امرأ
سمع مقالتی الخ حدیث ۲ من تشبّه بقوم نمایش ۲ بیان آنکه
مراد با امت که درین حدیث واقع است جمیع امت یا بعض امت و از احتیاج
احتیاج بی واسطه مراد است یا اعم و در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه اش
مذکورست

مذکورست ۱ لا صلوة إلّا بطهور ۲ جُعلت لی الأرض
مسجداً ۳ یحرم من الرضاع ۴ البیّعان بالخیار
نمایش ۳ در بیان آنکه حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است
و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه و در آن سه حدیث دیگر
با ترجمه اش گزارش یافته ۱ لا سبق إلّا فی خفّ ۲ من نزل
علی قوم ۳ من فرّج علی أخیه کربة نمایش ۴ استدلال
بحدیث مذکور بر آنکه خبر واحد حجت است و آن تقریب سه آیه قرآنی با
تفسیرش سمت گزارش یافته آیه ۱ وما کان المؤمنون أن ینفروا
آیه ۲ إن جاءکم فاسق بنبأ فتبیّنوا آیه ۳ ولا تقف ما لیس
لک به علم انجام در بیان معنی علم فقه که درین حدیث مذکورست
و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه مذکورست آیه إنّما
یخشی الله حدیث ۱ لا یفقه العبد ۲ اللّهمّ فقّهه
۳ یا بنیّ تفقّه ۴ العلماء ورثة الأنبیاء حدیث
دوم من عرف الله وعظّمه در مرتبه کسی که شناخت خدای
تعالی حاصل کرده باشد و شرح آن مشتمل است بر آغاز و یک نمایش و طراز
و انجام آغاز مشتمل است بر دو بینش بینش ۱ ترجمه اصل حدیث
بینش ۲ ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن

یا چند حدیث ۳

فصل اول ۳

چهار بحث و سه حدیث با ترجمه و چهار آیه با تفسیر گزارش یافته است

بحث ۱ بیان آنکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان می‌نامند ۲ بیان آنکه

بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضل ۳ سببی که ادات

تاکید با آنکه مقام محتاج بآن نیست ۴ آنکه خوف و رجا بغیر ترس از

خدای تعالی و امید بجنت او می باید مساوی باشد حدیث ۱ خَلَقَ اللهُ

الاَرْوَاحَ قَبْلَ خَلْقِ الاَبْدَانِ ۲ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ ۳ عَجَبٌ

مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ آيه ۱ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۲ ادْخُلُوا

الْجَنَّةَ ۳ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۴ وَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ

نمایش بیان آنکه مراد بمعرفت و شناسائی خدای تعالی درین حدیث چیست

و آنکه چنانچه بکنه ذات خدای تعالی نمی‌توان رسید بکنه صفات او نیز بی

نمی‌توان برد و دران یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکور است آیه

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ حدیث اول مَا عَرَفْنَاكَ ۲ إِنَّ اللهَ

احْتَجَبَ عَنِ الْعُقُولِ ۳ كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ ۴ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ

کُلُّ ما بر

طراز بیان آنکه معرفت چند مرتبه دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب

معرفت آتش و دران یک آیه مذکور است که اَللهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ

انجام بیان صفات عشره اولیاء الله و رد حرف بعضی جاهلان صوفیه که

خود را مکلف بنماز و روزه و سایر عبادات نمیدانند و دران یک حدیث

دو فقره

و دو فقره از قرآن ترجمه شده حدیث تفکر ساعة آیه ۱ أَقِمِ

الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي ۲ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

حدیث سیوم مَا مِنْ صَلٰوةٍ يَحْضُرُ وَقْتُهَا در ثواب

ادای نمازهای پنجگانه و شرح آن مشتمل است بر آغاز و نمایش و انجام آغاز

مشتمل است بر دو بینش بینش ۱ بدستور بینش ۲ بدستور و دران یک

حدیث شرح یافته است که حضرت بازواج طاهره فرموده اند که اَسْرَعُكُنَّ

لُحُوقًا بِي أَطْوَلُكُنَّ يَدًا نمایش بیان آنکه نماز پنجگانه رفع کنا‌هان صغیره

می‌نماید و دران دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است آیه ۱ إِنَّ

الْحَسَنَاتِ ۲ أَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ حدیث ۱ وَالَّذِي

بَعَثَنِي بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَقُومُ مِنْ وُضُوئِهِ ۲ إِنَّ الصَّلَوَاتِ

بالحق م

كَفَّارَاتٌ ۳ مَا مِنِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلٰوةٌ مَكْتُوبَةٌ ۴ إِنَّ الصَّلَوَاتِ

الْخَمْسَ انجام بیان رفع تنافی میان این حدیث و مدلول آیه کریمه إِنْ

تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ و دران ترجمه آیه مذکور ایراد

یافته است حدیث چهارم در بیان وضوی سابق

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شرح آن بدستور مشتمل است بر آغاز

و بینش و نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دوم چهار بحث و دو

آیه با ترجمه ایراد یافته است بحث ۱ در آنکه حدیث را دلالتی هست بر آنکه

آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه است یا نه ۲ معنی استعاره تبعیه ۳ بیان
آنکه عطف امر براوی بحرف چه معنی دارد و آنکه ثم درین جمله خط معنی
تراخی استعمال یافته ۴ بیان آنکه اعاده بمعنی ایقاع اولی نیز استعمال می
یابد آیه ۱ فَمِنْهُم مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ ۲ إِنْ يَظْهَرُوا
عَلَيْكُمْ نمایش ۱ در شستن رو در وضو رعایة الاعلی فالاعلی باید
کرد یا نه و دران یک حدیث ترجمه شده که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
نمایش ۲ در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله دران متفرد است و دران
یک حدیث و دو مسئله ایراد یافته حدیث الوجه الذی امر الله عز و جل
بغسله مسئله ۱ آنکه اجرار ید و راندن دست بر رو در حال شستن رو
واجب است یا نه ۲ آنکه در شستن رو رعایة الاعلی فالاعلی واجب است یا نه
نمایش ۳ بیان آنکه ترتیب در وضو واجب است یا نه و ذکر بحثی چند که مصنف را
دام ظله بر شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه هست در استدلال بر وجوب ترتیب
و دران یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه إِنَّ الصَّفَا
وَالْمَرْوَةَ حدیث ۱ لَا يَقْبَلُ اللهُ صَلوٰةَ امْرِءٍ حَتّٰى يَضَعَ
الطَّهُورَ مَوَاضِعَهُ ۲ اِبْدَؤُا بِمَا بَدَأَ اللهُ بِهِ نمایش ۴ استدلال
باین حدیث بر آنکه بواسطه مسح آب تازه برداشتن جایز نیست و دران دو
حدیث با ترجمه مذکور است حدیث ۱ قال برأسه لا و قال برأسه نعم ۲ بل تضع یدک

فالاذ

حدیث ۵

فی الماء ثم تمسح نمایش ۵ وجوب مسح رجلین و مناظره شیعه و سنی
بر سر آن و دران نه حدیث با ترجمه آن مذکور است حدیث ۱ انهم هو
الذی نزل به جبرئیل علیه السلام ۲ یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ج
حدیث کلامه د توضأ و مسح علی نعلیه ه ان کتاب الله بالمسح و الوضوء
غسلتان و مسحتان و در ترجمه آن حکایت مباهله حضرت با کفار ایراد
یافته ز وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ ح رَأَيْتُ عَلِيًّا عليه السلام تَوَضَّأَ
فَغَسَلَ كَفَّيْهِ ط ان النبی صلی الله علیه و آله مسح رجلیه نمایش ششم
در بیان معنی کعب و بحثی که مصنف را دام ظله دران با علما هست و دران
هشت حدیث ترجمه شده حدیث ۱ انها بعض المفصل ب و مسح علی
مُقَدَّمِ رَأْسِهِ ج اِذَا مَسَحْتَ بِشَيْءٍ مِنْ رَأْسِكَ د فَدَعَا بِطَشْتٍ
أَوْ تَوْرٍ ه وَصَفَ الْكَعْبَ فِي ظَهْرِ الْقَدَمِ و وضع یده علی ظهر القدم
انجام دفع ایراد شیخ شهید بر علامه حلی علیه الرحمه حدیث پنجم
در تعلیم وضو امیر المؤمنین علیه السلام محمد حنفیه و دعاهای که در اثنای وضو
خواندن آن سنت است و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش
و انجام آغاز بدستور رو در نمایش دوم سه بحث مذکور است بحث ۱
اعلال ینبغی که در اصل چه بوده ب اعلال اللهم و اختلاف مذاهب
در اصل آن و دلایل هر مذهب ج بیان معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت

نمایش اول بیان اختلاف نسخ در دعاهای که در وضو خوانده می‌شود
نمایش ب بیان آنکه طلب بندگان در روز قیامت تفهیم و تلقین خود را
از پروردگار رنجه نخواهست و دران دو آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد یافته است
آیه ا یَوْمَ تَأْتِی کُلُّ نَفْسٍ ب اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلٰی اَفْوَاهِهِمْ
حدیث تکلمی یا شعرة عینه واحتجی لعبدی نمایش ج بیان
معنی والخلد فی الجنان بسیاری که بچند وجه گفته‌اند و دران یک آیه
و یک حدیث ترجمه شده آیه وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ حدیث
لایزال المنام طایراً نمایش د بیان آنکه شستن مرتبه دوم اعضای
وضو را سنت است یا بدعت و دران دو حدیث مذکور است حدیث ا والله
ما کان وضوء رسول الله ب افضل الاعمال احمزها انجام بیان آنکه آب وضو می‌باید
بوزن یک مد باشد و ذکر آنکه آب استنجا دران داخل است یا نه حدیث
ششم در تیمم بیانی و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و چهار نمایش و انجام
آغاز بدستور و در نمایش دوم دو حدیث ترجمه شده حدیث ا قال رسول
الله صلی الله علیه و آله ذات یوم لعمار ب قال عمار کنا فی سریة نمایش
اول بیان آنکه اشتهار پیغمبر صلی الله علیه و آله بتغار بچه معنی است و دران دو
آیه و چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است آیه اول اتخذناها هزوا ب
انا انشاناهن انشاء حدیث ا عمار جلدة بین عینیه ب انی
اخرج

اخرج ولا اقول الا الحق ج اما علمت ان الجنة د یدخل اهل الجنة نمایش ب
در آنکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم است یا مثل اغتراف در وضو جزو نیست و بعض
احادیث که بآن متعلق است نمایش ج بیان آنکه در تیمم مسح جبهه کافیست یا
تمام رو را مسح می‌باید کرد نمایش د بیان آنکه در مطلق تیمم یکمرتبه زدن دست
بر زمین کافیست یا در بعض دو مرتبه می‌باید و در ضمن آن معنی اقسام اربعه
حدیث سمت گزارش یافته و یک حدیث ترجمه شده که هو ضرب واحد للوضوء
والغسل انجام بیان آنکه در تیمم علوق تراب در دست شرط هست یا نه و در
ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکور است حدیث نمیتم قال علم تجدوا ماء الی قوله
والحرج الضیق حدیث هفتم در نماز بیانی و تعلیم امام علیه
السلام نماز را بحماد بن عیسی و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و
انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم پنج بحث و سه آیه مذکور است بحث ا
بیان نسب حماد و ذکر حال او ب تجویز فصل میان فعل تعجب و معمول آن ج
در معنی خشوع و بیان آنکه مراد بخشوع در نماز چیست د بیان معنی ترتیل که
در قرائت قرآن بکار می‌باید برد که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا ه بیان معنی
سبحان ربی العظیم وبحمده آیه ا وَالَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ ب اِیَّاکَ
نَعْبُدُ ج لَا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلَأِ الْاَعْلٰی نمایش ا بیان بعض مستحبات
نماز که بمردان اختصاص دارد و زنان را آتیان بآن سنت نیست بلکه مکروه است

بلغ

نمایش ب در بیان فرق میان سجود بر الف وادغام که در سجود سنت است
و دران چهار حدیث بانتیجه با ترجمه مذکور است حدیث ا لا تجزی صلوة من
لا یصیب الانف ب ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم صلی رکعتین ج
من مضی علیه یوم واحد د ایعجز احدکم ان تقرأ ثلث القرآن حدیث
هشتم در بیان زکات مال و زکات بدن و شرح آن گزارش یافته است
در ضمن دو بینش حدیث نهم در فضل و شرف ماه مبارک رمضان
و شرح آن مشتمل است بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در بینش دوم
نه بحث و ده آیه و شش حدیث با ترجمه گزارش یافته است انجام ا
تصحیح عطف لغا با عدم ظهور بعدیه و تعقیب ب تصحیح تاکید بان با آنکه مقام
تعاقب آن ندارد ج فرق میان فقیر و مسکین و بائس و بیان آنکه کدام بد حال‌تر
د مراد برحم جاری که میگویند صله رحم سنت است کجا‌اند هـ حکایت مهدی
عباسی با امام موسی کاظم علیه السلام و بیان آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار
است و سبب اختصاص سبعین بایراد ز در تقسیم عدد بزوج و فرد و زوج
الزوج و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن و بیان معنی هر یک ح
بمیزان در آوردن عمل دران نشأه بچه وجه است ط بیان مراتب ربع و درجات
آن آیات ا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ ب وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ
أَهْلَكْنَاهَا ج وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ د إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ هـ

انما

بدستور

إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ و وَأَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ ز فَهَلْ
عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ ح إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً ط
اُدْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ ی اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ احادیث ا ول
ان الله تعالی یقول ان الصوم لی ب لا تقولوا هذا رمضان ج اللهم احینی مسکینا
د الفقر سواد الوجه هـ الفقیر الذی لا یسأل الناس و لا یکون الرجل من
المتقین نمایش ا بیان اولویت و بهتری حمل خطبه درین حدیث بر
تضمین معنی وعظ نمایش ۲ بیان آنکه دران نشأه بمیزان اعمال در می آید در
حقیقت نفس اعمال است یا صحایف اعمال انجام توجیه ظرفیت در کلام
حضرت امیر که و ذلک فی سلالة من ولدی حدیث دهم
در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر دو بینش بدستور
و در بینش دوم دو حدیث ست گزارش یافته است حدیث ا الذنوب التی
تغیر النعم ب ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم
در بیان جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام
گزارش یافته آغاز بدستور و در بینش دوم سه بحث و یک آیه مذکور است انجام
ا بیان معنی مرحبا و اعلال آن ب بیان معنی جهاد نفس و مراتب آن ج استدلال
باین حدیث بر عدم تجرد نفس ناطقه و رد آن آیه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا
نمایش در فضیلت جهاد نفس و کسر قوای او و بعض تطویلات دران باب

ودران یک آیه ویک حدیث ترجمه شده آیه الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا
حدیث بُشری للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة انجام
در وقوع نفس ناطقه میان قوای متضاده وبعضی تطویلات دران باب ودر
ضمن آن نمایش آیه با ترجمه مذکورست آیه اول وَهَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ ب اِنّا
هَدَیْناهُ السَّبِیلَ ج وَقَدْ خَبَّرْنا مُبِیناً د اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ
ه وَسَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ و اَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّیَّتَهُ
حدیث دوازدهم در امر معروف ونهی منکر وشرح آن
در ضمن آغاز ودو نمایش وانجام ایراد یافته است آغاز بدستور ودر نمایش اول
دو آیه ترجمه شده آیه اول وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ ب وَمِنْ قَوْمِ مُوسی
اُمَّةٌ نمایش ا بیان آنکه وجوب امر معروف ونهی منکر عینیست یا کفایی و
دران دو حدیث با ترجمه ایراد شده حدیث ا من ترک انکار المنکر بقلبه ب
انه قد حق لی ان اخذ منکم نمایش ب در شروط اربعه وجوب امر معروف
ونهی منکر انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار کرده اند وبعضی نه ودران
دو آیه ویک حدیث مذکورست آیه ا اَتَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ ب
کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ حدیث مَرَرْتُ لَیْلَةَ اُسْرِیَ بی حدیث
سیزدهم در آنکه طلب روزی از وجه حلال می باید نه از حرام وشرح
آن در ضمن آغاز ویک نمایش وانجام گزارش یافته است آغاز بدستور ودر

نمایش دوم

نمایش دوم این آیه تفسیر شده است که وَمَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً
نمایش بیان آنکه رزق مخصوص است بحلال ورد استدلال جمعی که میگویند حرام
نیز رزق است ودران یک آیه ودو حدیث ترجمه شده است آیه وَما مِنْ دابَّةٍ
حدیث ا کنا عند رسول الله صلی الله علیه وآله اذ جاء عمرو بن قرة ب لا احصی
ثناءً علیک حدیث چهاردهم سندیست که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بجهت خانه خریدن شریح قاضی انشا فرموده اند وشرح آن
در ضمن آغاز وانجام سرانجام یافته آغاز بدستور انجام در آنکه می تواند
بود که مراد بخانه از کلام حضرت امیر معنی دیگر باشد وبیان معنی مذکور حدیث
پانزدهم در نهی از اعانت ظالم وحکایت نویسنده سلاطین
بنی امیه با امام جعفر صادق علیه السلام وشرح آن اشتمال یافته بر آغاز ویک
نمایش وانجام آغاز بدستور نمایش بیان آنکه اعانت ظلمه حرامست واگرچه
بفعل مباح باشد ودران ضمن یک آیه وسه حدیث ترجمه شده آیه وَلا تَرْکَنُوا
اِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا حدیث ا ما اُحِبُّ اَنْ عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً ب
وَمَنْ عَلَّقَ سَوْطاً بَیْنَ یَدَیْ سُلْطانٍ جائرٍ ج الدرض فی اعوان الظلمة
من سیبک الابر انجام استدلال باین حدیث بر آنکه در حالت نزع روح قبل از
حصول موت احوال آن کس بمنصه ظهور می آید ودران سه حدیث با ترجمه
اندراج یافته است احادیث ا لن یخرج احدکم من الدنیا ب یا عقبة لا یقبل الله

من العباد یوم القیمة الآخر الامر ج یا حار همدان حدیث
شانزدهم دعای امیر المؤمنین علی علیه السلام جهت ادای قرض حدیث
هفدهم در تنزیه انبیا علیهم السلام از مناهی و سؤالهای مأمون از امام
رضا علیه السلام در آن باب و جوابهای آنحضرت و شرح آن در ضمن آغاز و سه
نمایش و انجام گزارش یافته است آغاز بدستور و در نمایش اول ده آیه تفسیر
شده آیه اول فَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا ب لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ
حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ج رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ د وَلَقَدْ
هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا ه وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و وَأَمَّا
إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ ز فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ
ح فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ط أَجَعَلَ الْآلِهَةَ
إِلَٰهًا وَاحِدًا ی إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا و در نمایش دوم
دو بحث و دو آیه اندراج یافته بحث اول وجه تسمیه طور موسی علیه السلام
بسینا و بیان معانی مختلف که سینا را گفته اند ۲ حکایت در شکم ماهی رفتن
یونس پیغمبر علیه السلام و مناجاتی که در آن حال میکرد آیه ۱ اللَّهُ يَبْسُطُ
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ۲ وَإِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ نمایش ۱ در بحث معتزله
با اشاعره در مسئله رؤیت و استدلال بر امتناع آن و در آن دو آیه و دو حدیث
سمت گزارش یافته است آیه ۱ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ ب فَقَدْ سَأَلُوا

موسی

امام

مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ حدیث ۱ لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ب
الحمد لله الذی لا تدرکه الشواهد نمایش ۲ تصحیح تقدم جزا بر شرط که بحسب
ظاهر درین حدیث وقوع یافته نمایش ۳ بیان آنکه از برهان پروردگار
که درین حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و دیدن یوسف پیغمبر علیه السلام
آنرا چون بوده و در آن چهارده آیه ترجمه یافته آیه اول وَإِنَّ عَلَيْكُمْ
لَحَافِظِينَ ب لَا تَقْرَبُوا الزِّنَا ج وَاتَّقُوا يَوْمًا د وَلَمَّا بَلَغَ
أَشُدَّهُ ه إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا و هِيَ رَاوَدَتْنِي ز وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ
عَنْ نَفْسِهِ ح الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ ط إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ
ی امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا یا حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا ب
وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا یج كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ
ید فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ انجام ذکر بعضی توجیهات
که بعضی مفسرین نسبت گناه را به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آیه لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک کرده اند و در آن دو آیه ترجمه شده آیه ۱
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ب إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ
حدیث هجدهم در باب کسی که بهم نشینی و اختلاط با او باید
کرد و در نمایش دوم دو حدیث مذکور است حدیث ۱ قوم الناس ب
لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه حدیث نوزدهم

ت
و شرح آن [illegible] در دو نسخه

و شرح آن در ضمن دو نمایش با [illegible] گزارش یافته است صح

حکایت نشانیدن یهودی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بواسطهٔ
طلب حق و مآل حال او ۲ حدیث بیستم حکایت مرور عیسی
علی نبینا و علیه السلام با حواریان بدهی که مردم آن مرده بودند و زنده گردانیدن
یکی از ایشان او را و پرسیدن احوال آن جماعت را از وی و شرح آن مشتمل است بر
آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم دو بحث و چهار
آیه گزارش یافته است بحث ۱ سبب اختصاص عیسی علی نبینا و علیه السلام بروح
الله و کلمة الله ۲ اعلال طاغوت و بیان معنی آن آیات ۱ یریدون
ان یتحاکموا الی الطاغوت ب والذین کفروا اولیاؤهم
الطاغوت ج ادخلوا فی امم د فذلکن الذی لمتننی نمایش ۱
در تشبیه حال ابنای زمان بحال آویخته در چاه که در ته آن ماری دهن باز کرده
بنشسته و در و دیوار آن بعسل آلایش یافته نمایش ب در اینکه اطلاق عبادت
بر اطاعت و تبعیت ارباب عصیان بحسب حقیقت است نه بر سبیل مجاز و در
ضمن آن سه آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیات ۱ افرأیت من اتخذ
الهه هواه ب الم اعهد الیکم ج اتخذوا احبارهم احادیث ۱
من اصغی الی ناطق فقد عبده ب من اطاع رجلا ج والله ما صلوا لهم
و ما صاموا لهم انجام در حقیقت عذاب قبر و کیفیت آن و در آن یک آیه
و دو حدیث مذکور است آیه ان الذین توفیهم الملائکة حدیث ۱

د والله ما دعوهم [illegible] صح

ان ۲

ان ما بین الدنیا والآخرة الف عقبة ب اما تخاف ان تزل بک نعمة
حدیث بیست و یکم در سؤال سلیم بن قیس از امیر المؤمنین
علیه السلام از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا و جواب آنحضرت و شرح
آن در ضمن آغاز و یک نمایش گزارش یافته آغاز بدستور و در نمایش
اول دو آیه ترجمه شده آیه ۱ و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم
ب ما آتیکم الرسول فخذوه نمایش در تحقیق وضع
حدیث و ذکر احادیث موضوعه که صنعانی نقل کرده آن و در آن بغیر
احادیث موضوعه چهار حدیث سمت گزارش یافته احادیث ۱ لا تبق
الا فی خف ۲ انظر وجهک فی المرآة ۳ شاوروهن و خالفوهن
۴ قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در خبر دادن حضرت امیر علیه السلام
از غیب در چند موضع و در آن سه حدیث مذکور است حدیث ۱ والله
ما یرید ان الثمرة ۲ کیف یعبرونه ۳ و قد اخبرنی رسول الله ص ۴
القی الله خمیصا حدیث بیست و دویم وصیت امیر المؤمنین
علی با امام حسن علیهما السلام و شرح آن ایراد یافته است در ضمن آغاز
و انجام آغاز بدستور و در نمایش دویم دو آیه و ده حدیث ترجمه شده
آیه ۱ و فاکهة مما یتخیرون ب انما یخشی الله من عباده
احادیث ۱ در باب رعایت جانب همسایه که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار صح

و انجام صح

ب درباب گرامی داشتن مهمانی که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
فلیکرم ضیفه ج اذا اصبحت فلا تحدث نفسک د الّا یا اخا فی علیکم
اثنتین ه الا تعجبون من اسامة و اذا قیل لکسل تخاف الله کاکت
ز والله ما عبدتک خوفا من نارک ح یا علی ان هذا الدین متین ط
نکلتک امک و هل یکب الناس ی من کان یؤمن بالله والیوم الآخر
انجام در تاویل عصیان انبیا و ائمه هدی علیهم السلام که بجوز نسبت داده اند
و دران شش حدیث با ترجمه ایراد یافته ا رب عصیتک بلسانی ب ان
رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب ج انی لاستغفر الله د اعبد الله
کانک تراه ه انه لیغان علی قلبی و حسنات الابرار حدیث
بیست و سیوم در پرهیز کردن حدیث بیست و چهارم
در ذم فحش گویان و بی حیایان و شرح آن گزارش یافته است در ضمن
آغاز و انجام آغاز و در بینش اول یک آیه ترجمه شده که و شارکهم
فی الاموال و در بینش دوم بحث لغیه مذکور است انجام بیان آنکه
مشارکت شیطان در اولاد بچه معنی است و دران سه حدیث مذکور است
ا در آداب کدخدا شدن که اذا تزوج احدکم کیف یصنع ب در آنکه در
در وقت مجامعت بسم الله باید گفت که ان الرجل اذا دنی المراة و جلس
مجلس ج جنبنا و جنبنا حدیث بیست و پنجم در کنیز خریدن
عایشه

الکت بر

از کرده ص

به دستور ص

عایشه و آزاد کردن و احکامی که از آن بوضوح میرسد و شرح آن
نموده شده است در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور نمایش
اول در آنکه کنیزی که آزاد شود اگر شوهر او نیز آزاد نباشد او را اختیار
فسخ نکاح هست یا نه و دران چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است اول
ایما امة اعتقت فامرها بیدها ۲ ان زوج بریرة کان عبدا ۳ لو راجعته
فانه ۴ لا انما انا شافع طراز در استثنای یک صورت از حکم مذکور و بحث
مترجم بر مصنف دام ظله نمایش ۲ در اینکه صدقه منتی بر پیغمبر و ائمه
معصومین علیهم السلام حرام است یا نه و دران دو حدیث مذکور است ۱ ما شعرت
انا لا ناکل الصدقة ۲ انما حرم علینا الصدقة انجام در تحقیق آنکه آل پیغمبر
علیه السلام که بر ایشان روا نیست کیانند حدیث بیست و ششم
نقل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حدیث قدسی را که کلکم ضال الا
من هدیته و شرح آن اشتمال یافته است بر دو بینش بدستور و در بینش
دوم سیزده آیه و یک بحث و سه حدیث مذکور است آیات ا کلهم
آتیه یوم القیمة ب والذین قتلوا فی سبیل الله ج و اما ثمود
فهدیناهم د انک لا تهدی من احببت ه اهدنا الصراط
المستقیم و والله یهدی من یشاء ز ان هذا القرآن یهدی ح
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ط ان ربک

وطلز

طراز ص

صدقات ص

لذو مغفرة ی قل یا عبادی الذین اسرفوا یا الذین لا یدعون
مع الله الها آخر یب ان الله لا یغفر ان یشرک به یج
ولسوف یعطیک ابحاث آ معنی هدایت و اختلاف مذاهب دران
ب هدایت خدای تعالی بر چند نوع است ج درانکه در عبادت خدای تعالی عجب
نباید داشت د حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ه درانکه امیدوارتر
بکدام آیت از آیات قرآنی مشترست و تمثیل امید داشتن برحمت خدای
تعالی با عمل صالح بحال زارعی که با اهتمام زراعت امید حاصل داشته
باشد حدیث آ در بالا بردن ملایکه اعمال بندگان را و از آسمانها گذرانیدن
که ان الله تعالی خلق سبعة املاک فجعل فی کل سماء ملکا ب لیغفرن
الله یوم القیمة مغفرة ما خطرت قط علی قلب احد ج لولا انکم تذنبون
وتستغفرون حدیث بیست و هفتم درانکه سوگند خوردن فرزند
و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح آن در ضمن
آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بدستور و در پیش اول
این آیه ترجمه شده که ولن یجعل الله للکافرین نمایش ا درانکه
نفی حضرت سوگند ایشان را بی اذن بر نفی صحت محمولست یا بر نفی لزوم
و دران یک آیه و یک حدیث ترجمه شده آیه ولا تنقضوا الایمان
حدیث ان لی جاریة حلفت منها بیمین نمایش ب در بیان نذر

قبل ان یخلق السموات م

مطلق

مطلق و نذر مقید و آنکه هر دو قسم در معصیت منعقد نیست و دران
آیه و پنج حدیث مذکورست آیات ا انی نذرت للرحمن ب
انی نذرت لک ما فی بطنی ج یوفون بالنذر احادیث آ
من نذر ان یطیع الله ب لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا ج اللهم
ان لک علی نذرا د ان الله عز و جل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا
و بعد از آن ترجمه قصه ایثار امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام
قوت سه روزه خود را بمسکین و یتیم و فقیر که سوره هل اتی بواسطه آن
در شان ایشان نازل شد مذکورست ه اذا قال الرجل علی المشی الی
بیت الله و هو محرم انجام درانکه متعلق یمین و نذر مرجح باید و رجحان آن
بشرع و بیان وجه تامل مترجم حدیث بیست و هشتم در بیان حکم
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میان دو کس که توشه خود را با رهگذری
خورده بودند و قسمت هشت درهم که رهگذر در عوض آنچه خورده بود
بایشان داده بود میانه ایشان حدیث بیست و نهم
در جمع کردن عمر رخت خود را از زیر ران مفلس و عتاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله باو و شرح آن در ضمن دو پیش بدستور مذکورست حدیث
سیم در نهی رسول خدای صلی الله علیه و آله از بعض امور و بیان معنی گناه
کبیره و صغیره و شرح آن در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام سمت گزارش یافته

و طراز م

آغاز بدستور و در نمایش اول این آیه ترجمه شده است که ولمن خاف مقام
ربه جنتان و در نمایش دوم دو حدیث آ اتقوا الکلام عند ب یا علی
لا تتکلم عند نمایش آ در بیان مراد بدرخت میوه دار که در این حدیث نهی
از آن شده کدام درخت است نمایش ب در بیان مراد نهی از تکلم زیاده
بر پنج کلمه حدیث نمایش ج آنکه مراد بعدم قبول نماز شارب خمر
تا چهل روز که این حدیث متضمن آنست چیست و در آن پنج آیه و یک حدیث
ترجمه شده آیات آ انما یتقبل الله من المتقین ب ربنا تقبل
منا ج فتقبل من احدهما و در ضمن ترجمه آن حکایت قابیل و هابیل و
و بعضی از شان ایراد یافته است د والزمهم کلمة التقوی ه ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا نمایش ج در بیان غیبت و حرمت آن و بیان
مواضعی که تجویز غیبت شده و در آن یک حدیث مذکور است که سمع رسول
الله صلی الله علیه و آله امراة تسب جاریة لها نمایش ه در بیان آنکه
نفس اصرار بر صغیره کبیره است یا آنکه گناه صغیره کبیره میشود با اصرار نمایش و
در تحقیق عدد کبایر و اختلاف مذاهب در معنی کبیره و عدد آن و ذکر عقاب
که بر هر کدام مترتبست و در آن بیست و هشت آیه و هجده حدیث با ترجمه
سمت گزارش یافته است آیات آ ان تجتنبوا کبائر ب ان
الله لا یغفر ان یشرک به ج و من یقتل مؤمنا د الذین

یرمون

در آن هم

یرمون المحصنات ه ان الذین یأکلون اموال الیتامی و
و من یفعل ذلک یلق اثاما ز والذین لا یدعون مع الله
الها آخر ح یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا ط
و بر ابو الدین ی ما سبقکم بها من احد یا و ما هی من الظالمین
یب الذین یأکلون الربوا یج و لقد علموا لمن اشتراه ید
و لا یغتب بعضکم بعضا یه ان الذین یشترون بعهد الله
یو و اقیموا الشهادة لله یز انما الخمر و المیسر یح و من
یرد فیه بالحاد یط فالسارق و السارقة ک اولئک لهم
اللعنة کا و لا تیأسوا من روح الله کب فلا یأمن مکر
الله کج حرم علیکم المیتة و الدم کد و تری کثیرا منهم
یسارعون که ویل للمطففین کو ان الله لا یحب المسرفین
کز ان المبذرین کانوا کح حافظوا علی الصلوات احادیث
آ من رمی محصنا او محصنة ب للزانی ست خصال ج الکبائر
سبع د لما عمل قوم لوط ما عملوا ه ان الله تعالی حین امر ان یهبط
آدم و در پیدا شدن لواطه میان قوم لوط بعمل شیطان که کان قوم لوط
افضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید الحدیث ز در بیان
عقاب لواطت که من نکح امراة فی دبرها او رجلا حشره الله یوم القیمة

أنتن من الجيفة ح در گناه سود زر که لما أسري بي إلى السماء رأيت رجالاً
بطونهم كالبيوت ط در ذم غیبت که إياكم والغيبة ى در گناه قسم
دروغ خوردن که من حلف يميناً بالله يا در گواهی ناحق که من شهد شهادة
الزور يب در توبه کسی که گواهی دروغ داده باشد که توبة شهادة الزور أن
يؤدي المال يج در ذم شرب خمر که مدمن الخمر يلقى الله يد من شرب الخمر
في الدنيا سقاه الله من الأشياء الردية يه أربعة لا يدخل بيتاً إلا أخرب
يو در تاخیر ادای حق مردم که حبس حق المؤمن أقامه الله يز أيما مؤمن
حبس مؤمناً عن ماله يح من خان أمانة في الدنيا طراز در رفع منافات
میان کبیره بودن همه گناهان و میان آنچه مقرر شده که اجتناب کبیره
کفاره گناهان صغیره است انجام در بیان آنکه بر تقدیری که صغیره و
کبیره بودن گناه باضافه باشد علاج چه می خواهد داشت حدیث سی
و یکم در آنکه در عمل سنت حدیث ضعیف کافیست و شرح آن اشتمال
دارد بر آغاز و دو نمایش آغاز بدستور نمایش آ در سبب حکم علمای
باستحباب بعض اعمال بحدیث ضعیف با آنکه حکم شرعی بآن ثابت نمی شود
و در آن دو حدیث ترجمه شده آ من بلغه ثواب من الله على عمل ب
من بلغه شيء من الثواب على شيء نمایش ب در سبب تجویز علمای سنت
آنرا با آنکه این حدیث در طریق ایشان نقل شده است حدیث

سی و دوم تعلیم امام علیه السلام بشیعه خود دعای بواسطه سالم بودن
از امراض در دنیا و دعای بواسطه رستگاری در آخرت و شرح آن بدستور
در ضمن دو بینش گزارش یافته است حدیث سی و سیوم در ثواب شاد
کردن خاطر مؤمن و در ضمن بینش دوم از شرح آن دو آیه تفسیر شده است
آیه آ يوم تجد كل نفس ما عملت ب يومئذ يصدر الناس
أشتاتاً حدیث سی و چهارم در ثواب خاموش کردن قبایح مردم
و فرو خوردن خشم خود و تجهیز اموات و امثال آن و در بینش دوم از شرح
آن دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه آ من جاء بالحسنة ب
والكاظمين الغيظ احادیث آ أفضل الأعمال أحمزها ب من أحب السبيل
إلى الله عز وجل جرعتان ج من كظم غيظاً د در سلوک امام زین العابدین
علیه السلام با کنیزی که آب بر دست ایشان میریخت و آفتابه خطا شد و روی
مبارک ایشان مجروح گردید حدیث سی و پنجم در حرمت مؤمن
نزد خدای تعالی و آنکه صلاح حال بندگان نسبت بایشان بعمل می آید و شرح
آن در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته و در بینش دوم از آغاز
چهار آیه و یک حدیث و چهار نکته مذکور است آیات آ سبحان الذي
أسرى بعبده ب ومن الناس من يقول آمنا ج من المؤمنين
رجال صدقوا د يسومونكم سوء العذاب حدیث حدیث قدسی که

مَنْ عَادیٰ لِی وَلِیًّا فَقَدْ اَذِنْتُهُ بِالْحَرْبِ ابحاث آ در اسم ان آمدن جار
ومجرور وخبر بودن موصول وخبر بودن موصول بر خلاف متعارف نحات
با استشهاد بآیه قرآنی وکلام میر سید شریف در تعریب ب بیان آنکه دو جمله
که جهة اتصالی باهم دارند وجهت انقطاعی گاه جهت انقطاع ملاحظه می‌شود
و حرف عطف در میان می‌آورند و گاه جهت اتصال رعایت می‌شود و بدون حرف
عطف ذکر می‌کنند ج در بیان معنی دوست داشتن خدای تعالی بندگان خود را
د بیان مقصود صوفیه وارباب عرفان از خود را خدا گفتن و او را تعالی شانه
سمع و بصر خود داشتن نمایش آ تاویل نسبت تردد و خاطر بجناب ایشان که این
حدیث متضمن آنست نمایش ب رفع منافات و تخالف میان آنچه این حدیث
دلالت بران دارد که مومن مکروه می‌دارد مرگ را و میان حدیث مَنْ اَحَبَّ
لِقَاءَ اللّٰهِ اَحَبَّ اللّٰهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ کَرِهَ لِقَاءَ اللّٰهِ کَرِهَ اللّٰهُ لِقَاءَهُ و در ان
سه حدیث ترجمه شده حدیث آ اِنَّ ابْنَ اَبِی طَالِبٍ آنَسُ بِالْمَوْتِ ب
فُزْتُ وَرَبِّ الْکَعْبَةِ ج اَلْمُؤْمِنُ اِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللّٰهِ
انجام بیان بعض مواضع که سنت افضل است از واجب حدیث
سی و ششم صحبت حضرت امیر المومنین علیه السلام با کمیل بن زیاد
و شکایت آنحضرت از ابنای زمان خود با او و شرح آن در ضمن آغاز و دو
نمایش و انجام نموده شده است آغاز بدستور و در نمایش دوم پنج آیه و یک
بحث

آن ح

صح

بحث مذکور است آیه آ وَکُونُوا رَبَّانِیِّینَ ب وَاِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ
ج وَلِتُکَبِّرُوا اللّٰهَ د وَمَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ ه اُولٰئِکَ عَلٰی هُدًی
مِنْ رَبِّهِمْ ابحاث آ بیان معنی ربانی ب در آمدن علی بمعنی مع و بمعنی
سببیت ج بیان معنی مثل در لغت و نقل آن بمعانی دیگر د تقسیم
حضرت امیر علیه السلام طلبه علم زمان خود را بچهار قسم نمایش اول در
بیان معنی امام زمان و اختلاف اقوال علما در ان و در ضمن آن سه حدیث ترجمه
شده حدیث آ مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ ب ذٰلِکَ الَّذِی یَفْتَحُ اللّٰهُ
عَلٰی یَدَیْهِ ج وَالَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ لَیَسْتَضِیئُونَ بِنُورِهِ نمایش ب
بحث ابن طاوس علیه الرحمه در باب با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان
علیه السلام انجام ذکر کلام شیخ محیی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب
الامر علیه السلام و ترجمه آن کلام حدیث سی و هفتم در افضلیت
نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام سمت گذارش
یافته است آغاز بدستور و در نمایش اول این آیه تفسیر شده که اَلَّذِی خَلَقَ
الْمَوْتَ وَالْحَیٰوةَ و در نمایش دوم یک آیه و یک حدیث و یک بحث
مذکور است آیه وَکُنْتُمْ اَمْوَاتًا حدیث مَا عَبَدْتُکَ خَوْفًا مِنْ نَارِکَ بحث
معنی عمل خالص و ذکر بعض تعریفات اهل حال عمل خالص را نمایش آ درین که اگر
در عبادت حصول ثواب یا خلاص از عذاب آن قصد شود آن عبادت

الکن م

عَلیًا م

صحیح است یا نه و در ضمن آن شش آیه و یک حدیث ترجمه شده آیات آ ادعوا
ربکم ب کانوا یسارعون فی الخیرات ج وادعوه خوفا د
یا ایها الذین آمنوا ه اولئک هم المفلحون و قد افلح
المؤمنون حدیث الصباد ثلثة نمایش ب درین که اگر با قصد
قربت چیز دیگر قصد شود آیا خلل در عبادت دارد یا نه نمایش ج در تعریف
نیت و رفع بعض اعتراضات از آن و در آن یک آیه ترجمه شده که و اذا
حللتم نمایش د استدلال بر وجوب نیت در عبادات ببعض آیات
قرآنی و ذکر سخن چند که بر استدلال مذکور وارد است و ترجمه این آیه که وما
امروا الا لیعبدوا الله و بحث مترجم بر وجه تدبیر مصنف دام ظله
نمایش ه در رفع بحث ملا جلال دوانی بر عبارت فقها و بحث مترجم
بر تحریر مطلب انجام در ذکر بعض توجیهات که علما در باب افضل بودن
نیت از عمل و منافات آن بمضمون حدیث افضل الاعمال احمزها و حدیث
ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم تکتب علیه ذکر کرده اند و بحث مترجم
بر آن و در آن دو آیه و سه حدیث ترجمه شده است آیه آ فمن یعمل
مثقال ذرة ب اقم الصلوة لذکری احادیث آ نیة المؤمن ب
ان ابن آدم اذا هم ج افضل الاعمال احمزها حدیث سی و هشتم
در توبه و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز
بدستور

ادعوا

آن جه

بدستور و در بیشتر دوم یک حدیث و چهار بحث مذکور است حدیث اذا
حیل بینه و بین الکلام ابحاث آ در معنی توبه لغةً و اصطلاحاً و ترتب حصول
آن بر سه امر ب در ذکر بعض تعریفات توبه که بر زبان ارباب قلوب جاری
شده ج در معنی قبول توبه د در بیان معنی معاینه که نهایت زمان قبول توبه است
نمایش آ در فوری بودن وجوب توبه و ذکر بعض خطرها که در تاخیر آنست و
در آن سه آیه و دو حدیث با ترجمه مذکور است آیات آ وحیل بینهم و بین ب
من قبل ان یأتی احدکم الموت ج کلا بل ران حدیث آ ما من افسد شیء
للقلب من خطیئة ب ما من عبد الا و فی قلبه نکتة نمایش ب توبه کسی که
قدرت بر اقدام گناه ندارد نشسته بر صحیح است یا نه و در آن یک آیه و یک حدیث
با ترجمه ایراد یافته آیه ولیست التوبة للذین یعملون السیآت
حدیث ان الله یقبل توبة نمایش ج در معنی توبه نصوح و اختلاف اقوال
در آن و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه یا ایها الذین آمنوا
توبوا احادیث آ یتوب العبد عن الذنب ب ان التوبة یجمعها ستة
اشیاء ج ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار نمایش د در استحباب غسل بعد
از توبه و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه ان السمع والبصر
والفؤاد حدیث آ در زجر امام جعفر صادق علیه السلام شخصی را از جهت گوش
انداختن او بر آواز خانه همسایه که لب زن غنا قیام داشته اند که قم فاغتسل

العبد

وَصَلِّ ما بدا لک فلقد کنتَ مقیما علی امرٍ عظیم ب لا تنظر الی ما فعلت انجام

در رفع حقوق الله و حقوق الناس از خود بعد از توبه حدیث

سی و نهم در ذکر عذاب قبر و اهوال موت و شرح آن مشتمل است

بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز بدستور و در نمایش دوم شش آیه و ده

حدیث و هشت بحث مذکور است آیات آ یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا

ب اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ ج فَاَمَّا اِنْ کَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ د

یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَائِکَةَ ه لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْنَا الْمَلَائِکَةُ و

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِیمٍ احادیث آ در سوال و جواب قبر که

ثم یُعاد روحه فی جسده ب اِنَّ المسلم اذا سُئِل فی القبر ج

یفسح له فی قبره سبعون ذراعا د لا یُسئَل فی القبر الا ه فیقول له

یا عبد الله مَن انت و انی تارک فیکم الثقلین ز در رم کردن

حیوانات از آواز عذاب قبر که انّی کنت لا نظر الی الابل و النعم ح

رم کردن استر پیغمبر صلی الله علیه و آله در گورستان بنی نجار که بینا رسول

الله صلی الله علیه و آله فی حایط لبنی النجار ط در مار آنکه در قبر مسلط

کردن ان الله یسلط علیه تسعة و تسعین تنّینا ی ان لله تعالی

تسعة و تسعین اسما انجام آ بیان معنی روح و ریحان و جنت ب

تلقین پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین علیه السلام را

بعد از دفن بگفتن اِسْمَعْ اِفْهَمْ ج بیان معنی قول ثابت که در قرآن واقع است

د بیان معنی قرة عین ه بیان معنی نائم که جوانان را بآن صفت میکنند

و شاب را نائم میگویند و بیان آنکه منکر و نکیر اسم ملک است یا اسم حال

کافر و مومن در قبر ز تصحیح لغت برزخ و بیان معنی آن ح بیان سبب

انحصار ماران قبر در نود و نه نمایش آ در آنکه نشنیدن میت در قبر

و حیات و عقارب آن در عالم ملکوت است نه در عالم ملک و عیان نمایش ب

در استدلال بر ثبوت عذاب قبر بآیات و احادیث و در آن پنج آیه

ترجمه شده است آیه اول کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللهِ وَ کُنْتُمْ اَمْوَاتًا

ب اَلنَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا ج وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ د

وَ مَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی ه اُغْرِقُوا فَاُدْخِلُوا نَارًا نمایش ج

در استدلال بر وقوع عذاب قبر بآیه رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ

و دفع اعتراض میر سید شریف بر مفسرین در تفسیر آیه مذکوره و بعض

سخنان متعلق بآن و در ضمن آن دو آیه و دو حدیث ترجمه شده آیه آ

آیه مذکوره ب فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّورِ حدیث آ فیجعل علیه فی قبره ملکا

القبر ب نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم انجام در ذکر بعض آیات و احادیث

که دلالت دارند بر آنکه عین عملها در آن نشأه بصورت جسم در می آیند

و جلیس صاحب خود می باشند و در آن چهار آیه و پنج حدیث ایراد یافته

آیات آ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَةٌ بِالْکَافِرِینَ ب
اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ اَمْوَالَ الْیَتَامیٰ ظُلْماً ج یَوْمَ تَجِدُ
کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ د فَالْیَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْأً
احادیث آ یا قیس اِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلّاً وَاِنَّ مَعَ الْحَیٰوةِ
مَوْتاً ب اِعضاد حضرت ابیات حسان بن ثابت را که کلام حضرت
پیغمبر علیه السلام در لباس نظم کشید ج تخیر خلیطاً من فعالک انما
و ترجمه آن بنظم مترجم ج اَلَّذِی یَشْرَبُ فِی آنِیَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
د الظلم ظلمات یوم القیمة ه الجنة قیعان حدیث
چهلم در بدن مثالی و شرح آن انتظام یافته است در ضمن
آغاز و سه نمایش و انجام و در نمایش دوم از آغاز سه آیه و یک حدیث
و دو بحث مذکورست آیات آ وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ ب
وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلیٰ حِینِ غَفْلَةٍ ج وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا
الشَّیَاطِینُ حدیث من عرف نفسه بحث اول در حقیقت
روح و اختلاف اقوال علما دران دوم در استعمال علما بعض و استشهاد
آن ببعض آیات قرآنی نمایش اول درانکه بهشت و دوزخ الآن
مخلوق اند یا بعد ازین مخلوق خواهند شد و دران پنج آیه و یک
حدیث ترجمه شده آیات آ اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ ب اُعِدَّتْ

للکافرین

در آرد و بنظم درآورد آن
قیس بن عاصم است از
رسیدن حسان

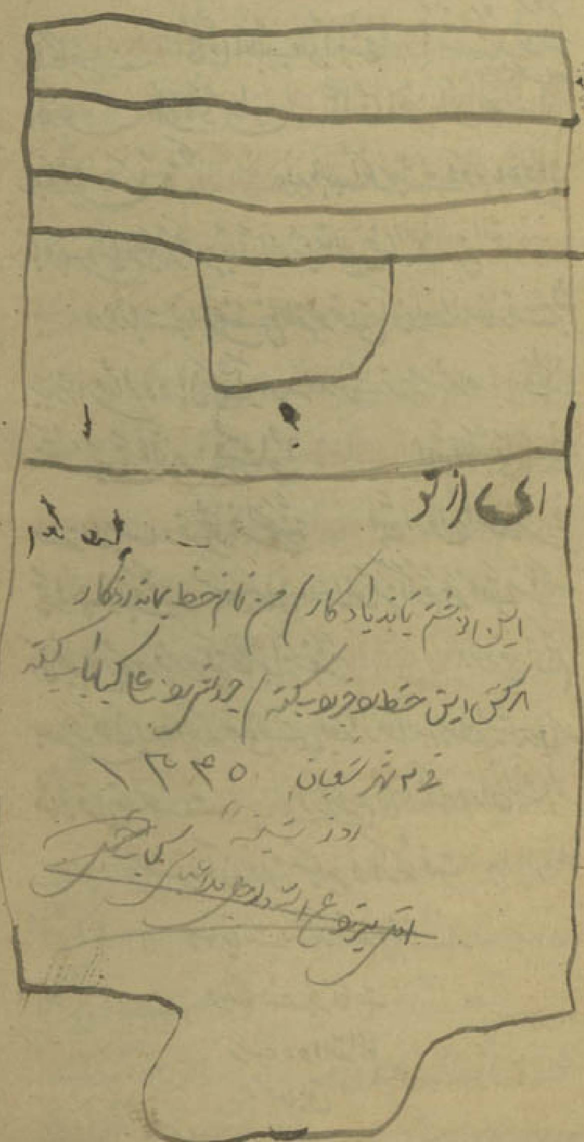
لِلْکَافِرِینَ ج قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا د اَتَسْتَبْدِلُونَ
الَّذِی هُوَ اَدْنیٰ ه قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُکُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ حدیث در باب انکه بهشت آدم باغی بود از
باغهای دنیا که جنة من جنان الدنیا تطلع فیها الشمس و القمر نمایش
ب در اثبات بقای نفس ناطقه و تعلق آن بعد از مفارقت بدن
ببدنهای مثالی و دران یک آیه و سه حدیث ترجمه شده آیه وَلَا
تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا احادیث آ اِنَّ الْاَرْوَاحَ فی
صفة الاجساد فی شجر فی الجنة ب ان ارواح المومنین فی
حجرات فی الجنة ج سبحان الله المومن اکرم علی الله من ذلک
ان یجعل روحه فی حوصلة طایر اخضر نمایش ج در رفع توهم
بعضی که گمان برده اند که تعلق نفس بعد از خراب بدن بشبحهای
مثالی قول بتناسخ است انجام درانکه بدن مثالی که دران نشاه
نفس بان تعلق میگیرد از کثافت
جسمانیات در گذشته اند
و بلطافت مجردات
رسیده والله اعلم
بحقایق
الامور

مسئله

اول عمر باشد و جمی آقا ... و هرچه معلوم باشد

و اگر ... نبود ... باشد و اگر معلوم باشد و هرچه ...

... عباس ... باشد



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین وعلیه یقینی

ای از تو حدیث معرفت را تبیین ۞ وای ترجمهٔ وصف تو تنزیل مبین ۞
گر شکر تو آرایش عنوان نبود ۞ تبلیغ رسالت نکند روح امین ۞
بهتر حدیثی که مجلس آرایان انجمن یقین را سر لوح کتاب بیان تزیین بجواهر
حقایق آن توانند بود و زیباتر کلامی که گل چینان حدائق دین از خار شبهت و ریب
از گلدستهٔ عقاید توانند بود حمد مبدعیست که خلق کونین پرتوی از اشعهٔ لوای
شاهی اوست و شکر منعمی است که ذرات خافقین را دوش امتنان گرانبار نعم غیر
متناهی او و درود نامحدود بر خاتم کتاب هدایه و مقدمهٔ مجلس رحمت بی نهایه او
نظم محمد کآفرینش باو جود شد ۞ بود رشحی دو از دریای جود شد ۞ شعاع آفتاب بی
زوالی ۞ گل خوشبوی باغ ذوالجلالی ۞ چراغ اصطفا روشن ز نورش ۞ رموز حق
مبین از ظهورش ۞ بادو نازان دل مشکل گشایی ۞ از و خندان لب معجز نمایی ۞ سلیمان
مهمان سالار خوانش ۞ کلیم الله عصادار شبانش ۞ خلیل آتش پرست شوق رویش ۞
ذبیح الله هدی طرف کویش ۞ خضر دردی کش بزم کمالش ۞ مسیحا طوطی خط و جمالش ۞

و در آل

و در آل مقدس فضال و اصحاب خجسته مآل آن سرور علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر
سیّما مطلع انوار هدایت عظمی و سرچشمهٔ جویبار امامت کبری که اربعین داران
معابد قدس را مرآت ضمیر بصیقل اطاعتش روشن است و دانشوران معالم سنی
را حدیث ایمان ترجمهٔ محبتش مبین نظم شهی کز صبح تیغش یک شکر خند ۞
ز طاعات دو عالم بر بستند بند ۞ نبی را محرم اسرار او بود ۞ شبی در غار و یار غار
او بود ۞ چو هر کس را بدینش راهبر بود ۞ از آن در شهر علمش را چو در بود ۞ دری
لیکن ز لیس جا بود در وی ۞ متاع خانهٔ بید ابود در وی ۞ رهی او بود اگر دین
قویم است ۞ که راه او صراط المستقیم است ۞ و سلّم تسلیما کثیرا اما بعد
بمسامع ارباب دانش و دکا میرساند داعی دولت قاهره محمود بن علی المشتهر بابن
خاتون العاملی عامله الله بلطفه الازلی که چون خاطر ملکوت ناظر پادشاه جم جاه ملک
سپاه خورشید چتر فلک بارگاه افتخار سلاطین العصر بالرأی الرزین و الاعتقاد
خواقین الدهر بالدین المتین آفتاب فلک خلافت و شهریاری قطب سپهر سلطنت
و عالم مداری نظم شه انجم سپه جمشید شانی ۞ با و زیبنده تاج خسروانی ۞ سپهر افتخار
آفرینش ۞ چراغ دودمان ترکمانی ۞ جهان از شاهد عدلش عروسی ۞ که داده
آب روی زندگانی ۞ بزلف و عارضش گردیده ظاهر ۞ شب خوشنودی و صبح
امانی ۞ ز رنگ گشت رخش صبح گردون ۞ گل خورشید آرد ارمغانی ۞
بحفظش دعای صبح خزان ۞ توسل جسته از سبع المثانی ۞

السلطان العادل الباذل العارف الغازی فی سبیل الله محب باخلاص اهل بیت رسول خاقان
اکرم همایون اعظم ابو النصر سلطان محمد قطبشاه بن قطبشاه بن قطب شاه جهان تا هست اقبالش
جوان باد ۴ بهار عمرش ایمن از خزان باد ۴ نشاط آباد ملک اقتدارش ۴ کشیده تا فلک طاق جلالش باد ۴
بهر جا که عزمش رو در آرد ۴ ظفر همدوش و نصرت همعنان باد ۴ ز دستور ارسطو رای ملکش
جهان آگاه و انجم جاودان باد ۴ ز تدبیر قضا تقدیر رایش ۴ همیشه ملک و ملت در امان باد ۴
چو آراید بمسند بزم دانش ۴ نخستش عقل اول ترجمان باد ۴ چو در عرض دعای کاینجاست ۴
ملک را قول آمین بر زبان باد ۴ از بدو جلوس بر مستقر سلطنت و جهانبانی و تمکن بر مسند خلافت
و کشورستانی همت بر همه مایل و ناظر بود که علمای موکب همایون و فضلای پایه سریر خلافت مشحون همگی
همت و تمامی رویت خود در ابر احیای آثار نبوی و ترویج دین مبین مصطفوی و افاده معاهد
تفسیر و کلام و افاضه معانی احادیث خیر الانام و امالی ائمه عالیمقام علیه و علیهم صلوات الله
الملک العلام بر وجهی معروف و معطوف دارند که تا آثار هدایت مظاهر آن در اطراف و اکناف
ربع مسکون علم انتشار بر افراشته وضیع و شریف بر قبیله و صغیر و کبیر عشیره از مشکات
انوار آن مقتبس توانند بود و از موائد انتفاع از آن بهره توانند رسید و غالب کتب و رسایل
تفسیر و کلام و صحف و دفاتر احادیث معجز نظام که رقم زده کلک تالیف علمای اعلام و نگاشته
خامه تصنیف فضلای بلاغت فرجام شده بود چون بلغت بلند رتبت حجازی و زبان فصاحت نشان
تازی سمت ترتیب و تنظیم یافته بود و دست مدارک جمعی که اطفال ناطقه ایشان از پستان لغات دیگر
شیر تعلیم نوشیده اند از رسیدن آن شاخسار درک آن کوتاه بود و انامل فکرت بزمرگه سنین و شهور

در کنف

۳

در کنف تعلیم فنون عربیت شب و روز بسر نیاورده اند از چیدن گل مقصود از حدایق فهم
آن بحر معرفتش بهره ور نبودند لایق آنکه بعضی از آن بلغات دیگر مفسر و مترجم گردد در آغوش فهم ایشان
در نمی آمد هر یک از ایشان را بترجمه کتابی از آن مکلف و مامور ساختند و چون بوساطت بعضی مقربان
درگاه عرش اشتباه بمسامع شوکت و اجلال رسیده بود که راقم حروف ادراک سعادت استفاده
مجلس مرحمت علامه علمای زمان و یگانه فقهای جهان خورشید سپهر دانش و افضال مرکز
دایره فضل و کمال حاوی ماثر السلف علی النهج المبین جامع معالم الکمل علی الوجه المستبین
افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة و الدین محمد العاملی اعلی الله شانه
در یافته و بمسند العز و الفضل مکانه نموده و از حدایق فیض آن سرچشمه جویبار دانش و کمال که آبیاری
طلع نباتش طراوت پذیر گشته بعد از استجازه رسانیدن روایح آن بمشام پویندگان
بادیه طلب و ابصار دسته چند گل و ریحان در هم آورده است ترجمه کتاب اربعین حدیث که
جمع و تالیف آن با حل الفاظ و بسط معانی و ایراد نکات و اظهار مبانی و استنباط احکام
و مسایل و استکشاف لغات و معاضل بر وجهی که مطبوع طبایع صغار و کبار بلکه نمونه جنات
تجری من تحتها الانهار است از رشحات بحار فیض آن قبله احرار است و از غایت احتوای
بر لطایف حقایق و اشتمال بر نفایس دقایق کالشمس فی رابعة النهار لوای اشتهار و اعتبار
بر افراشته و از نهایت حسن الفاظ و لطف معانی چون عارض ارباب حسن و ملاحت نقش قبول
و استحسان بر الواح خواطر وضیع و شریف نگاشته مامور شد و چون رقبه عبودیت گرانبار نعم
آن سرچشمه جویبار شوکت و سلطنت و اقبال بود با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت

ممتثلا للاشارة العلیة الخاقانیة شروع در ان نموده ترجمه قطبشاهی موسوم ساخت و چون بهر
لغتی عبارتی مناسبت دارد و هر زبانی مقتضی بلاغتی و بلاغ مبین کرده که هر بیانی بعضی از
سخن را بهتر و خاطر نشانتر گفتن بسیت قاصر دانیست که بر عادت دیگر مترجمین بکلی بیکان
عبارت عرب اقتصار ننموده در ترتیب فقرات و تقدیم و تاخیر کلمات ملتزم به پیروی
اصل نشد و هر جا مقام اقتضای بسط کلام نماید و در اصل صنعت ایجاز بکار رفته بجهت تقریب
للافهام در مقام بسط آن در آید و هر جا ذکر استشهاد برای ایراد مثلی نظماً او نثراً مناسب نماید
توضیحاً للمرام مبادرت بذکر آن واقع شود و اگر مترجم را در اثنای کلام سخن زودی دهد که ذکر
آن مناسب مقام بنماید بعرض آن اقدام نماید و بالجمله شرح ترتیب باید در لباس ترجمه ترجمه نموده
شود در ضمن شرح ان شاء الله وحده العزیز توقع از ارباب طبع سلیم آنست که بمقتضای
المامور معذور ذیل اغماض بر زلل آن پوشند و بقلم عفو در اصلاح آن کوشند والله
الموفق ومنه الاستعانة فی التتمیم **حدیث اول** روایت کرده جامع کتاب مذکور
لازال بهار فضله مشاراً الیه علی تعاقب الایام والدهور از استاد بزرگوار و پدر عالیمقدار خود
فقیه ربانی و عالم نورانی شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی که نسب شریفش بحارث
همدانی که از اخیار اصحاب امیر المؤمنین و مخاطب بخطاب یا حار همدان من یمت یرنی بوده
میرسد و در اغلب فنون خصوصاً فی فقه و حدیث مهارت تام داشته و چند رساله و کتاب از
آثار طبع اقدسش بر صفحه روزگار دایر و سایر است و مدت مدید در امور دین مرجع اکابر و اهالی
خراسان بوده و بعد ازین بجهة استقلال شیخ الاسلامی آن دیار با مبارک قدسش مرجوع و حل و عقد امور

شرعیه

شرعیه آن ممالک برای رزینش مربوط و مرفوع بمقام است بلکه بی سماع ازو که فی یوم الثلثا
دوم شهر رجب المرجب سنة ۹۷۱ در منزل ایشان در مشهد مقدس منور علی مشرفها
من التسلیمات ازکاها وانماها وقوع یافته از شهید ثانی و زنده جاوید شیخ زین الملة والدین
العاملی که از مشاهیر علمای دین و اعاظم فقهای متاخرین است و مصنف چندین کتاب و رساله
مثل شرح شرایع الاحکام که در ضمن شش مجلد بسمت اختتام یافته و شرح لمعه دمشقیه که
از غایت متانت و تنقیح علم اعتبار بر روی شهرتها بر افراخته و شرح الفیه و نفلیه و چند کتاب معتبر
دیگر و چون بعد از شیخ محمد مکی که احوالش انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد او بمرتبه شهادت
فایز شده علما در تصانیف خود تعبیر ازو بشهید ثانی میکنند تولدش در نهصد و یازده ۹۱۱
اتفاق افتاده و شهادت مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده است در نهصد ۹۶۵
و شصت و پنج از شیخ عالم کامل شیخ جمال الدین احمد بن خاتون که چند یک واسطه مترجم است
و نهایت تبحر در علوم دین داشته از شیخ علی بن عبد العالی که از فقهای مایة عاشره بلکه تا بعد
و تا منه نیز کسی در دقت طبع و کثرت فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح قواعد الاحکام
و رساله جعفریه و بعضی تصنیفات دیگر او ظاهر میشود و از غایت سعی که در اعلای کلمه الیقین
و تبیین و ترویج شعایر مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از
عامه مخالفین که از غباوت یا جهالت نسبت احداث و اختراع بمذهب حق داده اند
محدث و مخترع آن او را میدانند و مقتدای شیعه تاریخ رحلت اوست شکر الله سعیه
و اجزل فی العلیین قدره از شیخ عالم زاهد شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین

عاملی

ورنها در عصر خود بوده از شیخ جمال الدین احمد بن فهد الحلی که از جمله مجتهدین فرقه ناجیه و علمای طبقه
امامیه است و اقوال و فتاوای او در کتب معتبره منقول شده از شیخ زین الدین علی بن خازن که
سرآمد اتقیای زمان خود بوده از شیخ الکامل فی الکل شیخ محمد بن مکی که بواسطه فوز بمرتبه شهادت که
فی یوم الخمیس نهم جمادی الاولی هفتصد و شصت و ششم هجری در شام بافساد ابن جماعه شافعی
واقع شده است تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید میکنند و چون نسبت تلمذ و استفاده
مصنف در دینیات بواسطها و میرسد همه جا درین کتاب و در دیگر مصنفات خود تعبیر از او
بشیخنا میکند و کتاب ذکری و دروس و شرح قواعد الاحکام و رساله الفیه و نفلیه و چند کتاب
دیگر از مصنفات اوست از خلاصه علمای زمان مولانا قطب الدین محمد رازی که با نهایت تبحر
در فنون حکمت و کلام و علوم معقول چنانچه مثل محاکمات شرح اشارات و شرح مطالع
و چند کتاب دیگر از مصنفات او در معقولات مطمح انظار علمای ذی اعتبار است ربط تام
بمطالب فقه و حدیث نیز داشته اند و بر کتاب قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده که بحواشی
قطبیه موسوم است و در تاریخ هفتصد و ده از هجرت ایام عمر شریفش انقطاع یافته از
علامه زمان و خلاصه فضلای عالیشان جامع فنون العلم بالاستیعاب الکلی شیخ جمال الدین
مطهر الحلی که چون مثل کتاب قواعد الاحکام و ارشاد الاذهان و منتهی المطلب و مختلف الشیعه
و تذکرة الفقها و تحریر الاحکام و چندین کتاب معتبر دیگر در فن منقول و معقول شواهد بر رتبه
فضل و تبحر خود دارد و کثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که محاسبان بازای هر روز از عمر
شریفش هزار بیت تصنیف کرده تخمین قلم بیانرا چه گنجایش تحریر مراتب فضل و تعداد تصانیف
اوست

اوست ماده تاریخ سعیه مشکوراً و قدره مرفوعاً و ولادتش بنابر آنچه خود در خلاصه رجال ایراد
کرده است بیست و نهم ماه مبارک رمضان ششصد و چهل و هشت هجری اتفاق افتاده
و وفاتش شب بیست یکم محرم الحرام هفتصد و بیست و ششم از سلطان اعاظم المحققین و سید
افاخم الحکماء و المتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که شهرت او در هر یک از فنون علم
و کمال و کثرت تصنیف بمرتبه ایست که قلم بیانی اگر در مقام تحریر آن برآید مورد اعتراض
نگردد و اصل او بنابر آنچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المؤمنین قم است و تولد شریفش
در طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خمسمایه که بنابر مشهور
روز فوت امام فخر رازیست و بتاریخ شهر صفر سنه اربع و اربعین و ستمایه از تصنیف
شرح اشارات فارغ شده و در روز شنبه چهارم شهر جمادی الاولی سنه سبع و خمسین و ستمایه
ابتدای رصد ساختن در مراغه نموده و بعد از طی هفتاد و پنج مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ
روز دوشنبه هجدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه اثنی و سبعین و ستمایه در دار السلام بغداد
ازین سرای فانی انتقال نموده قبر شریفش در مقابر قریش در جوار مضاجع کاظمین علی راقدهما
الف الف صلوة و الف الف سلام و تحیت است و از غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر
قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام سردابه بصفای ظاهر شد که بکاشی ترتیب داده بودند
و کتابه بر آن نوشته مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده و بدان سعادت
فایز نشده و چون حساب کردند تاریخ ولادت خواجه موافق تاریخ آن عمارت بود و هو الله الموفق
و المغفرة از والد بزرگوار آن قبله احرار محمد بن الحسن الطوسی از سید بزرگوار سید فضل الله

راوندی از خلاصهٔ سادات ملک صفات سید مجتبی بن سید داعی الحسنی از شیخ الطایفه
والمله سیّد ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی که چون کمال او در مرتبهٔ فضل و کمال بمرتبه‌ایست که هرگاه
شیخ گویند انتقال ذهن اگر بغیر ذات کاملش تعلق گیرد ناقصش میدانند که المطلق ینصرف
الی الفرد الکامل علما در مصنفات خود تعبیر از و بشیخ مطلق میکنند و سند خود را در فتاوی
و اقوال اغلب بفتاوی و اقوال او میرسانند و جمع کتاب تهذیب حدیث و تصنیف کتاب
نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر هدایت اوست تولدش در
ماه مبارک رمضان سنه سیصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاده است و در شب دوشنبه بیست و دوم
محرم الحرام سنه چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده در نجف اشرف مدفونست رحمة الله علیه
از استاد آنحضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد بن النعمان المفید که تعبیر از ایشان بعضی
بشیخ مفید میشود و سبب اشتهار او بمفید در کتاب مصابیح القلوب بدینوجه مذکورست که در
هنگامی که شیخ از موطن اصلی به بغداد آمده بتحصیل علوم مشغول بود روزی در مجلس درس
قاضی عبد الجبار معتزلی حاضر شده در صف نعال جای گرفت و بعد از لحظه که قاضی از افاده
فارغ شد اجازه سؤال خواسته پرسید که این خبر که شیعه نقل میکنند که من کنت مولاه فعلی
مولاه مسلم است که پیغمبر در روز غدیر گفته است یا شیعه فراهم بافته اند قاضی گفت لا بد خبر
صحیح است و علمای ما در کتابهای خود نقل کرده اند شیخ گفت پس خلافها و خصومتها چیست قاضی
گفت این خبر روایت است و خلافت ابوبکر درایت است و مردم عاقل بواسطه روایت ترک درایت
نمیکنند شیخ گفت چه میگوئید در خبر یا علی حربک حربی و سلمک سلمی قاضی گفت این صحیح است شیخ
گفت

گفت در حق اصحاب جمل چه میگوئید ایشان را باین قول کافر بوده باشند قاضی گفت ایشان توبه کردند
شیخ گفت ایها القاضی حرب درایت است و خبر توبه روایت و خود در سؤال اول فرمودید که
مردم عاقل درایت را بروایت از دست ندهند قاضی در جواب فرو مانده سر در پیش انداخت
و بعد از زمانی سر برآورده از نام و نسب شیخ استفسار نمود شیخ گفت محمد بن محمد بن النعمان
الحارثی قاضی برخاست و دست شیخ را گرفته بر جای خود نشاند و گفت انت المفید حقا انت
المفید حقا چون این خبر بسلطان وقت عضد الدوله دیلمی رسید شیخ را بمجلس خود حاضر کرده
از ماجرای او با قاضی از و استفسار نمود و او را التعظیم بسیار کرد و بتشریفات خاص و مرکوب لایق
با قلاده و سراف زرین و صد دینار زر سرخ و یک بنده نوازش نموده و یومیه لایق از
گوشت و گندم مقرر فرمود که هر روز میرسانیده باشند بعد از آن شیخ باین لقب اشتهار
یافت و ابن ادریس در کتاب سرائر این حکایت را بر نوعی نقل کرده که بعد از آنکه از عکبرا که
مولد اصلی اوست به بغداد آمده نزد ابوعبدالله جعل بتحصیل مشغول شد و بعد از آن بهدایت
عمر بن یاسر اراده درس علی بن عیسی رمانی نمود و چون بمجلس او حاضر شد قبل از آنکه کسی را
معرفت بحال او حاصل شود مردی بصری از بیرون آمده از حدیث غدیر و حکایت غار سؤال
نمود رمانی گفت حدیث غدیر روایت است و غار درایت و علمی که بدرایت حاصل میشود بروایت حاصل
نمیشود و بصری ساکت شده بیرون رفت شیخ را تاب نمانده رخصت سؤال خواسته گفت چه میگوئید
در باب کسی که با امام زمان حرب نماید رمانی گفت کافرست بازتدارک نموده گفت فاسق است
شیخ گفت چه میگوئید در طلحه و زبیر و جماعتی که در واقعهٔ جمل با امام زمان حرب کردند گفت ایشان از ان عمل

شیخ ٥

باب ٥

توبه کردند شیخ گفت خوب درایت است و توبه روایت و شما کال ما آنرا دیدید گفتید که بروایت
حاصل نمیشود آنچه بدرایت حاصل میشود در زمانه تغیر کلام دلو از شیخ پرسید که بچه نام مشهوری
و پیش که درس خوانده شیخ گفت بابن المعلم مشهورم و پیش ابو عبد الله جعل تحصیل علوم نموده ام
بعد از ان آن زمانه بمنزل رفته بعد از محله رقعه سر بمهر برآورد شیخ داد که با ابو عبد الله بده و حالی
ما باور بیان شیخ رقعه را برداشته نزد ابو عبد الله آمد و چون ابو عبد الله رقعه را گشوده
مطالعه نمود تبسم کنان گفت میان تو و زمانه چه گذشته است که درین رقعه سفارش تو
بمن نوشته و مبالغه بسیار کرده و ترا مفید لقب داده شیخ حقیقت قصه را شرح داد و بعد
از ان باین لقب مشهور شد الحاصل شیخ از مشاهیر علمای ایام و اعاظم فضلای اسلام است
چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ مذهب او را میدانند و تعبیر از هر دو شیخان مینمایند و تصانیف
او از رساله و کتاب بقرب دویست مجلد رسیده است و بعد از طی هفتاد و هفت مرحله از
مراحل زندگانی یا هفتاد و پنج علی اختلاف القولین فیه در شب جمعه سیم شهر رمضان سنه ثلث
عشر و اربعمایه بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و منهیان ملأ اعلی کلمه جنت را تاریخ
رحلتش ساخته اند و بعد از انکه چند سال در خانه خود مدفون بود جسد مبارکش را بمقبره
قریش نقل نموده در جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام دفن کردند روح الله روحه العزیز از
فقیه مذهب ائمه هدی جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا ابو جعفر محمد
بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض استناد فتاوی علمای اعلام است و قریب
سیصد مجلد کتاب در علم دین از مصنفاتش سمت اختتام یافته است و در تاریخ سیصد

سیوم

و شصت

و شصت و یک در ولایت ری شربت ممات چشیده و کلمه شفا تاریخ رحلت اوست قدس الله
روحه از احمد بن محمد که از ثقات روات حدیث است از پدرش محمد بن یحیی العطار که از فقهای
معتبر قم و ثقه و جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث تدرب تمام داشته از علی بن اسمعیل از
عبد الله بن عبد الله که از راویان مشهور حدیث اند از موسی بن ابراهیم المروزی که از مشاهیر
راویان امام سابع است گفته اند که در وقت حبس آنحضرت در منزل هارون الرشید باعث
خاطر او اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان آنحضرت جاری میشده است
فرا میگرفته حفظ می کرده است و چون بدوستان آنحضرت میرسیده نقل می نموده از
امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه و علی آبائه شرائف التحیة و السلام که آن سرور بلفظ درر
بار و بیان گوهر نثار فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثاً مِمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي أَمْرِ دِينِهِمْ بَعَثَهُ
اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهاً عَالِماً شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و جهت
نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده اند که هر کس حفظ کند از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج
باشند امت من بآن در امر دین خود بر انگیزد و حشر نماید خدای عز و جل بزرگ روز
قیامت او را فقیه و عالم بینش دوم مر حفظ ظاهر اینست که مراد بحفظ حدیث در خاطر
از بر کردن و بخاطر گرفتن است چنانچه در صدر سلف و در میان ارباب حدیث دأب بوده که
اگر کسی حدیثی روایت میکرده که از بر نداشته است و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است از روایت

او را در معرض اعتبار نمیداشته اند و محل اعتماد نمیدانسته اند و گفته اند که نوشتن
و کتاب ساختن احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر از آن ثبت
بر الواح خواطر بجای نقش بر اوراق و دفاتر بوده است و مقرر تواند بود که مراد بحفظ الکتابت
و محافظت حدیث پیش از اندراس و تلف شدن خواه بعنوان از بر کردن بنحوی که در
آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتاب ساختن یا نقل کردن از روی نوشته و کتاب
چنانچه متعارف این زمان است و بعضی گفته اند که مراد بحفظ حدیث فرا گرفتن آنست بر یکی
از وجوه ششگانه که ائمه حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته یعنی سماع از شیخ
و قرائت بر او و سماع در حال قرائت غیر و اجازه و مناوله و کتابت مترجم گوید بیان
این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود یعنی کسی که سند حدیث را باو میرساند
و از او روایت میکند فرا میگیرد و گاه باید که فرا گرفتن او بر یکی از شش وجه باشد تا حدیث
مذکور را تواند روایت کرد و نقل او را اعتبار تواند نمود اول شنیدن از زبان شیخ
برینوجه که شیخ خواند و او شنود دوم خواندن بر شیخ که او خواند و شیخ شنود و انکار
نکند سیوم شنیدن در حالت خواندن غیر برینوجه که دیگری بر شیخ خواند و شیخ تصدیق
نماید و او در حاشیه مجلس شنونده باشد چهارم اجازه شیخ و آن آنست که شیخ
بر او گوید که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من نقل کن
بی آنکه تمام حدیث یا کتاب را بر او خواند یا از او شنود پنجم مناوله و آن آنست که شیخ
کتاب تصحیح کرده خود را باو دهد و اشارت کند که آنچه درین کتاب است از من نقل کن

ازوم

ششم

ششم کتابت شیخ و آن اجازه بکتابت است یعنی شیخ بخط خود در جائی نویسد که فلان
حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کن بی آنکه بر زبان آورد
و علمای حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند و پیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه
همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که بر آنوجه منقول شده حجت است و بعد از آن دوم و سیوم است
چه اگرچه همه بر اعتبار آن رفته اند اما اکثر حق دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده و بعضی که
خلاف کرده اند قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتمد
و حجت ندانسته اند پس بعضی حفظ حدیث را درینمقام بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکور
حمل کرده اند اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی و ثالث بمذهب اکثر و بر سه
وجه دیگر بمذهب جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند نهایتش این حمل چنانچه مخفی نیست بتقدیر
علی امتی لفظ علی درین احادیث بمعنی خود که بر است مناسب مقام نیست و ظاهر آنست که بمعنی
لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ کند بر هر یکی از معانی مذکوره از جهت انتفاع امت من چنانچه در
تفسیر آیه کریمه و لتکبروا الله علی ما هدیکم مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است یعنی بزرگی
یاد آورید حضرت عزت را از جهت هدایتی که شما را بحق کرده است و مقرر تواند بود که بمعنی
من باشد چنانچه بعضی مفسرین در تفسیر آیه وافی هدایه اذا اکتالوا علی الناس یستوفون ایراد
کرده اند که بمعنی اذا اکتالوا من الناس است و برین تقدیر مقرر تواند بود که بمعنی من ابتدائیه باشد
یعنی کسی که حفظ کند و فرا گیرد از امت اجابت حدیثی از جمعی که بحلیه اسلام محلی نباشند چه ایشان را
قابلیت آن نیست که از ایشان اخذ حدیث نمایند اگر گویند بنا برین لازم می آید که حدیثی که از غیر صلوات

دو رست م

الله علیه و آله

ذاکر فته شود بیرون رود چرا که بران صادق نمی آید که از امت ذاکر فته شده است
جوابش آنست که حکم آن بطریق قیاس اولی معلوم میشود چه هرگاه حدیثی که از امت
ذاکر فته شود بر حفظ آن این ثواب مترتب شود بر حفظ حدیثی که از پیغمبر صلوات الله
وسلامه علیه شنیده شده باشد بطریق اولی مترتب خواهد بود و مراد تواند بود که بمعنی مرتبین
نیز بود کسی که حفظ کند و از امت اجابت مراد باشد یعنی غیر کسی که اعتقاد را بدین اسلام آورده
والله اعلم اربعین حدیثا باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی تازه است و
سخن را از اینجهت حدیث میگویند که حرف حرف و کلمه کلمه حادث میشود و در اصطلاح بعضی
در عرف ارباب حدیث عبارت از کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم یا یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین یا صحابی یا تابعی یا کسی که در
مرتبه تابعی باشد که برینوجه بر زبان ایشان جاری شده است یا خبر دهد از فعل ایشان که برین
نهج بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که برینصورت در حضور ایشان بعمل آمده و منع نکرده اند
و بعضی از علما حدیث را مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل یا تقریر
معصوم و کلامی که حکایت کند از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان آنرا حدیث نمیدانند مترجم
گوید مراد بائمه معصومین چنانچه ظاهر است دوازده امام اند صلوات الله علیهم که اول ایشان
علی بن ابی طالب است و آخر ایشان محمد بن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام شرائف التحیة
والسلام و مراد بصحابه اصحاب پیغمبرند صلی الله علیه وآله و مراد باصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وآله بنابر آنچه مصنف دام ظله در حاشیه ذکر کرده جمعی اند که بسعادت ملاقات آنحضرت علیه السلام

تعریف حدیث

بلغ

تعریف صحابی و تابعی

السعادة

السعادة دریافته اند به بیداری در ایام حیات آنحضرت علیه السلام در حال اسلام
بملاقات عادی و با ایمان از دنیا رفته اند بسعادت ملاقات گفته شد نه بسعادت
دیدار تا ابن ام مکتوم که اعمی مادرزاد بود داخل باشد و قید بیداری بواسطه آنست که
جمعی که بعد از زمان پیغمبر آنحضرت را صلوات الله علیه وآله در واقعه دیده باشند داخل نباشند
و تقیید بحال حیات بواسطه اخراج جمعی است که بعد از رحلت آنحضرت نظر
ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد و قبل از آن ندیده باشند و تقیید بحال اسلام بواسطه
اخراج بعضی از کفار زمان آنحضرتست که با آنکه ادراک ملاقات او علیه السلام نموده اند داخل
اصحاب نشوند و تقیید بملاقات عادی بجهت آنکه بعضی انبیا علی نبینا و علیهم السلام که چنانچه
بعضی روایات صحیحه بآن ناطقست در شب معراج ادراک صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه
وآله نموده اند از تعریف بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که عادت
بر آن وجه جاری باشد و فایده قید آنکه با ایمان از دنیا بیرون رفته باشند ظاهر است
و مراد بتابعی جمعی اند که بهمان وجه باصحابه ملاقات کرده باشند نه آنکه ادراک صحبت آنحضرت
صلی الله علیه وآله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه تابعی باشد
آنکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور ملاقات تابعی نموده
باشد که یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور مما یحتاجون الیه فی امر دینهم
یعنی از احادیثی که امت را در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب حیات
و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب قبر و امثال آن از اعتقادیاتست یا در مادهٔ نماز و روزه

بصحبت م

وزکات وحج وجهاد واشباه آن از عبادات ونه احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته باشد
مثل حدیثی که در باب وسعت رزق وظفر بر دشمن ودفع مکاید او ومانند آن روایت شده
بلکه حدیثی که غرض دینی بآن تعلق نگیرد بَعَثَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَقِیهاً
عَالِماً یعنی برانگیزد و محشور میسازد خدای که عزیزست و بزرگ روز قیامت او را در
زمرهٔ علمای دین و فقهای ملت مبین که زیادتی دارد بجهت حدیث نبوی شرف و رتبه
بسیاری چو اتاب ایشان که ازان تحریر مطالب علمی و مسایل دینی مینمایند بر شرف و رتبه
خون جمعی که بسعادت جهاد با کفار در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام معصوم فایز
باشند و شهید شوند ای عزیز گشت زار رحمت الهی بی پایانست و بحار مکرمت و عنایات
او آبستن هزار عمان بجوی خرمنی می‌بخشند و بقطره دریای می‌بخشند جهد کن که ازان جو خرمن
بجوی برسی و ازان دریا بقطره فایز گردی والله الموفق نمایش اول ظاهر حدیث دلالت
دارد بر آنکه دانستن معنی در عاید شدن مذکور ثواب شرط نیست بلکه ثواب مذکور بمجرد
حفظ الفاظ حدیث عاید میشود هر چند معرفت معنی حاصل نباشد و دور نیست که مراد امام
علیه السلام نیز این باشد چرا که چنانچه حفظ قرآن عبادتست و مورث ثواب هر چند معرفت بتفسیر
حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل ترتب ثوابست اگر چه علم بمعنی آن نبوده باشد
و در حدیث وارد است که حضرت مقدسهٔ نبوی در بارهٔ ناقل حدیث دعا کرده اند با آنکه
عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند رَحِمَ اللهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِی
فَوَعَاهَا فَأَدَّاهَا کَمَا سَمِعَهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ لَیْسَ بِفَقِیهٍ وَرُبَّ

برادر رسول ص

حا

حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ یعنی حضرت عزت رحمت کناد بر کسی که
بر کلام من گوش گذارد و آنچه شنود در خاطر گیرد و چنانچه شنیده باشد بی تغییر لفظ و تبدیل
حرف نقل نماید چه بسیار باشد که حامل فقه و فراگیرندهٔ حدیث فقیه نباشد یعنی استطاعت
دانستن معنی آن نداشته باشد و بسیار باشد که غرض او از فرا گرفتن و حفظ حدیث این باشد
که بعالمتر از خود برساند و از و استفادهٔ معنی آن کند یا از مسئله که او ازان حدیث
استنباط نماید منتفع گردد پس هرگاه حفظ کنندهٔ حدیث با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این
باشد که در معرض دعای حضرت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله در آید چرا نتواند بود که روز
قیامت در زمرهٔ فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور من تشبه بقوم فهو منهم نیز
مصدق این معنیست چرا که مضمون حدیث مذکور اینست که هر کس که مشابهت جوید بقومی
در اقوال و افعال هر آینه ازان قوم خواهد بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت
و حفظ احادیث مصطفوی شعار و دثار فقها و علماست که در تقویت استدلال بر
مسایل و ادای مواعظ و نصایح بآن توسل میجویند پس کسی که با ایشان در این امر اشتراک گرفت
نماید هر آینه شباهت بجسته خواهد بود با ایشان و بمقتضای حدیث مذکور از ایشان خواهد
بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد و حفظ نماید بی
آنکه حفظ عبارت حدیث کرده باشد آیا او را حافظ حدیث میگویند و ثواب مذکور باو عاید
میتواند شد یا نه ظاهر اینست که معنی حدیث را حدیث میتوان گفت خواه بعبارت عربی باشد
غیر عبارت حدیث خواه بلغت دیگر چنانچه ترجمهٔ قرآن از اینجهت صحیح قرآن نمیتوان نامید و از اینجا

مشارکت را

ترجمه

جهت که مس آن را مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند که بی وضو مس آن کنند
و کسی که نذر تلاوت قرآن کرده بشر گفته اند که بخواندن آن از عهده وفای نذر بیرون آید
و بعضی ترجمه قرآن را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند بآیه کریمه اِنَّ هذا لَفِی
الصُّحُفِ الاُولی برین وجه که هذا درین آیه اشارت بقرآنست یعنی بدرستی که قرآن در
کتابهای که بر انبیای سابق نازل شده هست و ظاهر است که آنجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه
بلغت دیگر بوده و در آیه اطلاق قرآن بر آن شده پس بر غیر این الفاظ هر گاه بآن معنی باشد
و برین قیاس ترجمه حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیف است مترجم گوید
بواسطه آنکه هذا اگرچه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد برین که قرآن با وصف قرآنیت
در کتابهای مذکور هست چرا نتواند بود که آنچه در قرآنست از مواعظ و احکام و اخبار آنجا
باشد و اطلاق قرآن بر آن نتوان کرد و اینکه علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند
یعنی معنی آن را اگرچه بلغت دیگر نقل کنند دلالت ندارد برین که همه حدیث را بهر لغت توان
گفت چنانچه طبع سلیم شاهد است بر آن تأسیس دوم مذکور شد که ظاهر آنست که لفظ علی درین
حدیث بمعنی لام انتفاع است و چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیت مقرر
شده که اسم جنس هرگاه مضاف واقع شود ظاهرش عمومست پس بحسب ظاهر مراد از امت
جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید نخواهد شد مگر بکسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق
امت اجابت از اهل سنت و شیعه اثنی عشری و غیر اثنی عشری در امر دین خود بآن
محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اینمعنی تحقق ندارد مگر در ضمن احادیثی که همه بر صحت آن

رفته باشند

معنی

اطلاق قرآن بر ترجمه

بلغ

رفته باشند و بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث لا صلوة الا بطهور که همه نقل
کرده اند و معنیش اینست که نیست نماز صحیح و مقبول مگر آنکه بجا آرنده آن با طهارت
باشد که آن وضو و غسل و تیمم است و حدیث جُعِلَت لِیَ الاَرضُ مَسجِداً و تُرابُها طَهُوراً که بر
زبان حضرت مقدسه نبوی صلوات الله و سلامه علیه جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق
دارند و این معنیست که در مقام شکر و اظهار نعم الهی میفرمایند که گردانیده شده است
از برای من و امت من زمین مسجد تا خدای خود را بر آن سجده میکرده باشیم و خاک آن
طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بآن آنچه نجس میشده باشد مثل محل استنجا بشروط
معتبره و کف پا و ته کفش و عصا و امثال آن گاهی که نجس شود یا طاهر و مطهر تا بکار
بریم آن را در وقت اراده نماز چون مانعی از استعمال آب بهم رسد یعنی تیمم کنیم و حدیث
یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب که در صحت آن خلاف نکرده اند و حاصل مضمونش اینست
که حرام میشود بر کسی بسبب رضاع آنچه حرام است بعلاقه نسب که عبارت از خویشی و قرابت
یعنی چنانچه حرامست بر کسی خواستن مادر حقیقی و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و غیره
و عمه و خاله و برادر زاده و خواهر زاده هر گاه حقیقی باشند حرامست خواستن هر یک از
ایشان گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکور بسبب رضاع بهم رسد که آن عبارت از شیر
خوردن است و دادن شیر بر وجهی که در کتب فقهی بتفصیل و شروط آن مذکور است و امثال
این احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی وارد شده و اهل سنت
انکار مینمایند و احادیثی که در شستن پا اهل سنت نقل کرده اند و شیعه افترا می دانند

مسجداً

بآن آنچه

وارد شده و بعضی دیگر نقل آن از ایشان
مثل احادیثی که در مسح پا در طرق امامیه وارد شده

وحدیث البیعان بالخیار ما لم یفترقا که ابوحنیفه انکار آن کرده و با آنکه معنی آنست که
چون بیعی واقع شود هر یک از بایع و مشتری تا از هم جدا نشده اند اختیار دارند که فسخ
بیع نمایند و مثل حدیثی که منسوب میدارند اهل سنت و جماعت بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم که ما ابقت الفرایض فلاولی عصبة ذکر یعنی سهمی که باقی میماند از سهام
مقرره از برای خویشان ذکور میدهند است که شیعه قبول دارند و بر مذهب ایشان آنچه باقی
میماند از سهام بصاحبان رد میشود و قرابت ذکور را نخواهد دریافت پس اگر خواهیم که حکم
مذکور شامل هر دو قسم حدیث بشر تا فایده شامل عام شود یا امت را بر خلاف ظاهر حمل باید
کرد بر وجهی که شامل بعض امت و جمیع امت بود بشرط آنکه احتیاج و انتفاع را اعم می باید
گرفت از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوة که مراد احادیثی باشد
که ارشاد آن آید که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اگرچه
باعتقاد حفظ کننده بشرح هیچ شکی نیست که احادیثی که در باب سبق یا مثل آن وارد
شده از شان آن هست که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و بمضمون
آن عمل نمایند و این که بعضی از روی عناد یا قلت تتبع انکار کنند قدح در شان آن
نمیکند اگر گویند ناچار است که مراد از امت درین حدیث بعض امت باشد چرا که جمعی که از
احادیث انتفاع دارند و بآن محتاجند علما و ارباب اجتهادند که در وقت استنباط مسئله
بکار میبرند و بعضی عوام الناس که بتحقیق معنی آن نتوانند رسید خصوصا جمعی که زبان عربی
عارف نباشند از انتفاع آن بهره نخواهند داشت و بآن محتاج نخواهند بود پس بر این توجیه

تعمیم

تعمیم فایده مترتب نشود جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آنست که بی واسطه بهیچ
احتیاج علما و مجتهدین یا بواسطه و بعضی عوام مذکور اگرچه بی واسطه از احادیث انتفاع
ندارند و بآن محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج میکند انتفاع می یابند
و بآن محتاجند پس بواسطه محتاج و منتفع باشند نالیش سیوم حدیثی که مشتمل باشد
بر چند حکم در ضمن چند فقره کلام که هر یک به یکدیگر مربوط باشند بر وجهی که معنی مقصود از آن
بدون آن دیگر مفهوم نشود مثل حدیث لا سبق الا فی نصل او خف او حافر که گویند این
با و فتح با هر دو روایت شده است و بر تقدیر اول معنیش آنست که مسابقت و بر
یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط و گرو روا نیست و بر تقدیر ثانی آنکه دادن و ستدن مالی که
شرط و گرو مذکور بران واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از جانب شرع تجویز آن
نشده است مگر در ماده نصل یعنی تیر و پیکان و آنچه مانند آن باشد مثل شمشیر و نیزه و امثال
آن بر این توجیه که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام زودتر تیر خود را بر نشانه رسانند
یا هر کدام دورتر اندازد یا ضرب شمشیر هر کدام برنده تر باشد یا بشمشیر طعن نیزه دیگری را
رد تواند کرد سبق مذکور او را باشد یا در باب خف که کنایه از مرکبی است که سم ندارد شبیه
مثل شتر و فیل یا حافر که مرکبی سم دار است مانند اسب و استر و خر بر این توجیه که گرو بسته
شود بر آنکه مرکب هر کدام در دوانیدن بر دیگری سبقت گیرد سبق او را باشد کنایه از آنکه
در مواد دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا در
کشتی او را بیندازد یا از مسافت فراخ تر بجهد یا چیزی سنگین تر بردارد و امثال آن جایز نیست

بعزه

وحدیث من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم یعنی کسی که فرود آید بر
قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنت نگیرد مگر برضای آن قوم بعکس خلاف نکرده است
در آنکه جایز نیست فقرات آنرا از هم جدا کردن و بعضی را بدون بعضی نقل کردن مثل آنکه
در حدیث اول گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است لا سبق الا فی نصل
او خف او حافر که تتمه مستثنی است ذکر نکنند و در حدیث دوم گویند پیغمبر صلی الله
علیه و آله فرموده است من نزل علی قوم فلا یصومن تطوعا الا باذنهم را که متمم معنی است ذکر
نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته باشد که هر یک حکمی باشد تمام و موقوف بر فقره دیگر نباشد
مثل حدیث من فرج عن اخیه کربة من کرب الدنیا فرج الله عنه کربة من کرب یوم القیمة
ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته ومن ستر علی اخیه ستر الله علیه فی الدنیا
والآخرة والله تعالی فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیه که ترجمه این است که
هر مومن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر مومن برداشته شود حضرت
عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت او را بسرور مبدل گرداند و هر مومنی که در بر آوردن
حاجت برادر مومن خود ساعی باشد حضرت عزت در بر آوردن حاجت او توجه نماید و هر مومنی که
بر عیب برادر مومن اطلاع یابد و آنرا از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای آن نشود
مستور دارد حضرت عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده
و معاون او باشد مادام که او در معاونت و یاری دادن برادر مومن باشد هیچ شک نیست که
جایز است فقرات آنرا از هم جدا کردن و هر یک را بتنهایی نقل کردن مثل آنکه گویند پیغمبر صلی الله علیه

خود م

واله وسلم

واله وسلم فرموده است که من کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته و باقی حدیث را ذکر نکند
و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاصول که از مصنفات اوست تصریح
باین معنی کرده است نهایتش بهر یک از فقرات آن آیا صحیح است اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر
حدیثی مشتمل بر فقره‌ها بیش از چهل توان گفت که چهل حدیث است و ثواب مذکور کننده آن
به شهادت عاید میشود یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت مذکور است همه یک حدیث است
و اطلاق احادیث متعدده بران روا نیست اگرچه از هیچ یکی از علما تصریحی درین باب دیده
نشده و اما چون بخل در مبدء فیاض نیست و کریمان تقریب جوی و بهانه طلب میباشند اگر
قائل بشق اول شویم چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه فایده چهارم
باید دانست که این حدیث درمیان علمای مخالف و موالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر
آن حکم کرده اند پس گوییم اگر تواترش ثابت شود میتوان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت است
و استدلال مذکور را اگرچه هیچ یک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده اند اما کم از استدلال
آیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة الی آخر الآیه که ایشان بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست
مترجم گوید تفصیل این اجمال آنست که حدیث متواتر میباشد و غیر متواتر متواتر آنست که جماعت
بسیار از جماعت بسیار در هر عصر روایت کنند تا بمعصوم برسد چنانچه کثرت هر جماعت
از ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان بر دروغ نکند و خبر غیر
متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعضی مراتب باین کثرت نرسد و این قسم را
در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد می نامند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند

برحفظ م

و عمل بمضمون آن از او اجب میدانند و کسی در آن معنی خلاف نکرده است و خبر واحدی که صحیح باشد
یعنی جمیع راویان آن تا معصوم عادل اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما آنرا حجت دانسته‌اند
و بمضمون آن عمل کرده اما چون بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده‌اند
و گفته‌اند حدیث تا متواتر نباشد حجت نیست و بان عمل نمیتوان کرد احتیاج بدلیل شده
و از جمله دلایل که بران ایراد کرده‌اند این آیهٔ کریمه است که وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ
أَنْ يَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ
لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ
یعنی روا نیست مر مومنان را که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب فقه دین روند و نظام کار ایشان
که وسیلهٔ معاش و سبب بقای حیات ایشان باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی
اهل شهری یا قبیله طایفه یعنی گروهی اندک بطلب فقه دین تا بترسانند و بیم آرند قوم خود را
از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند از ارتکاب مناهی
و مباشرت محرمات یا روا نیست که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه باید که گروهی
از هر قومی بان قیام نمایند و باقی بتحصیل علوم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترسانند و بیم
آرند آنها را که رفته‌اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقای آنچه آموخته‌اند
بایشان علی اختلاف التفسیرین بر نحوی که اگر خبر واحد حجت نباشد برسانیدن گروهی
از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته‌اند بر قوم خود فایدهٔ مذکور که انذار و تخویف است
بر نحوی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و فعل محرمات شرعی بران مترتب شود و از ان بظهور

نخواهد رسید

نخواهد رسید و آیه دلالت دارد برانکه بظهور میرسد پس خبر واحد حجت و معتبر باشد و امثال
این چند دلیل دیگر ذکر کرده‌اند و باین حدیث استدلال نکرده‌اند و آنرا دلیل نساخته
و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضح دارد و بنا بر آنچه مصنف دام ظله
فرموده‌اند نیست که اگر خبر واحد حجت نباشد و بان عمل نتوان کرد هر آینه علمای امت را
از ان انتفاع نخواهد بود و بان احتیاج نخواهند داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت
دارد بر ثبوت احتیاج بان و تحقق انتفاع امت از ان بواسطه آنکه من موصول در
من حفظ چون از ادات عموم است بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند
از جهت انتفاع امت چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه نزدیک
باشد در حفظ آن با جمعی که عدد ایشان بحد تواتر برسد و خواه منفرد باشد در ان ثواب خود را
در می یابد پس ظاهر شد که حدیثی که راوی در روایت آن منفرد باشد می تواند بود که
محتاج الیه و منتفع به امت باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد دران نشاید محتاج الیه
و منتفع به امت نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر بگویند بنابرین لازم می آید که خبر فاسق
و مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نیز حجت باشد
چرا که من موصول چون از ادات عموم است شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بان
قایل نشده است جواب آن است که عام شامل هر فردی می باشد که دلیل دیگر دلالت
خارج بودن آن نکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال
حجت نباشد و آن در باب فاسق آیه کریمه إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ

فتبینوا است یعنی اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری پس قول او
اعتماد نکرده طلب شاهد و بینه کنید از وی و در مادهٔ مجهول الحال آیهٔ وافی هدایه ولا
تقف ما لیس لک به علم یعنی از پی مروید و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بدان علم نیست
بجبری
یعنی صدق و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث
بیرون نیست و غیر ایشان بنا بر اصل عموم داخل نباشند پس قرآن گفت که حدیث نفس نیست
در آنکه احتیاج الیه است بآن در حال انفراد راوی پس چیزی تواند بود که احتیاج و انتفاع
چنانکه سبق ذکر یافت اعم باشد از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع
بالقوه و حدیثی که شخص واحد ضبط میکند اگر چه در حینی که خبر واحد است محتاج الیه نیست
اما می تواند بود و از شأن آن هست که محتاج الیه شود و آن وقتیست که متواتر
شود و این احتمال اگر چه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل میشود چرا که استدلال
بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه اصل حقیقی خلاف آن باشد ضعیف دانسته اند
و اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بظاهر حدیث که عموم است بر
حجیت آن ضعیف باشد والله اعلم الختام بباید دانست که فقه در لغت عرب بمعنی
فهم است که فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دارد و در اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست از
علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادلهٔ شرعیه که قرآن و حدیث و اجماع و استدلالی
بهم رسد هیچ یک ازین دو معنی مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار
را از هیچکس فهم داری زیاده مرتبه در آخرت نیست که محشور بودن در زمرهٔ ایشان کمالی
نموده

بوده باشد و این ظاهر است و اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از مستحدثات این زمانست
که استخراج مسئله از قرآن و حدیث و دلایل دیگر مینمایند و در صدر سلف یعنی زمان
حضرت مقدسهٔ نبوی و عهد حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین
طریق علم بمسائل و احکام سماع از لفظ در بار ایشان بوده است بواسطه یا بی واسطه
و چون میخواسته اند که علم بمسئله حاصل کنند از ایشان می پرسیده اند و هر طور
جواب میشنیده اند بآن عمل میکرده اند و حکم خدا آنرا میدانسته اند و بدلیل دیگر
خود را محتاج نمیدانسته اند بلکه مراد بفقه درین حدیث بینائی در امور دین است
و احوال آخرت و خداشناسی که فقیه بمعنی صاحب این بصیرت و بینائی باشد و در اکثر
احادیثی که لفظ فقه واقع شده است بر همین معنی محمولست و در کلام معجز نظام حضرت
مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که فرموده اند لا یَفقهُ العبدُ کلَّ الفقهِ حتّی
یَمقُتَ النّاسَ فی ذاتِ الله تعالی و حتّی یَرَی للقرآنِ وُجوهاً کثیرةً ثمّ یُقبِلُ علی
نفسِهِ فیکونُ لها اشدَّ مَقتاً تنبیه ناظر بر همین است یعنی بنده فقیه نمیشود فقیه
تمام تا دشمن ندارد مردم را در ذات خدای تعالی که چرا در تحصیل معرفت او تقصیر میکنند
و تا به بیند مر قرآنرا وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تأویلات متنوعه
آیات قرآنی که ائمهٔ تفسیر و تأویل ذکر کرده اند بعد از آن بجانب نفس نگرد و چون نهایت
عجز و قصور او را نیز در معرفت مشاهده نماید او را از همه دشمن تر دارد و باید
دانست که حصول این بصیرت و بینائی یا بمحض موهبت و تفضل الهی است و سعی بنده را

دران مدخل نیست چنانچه دعای حضرت رسالت صلی الله علیه وآله درباره امیر المؤمنین علی علیه السلم
در وقت روانه کردن آن سرور بجانب یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بار خدایا
او را در امور دین بینا کرده ناظر بر آنست یا کسبی است که بسعی و کوشش بدست
میاید چنانچه کلام معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلم
بر زبان مبارک جاری ساخته اند که یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن و بدست آر
فقه در دین را اشارت بانست و در کلام بعضی اعاظم علما وارد شده است که در زمان
سابق اطلاق فقه نمی کردند بر علم آخرت و معرفت بعضی نکات و دقایق آفات نفس که
عبارتست از افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکه است و دانستن مفسدات و مبطلات
اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال اخرویست و استعداد دریافتن حقارت
دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقیه آخرت و استیلای خوف و ترس الهی بر خاطر و امثال
آن و آیه وافی هدایه فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا
فی الدین که با ترجمه آن در مبحث چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت برین معنی دارد
چرا که چنانچه مذکور شد در آیه مذکوره ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که مقتضی اجتناب
محرمات و مناهی شود بر آموختن فقه مرتب شده و ظاهر است که علمی که از مذکوران
مترتب تواند شد علم آخرت و معرفت امور مذکوره است نه دانستن طریق بیع و شری
و طلاق و نکاح و امثال آن و همچنین از علم که درین حدیث و در حدیث علم با امور آخرت
و علم خداشناسی مراد است نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معنای اصطلاحی که

مترتب

علما

علمای این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول صورت یا صور حاصله نزد عقل یا
امثال آن چرا که در حدیث وارد است العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبرانند
و ظاهر است که وارث علم اند نه وارث مال و علمی که انبیا میراث گذاشته اند علم دین و
آخرتست و علم خداشناسی نه علم باین معانی که مذکور شد و آیه کریمه انما یخشی الله من عباده
العلماء نیز نص بر معنی مذکور است چه خلاصه معنی کلام معجز نظام اینست که بدرستی که آنانکه در
کوره ترس و خوف الهی می گدازند از بندگان او ارباب علم اند و وصف بر علیت اشعار
دارد یعنی دلالت دارد بر آنکه علم ایشان باعث خوف و ترس ایشانست و ظاهر است که
علمی که خوف و ترس الهی بر آن مترتب میشود علم دین و آخرت و علم خداشناسیست بلکه غیر
از آن علوم را در معنی علم نمیدانند و ارباب عرفان محض حجاب دانسته تعبیر از آن بوساوس
شیطانی میکنند چنانچه مصنف خلد ظلاله در بعضی از منظومات خود که مسمی بسوانح
سفر حجاز است اشعار برین معنی کرده فرموده اند نظم علم رسمی سر بسر قیل است و قال نه
ازو کیفیتی حاصل نه حال علم نبود غیر علم عاشقی ما بقی تلبیس ابلیس شقی گر دلت چاکی
بود از عشق یار سنگ استنجای شیطانش شمار این علوم و این خیالات و صور
فضله شیطان بود بر آن مچر تو بغیر علم عشقی دل نهی سنگ استنجای شیطان میدهی
لوح دل از فضله شیطان بشوی ای مدرس درس عشقی هم بگوی چند و چند از حکمت
یونانیان حکمت ایمانیان را هم بدان دل منور کن بانوار جلی چند باشی کاسه لیس بوعلی
گر ترا گویند کز همت بهیز هفته و روزی بماند و آنی گرد تعزیز تو درین یک هفته

علما بدل

چنانچه بدل

مشغول کدام علم خواهی بود ای مرد تمام فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم هندسه یا رمل یا اعداد
شوم باد فت ذوش آمد در عرب وه چه خوش میکنند از ذوق طرب ایها القوم
الذی فی المدرسه کلما حصلتموه وسوسه فکرکم ان کان فی غیر الحبیب مالکم فی النشاة
الاخری نصیب ساقیا یک جرعه از روی کرم بر بهادر ریز از جام قدم تا کند شق پرده
پندار را هم بچشم یار بیند یار را **حدیث دوم** روایت کرده است بسندی که
متصل است بشیخ محمد صدوق بن بابویه القمی از حسین بن احمد که مکنی بابو عبدالله بوده از پدر
خود احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقهای معتبر است و حدیث بسیار از او
نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است چون جد او خالد در صغر
سن ببرقه رود قم نقل کرده است و تولد او آنجا شده ببرقی اشتهار یافته و قریب صد جلد
کتاب از آثار فضل او کسوت ظهور پوشیده است و اگرچه بعضی علمای رجال ضعیفش میدانند
بواسطه آنکه اکثر از ضعفا روایت میکند اما ابن داود ثقه بودنش را رجحان داده
و شیخ جمال الدین مطهر الحلی علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید و عندی ان روایته مقبولة
از محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم الصیرفی الکوفی که مکنی بابو سمینه است و اگرچه چند جلد کتاب باو
نسبت یافته اما علمای رجال در ضعف و عدم قبول روایتش نهایت غلو دارند نهایتش چون
در امثال این احادیث خصوصا گاهی که اثبات مقام حکم شرعی بآن نیست یا استحباب
عمل را خواهند بآن ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند اگرچه راویانش ضعیف باشند چنانچه
در حدیث سیوم این کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مصنف دام ظله در دیباچه

کتاب

کتاب بیان وافی شافی عذر آن خواسته اند از تضعیف مذکور در نقل این حدیث
خدشه بخاطر راه نیابد و همچنین در نقل بعضی احادیث آینده اگر در سند آن بعضی
راویان ضعیف بنظر رسند از محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است و مصنف
چند مجلد کتاب است اگرچه بعضی علمای رجال ضعیفش دانسته اند و حکم بضعف روایتش کرده
اما شیخ مفید رحمه الله در کتاب خود توثیقش کرده است و شیخ طوسی رحمه الله نقل
کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعائی که در حق او کرده اند اظهار رضای خود
از او فرموده اند و عبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله تعالی عنه برضائی عنه
ما خالفنی و لا خالف ابی یعنی خدای تعالی راضی باد از او چنانچه من از او راضیم بدرستیکه هرگز
او در مقام مخالفت من و پدر بزرگوار من در نیامده از عیسی بن اعین جریری که از
راویان ثقه امام جعفر صادق است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
از آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار خود از امیر المؤمنین و یعسوب الدین صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام و بطنه
من الطعام و عنا نفسه بالصیام و القیام قالوا بآبائنا
و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله
سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا
فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا

فکان مثلهم بین الناس برکة لولا الاجال التی قد کتبت علیهم
لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا
الی الثواب **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و پیمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر
دو بخش **بخش اول** در خلاصه مضمون بلاغت مشحون آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات
الله علیه [وآله] فرموده اند که هر کس شناخت حضرت عزت را چنانچه حق شناختن اوست و مرتبه
عظمت و بزرگی او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را از سخن کردن و شکم خود را از
خوردن طعام و بتعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز و نماز کردن در شب
حاضران مجلس گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدای کیانند جماعت
اولیاء الله آن حضرت فرمودند بدرستی که هر گاه اولیاء الله خاموش می باشند
خاموشی ایشان فکر خدا است و چون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خدا است و چون نظر
بر چیزی می گمارند نظر ایشان بجهت عبرت است که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه
مصنوعات الهی و چون بنطق در می آیند نطق ایشان محض حکمت و بیان مصالح
مردم در معاش و معاد است تا از آن انتفاع یابند و چون براه در می آیند رفتار
ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر و برکت است اگر نمی بود ایشان را اجل مقدر
که تا آن زمان بالضروره ایشان را گرفتار زندان ابدان می باید بود هر آینه قرار نمیگرفت
روحهای ایشان در بدنها از غایت ترس عذاب الهی و شوق ثواب غیر متناهی
بخش دوم من عرف الله شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده که

معرفت

وطرازم

معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دوم است بعد از ذهول از ادراک اول
یعنی هر گاه ابتدا ادراک امری شده باشد بعد بواسطه تلاحق ایام و امتداد زمان غبار نسیان
بران نشسته چون بانحطاط آید و بصیقل ادراک دیگر زنگ آن غبار از مرآت ضمیر
مرتفع گردد و روشن شود که همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است آن
ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت می نامند و از ینجاست که ارباب کشف و ریاضت را
اصحاب عرفان میگویند چه بثبوت پیوسته است که خلق ارواح و نفوس ناطقه انسانی
که مدرک اشیا در معرفت ایشانند بر خلق جواهر بدن تقدم دارند چنانچه در حدیث
وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الابدان باربعة الاف عام یعنی خلق کرده
و آفریده است حضرت عزت جل برکه نه نفوس ناطقه انسانی را قبل از خلق بدنهای
ایشان بچهار هزار سال آن پیش که نیست که دران نشاه یعنی قبل از مفارقت عالم
تجرد و اختفا در ظلمات بدن ادراک بعض معارف الهی که موقوف کسب و تحصیل از
مبدا فیاض فایض میشود ایشان را حاصل بوده چنانچه آیه وافی هدایه **الست بربکم**
قالوا بلی [illegible] بان ناطق است خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه در بدو فطرت
که آفرینش ارواح واقع شد همه را جمع آورده در معرض خطاب در آوردند که آیا نیستم من
که خالق آسمان و زمینم پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان بی زبانی فریاد بر آوردند
که هستی و غیر تو که تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت ایشان را
علم بپروردگار خود حاصل بوده ذهول و غفلت از آن بواسطه الفت بلذات بدنی

الاجسام

وانهاکه در ظلمات جسمانی است چون ایشان بوسیلهٔ ریاضت و ترک لذات حیوانی
وقطع تعلق علایق و عوایق جسمانی در مقام تصفیهٔ باطن در آمده اند و زنگ نسیان
از آیینهٔ ضمیر زدوده اند و دیدهٔ سر خود را بجمال یوسف گم گشته بینایی داده
الیقین شاهد مقصود را مشاهده نموده اند هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان
خواهند بود و این معنی اینست که هر کس مرتبهٔ معرفت حق را دریابد یعنی در ضمن تحصیل
ادراک دوم و از ریاضت ترک لذات جسمانی و کسر قوای شهوانی و ترک تعلقات بدنی
نفس را قابلیت مذکر ادراک اول ظاهر سازد و چنین نماید که مکر متذکر آنست یعنی مرتبه
عظمت و کبریای او را بر وجهی که وظیفهٔ زبان تجردست ادراک نماید منع فاه
من الکلام و بطنه من الطعام هر آینه باز میدارد دهان نطق خود را از
تکلم یعنی ذکر حق تا بسبب آن از فکر او باز نماند و شکم اشتهار خود را از میل کردن طعام
تا ربط بعالم تجردش نقصان نپذیرد و کرفتار هضم آن باز ندارد او را از یاد پروردگار
خود و عنّا نفسه بالصیام والقیام عنّا یعنی بنقط و تشدید نون با نخود
از عناء بفتح عین است که بمعنی تعبست و قیام اینجا کنایه از نماز مطلق است یا نماز در شب یعنی
از غایت التذاذ ذکر او و از عبادت معبود حقیقی دست میدهد تعب مداومت بروزه و نماز
را راحت انگاشته همیشه نفس خود را متحمل مشقت آن میدارد قالوا بآبائنا
وامّهاتنا یا رسول الله یعنی آبا و ابنا را اکثر نحویان باء تفدیه نامیده اند و گفته اند
فعل آن در اغلب محذوف می باشد و کلام درین تقدیرست که نفدیک بآبائنا

وامهاتنا

حدیث م

ازان

ل
تفدیه

وامّهاتنا و در حقیقت همان باء عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام باء نوع چهارم
ذکر کرده اند مثل باء خذ بهذا اینرا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعضی مفسرین باء
بما کنتم را در آیهٔ کریمهٔ ادخلوا الجنّة بما کنتم تعملون از این قسم
شمرده اند یعنی داخل شوید بهشت را ای مومنان در عوض عمل صالحی که از شما در وجود
آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه می باشد نه بر وجه تفضل و بعضی دیگر
از مفسرین باء را باء معیت گرفته اند یعنی داخل شوید بهشت را با وجود اعمال ناشایسته
و سیئاتی که از شما در وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما زیاده بران شمول دارد
که شما را بران مواخذه نمایند تا کنایه از آن باشد که ادخال بهشت و اعطاء نعیم اخروی
محض تفضل و موهبت اوست نه در عوض عمل صالح چنانچه کسی که هرگز مباشر عمل
صالح نشده باشد نمی تواند بود که داخل بهشت شود و لکن بهذا من فضله بعید هؤلاء
اولیاء الله یعنی جمعی از اصحاب که روی سخن حضرت با ایشان بود صفات مذکوره
را فوق مرتبهٔ امثال خود دانسته گفتند فدا باد ترا پدران و مادران ما ای رسول خدا
این جماعت که ذکر وصف ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است
یکی آنکه غرض ایشان استفهام حال آن جماعت باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله
هستند یا نه و ادات استفهام را از کلام خود حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور
خبری باشد که قصد کرده باشند بآن لازم حکم را یعنی وا نمودن اعتقاد خود را در بارهٔ
ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره یعنی از ذکر این صفات ما را علم حاصل شده

از رسول خدا که ایشان اولیاء الله اند قال إنّ أولیاء الله إنّ حرف تاکید
و بر احتمال اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام
متکلم را تردد در خاطر هست وجه تاکید در جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر
مقصود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم رد سخن ایشان باشد یعنی غلط فهمیده اید
ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله جمعی اند که متصف باین صفت و این صفت
باشند باز تاکید بجای خود است تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن اعتقاد
از ایشان اما اگر مقصود حضرت تقریر کلام ایشان و تصدیق ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی
ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف گفته مذکور را اتصاف باین صفات نیز دارند
مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج به نکته است و نکته این
آنست که در فن بیان ذکر این شده که هرگاه روی سخن با جمعی باشد که حسن اعتقاد
ایشان درباره متکلم و یقین ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد به
بشنیدن سخن مذکور چون ظاهر است که از آن معنی بسبب شوق و نشاط متکلم و رغبت
او میشود دور از سخن و بسط کلام خصوصا گاهی که سخن را از رهگذر دیگر نیز حسنی
بوده باشد بهر مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد ادوات تاکید منافی بلاغت نخواهد
نمود و ما نحن فیه از آن قبیل است چه سخن ناشیست از موقعی که خاطرها در قبول
و تصدیق آن مجبول اند و در توصیف جمعی است که همگنان را از گفتن و شنیدن
آن نشاط و التذاذ تمام حاصل است پس تاکید مذکور در موقع خود باشد چنانچه صاحب کشاف آید

در قوله

در تفسیر آیه کریمه **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا**
إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ که در شأن منافقان آن زمان که به ظاهر
دعوی ایمان میکردند و در باطن کفر ایشان برقرار بود نازل شده یعنی چون با
مومنان ملاقات مینمایند میگویند که ایمان آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که راهنمون
ایشان باین عمل کرده اند خلوت میکنند میگویند به درستی که ما از شمائیم تخصیص فقره
اخیر را بتاکید با آنکه با فقره اول در عدم اقتضای تاکید شریکند چه چنانچه مومنان
آن زمان که عبارت از اصحاب پیغمبر اند از مشاهده احوال ایشان یقین بر نفاق
ایشان حاصل نبوده و تردد در عقیدت باطل ایشان نداشته اند که مقام اقتضای
تاکید نماید شیاطین قوم ایشان نیز چون خود ایشان را بر آن داشته بودند که
برآن وجه اظهار کنند بیقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و تردد در آن نداشته اند
که رفع آن محتاج به تاکید باشد پس بر این وجه ایراد نکته کرده است و گفته است که حسن ظن
مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در مکالمه و بسط کلام با ایشان در فقره
اخیره و عدم تحقق این معنی در فقره اول منشأ تخصیص مذکور شده والله اعلم
سَكَتُوا فَكَانَ سُكُوتُهُمْ فِكْرًا وَتَكَلَّمُوا فَكَانَ كَلَامُهُمْ ذِكْرًا وَنَظَرُوا
فَكَانَ نَظَرُهُمْ عِبْرَةً وَنَطَقُوا فَكَانَ نُطْقُهُمْ حِكْمَةً وَمَشَوْا
فَكَانَ مَشْيُهُمْ بَيْنَ النَّاسِ بَرَكَةً باید دانست که سکوت ایشان را فکر
گفتن با آنکه ظاهر است که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت و حال خاموشی

متحقق میشود در سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن
و ملزوم خواستن است یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و از آن جدا نیست و برین
قیاس است نظر ایشان را عبرت گفتن و نطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را
برکت دانستن هیچ یک از امور مذکوره بعینه آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت
عبرتست تا آنچه خوب بنظر آید بآن گرایند و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر باشد در اصلاح
آن کوشند والا اجتناب از آن لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمت است که
عبارت از بیان مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان
متضمن حصول برکت در اموال و اعمار است و بباید دانست که در ضمن یکفقره کلام ایشان را
در حال تکلم ذکر گفتن و در فقره دیگر نطق ایشان را در حال تنطق حکمت نامیدن بنا
آنکه نطق و تکلم یک معنیست و هر دو یک حال اند اشارتست بآنکه کلام ایشان از پی
دو حال بیرون نیست در خلوت ذکر است و در میان مردم حکمت و میتواند بود که مراد از
نطق در فقره اخیر معنی مصدری نباشد یعنی سخن کردن ایشان در باب باشد از روی
حکمت و مصلحت نه عبث و لغو والله اعلم لَوْلَا الْآجَالُ الَّتِي قَدْ كُتِبَتْ عَلَيْهِمْ
لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ خَوْفًا مِنَ الْعَذَابِ وَشَوْقًا
إِلَى الثَّوَابِ آجال جمع اجل است و اجل عبارت از وقتیست که انقطاع مدت
زندگانی هر یک از افراد بشر مقدر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت
از سر بیرون رفتن ازین سرا زنده میسر نیست و چون منقضی شود لحظه مجال توقف نه

جنانچه

چنانچه آیه کریمه فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ
بآن ناطق است یعنی ترس ایشان از سخط و عذاب الهی گزند اهل عبارت از ناخشنودی — تحقیق م
و عدم رضا بلکه محرومی از دریافت لقا اوست و شوق ایشان برحمت و ثواب غیر متناهی که
بهترین مراتبش خشنودی و رضای اوست و دریافت لقا و اتصال باو بمرتبه ایست که
اگر مقدر نبودن اجلهای ایشان چنانکه مذکور شد یک زمان نبود در این آرام نمیگرفت طایر
ارواح ایشان در قفص ابدان بلکه بمفاد آثار الصدمات ترس عذاب بال شکسته بیال
و پر شوق ثواب پرواز می آمدند و خود را بر روایح روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند
و در این مقام اشارتست بتساوی مرتبه خوف و رجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم و
امیدست چنانچه هیچ یک بر دیگری زیادتی ندارند باشند بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی را
داشته باشند چنانچه در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارتی بانمعنی وارد است
که فرموده اند لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ نُورُ خِيفَةٍ وَنُورُ رَجَاءٍ لَوْ وُزِنَ
هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا یعنی نیست هیچ بنده مومن مگر آنکه در قندیل دل او دو نور
مخلوقست یکی نور بیم و دیگری نور امید و هر دو در مقدار برابرند بر وجهی که اگر در
میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیگری غلبه ندارد و از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام مرویست که بر زبان مبارک جاری ساخته اند که أَعْجَبُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لُقْمَانَ
أَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللَّهَ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً
لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ یعنی خوش آینده تر سخنی که در وصیت لقمان

پیغمبر ما و علی نبینا و علیه السلام آمده است که بفرزند خود گفت ای فرزند بترس از پروردگار
خود ترسیدنی که چنین پنداری که اگر زنده او آیی چنین نیکویی که موازنه کند بنیکویی جن و انس
از عذاب او خلاصی نخواهی یافت و امیدوار باش برحمت او امیدواری که گمان بری که
اگر با گناهی در موضع مغفرت او در آیی که برابری کند با گناهان جن و انس آمرزیده خواهی
شد تنبیه باید دانست که مراد بمعرفت و شناسایی حق جل و علا اطلاع بر صفات
جلال و جمال اوست که عبارت از دانستن صفات ثبوتی و سلبی بنحو بقدر وسع و طاقت
انسانست و اما پی بردن بکنه و حقیقت ذات مقدس الهی بلکه بکنه صفات او نیز از مرتبت
که پایه ادراک ملایکه مقربین و اعاظم حکمت انبیای مرسلین از رسیدن بکنه درک
آن بکوتاهی اعتراف دارند چه جای عقول ناقص بنی نوع انسان و کلمات شاهد
بر همین کلام بلاغت انتظام خلاصه انام علیه و آله شرایف التحیة والسلام که در مقام اعتراف
بعجز و انکسار ساخته اند که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا
چنانچه حق شناسایی تست یعنی بکنه و حقیقت آن نرسیدیم و در حدیث وارد است که
ان الله تعالی احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت
پنهانست از نظر دانش عقول همچنانکه از دیده ظاهر پنهانست و چنانچه بچشم سر مشاهده
جمال او ممکن نیست بدیده عقل نیز بکنه حقیقت او نمی توان رسید پس التفات نباید
کرد بکلام جمعی که از غایت جهل و ضلالت دعوی رسیدن بآن می نمایند و گمان می برند که
وصول بآن سعادت در مرتبه امکان است بلکه سزاوار آنست که خاک انکار در دهانش

بزبان معجز بیان جاری است

ریزی

ریزی و گمان مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب و افترا و عین
ضلالت و غوایت شناسی چه پایه این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان و از زلال
این چشمه صافی از آنکه بلوث ادراک بشر آلایش پذیر تواند گردید بلکه نهایت
ادراک ارباب درک و تمیز بآن می رسد که از بدایت مرتبه کبریایی او و نقد سخنها دوست
و غایت آنچه بنظر عمیق و فکر دقیق تیزبینان وادی برهان در کف آن می نمایند نهایت
مرتبه ادراک و دانایی نزدیک جاست چنانچه گفته اند شعر آنچه پیش تو غیر از آن ره نیست
غایت فهم تست الله نیست و محقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز در مقام
این معنی داده رباعی گفتم همه ملک حسن سرمایه تست خورشید فلک چو
ذره در سایه تست گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آنچه دیده پایه
تست آری صفات جلال و جمال که بنده متصف باثبات و سلب آن دارد و در حقیقت
فراخور مرتبه ادراک و فهم انسانی صفات واقعی پروردگار چه پایه مرتبه کبریایی
و کنگره عرش جلال رفیع تر است از اتصاف بامثال این صفات چنانچه کلام بلاغت
انتظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن دارد که فرموده اند کلما میزتموه
باوهامکم فی ادق معانیه مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم و لعل النمل الصغار
تتوهم ان لله زبانیتین فان ذلک کمالها و تتوهم ان عدمها نقصان لمن لا
یتصف بها و هکذا حال العقلاء فیما یصفون الله تعالی به خلاصه مضمون کلام
حقیقت انتظام آنکه هر یکی از صفات کمال که توهم و تمیز آن کرده اید در نهایت

رسید

کلما میز

دقت معز دانسته بهترین صفاتش پندارید مخلوقی است مثل شما که دست صنع او را
آفریده و چون در حسن نسبت آن به پروردگار قیاس بخود کرده اید سزاوار است که
همان شما بآن متصف باشید و کسبا باشد که موران ریزه نیز هر گاه در مقام شناسائی
حق درآیند گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است از شاخهای ایشان بهر چه
کمال خود را دران دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم شد که
برین قیاس است حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که
صفات کمالش میدانند و مولانا جلال الدین محمد دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید
بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش اینست که
این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد
تدقیق و بهترش آنست که چون تکلیف بامری که زیاده بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز
نکرده اند و تکلیف بما لا یطاق نشمرده و دانسته اند زیاده ازین مکلف نیست که
آنچه از مراتب کمال و صفات جلال تواند در حیطه درک درآورد و فهم آن فراخور
مرتبه ادراک او باشد پروردگار خود را که مستجمع جمیع صفات کمالی داند بآن متصف
داند و آنچه مدرک او تواند دریافت که اتصاف بآن نقص و قصوریست چون او را
هر باید از صفاتی که متضمن نقص است بری داند از و سلب نماید و آنچه مثل آن در خود
و امثال خود مشاهده نکرده باشد و الفت بآن نگرفته از مرتبه درک و فهم او بیرون است
و ادراک او بنقص و کمال آن نمیتواند رسید پس مکلف نخواهد بود مگر باثبات و سلب صفاتی

که اتصاف

متضمن ص

که اتصاف امثال خود را بآن متضمن نقص و کمال داند پس با چار قیاس بخود کرده آنچه
در خود کمال داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را درین
مشاهده میکند که قادر و مختار و حی و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد
مکلف شده است باثبات صفات مذکوره از برای او و چون نقص خود را در احتیاج
بغیر و اموری که لازم دارد مثل جسم بودن و عرض بودن و در حیز بودن و امثال آن می بیند
مکلف شده است بسلب صفات مذکوره از وی چه اگر زیاده برین مکلف باشد
تکلیف بما لا یطاق لازم می آید و دانسته شد که تکلیف بما لا یطاق جایز نیست دیگر آنچه
از صفات خدا دانسته باشیم در حقیقت صفات او نباشد بلکه صفات خدا و اینست یکی
از معانی کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که مَن عَرَفَ نَفسَه فَقَد عَرَفَ رَبَّه و مترجم
ازین مقام استنباط نموده کرده در دیباچه کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان
توحید ناظم بر این وجه نظم آورده مثنوی صفات واجب آمد چو ذاتش کجا
ممکن کند درک صفاتش صفاتش را چو ذاتش نیست مانند که داند کس باو خر در
ور کند بند در امثال این چنین آمد که موری فکنده در سر از توحید شوری که ایزد
را بفرق سر دو شاخ است که هر یک زینت صد دشت و کاخ است ز نقدش تا قدم و
از زینت صاف کشانند طمع قند از قله قاف ز رنگش جمله موران رنگ گیرند
ز بدلش جمله فرمانها پذیرند تواند هفت دریا را بریدن بشکرزار بوی در کشیدن
هر آن ذره که در توحید سفتی قیاس آن ز خود کردی و گفتی روان گفت تمنی از روانه

احتیاج را م

عشق

چراغ اغنیین بیگانه عشق • هر آن وصفی که کردی وصف مورست • ترا در وصف ازین دیده
کورست • نه جسم است و نه جسمانه نه جوهر • حکیم است و علیم است و سخنور • بگفتار کرامت و
حکمت • نخواهد از کسی برتر زقدرت • زاعمی ضعف بانی نخواهد • زمور ره سلیمانی
نخواهد • مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست • بجز بیشم بینم حسن خواهی نیست •
ز من کر بیش ازین بودی ارادت • عطا کردی دل و بینش زیادت • سباکین معرفتها
در کمالش • همه یکسان بود پیش جلالش • کمال وصفها در علم داور • بود با دانش آن
مور بکسر • چو نقص فطرت ما رکواهند • زما جز در خور فطرت نخواهند • وگرنه کبریا ذاتیه
عالیست • امیرش در حریم ذو الجلالیست • کجا خفاش و پرواز همای • کجا ادراک و
اوصاف خدای • ترا از بهر دانش چون نزادند • از آن ظرف دانش تنگ دادند •
فلک زد تا غرورست زنده بیلی • نداد ت زعلم الا قلیلی • باین علم قلیل این پر
دلی چیست • دل از لاف دانش ممتنع چیست • خداوندا بعجزم راهبر کن •
غرور دانشم را پی سپر کن • دلی ده محرم راز الهی • زبانی شکر پاشی بیکناهی • که از آن
جز دفع خود بینی نیاید • وزین جز عجز و مسکینی نیاید طراز باید دانست که
معرفت شناسائی که طاقت انسانی بآن تواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه
جمعیست و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة والمغفرة در بعضی از
مصنفات خود آورده که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت بآتش باید کرد چه ادنی
مراتب آن آنست که شنیده شود که موجودیست که هرچه باو میرسد معدوم میشود و بجهت

بمحاذات آن در می آید روشنی میگیرد و هر چند ازان بر میدارند کم نمیشود و در تعبیر
ازان بآتش میکنند بی انکه آتش دیده باشند و احساس اثر آن کرده و نظیر این مرتبه
در شناخت حق شناسای جمعیست که در حضیض تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند
بی انکه دلیل و برهانی بر آن دانند و بهمین اعتماد کرده اند که از پیران و استادان خود این خبر
شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگویند و از این مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعی است که
از دور دود مشاهده کنند و یقین کنند که موجودیست که این اثر ازوست و ازان
برخاسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیست که بدلیل و برهان
اثبات واجب کرده باشند و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع
بهم رسانیده و ازین بهتر در شناسائی آتش مرتبه جمعیست که احساس گرمی آن کرده باشند
و بروشنائی آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهده بعضی محسوسات که تراکم ظلمت
ازان مانع بود نموده باشند و نظیر این مرتبه در خداشناسی مرتبه جمعیست از مومنین
خالص که اطمینان خاطر در شناخت حق ایشان را بهم رسیده بمرتبه علم الیقین
دانند که اوست که خالق و روشنی بخش ارض و سماوات است چنانچه خود در توصیف
خود میفرماید که الله نور السموات والارض و ازین بلند تر مرتبه کسیست که
بیکبارگی وجود خود را بآتش داده تمامت سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه
در معرفت واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین بمشاهده معشوق
حقیقی گرده اند و از غایت التذاذ ازان وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند

کاینات م

و در هر چه می نگرند غیر او نمی بینند و نعم ما جری علی لسان الکمال رباعیه انانکه زجام
معرفت سرشارند در خلوت دیده غیر را نگذارند چون در نظر بینش شان غیر نیست
در هر چه نظر کنند حق پندارند و آن نیز مرتبه بلندتر نیست و این پایه پایه رفیع تر
و ظاهر است که از معرفتی که درین حدیث مذکور است نمی تواند بود که مرتبه اول مراد باشد
چرا که در ضمن تقلید کمال متصور نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلام مولوی
معنوی در مثنوی شاهد بر آنست که گفته است مثنوی پای استدلالیان چوبین
بود پای چوبین سخت بی تمکین بود و مولانا محمد حسین یزدی رحمه الله نیز در مقام
رباعی دارد که ذکر آن اگرچه در اصل نیست مناسب نمود رباعیه حق را نتوان شناخت
از روی کتاب حکمت نبرد راه باقلیم صواب در وادی معرفت براهین حکیم
چون جادهاست بی چراغ اکاه دواب پس مراد مرتبه سیوم خواهد بود که اهل تحقیق
تعبیر از آن بعلم الیقین میکنند و مرتبه چهارم که محققین عین الیقینش می نامند والله
اعلم انجام آنچه درین حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین بالله بزبان معجز
بیان حضرت جاری شده است سر آمد صفاتیست که ایشان بآن متصف می باشند
چه اول آن صمت و سکوتست که ارباب تحقیق باب نجاتش دانسته اند و مبالغه
بسیار در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است بیت صمت عادت کن
که از یک گفتنت میشود زنار این تحت الحنک دوم جوع کم خوردنست که کلید خزانه
نیکوامش گفته اند سیوم تعب فرمودن نفس است در عبادت پروردگار خود بروزه

نیکوییهاش

بروزه داشتن و بر پای بودن شب که کنایت از نماز و شب زنده داریست و بعضی از
جاهلان صوفیه گمان برده اند که عارفان و واصلان بخدا از آن مستغنی اند و این نزاع
چون ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بمبدا حاصل است بلکه باعتقاد باطل خود
همه او شده اند بآن حاجت نیست و بآن مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و
گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب اصول و عرفان استغنای از آن حاصل می بود و در معرض
آن تکلیف نمی بود حضرت مقدسه مصطفوی می بودند که خداشناسی همه باایمان باو
تمام است و حال آنکه آنقدر متحمل مشقت نماز می شدند که در شب پای مبارک
ایشان آثار ورم بظهور میرسید و جناب ولایت مآب مرتضوی بودند که انتهای
سلسلهای ایشان همه باوست و طریق هر سلسله ولایت که بجناب ایشان منتهی نشود
صراط المستقیمش نمیدانند و بصحت پیوسته که آنجناب در شبی هزار رکعت نماز ادا
میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را
صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه از ملاحظه کتب سیر و تواریخ صدق آن
بظهور میرسد چهارم فکر است که در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و خداشناسی و اموری
که بآن تعلق داشته باشد بهتر است نزد خدای تعالی از عبادت شصت ساله و بعضی اکابر
گفته اند سبب اینکه مرتبه فکر بر مرتبه عبادت رجحان یافته آنست که فکر عمل قلب است
و عبادت عمل جوارح و اعضا و شک نیست که قلب اشرف اعضاست پس عمل او

ز قدسیش بر

نیز اشرف است از عمل اعضا چنانچه آیهٔ کریمهٔ أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي نیز اشعار
بآن دارد چه اکثر مفسرین ذکر را درین آیه تفسیر بتفکر کرده اند یعنی بر پای دارید نماز را
بواسطه فکر من و مقرر است که مقصود اشرف از وسیله میباشد پس فکر که مقصود است
اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست پنجم ذکر است و مراد بذکر ذکر لسانست
چه ذکر قلبی در تحت فکر است و الفاظی که ذکر در ضمن آن حاصل است بسیار است و ارباب حال
کلمه لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنا بر چند وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد و مترجم
گوید از انجمله یکی آنست که حروف آن از حروف اشرف اسما که لفظ الله است ترکیب یافته
و حروف دیگر نه بیان در نیامده دوم آنکه ذکر خفی که ایشان را نهایت اهتمام بشان آن
در ضمن آن بیشتر میتواند شد چه در او حروف آن حروف شفوی که محتاج بحرکت لب باشد نیست
و میتوان در میان مردم بر وجهی بآن قیام نمود که کسی را بر آن اطلاع حاصل نشود بخلاف
اذکار دیگر مثل سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و امثال آن که نه بر این وجه است سیوم
آنکه اشتمال آن بر حروف الف که اشرف حروف تهجی است و قوام جمیع حروف باوست چنانچه
هیولی و قوتش گفته اند و در میان حروف آنرا قطب میدانند بیشتر است از سایر حروف
چهارم آنکه اشتغال بآن باعث در آمدن بحصن الهی است و رستگاری از شداید عذاب او
که لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي و بعضی وجوه دیگر نیز گفته شده که
ایراد آن منجر بطول کلام و درازی سخن میشود و مقام گنجایش آن ندارد ششم
نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است که فاعتبروا

بسیار است ص

متحقق ص

يا اولى

يا اولي الابصار يعني اعتبار کنید و عبرت گیرید ای خداوندان دیده معنویات الهی ای
صاحبان بصیرت و بینائی هفتم سخن کردن بحکمت که فکان نطقهم حکمة عبارت
از آنست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت
تنها از علوم و معارف اما اموری که متضمن صلاح حال دنیای تنها باشد مثل بقواعد بیع
و شری و نکاح و طلاق و زراعت و مساقات و امثال آن کاری که غرض اخروی بآن
متعلق نباشد آن آشنائی بحکمت نخواهد داشت هشتم رسیدن بخیر و برکت بمردم از
رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است نهم خوف و ترس است از سخط و غضب
الهی که در بعضی دوم ذکر مرتبه آن شده دهم امید و رجا برحمت غیر متناهی که در بعضی دوم
در ضمن احادیث که در ترغیب و امید مذکور شده مرتبه آن معلوم شد و این صفات ده گانه
که مصداق تلك عشرة كاملة میتواند بود چون بدیده بصیرت ملاحظه شوند ظاهر
میشود که امهات صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوکست همه را اتصاف
بآن روزی باد بالنبي و آله الامجاد حدیث سیوم روایت کرده
شده است بسندی که متصل است بالشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی رحمه الله از موسی بن متوکل
از علی بن حسین سعدابادی که از راویان حدیث شنیده و در کتب رجال جرح و تعدیل ایشان
نشده از احمد بن محمد بن خالد از پدر او محمد بن خالد بن عبد الله بن محمد بن علی البرقی مکنی
بابو عبد الله که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ادراک صحبت امام موسی علیه السلام نیز
کرده و اگر چه بعضی علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله

علم ص

حکم بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال میگوید والاعتماد عندی
علی قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله از عبدالله بن عبدالله الدهقان که از ضعفاء
رجال است و در حدیث کتابی باو نسبت یافته از واصل بن سلیمان که از رجال حدیث است و احوالش
معلوم نیست از عبدالله بن سنان بن ظریف که وی ثقه و جلیل القدر بوده و خزانه دار منصور
و مهدی و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب صادق علیه السلام است و ادراک
صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز نموده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن
حضرت فرموده اند سَمِعْتُ اَبِی یُحَدِّثُ عَنْ اَبِیهِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ
قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ صَلٰوةٍ یَحْضُرُ وَقْتُهَا
اِلَّا نَادیٰ مَلَکٌ بَیْنَ یَدَیِ النَّاسِ قُومُوا اِلیٰ نِیرَانِکُمُ الَّتِی اَوْقَدْتُمُوهَا
عَلیٰ ظُهُورِکُمْ فَاَطْفِئُوهَا بِصَلَاتِکُمْ شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز
و یک انجامش آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول شنیدم از پدر بزرگوار خود و آنحضرت
روایت میکرد از پدر عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرموده اند که
نیست هیچ نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه
که عبارت از صبح و پیشین و پسین و شام و خفتن است داخل شود ملکی از ملایک آسمانی در برابر
مردم که بدایره تکلیف در آمده اند آمده ندا کند که ای مومنان برخیزید بجانب آتشهای که
بواسطه ارتکاب معاصی و مباشرت بامور ناشایست بر پشتهای خود در افروخته اید پس
فرو نشانید آنها را بگذاردن نمازی که پروردگار شما بر شما فرض کرده است بخش دوم

وانجام

مامن

ما من صلوة یحضر وقتها من در این کلام من زایده است و ایراد من زایده در کلام بواسطه
تاکید حکم است پس اینجا من تاکید نفی میکند که از ما فهم میشود و در صحیح یکی از معانی آن من
ابتدائیت و تبعیض است از آن مراد نیست الا نادی ملک الا حرف استثنا است و مستثنی منه
یعنی امری که ما بعد الا از آن استثنا شده محذوف است و جمله نادی ملک که جمله حالیه است قائم
مقام اوست و کلام در تقدیر چنین است که ما تحضر وقت الصلوة علی حال من الاحوال الا مقارنا
لنداء الملک که حالی من الاحوال که مستثنی منه است در کلام محذوف است و نادی ملک که
مستثنی است بجای آن گذاشته شده و محل اعراب آن باو داده شده و این قسم
استثنا را استثنای مفرغ میخوانند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول شده
بعمل در مستثنا اگر گویند فعل هرگاه ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد بر سر
آن در آید و اینجا در نیامده پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالیه بوده جواب گوییم آنست که
هرگاه قصد کنند تعقیب و از پی در آمدن ما بعد الا را در معنی با ما قبل تجویز کرده اند که واو
و قد را از کلام حذف نمایند بواسطه شباهتی که بهم میرسانند بکلام شرط و جزا چنانچه علامه
سعد الدین تفتازانی در کوکب [illegible] قصر از کتاب مطول تصریح بآن کرده و در بعضی از کتب نحو
نیز مذکور است و ما نحن فیه از آن قبیل است چه قصد شده اتصال و تعقیب ندای ملک بدخول
وقت نماز بین یدی متعلق است بحال محذوف که جائیا بین یدی الناس صاحب کشاف در
اول سوره حجرات آورده است که گاهی که عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم
میان دو دست او مراد نشستن است از طرف راست و طرف چپ اوست نزدیک باو و دست

نامیدن او طرف راست و طرف چپ را که در سمت دست راست و دست چپ است مجازیست از
قبیل تسمیه شی باسم مجاور که لفظی را که از برای معنی موضوع است ذکر میکنند و ازان معنی مجاور او خواهند
که مجاور و مقارب آن معنی است چنانچه راویه را که در اصل بمعنی شتریست که مزاده را
بران بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که عبارتست از توشه کش است قوله ومثلوا الی
نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلاتکم تشبیه کرده است گناهان
این زاد را در اهلاک و اعدام ایشان بآتشی که چون در کف تر و خشک را از جانب او
خلاصی نیست و آتش گفته است و گناهان خواسته از قبیل استعاره مصرحه که عبارت
از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رأیت اسداً فی الحمام که اسد گفته شده و رجل شجاع
شبیه باسد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیح آمده که عبارتست از ذکر
ملایمات مشبه به است در کلام بعد از ذکر مشبه چه ایقاد و اطفاء از ملایمات آتش اند و حاصل معنی
آنست که بر خیزید و در نگرید بسوی گناهانی که بر پشت خود بار کرده اید و مانند جمعی که بهلاک
و حرق آتش گرفتار شده باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق او دیده در معرض
اهلاک او در آمده اید و میکوشید خود را هدف صدمات آن ساخته پس رفع کنید و نقل
آنرا از خود بنماز چنانچه می نشانند شواعل آتش را بآب و امثال آن و می تواند بود که نیران
کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارتست از ذکر لفظ است و اراده معنی ازان غیر معنی
که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند بی ملاحظه تشبیه گناه با آتش بلکه بعلاقه سببیت
چه گناه سبب برافروختن آتش دوزخست بجهت ایشان و بر این تقدیر نیز لفظ اوقدتموها

واطفئوها

واطفئوها ترشیح خواهد بود چه چنانچه استعاره محتاج ترشیح است و ذکر ترشیح بعد ازان
میکنند در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارتست از ذکر ملایمات معنی حقیقی
بشی در کلام با وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی
اطولکن یدا که در باب ازواج طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه
و آله جاری شده است گفته اند که اطولکن ترشیح ذکر یدیست مترجم گوید نقل است که
قریب بایام حضرت رحلت رسالت صلی الله علیه و آله خطاب بازواج طاهره کرده کلام
مذکور را بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام دراز دست ترید بیشتر بمن در سنوات
ملحق خواهید شد و زودتر از دنیا خواهید رحلت کرد ایشان کلام حضرت را بر ظاهر حمل
کرده دستهای خود را برابر هم میداشتند که دست هر کدام درازتر بیشتر دانند که صاحب
آن بیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب که از جمله ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف
داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت بآن کلام معنی ظاهر نیست بلکه مجازی معنی
ازان اراده شده است بر نهجی که ید گفته شده و سخاوت خواسته شده از روی مجاز
و از اطولکن ید زیاده ازان اراده شده بر سبیل ترشیح و اگر کلام بر استعاره تمثیلیه
محمول شود بدار ارتکاب تجوز در مفردات چندان دور نخواهد بود بر نهجی که هر یک از ایقاد
و اطفاء و نیران در معنی حقیقی مستعمل باشند و تشبیه شده هیئات و حالتی که حاصل است مذنب
را بعد از آلودگی بگناه و زمان آن حالت از خود بادانی از هیئات و حالت شخصی که بر پشت
خود آتشی بر افروخته است و خود را در معرض سوختن و هلاک شدن در آورده بنشاند

شواغل از آن باب و امثال آن و در این مقام وجهی دیگر نیز محتمل است که از روی مقدمه برهانیه
بعضی ذکر آن کرده اند و مذهب خود ساخته و آن آنست که گفته اند هر یک از اعمال
حسنه و افعال نیکو که از بنده مؤمن صدور می یابد در ان نشأه بصورت حور و قصور
و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده خود را بر وی جلوه میدهد و همچنین اعمال سیئه و کردار
بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در آمده در مقام عذاب و ایذای او در می آید
و در قرآن و حدیث نیز اشعار باین معنی هست لیکن می تواند بود که کلام همان مجاز مرسل
باشد از قبیل تسمیه شئی باسم ما یؤل الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آینده آیل
بمعنی حقیقی خواهد شد مثل ارانی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و برین
تقدیر نیز او قد تموها و اطفئوها ترشیح مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان آنست که
این وجه از وجوه ثلاثه سابقه انسب بنظر است والله اعلم نمایش کلام حضرت در آنکه
این حدیث که فاطفئوها بصلاتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را از خود باداء نماز
مر بحیثیتی که نماز رفع گناه میکند و ساقط می سازد عذابی را که بر ارتکاب آن
مترتب میشود و در قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیه وافی هدایه ان
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ بحیطه فهم در می آید چرا که سوق آیه مذکوره
چنانچه مذکور خواهد شد دال است بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از
احادیث سنی نقل آن بعبارت رسیده اشعار باین معنی است از آن جمله روایت ابو حمزه
ثمالی است از بعضی ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که
الا کر در

که بطریق شیعه

آنسرور فرموده که حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله فرموده است که
وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَقُومُ مِنْ
وُضُوئِهِ فَتَسَاقَطُ عَنْ جَوَارِحِهِ الذُّنُوبُ فَإِذَا اسْتَقْبَلَ اللَّهَ
بِوَجْهِهِ وَقَلْبِهِ لَمْ يَنْفَتِلْ وَعَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ شَيْءٌ كَيَوْمِ
وَلَدَتْهُ أُمُّهُ إِنَّمَا مَنْزِلَةُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتِي كَنَهَرٍ جَارٍ
عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ فَمَا يَظُنُّ أَحَدُكُمْ لَوْ كَانَ عَلَى جَسَدِهِ دَرَنٌ
ثُمَّ اغْتَسَلَ فِي ذَلِكَ النَّهَرِ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَكَانَ يَبْقَى فِي جَسَدِهِ
دَرَنٌ فَكَذَلِكَ وَاللَّهِ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لِأُمَّتِي یعنی قسم بعزت
و جلال پروردگاری که مرا بحق و راستی فرستاده است به پیغمبری تا بشارت دهنده باشم
مر خلقان را برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم ایشان را از عذاب و سخط بی غایت او
که بدرستی که هرگاه برخیزد یکی از شما مؤمنان از وضوی خود یعنی از وضو فارغ شود هر آینه
می ریزاند خدای تعالی از اعضای او گناهان را همچنانکه می ریزد برگ درختان و چون در مقابل
آید خدای را بروی ظاهر و روی باطن که عبارت از قلب است یعنی روی بقبله آرد و دل
با خدای تعالی دارد دور نشود از مکان خود تا پاک سازد خدای تعالی او را از گناهان مانند
کسی که در انوقت از مادر متولد شده بدرستی که نماز پنجگانه نسبت بامت من بمنزله
نهریست که بر در سرای یکی از شما جاریست و گزاردن هر نماز بمنزله غسل کردن در ان نهر است
چه گمان میبرد کسی که از شما بدن او آلوده باشد بکثافت ظاهر بعد ازان که در روزی پنج مرتبه

دران نهر غسل نماید و بدن خود را دران بشوید آیا گمان میبرد که چیزی از اوساخ مذکور در
بدن او باقی ماند یعنی جای آن گمان نیست همچنین است بخدای تعالی قسم حال نماز پنج وقت
نسبت با امت من در پاک شدن از لوث گناه بعد از ادای آن یعنی بعد از ادای آن در اوقات
ایشان که بجا آرند یعنی جای آن گمان گناه نیست و روایت کرده اند در سبب نزول آیه وافی هدایه
ان الحسنات یذهبن السیئات که شخصی از اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله از زن
نامحرم بر غیر وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خویش پشیمان شده بعرض حضرت
رسانید و حضرت چنانچه عادت ایشان بود منتظر صدور وحی الهی شدند که ناگاه جبرئیل الامین
نازل شد و این آیه آورد که أَقِمِ الصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ یعنی برپای دار ای محمد خود و امت را
امر کن که برپای دارند نماز را در دو طرف روز که عبارت از نصف اول روز و نصف
گذشت که کنایه از نماز صبح و ظهر و عصر است و در زلفی از شب یعنی اوایل شب چه زلف
ساعات اول شب را میگویند قریب بروز که کنایه از نماز شام و خفتن است بدرستی که حسنات
یعنی عبادت با اعمال حسنه رفع میکند و برطرف میسازد سیئات را یعنی گناهان را آنحضرت
پرسید که الی هذا یا رسول الله یعنی این حکم از برای گناه رفع منست ای رسول خدای
حضرت فرموده لجمیع امتی کلهم یعنی از برای تو تنها نیست بلکه از برای جمیع امت
منست که تو یکی از ایشانی پس معلوم شد که مراد بحسنات درین آیه صلوات خمس است
و میباید دانست که گناهی که آیه و حدیث دلالت میکند بر آنکه مبادرت بنماز پنجگانه

رفع آن

رفع آن مینماید گناهان صغیره است چه بعضی احادیث دیگر دلالت دارد بر آنکه نماز رفع
گناهان کبیره نمیتواند کرد چنانچه روایت کرده اند از حضرت مقدسه مصطفویه که
آنحضرت فرموده اند إِنَّ الصَّلَوَاتِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا اجْتُنِبَ الْكَبَائِرُ
یعنی بدرستی که نمازهای پنجگانه رفع میکند گناهانی را که از مصلی در مابین هر دو نماز
صادر میشود مادام که از کبایر مجتنب باشد و همچنین روایت کرده اند که آنحضرت
فرموده اند مَا مِنِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلَوٰةٌ مَكْتُوبَةٌ فَيُحْسِنُ وُضُوءَهَا وَخُشُوعَهَا   عها
وَرُكُوعَهَا إِلَّا كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا قَبْلَهَا مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يُؤْتِ كَبِيرَةً یعنی حاضر
نشود مر مومنی را وقت نمازی از نمازهای واجبی پس بجا آورد بر وجهی که نیکو باشد   آرام
وضوی او قبل از نماز و خشوع او در نماز که عبارت از ذلیل داشتن خود است در
موقف عبادت و ترس بسیار از ناخشنودی معبود و همچنین رکوع و سایر
ارکان نماز را او بر وجه نیکو بجا آورده شود مگر آنکه بوده باشد نماز او که بر وجه مذکور
بجا آورده کفارت گناهان گذشته او مادام که مرتکب گناه کبیره نشده باشد
و نیز روایت شده از آن سرور علیه و آله صلوات الله الاکبر که إِنَّ الصَّلَوَاتِ
الْخَمْسَ وَالْجُمُعَةَ إِلَى الْجُمُعَةِ كَفَّارَاتٌ لِمَا بَيْنَهُنَّ مَا لَمْ تُغْشَ الْكَبَائِرُ یعنی
بدرستی که نمازهای پنجگانه کفارات گناهانیست که در مابین هر دو نماز از مصلی صادر
میشود و همچنین نماز جمعه کفاره گناهانی است که از جمعه تا جمعه از مصلی واقع میشود
مادام که مرتکب کبایر نشود و امثال این احادیث و روایات درین باب بسیار است

پس ناچارست که محمول شود ذنوب درین حدیث و در روایتی که ابو حمزه
راوی آن بود بر گناهان صغیره و اگرچه کلام حضرت در آن حدیث ابو حمزه که کیوم
وَلَدَتْهُ اُمُّهُ ظاهر در عموم است والله اعلم انجام بباید دانست که بعضی آیات
قرآنیه دلالت دارد بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره میکند مثل
آیه کریمه إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا یعنی اگر اجتناب کنید ای مؤمنان از گناهان
کبیره و پیرامون آن نگردید هر آینه میآمرزیم ما بازای آن گناهان صغیره شما را و داخل
میکنیم شما را در مکان گرامی و خوشی که عبارت از بهشت عنبر سرشت است و توهم نباید
کرد که آنچه از احادیث مذکوره بحیطه فهم در آمد که نماز پنجگانه تکفیر گناهان صغیره مینماید
بمدلول آیه منافات دارد چه میتواند بود که نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و اجتناب
کبایر تکفیر بعضی انواع دیگر چرا که گناه چنانکه بعد ازین مذکور خواهد شد بر چند نوع است
بدنی و مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه بگوییم که هر یک از نماز و اجتناب کبایر را در
تکفیر گناه دخلی هست باین معنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و برین تقدیر مراد بتکفیر تکفیر
فی الجمله خواهد بود نه تکفیر باستقلال و توجیه بر این وجه که صغایری که نماز مکفر آنست
محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد مناسب مقام نیست چرا که در
بعض احادیث تصریح باین واقع است که نماز تکفیر گناه کسی میکند که اجتناب از کبایر کرده
باشد و این صریحست درین که نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر نکرده باشد نمیتواند کرد

و این

بلغ

و این ظاهرست **حدیث چهارم** روایت کرده سند
مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از شیخ بزرگوار عماد الاسلام
محمد بن محمد بن النعمان المفید که عبارت از شیخ مفید است از احمد بن محمد که اگرچه علمای رجال
حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در درایه حدیث از ثقاتش
دانسته و علامه علیه الرحمه نیز حکم بصحت حدیثش کرده است که باو مستند باشد والله اعلم از پدر
او محمد بن الحسین بن احمد بن ولید که شیخ علمای قم و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب
تصانیف است از حسین بن حسن بن ابان که بعضی از علمای رجال ثقه اش دانسته اند
از حسین بن سعید که از موالی امام زین العابدین علیه السلام بود و علمای رجال همه مدحش کرده اند
و بعضی ثقه اش دانسته اند و صاحب تصنیفات بود و از امام رضا و امام محمد تقی و امام
علی نقی علیهم السلام هر سه حدیث نقل کرده از ابن ابی عمیر و فضاله بن ایوب ازدی که صحیح
المذهب و ثقه است و جمیع علما اتفاق کرده اند که آنچه از او روایت شده صحیح است کسی که
در طریق او ضعفی نیست از ذریح بن عبدالله که کنیتش ابو الصّبح بود از زراره بن اعین
که گفت حَكَى لَنَا الْإِمَامُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وُضُوءَ
رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فَأَدْخَلَ
يَدَهُ الْيُمْنَى فَأَخَذَ كَفًّا مِنْ مَاءٍ فَأَسْدَلَهَا عَلَى وَجْهِهِ مِنْ
أَعْلَى الْوَجْهِ ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ الْجَانِبَيْنِ جَمِيعًا ثُمَّ أَعَادَ الْيُسْرَى
فِي الْإِنَاءِ فَأَسْدَلَهَا عَلَى الْيُمْنَى ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ جَوَانِبَهَا

برا ازدی

بران م

ثُمَّ اَعَادَ الْیُمْنٰی فِی الْاِنَاءِ ثُمَّ صَبَّهَا عَلَی الْیُسْرٰی فَصَنَعَ بِهَا کَمَا صَنَعَ بِالْیُمْنٰی ثُمَّ مَسَحَ بِبَقِیَّةِ مَا بَقِیَ فِی یَدَیْهِ رَاْسَهُ وَ رِجْلَیْهِ وَلَمْ یُعِدْهَا فِی الْاِنَاءِ **شرح** کلام راوی امام علیه السلم در ضمن آغاز وششی

نمایش وانجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** حکایت کرده وبیان نموده روزی

امام محمد باقر علیه السلم از برای ما وضوی رسول خدای را بر نهجی که قدحی آب طلب نمود وچون

حاضر ساختند داخل ساخت دست راست خود را در آن قدح وکفی آب بر گرفت وریخت

آن را بر روی مبارک خود از جانب بالای رو پس راند دست مبارک را بهر دو جانب رو تا

آب بهمه جای آن جاری کرد وبعد از آن دست چپ را داخل قدح ساخت وکفی آب با آن

دست بر داشته بر دست راست ریخت وراند دست مبارک را بر همه جانب آن تا آب بهمه

جا جاری شود وبعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب بر گرفت

وبر دست چپ خود ریخت وبآن همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را

بر همه جانب آن راند تا آب بهمه جا جاری شود وبعد از آن مسح کرد ببقیه آنچه از رطوبت در

دستهای آنحضرت باقی مانده بود سر خود را وپاهای خود را واعاده ننمود دست را در

اناء یعنی آب تازه بواسطه مسح بر نداشت **بینش دوم** فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ

استدلال کرده اند باین فعل حضرت بر آنکه آب آوردن غیر از برای وضو ساختن از جمله

استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست وگفته اند استعانت مکروه آنست که

دیگری آب در دست او یکسی ریزد وا یکس با آن وضو کند ودرین استدلال چنانچه مخفی نیست

کرشته

بحث است **مترجم گوید** می تواند بود که مقصود مصنف خلد ظلاله از بحث مذکور اشارت

باین معنی که فقها استعانت را در وضو مکروه دانسته اند که مقصود از آن اباحت نماز

بشد یا امری دیگر از اموری که مشروط بوضوست وغرض امام علیه السلام چنانچه تقریر راوی

مشعر بر آنست حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بود وتعلیم آن براوی نه

اباحت فعلی از افعال مشروطه بوضو چنانچه سکوت از ذکر نیت که بمذهب حق جزو

وضوست یا شرط آن نیز موید آنست پس فعل امام علیه السلام درین مقام اشعار بعدم

کراهت آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد ودر حدیث اشعاری نیست بر آنکه فعل مذکور

از پیغمبر صلوات الله علیه وآله نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بآن متمسک

توان شد بلکه می توان گفت که حدیث صریح نیست در آوردن آب غیر از برای امام علیه السلام

نیز چه می تواند بود که مقصود راوی ازین کلام این معنی که حضرت در مقام احضار

آب در آمدند اعم از آنکه کسی دیگر آورد ویا خود حاضر ساختند وتعبیر ازین حال بطلب در

کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر میشود وبر تقدیر تسلیم این

مراتب میتواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تنبیه بر جواز آن باشد واشعار بر آنکه

که استعانت در وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیم است ابای از آن

ندارد بلکه مقتضی از آن نیز هست والله اعلم فَاَسْدَلَهَا عَلٰی وَجْهِهِ مِنْ اَعْلَی

الْوَجْهِ سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب وامثال آنست یعنی فرو گذاشتن

جامه وپرده ونقاب وآنچه مانند آن باشد واینجا است که آنچه بر محفه وکجاوه وامثال

آن می پوشند

سدیل میگویند و مراد اینجا ریختن آبست بر رو بعلاقهٔ تشبیه از قبیل استعارهٔ تبعیه که
عبارتست از استعارهٔ افعال و حروف یعنی فعل یا حرف در کلام مذکور شود و از آن معنی
خواسته شود غیر معنی موضوع له او بواسطه مشابهتی که معنی مذکور را بمعنی موضوع له لفظ شد
و مراد با علا وجه جانب بالای روست یعنی حضرت آب را که بدست مبارک از قدح بر داشته
بودند بر روی مبارک ریختند از جانب بالای روی که عبارتست از رستنگاه موی پیش
سر ست از محاذات پیشانی و آنچه مسامت آنست تا عذار چنانچه بتفصیل مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ الْجَانِبَيْنِ جَمِيعًا در بعضی نسخ
تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شده بجای جانبین حاجبین ایراد شده و آن
نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه و سهو کاتبانست و باید دانست که لفظ ثم در این حدیث
در چند موضع که مذکورست بمعنی خود که تراخیست مستعمل نیست بلکه تجرید از معنی تراخی
یافته مستعمل شده است و استعمال ثم برین وجه در کلام بلغا بسیارست مترجم گوید بیان این
اجمال آنکه هرگاه در عطف امری بر امری مجرد اجتماع و مشارکت ایشان را در فعل قصد
میکنند بواو عطف میکنند مثل جاءَنِي زَيْدٌ وَعَمْرٌو که زیاده برین دلالت ندارد که زید
و عمرو هر دو آمدند اعم از آنکه با هم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد و اگر با آن
خواهند ادا نمایند که آمدن یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده و آنکه زمانی فاصله
شده میان ایشان مراحق را بر سابق بفای تعقیب عطف میکنند مثل جاءَنِي زَيْدٌ فَعَمْرٌو
که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده بی فاصله زمانی و اگر
زمانی

زمانی فاصله شده باشد و خواهند آن را ادا نمایند عطف مذکور را بثم ادا میکنند مثل جاءَ
زَيْدٌ ثُمَّ عَمْرٌو که با نمعنی است که زید آمد و بعد از زمانی عمرو آمد و این معنی که مذکور شد از ثم میگویند
و ثم از برای این معنی موضوع است و ظاهرست که در این مقام تراخی در میان وضو مراد نیست
افعال م
بلکه موالات که تتابع افعال است در وضو شرط است پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی
باید گرفت که بمعنی فا باشد ثُمَّ أَعَادَ الْيُسْرَى ذکر اعاده درین فقره بعد کلمهٔ فقرهٔ
آینده است که ثُمَّ أَعَادَ الْيُمْنَى باین وجه ظاهرست که معنی اعاده که ایقاع ثانی ست
در ضمن ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اول بدست راست بعمل آمده و توهم نشود که
در رعایت صنعت مشاکلت که عبارتست از ایراد لفظیست در فقره از کلام بازای معنی که
لفظ مذکور از برای آن موضوع نیست تا مشاکل شود بحسب لفظ آن فقره با فقرهٔ دیگر از
کلام که قرینهٔ او واقع است و لفظ مذکور آنجا در معنی خود استعمال شده است مقدم بودن
مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرط است یعنی شرط است که لفظی که بواسطهٔ
مشاکلهٔ آن این لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر
این لفظ و چون اینجا مقدم نیست پس این را نمی توان حمل کرد چه هیچ یک از علمای بیانی
شرط را مذکور نساخته اند بلکه بر خلاف آن تصریح کرده اند چنانچه آیهٔ کریمه فَمِنْهُمْ
مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ که در مقام
امتنان بخلق انواع مختلف از حیوانات نازل شده و با نمعنیست که بعضی از
ایشان بشکم راه میروند مثل مار و مار و امثال آن و بعضی بپا چون بسیاری حیوانات

گفته‌اند که ذکر مشی در فقره اول با آنکه در لغت مشی بمعنی راه رفتن بپا است و حرکت
انگشتان را مشی نمی‌گویند مناسب کلمه مشی فقره دوم است که در معنی خود مستعمل شده و بملکیت
که اعاده در معنی خود نیز مستعمل است هرچند اگر ادخال دست در جیب بتبعیه دیگر وقوع نیافته
بوده است اما ادخال دست در ضمن دست راست واقع شده است بعلت آن اعتبار ادخال ثانوی
متحقق نیز **مترجم گوید** صاحب کشاف در اول سوره کهف حال که آیه کریمه انهم ان
یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم الآیه که
در باب اصحاب کهف نازل است مینماید و معنی آن را بر این وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن
ایشان از خواب که بعد از سیصد و نه سال وقوع یافته بود چون در مقام شدند که
بواسطه تحصیل قوت کرده وسیله حصول قوت جهت عبادت ایشان بوده باشد کسی را از خود
بشهر فرستند بگمان آنکه همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از تشویش آنها
بکهف آورده‌اند هنوز هستند یکی از ایشان خطاب بدیگران کرده گفت سفارش کنید او
را که بنحوی سلوک کند که مردم شهر رجال ما و جای ما اطلاع یابند انهم ان یظهروا
علیکم یرجموکم بدرستی که اگر اهل شهر رجال شما اطلاع بهم رسانند شما را با قبح وجوه
خواهند کشت او یعیدوکم فی ملتهم یا عود خواهند فرمود شما را بدین
باطل خود و چون باعتقاد او اصحاب کهف اول نیز بر دین حق نبوده‌اند و داخل عقیده
ایشان از آلایش تکفیر پاک بوده است یعیدوکم فی ملتهم را در آیه مذکوره به یدخلوکم فی ملتهم
و یصیروکم الیها تفسیر کرده است و گفته است که استعمال اعاده بمعنی در کلام عرب بسیار واقع است

و بهذه

بدل ویرون

و بهذه عبارة العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا او
یرون ابتدا الفعل بسیاری ذکر اعاده در این مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته
با مونث تحمل توجیهات مذکوره صحیح باشد فتدبر ثم تمسح ببقیة ما بقی
فی یدیه راسه و رجلیه ظاهر این بود که گفته شود ثم تمسح بما بقی فی یدیه راسه
و رجلیه چه مسح بآنچه باقی بوده در دست از آب وضو وقوع یافته نه بباقی آنچه باقی
مانده بود نهایتش چون اگر بر آن وجه ایراد می‌شد موهم این بود که حضرت بجمیع رطوبتی که در
دست باقی مانده کرده باشد و مسح بعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور ایراد شد تا رفع آن توهم
شود و اشعار باشد بر اینکه مسح ببعضی از آن نیز مجزیست و لم یعدهما فی الاناء مفرد
بودن ضمیر یعدها با آنکه ظاهر آنست که راجع باشد بیدین و تثنیه باید بوده باشد بنابر آنست که
راجع است بیدیمنی که در فقره پیشتر مذکور است یا بیدی که در بعضی بدین مذکور شده و در بعضی
نسخها یعیدهما نقل شده بضمیر تثنیه و بر آن تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور در ارتکاب خلاف
ظاهر نیست والله اعلم **فایده اول** باید دانست که جمهور علمای شیعه در شستن رو در وضو
واجب دانسته‌اند ابتدا با اعلای وجه را یعنی اینکه ابتدا در شستن از جانب بالای رو کند عبارت
از رستنگاه موی پیش سر است چنانچه مذکور شد واقع شود سوای سید مرتضی علم الهدی
و ابن ادریس و بعضی از تابعان ایشان که بوجوب آن قایل نشده‌اند و گفته‌اند که هر بایدکه
رو با تمام شسته شود از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب
آن ایراد یافته یکی حدیث مذکور است بر این وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان و تعلیم

بجمع مسح

حدیث م

وضوی واجب بوده‌اند و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده‌اند پس آنچه از ایشان صادر شده
باشد همه واجب نیست و این نامطلوبست بلکه در شستن رو ابتدا باعلا کرده‌اند پس ابتدا باعلی در
شستن رو واجب نباشد اگر گویند بنابر این لازم می‌آید که اغتراف بیمین یعنی برداشتن آب از
اناء بدست راست که حدیث صریحست در وقوع آن از امام علیه السلام نیز واجب باشد
و حال آنکه هیچکس از علما بوجوب آن قایل نشده است پس هر چه حدیث دلالت بر صدور آن
از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود جواب پس آنست که هر چه در معرض بیان
حضرت در آمده باشد گاهی محکوم بوجوبست که دلیل دیگر نبوده باشد بر خلاف آن و اجماع
دلیل است بر استحباب اغتراف بیمین پس آن ماده نقض بر دلیل مذکور نتواند بود که دیگر از
دلایلی که بر وجوب آن نقل شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبر است صلوات الله علیه و آله
که بقصد تعلیم امت از ایشان صادر شده است بر این وجه که حضرت بشستن روی مبارک

درحین م

در آن وضو یا ابتدا باعلی کرده‌اند یا باسفل نمی‌تواند بود که ابتدا باسفل کرده باشند و الا
واجب میشد علی التعیین بر امت چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ از
وضوی بیانی فرموده‌اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوئیست
که قبول نمیشود نماز نزد حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته
شود و حال آنکه هیچ یکی از امت قایل بوجوب ابتدا باسفل علی التعیین نشده‌اند
و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس البته ابتدا باعلی کرده باشند و هر چه ایشان
در آن وقت کرده‌اند بنابر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته‌اند

واجبست

واجبست پس ابتدا باعلی واجب باشد و بر این استدلال اعتراض کرده‌اند که می‌تواند
بود که ابتدای حضرت باسفل واقع شده باشد باین قصد که وانموده شود که آن نیز
جایز است و ابتدا باعلی واجب نیست و کاهی اگر از حضرت بر این وجه صادر شده باشد
یا نشود از روی وجوب ندانند چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی مذکور از ذکر آن
نیز اشعار بآن دارد پس از فعل حضرت بر این وجه وجوب لازم نیاید و اتفاق بر عدم
وجوب آن اتفاق امت بر خطا نباشد بلکه اگر در روایت وضوی بیانی تصریح بابتدا
باعلی هم بود استدلال بآن بر مطلب مذکور روحی میداشت و بخاطر میرسد که بر تقدیر اگر
ثابت شود که حضرت در وضوی بیانی ابتدا باعلی وجه کرده‌اند نیز دلالت بر وجوب
آن نخواهد کرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی انسانی هست که با وجود امکان
صدور آن بر نحو دیگر بالطبع بر این وجه بعمل می‌آورد چنانچه گاه خوردن طعام دست را
واسطه گرفتن لقمه میسازد و هنگام شرب آب کوزه و امثال آنرا واسطه رسانیدن
آب را بر لب میگذارد نه لب را بر آب بطریق سایر حیوانات با وجود امکان شق
دیگر پس می‌تواند بود که ابتدای حضرت باعلای وجه نیز از این قبیل باشد چنانچه ابو داود را
در غسل اعضا که این حدیث بصدور آن از حضرت ناطق است اکثر علما بر آن حمل کرده‌اند
و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آن را نیز واجب دانسته‌اند بلی
اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع بر این وجه قصد قربت کرده‌اند دلیل وجوب
می‌تواند بود و دعوی آن در معرض منع است نهایتش از کیفیات فعل باشد که قربت

دران قصد شده واز افعال وضوست و آن لازم ندارد که مقصود ازان نیز ثوبت
بشد و کلام حضرت که بعد از فراغ از وضو بسیاق فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة
الا به بایمعنیست که الا بمثله یعنی قبول نمیشود نماز مگر بوضوی که مثل این وضو باشد پس
بنابر آنچه در اصول مقرر شده که اصل عدم تکلیف بزیاده است تا قبل آنچه در عرف تمامت
گویند از عهده تکلیف بر توان آمد و پوشیده نیست که هر گاه کیفیتی از کیفیات فعل
تبدیل بکیفیت دیگر یابد رفع مماثلت عرفی نخواهد شد مثلا هر گاه غلامی از جانب صاحب
خود مامور شود بانکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف بزیاده ازینش نخواهند دانست که
بروجهی آن کار ازو صادر شود که توان گفت که مانند کار زید است نه آنکه بروجهی کند که
ازان مانند تر باشد مقصود بیشتر و ممکن نیست که اگر برین مطلب استدلال کنند بآیه
کریمه فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد برین وجه که در علم بیان مقرر شده که
مطلق منصرف بفرد شایع متعارف میشود یعنی هر گاه امری بی قید بوضعی و حالی از
اوضاع و احوال آن ایراد شود در لواز فرد متعارف شایع از افراد آن خواهد بود
چه اگر فرد دیگر مقصود می بود بقیدی مقید میشد مثلا هر گاه سید بغلام کوزه گر خود گوید
از برای من کوزه بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند باین مکلف خواهد بود که کوزه بسازد
بروجه متعارف شایع میان مردم مثل شکل استوانه مثلا نه بشکل دیگر که نادر
مثل مثمن یا مسدس و امثال آن متمثل امر سیدش نخواهند دانست و بعصیان مولاش
منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن در آیه واقعست مطلق است

ممتثل

ومقید

۳۱

ومقید بقید نیست پس بنابر آنچه مذکور شد مراد ازان فرد خواهد بود از افراد غسل که
شایع و متعارف مردم باشد و ظاهرست که شایع و متعارف در غسل وجه بنهجیست که ابتدا
از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل پس بآن وجه واجب و مامور به باشد و اگر گویند
این استدلال در باب اجرای ید نیز جاریست چه ظاهرست که شایع و متعارف در غسل اعضا
اینست که با امرار ید باشد و حال انکه شما قایل بوجوب آن نیستید جواب آنست که این نقض
مشترکست میان این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند هر چه ایشان از ورود
آن بر دلیلهای خود جواب گویند جواب ازین دلیل نیز میتوانند بود والله اعلم فایده دوم
تحدید وجه یعنی تعیین نهایت طول و عرض روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا میباید
شست اگرچه در جمیع کتب فقه مذکورست و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر
وجهی که بخاطر رسیده دیگران برآن وجه ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بآن
و استنباط آن از روایات خود را متفرد میدانند مقام را مناسب ذکر آن دانسته
میگوییم که جمیع فرق اسلام سوای زهری از علمای سنت که گوشها را نیز داخل روی دانسته
اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص موی سر تا طرف ذقن که عبارت از سر
زنخدان باشد نیست و عرض آن از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر نیز
و قصاص در لغت منتهی رستنگاه موی سرست خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا
نهایت رستنگاه موی پیش سرست که از دو جانب ناصیه یعنی موی پیش سر بالای جبهه
گرفته بدو نزعه که عبارت از دو بیاض طولانیست که از دو جانب پیشانی سر در آمده

بلغ

بالا رفته فرود آمده است و بمواضع تحذیف که در پیش صدغ که شقیقه‌ها باشد واقعست
و زنان و مطربان موی آنرا می‌کنند رسیده و از انجا بصدغ در آمده متصل شده ا
از دو جانب بعذار که عبارت از موئیست که در محاذات سوراخ گوش روئیده ما بین
شقیقه و عارض اما بیاضی که بر دور گوشها در آمده هیچکس خلاف نکرده است در آنکه داخل
قصاص مو نیست نه مقدم نهایتش علمای ما رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که
بعد ازین مذکور خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است تا
طرف ذقن و عرض آن آنچه فرا تواند گرفت آنرا ابهام و وسطی که عبارت از انگشت
شست و انگشت میانه است چون بر عرض روی نهاده شود و درین تحدید بحسب ظاهر
نزعتین و صدغ داخل است و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای ما بین عذار
و گوش لیکن نزعتین را همه خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه است و آنچه
برسمت آن باشد از دو جانب تا عذار یعنی خطی عرضی که واصل باشد میان قصاص ناصیه و عذار
از دو جانب بر آن گذرد و نزعتین برسمت خط مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می‌افتد
اما صدغ با آنکه در تحت خط مذکور واقعست و تحدید مذکور شامل آن است همه اتفاق
کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه آنکه در حدیث
زراره مذکور تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکور اینست که زراره بن اعین که
از ثقات راویان حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که با آنحضرت
گفتم خبر ده مرا از حد وجهی که آنرا می‌باید شست و خدا تعالی در کلام مجید امر بشستن آن

کرده است

خارج م

دو دو بار
بار

کرده است امام علیه السلام بلفظ دربار فرمودند اَلْوَجْهُ الَّذِیْ اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ
بِغَسْلِهِ الَّذِیْ لَا یَنْبَغِیْ لِاَحَدٍ اَنْ یَزِیْدَ عَلَیْهِ وَلَا یَنْقُصَ مِنْهُ اِنْ زَادَ
عَلَیْهِ لَمْ یُؤْجَرْ وَ اِنْ نَقَصَ مِنْهُ اَثِمَ مَا دَارَتْ عَلَیْهِ الْوُسْطٰی وَ الْاِبْهَامُ
مِنْ قُصَاصِ شَعْرِ الرَّأْسِ اِلَی الذَّقَنِ وَ مَا جَرَتْ عَلَیْهِ الْاِصْبَعَانِ
مُسْتَدِیْرًا فَهُوَ مِنَ الْوَجْهِ وَ مَا سِوٰی ذٰلِکَ فَلَیْسَ مِنَ الْوَجْهِ خلاصه معنی کلام
معجز نظام آنکه روئی که حضرت عزت جل شأنه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست که
بر آن زیاده شود یا در آنچه شوید از آن چیزی کم کند اگر بر آن چیزی زیاده کند اجری بر آن
نخواهد یافت و اگر از آن چیزی کم کند در معرض اثم و عقاب در خواهد آمد مسافتی است از
روی که دور آن گذرد بر آن وسطی و ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص موی سر باشد تا
طرف ذقن و آنچه جاری شود بر آن اصبعین مذکورین از روی است و غیر آن چیزی از روی نیست
بعد از آن حضرت سؤال کردم که آیا شقیقه داخل روی است یا نه حضرت فرمودند لا یعنی
شقیقه داخل روی نیست بعد از آن گفتم خبر ده مرا از آنچه موی بر آن روئیده است
و روی آنرا فرا گرفته مانند زیر محاسن و سبیل و امثال آن فرمودند کُلَّمَا اَحَاطَ بِهِ
الشَّعْرُ فَلَیْسَ لِلْعِبَادِ اَنْ یَطْلُبُوْهُ وَلَا اَنْ یَبْحَثُوْا عَنْهُ وَلٰکِنْ یَجْرِیْ
عَلَیْهِ الْمَاءُ یعنی آنچه موی بر آن روئیده و در زیر موی پنهان است نیست مر بندگان را که
در مقام بر آوردن آن از زیر موی در آیند یا از آن بحث کنند اما می‌باید که آب بر روی
موئی که بر آن موضع روئیده جاری سازند و این حدیث عمده دلایل علمای امامیه است

هیچکس را م

ازبراى تحديد وجه واقوى ازين دليلى ندارند و در كتاب كلينى و كتاب من لا يحضره
الفقيه حكم بصحّت آن شده و شيخ طوسى در تهذيب حديث آنرا حسن دانسته و در
تهذيب مذكور و كلينى اگرچه بروجه اضمار نقل آن شده يعنى تصريح بامامى كه زراره ازو
روايت كرده نشده و حديث مضمر را از اقسام ضعيف ميدانند امّا اين اضمار ضرر در صحّت
حديث نكند بواسطه آنكه شيخ طوسى كه مصنف تهذيب است در كتاب خلاف كه هم از مصنّفات
اوست تصريح كرده است بآنكه امامى كه زراره ازو سوال كرده يكى از دو امام است امام محمد باقر
يا امام جعفر صادق عليهما السلام و ابن بابويه صاحب كتاب من لا يحضره الفقيه تصريح كرده است كه
امام محمد باقر است و امّا مواضع تحذيف و عذارين خلاف شده است ميان علماء اماميه
در آنكه ايشان داخل روى باشند و در وضو شستن آن واجب باشد يا نه بعضى مواضع
تحذيف را داخل دانسته اند باين دليل كه تحديد مذكور كه از حديث فهم شد شامل آن
هست چه انفراج اصبعين در اغلب بآن ميرسد و خط مذكور بر بالاى آن ميگذرد و شيخ
جمال الدين مطهر عليه الرحمه در كتاب تذكرة الفقها حكم بخروج آن از رو كرده بنا بر آنكه
اصل برائت ذمّه است از وجوب غسل آن و چون موى كه بران روئيده اتصال دارد
بموى سر ظاهر اينست كه داخل سر باشد نه داخل روى و بعضى علماء اهل سنت نيز باين راى
حكم كرده اند و بعضى مثل شيخ ابو القاسم و شيخ جمال الدين مطهر عليهما الرحمه جزم بخروج
عذارين كرده اند و شبهه دليل اوّل آنكه اصل برائت ذمّه است از وجوب غسل آن دوم
آنكه تحديد مذكور شامل آن نيست چه انفراج اصبعين در اغلب بآن نميرسد سوم آنكه وجه

بدل
نشده

را از مواجهه

را از مواجهه گرفته اند و عذارين مواجه انسان نيست پس داخل وجه نباشد نهايتش شك
نيست كه اگر هر يك از مواضع تحذيف و عذارين در حال وضو شسته شود باحتياط اقرب
خواهد بود امّا بياض ما بين عذار و گوش جميع علماء اماميه اتفاق دارند بر آنكه آن
از حدّ وجه بيرون است و غسل آن واجب نيست و اكثر علماء اهل سنت داخل ميدانند بجهت
بيش ايشان از كنار گوش است تا كنار گوش و بالجمله از تقرير اين مقدمات ظاهر شد كه حد
اعلاى وجه بنا بر آنكه از كلام علماء ما رضوان الله عليهم فهم ميشود رستنگاه موى ناصيه است با
آنچه بر سمت آن باشد از دو جانب بر استقامت خط عرضى مذكور تا حدى كه سر انگشتان ميكرد
در وقت انفراج بآن رسد و شيخ گفته است كه مواضع تحذيف و صدغين در زير اين خط اند
و ابهام و وسطى وقت انفراج از ايشان ميگذرد پس اين تحديد بمذهب جمعى كه مواضع صدغين
را خارج روى ميدانند سديد نخواهد بود بواسطه آنكه آنچه داخل نبود خارج ميشود و چون
تواند بود كه تحديدى كه متضمن اين قسم قصور باشد از امام عليه السلام صادر شود پس معلوم شد
كه تحديد بر نحوه مقصود حديث نيست بلكه حق اينست كه ما بين الاصبعين مخصوص حد عرضى
نيست بلكه مراد اينست كه هر يك از طول و عرض رو بمقدار ما بين الاصبعين است بر نحوى كه
خط مستقيم توهّم كنيم از قصاص ناصيه تا طرف ذقن كه در اغلب مساوى انفراج ما بين الاصبعين است
و وسط آنرا ساكن فرض كرده بنفس خود دوش حركت فرمائيم تا طرف اعلاى خط بجاى طرف
اسفل آيد و طرف اسفل بجاى طرف اعلى چنانچه شبيه دايره از آن بهم رسد آنچه در آن
دايره داخل باشد وجه است و آنچه بيرون افتد خارج وجه بيان اين اجمال آنكه قصاص

تحذيف م
بود خارج م
تحديد م

شعر الراس که در عبارت حدیث زراره واقعست بحسب ترکیب نحوی یا حالست
از ما در ما دارت که حد الوجه است و متعلق بآن نیست یا مقدرست یعنی وجهی که امر بغسل
آن در وضو وارد شده است مقدار آنست که از دور که دوران کند ابهام و وسطی بران
در حالتی که آن مقدار از قصاص شعر راس است تا ذقن یا متعلق است بدارت مذکور یعنی
دوران اصبعین بر وجهی است که ابتدای آن از قصاص شعر راس است و انتهایش بذقن

اصبعین م

و ظاهرست که هرگاه احد بر الوجه اداره کند اصبع دیگر بر عکس این دوران خواهد
کرد یعنی ابتدای دوران آن از ذقن خواهد بود و انتها بقصاص موی سر تا شبیه دائره
مذکوره که لفظ مستدیرا دلالت بران دارد بهم رسد و آنحضرت امام علیه السلام اکتفا بذکر یکی کرده
و در حدیث تصریح باداره هر دو نشده است بعد از آن در مقام تصریح باعلم ضمنا
در آمده میفرمایند که و ما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه پس لفظ مستدیرا
درین عبارت حال است از مبتدا که ما موصول است یعنی مقداری که جاری میشود بران اصبعین
مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشد از وجه است و این صریحست در آنکه مسافت
طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک از آن انفراج اصبعین است و هرگاه معنی
حدیث برین نحو قرار گرفته شد نه مواضع تحذیف داخل میشود و نه صدغین تا در اخراج آنها
نزد جمعی که قایلند باینکه آنها داخل رو نیست احتیاج بتکلف باشد و تحدید سالم میشود
از قصور و آنچه که گفته شد که مواضع تحذیف و صدغین ازین تحدید بیرون رفت جوابش
آنست که تجربه حاکم است باینکه هرگاه چنانچه مذکور شد خط متوهم از انفراج اصبعین را

اداره

بر ما بین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط آنرا ساکن ساخته بنفس خود بگردانند او
فرمایند تا شبیه دایره مذکوره بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج می افتد و ازین

قوم م

بیان ظاهر شد که وجهی که تحدید شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت بنابر
تقریر مذکور فهم میشود بمقدار نصف زیادتی مربع مفروض بر دایره مذکوره بران دایره
که عبارت از دو مثلث است که حاصل میشود از دو خط مستقیم طولی و عرضی و قوسی
از دایره مذکوره مثلا فرض کنیم درین شکل ب قصاص ناصیه است و ز طرف ذقن
و خط اب ج خطیست که قوم طرف اعلای وجه دانسته اند که مرور کند بر ناصیه و بجز
بر سمت آنست از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنابر تحدید قوم وجه و بنابر تحدید که
باستنباط آن از روایت مذکوره متفرد ست دایره وجه است و ما بقی خارج از ظاهر
شد که زیادتی آن بمقدار مثلث اب ه و مثلث ب ج ز است که نصف فضل مربعست
بر دایره والله الهادی الی الصواب مسئله مشهور میان علمای امامیه رضوان الله علیهم آنست
که اگر متوضی بعد از نیت روی خود را بر آب زند بر وجهی که ابتدای رسیدن روی بآب
از جانب اعلی باشد یا آنکه بدست آب بر روی ریزد یا دست بر روی رساند کافیست و امرار
ید یعنی راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علمای
زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب دانسته اند و از علمای امامیه ابن جنید و بعضی اتباع
او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در مختلف
مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است برین نحو ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی

از آیه کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وجوب آن ثابت نیست چنانکه در ضمن غسل با امرار
ید متحقق است در ضمن غسل بی امرار ید نیز متحقق است پس در ضمن هر شق که غسل بالفعل
آید اتیان بمأمور به واقع شده خواهد بود و متوقف از عهده تکلیف بآن بر آمده و اصل
عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل گاهی تمام میتواند بود که در
وضوء بیانیه که این حدیث متضمن آنست و جمیع علما در معرض قبولش در آورده بمضمونش
عمل کرده اند امرار ید بعمل نیامده باشد اما بعد از بعمل آمدن آن از حضرت امام علیه السلام
چنانچه حدیث بآن ناطق است این استدلال را وجهی نمیماند چرا که خصم را میرسد که بگوید امام
علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضوء دست مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست
مبارک را بهر دو جانب روی راندند چنانچه و مسح بدیده جانبیه بعض بر آنست پس اندان
دست واجب باشد چنانچه در وجوب ابتدا باعلای وجه گفته اند و بهمین وجه استدلال
کرده و نیز در باب وجوب ابتدا باعلی بر این وجه استدلال شده بود که حضرت در وضوء بیانی
که بعد از فراغ از آن فرمودند هٰذَا وُضُوءٌ لَا یَقْبَلُ اللّٰهُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهِ یا ابتدا باعلای
وجه کرده اند یا باسفل تا آخر و آنچه در تقریر دلیل مذکور گفتیم درین باب نیز میگوئیم حضرت
در حال غسل وجه در آن وضوء یا امرار ید بعمل آورده اند یا نه میتواند بود که بعمل نیاورده
باشند و الا ترک آن بر امت واجب میبود و هیچکس بآن قایل نشده پس البته بعمل آورده اند
پس امرار ید در حال غسل وجه واجب باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر
عدم وجوب امرار ید دارد بر عدم وجوب ابتدا باعلی نیز دارد و هر چه جواب آن شود

جواب از

جواب این نیز میتواند بود و الله الموفق مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعض
مصنفات خود حکم کرده است بآنکه در شستن روی در وضوء مجرد ابتدا از حد اعلا کافی
نیست بلکه میباید نسبت بجمیع اجزای روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزء
بالای پیشتر از جزء پائین شسته شود نهایتش بحسب عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند
که رعایت مذکور واقع شده کافیست چرا که رعایت آن بحسب حقیقت که یک موی
تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است پس اندک
تخلفی که خللی در رعایت عرفیه نکند منافات نخواهد بود و بعد از آن ذکر کرده است که اگر
اکتفا شود بوجوب تقدیم غسل هر جزء بالای نسبت بجزء پائینی که در سمت آن باشد
یعنی یک خط مستقیم بر هر دو مرور کند نه نسبت بجمیع اجزای تحتانی و اگر چه بر این سمت نباشد
خالی از وجهی نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از حد اعلی کافیست
و رعایت الاعلی فالاعلی در باقی اجزاء مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزائی که در یک سمت
باشند و نه نسبت باجزای دیگر و نه رعایت عرفیه و نه حقیقی چرا که مشقت عظیم در ضمن
التزام آن هست که تکلیف بامثال آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمه
مکلف است از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری بآن نیست نه احادیثی
که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم آن شد زیاده بر این نیست که حضرت
امام علیه السلام در غسل وجه ابتدا باعلای وجه کرده اند و همچنین چنانچه در ضمن رعایت
الاعلی فالاعلی متحقق است با عدم رعایت مذکور نیز متحقق خواهد بود که گاهی که ابتدا بجزو

اعلام شده باشد و اما آنکه درین حدیث اشعار بآن بود که از حضرت در حال
غسل واقع شده نیز دلالتی بران ندارد و بالجمله در هیچ یک از کتب استدلال
دلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم بوجوب آن
وجهی نداشته باشد لهذا اقامت دلیل ثالثش سیوم بباید دانست که وجوب
تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این حدیث اشعار بر صدور آن
از امام علیه السلام دارد دلیلی که در باب وجوب ابتدا باعلای وجه مذکور شد
در باب آن نیز جاریست از مختصات مذهب امامیه است که علمای مذهب مذکور
رضوان الله علیهم بران اتفاق دارند و از علمای اهل سنت هیچکس بآن قایل نشده
بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب میان
غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان
دستها و پاها نشده اند و بعضی دیگر مثل ابوحنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب
نمیدانند و میگویند ابتدا بهر عضوی که واقع شود جایزست و استدلال کرده اند بر مذهب
خود بآنکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و در آیه وضو اشعاری بوجوب آن
نیست چرا که واو عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمیکند پس صور کلی
نزد ایشان جایزست که وضو بران وجه واقع شود هفتصد و بیست صورت خواهد
بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها باطل است الا دو صورت بمذهب
کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیدانند و تجویز کرده که پای چپ مقدم بر پای
راست

راست مسح شود و یک صورت بمذهب کسی که تجویز آن نیز نکرده و در مسح پاها ترتیب
را واجب میدانند و بیان اصول صور محتمله بعدد مذکور آنست که عدد اعضای
مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین و بر
تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا بهر یک از اعضای ششگانه
صحیح خواهد بود و بر هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی
احتمال باشد و بر هر یک از احتمالات سیگانه عضو سیوم را چهار احتمال است و حاصل
ضرب سی در چهار یکصد و بیست است و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره سه
احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن
دو احتمال و حاصل ضرب سیصد و شصت در دو هفتصد و بیست است و چون
عضو ششم را سوای یک صورت باقی نمیماند و حاصل ضرب هر عدد در واحد
همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمیشود مترجم گوید
انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست گاهی تمامست که ایشان تجویز جمع میان
اعضا در غسل نکرده باشند و ظاهر اینست که آن نیز بمذهب ایشان جایزست پس
صور محتمله بمراتب بیشتر از هفتصد و بیست باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب
ظاهر میگردد و از آن جمله نزد جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم که قایل بوجوب
ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین است
بر نهجی که هر دو با هم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر وجوب

ترتیبی که متفق علیه امامیه است بر چند وجه استدلال کرده است چون مقام اقتضای
ذکر آن میکند وجوه مذکوره با بحثی که بر هر وجه بخاطر رسیده مذکور میگردد والله
الموفق وجه اول که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده آنست که در آیه کریمه
فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ فاء تعقیب که بر سر اغسلوا
در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل رو باید بی فاصله بعد از اراده قیام نماز واقع شود
چون افاده تعقیب بی تراخی میکند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم غسل بحکم آیه مذکوره واجب
باشد و هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند پس ترتیب واجب
باشد و این کلام مخفی نیست دو بحث دارد اول آنکه مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ
شهید علیه الرحمه بران حمل کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه
شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور
از جاده استقامت بر کنار باشد چه فا داخل نشده مگر بر اغسلوا که بمنزله جمیع در
مجموع وجه و یدین عام است و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد
که غسل وجه و یدین را بی فاصله بعد از اراده قیام نماز بجا باید آورد خواه وجه مقدم
باشد و خواه یکی از یدین چرا که واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه
در حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت و تقدیم ذکر چنانچه در عربیت مقرر شده
مفید مقصود نیست مثلا اگر شخصی از اهل لسان گفته شود اذا لقیت زیدا
فقبل وجهه ویدیه یعنی چون زید را دیدار شوی بوس در حال روی او را و دستهای

چنانچه مه

بحث منقوض [illegible]
بر علامه قدس سره

او را

او را زیاده برین نخواهد فهمید که هر دو می باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن
هر یک که ابتدا متحقق شود خود را ممتثل امر مذکور خواهد دانست دوم آنکه مراد
بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم مطلق غسل است بر مسح ترتیب را
در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر نیز بخاطر میرسد که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف
چنانچه مذکور شد از برای افاده مطلق جمع است و دلالت بر ترتیب و تعقیب ندارد خواه در
عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس و خواه در عطف جمله
بر جمله مثل عطف جمله امسحوا بر اغسلوا بنا بر آنکه گوییم در آیه عطف شده است امسحوا بر اغسلوا
بواو و مجموع معطوف و معطوف علیه با هم جزای شرط و مدخول فاء تعقیب است یعنی هرگاه
اراده قیام نماز نمایید مجموع این افعال را از غسل و مسح بجا آورید اعم از آنکه غسل
مقدم باشد یا مسح و بالجمله فاء تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را
بعد از اراده قیام نماز بعمل باید آورد و دلالت آن بر وجوب تقدیم غسل وجه یا مطلق
غسل در معرض منع است مستند با موری که مذکور شد و تا بمثابه ای که اگر شخصی از اهل لسان در
معرض این خطاب در آید که اِذَا طَلَبَكَ الْأَمِيرُ فَلُفَّ عِمَامَتَكَ وَالْبَسْ ثَوْبَكَ یعنی
هرگاه امیر ترا طلب نماید در حال بپیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را زیاده از این
نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بعمل می باید آورد و تقدیم البس ثوبک بر
لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور در نخواهد آمد پس کلام مذکور دلالت بر ترتیب
نداشته باشد والله اعلم وجه دوم که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال

ممتثل

باین حدیث که لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه
ثم یغسل یدیه ثم یمسح رأسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی
نماز کسی را تا نگذارد آب پاک و پاک کننده بر مواضعی که از برای آن تعیین شده بر وجهی
که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند سر خود را بعد از آن
پاهای خود را و کلمهٔ ثم چنانچه گذشت از برای بعدیت با تراخیست و بخاطر میرسد که این وجه
نیز مثبت مدعا نیست چه مدعا چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیب است
که امامیه بر وجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا و حدیث مذکور چنانچه از وجه
آن فهم شد دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی آنرا واجب میداند یعنی تقدیم غسل وجه
بر یدین و یدین را بر مسح راس و مسح راس بر رجلین و اینکه دست راست را بر دست
چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است یا پای چپ را از پای راست موخر مسح
باید کرد چنانچه مذهب بعضی از ایشانست از حدیث فهم نمیشود پس دلیل مذکور بر مدعی
انطباق نداشته باشد وجه سیوم که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر وجه دوم نقل کرده
آنست که حضرت عزت در قرآن مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت مسح را
کعبین چه عامل در عطف یکی خبرست بتقویت حرف عطف بنا بر این احتمال اکثر در عربیت
مقرر شده که عامل در معطوف همان عامل در معطوف علیه است بتقویت که عامل از توسط حرف
عطف میباید پس کلمهٔ اغسلوا که در آیهٔ وضو واقعست هم عامل باشد در وجوهکم و هم
در ایدیکم و همچنین کلمهٔ امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای

انتهاء

انتهای غایت فعل متعلق به است متعلق است باغسلوا و در الی الکعبین بامسحوا
پس باید که غسل وارد بر وجه و یدین منتهی شود بمرفقین و مسح وارد بر راس
و رجلین منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر یدین واقع
نشود یا موخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو و بر هر تقدیر انتهای غسل بمرفقین
نخواهد بود و بر این قیاس اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهای مسح بکعبین نخواهد
شد و امتثال امری که آیه متضمن آنست در ضمن آن حاصل نخواهد بود و نمی تواند بود که
کلمهٔ الی نهایت غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باشد باعتبار
وقوع آن بر رجلین تنها چه برین تقدیر باعتبار ما یتعلق به مغایر خواهد بود بغسل و مسحی که
بر وجه و راس واقعست پس مغایرت بهم خواهد رسید میان عامل معطوف علیه و آن
مخالف آنست که در عربیت مقرر شده و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق ندارد مگر
بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعاست نمی نماید چنانچه تقریر
دلیل بآن حاکم است بلکه می توان گفت که دلالت بر وجوب ترتیب شافعی نیز ندارد چه نهایت
آنچه بعد از قیل و قال بسیار لازم می آید وجوب تقدیم غسل وجه است بر یدین و تقدیم
مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بمرفقین واقع شود و انتهای مسح برجلین اما آنکه اصل
غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعیست از آیه بحیطهٔ فهم در نمی آید
چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور متحقق است و اگر متمسک شوند بآن تعقیبی که بر سر
اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و دفعش آنجا مذکور شد و نیز مستوای

عامل معطوفه

گفت که دلیل مذکور دلالت بر وجوب تقدیم غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین
نیز ندارد چرا که از آیه بنا بر تقریر مذکور زیاده برین لازم نیاید که نهایت غسل مرافق واقع
شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن
دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر بعد از پای راست و قبل از پای چپ بفعل آورد
صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه مشاهده میشود که بر
تقدیر مذکور نهایت غسل [مرفقی] خواهد بود نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد شد نه کعبین نبوده
باشد چه جمعیت مرافق باعتبار متوضیین است باعتبار هر شخص و نیز بر هر تقدیر انتها
متحقق نیست مگر بیک مرفق و یک کعب لیکن آنچه جواب الثانی شود جواب این نیز میتواند
بود فتدبر وجه چهارم که در کتاب تذکرة الفقها بآن استدلال کرده بکلام حضرت
مقدسه نبویست صلوات الله علیه و آله که در جواب سوال از سعی صفا و مروه که بکدام ابتدا
میباید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که ابدءوا بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید
بآنچه خدا ابتدا در کلام خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه در آیه کریمه إِنَّ الصَّفَا
وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه بعد از ذکر آن وقوع
یافته شما نیز وظیفه بندگی بتقدیم رسانیده عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید
و ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام رسانید بر این توجیه که اگرچه سبب حکم حضرت که سوال از
سعی صفا و مروه است خاص است و شامل هر عبادت نیست اما لفظ که ابدءوا بما بدأ الله
به است عام است و در علم عربیت مقرر است که اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب [پس در هر]

حضرت

عبادة

عبادت که ذو اجزاء و متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده بهمه ابتدا بالفعل
باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر آن شده و در آیه وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس
بحکم حدیث مذکور در وضو ابتدا بغسل وجه باید کرد و بعد از آن عمل سایر اعضا را بترتیبی
که در آیه مذکور است بفعل باید آورد و پس ترتیب واجب باشد و این دلیل نیز با بعضی از ادله سابقه
شریک است در آنکه دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته و کهذا علامه
نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیب شافعی نیز چنانچه
بخاطر رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده برین لازم نمی آید که ابتدا بغسل
وجه باید کرد بواسطه آنکه در آیه ابتدا بآن شده اما آنکه بعد از آن آنچه در ذکر مقدم شده
مقدم بعمل باید آورد مفاد حدیث نیست چه در حدیث وارد نیست که و ثنّوا بما ثنّی الله
به و ثلثوا بما ثلث الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدای اضافی محمول شود تا شامل ابتدای
اول و ثانوی و ثالثی و آنچه بر غیری تقدیم داشته باشد بعید است چه حمل لفظ خواهد بود بر معنی مجازی
بی آنکه قرینه بر آن در کلام یا مقام بوده باشد و این پیش علما مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که باین
حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند ضرور باید مقدمه که در دلیل اول ماخوذ بود بآن ضم نماید
و آن آنست که قایل بوجوب ابتدا بغسل وجه است قایل بترتیب است و می تواند بود که مقدمه
مذکور در کلام علامه قدس سره نیز مطلوب بوده باشد لیکن فهم آن از کلام او بقدر دور است
والله اعلم تنبیه چهارم باید دانست که این حدیث از جمله احادیثیست که استدلال کرده اند
بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه مسح در وضو و گفته اند جایز نیست که در وضو

بحث دیگر بر علامه

هر کس

بواسطه مسح آب تازه بر گیرند بلکه می باید بهمان تری که از غسل اعضا در دست باقی مانده
مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوی ابن الجنید از ایشان
که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالک است بر داشتن آب تازه را نیز تجویز کرده و باقی علمای
اهل سنت حکم بوجوب استیناف نموده کرده مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند
و در طریق امامیه احادیثی که صریحست در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیارست نهایتش دو
روایت بطریق ایشان وارد شده که ظاهر آنها صریحست در انچه اهل سنت بر ان رفته اند
اول روایت معمر بن خلادست که گفته است سألت ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام
أيجزي الرجل ان يمسح قدميه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت أبماء جديد فقال
برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایزست مرد
را مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده بشد امام علیه السلام
در جواب آن بسر مبارک اشارت فرمودند که نه بعد ازان گفتم پس باب تازه مسح باید کرد
بسر مبارک اشارت فرمودند که بلی غیر درین دو حال خوف بر زبان معجز بیان جاری نشد
و تفهیم مقصود باشاره بسر مبارک فرمودند و دوم روایتیست که از ابو بصیر نقل شده
که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس أمسح بما في يدي
من الندى رأسي قال لا بل تضع يدك في الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام از مسح سر و گفتم آیا مسح کنم بانچه در دست من از تری غسل اعضا
باقی مانده سر خود را امام علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را باب برسانی

بعد ازان

بعد ازان مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو
روایت را نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته و گفته است احتج ابن الجنید بهذا و کذا
و حال آنکه هر دو روایت صریحست در خلاف انچه مذهب ابن جنیدست چه مذهب او
چنانکه مذکور شد جواز استیناف آب جدیدست بغیر مخیر بودن متوضی است میان مسح کردن
ببقیه و استیناف و انچه روایتین مذکورتین بان ناطق است وجوب استیناف و نهی
از بقیه مسح است پس چون تواند بود مگر آنکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی
حمل کرده و مسح بر انوجه را مکروه میداند و استیناف آب جدید را سنت نهایتش هیچ یک
از علما حکم مذکور را برینوجه ازو نقل نکرده اند و الله اعلم بمقاصد علمائه و بالجمله چون
روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت با انچه جمهور علمای امامیه حکم بان کرده اند ناچار شده
اند ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند لهذا شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره حمل آن بر تقیه کرده و گفته است که چون در وقت سوال راوی جمعی از
مخالفین حاضر بوده حضرت بر وجهی مبارک بجواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان
باشد و بحضرت ضرری از ایشان نماید نکرده و احتمال این نیز راه دارد که غرض امام علیه السلام
مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون در دست و سایر اعضای وضو تری که بان مسح
توان کرد نمانده باشد آن وقت مسح باید کرد و آب تازه بواسطه بر باید داشت بعد ازان
گفته است میتوان که مراد امام علیه السلام در روایت ثانی از ماء که درین کلام واقعست که
بل تضع يدك في الماء تری باشد که بر سانی دست خود را باب و بعد ازان مسح کن آیه بینکه در

دلیل ابن م

وارد م

مسح م

بحث بر شیخ بهاء الدین علیه الرحمه

محاسن و ابروها باقی مانده بشسته آب تازه و والد بزرگوار که شمه از احوال او در دیباچه
مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این احتمال بغایت بعید است
چراکه سایل برین وجه سوال کرده که آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری باقی مانده است
پس چون می تواند بود که امام علیه السلام از آن نهی فرمایند و امر کنند باخذ از محاسن و ابرو
که لزوم آن مشروط بعدم بقای تری است در دست و مخفی نماند که حمل روایتین مذکورتین
بر جفاف اعضا که محتمل دانسته نیز بغایت دور است چراکه سوال راوی در روایت اول
برین وجه واقع است که آیا جایز است مردرا که مسح کند بفضل سر خود یعنی بزیادتی تری که بود
از مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت دوم برین وجه که آیا مسح کنم
بآنچه در دست من از تری بعد مسح سر پس چون بر حال جفاف اعضا که عبارت از باقی نماندن تری
در دست و سایر اعضاست حمل توان کرد و بالجمله امثال این غلطها از امثال شیخ قدس
سره بغایت عجیب و غریب است نهایتش در میان عرب مثل است که الجواد قد یکبو
والصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاه بسر در می آید و شمشیر تیز گاهی در حال زدن بکج
بپهلو می گردد والله العالم و بتحقیق حمل روایت اول بر تقیه نیز خالی از خفائی نیست
چراکه سوال سایل در روایت مذکوره از مسح با نماست و مخالفین مسح را مطلقا
قایل نیستند نه بتری باقی در دست و نه باب تازه پس حمل حکم حضرت باستیناف
آب جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نداشته باشد مگر آنکه بگوییم در وقت
سوال راوی حضار مجلس که ملاحظه حضرت از ایشان لازم بوده متوجه نبوده اند و حضرت چون

بحث بر شیخ مفید [illegible] علیه الرحمه

ایشانرا

ایشانرا غافل یافته اند بجانب سایل بسر مبارک اشارت کرده اند که الحال وقت
سوال نیست وقت دیگر استفسار کن تا جواب حق توانی شنید سایل مقصود
حضرت را از اشارت فهم مذکور نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی از
مسح ببقیه تری است و اعاده سوال کرده در مرتبه آخر جماعت واقف شده متوجه جواب
حضرت بوده اند و بحسب ظاهر که در باب حضرت داشته اند گمان ایشان این بوده که سوال
از مطلق مسح است نه از مسح با نما حضرت بالضروره در جواب سر بنوعی حرکت داده اند
و قرینه بر معنی آنکه داب و شعار حضرات صلوات الله تعالی علیهم نبوده است که القای احکام باشارت
بکمر شعار ارباب تکبر است نمایند بلکه کلام خود را وقف القای احکام شرعی و امور دینی
داشته با وضح وجهی بیان مسایل میفرموده اند پس ارتکاب خلاف داب و عادت خود که
درین باب ازایشان وقوع یافته اشعاری بران دارد که بر وجه مذکور واقع باشد
و احتمال دارد که مراد مسح خفین باشد که مخالفین بر تجویز آن رفته اند والله اعلم تمام شد

شرعیه

پنجم باید دانست که وجوب مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت واضحه بر صدور
آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از محققات مذهب امامیه است که از امامان
بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم فرا گرفته اند و بروایات صحیحه
متواتره بایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت و هدایت بران وجه عمل
آورده اند و اصحاب و شیعه خود را در سر و علانیه بران واداشته بدلایل قاطعه
منع از مبادرت بغسل می نموده اند از الجمله روایت غالب بن هذیل است که گفته است

سألت الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی
نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مباشرت پا در
وضو لازم است حضرت فرمودند بلی مسح است که جبرئیل امین با آن نازل شده یعنی کلام خدا که
جبرئیل علیه السلام انزال آن کرده بآن حاکم است و در روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمود یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه
صلوة قلت و کیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت و هفتاد
سال که یک نماز او در درگاه احدیت مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود ای
فرزند رسول خدا فرمودند بسبب آنکه میشوید در وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر
بمسح آن کرده است و امثال این روایات و احادیث بسیار در طریق ایشان منقول است
و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طریق اهل سنت نیز بعضی روایات وارد است که
دلالت صریحه بران دارد مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است رأیت النبی صلی الله
علیه و آله اتی کظامة قوم بالطایف فتوضأ و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه و آله که آمدند بکظامه جمعی در شهر طایف و وضو کردند و در آن پاهای مبارک را مسح کردند
و کظامه بکسر کاف عبارت است از چاهها است که در پهلوی چاه دیگر کنده شده باشند و در میان
هر دو در ته زمین راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و در روایت حذیفة الیمان رضی الله عنه که
گفته است رأیت النبی صلی الله علیه و آله توضأ و مسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و آله که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین خود و مراد نعلین نعلی

والبته

عربیت که بند پا را و مانع از مسح بر پشت پا نیست و لهذا امامیه تجویز کرده اند که
مسح بران شود و از ابن عباس نقل است که در حین بیان وضوی حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله گفته است انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از
ابن عباس منقول است که میگفته است ان کتاب الله بالمسح و یأبی الناس الا
الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدای تعالی ناطق است بمسح و مردمان از آن ابا نموده بغسل
گرویده اند و غیر غسل را واجب نمیدانند و میگفته است که الوضوء غسلتان و مسحتان
[illegible] یعنی وضو عبارت از دو غسل است که غسل رو و غسل دستها باشد و دو
مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند من نیز با او مباهله میکنم
مترجم گوید مباهله عبارت از آنست که دو کس که در امری نزاع و خلاف داشته باشند
بمنصف حقیقی التجا برده هر دو باتفاق در اهل باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور استجابت
دعا را علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده کس از علمای
نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه آمدند و بعد از آن
که انکار ایشان از معجزات و دلایل حضرت پیغمبر نشد و دست از جدال باز نمیداشتند
در ضمن آیه مباهله خطاب الهی در رسید که فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناء
کم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله بده و بگو بیایید
تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای

خود را بغضبهای شما را نعمی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت
شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله بدروغ گویان و ارباب بطلان نمائیم
تا ظاهر شود که بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله امیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین را بواسطه این کار اختیار کردند و دیگر را
شریک خود نساختند دانستند که درین معامله ایشان را سوای خسران امری حاصل
نخواهد بود و درین مجادله سوای الزام بهره نه از آن ابا نموده قبول جزیه و اطاعت
اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکور است و بعضی دیگر احادیث
و روایات نیز در طرق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن موجب اطناب است
و مخالفین بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور
محتمله درین باب زیاده بر چهار نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب
خود ساخته اند **اول** وجوب مسح است علی التعیین و این چنانچه سبق ذکر یافت
مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام فخر رازی که از اعاظم علمای اهل
سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن با بن عباس
و انس بن مالک که از اخیار اصحاب اند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعین اند نیز داده است
دوم وجوب غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابو حنیفه
و شافعی و مالک و احمد حنبل است و جمعی از تابعان ایشان **سیوم** جمع میان هر دو است که
هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود اصفهانی و ناصر الحق و بسیاری از علمای زیدیه است

چهارم تخییر میان هر دو که غسل پا در ضمن هر کدام از غسل و مسح واقع شود مجزی
است و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری و ابو علی الجبائی و شیخ محیی الدین
اعرابی نیز در کتاب فتوحات مکی حکم بتخییر کرده است و گفته اِنَّ مَذْهَبَنَا التَّخْیِیرُ کَمَا یَصِحُّ
بظاهر الکتاب و الغسل بالسنة و بعضی دیگر گفته که مذهب ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن
دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی اشعار بر غسل پس ما تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو
عمل شده باشد و منافات میان قرآن و حدیث رفع شود و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت
مذهب خود اگر چه دلایل و شواهد بسیار است لیکن نهایتش چون مقام را اقتضای ذکر آن نیست
بایراد مناظره از جانبین فی تعیین اولین که ارباب قائلین بغسل اند اقتصار میرود و الله
ولی التوفیق **مناظره** میان علمای فریقین در تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین اهل سنت
میگویند قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن فقد قال الله تعالی
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِذَا قُمْتُمْ اِلَی الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ
وَ اَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ اَرْجُلَکُمْ اِلَی
الْکَعْبَیْنِ چرا که جمعی کثیر از قراء مثل نافع و ابن عامر و کسائی و حفص که از راویان
عاصم است بنصب ارجلکم خوانده اند بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که
کلام درین تقدیر چنین است که فامسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم
خوانده اند چون توفیق آن در معنی با قرائت نصب لازم است یا محمول خواهد بود بر جر
جوار یا معطوف باید داشت بر رؤسکم نه بواسطه آنکه مسح باید کرد بلکه بواسطه آنکه

مسح م

اشاره بعموم نهی یا آنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و غسل باید کرد که شبیه بمسح نشد
واما حدیث بدین نهج که از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه واله روایت شده که در
وقتی که وضو ساخته کردند پاهای مبارک را شستند و روایت شده از ابن عباس رضی الله عنهم
که حکایت کرده بیان نمود وضوی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله و ختم بر غسل پاها
کرد و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله
علیه واله عنا فی سفر فادرکنا وقد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضأ ونمسح علی ارجلنا
فنادی باعلی صوته ویل للاعقاب من النار مرتین او ثلثا یعنی پیغمبر صلوات الله علیه
واله در سفری از ما جدا شد و وقتی بما رسید که نماز عصر را بتاخیر انداخته بودیم و هنوز ادا
نشده بود پس ما در مقام وضو کردن بجهت ادای آن در آمدیم و در آن وضو پاها را مسح کردیم
حضرت چون آنرا مشاهده کردند ندا کردند باواز بلند که وای بر پاشنهای پای از
آتش دوزخ و دو مرتبه یا سه مرتبه تکرار این عبارت فرمودند و این تنبیه بود بر آنکه مسح نباید
کرد و روایت کرده محیی السنه در کتاب مصابیح و غیر آن از ابو حیه که از اصحاب امیر
المؤمنین علی علیه السلام بود که او گفته است رایت علیا علیه السلام توضأ فغسل کفیه حتی
انقاهما ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا وغسل [وجهه] ثلثا وذراعیه ثلثا ومسح رأسه
مرة ثم غسل قدمیه الی الکعبین ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قائم ثم قال
اردت ان اریکم کیف کان طهور رسول الله صلی الله علیه واله یعنی دیدم امیر المؤمنین
علی را علیه السلام که وضو کردند بر نهجی که سر هر دو دستها را شستند تا پاک ساختند آنرا از

و حکا

چرک که داشت بعد از آن سه مرتبه آب در دهان مبارک کردند و سه مرتبه استنشاق
فرمودند و سه مرتبه روی مبارک خود را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح کردند بعضی
از سر خود را یکمرتبه و بعد از آن شستند پاهای خود را تا کعبین بعد از آن برخاستند
واندکی آبی که در دست ایشان از وضو فاضل آمده بود آشامیدند بعد از آن خطاب
بحاضرین کرده فرمودند که میخواستم بنمایم بشما که حضرت رسالت صلی الله علیه واله چون
وضو میساختند و امثال این روایات واحادیث بسیار در باب مذکور وارد شده است
پس ظاهر شد که قرآن وحدیث هر دو دلالت بر غسل دارند و آنچه ارباب مسح میگویند باطل است
ومتضمن تحریف کتاب الله و عدول از سنت رسول الله و مثل آنکه ناشی شده است الا از
نهایت مکابره وتبعیت هوای نفس و علمای شیعه که قایل بمسح اند میگویند ای برادران
در دین وشریکان در طلب حق ویقین اگر بدیده انصاف بمدلول آیه کریمه در نگرید
وبدیده نه باعتساف بران توجه نمایید هر آینه در یابید که آیه مذکوره حجت ماست بر شما
نه حجت شما بر ما تا با تقدیر نصب ارجلکم بواسطه آنکه شما از برای آن دو توجیه مذکور ساختید
که ما و شما در توجیه ثانی شریکیم چرا که در شکل ه تقدیر که مسح است و چنانچه شما را میرسد که
تقدیر اغسلوا کنید تا حجت شما باشد ما نیز میتوانیم امسحوا تقدیر کرد تا حجت ما باشد
وقرینه امسحوا قریب است بآن کمتر از قرینه اغسلوا بعید نیست پس باقی ماند توجیه اول که
عطف بر وجوهکم باشد والحق چنانچه طبع سلیم بران شاهد است نظم کلام مختل است وکلام را
از سلاست ونظام می اندازد چرا که از قبیل آنست که کسی قصد کند ضرب زید و بکر را

ویگویند ضربت زیداً و عمراً و اکرمت خالداً و بکراً بعطف بکراً بر زیداً نه بر خالداً
یعنی زدم زید را و عمرو را و گرامی داشتم خالد را و بکر را یعنی زدم بکر را و عدم
رغبت خواطر و اسماع باین طرز کلام زیاده بر آنست که توان قرآن که بابلغ
بیان و افصح لسانی منزل است بران حمل کرد پس ماند که معطوف باشد بر رؤسکم
و نصبش باعتبار محل آن باشد که منصوبیت است یا واو ارجلکم بمعنی مع باشد
و بر هر تقدیر محتاج بجر بحیثیت در آنچه ما در عرض آنیم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب
و کلام فصحا بسیار رواست و هیچکس بناخوشی و عدم سداد آن رفته واو
بمعنی مع نیز در السنهٔ ایشان شایع و دایر است و هیچکس بعدم جواز آن رفته
و شیخ العارفین شیخ محیی الدین اعرابی در جزو ثالث از کتاب فتوحات مکی
واو مذکور را در آیه کریمه بران حمل کرده و عبارت او اینست و اما القراءة فی
قوله تعالی و ارجلکم بفتح اللام و کسرها من اجل العطف علی الممسوح فالخفض او علی
المغسول فالفتح فمذهبنا ان الفتح فی اللام لا یخرجه عن الممسوح فان هذه
الواو قد تکون واو مع و واو المعیة تنصب تقول قام زید و عمراً و ترید
مع عمرو فحجة من یقول بالمسح فی هذه الآیة اقوی لانه یشارک القایل بالغسل
فی الدلالة التی اعتبرها و هی فتح اللام و لم یشارکه من یقول بالغسل فی خفض
اللام یعنی قراءة بفتح لام و کسر لام در وارجلکم از جهت احتمال عطف آنست
بر ممسوح و مغسول چه عطف بر ممسوح مقتضی کسر است و عطف بر مغسول

مقتضی

مقتضی فتح و مذهب ما اینست که قراءة فتح لام آن را از ممسوح بودن بیرون نمی برد
چرا که مثل این واو گاه بمعنی مع می باشد و واو بمعنی مع اسم را منصوب میکند چنانچه
میگویی قام زیدٌ و عمراً و اراده میکنی از آن مع عمرو یعنی برخاست زید با عمرو پس حجت
کسی که قایل بمسح است درین آیه درستتر باشد چرا که در قراءت بفتح لام شریک است با قایل
بغسل در حمل بر وجه صحیح و قایل بغسل در قراءت بکسر لام با او در حمل بر وجه صحیح شریک
نیست و چون شیخ مذکور در فضل الطف و فصاحت کلام او در مقام حجت می تواند بود و اما
بر تقدیر جر لام بواسطه آنکه یکمرتبه حمل آن بر جر جوار می کشید و یکمرتبه بر عطف آن بر
رؤسکم تا مشعر باشد بر آنکه در غسل می باید رعایت اقتصار و عدم اسراف در ریختن
آب واقع شود و غسل واقع شود شبیه بمسح و این هر دو محمل چنانچه ظاهر است در
نهایت دوری و ناخوشی است و حمل بر مسح خفین را که توجیه ثالث ساخته اند از آنها
دورتر و ناخوشتر اما جر جوار بواسطه آنکه نحویان انکار آن کرده اند و قایل بجواز
آن نشده اند و بعضی که تجویز کرده اند دو شرط اعتبار کرده اند یکی امن از لبس
یعنی خوف التباس معنی کلام بمعنی غیر مقصود و دیگری عدم وساطت حرف عطف میان
متجاورین مثل جحر ضب خرب که بواسطه تحقق شرطین مذکورین تجویز کرده اند
که جر خرب با وجود آنکه چون خبر است می باید مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب
باشد و اینجا هر دو شرط مفقود است پس حمل بران بمذهب هیچیک از نحویان صحیح
نباشد و کلام الهی را بران محمول ساختن با وجود احتمالات دیگر نهایت ناخوشی دارد

باشد

واما عطف بر رؤسکم بواسطهٔ اشعار مذکور اگرچه صاحب کشاف ایراد آن کرده است اما
ناخوشی آن زیاده بر آنست که بر کسی مخفی ماند چرا که باتفاق نحات می باید معطوف در
حکم معطوف علیه باشد و بر تقدیر مذکور معطوف علیه محکوم بغسل مطلق است و معطوف
محکوم بغسل شبیه بمسح بر رعایت امر متفق علیه نشده باشد و از عاقل رشید چون شنیده اوا
نباید که بگوید اکرمت زیداً و عمرواً و بنجزت مرةً خالداً و بکراً و قصد کند از عطف بکر
بر خالد اینمعنی را که او را اکرام کرده شبیه بنجزت و نیز عامل در معطوف و معطوف علیه
چنانچه سبق ذکر یافت یک چیز است و بر تقدیر عامل مذکور امسحوا خواهد بود که باعتبار
عمل او در معطوف علیه معنی حقیقی ازو اراده شده باشد و باعتبار عمل در معطوف
معنی مجازی از قبیل عموم مجاز که عبارت از استعمال لفظ است در معنی حقیقی و مجازی
باهم و اعمال آن بهر دو معنی در لفظی و این بر تقدیر صحت از قبیل معمّا و لغز خواهد بود
که در قرآن مثل آن وارد نیست و حمل قرآن بران نزد مفسرین مجوز نه و ظرفه تر آنکه
صاحب کشاف تجویز کرده که صیغهٔ امر در امسحوا محمول بر افادهٔ وجوب و ندب شود و
گفته است امر باید در معنی وجوب مستعمل باشد یا در معنی ندب استعمال آن در هر دو از
قبیل معمّا و لغز است و حمل قرآن بران جایز نیست و این توجیه را تجویز کرده است
و اما مسح بر خفین بواسطهٔ آنکه ذکر آن در کلام مطلق نیست نه صریحاً و نه کنایةً و بوی شنیدن
خف در حجاز در آن حین عرف نبوده که آن قرینهٔ مقام بران تواند بود پس کلام را
بران بهیچ یک از انواع دلالات نیست و تکلیف باستنباط آن از آیه از قبیل تکلیف
مالا یطاق است

مالا یطاق است و اما آنچه از احادیث و اخبار نبوی ذکر کرده میگوییم بر تقدیر صحت
سند معارض است با امثال آن احادیثی که نزد ما از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم بطرق
منعقده و روایات متواتره معنعن و غیر معنعن نقل آن بصحت پیوسته که از آنجمله
آنست که در معرض بیان وضوی حضرت مقدسهٔ نبوی صلوات الله علیه و آله فرموده اند
انّ النبیّ صلی الله علیه و آله لمّا توضّأ الوضوء البیانی مسح رجلیه یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که وضوی بیانی مبین فرموده اند تا مردم طریق
وضو ساختن از ایشان فرا گیرند پاهای مبارک را مسح کردند و آنچه نسبت آن با بن
عباس داده اند خلاف آن خبر است که ازو اشتهار یافته و خبر او خود در کتب حنفی ازو
نقل کرده اند چه امام فخر رازی که از اعاظم علمای شماست و غیر او نقل کرده اند که مذهب
او مسح بوده و اما حدیث عبد الله عمر بر تقدیر تسلیم آن صحت زیاده برین دلالت
ندارد که حضرت بعد از مشاهدهٔ وضوی ایشان که در آن پاها را مسح کرده بودند
امر بغسل اعقاب کردند و می تواند بود که امر مذکور بواسطهٔ نجاست اعقاب باشد
چرا که عربان حجاز را بواسطهٔ یبوست و خشکی هوا و پای برهنه تردد کردن در
بیابانها اغلب اوقات پاشنهای پای ایشان طرقیده و ملوث بنجاست می بوده
و مشهور است که ایشان نجین در پی علاج آن می شده اند بران بول میکرده اند
و بول خود را دارو آن میدانسته اند پس چرا نتواند بود که حضرت چون پاشنهای
پای ایشان را بر آنوجه دیده کردند و دیدند که میخواهند بهمان پاها نماز کنند فرمود

بتکرار آن عبارت کرده‌اند تا تنبیه ایشان شود بر غسل و تطهیر آن از نجاست مذکوره
و ایشان مقصود حضرت را نفهمیده گمان برده باشند که شستن پا از افعال
وضوست و بجای مسح است و نیز میگوییم عبدالله عمر و جمعی که پا را وضو کرده بودند و پا
را در آن وضو مسح کرده چون از خیار اصحاب آنحضرت بوده‌اند و طریق عبادت
و عمل بقوانین اسلام را از آن حضرت فرا میگرفته‌اند پس ممکن نیست که بطریق وضو
ساختن و لوازم آن اعرف بوده‌اند از ما و شما و فقهای اربعه شما چرا که ایشان تمام عمل را
از حضرت مشاهده کرده‌اند و حضرت در مقام بیان آن با ایشان نمیشده‌اند
بعمل نمی آورده‌اند و چون تحصیل مرتبه یقین ایشان میسر شده خود را آشنا باجتهاد
در احکامی که مورث ظن است نمیساخته‌اند خصوصا اعمالی که مثل وضو هر روز چند نوبت
از حضرت مکرر واقع میشده پس معلوم شد که مسحی که از ایشان در آن وضو بر اعتراف شما
واقع شده است دلیل باشد بر آنکه ایشان از حضرت مشاهده مسح کرده‌اند و عدم
تصریح حضرت بمنع از مسح مذکور و تقریر ایشان بر آن نیز اشعار بر صحت مسح
داشته باشد چرا که تخویف حضرت ایشان را از خیانتیکه مذکور شد نص در منع از مسح نیست
و احتمال تنبیه بر تطهیر پاها از نجاست ظاهر تمام است پس حدیث مذکور نیز بعد از
تدقیق نظر حجت باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه کریمه چنان بود و آنچه از
امیر المؤمنین علیه السلام نقل آن کردید در طریق ما بروایات متعدده متواتره از آنحضرت
و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیهم اجمعین خلاف آن نقل شده و همچنین در کتب خود

از امام

از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده‌اید و ممکن نیست که ایشان بطریق
پدر خود اعرف از شما و ائمه حدیث شما باشند و اما تشنیعی که شما در آخر مناظره خود بر ما
کردید و نسبت تحریف قرآن و عدول از سنت با دادید ما معارضه مثل آن بشما نکنیم
بلکه میگوییم غفر الله لنا و لکم و تجاوز الله عنا و عنکم و منّ علینا و علیکم بالتوفیق
والهدایة و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة والغوایة آمین رب العالمین تکمیل مهم
باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علمای اهل سنت دو استخوان برآمده است
از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس آنرا کله پا میگویند
اما نزد علمای امامیه رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید بر این طرف است
ذکر کرده‌اند آنست که دو استخوان برآمده است در میان پشت پا یا ما بین مفصل ساق
و قدم و مشط که استخوان پنج انگشتان پا باشد و از علمای متقدمین نیز بعضی عبارتها
در تصانیف ایشان یافته شده که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه بر آن رفته است که کعب عبارت است از مفصل ما بین ساق و قدم است و تصریح کرده است
بآنکه مذهب اصحاب با اینست و جمعی که از کلام و عبارات اصحاب غیر این معنی فهمیده‌اند
معنی کلام ایشان را خوب نفهمیده‌اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست
باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و یراد بالکعبین هنا
المفصل بین الساق والقدم وفی عبارة علمائنا اشتباه علی غیر المحصّل یعنی مسح پاها
می باید از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین در اینمقام مفصل میان ساق

وقدم است و جمعی را که از عبارات علما غیر انمعنی فهمیده اند و حکم کرده اند بانکه کعب قبتی
قدمست یعنی بلندی میان پشت پاست اشتباه شده است و معنی عبارات ایشانرا خوب
تحصیل نکرده اند و بعد از ان عبارات ایشانرا از این جنس نقل کرده و بر حقیت مذهب
خود چند دلیل ایراد کرده اول حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره
و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه بعد از این مذکور
خواهد شد مذکور است که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام که کعب
کجاست حضرت بر زبان مبارک جاری ساختند که ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق
یعنی اشاره کردند بمفصل که زیر استخوان ساق است و فرمودند اینجاست دوم حدیثی
که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت حکایت وضوی
پیغمبر صلوات الله علیه و آله میکردند تا آنکه گفتند و مسح علی مقدم رأسه و ظهر قدمیه
یعنی مسح کردند پیش سر او و پشت پاهارا بر بنوجه که این عبارت بحسب ظاهر دلالت
میکند بر آنکه تمام پشت پاهارا مسح میباید کرد و این کار متحقق میتواند شد که مسح
تا مفصل ساق واقع شود سیوم آنکه کعب بمعنی نزد دیگرست بانچه اهل لغت در معنی
آن ذکر کرده اند و در کتاب منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست باین عبارت ایراد
کرده اند و قد تشتبه عبارة علمائنا علی بعض من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب
والضابطة فیه ما رواه زرارة فی الصحیح یعنی بتحقیق که مشتبه شده است
عبارت علمای ما بر بعضی که زیاده مهارت در تحصیل معنی از عبارت ندارند و در معنی

کعب

نخ ص

تشنیع شیخ بهائی بر علامه رحمهما الله

کعب اعتماد بر حدیث صحیحی است که زراره روایت کرده و روایت اولی را بعد از ان نقل
کرده است و جمیع علمای که بعد از و دعوی در میدان دانش تاخته اند انمعنی کرده در
مقام تشنیع بسیار بر او شده اند که چرا تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه او بران
رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است از انجمله شیخ شهید
علیه الرحمه در کتاب ذکری عبارت ایراد کرده که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین
مطهر بتنهائی قایل شده است بانکه کعب مفصل میان ساق با و قدمست و عبارات
اصحاب را تمام بران حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته
و استدلال کرده است بران بروایت زرارة از امام محمد باقر علیه السلام بر بنوجه که روایت
مذکور متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تعیینی در عبارت حدیث نیست که
اشعار بر تخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکند یعنی
فراگرفتن مسح تمام پشت پاهارا و این کار متحقق میتواند شد که کعب که نهایت محل مسح است
مفصل میان ساق و قدم باشد که مشهور ظهر قدمست و بانکه معنی مذکور نزد دیگر است
بانچه ائمه لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند و جواب او اینست که ظهر قدمین در حدیث
زراره و امثال نمیتواند بود که بر وجه اطلاق مأخوذ باشد بلکه با جارست که بر مقید
محمول شود چرا که مفاد اطلاق وجوب اطلاق استیعاب تمام ظهر قدمست طولاً
و عرضا و هیچکس از علما قایل بان نشده چرا که کلام هیچکس حکم بر وجوب استیعاب عرض
ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که اذا مسحت بشئ من رأسک او بشئ

ومسح قدميك ما بين كعبيك الى اطراف الاصابع فقد اجزأك يعنى هرگاه مسح كنى
بعضى از سر خود را با بعضى از پاهاى خود را از كعبين تا سر انگشتان هر آينه كافى خواهد
بود ترا و اداى واجب در ضمن آن متحقق خواهد بود و در روايت زراره و بكير
ابنى اعين كه با ترجمه اش سبق ذكر يافت نص است در خلاف آن و شيخ
ابو القاسم عبيد الله در كتاب معتبر كه از مصنفات اوست گفته است كه واجب
نيست استيعاب قدمين بمسح بلكه كفايت ميكند آنقدر كه مسماى مسح در ضمن آن
ظاهر و متحقق شود از سر انگشتان تا كعبين و اگر چه بعرض يك انگشت باشد و دليل
اول اجماع فقهاى اهل بيت عليهم السلام بر آن دوم معطوف بودن رجلين
در آيه وضو كه سبق ذكر يافت بر رؤس كه باتفاق مسح بعضى از آن واجبست چرا
كه معطوف ميبايد در جميع احوال در حكم معطوف عليه باشد و اما اهل لغت كه
نسبت اين تفسير بايشان داده اگر مراد او ائمه لغت اهل سنت است ايشان را در اين
خلاف نيست و همه بر اين هستند و اگر مراد لغويين شيعه است هيچكس از ايشان باين
قايل نشده بلكه همه اتفاق دارند بر آنكه كعب قبتاى قدمست تا اينجا ترجمه كلام شيخ شهيد
بود در ذكرى والحق تشنيع بر علامه را قدس سره از حد اعتدال تجاوز داده است
و سخن را در تخطيه و تزييف مذهب او بدراز كشيده و حال آنكه عنقريب بوضوح
خواهد پيوست كه حق با علامه است و تشنيع مذكور در موقع خود نيست از آن جمله
و عجبتر آنكه شيخ على اعلى الله درجته نيز در اين تشنيع تبعيت او كرده در شرح قواعد

الاحكام

كعب م

تشنيع شيخ على ... بر علامه قدس سره

الاحكام عبارتها ايراد كرده كه ترجمه اش اينست آنچه علامه در تفسير كعبين ذكر كرده خلاف
آنچيزيست كه علماى ما بر آن اجماع كرده اند و او در اين تفسير متفردست و مع هذا در بعضى از
كتب خود ادعا كرده است كه مراد از عبارات اصحاب در تفسير كعب اينست و كسى كه عبارات
ايشان را بر غير اين معنى حمل كرده تحصيل معنى كلام ايشان خوب نكرده است و استدلال كرده
بر مطلب خود ببعضى احاديث و بكلام اهل لغت و اين نيز از علامه بغايت عجيب است
چرا كه عبارات علما صريح است در خلاف آنچه او دعوى كرده و ناطق است بآنكه كعبين دو
استخوانند كه از ميان ظهر قدم بر آمده در پيش ساق كه جاى مفصل شراك نعل عربيست و قابل
تاويل نيست و احاديث و اخبار نيز صريحست در آن و كلام اهل لغت در باب مذكور
مختلف است و از اهل لغت شيعه هيچكس خلاف نكرده در آنكه كعب بر آمدگى ظهر قدمست
و عميد الرؤسا كه از مشاهير لغويين شيعه است در كتاب كعب الذى كتب خود سخن را
در اين مقام بسط تمام داده و شواهد بسيار ايراد كرده بر آنكه كعب بر آمدگى مذكورست و بالجمله
اگر از مفصل ميان ساق و قدم كه كعب را بآن تفسير كرده نفس مفصل اراده كرده نه
عبارات هيچ يك از علماى سنى و شيعه بآن موافقست و نه كلام اهل لغت و آنچه در
اشتقاق لفظ كعب ذكر كرده اند از آن ابا تمام دارد چرا كه اشتقاق آن از كعب بمعنى ارتفاع
و نتو اعتبار كرده اند و گفته اند از اينجاست كه پستان دختر بر آيد ميگويند كعب
ثدى الجارية و حال آنكه در مفصل بر آمدگى و نتو نيست و اگر بر آمدگى خواسته كه در ميان و بسيار
قدم واقع است چنانچه مذهب اهل سنت است بر شيخ مخفى نيست كه مسح تا نزد هيچكس بآن منتهى نميشود

بحون م

تشنیع شیخ علی و شیخ زین الدین بر علامه قدس سره العزیز

وحال آنکه آیه ناطق است بانکه کعبین می باید نهایت مسح باشد تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمة الله
علیه در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز طریق روش ایشان کرده و در شرح ارشاد
بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب بر ظهر قدم و تحت عبارتی آورده که
حاصل معنی آن این است که شیخ نیست که کعبی که مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست
بلکه مفصل میان ساق و قدم است و مفصل میان دو شیء نمیتواند بود که در وسط یکی از دو شیء
مذکور باشد و عجب است از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمعی که از عبارات
اصحاب غیر این معنی فهمیده اند معنی کلام ایشان را خوب تحصیل نکرده اند و در این باب اشتباه
بی ما حصلی کرده اند بار آورده آنکه کسی که معنی عبارات ایشان را خوب تحصیل کرده باشد مشتبه
نخواهد بود که مراد بکعب مفصل میان ساق و قدم است و بعد از آن نقل عبارات مذکوره
کرده و حال آنکه هر کس بهره از طریق تحصیل معانی از عبارات داشته باشد اگر خواهد معنی
مقصود را از عبارات مذکور تحصیل نماید نه خود راهی بر آن خواهد یافت و نه راهنمایی
آن را با او خواهد نمود انتهی ترجمه کلامه زید اکرامه خلاصه کلام آنکه تشنیع این شیخ
بزرگوار رحمه الله در این مقام بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در
مصنفات خود ایراد کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود دایر است بر پنج امر
اول آنکه کعب را معنی گفته است که هیچکس از اهل اسلام قایل نیست و این خرق
اجماع مرکب و احداث قول ثالث است که هیچکس تجویز آن نکرده دوم آنکه معنی مذکور
مخالف معنی است که از کلام اهل لغت فهم میشود چه هیچکس از ایشان قایل نشده است

بانکه

بانکه کعب مفصل است سیوم آنکه آنچه قوم در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند با آن
موافقت ندارد چرا که ایشان گفته اند کعب از کعب بمعنی ارتفاع و نتو مشتق است
و در مفصل که او کعب دانسته نتو و ارتفاع نیست چهارم آنکه تفسیر مذکور
مخالف مدلول احادیث و اخباریست که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم در این باب
روایت شده پنجم آنکه گمان برده است که عبارت علما همه موافق قول او است
با آنکه عبارات که از ایشان نقل کرده صریحست در آنکه کعب دو استخوان بر آمده است در
پشت پا و مفصلی که او معنی کعب میداند نه در پشت پا واقعست و نه بر آمدگی دارد
وحال آنکه هر کس امعان نظر در این مقام کند اگر بدیده بصیرت و نظر خبرت در نگرد می باید که
تشنیعات مذکور بر علامه در موقع خود نیست و دامان دانش او از آلودگی باین امثال
آن پاک است بلکه آنچه او بر آن رفته عین صوابست و بی شبهه در حقیقت آن نیست
و احادیث صحیحه بآن ناطقست و مدلول عبارات علما بآن موافق و آنچه علما در شرح
در این مقام ذکر کرده اند دلالت واضحه بر آن دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن
ندارند بلکه آنچه ارباب تحقیق از ایشان بر آنند مرشد بآن است و کلام علمای اهل
سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در نسبت قول مذکور بعلمای شیعه و کتب
ایشان مملوست از تشنیعاتی که در این باب بر شیعه کرده اند و ما این اجمال را بر
وجهی تفصیل میدهیم که کسی را شبهه در این مقام نماند و الله الموفق تفصیل اجمال
روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره و بکیر پسران

موافق بر

دفع تشنیعات شیخ علی و شیخ زین الدین بر علامه قدس سره

أعين أنهما سألا الإمام أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام
عن وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله فدعا بطشت أو تور فيه
ماء ثم حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله وفي آخر الحديث
قلنا أصلحك الله فأين الكعبان قال ههنا يعني المفصل دون عظم
الساق فقلنا هذا ما هو قال هذا عظم الساق يعني پرسيدند اين دو
از امام محمد باقر عليه السلام كه وضوى پيغمبر صلى الله عليه وآله چون بود پس امام عليه السلام
در مقام بيان آن شده طلب كردند طشتى يا ظرفى كه در ان پاره آب بود پس حكايت
وضوى پيغمبر صلى الله عليه وآله كردند و در آخر حديث مذكور ذكر كرده اند كه بعد از ان ما
دعاى آنحضرت كرده پرسيديم كه كعبين كجاست حضرت فرمودند اينجاست و اشارت
بمفصل كردند كه در تحت استخوان ساق است بعد از ان ما اشارت بعظم ساق كرده
پرسيديم كه اين چه چيز است حضرت فرمودند كه اين عظم ساق است كعب نيست و ظاهر است
كه اين حديث صريح است در آنچه علامه مدعى آنست و قابل تاويل نيست و لهذا
در مختلف دليل آورده كه بر مطلب ايراد مذكور كرده اين حديث است و در منتهى المطلب در
استدلال بر مطلب مذكور اكتفا بهمين حديث كرده و در مقام ذكر دليل ديگر نشده
و از شيخ شهيد عليه الرحمه عجب است كه با آنكه در كتاب ذكرى نهايت غلو در ذكر دلايل
علامه بر مدعاى مذكور و تزييف آنها داشته اين حديث نقل نكرده و جواب از ان نگفته
و حال آنكه دليل عمده علامه درين باب اين حديث است و مدار او در اثبات مطلب

صحيح

بر
دارد

مذكور

مذكور بر اين است و عجبتر آنكه حديث مذكور را اول دلايل خود ساخته است بر آنكه كعب
قبه قدم است نه مفصل ميان ساق و قدم با آنكه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب
روشنتر است فاعتبروا يا أولي الأبصار و بعد از ان استدلال كرده است بآنچه
ميسر بن صدقه از امام محمد باقر عليه السلام روايت كرده است كه انه وصف الكعب
في ظهر القدم يعني كعب را بيان كرد كه در پشت پاست و آنچه هم او از امام عليه السلام
نقل كرده است كه انه عليه السلام وضع يده على ظهر القدم وقال هذا هو الكعب و
يعني امام عليه السلام گذاشتند دست مبارك خود را بر پشت پا و فرمودند اينست
كعب و حال آنكه هيچيك ازين دو حديث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه
چرا كه مفصل كه او از آن كعب ميداند نيز بر پشت پا واقع است چنانكه بعد ازين بظهور
خواهد رسيد ان شاء الله تعالى و اما اهل لغت اكثر ايشان تصريح كرده اند بآنكه
جميع مفصلها را و بندهائى را كه در ميان نى و نيزه مى باشد كعب مى نامند از انجمله
در صحاح باين عبارت مذكور است كه كعوب الرمح النواشز في أطراف الأنابيب
و در مغرب باين عبارت كه الكعب العقدة بين الانبوبتين في القصب و در
قاموس باين عبارت كه الكعب كل مفصل للعظام والعظم الناشز فوق القدم
و حاصل معنى عبارات مذكوره اينست كه مفصل را و بندهاى نيزه و نى را كعب مى نامند
و ابو عبيده كه از مشاهير اهل لغت است گفته است كه الكعب هو الذي في أصل
القدم ينتهي إليه الساق بمنزلة كعاب القناة يعني كعب آنست كه در بيخ قدم واقعست

وساق بپایان منتهی میشود و مانند بندهای نیزه و امام فخر رازی در تفسیر کبیر تصریح کرده است
بآنکه مفصل را کعب میگویند پس ظاهر شد که علامه کعب در گفتن مفصل مخالفت اهل لغت
نکرده است بلکه اکثر با او در تسمیه مذکور موافقند و تشنیع شیخ علی رحمه الله بر وی که آنچه
او گفته است موافق هیچ یک از اقوال علمای هیئت و اهل لغت نیز بآن قایل نشده اند
از نهج استقامت دور است و علمای تشریح مثل جالینوس و ابو علی شیخ و بعضی دیگر
از شراح قانون مثل قرشی و غیر او تصریح کرده اند که قدم مرکب از بیست و شش
استخوانست و بالای همه کعب واقع است و کعب استخوانیست در شکل نزدیک بمدور که
واقع است در محل اتصال ساق و قدم و دو بر آمدگی که از دو جانب آن در جهت فوق
واقعست که در می آید هر یک از آنها در سوراخی از سوراخهایی که در قصبه ساق واقع است
و دو بر آمدگی دیگر در جهت تحت که در می آیند در سوراخهایی که در استخوان پاشنه است
و ساق مرکب از دو قصبه است بهم متصل انسی و وحشی انسی یعنی آنکه در جانب انسان است
کلفت تر و درازتر است از جانب وحشی و آنرا قصبه عظمی می نامند و آن متصل است از جانب
بالا باستخوان زانو و وحشی یعنی آنکه در جانب بیرونست کوچکتر است از آن و از پایین
گرفته مرتبه مرتبه باریکتر میشود تا آنکه پیش از رسیدن باستخوان زانو انقطاع می یابد و در
طرف پایین هر یک از این دو قصبه سوراخی و مغمستی که بر آمدگیهایی که مذکور شد که در جانب
بالای کعب واقعند در آنها در می آید چنانچه اطراف این دو قصبه کعب را از همه جانب فرا
میگیرد سوای جانب مشط که استخوان میان پاست نزدیک انگشتان کعب استخوان

بشر

بشر در پشت پا میان استخوان ساق و استخوان پاشنه که بآن اتصال می یابد ساق
و قدم و بواسطه تایید این کلام اقتصار میرود بر نقل کلام شیخ ابو علی در قانون
بجنسه و ترجمه عبارت شارح قرشی در شرح آن قال الشیخ فی مبحث تشریح
عظام القدم من القانون و اما الکعب فان الانسان منه اشد تکعیبا من کعوب
سایر الحیوانات و کانه اشرف عظام القدم النافعة فی الحرکة کما ان العقب
اشرف عظام الرجل النافعة فی الثبات و الکعب موضوع بین الطرفین النابتین
من القصبتین یحتویان علیه من جوانبه اعنی من اعلاه و قفاه و جانبه الوحشی
و الانسی و یدخل طرفاه فی العقب فی النقرتین دخول رکز و الکعب واسطة بین
الساق و العقب به یحسن اتصالهما و یتوثق بینهما المفصل و هو موضوع فی
الوسط بالحقیقة و ان کان قد یظن بسبب الاخمص انه منحرف الی الوحشی
و شارح قرشی در شرح این کلام عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست
بدرستی که استخوانهای قدم منقسم است بشش قسم کعب و پاشنه و عظم زورقی
و عظام رسغ و عظام مشط و عظام انگشتان و ما در مقام تشریح هر یک را
بیان میکنیم اما کعب باید دانست که بر آمدگی و گردی کعب انسان از سایر
حیوانات بیشتر است بواسطه آنکه پاهای انسان را قدمی هست و اصابعی بواسطه
سهولت حرکت دادن قدم بانقباض و انبساط که عبارتست از بهم آمدن و از هم
واشدنست احتیاج دارد تا آسان شود بر وی راه رفتن در سرابالایی و سرا شیبی

کعب

ودر زمین هموار و از ینجهت است که احتیاج دارد باآنکه مفصل ساق او با قدم با
نهایت قوت و استحکام ملایم و سهل الحرکت باشد و نمی تواند بود که مفصل مذکور
بیک بر آمدگی مدور باشد که در استخوان ساق در آید چه اگر آنچنان باشد لازم می آید که در
وقت راه رفتن پیش پا بجانب پهلو می گشته باشد بلکه گاه باشد که بجانب عقب نیز
بگردد و نیز لازم می آید که ترکیب ساق با قدم فاسد باشد و همیشه در وقت راه رفتن
پا با هم سائیده باشد پس ناچار است که به دو بر آمدگی باشد که آنرا دو زایده میگویند
تا آنکه اتصال هر یک از آن دو با استخوان ساق مانع آید از حرکت دیگری بر دور
خود و نمی تواند که این دو زایده یکی در پیش پا باشد و یکی در عقب چه اگر آنچنان باشد
بود م
حرکت انقباض وانبساط آن که پیش پا واقع میشود دشوار خواهد شد پس البته
باید که این دو زایده یکی در جانب راست واقع باشد و یکی در جانب چپ و ناچار است که
از یکدیگر دور باشند بمسافت معتدبه تا ممانعت هر یک حرکت دیگری را بر دور
خود بیشتر باشد و از ینجهت است که نمی تواند بود که ساق یک قصبه داشته باشد بلکه ناچار است
که ترکیب آن از دو قصبه باشد که هر زایده در حفره یکی از آنها در آید چه اگر یک
استخوان باشد بزرگ که هر دو و این دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد
آمد که گنده و جسیم باشد و ساق را از آن گرانی و ثقل تمام حاصل باشد و از ین
جهت است که همین جانب پائین ساق که متصل بمفصل مذکور است دو قصبه است
و در جانب فوق که با استخوان زانو اتصال دارد بیکی اکتفا شده و دیگری قبل از

وصول

وصول بزانو انقطاع یافته و آنچه لازمست که اتصال ایشان بر نوجه باشد که حفره
در قصبه ساق باشد و زایده در استخوان قدم نه بر عکس بواسطه آنست که غرض از
تعدد قصبه چنانچه مذکور شد خفت ساق است و این منافات دارد با آنکه زایده
بران واقع شود چه زایده باعث گرانی و ثقل میشود بخلاف حفره که آن چنانچه
ظاهر است موجب زیادتی خفت است پس از ینجهت است که وضع این مفصل بر نوجه
که حفره ها در قصبه های ساق واقعست و زایده ها که در آنها در می آید بر استخوان
قدم انتهی ترجمه کلامه پس کلام علمای تشریح نیز صریحست در آنکه کعب استخوان است
در مفصل ساق و قدم و از احادیث ماضیه و کلام اهل لغت که با ترجمه آن مذکور
شد بظهور رسید که نفس مفصل را کعب میگویند و گویا اطلاق کعب بران
بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت و با الجمله ظاهر باشد که کعب را
بر چهار چیز اطلاق کرده اند اول برآمدگی و بلندی میان پشت پا که مابین مفصل ساق
و مشط واقعست دوم برآمدگی که بر دو جانب پا واقعست که عوام آنرا گلوله پا میگویند
سیوم نفس مفصل چهارم استخوانی برآمده که بر پشت پا واقعست متصل بقصبتین
ساق و علامه اینرا اختیار کرده و الکن ندارد بر آنکه در کعب نتو و برآمدگی است
تا مختار او مخالف اشتقاق لفظ کعب باشد بلکه در کتاب تذکرة الفقها تصریح بآن
کرده و گفته است که کعب مفصل ساق و قدمست پس ظاهر شد که مراد او غیر مذکور است
نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علمای امامیه بر مذهب مذکور گفته است که مذهب محمد بن حسن

نیز اینست و از جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلمای امامیه آنست که اکثر
کتب تفاسیر اهل سنت مشحونست بآنکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسح اند استخوانیست که
در مفصل ساق و قدم واقعست از انجمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر آنجا که تفسیر قوله
تعالی وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ میکند کلامی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
جمهور علمای ما برینند که کعبین عبارتست از دو بر آمدگیست که در دو جانب ساق واقعست
و علمای امامیه و جمعی که بوجوب مسح بازرفته اند گفته اند که کعب عبارتست از استخوانیست
مدور مانند کعب گوسفند و گاو که نهاده شده در زیر استخوان ساق بحیثیتی که مفصل
ساق و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز اختیار این قول کرده
بعد از ان دلیل امامیه برین اینست که اسم کعب را در جمیع حیوانات بر استخوانی مذکور
اطلاق میکنند پس میباید که در مادهٔ انسان نیز انچنین باشد و مفصل را نیز کعب می نامند
و ازینجاست که بندهای نیزه را کعب می نامند و در میان قدم نیز مفصلی هست پس می
باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر بود در تفسیر کبیر و صاحب کشف که
حاشیه ایست بر کشاف نیز در تفسیر آیه مذکوره کلامی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
اگر مراد در آیه مسح می بود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب
بصیغه مفرد گفته میشد چرا که بر این تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در
هر پا یکیست پس اگر نظر بهر رجل است مفرد میبایست واقع شود و الا بصیغه جمع
اما هرگاه غسل مراد باشد کعبان بر آمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو است

میگوید

پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود
بعد از آنکه نقل مذهب جمهور علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که
قایل بمسح است میگویند که کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق
نهاده شده در جایی که مفصل ساق و قدم است همچنانکه در پای سایر حیوانات
و مفصل را نیز کعب می نامند و ازینجاست که بندهای نیزه را کعب میگویند و دلیل جمهور
علما اینست که اگر کعب آن می بود که امامیه میگویند چون در هر پا یکیست هر آینه سزاوار
این بود که وارجلکم الی الکعاب گفته شود چنانچه در مرفق چون در هر دست یکی
واقعست الی المرافق گفته شده و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدم است
چیزیست پنهانی که معرفت آن حاصل نیست مگر ارباب علم تشریح را و دو استخوان
بر آمده از دو جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس همه کس است و خفایی ندارد
و مناط التکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بر ان اولی باشد انتهی ترجمة کلامه
و بالجمله نهایت تعجب حاصل است از علمای مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات
و روایات واضحه چون در ساحت انتقام بتحریر ایشان ثبات نورزیده و در مقام
این همه تشنیع بر علامه در اختیار این مذهب در آمده اند و گفته اند آنچه او گفته خلاف
اجماع مرکب است و هیچکس از علمای اسلام بآن قایل نشده و گمان اینست که امری که
ایشان را درین ورطه انداخته اشتباه عبارات علامه است چنانچه علامه خود در
مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده و منشاء آن آنست که ایشان تصریح

کرده اند بآنکه کعب از کعوب بمعنی ارتفاع مشتق است و اکثر عبارات ایشان ناطق است
بآنکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت قدم و متبادر از برآمده آنست
اندک برآمده که آن ظاهر و محسوس است نه بحسب بصر و در پشت پا استخوانی برآمده که
نتو و برآمده که آن ظاهر و محسوس است نیست الا دو برآمده که دو جانب ساق و دو برآمدگی
میان پشت پا بر مفصل و مشط و دو اول مراد نیست باتفاق علمای ما پس ناچار
حکم کرده اند که دو برآمده که آخر مراد است و جمعی که مفصل کعب دانسته اند غلط کرده اند
بواسطه آنکه در مفصل نتو و برآمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان مدور کوچک
بواسطه کوتاهی قوت باصره از درک آن والله العالم **انجام** مخفی نماند که ایراد کرده
شیخ شهید رحمه الله بر علامه قدس سره کرده است که استیعاب مسح ظهر قدم را که علامه
قایل بآن شده است هیچ یک از علمای ما بآن نرفته اند که بدیده تحقیق ملاحظه شود
بر علامه وارد نیست و علامه نیز قایل است بآنکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه
مراد او استیعاب طول ظهر قدم است که از سر انگشتان است تا اصل ساق چنانچه در
تذکره عبارت ایراد کرده که ترجمه اش اینست و واجب نیست استیعاب پا همه بمسح یعنی
مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب [illegible] یک
انگشت بنزد اهل بیت علیهم السلام بعد از آن گفته است و واجبست استیعاب طول
قدم از سر انگشتان تا مفصل و اگر مراد شیخ شهید علیه الرحمه اینست که این استیعاب
را هیچکس قایل نشده بنابر آنکه گمان برده است که کعب بیشتر برآمده که میان پشت

بایست بهفت

بلغ

بایست نه مفصل عرض بحث دوم خواهد بود و حقیقت آن با جلی وجهی ظاهر شد
فقال **حدیث پنجم** روایت شده بسند ابتدا که متصل است
بشیخ الطایفه شیخ مفید علیه الرحمه از احمد بن محمد از پدر او محمد بن یحیی که احوال آنها
سبق ذکر یافت از محمد بن یحیی و احمد بن ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات روات
حدیث است و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از و حدیث بسیار روایت کرده و
احادیث کم روایت کرده و اکثر صحیح و معتبر است از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری القمی
که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار از و روایت شده است و اگرچه در حق او
گفته اند که از مردم ضعیف حدیث بسیار نقل کرده اما در خود او طعن نکرده اند از حسن
علی بن عبدالله بن المغیره که علمای رجال دو مرتبه توثیقش کرده اند و معتمد نیست اسناد از
علی بن حسان از عم او عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی که علمای رجال حکم بضعف هر دو کرده اند
و گفته اند که علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام قایل بامامت
کسی نبوده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و هم بسند دیگر نقل
شده است از شیخ مفید علیه الرحمه از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی قولویه که از
ثقات [illegible] بوده و نهایت مهارت در فقه و حدیث داشته و صاحب تصنیفات
از محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که بکلینی مشهور است از
مصنفات اوست و چند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علمای وقت خود
بوده و ثقه و جلیل القدر است و قم مولد او است کلین [illegible] است که ده ایست از دهات ری قرب او

در سال سیصد و سیت و نه هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف دام ظله عبارت
رحمه الله را موافق تاریخ مذکور یافته است رحمة الله علیه از علی بن ابراهیم از پدر او
ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و اکثر
علمای رجال حکم بجرح و تعدیلش نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال میگوید و الارجح
قبول قوله از قاسم الخزاز از عبد الرحمن بن کثیر که علمای رجال حکم بضعفش کرده اند و نسبت
وضع حدیث باو داده اند از امام جعفر صادق علیه السلام قَالَ بَیْنَا اَمِیرُ الْمُؤْمِنِیْنَ
عَلَیْهِ السَّلَامُ ذَاتَ یَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ ابْنِ الْحَنَفِیَّةِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ اِذْ قَالَ لَهُ یَا
مُحَمَّدُ ائْتِنِی بِاِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ اَتَوَضَّأُ لِلصَّلٰوةِ فَاَتَاهُ مُحَمَّدٌ بِالْمَاءِ فَاَکْفَاهُ
بِیَدِهِ الْیُمْنٰی عَلٰی یَدِهِ الْیُسْرٰی ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ
الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا قَالَ ثُمَّ اسْتَنْجٰی فَقَالَ اللّٰهُمَّ
حَصِّنْ فَرْجِی وَ اَعِفَّهُ وَ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَ حَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ قَالَ
ثُمَّ تَمَضْمَضَ فَقَالَ اللّٰهُمَّ لَقِّنِّی حُجَّتِی یَوْمَ اَلْقَاکَ وَ اَطْلِقْ
لِسَانِی بِذِکْرَاکَ ثُمَّ اسْتَنْشَقَ فَقَالَ اللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْ عَلَیَّ
رِیحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشَمُّ رِیحَهَا وَ رَوْحَهَا وَ طِیبَهَا
قَالَ ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ اللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ
الْوُجُوهُ وَ لَا تُسَوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ الْوُجُوهُ ثُمَّ غَسَلَ
یَدَهُ الْیُمْنٰی فَقَالَ اللّٰهُمَّ اَعْطِنِی کِتَابِی بِیَمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ

بیساری

بِیَسَارِی وَ حَاسِبْنِی حِسَابًا یَسِیرًا ثُمَّ غَسَلَ یَدَهُ الْیُسْرٰی
فَقَالَ اللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِی کِتَابِی بِشِمَالِی وَ لَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً
اِلٰی عُنُقِی وَ اَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیرَانِ ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ
فَقَالَ اللّٰهُمَّ غَشِّنِی رَحْمَتَکَ وَ بَرَکَاتِکَ ثُمَّ مَسَحَ رِجْلَیْهِ
فَقَالَ اللّٰهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدَامُ
وَ اجْعَلْ سَعْیِی فِیمَا یُرْضِیکَ عَنِّی ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ
وَ نَظَرَ اِلٰی مُحَمَّدٍ وَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِی وَ قَالَ
مِثْلَ قَوْلِی خَلَقَ اللّٰهُ لَهُ مِنْ کُلِّ قَطْرَةٍ مَلَکًا یُقَدِّسُهُ وَ یُسَبِّحُهُ
وَ یُکَبِّرُهُ فَیَکْتُبُ اللّٰهُ لَهُ ثَوَابَ ذٰلِکَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ شرح کلام
بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار بالش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی امیر المؤمنین علیه السلام با فرزند خود محمد حنفیه
رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز پس
محمد حنفیه امتثال امر پدر بزرگوار نموده از برای وضوی آنحضرت آب آورد پس حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام برداشتند از آن آب بدست راست خود و بر دست چپ
ریختند و در آن حین این دعا خواندند بِسْمِ اللّٰهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ
الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا یعنی تبرک میجویم در ابتدای این فعل بنام
پروردگار خود و سپاس و ستایش مر خدای را که گردانید آب را پاک و پاک کننده نه آن

خود را از آلایش خبث و کثافت حدث پاک سازیم و گردانید ما را از آن جنس تا
نتوانیم خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند یعنی در
مقام تطهیر عورتین در آمدند و در آن حین برکت خواندن این دعا شدند اللهم
حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی یعنی بار خدایا نگاه دار
عورت مرا از ملاست بدن نامحرم و نظر افتادن غیر بران و بپوشان عورت مرا
از چشم مردم و حرام گردان مرا بر آتش دوزخ تا نتواند مرا دریافت بتوفیق اجتناب
از معاصی و اشتغال بعبادت و طاعت تو گفت بعد از آن مضمضه کردند یعنی سه مرتبه
بدست مبارک آب در دهان کردند و در آن حین مبادرت بخواندن این دعا نمودند
اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکراک یعنی
بار خدایا تفهیم کن و زبان من ده حجت مرا روزی که بموقف لقای تو در آیم تا بآن
توسل جویم بجواب آنچه از من پرسند و گویا گردان زبان مرا بذکر خود تا همیشه بآن مشتغل
باشم بعد از آن استنشاق کردند یعنی سه مرتبه بدست مبارک آب در بینی کردند و در آن
حین تکلم باین دعا نمودند اللهم لا تحرم علی ریح الجنة واجعلنی
ممن یشم ریحها وروحها وطیبها یعنی بار خدایا حرام مگردان بر من
نسیم بهشت را و بگردان مرا از جمله آنکسانی که استنشاق آن میکنند و از نکهت و بوی
خوش آن دماغ جان را معطر میسازند گفت بعد از آن روی مبارک را شستند و در
حال این دعا را بر زبان مبارک گذرانیدند اللهم بیض وجهی یوم

تسود

علی النار

تسود الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض الوجوه یعنی بار خدایا
سفید رو گردان مرا روزی که بندگان گناه کار تو از خجلت بسیاری گناه خود سیاه
رو میشوند و سیاه رو مگردان مرا روزی که بندگان نیکو کردار تو در جزای حسن کردار
سفید رو می باشند بعد از آن دست راست را شستند و در حال شستن آن
مشغول خواندن این دعا بودند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد
فی الجنان بیساری وحاسبنی حسابا یسیرا یعنی بار خدایا در موقف
عرصات که نامه اعمال نیکوکاران بدست راست ایشان داده میشود و نامه سیاه
بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزای که بایشان در حق
وعین معدلت دانند نامه اعمال مرا بدست راست من ده و از تقصیرات من
که مقتضی نامه بدست چپ دادن است درگذر و خلود بهشت عنبر سرشت را
با نامه بمن ارزانی دار و چون مرا در معرض حساب آری حساب مرا باسانی و سهولت
بگذران بعد از آن دست چپ را شستند و بخواندن این دعا تبرک جستند
اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی
واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بار خدایا نامه اعمال مرا
در موقف عرصات بدست چپ من مده و مگردان آنرا طوق گردن من و پناه میبرم
برحمت و مغفرت تو از جامهای که خیاط قهر و غضب از قطعه قطعه آتش فراهم
آورده است و بجهت پوشش بندگان گناهکار مقرر شده و بعد از آن مسح کردند

سر مبارک را و این دعا بر زبان آوردند اللّهم غشّنی برحمتک و برکاتک

یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز و از برکات نعمت خود مرا بی‌بهره

مگذار بعد از آن پا را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند

اللّهم ثبّتنی علی الصراط یوم تزلّ فیه الاقدام واجعل

سعیی فیما یرضیک عنّی یعنی بار خدایا برپای دار مرا بر پل صراط و اقدام

مرا از لغزیدن بران نگاه دار روزی که قدمهای عاصیان در حین مرور بران بلغزش

در می‌آید و همگی سعی مرا مصروف دار بر امری که متضمن بحصول رضای تو باشد از من

بعد از آن سر مبارک بالا کردند و بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند که ای محمد

هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در

هر وقت هر آئینه بیافریند حضرت عزت عمّت عطیاته مر جزای عمل او را

بازای هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و تسبیح

و تکبیر او میکرده باشد تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامهٔ اعمال

آن بنده مؤمن ثبت کرده اند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بینش دوم

بینا امیر المؤمنین ذات یوم بینا که در امثال این مقام مستعمل میشود همان بین

ظرفیت که فتحه نون او را اشباع کرده اند و تبدیل بالف یافته و در غالب اوقات

اذ فجائیه بعد از و واقع میشود چنانچه میگویند بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج

یعنی در میان تنگی و عسرت بودم که ناگاه فرج و گشایش روی نمود آورده‌اند این را

بعضی

بعضی محذوف میدانند و فعل را که بعد از و واقع است مفسر آن میدانند و بعضی میگویند

ظرف مذکور خبر مبتدا در مقام محذوف و آن مصدریست که فعل واقع بعد از و

از آن اشتقاق یافته پس تقدیر مذکور چنین خواهد بود که بین اوقات اعساری

مجی الفرج فاکفاه بیده الیمنی اکفا اینجا بمعنی ریختن آبست از اناء و از کلام

صحاح چنین معلوم میشود که اکفا بامعنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفاست

و عبارتی که ادا کرده اینست کفأت الاناء ای کببته فهو مکفوء و زعم ابن الاعرابی

ان اکفاته لغة و بحث نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست

بر ثبوت آن ثم قال کلمه ثم بملاحظه معنی تراخی استعمال شده است چنانچه ارباب تفسیر

در تفسیر قوله تعالی ثمّ انشأناه خلقا آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور بمعنی

مستعمل شده مترجم گوید در حدیث رابع خمسین سبق ذکر یافت ثم بملاحظه معنی

تراخی استعمال شده بود و از مصنف دام ظله اشارت بآن شده پس انسب این بود

که استشهاد بکلام مفسرین در تفسیر آیه مذکوره اینجا واقع شود و لم یجعله نجسا

نجس بامعنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده و بهر دو وجه خوانده اند آن جایز است لکن

کسر جیم مشهورتر است اللّهم حصّن فرجی فرا که از مشاهیر علمای عربیت است

ذکر کرده است که اصل اللّهم یا الله امنا بالخیر است یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر یعنی بر

وجهی که خیر تو بار بار بر وجهی که اوضاع و احوال ما مقرون بخیر باشد و شر ما را عاید

نگردد و بواسطه تخفیف در کلام تعبیر از آن عبارت بلفظ اللّهم شده که چنین بر زبانها

وقلبته م

و ... بر

یا الله امنا بر

کثیر الدور است و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع میشود در زبان کران نیز و اکثر
نحویان برانند که اصل اللهم یا الله است که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده
را عوض آن ملحق ساخته و شیخ رضی که از اعاظم علمای نحو است کلام فرا را رد کرده
و باطل دانسته باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین است میگوید اللهم لا تؤمهم
بالخیر یعنی بار خدایا قصد مکن ایشانرا بخیر پس اگر اللهم یا الله امنا بالخیر بود مخالف
و تناقض خواهد بود در میان جزو اول کلام مذکور که اللهم است و جزو آخر و استعمال
آن صحیح نخواهد بود و لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نیست و درین دلیل نظر است
چنانچه [illegible] بوجه نظر در حاشیه بعینه ایراد شده که اصل
[illegible] که کرد
[illegible] بضمیر غایب
پس میان [illegible] اللهم لا تؤمهم [illegible] بار خدایا [illegible] شد
دلیل [illegible]
[illegible] اللهم لا تؤمهم بالخیر [illegible] و تعبیر
از ضمیر متکلم بضمیر غایب [illegible]
نفرین [illegible] فصاحت [illegible]
با آنکه مقام [illegible] کلام
حضرت [illegible] لعنت الله علیه ان کان من

الکاذبین

الکاذبین بر بنو به بعل آمده چه آنچه لاعن را بعد از شهادت اربعه میباید گفت
لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین است و بر خاطر رعایت
او مذکور که مقتضای فصاحت [illegible] از آن بضمیر غایب [illegible] عدم
مذکور مثالی بر آن [illegible] اندو [illegible]
که خلل در تمام [illegible] دلیل [illegible] در مقام نفرین خود
در آمده کلام مذکور [illegible] تعلیط [illegible]
دانست و از [illegible] قدر [illegible] تخمین
[illegible] عطف
[illegible]
برخلاف [illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از عرب م

عورت م

مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سوالی وجه کنایه از کرفتکی رو که در حال خوف
و خجلت دست میدهد و میتواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی باشد و نیکوکاران
بحسب واقع رو سفید میشده باشند و کناهکاران رو سیاه تا حقیقت کردار
ایشان بر سایر عالمیان ظاهر شود و آن نیز لذتی باشد طبقه اولی را و عقابی باشد
طبقه ثانیه را و برین دو وجه حمل کرده اند ارباب تفسیر آیه کریمه یوم تبیض وجوه
و تسود وجوه را که در قرآن واقعست مقطعات النیران مقطعات در لغت
عرب هر جامه را کویند که آنرا بریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال
آن و آنچه نبریده باشند و ندوخته مثل چادر و ردا و دستار آنرا مقطعات
نمیکویند و مراد درینجا تعبیر از جامهای آتشین که در بر برهنکان از لباس طاعت
میکنند بمقطعات شده آنست که جامهای آتشین بدن را بیشتر فرا میکیرد
و بر بدن چسبانتر است و این نیز زیادتی عذابست ایشانرا و بعضی از اهل
لغت کفته اند مقطعات صیغه جمع است که واحد از لفظ خود ندارد و واحد
او ثوبست و بعضی دیکر مقطعات را بفا و ظای منقوطه تصحیح کرده اند از اقطع
الامر فهو مقطوع ای شدید که مقطعات النیران یعنی شدائد آتش دوزخ
باشد و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بر وجه اول منقولست غشی
رحمتک یعنی در پوشانید و شامل ساز مرا رحمت خود عبارت صحاح دال است
بر آنکه می باید غشی متعدی بیک مفعول باشد نه بنفس و هذه عبارته استغشی ثوبه ای

و تغشی

و تغشی برای تعطی هر پس یا تضمین معنی البس شده است و باعتبار آن
متعدی بنفس است یا آنکه باء در کلام مقدر است و رحمتک منصوب بنزع خافض
است چه کاه هست که حرف جر را حذف میکنند و مدخول آنرا منصوب میخوانند
و این را منصوب بنزع خافض میکویند مترجم کوید تضمین در اصطلاح ایشان
عبارتست از درج کردن معنی فعلی است در فعلی بر نحوی که معنی هر دو از فعل مذکور قصد
شده باشد بی آنکه حذف و تقدیری در کلام باشد چنانچه اکر خواهند بعبارتی ادا کنند
فعل ثانی حال تواند شد از معمول فعل اول یا در ضمن یک لفظ افاده دو معنی توانند کرد
و صنعت و جازتست در کلام بکار رفته باشد و بواسطه آنکه قرینه باشد در کلام بر عمل
مذکور نسبت میدهند آنرا بمعمول خود بر وجهی که نسبت یافتن آن بمعمول بر غیر
آن وجه در لغت جاریست مثل آنکه اکر متعدی بنفس میشده باشد بحرف جر متعدی
میسازند و اکر متعدی بحرف میشده باشد بنفس یا بحرف دیکر غیر حرفی که تعدیه
آن بآن حرف متعارف لغتست تا معلوم شود که تضمین معنی فعلی در آن شده باشد
که تعدیه آن فعل برینوجه است و باعتبار آن فعل برینوجه بمعمول نسبت یافته است
مثلا در ما نحن فیه چون علامت برای آن جاریست که غشی در جا واقع شود متعدی
بدو باشد چنانچه کلام صاحب صحاح که سبق ذکر یافت صریحست درین و درین کلام
متعدی بنفس است و دانستیم که تعدیه آن باعتبار تضمین معنی البس است که تعدیه
آن بنفس جایز است و مقام ابا ندارد از آنکه بحسب معنی حال واقع شود از مفعول غشی

بنع

لغت ح

وکلام باین آیه ختم که غَشِّنی لِابْسًا رَحْمَتَکَ **نمایش اول** باید دانست که
این حدیث در اکثر کتب مشهوره مثل حدیث تهذیب و کلینی و کتاب من
لایحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل
آن کرده اند نهایتش دعاهای مذکور که حدیث مشتمل آنست در نسخ کتب
مذکوره مختلف بنظر آمده و در بعض اندک تغییری در الفاظ آن ملاحظه شده
از انجمله دعای وقت استنجا در بعضی نسخ برینوجه دیده شده که اللّهم
حَصِّنْ فَرْجی وَاسْتُرْ عَوْرَتی وَحَرِّمْهُما عَلَی النّارِ بصیغه تثنیه که راجع بفرج
و عورت بنا بر تعدد ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از یکدیگر عموم و خصوص
دارند چنانچه از پیش رفت یا باین اعتبار که یکی محصن است و یکی مستور و اگر
کلمه عورتی بفتح تا و تشدید یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه
احتیاج نخواهد داشت چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخ در دعای مضمضه
اللّهم انْطِقْ لِسانی بِذِکْرِکَ وَاجْعَلْنی مِمَّنْ تَرْضی عَنْهُ یعنی بارخدایا گویا
واقعست م
دار زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از جمله جمعی که رضای تو از ایشان حاصلست
و در بعض در دعای استنشاق بجای اللّهم لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ ریحَ الجَنَّةِ اللّهم
لا تُحَرِّمْنی طَیِّباتِ الجِنانِ مذکور گردیده یعنی بارخدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای
بهشت عنبر سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها و معنی یکیست
و در بعض در دعای شستن رو بعد از تَسْوَدُّ و تَبْیَضُّ کلمه فیه زیاده شده و در

تفاوت

تفاوتی نیست و در بعض در دعای شستن دست راست بدل بیساری شمالی
واقعست و در دعای شستن دست چپ بدل مقطعات النیران مقطوعات
النار و در دعای مسح رجلین بدل ثبتنی ثبّت قدمیّ و در غیر از اختلافات
مذکور تفاوتی نیست و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از تهذیب حدیث نقل
کرده ایم از نسخه که بخط والد عالیمقدار قدس سره نزد ما بود و بخود خط او له الی آخره
برو گذرانیده ایم و او نیز از ان نسخه بر شیخ زین الدین علیه الرحمه گذرانیده
و بدرس برو خوانده **نمایش دوم** باید دانست که مراد از طلب نمودن تلقین
و تفهیم حجت خود را از پروردگار خود در روز عرصات که این حدیث اشعار بحسن
آن دارد آنست که ملهم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد در آن روز چون
وعقابه م
در معرض خطاب و عتاب او در آیند و وسیله خود سازند آن را در خلاص از عذاب او
چه ایشان را در آن روز رخصت آن خواهد بود که چون در معرض خطاب او در آیند
و از ایشان بسبب جرأت در ارتکاب معاصی پرسند اگر جوابی و حجتی بران داشته
باشند ظاهر سازند چنانچه کریمه یَوْمَ تَأْتی کُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها
که در توصیف روز قیامت در کلام مجید وارد است دلالت بران دارد چه معنی
آیه اینست که روز قیامت روزیست که هر کسی از جانب نفس خود در مجادله باشد
با پروردگار خود و از زلات و تقصیرات خود حجت و جواب میگفته باشد و مشغول
تفضل و رحمت بی نهایت الهی مقتضی آن خواهد بود که نسبت بهر کسی که ماده او را

استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض هدایت او درآید و مشیت او بارشادش
تعلق نگیرد و تفهیم حجت او باو درآید و تقریر سوال از زلات او بر وجهی فرمایند
که در ضمن آن تنبیه بجواب از آن نیز بوده باشد چنانچه از کریمه ما غرک بربک
الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا به پروردگار کریم خود که مرتکب عصیان
او شدی هم از و رو ایجاد این اشارت بمشام امید بندگان ولی عصیان
و تقصیر رسیده چه ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آیه مذکوره و اختصاص
آن از سایر صفات بواسطه آنست که تنبیه بوده باشد مر عاصیان امت را بآنکه چون
در معرض خطاب ما غرک بربک درآیند در جواب گویند غرنی کرمک یعنی کرم تو فریفته
ساخت ما را اکرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری که مولانا نظام الدین
اعرج است در تفسیر خود ذکر کرده است که اوایل جوانی و حین شباب در واقعه دیدم
که قیامت قایم شده و مردم را در معرض خطاب و عتاب درآورده اند بخاطرم گذشت که
اگر مرا نیز در معرض خطاب درآورند و بگویند که ما غرک بربک الکریم چه در جواب
باید گفت همان در حالت خواب با آنکه بیشتر در بیداری گوش زد من شده بود که
ذکر کریم در آیه بواسطه تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت عزت عمت عطایه
بآنکه می باید گفت غرنی کرمک یا رب بعد از آنکه بیدار شدم این معنی در خاطرم بود تا
آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر مشاهده کردم ذکر کرده اند و گویا مراد او بعضی تفاسیر
تفسیر مجمع البیانست که از مصنفات حجة الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی است از مشاهیر

کیرد در مقام

که بر منوجه م

علما

ا

سبحانه

علمای امامیه چه در تفسیر خود این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال سبحانه الکریم
دون سایر صفاته و اسمائه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول غرنی کرم الکریم آخر
کلامه و نعم ما قیل شعر حسن تو تعلیم کرد ادرش عذر را سبحان الله چه حسن ارشاد
این سوال چون تواند بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای
استخلاص خود از عذاب الهی مجادله نمایند و از زلات خود جواب گویند و حال آنکه
در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای بندگان گذشته خواهد
شد و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مامور بتکلم خواهند بود تا از فعلی که آنها را
بآن وا داشته اند خبر دهند و ایشان را گنجایش انکار آن نماند قال الله تعالی
الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون یعنی روز قیامت روزیست که مهر منع
خواهیم گذشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند نمود و بتکلم خواهند
آمد با ما دستهای ایشان و پاهای ایشان تا گواهی دهند از آنچه از ایشان در دنیا
بعمل آمده است جواب آنست که آن حکم مخصوص بکفار است چنانچه بعضی مفسرین
تصریح بآن کرده اند یا آنکه بگوییم مهر کردن دهانها که آیه اشعار بآن دارد بعد از
احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعضی روایات نیز در آن باب وارد است
یا گوییم این نیز روایت شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج
و مجادله خواهند شد چنانچه در بعضی اخبار باین عبارت وارد است که تشهد اعضایه

عَلَيْهِ بِالزَّلَّةِ فَتَطَايَرُ شَعْرَةٌ مِنْ جَفْنِ عَيْنَيْهِ فَتَسْتَأْذِنُ فِي الشَّهَادَةِ فَيَقُولُ الحَقُّ
تَكَلَّمِي يَا شَعْرَةَ عَيْنِهِ وَاحْتَجِّي لِعَبْدِي فَتَشْهَدُ لَهُ بِالبُكَاءِ مِنْ خَوْفِهِ فَيَغْفِرُ لَهُ
وَيُنَادِي مُنَادٍ هَذَا عَتِيقُ اللهِ بِشَعْرَةٍ یعنی گواهی دهند او را از جمیع اعضای
او بر تقصیر و معصیت که با آن عضو از او واقع شده باشد پس در پرواز آید
دران اثنا موی از مویهای مژه او و طلب اذن نماید از حضرت عزت جل برهانه در
ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب حضرت
عزت او را و بگوید در سخن آی ای موی چشم بنده من و حجت او ساز آنچه
از دو دیده پس موی بسخن آید و گواهی دهد بر وی که بسیار که از خوف و ترس
الهی از و بعمل آمده و بتجرد گواهی او دریای رحمت بجوش آید و از تقصیرات
او در گذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی آواز بر آرد در عرصهٔ
عرصات که هذا عتیق الله بشعرة یعنی اینست آزاد کرده خدا بموی و نعم
ما جری فی طی هذا المقال علی لسان الحال رباعیه آنانکه گناه هیچکس و گو
بخشند * یکمو سبکی رند و زیکمو بخشند * ارباب کرم چو عذر عصیان طلبند *
صد کوه گناه را بیک مو بخشند * پس بنابرین لازم نمی آید که هرگاه دلیل ظاهر
شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتوانند واقع شد چه میتوانند بود که
احتجاج بعضی تنها بنفس بزبان نفس و با اعضای دیگر واقع شود مترجم گوید
میتوانند بود که وجه دیگر که مصنف دام ظله العالی بآن اشارت کرده اند آن باشد که

ظاهر

ظاهر آیه تجادل عن نفسها آنست که مجادله مذکور از ایشان باراده و اختیار واقع
خواهد شد و از روایت مذکوره فهم شد که مجادله باختیار و اراده با اعضا واقع
خواهد بود بلکه ظاهر تشهد اعضائه علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او
نخواهد بود و الا یشهد له گفته می شد نه تشهد علیه مگر آنکه بگوییم احتمال آن کافیست
و منع احتمال مکابره است والله اعلم تمثیل سیوم معنی وادخلوا فی الجنان بیساری
که در دعای غسل ید یمین واقع است خالی از خفا و پوشیدگی نیست چه ظاهرش
آنست که عطا کن خلود در بهشت را بدست چپ من و این تخصیص را چنانچه ظاهر است
ما حصلی پیدا نیست لهذا در مقام توجیه آن در آمده چهار احتمال دران راه داده اند
اول آنکه عادت برین جاریست که هرگاه کسی را حصول امری بی تعب و مشقت دست
داد میگویند فعلته بیساری یعنی کردم از اندک دست چپ خود فردوسی گوید جهان
هرچه خواهد بما میکند * بدست چپ این کارها میکند * گویا کنایه از آنست که سهولت
آن بوجهی بود که احتیاج نشد باینکه دست راست را دران بکار برد پس میتواند بود که
مراد طلب خلود در بهشت باشد بی آنکه قبل از آن متحمل تعب و مشقتی باید شد مثل
صعوبت گذشتن از پل صراط که از موی باریکتر است و از شمشیر برنده تر و بر روی
دوزخ کشیده شده و شدت حساب که در وقت عرض اعمال محسن و مسی را بآن
سر و کار است و سوختن باتش دوزخ که بعضی عاصیان امت را قبل از دخول بهشت
خواهد بود و امثال آن از عقبات قیامت دوم آنکه بای بیساری بای سببیت

یعنی خلود در بهشت را روزی من کن بسبب شستن دست چپ خود را در عبادت تو
نهایتش بنا برین با هم یعنی در فقرهٔ اول نیز می باید با سببیت باشد تا هر دو فقره که قرینهٔ
هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن بقدری دورست سیوم آنکه مراد بتخلید در
عبارت مذکور برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد و با
بر همان ظرفیت خود باقی بود یعنی عطا کن نامهٔ اعمال مرا بدست راست من با علامت
رستگاری یعنی برات خلود در بهشت عنبر سرشت را بدست چپ من تا آن نیز بی بهره
نماند و هر دو دست حامل احسان تو باشد و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر
بصواب نزدیکتر است والله اعلم چهارم آنکه مراد بیسار در مقابل یمین نباشد بلکه
یسار در مقابل اعسار باشد و تنگی معاش که بمعنی توسعه و فراخی حال است و مراد
از آن کثرت طاعات و عبادات باشد یعنی عطا کن بمن خلود در بهشت را بسبب کثرت
طاعات و وفور عبادات من و برین تقدیر نیز بای بیسار بای سببیت خواهد بود
و در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست از آنکه جمع کنند
در کلام میان دو لفظ که بحسب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند
نهایتش ایشان را یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی مناسب باهم
باشند مثل قوله تعالی والشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر
یسجدان که نجم درین کلام بمعنی ما ینجم من الارض استعمال شده یعنی آنچه از زمین
بروید و او را ساق نباشد و ظاهرست که باین معنی مناسب شمس و قمر نیست نهایتش

باعتبار

باعتبار معنی دیگر که آن کوکبست مناسبست و ازین قسم است حدیث مشهور لا یزال
المنام طایرا حتی یقص فاذا قص وقع یعنی همیشه خوابی که دیده باشند مانند
مرغ پرنده در پرواز می باشد مادام که قصه نشود و آنرا وا نگویند چون قصه کردند
و وا گفتند می افتد کنایه از آنکه خواب را تا وا نگفته اند اثر آن از هیچ وجه بظهور نمی رسد
چرا که درین حدیث یقص بمعنی قصه کردن که از او اراده شده مناسب طایر نیست که با
او در کلام جمعست نهایتش او را معنی دیگر هست که با آن معنی مناسبت با او دارد چه قص
در لغت عرب بمعنی بریدن بال نیز آمده است پس نظر باین معنی کلام اینچنین خواهد شد که
مرغ خواب همیشه در پروازست تا بال او را نبریده اند چون بال او بریده شود می افتد
و این معنی اگرچه مقصود نیست اما اجرای کلام بر نوعی از اقسام بلاغتست و این وجه
اگرچه بقدری دورست اما خالی از لطف نیست نکتهٔ چهارم ظاهر این حدیث دلالت
دارد برآنکه حضرت در وضوی مذکور هر یک از رو و دستها را زیاده از یکمرتبه
نشسته باشند و این مؤید قول جمعیست از علما که گفته اند شستن مرتبهٔ دوم
سنت نیست و هر عضوی را باید یکمرتبه شسته شود چه اگر غسل ثانی سنت
می بود چون حضرت در مقام ساختن وضوی تام الاجزا بودند از حضرت واقع
می شد و اگر واقع می شد راوی ذکر آن میکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق و دیگر
سنتها که از حضرت بعمل آمده بود کرده است وجه دیگر آنکه حضرت در آخر حدیث فرموده اند
خلق الله من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و هیچ شک نیست که اگر دو بار اعضای

مذکوره شسته شده بشش عدد قطرات بیشتر خواهد بود و در مقام اقتصار ذکر
آن خوبست بود پس معلوم شد که سکوت راوی از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن
از حضرت است صلوات الله علیه وآله و بعضی گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن
اعضا در وضو نهایت شهرتی و شیوعی داشته و بر همه کس معلوم بود در راوی
با آنکه از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام تصریح بآن نشد
چنانچه در مضمضه و استنشاق همین بذکر مضمضه و استنشاق اکتفا کرده و
نگفته که هر کدام سه مرتبه واقع شده و درین سخن نظر است چه شایع بودن
و اشتهار آن دو مرتبه در موضعی منعت از حمل الخبر بر نفی و حال آنکه
ابن بابویه که از مشاهیر علمای مذهبست مصرحست بر آنکه غسل دوم
سنت نیست و در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند والله
ما كان وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله الا مرة مرة یعنی بخدا قسم
که نبود وضوی رسول خدا صلی الله علیه وآله مگر آنکه غسل اعضا در آن یکمرتبه
یکمرتبه واقع می‌شد و بعضی روایات را که اشعار بر آن دارد که دو مرتبه
از ایشان واقع شده بر حالت تجدید وضو حمل کرده است که تعدد مذکور
در ضمن دو وضو واقع باشد نه در وضوی واحد و شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی که
جامع کتاب کافیست در حدیثی که بکلینی اشتهار دارد بعد از آنکه روایت
کرده است

کرده است که در وضوی امیر المؤمنین علی علیه السلام غسل اعضا همیشه یکمرتبه
یکمرتبه واقع بوده است گفته است این دلیل است بر آنکه غسل اعضا در وضو
می‌باید یکمرتبه و زیاده واقع نشود چرا که عادت حضرت امیر علیه السلام این
بوده است که هرگاه دو امر بر ایشان وارد می‌شده که هر دو طاعت حضرت
عزت بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بود و تحمل مشقت بدن در مباشرت
بآن بیشتر می‌بایست بود آنرا بمقتضی حدیث أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا
بعمل می‌آورده اند پس بعد از منازعت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از
متقدمین علما اند در سنت بودن غسل ثانی چون دعوی توان کرد که اشتهار
و شیوع آن میان امت بر وجهی است که مغنی است از تصریح راوی بصدور
آن از حضرت و تحقیق حق در مقام اقتضای بسط در کلام دارد که وقت را
گنجایش آن نیست **انجام** باید دانست که از بعضی احادیث مستفاد شده که
مستحب است که آبی که در وضو صرف می‌شود یک مد شرعی بوده باشد و مجتهدین
نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون
از قول حضرت درین حدیث محمد بن حنفیه که ائتني بإناء من ماء أتوضأ بها
للصلوة و استنجای حضرت را از آن استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جمله
آب وضوست بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند که آب استنجا نیز می‌باید از
جمله مد مذکور بوده باشد و گفته اند آبی که در وضو صرف می‌شود اغلب آنست که

بمد نمیرسد پس آب استنجا را چنانچه از ظاهر این حدیث مستفاد میشود از الجمله
باید دانست تا مقدار آن بمد رسد و سنت بعمل آید و این بغایت دور مینماید چرا
که هیچ شک نیست که آب وضوی تامی که مشتمل باشد بر شستن سه دستها و مضمضه
و استنشاق که هر کدام به یک کف آب متحقق میشود و غسل هر یک از رو و دستها
چنانچه اعتقاد ایشانست در ان دو مرتبه بعمل آمده باشد بمد شرعی نمیرسد بلکه
نزدیکست که گمان شود که مد وفا بآن نتواند کرد چه مد شرعی نزد بعضی مشهور زیاده
از دویست و هفتاد و دو درهم شرعی نیست و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بکتاب
ظاهر میشود زیاده از چهار یک من تبریز که تخمیناً دو سیر و نیم بسنگ متعارف که
بهتر درین زمان نیست پس چون تواند شد که آب استنجا نیز از الجمله محسوب شود
و مخفی نماند که امر حضرت امیر علیه السلام فرزند خود محمد حنفیه را بآوردن آب از
برای وضو و آوردن او آب برای وضوی حضرت که این حدیث اشعار بآن دارد بحسب
ظاهر دلالت دارد بر که آوردن غیر آب وضو را از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه
دانسته اند نیست و از اینجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست
و حمل فعل حضرت بر اینکه غرض ایشان بیان جواز استعانت در وضو بوده و تنبیه بر عدم
حرمت آن اگر چه ممکن است اما بغایت دور است

حدیث ششم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله
از شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن النعمان المفید از احمد بن محمد از پدر او محمد بن حسن از احمد بن

سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیان و فقیه ایشان و صاحب کتب
و ثقه بوده است و بتاریخ سنه احدی و ثلثمایه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند سنه
تسع و تسعین و مائتین والله اعلم از احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله الاشعری که او نیز شیخ
قمیان و فقیه ایشان و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی
و امام علی نقی علیهم السلام نموده از علی بن الحکم بن الظهیر النخعی که از اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده است و از کتب رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست از داود بن النعمان که خال علی بن
الحکم مذکور است و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن النعمان ثقه عین گفت سوال کردم
از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال إِنَّ عَمَّاراً
أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَتَمَعَّكَ كَمَا تَتَمَعَّكُ الدَّابَّةُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَهْزَأُ بِهِ يَا عَمَّارُ تَمَعَّكْتَ كَمَا تَتَمَعَّكُ الدَّابَّةُ
فَقُلْنَا لَهُ فَكَيْفَ التَّيَمُّمُ فَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَهُمَا
فَمَسَحَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ فَوْقَ الْكَفِّ قَلِيلاً شرح کلام بلاغت نظام
در ضمن آغاز و چهار مطلب و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول راوی گوید
پس حضرت در جواب سوال فرمودند عمار یاسر را جنابتی دست داده بود چون او را عذر
از غسل بود باراده اینکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک رساند در میان خاک غلطید
همچنانکه چهارپایان در خاک غلطند رسول صلی الله علیه و آله و سلم از روی ظرافت و مطایبه
با او خطاب کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چارپایان و دواب در خاک غلطند

گفت

پس گفتیم ما با او علیه السلام که پس تیمم را چون باید کرد حضرت در مقام بیان آن در آمده
هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن بر پیشانی مسح کردند بآن دستها روی
خود را و دستهای خود را از بالای کف باید که و مراد بکف اینجا از بند دست است تا سر
انگشتان و مراد بمسح آن مسح پشت آن بکف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر فهم
شده است **بینش دوم** فتمعکت کما تتمعک الدابة یعنی غلطیدی و گردیدی در خاک
مانند در خاک غلطیدن دواب مراد اینست که جمیع بدن خود را بمس خاک ساختی
گویا چنین ملاحظه کرده بودی که تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع بدن را باب میرسانند
پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک میباید رسانید وهو یهزء ویهزء بفتح ها در لغت
بمعنی سخریه یعنی مسخره کردن و استخفافست و تعدیه آن در لغت عرب گاه بباء می باشد
و گاه بمن چنانچه میگویند هزء به و هزء منه تمعکت کما تتمعک الدابة یعنی ای عمار
در خاک گشتی آنچنانچه دواب و چهارپایان در خاک می گردند میتواند بود که این کلام
استفهام انکاری باشد یعنی اینچنین نبایست کرد و میتواند بود که جمله خبریه باشد و لازم
معنی از آن اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که اینچنین کرده و استعمال جمله خبریه بر این وجه
در لغت آمده چنانچه بکسی که توریت را از بر کرده است میگویند حفظت التوریة
و غرض اعلام مخاطب است بعلم خود بانکه او حفظ توریت کرده است چه اخبار او
بفعل خودش وجهی ندارد و نهایتش و ظاهر قول انسب است بقول حضرت که وهو یهزء
به فعلنا که فکیف التیمم ای عبارت دو احتمال است اول آنکه کلام راوی باشد که

بنقل

داود

داود بن النعمان است یعنی بعد از آنکه حضرت امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از و
پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد حضرت امام تیمم مذکور را بر وجه مذکور بعمل آوردند
دوم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتی که عمل مذکور بر آن وجه از عمار واقع شد
و حضرت رسالت پناه آن مطایبه فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بر آن وجه نیست جمعی از
صحابه که در آن مجلس با عمار حاضر بودند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سؤال کرده باشند
از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه و آله صادر شده باشد
و بعد از آن این صورت مجلس را نقل کرده باشند و تعبیر از سؤال خود از حضرت به
فعلنا کرده و امام علیه السلام کلام ایشان را بلفظ حکایت نموده باشند و الا سیاق
کلام اقتضای آن میکند که بجای فعلنا فعلنا لو گفته شود و بر این تقدیر ضمیر غایب در
وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه و آله خواهد بود و موید توجیه
ثانیست آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام محمد باقر
علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم
لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت
قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک
یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض
فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه
احدیهما بالاخری ثم لم یعد ذلک یعنی رسول خدا صلوات الله علیه و آله

روزی بعمار خطاب کرده فرمودند که ای عمار بار رسیده است که تو جنب شده بودی
چون آب نبود که غسل کنی چکار کردی عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم
ای رسول خدا امام علیه السلام گفت بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باو
گفتند الا غافل بر ینوجه در خاک می غلطند چرا اینچنین نکردی و هر دو دست مبارک را
بجانب زمین فرود آوردند و بر خاک نهادند و بعد از آن مسح کردند پیشانی خود را با انگشتان
خود و هر دو دست را یکی را بدیگری و اعاده نکردند بواسطه مسح و دست نهادن
دست م
بر خاک را و روایتی که محیی السنة که از علمای اهل السنه است در کتاب مصابیح نقل
کرده است و آن عبارتست اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت
فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک
هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ فیهما
ثم مسح بهما وجهه و کفیه یعنی عمار گفت در لشکری با پیغمبر صلی الله
علیه و آله بودیم و مرا جنابتی دست داد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از آن
نقل کردم آنرا بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بخدمت آنحضرت رسیدم
حضرت فرمودند بدرستی که ترا اینقدر کافی بود که بعمل آوری و هر دو کف مبارک را
بر زمین زدند و برداشته نفس بجانب دمیدند که اگر خاکی بر آن گرفته شده باشد دور شود
بعد از آن مسح کردند بآن روی خود را و سر دستهای خود را و پنهان نیست که حمل بر وجه اول
که قلنا کلام راوی باشد نه کلام صحابه بهتر است چرا که حمل بر آنکه قلنا حکایت از کلام صحابه است

بغایت

بغایت دور است و در حدیث صحیحی که زرارة بن اعین روایت کرده است باین
عبارت واقع است فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض
ثم مسح وجهه و کفیه و دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور
بلغ
فعل پیغمبر صلوات الله علیه و آله بوده در معرض منعست چه احتمال دارد که ضمیر اهوی در
روایت مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبر صلوات
الله علیه و آله لازم می آید که ضمایر این روایت نیز چنین باشد چه می تواند بود که حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجهت عمار بیان کرده باشند و امام علیه السلام
بجهت داود بن نعمان اگر گویند احتیاج عمار و امثال او بمعرفت کیفیت
تیمم چندان دور نیست چرا که می تواند بود که واقعه مذکوره در مبدأ اسلام بوده
باشد قبل از آنکه آیه تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن
نعمان بمشاهده کیفیت تیمم امام علیه السلام بغایت دور است و نهایت
استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و همه کس
تعریف او بفضل و کمال کرده اند و احادیث بسیار از او روایت شده چون تواند
بود که کیفیت تیمم که از ضروریات دینست بر او مخفی مانده باشد پس حمل روایت
دانستن آن م
بر آنکه استفسار مذکور از عمار و اصحاب او واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله اولی باشد بلکه متعین جواب آنست که احتیاج
داود بن بمشاهده تیمم امام علیه السلام نه بواسطه آن بوده است که او نمیدانسته است
نعمان م

که تیمم غلطیدن در خاک نیست بلکه تو بسط اختلافی است که در کیفیت تیمم میان اهل
اسلام بوده چراکه فرق امت را اقوال مختلف دران هست بعضی مسح تمام
روی و تمام دستها را تا مرفق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را
به پیشانی و سر دستها از زند و بعضی در مطلق تیمم خواه بدل از غسل باشد و خواه بدل
از وضو یکمرتبه زدن دست را بر زمین واجب میدانند و بعضی دو مرتبه و بعضی تفصیل
داده اند و میگویند در تیممی که بدل از وضو باشد یک مرتبه واجبست و در تیمم بدل از
غسل دو مرتبه و بعضی گفته اند سه مرتبه واجبست یک مرتبه بجهت مسح جبهه و دیگر مرتبه
جهت مسح دست راست و دیگر مرتبه جهت مسح دست چپ پس لعل بعد از مشاهده این اقوال
مختلف اگر داود بن نعمان اراده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده
کند تا او را اطمینان خاطر بهم رسد و شبهه که از ملاحظه اختلاف مذکور او را رو
داده باشد رفع شود چندان دور نخواهد بود والله اعلم حدیث اول قول امام
علیه السلام درین حدیث نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله که وَهُوَ یَتَهَزَّءُ
بِهِ بحسب ظاهر در معرض اشکال است و احتیاج بتوجیه دارد چراکه استهزا و تمسخر
سزاوار مرتبه نبوت نیست و ازین جهت است که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام
باو گفتند اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا یعنی آیا با ما استهزا و تمسخر میکنی و ما را قابل آن
اخذ کرده قَالَ اَعُوذُ بِاللهِ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْجَاهِلِینَ گفت پناه
میجویم به پروردگار خود از آنکه از جمله جاهلان باشم کنایه از آنکه استهزا و تمسخر

عمل ارباب جهالت و نادانیست و جمعی که بویی از معرفت و دانائی بمشام ایشان
رسیده است و حق را از باطل تمیز کرده اند پیرامون آن نمی گردند پس امری که
مثل موسی پیغمبر علیه السلام که از اعاظم اولو العزم است آنرا عمل جاهلان خوانده است
چون تواند بود که از حضرت مقدسه مصطفوی علیه من التحیات ازکاها و من التسلیمات
انماها وقوع یابد و بر تقدیر تسلیم جواز وقوع آن از حضرت صلوات الله علیه و آله
نسبت بجمعی که قابل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت بعمار یاسر که از اعیان
صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبه بزرگی در میان ایشان داشته و مثوبت
پیوسته است که حضرت صلوات الله علیه و آله همیشه او را گرامی داشته اند
و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت محبت و توجه باو داشته اند
چنانچه نسبت باو بر زبان معجز بیان جاری ساخته اند که عمار جِلْدَةُ مَا بَیْنَ
عَیْنَیَّ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ یعنی عمار بمنزله پوست میان
چشمهای منست یعنی جبهه من که از شرافتی که بر سایر اعضا دارد محل سجده
پروردگار و قرار گرفته است هر آینه شهید خواهند ساخت او را جمعی که از اهل بغی
و ضلالت باشند و آخر در حرب صفین بر دست لشکر معاویه کشته شد
چون مجوز نباشد و نهایت آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا در معنی
حقیقی مستعمل نیست بلکه معنی مجازی از آن اراده شده و مراد نوعی از
مزاح و مطایبه است که از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن از حضرت

واصحاب ورای اخبار نقل شده و وقوع آن نسبت بعمار و امثال او خلل در شان
ایشان نمی نماید بلکه مشعر بر زیادتی مرتبه و قرب ایشان است نزد حضرت صلوات
الله علیه چرا که آن از بزرگان وقوع نمی یابد مگر نسبت بجمعی که زیادتی قرب و مرتبه
نزد ایشان موصوف باشند چه جبلی انسان است که هر کس خصوصیت و محبت
بیشتر دارد و موانست با او بیشتر گرفته است بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه
که از نهایت انبساط خاطر ناشی میشود در می آورد و ثبوت پیوسته که حضرت
رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده اند که اِنّی اَمزَحُ وَلا اَقُولُ اِلّا الحَقَّ
یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود لیکن هیچ نمیگویم مگر آنچه حق باشد و اما
فعل آن را بکذب و باطل آلایش نمیدهم و حکایت مطایبه حضرت با او را البته
ارزانی دارد مشهور است و آن چنان بود که حضرت در جواب او بر سبیل مطایبه
فرمودند اَما عَلِمتِ اَنَّ الجَنَّةَ لا یَدخُلُها العَجائِزُ یعنی نمیدانستی
که جنت جای امثال تو پیر زالان نیست و عجایز داخل آن نمیشوند پیر زال
مذکور شروع در قلق و اضطراب نموده که گناه پیر زالان چیست که از این
سعادت محروم مانده اند حضرت چون اضطراب او را مشاهده کردند تبسم
فرموده این آیه را تلاوت کردند که اِنّا اَنشَأناهُنَّ اِنشاءً
فَجَعَلناهُنَّ اَبکاراً عُرُباً اَتراباً یعنی بدرستی که ما می آفرینیم در بهشت
ایشان را از ابتدای آفریدن تازه که نه بر وجه حمل و ولادت یعنی سبب میکردانیم

ایشان را

ایشان را دختران باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر نمایند و دوست و مهربان
شوهران باشند و همه با یکدیگر همسال باشند در سن سی و سه سالگی یا پیر و یکی
جوان نباشند نقل است از ام سلمه که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله پرسید که
ایشان کیانند حضرت فرمودند هُنَّ اللَّواتی قُبِضنَ فی دارِ الدُّنیا
عَجائِزَ شَمطاءَ رَمصاءَ یعنی جمعی اند از زنان که قبض روح ایشان شده باشد
در حالتی که عجوزه و پیر شده باشند و موی سر سفید کرده و گوشهای چشم ایشان
رمه گرفته و در بعضی تفاسیر مذکور است که دختران خود را با آن سن سازند و پیران
سالدار را با آن سن برگردانند و بشوهران خود که در دنیا داشته اند دهند
و اگر شوهران ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا شوهر
نداشته باشند یا داشته باشند و بهشتی نباشند بیکی از جوانان بهشت دهند و در
حدیث وارد است که شوهران نیز بسن مذکور نقل مینمایند چنانچه از پیغمبر صلوات
الله علیه روایت شده است که فرموده اند یَدخُلُ اَهلُ الجَنَّةِ الجَنَّةَ
جُرداً مُرداً مُکَحَّلینَ جِعاداً اَبناءَ ثَلاثٍ وَثَلاثینَ سَنَةً
یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش
چشم و سرمه کشیده و جعد موی و در سن سی و سه سالگی **نمایش دوم**
وضع یدین بر ارض در حال تیمم که در این حدیث واقع است اگر چه در بعضی احادیث
دیگر نیز با این واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر از آن ببعض بیان شده است

عبارت ه

یعنی زدن دست بر خاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است نه وضع مطلق
و والد بزرگوار را در این مقام بحثی است که در شرح رساله الفیه که از نگاشته قلم
تصنیف اوست ایراد آن کرده است و چون مقام مقتضی ذکر آن نیست کسی که اراده
اطلاع بر آن داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بهر تقدیر خلافست میان
علما در آنکه فعل مذکور جزو افعال تیمم است و واجبست که نیت تیمم بر آن مقدم
باشد یا آنکه بمنزله اغتراف در وضوست که عبارتست از برداشتن آب است به
بواسطه شستن روی و چنانچه آنرا از افعال وضو نشمرده اند این نیز از افعال
تیمم نیست و ظاهر اکثر علما رضوان الله علیهم اشعار باختیار شق اول دارد که
جزو نیت نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام
شق ثانی را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع ید باشد و خواه ضرب
ید جزو تیمم نمیداند چنانکه اغتراف جزو وضو نیست بلکه فعل مذکور بمذهب
او فعلیست واجب خارج افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه برو در اختیار
این مذهب دو اعتراض کرده است اول آنکه اغتراف در وضو فی نفسه واجب
نیست بلکه اگر بوجه دیگر رسانیدن آب بر رو میسر باشد مثل زدن روی
بر آب یا داشتن روی در زیر ناودان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط
خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجبست و فعل دیگر مثل
وضع جبهه بر خاک و امثال آن بدل نمی تواند شد پس میان آن و اغتراف

کلام م

فرق بین

فرق باشد و جوابش آنست که فرق مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز
قائلست بآنکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش شرط میداند نه جزو و گاهی
نیست از آنکه فعلی در عبادتی واجب باشد و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر
رمضان واقع باشد گفته اند که روزه ایام اعتکاف مذکور شرطست و جزو اعتکاف
نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید علیه الرحمه آن باشد که قیاس آن بر اغتراف خوب نیست چراکه
بنابر تفرقه مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اعتبار
نکرده اند دوم آنکه اگر حدثی واقع شود میان اغتراف و شستن رو همه اتفاق دارند
بر آنکه خللی در وضو نمی رساند و چون بهمان آب نیت کرده رو را بشوید وضو صحیح است
بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از آن و قبل از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود بآن دست
مسح جبهه نمی توان کرد و اعاده ضرب یا وضع ید بر ارض واجبست و جوابش
آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید
و مسح جبهه بمذهب علامه نیز موجب ابطال تیمم است و واجبست اعاده آن لا نسلم که
چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بآنکه وقوع حدث مذکور خللی
در صحت تیمم نمیکند و موجب اعاده ضرب ید بر ارض نیست و اگر غرض او آنست که
خلل مذکور بمذهب دیگرانست که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند بعلامه ضرری نخواهد داشت
و باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزئیت فعل مذکور کرده است
جایز دانسته است که نیت تیمم مقارن آن واقع شود و بنابرین برو وارد است که

اجزای بدل

هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن مسح جزو از اعضای تیمم نشده
باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر بمقارن داشتن آن بجزو اول و حال آنکه مقارنت
نیت در جمیع عبادات واجبست اجماعا کسی نگوید که در وضو نیز تجویز شده است که
نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند و حال آنکه هیچکدام
از آنها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت تیمم بضرب که جزو نیست متضمن
عدم تحقق مقارنت واجب نباشد چرا که آنها اگرچه بالاصاله جزو وضوی واجب نیست
اما بعد از مقارنت نیت بآن جزو وضوی کامل میشود چنانچه از علما تصریح بآن واقع
شده است پس مقارنت نیت بآن متضمن مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود
و وضوی کامل فرد وضوی واجبست پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز متحقق
شده باشد مگر آنکه بگوییم مذهب علامه نیز آنست که فعل مذکور نیز بالاصاله جزو تیمم نیست
بحیثیتی که واجب باشد تقدم نیت بر آن مانند مسح جبهه و یدین اما هرگاه نیت مقارن
آن شود جزو تیمم میشود در نسبت اعتراف در وضو و بنابرین تفرقه
میان فعل مذکور و اعتراف نخواهد بود [illegible] ظاهر فعل امام علیه السلام که مذکور شد
و جهه اشعار بآن دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب باشد و این مذهب علی بن
بابویه است از علمای ما و بعضی احادیث دیگر نیز درین حکم موید اوست نهایتش
سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بر آنکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی
احادیث معاضد قول اول نیز هست که بعضی از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه

و بعض

و بعضی مسح جبین و شیخ ابو القاسم رحمه الله حکم کرده است بتخییر میان مسح تمام
رو و بعضی رو یعنی جبهه که هر کدام اختیار شود واجبی را ضمن آن بفعل آمده است
و نقل مذهب مذکور را از ابن ابی عقیل نیز کرده است و گویا وجوب نمودن مسح تمام رو را که
در کلام سید مرتضی رحمه الله واقعست حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه و اما استیعاب
دستها در مسح بحیثیتی که مسح دستها تا مرفق واجب باشد این حدیث صریحست در عدم
آن نهایتش علی بن بابویه آنرا واجب دانسته بواسطه آنکه در بعضی اخبار بر این نحو وارد
شده است و اگر در آن نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تا مرفق و میان مسح سر
دستها تا زند مانند رو چندان دور نخواهد بود و الله اعلم [illegible] چهارم بنابر آنکه
ظاهر این حدیث دلالت دارد بر آنکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله یا حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله در حال بیان تیمم
بعمار علی الاحتمالین المذکورین در زدن دستها بر ارض یک مرتبه اکتفا کرده باشند و هیچ
شک نیست که سخن از تیمم جنب میکرده است بواسطه آنکه عمار بواسطه [illegible] جنابت
تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که
در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکمرتبه زدن دست را بر زمین
کافی میدانند و بین التیممین تفرقه نکرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما
الرحمه و موید مذهب الثانی است حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث
حسنی که از این مقدم نقل آن بثبوت رسیده است مترجم گوید حدیث موثق مذکور

حدیثی است که عبدالله بن بکیر از زرارة بن اعین روایت کرده است که او گفت
سألتُ اباجعفرٍ علیه السّلام عن التیمّم فضرب بیدیه الارض
ثمّ رفعهما فنفضهما ثمّ مسح بهما جبهته وکفّیه مرّةً واحدةً
یعنی سؤال کردم از امام محمد باقر علیه السلام از کیفیت تیمم یعنی پرسیدم از آن حضرت
که تیمم را چون باید کرد امام علیه السلام در بیان تعلیم آن عبادت درآمده زدند هر دو دست
مبارک را بر زمین بعد از آن برداشتند و تکان دادند که اگر خاکی بر آن گرفته باشد
بریزد و بعد از آن مسح کردند بآن دستها پیشانی خود را و هر دو پشت دست خود را
یکمرتبه و حدیث حسن کالصحیح حدیثی است که عمر بن ابی المقدام از امام بحق ناطق (امام)
جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که انّه وصف التیمّم فضرب بیدیه
الارض ثمّ رفعهما فنفضهما ثمّ مسح علی جبینیه وکفّیه
مرّةً واحدةً یعنی بیان کردند امام جعفر صادق علیه السلام کیفیت تیمم را
بر نهجی که زدند هر دو دست مبارک را بر زمین پس برداشتند و تکان دادند
بعد از آن مسح کردند هر دو جبین و هر دو دست خود را یکمرتبه چون در این دو
حدیث تخصیص نیافته است تیمم به تیمم بدل از وضو یا تیمم بدل از غسل و هر دو
حدیث صحیح است در آنکه امام علیه السلام بهر دو مسح بیک ضرب اکتفا کردند هر آینه
مؤید و مقوّی مذهب سید مرتضی و شیخ مفید علیهما الرحمة است که در مطلق تیمم خواه
بدل از غسل و خواه بدل از وضو یکمرتبه زدن دستها را بر زمین کافی میدانند و حکم نموده‌اند

که در تیمم

که در تیمم بدل از غسل احتیاج به دو ضربت نیست و جمیل عبدالله بن بکیر که راوی حدیث
اول است اگرچه ثقه و در مذهب خود عادل بوده است افطحی مذهب بوده است یعنی بعد از امام
جعفر صادق علیه السلام عبدالله افطح پسر بزرگ او را امام میدانسته و بامامت موسی
کاظم قائل نبوده و عمر بن ابی المقدام راوی حدیث دوم اگرچه امامی مذهب بوده و علمای رجال
مدحش کرده‌اند و صفات نیک او را ذکر کرده اما عادل و ثقه نبوده است حدیث اول را
موثق نامند و حدیث دوم را حسن و مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا
معصوم همه ثقه و راست‌گو باشند و علمای رجال از راست‌گوئی و ثقه بودن ایشان
خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب
باشند و مراد بحدیث حسن آنکه راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح لیکن
همه محکوم بتوثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی مذهب
و عادل باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه غیر این سه قسم است ضعیف
مینامند و آن نیز چند قسم است چنانچه در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین حلی
علیه الرحمة در کتاب مختلف از استدلال مذکور بر این نهج جواب گفته است که این حدیث و امثال
آنرا دلالت نیست بر آنکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن کردند بدل از غسل بود یا
بدل از وضو و جنب بودن عمار در آن وقت و قصهٔ او دلالت ندارد بر آنکه حضرت
بیان تیمم بدل غسل کرده باشند چه میتواند بود که سائل بعد از مطایبهٔ حضرت بعمار یا
بعد از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت تیمم مطلق سؤال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که

بحث مصنف با علامه رحمه الله

بدل از وضو باشد و مخفی نماند که این تاویل علامه رحمه الله مرتکب آن شده اند بعبارت
درست و سوق کلام ابا تمام از آن دارد و حدیث قصه عمار که ابن بابویه علیه الرحمة
بروجه صحیح نقل کرده و در بحث دوم سبق ذکر یافت صریحست در آنکه تیمم حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه
عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت کرد حضرت صلی الله علیه
و آله بر وجهی که گذشت با و خطاب کرده فرمودند چرا چنین نکردی و تیمم مذکور را
بیان فرمودند و این صریحست در آنکه تیممی که عمار را بدل از غسل جنابت می بایست کرد
آنچنان می بایست واقع شود و نیز حدیث مذکور صریحست در آنکه زیاده از یکمرتبه
دستهای مبارک را بر زمین نزدند چه در آخر حدیث واقعست که و لم یعد ذلک یعنی
اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین پس بنابر این مذهب سید مرتضی
علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمة خالی از قوتی نیست و بعضی احادیث و روایات که
دلالت دارد بر تعدد ضرب یدین بر ارض در تیمم ممکن است که محمول شود بر استحباب
ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان صحیح زراره که مذکور شد و میان آنها و توفیق
میان ایشان بر این وجه بهتر است از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند احادیثی که
دال بر تعدد ضربست محمول است بر تیممی که بدل از غسل باشد و احادیثی که اشعار بر
وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان متأخرین مشهور است
چرا که در بعضی احادیث نزدیک بصحیحست در آنکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب یدین

از زراره صح

حدیث صح

یکمرتبه

یکمرتبه واجبست و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو اخف است از عمل غسل مناسب
آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب ید واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه
قابلیت آن ندارد که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیح که شیخ ابو جعفر
طوسی علیه الرحمه بوساطت زراره از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است بر این وجه که
زراره گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد
للوضوء و الغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین للوضوء ثم تنفضهما مرة للوجه
و مرة لليدين اگر چه شیخ ابو القسم رحمه الله نیز در کتاب معتبر با او موافقت
کرده است در فهم تفصیل مشهود از آن اما بعد از تامل ظاهر میشود که دلالت بر
تفصیل مذکور ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت آن را بر تعدد ضرب در مطلق
تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل تا آنکه ابن بابویه بآن استدلال کرده است
بر تعدد ضرب در تیمم مطلق و حق آنست که این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس
سره و شیخ ابو القاسم از آن فهمیده اند و نسبت بآنچه ابن بابویه از آن استنباط کرده
مجمل است و نص در مدعای هیچکدام نیست چرا که قول امام علیه السلام که هو
ضرب واحد محتمل است که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی تیمم همه یک نوعست
و آنچنان نیست که تیمم بدل از وضو نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوعی دیگر و آمدن
ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تام دارد چنانچه گفته اند الطهارة
ضربان مائیة و ترابیة یعنی طهارت بر دو نوعست طهارت بآب و آن وضو

و غسل است تی طهارت بخاک و آن تیمم است و امثال آن و کلمهٔ و الغسل مجرور خوانده
شود و عطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر است و جملهٔ تضرب بیدیک الارض تفسیر
ضرب مذکور بوده باشد یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو می باید
که ضرب بدین وجه بوده باشد که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از
برداشتن از زمین تکانده شود یک مرتبه بواسطهٔ مسح رو و یک مرتبه بواسطهٔ مسح
یدین و محتمل است که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمهٔ و الغسل مرفوع
خوانده شود که ابتدای کلام بوده باشد نه جزو کلام اول یا مجرور خوانده شود بحرف
جر محذوف متعلق به تضرب که کلام درین تقدیر چنین باشد که و تضرب بیدیک للغسل
من الجنابة مرتین الارض و عطف از قبیل عطف جملهٔ فعلیه باشد بر جملهٔ اسمیه و حاصل
معنی آنکه تیمم از برای یک ضرب است و از برای غسل دو ضرب چنانچه مشهور است
و بالجمله بر هر دو تقدیر ناچار است در حدیث مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر
اول بواسطهٔ آنکه ظاهر از ضرب درین مقام آنست که بمعنی زدن دست باشد نه بمعنی
نوع و اما بر ثانی بواسطهٔ آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه عطف جمله بر
جمله و تقدیر آنکه در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل است و بخاطر میرسد که ممکن است
که ضرب مجهول شود بر ضربه بر ارض چنانچه ظاهر است و کلمهٔ و الغسل مجرور
خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست نیز نهایتش مراد از
قول حضرت که ضربة واحدة وحدت نوعی باشد نه وحدت عددی یعنی ضرب بید

بحذف مضاف و تقدیر چنین باشد و تیمم الغسل من الجنابة تضرب ... خوانده شود

وضوء

تأویل خاص

بر ارض

بر ارض و در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل یکنوع است نه آنکه آن
نیست که اتحاد آن در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی باید اتحاد
در ضرب بیشتر باشد و در دیگری کمتر یا در یکی علوق تراب شرط باشد و در دیگری شرط نباشد
و امثال آن از اختلافات محتمله و حمل وحدت بر وحدت نوعی نیز که در این
حل ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهر است اما برین تقدیر ارتکاب خلاف چندان
مخفی نیست کمتر است از حملین سابقین والله اعلم انجام باید دانست که میان
علمای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته است که در تیمم علوق تراب بر دستها شرط
نیست بلکه لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک
ببعض از کفها گرفته شود و ابن جنید از علمای ما و جمعی از علمای اهل سنت علوق
مذکور را در تیمم شرط میدانند و بر مذهب مشهور بر بعضی وجه استدلال شده است که
بعضی روایات صحیحه وارد است که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکاندن
دستهاست بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط می بود نفض مذکور
سنت نمی بود چه شکی نیست که نفض بواسطهٔ آنست که اگر خاکی یا گردی در دستها
مانده باشد بریزد و در هیچ وقت رو بر رو کشیده نشود پس هرگاه دور کردن خاک
از دست سنت باشد چون تواند بود که علوق آن واجب باشد و والد بزرگوار در شرح
الفیه اشاره بضعف این استدلال کرده اند و گفته اند تجربه حاکم است باینکه بمجرد تکاندن
دست جمیع اجزاء خاک در کفها گرفته نمی ریزد بلکه اجزای صغیره غبار باقی می ماند

ظاهر م

پس می‌تواند بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در دستها بوده باشد که
مسح بآن باعث آن باشد که رو خاک آلوده و بدنما شود یا پاره ریخته شود و آن
مرتبه باقی نماند نه آنکه مطلق اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافات
نداشته باشد با اشتراط علوق و بروایات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق
نتوان کرد بلکه می‌توان دعوی کرد که دلالت بر اشتراط آن میکند چرا که استحباب
نفض در روایات مذکوره مطلق واقع شده با آنکه مقید بحال علوق تراب باشد
و ظاهر است که با علوق متحقق نباشد نفض واقع نمی‌تواند شد و سنت بعمل نخواهد آمد

تراب م

پس علوق تراب شرط باشد و نهایت آنچه در جواب توان گفت آنست که استدلال
بر نحوی کافی تمامست که نفض مذکور واجب باشد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن
نشده است بعد از آن در مقام تقویت استدلال ابن جنید شده اند بآیه کریمه
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه بر نحوی که من در کلمه منه ظاهر
آنست که من تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم بعضی از روی خود را
و بعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک چرا که اگر محمول بر من ابتدا شود
بانمعنی که مسح رو و دستها را بروجهی بکنید که ابتدا آن از خاک باشد معنی لغات
ناخوش و بی‌حاصل میشود و هرگاه من تبعیض باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی
از خاک واقع شود و این متحقق نمی‌تواند شد مگر بعلوق قدری از خاک در دستها
پس علوق واجب باشد و گفته اند آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام

نقل

نقل کرده اشعار بآن دارد که ضمیر منه راجع بتیمم است منافات بآن ندارد که من
من تبعیض باشد چه عبارت حدیث مذکور درین باب آنست که امام علیه السلام بعد
از ذکر آیه وضو و تفسیر آن فرموده اند ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا
صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع

منه م

الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل
بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه
لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید

ببعضها م

الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج والحرج الضیق یعنی حضرت
عزت جل وحده العزیز بعد از فراغ از بیان وضو فرموده اند که اگر موجب وضو
بهم رسد شما را پس نیابید آبی که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک بر نحوی
که مسح کنید بعضی از روی خود را و بعضی از دستهای خود را ببعضی از آن پس چون وضع
کرد و ساقط ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل بعضی از غسل مسح را
قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید بعضی از رو را و بعد از آن متصل ساخت
بآن و گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی بعضی از دستهای خود را بآن یعنی بآن تیمم
بواسطه آنکه میدانست که خاک تمامه بر رو جاری نمیشود چرا که ببعضی از کفهای
دست خاک گرفته میشود و ببعضی نمیشود بعد از آن گفت ما یرید الله
لیجعل علیکم فی الدین من حرج یعنی نگردانیده است پروردگار شما

در امور دین بر شما حرج و مراد بحرج تنگی است و دلیل ساخته اند کلام حضرت
را در آخر حدیث مذکور که لانه تعلق من ذلک الصعید ببعض الکفین و لا یعلق
ببعضهما بر اشتراط علوق تراب در تیمم چنانچه مذهب ابن جنید است و گویا وجه
دلالت کلام مذکور برین مطلب آنست که روایت دلالت کرد برانکه حضرت عزت چون
دانسته که خاک مذکور در وقت مسح روی بر جمیع رو جاری نمیشود بواسطه
انکه بعضی از دست میگیرد و بعضی نمیگیرد گفته مسح کنید بعضی از روی و بعضی از
دستهای خود را ببعضی از خاک و کسی که در عبارت روایت مذکور و تعلیل امام علیه
السلام چنانچه حق تأمل است تأمل نماید اشعار روایت مذکور بر وجوب علوق تراب در
دست برو مخفی نخواهد ماند و برو معلوم خواهد شد که تیمم که امام علیه الصلوة و السلام
ضمیر منه را راجع باو ساخته اند مراد بآن خاکیست که تیمم بران واقع میشود نه نفس
تیمم والله اعلم **حدیث هفتم** روایت شده است بسند
مذکور از شیخ سعید شیخ شهید قدس الله روحه که گفت خواندم بر شیخ فخر
الدین ابن مطهر دام فضله در خانه شیخ مشار الیه که در حله واقع بود در روز جمعه
سیم شهر جمادی الاولی سال هفتصد و پنجاه و شش هجری و شیخ مذکور گفت خواندم بر
پدر بزرگوار خود شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة و او گفت روایت کرد بمن پدرم
شیخ سدید الدین از سید رضی الدین بن طاوس که از اعیان علمای امامیه است
و مصنف چندین کتاب و رساله نهایتش از نهایت احتیاط که در دینیات داشته اند

باوجود

باوجود اهلیت فتوی و اجتهاد در مقام تصنیف کتب فقهی نشده اند و آنچه
نوشته اند در ادعیه و آداب نوشته اند روح الله روحه العزیز از سید
شمس الدین فخار از شیخ محمد بن ادریس از شیخ عربی بن مسافر العبادی از الیاس
بن هشام الحایری از شیخ ابو علی المفید از والد او شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید رحمه الله از ابو القاسم از جعفر بن محمد از
محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ثقه صدوق حماد بن عیسی
الجهنی البصری که گفت قال لی ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام یوما یا حماد اتحسن ان تصلی قال فقلت یا
سیدی انا احفظ کتاب حریز فی الصلوة فقال لا علیک
یا حماد قم فصل قال فقمت بین یدیه متوجها الی
القبلة فاستفتحت الصلوة فرکعت و سجدت فقال یا حماد
لا تحسن ان تصلی ما اقبح بالرجل منکم یاتی علیه ستون
سنة او سبعون سنة فلا یقیم صلوة واحدة بحدودها
تامة قال حماد فاصابنی فی نفسی الذل فقلت جعلت فداک
فعلمنی الصلوة فقام ابو عبد الله مستقبل القبلة منتصبا
فارسل یدیه جمیعا علی فخذیه قد ضم اصابعه و قرب بین
قدمیه حتی کان بینهما قدر ثلث اصابع منفرجات و استقبل

بأصابع رجليه القبلة لم يحرفها عن القبلة فقال بخشوع الله
أكبر ثم قرأ الحمد بترتيل وقل هو الله أحد ثم صبر
هنيئة بقدر ما يتنفس وهو قائم ثم رفع يديه حيال وجهه
وقال الله أكبر وهو قائم ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه
منفرجات ورد ركبتيه إلى خلفه ثم سوى ظهره حتى لو
صب عليه قطرة من ماء أو دهن لم تزل لاستواء ظهره ومد
عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلثا بترتيل فقال سبحان ربي
العظيم وبحمده ثم استوى قائما فلما استمكن من القيام
قال سمع الله لمن حمده ثم كبر وهو قائم ورفع يديه حيال
وجهه ثم سجد وبسط كفيه مضمومتي الأصابع بين يدي
ركبتيه حيال وجهه فقال سبحان ربي الأعلى وبحمده ثلث مرات
ولم يضع شيئا من جسده على شيء منه وسجد على ثمانية أعظم
الكفين والركبتين وأنامل إبهامي الرجلين والجبهة والأنف
وقال سبعة منها فرض يسجد عليها وهي التي ذكرها الله عز وجل
في كتابه فقال وأن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا وهي
الجبهة والكفان والركبتان والإبهامان ووضع الأنف على
الأرض سنة ثم رفع رأسه من السجود فلما استوى جالسا

ثلثا تام

قال

قال الله أكبر ثم قعد على فخذه الأيسر وقد وضع قدمه الأيمن
على بطن قدمه الأيسر وقال أستغفر الله ربي وأتوب
إليه ثم كبر وهو جالس وسجد سجدة الثانية وقال كما
قال في الأولى ولم يضع شيئا من بدنه على شيء منه في
ركوع ولا سجود وكان مجنحا ولم يضع ذراعيه على الأرض
فصلى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا الأصابع وهو جالس
في التشهد فلما فرغ من التشهد سلم وقال يا حماد هكذا صل

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر
دو بینش بینش اول خلاصه معنی کلام راوی آنکه گفت یک روز امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که ای حماد آیا نیکو میگزاری نماز را گفتم
ای سید و مهتر کاینات من حفظ میکنم کتاب حریز را که در علم نماز تصنیف کرده است
چون تواند بود که نماز را نیکو نتوانم گزارد امام علیه السلام فرمود ذره هیچ مانعی نیست
ترا برخیز و نماز کن تا ببینم که چون بآن قیام مینمایی راوی گوید برخاستم در برابر
امام علیه السلام و روی توجه بقبله اسلام آوردم و افتتاح نماز بتکبیر احرام
کردم و رکوع و سجود و سایر آنچه هست در نماز بجا آوردم بجا آوردم پس امام
علیه السلام بمن خطاب کرده فرمود ای حماد نیکو نگزاردی نماز را و از روی تعجب
گفتند بسیار قبیح می نماید مرد از شما که از عمر او شصت سال یا هفتاد سال

گذشته بشرح و یکنماز را تمام بجد و دو شرطی که از جانب شارع مقرر شده برپای
نداشته بشیر رادی گوید که از خطاب تعرض آمیز امام علیه السلام بغیر نهایت حزن و الم
نفس مرا دست داد پس گفتم جان من فدای تو باد تعلیم کن بمن نماز را تا بعد از این بر او وجه
بجا می آورده باشم امام علیه السلام بواسطه بیان نماز بمن برپای خاستند و روی
توجه بقبله کرده راست ایستادند و هر دو دست مبارک را فرو گذاشته بودند بر روی رانها
نهادند و انگشتان را بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشتند چنانچه فاصله
میان ایشان مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پا را محاذی
قبله کردند چنانچه بهیچ جانب انحراف نداشت پس از روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده
گفتند الله اکبر بعد از ان سوره فاتحه را بترتیل قرائت کردند و سوره قل هو
الله احد بعد از ان خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش نفس
زدن در ان باشد درنگ کردند هم چنان ایستاده هر دو دست مبارک را برداشته
برابر روی گرفتند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را
از سر زانوها و انگشتان دستها را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب
شکستند و پشت مبارک را انچنان مستوی و راست نگاه داشتند که اگر قطره
آب یا روغن بر میان آن میریختند بهیچ جانب حرکت نمیکرد چرا که هیچ جانب آن
از جانب دیگر پست تر نبود که طبیعت آب اقتضای حرکت بآن جانب کند و گردن
را کشیده داشتند و چشمها را برهم گذاشتند و سه مرتبه با رعایت ترتیل این

تسبیح را

تسبیح را بر زبان معجز بیان جاری ساختند که سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از ان
راست ایستادند و چون همه اندامهای ایشان برقرار ایستاد گفتند سمع الله
لمن حمده و همان در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از انکه هر دو دست مبارک را برابر
روی برداشته بودند و بعد از ان بسجود رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانوها
بهن کردند و انگشتان را بهم ضم کرده محاذی رو گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را
گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده و در حال سجده هیچ یک از اعضای خود را چنان
نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و هشت عضو سجده کردند یعنی چنان کردند که بر
وجه اعتماد داشت عضوهایشان نهاده شد هر دو کف دست و هر دو آینه زانو
و هر دو انگشتان شست پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است و فرمودند سجده
بر هفت عضو از بنجمله فرض است که اگر ترک شود نماز باطل میشود و آن هفت آنست
که حضرت عزت در کلام مجید یاد فرموده که ان المساجد لله فلا تدعوا
مع الله احدا و آن دو کف دست است و دو زانو و دو سر انگشت شست پا
و جبهه و سجده بر انف که تمام از انهاست سنت است یعنی بفعل آوردن ان مستحسن بود
بسیار است و بر ترک آن عقاب مترتب نیست و بدون آن نیز نماز صحیح است بعد از ان
برداشتند سر مبارک را از سجود و چون راست نشستند گفتند الله اکبر بعد از ان بر
ران چپ خود نشستند و گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ و گفتند
استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب مغفرت و آمرزش مینمایم از خدای که پروردگار

بر زمین م

یکی از انها م

درین آیه م

منت م

و رجوع میکنیم در همه حال باو و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث سی
و هشتم بیاید ان شاء الله تعالی بعد از ان در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجدهٔ دوم
رفتند و گفتند در ان آنچه در سجدهٔ اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی
الاعلی و بحمده و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند که بهم
شود نه در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی باز کشاده کنایه از آنکه
ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود
بعد از ان تشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست را بهم ضم کرده بر دو ران
گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبارک سلام نمودند و مرا در موقف
خطاب در آورده فرمودند ای حماد برین نحو نماز بگزار بینش دوم یا حماد احسن
ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنی است که منسوبست بقبیلهٔ جهینه بضم جیم از قبایل
عرب و او از ثقات راویان حدیث شیعه است و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر یک ایشان صلوات الله علیهم حدیث روایت
کرده نقل است که کاظم علیه السلام از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زن و فرزند و
خدمتکار روزی کند و توفیق پنجاه حج دهد ببرکت دعای آنحضرت همه را
دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات احرام اهل شام است
در حالتی که میخواست غسل احرام بجای آورد غرق شد و عمر عزیزش از هفتاد
گذشته بود و بهشتاد رسیده رحمة الله علیه انا احفظ کتاب حریز حریز بحای

امام موسی ۳

بی نقطه

بی نقطه و در آخرش زای نقطه دار حریز بن عبد الله سجستانیست که اصل او از کوفه بوده
و چون بسجستان سفر بسیار میکرده بسجستانی مشهور شده است و از اصحاب امام
جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند و چند جلد
کتاب تصنیف دارد لا علیک لا الا نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند و حذف
اسم لا در امثال این عبارت شایعست و کلام در معنی تقدیر است که لا باس علیک
ما اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت درین کلام میان فعل تعجب که اقبح است
و معمول آن که الرجل است بحرف جر و علمای نحو در جواز آن خلاف کرده اند اخفش
و مبرد هر دو تجویز نکرده اند و مازنی و فراء در ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان
وقوع آنست در کلام عرب چنانچه در مثال که ما احسن بالرجل ان یتصدق
یعنی چه نیکو می نماید مرد از راست گوئی و هیچ شکی نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام
اقوی دلیل است بر جواز آن چنانچه مذهب مازنی و فراء است و کلام منکم حال است
از الرجل که بحسب معنی مفعول اقبح است یا صفت اوست و چون الف و لام او الف
و لام جنس است مانعی نیست از آنکه صفت او غیر معرف بالالف و لام واقع شود خصوصا
گاهی که صفت ظرف باشد چه در ظرف توسعه است که در غیر ظرف نیست و مراد اینست
که چه قبیح می نماید مرد در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه باشد یا از صلحای شیعه یا مردی که
صفت او اینست که از شما است یعنی شیعه است یا از صلحای شیعه بحدودها تامة
جار و مجرور متعلق است به یقیم و تامة یا حال است از حدودها یا صفت مانند صلاة است

فقال الخشوع مراد بخشوع فروتنی نمودن و خوار داشتن نفس است در موقف
عبادت و ترس آوردن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند مفسرین خشوع را
در آیه کریمه وَالَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که در صفت اهل ایمان وارد
شده است یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح وارد است که خشوع
ببصره است یعنی خشوع بچشم بمعنی برهم نهادن چشم است و باز داشتن آن از
مشاهده محسوسات پس خشوع بدل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات
و افکار و خشوع باعضا کنایه از بآرام داشتن آن و مانع آمدن آن از حرکات
عبث و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که آنحضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با
ریش خود بازی میکرد فرمودند اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی
هر آینه اگر خشوع میداشت دل او بخشوع میبود جوارح و اعضای او یعنی حرکتهای
عبث نمیکرد و گفته است بعد از ذکر روایت مذکوره که درین حدیث دلالت است
بر آنکه خشوع در نماز هم بدل میباید و هم باعضا اما خشوع بدل آنست که فارغ
دارد دل خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و تمکن همت او بامر معروف بنماز دارد
و چنان نکند که در خانه دل عابد غیر معبود و عبادت او چیزی راه یابد و اما خشوع
بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او بدیدن
اشیا باعث شغل دل او بامر غیر عبادت نشود و همه اعضا متوجه نماز باشد و بهیچ جانب

التفات

التفات و میل نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث و حرکات بیکار باز دارد دوم
قرائت است بترتیل ترتیل عبارت از رعایت تأنی و آهستگی است در قرائت که تند
و بشتاب خوانده نشود و واضح گفتن حروف و الفاظ بر وجهی که جمعی که بشنوند
حرف حرف او را توانند شمرد و ماخوذ است از قول عرب در صفت دندانهای
از هم گشاده که ثغر رتل و مرتل یعنی دندانست و از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده است که آنحضرت فرمودند الترتیل حفظ الوقوف و بیان
الحروف یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف حسن است در حال قرائت
و اتیان بحروف بر صفاتی که قرا اعتبار کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق
و غنه و امثال آن و ترتیل مذکور بهر یک ازین دو تفسیر که مذکور شد سنت است
و قرائت بدون رعایت آن نیز در نماز مجزیست و بعضی که امر را در آیه مذکوره
بر وجوب حمل کرده اند گفته اند ترتیل بیرون آوردن حروفست از مخارج خود بر وجهی که
از یکدیگر متمایز باشند و بهم مخلوط نباشند چنانچه بتوان میان ایشان تمیز کرد
هُنَیَّة بقدر ما یتنفس هُنَیَّة بصیغه تصغیر است بمعنی لمحه قلیل و زمان
اندک و یتنفس بصیغه مجهول حیال وجهه یعنی برابر روی کنایه از آنکه دستها
را در حال تکبیر زیاده از برابر روی بلند نباید کرد و ملاء کفیه من رکبتیه یعنی
مملو سازند سر زانوها را بتمام کف و برسیدن سر انگشتان بزانو که قدر واجبست
اکتفا نکنند و نه چه ظاهر آنست که مراد بکف اینجا مجموع باطن دست است داخل انگشتان

و باین معنی تفسیر شده است قول الله در کلام مجید و رتل القرآن ترتیلا ۵

مقدم ۲

آوردن ۵

و بباید دانست که انحنای در رکوع تا حدی که انگشتان بسر زانوها برسد واجبست
و زیاده بر آنکه حضرت بعمل آورده اند سنت چنانچه حدیثی که زراره روایت
کرده است بآن ناطقست فقال سبحان ربی العظیم و بحمده و سبحان مصدرست
همچو غفران بمعنی تنزیه و همیشه مضاف مستعمل میشود و نصبش بمفعول بودنست
و فعلش مقدرست همچو فعل معاذ الله که درین تقدیرست که اعوذ معاذ الله
پس سبحان ربی درین تقدیرست که اسبح سبحان ربی ای انزهه تنزیهاً عما
لا یلیق بجناب قدسه یعنی دور میگردانم و بپاکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع آنچه
سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان برب از قبیل اضافه
مصدر خواهد بود بمفعول و بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر
بفاعل باشد بمعنی تنزه و تقدیرش چنین باشد که سبح الله سبحان ربی یعنی دور
و بپاکی موصوفست پروردگار من از جمیع آنچه درخور مرتبه جبروت و کبریائی او
نیست و واو و بحمده یا واو حالیست که جمله و بحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف
یعنی دور میگردانم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن متضمن نقص باشد و حال
آنکه من متلبسم بحمد و ستایش او و بر توفیقی که بمن داده است در آنکه او را بدور از جمیع
عیبها صفت کنم و بر قابلیت و اهلیتی که بمن ارزانی داشته است تا عبادت او را
شایسته باشم یا حرف عطفست بتقدیر فعلی که جمله مذکور معطوف باشد بر فعل مقدر
و تقدیر کلام چنین باشد که انزهه تنزیهاً و اشتغل بحمده یعنی تنزیه او میکنم و باری

همچو

همچو یم بحمد و ستایش او و در آن یا در قیام بعبادت او گویا چون نسبت تسبیح و تنزیه
پروردگار بخود داده است گمان برده است که شاید بفضل او در عجبی و گمان زیادتی
رتبه بهم رسیده باشد از ارتکاب اینچنین فعلی زیرکه و خواسته است آنرا از نفس خود
زایل سازد ملخص تقریرست جمله حالی یا جمله عاطفه را با آنجمله کنایه از آنکه این کار
بتوفیق و تمکین او شده است بقوت و اقتدار من چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه
ایاک نعبد و ایاک نستعین که بعد از حمد و توصیف پروردگار بصیغه
غیبت بصیغه خطاب واقع شده است برینوجه نکته گفته اند سمع الله لمن
حمده تضمین شده است در سمع معنی استجاب و باعتبار آن متعدی شده بلام
چنانچه در کریمه لا یسمعون الی الملاء الاعلی تضمین اصغا که عبارتست از
گوش انداختن است در آن شده و بآن اعتبار متعدی شده است بالی و الا
قیاس آنست که متعدی بنفس باشد بین یدی رکبتیه یعنی گذاشتند دستهای
مبارک را پیش زانوهای خود نزدیک بسر زانو و تحقیق معنی بین یدی فلان در ضمن
شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت و ان المساجد لله تفسیر مساجد درین
آیه باعضای سبعه مذکوره که این حدیث بآن ناطقست میان مفسرین مشهورست
و از امام محمد جواد علیه السلام نیز منقولست که وقتی که معتصم عباسی از ایشان
از معنی این آیه استفسار کرد برینوجه بیان فرموده و بنابرین معنی فلا تدعوا
مع الله احدا این خواهد بود که شریک مسازید در سجود خود غیر پروردگار خود را

وامّا آنچه بعضی مفسرین کفته اند که مراد بمساجد درین آیه همین مسجدهای متعارفست نه غیر
این مساجد را مخصوص بخدا دانید وچون دران مشغول عبادت شوید دیگری را غیر
خدای خود شریک در عبادت مسازید وبغیر عبادت او بکار دیگر اشتغال منمایید
بعد از آنکه تفسیر آیه از دو امام معصوم علیهما السلام برین وجه روایت شده بنظر این حقیر از
اعتبار ساقط خواهد بود و کان متجنّحا بجیم و نون مشدده است و حاء
بی نقطه یعنی بال کشاده کنایه از آنکه هر دو مرفق را در حال سجود از زمین برداشته
بودند چنانچه دستها مانند دو بال شده بود که مرغان پهن کنند و قول حضرت که
ولم یضع ذراعیه علی الارض عطف تفسیری آنست **نمایش اول** باید دانست
که افعالی که این حدیث ناطق است بصدور آن از امام علیه السلام در حال نماز
از واجب و سنت مشترکست حکم آن میان مرد و زن سواء است مگر شش فعل از آنجمله
که مخصوص بمرد است و نسبت بزنان بر این وجه سنت نیست اول فرو گذاشتن
دستها در حال قیام بواسطه آنکه زنانرا سنت آنست که هر یک از دستها را
بر بالای پستانها گذارند که محاذی آن دست است دوم جدا گذاشتن پاها
از یکدیگر بقدر سه انگشت که ایشانرا سنت آنست که نزدیک بهم گذارند
بر وجهی که فاصله میان ایشان نباشد سوم تجافی که عبارت از نگذاشتن هیچ
عضویست از اعضا بر عضو دیگر که ایشانرا آن سنت است چهارم متجنّح و بال
کشاده بودن بطریقی که مذکور شد چه آنکه نسبت بایشان سنت ترک آنست پنجم
تورّک

تورّک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن بر ران چپ بحیثیتی که
پشت پای راست در شکم پای چپ واقع شود چه نسبت بایشان سنت آنست که بر
وجهی نشینند که زانوها مرتفع باشند وساقها بر رانها منضم وکفهای پا بر زمین
ششم گذاشتن دستها بر زانو در حال رکوع که ایشانرا سنت آنست که دستهای
خود را بالاتر از ان گذارند بواسطه حدیث صحیح که زراره بن اعین روایت کرده است
و در کتب حدیث مذکورست و لیکن واجبست ایشانرا نیز که بمقدار انحنائی که مردانرا
واجبست منحنی شوند بمذهب علما وبعضی احتمال این راه داده اند که نسبت بایشان
کمتر از ان کافی باشد وآن قدر دوتا شدن واجب نباشد که دستهای ایشان بران جا رسد
بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکوره اشعار بان دارد چه اگر در ان روایت
سبب استحباب گذاشتن دستها بر ران بالای زانوها نسبت بایشان برین وجه
ایراد شده است که لئلا تطأطأ کثیرا فترتفع عجیزتها یعنی تا آنمقدار خم
نشود که نشستگاه او بلند شود وظاهرست که اینمعنی بر زیادتی انحنا مترتب است
نه بر گذاشتن دستها بر زانو واین احتمال چندان دور نیست و نیز باید دانست که
آنچه این حدیث بان ناطق است که حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع چشمهای
مبارک را برهم گذاشته بودند منافات دارد با آنچه میان علما مشهورست و در مصنفات
خود ذکر کرده اند که سنت است که در حال رکوع نظر مصلی بر میان قدمها افتد
بواسطه روایت زراره که درین باب از امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره

جمهور

در کتاب نهایة الاحکام بهر دو روایت عمل کرده است و گفته است مصلی مخیر است میان
این دو عمل هر کدام را که در حال رکوع بعمل آورد سنت از وی بفعل آمده نهایتش این
که داشتن چشمها را که این حدیث دال است بر آن حالت در آن افضل دانسته است
از نظر افکندن بر میان قدمین و شیخ ابو القاسم در کتاب معتبر عمل باین حدیث
کرده و نظر افکندن مذکور را سنت ندانسته و شیخ شهید علیه الرحمة در کتاب ذکری
جمع کرده است میان هر دو روایت باین وجه که چون نظر افکندن مصلی بر میان
قدمین در حال رکوع حال او نزدیک است بحال کسی که چشمها را پوشانیده باشد
درین حدیث تعبیر از آن حال بپوشیدن چشم شده و همان مراد است و جمع برین وجه
چنانچه مخفی نیست بقدر دورست و احتمال تخییر مصلی میان بهم گذاشتن چشم که
این حدیث بآن ناطق است و میان نظر افکندن بر میان قدمین که میان علما
اشتهار یافته است و حدیث زراره نیز دلالت بر آن دارد چنانچه مختار شیخ قدس
سره است خالی از وجه نیست والله اعلم **نمایش دوم** ظاهر آنست که سجود بر
انف که این حدیث دلالت بر استحباب آن دارد غیر از ارغام بینی که در بعضی روایات
دیگر اشعار بر سنت بودن آن در سجود هست چرا که ارغام عبارتست از نهادن انف
بر رغام یعنی را که بمعنی خاکست و سجود بر انف که در حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت شده است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه در ضمن ارغام متحقق است
در ضمن نهادن انف بر دیگر اشیائی که سجود بر آن جایز دانسته اند مثل چوب و بوریا

دارد و

بلغ

وحصر

٩٦

وحصیر و برگ درخت و امثال آن از چیزهائی که ماکول و ملبوس نیست عادة نیز
متحقق است و حدیث مذکور اینست لا تُجْزِئُ صلوةٌ لا يُصيبُ الأنفُ
ما يُصيبُ الجَبينُ یعنی مجزی و مقبول نیست نمازی که در آن انف بآنچه جبین
رسیده است و بعضی گفته اند که ارغام مذکور متحقق می شود برسانیدن انف بخاک
و اگر چه بر وجه اعتماد که در سجود معتبر است نبوده باشد بنابرین میان ارغام
و سجود بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود و چنانچه صحیح است که هر دو باهم
در یک ماده متحقق باشند مثل آنکه وضع با اعتماد بر خاک واقع شود و صحیح
خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع با اعتماد بر غیر تراب
واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و ارغام نه و اگر وضع انف بر
تراب بر وجه اعتماد نباشد ارغام بنا بر آنچه آن بعضی گفته اند متحقق خواهد بود
و سجود بر انف نه و در کلام شیخ شهید علیه الرحمة اشعار بآن هست که
سجود بر انف و ارغام یک چیز است و میان ایشان تفرقه نیست و حاصل
آنکه خود در بعضی مصنفات خود هر کدام و سجود بر انف را سنت علیحده
شمرده است و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه با اعتماد
و خواه بی اعتماد آیا در ضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگر چه
خاک نباشد سنت ارغام بعمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمة حکم بآن
کرده اند و وضع بر تراب را اولی دانسته اند و درین حکم نظر است چرا که [illegible]

تُجزی ل

از ارغام

بدل
انجام

درین خلاف نکرده است که ارغام وضع انف بر خاک است و قیاس جبین که ما
یصح السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و قیاس مع الفارق از موجب
اعتبار ساقط است یکی ظاهر قول راوی که فصلی رکعتین علی ما اشعار بآن دارد
که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید خوانده باشند
واین منافات دارد با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانیه با سوره رکعت اول و مکروه
بودن تکرار سوره واحده در هر دو رکعت که میان علما اشتهار یافته است الا که کسی
مسلط سوره دیگر غیر از آنکه تواند خواند و روایت علی بن جعفر از برادر خود
امام موسی کاظم علیه السلام بران دال است و مؤید مذهب جمعی است از علما که سوره
اخلاص را ازین حکم مستثنی میدانند و میگویند کراهت اعاده سوره رکعت اول
در رکعت ثانیه نسبت بغیر سوره اخلاص است و این استثنا خوب است و مؤید است
بحدیثی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و حدیث مذکور
اینست اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلی اللّٰه عَلَیهِ وَ آلِهِ صَلّی رَکعَتَینِ وَ قَرَأَ فِی
کُلٍّ مِنهُمَا قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز
گزاردند و در هر دو رکعت بعد از حمد سوره قل هو الله احد خواندند و حمل فعل
حضرت صلوات الله علیه و آله بر اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگرچه
ممکنست اما بغایت دور است و گویا سوا کردن سوره اخلاص ازین حکم بواسطه
زیادتی مرتبه و شرف آنست بر سایر سور قرآنی چنانچه شیخ صدوق محمد بن علی

بابویه

بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند مَن مَضَی عَلَیهِ یَومٌ وَاحِدٌ فَصَلّی فِیهِ خَمسَ صَلَوَاتٍ
وَلَم یَقرَأ فِیهَا بِقُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ قِیلَ لَهُ یَا عَبدَ اللّٰهِ لَستَ مِنَ المُصَلِّینَ
یعنی کسی را که گذشته باشد برو روزی و پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده
باشد و در هیچکدام سوره قل هو الله احد نخوانده باشد خطاب کنند که ای
بنده خدا تو از جمله نمازگزاران نیستی و نمازهای ترا مرتبه قبول نیست و روایت
کرده است شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود از ابی الدرداء از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله که آن سرور فرموده اند اَیَعجِزُ اَحَدُکُم اَن یَقرَأَ ثُلُثَ القُرآنِ
فِی لَیلَةٍ قُلتُ یَا رَسُولَ اللّٰهِ وَمَن یُطِیقُ ذٰلِکَ قَالَ اقرَؤُا
قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ خلاصه کلام معجز نظام آنکه آیا عاجز می آید یکی از شما که
در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن تواند بود ای رسول خدا
آن سرور فرمودند بخوانید سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برابری
بخواندن ثلث قرآن می نماید و بعضی علما در وجه برابر بودن سوره مذکوره
بثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش اینست که مقاصد قرآن
بعد از تحقیق راجع به سه معنیست معرفت خدا تعالی و طریق پی بردن بدان حضرت
او و معرفت سعادت و شقاوت اخروی و علم باآنکه در ان نشأه بچه عمل
و کدام اعتقاد بمرتبه سعادت فایز می توان شد و بچه عمل و کدام اعتقاد کسی

از جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و سوره اخلاص متضمن معنی اول است که
عبارت از معرفة الله است و توحید و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی والد
و ولد و کفو از و همچنانچه سوره فاتحة الکتاب را ام القرآن میگویند بواسطه
اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند
بواسطه اشتمال آن بر یکی از آن سه والله اعلم حدیث هشتم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از
علی بن ابراهیم بن اسحاق از هارون بن مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر
بوده و بسعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام رسیده
از مسعدة بن صدقه که مکنی بابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام نموده و بعضی گفته اند که بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز
رسیده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ مَلْعُونٌ
كُلُّ مَالٍ لَا يُزَكَّى مَلْعُونٌ كُلُّ جَسَدٍ لَا يُزَكَّى وَلَوْ فِي كُلِّ
أَرْبَعِينَ يَوْمًا مَرَّةً فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ أَمَّا زَكَاةُ الْمَالِ
فَقَدْ عَرَفْنَاهَا فَمَا زَكَاةُ الْأَجْسَادِ فَقَالَ لَهُمْ أَنْ تُصَابَ
بِآفَةٍ قَالَ فَتَغَيَّرَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْهُ
فَلَمَّا رَآهُمْ قَدْ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ قَالَ لَهُمْ هَلْ تَدْرُونَ

ما عنيت

مَا عَنَيْتُ بِقَوْلِي قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ بَلَى الرَّجُلُ
يُخْدَشُ الْخَدْشَةَ وَيُنْكَبُ النَّكْبَةَ وَيَعْثُرُ الْعَثْرَةَ وَيَمْرَضُ
الْمَرْضَةَ وَيُشَاكُ الشَّوْكَةَ وَمَا أَشْبَهَ هَذَا حَتَّى ذَكَرَ فِي
حَدِيثِهِ اخْتِلَاجَ الْعَيْنِ شرح کلام بلاغت انتظام آن خلاصه
آفرینش در ضمن دو بخش است بخش اول خلاصه معنی کلام امام علیه السلام
آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند از خیر و برکت دور است هر مالی که
زکوة آن داده نشود و از رحمت و غفران الهی دور است هر بدنی که زکات از آن ندهند
و اگرچه در هر چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار در آمده
گفتند ای رسول خدا زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدنها
چیست حضرت فرمودند زکوة بدن آنست که آفتی از آفات باو برسد امام
علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث از آنحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تغیر یافت و فتور عظیمی در ایشان بهم
رسید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چون اثر تغیر در بشره ایشان یافتند
دانستند که گمان برده اند که مراد بآفت واقعه صعب و بلیه عظیم است که بسیار
است که سنوات متعدده ایشان فارغند چه جای چهل روز پس در مقام
تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند آیا میدانید که من ازین کلام چه معنی
اراده کرده ام گفتند نه ای رسول خدا حضرت فرمودند گاه است که از تیر خار بدن

ازالام

آن

وامثال اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد وگاه او را اگر در تخطی و خزفی دست
میدهد وگاه هست که در وقت راه رفتن پای او بلغزش در می‌آید وگاه او را اندک
ناتوانی و بیماری دست میدهد وگاه خاری در پا یا در بدن او میرود و آنچه مانند
آنهاست بشمردند تا آنکه بریدن چشم را نیز در ضمن آنها ذکر کرده‌اند کنایه از آنکه
مراد با آفات امثال این امورست و ادای زکات بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق و کم
کسی است که در اثنای چهل روز یکی از این امور نسبت باو وقوع نیابد و زکات بدن
او داده نشود **حدیث دوم** ملعونٌ ملعونٌ کلُّ مالٍ لا یُزکّی یعنی از خیر و برکت دورست
و صاحبش از آن خیر نخواهد دید هر مالی که زکات آن داده نشده باشد کنایه از آنکه
ادای زکات متضمن خیر و برکتست در مال چنانچه شاعر گوید **بیت** زکات مال بدر کن
که فضلهٔ رز را ۔ چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور **ع** و می‌تواند که ملعون بمعنی خود
مستعمل باشد که دوری از رحمت است و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف
یعنی ملعونست و از رحمت الهی دور کسی که زکات مال خود ندهد بر قیاس فقرهٔ دیگر
از کلام یعنی ملعون کل جسد لا یزکی که از ملعون در آن این معنی اراده شده است
و باید دانست که ذکر زکات در فقرهٔ ثانی و آفت بدن را زکات گفتن از آنجا
است که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه بمناسبت فقرهٔ اول
تعبیر از آن بزکات شده والا بحسب حقیقت اطلاق زکات بر آن صحیح نیست
و می‌تواند بود که بطریق استعاره تعبیر شده باشد که تشبیه شده باشد وصول آفت ببدن

باد شدن

باداء شدن زکات از مال در آنکه هر دو بحسب ظاهر موجب نقصانند یکی در مال
و یکی در بدن و هر دو مورث نفعند و آن در مال حصول خیر و برکتست و در
بدن وصول رحمت الهی و ثواب غیر متناهی **یُخدَشُ الخدشةَ** تخدیش در این
کلام بصیغهٔ مجهولست و همچنین **ینکب** و مراد بخدشه تفرق اتصالی است که
بزخم ناخن و امثال آن در پوست بدن بهم رسد خواه خون ظاهر شود و خواه نه
و یعثرُ العثرةَ مراد بعثره لغزیدن پاست و می‌تواند بود که اعم باشد از لغزیدن پا
و لغزش زبان در حال تکلم ولیکن بعید دورست **و یُشاکُ الشوکةَ** عرب
میگویند شاکته الشوکة یعنی خاری در بدن او خلید و منصوب بودن الشوکة
درین فقره بمفعول مطلق بودنست و همچنین الخدشةَ و النکبةَ و العثرةَ
و المرضةَ در فقرهای دیگر اگر گویند آنها مصدرست و صحیحست که مفعول مطلق
واقع شود بخلاف الشوکة که مصدر نیست پس چون تواند بود که نصب آن باعتبار
مفعول مطلق بودن باشد جواب آنست که گاه هست که مفعول غیر مصدر نیز
منصوب میشود بنابر مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد بر نوعی که آلت مصدر
باشد یا مضاف بمصدر یا مانند آن مثل ضربته سوطاً که سوط با آنکه مصدر نیست
مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوط بمعنی تازیانه است و آن آلت
ضربست و ضرب مصدرست و اگر قبول نکنند که مفعول مطلق غیر مصدر می‌باشد
میگوئیم منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت و کلام درین

مطلق م

تقدیرست که ترک کنی بالشو که و ما اشبه هذا می تواند بود که کلام معصوم صلوات الله علیه و آله بنا بر تعریض بر کثرت بطلان وقوع این امورست و آنچه مانند آن بنا بر جستن بر بدن
جستن هم می تواند بود که کلام امام علیه السلام بنا بر تعریض حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله امثال اینها دیگر چیزها ذکر کردند تا آنکه پریدن چشم را نیز مذکور ساختند و سبب آنکه
حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله اختلاج عین را نیز که عبارتست از پریدن
چشم است از آنجمله شمرده اند آنست که اختلاج عین نیز بنابر آنکه اطبا ذکر کرده اند
آفتیست از آفات بدنی چه آن حرکتیست سریع پی در پی که بر غیر عادت از جزو
بدن واقع میشود بسبب ریاحی یا رطوبت غلیظ چسبنده که در بدن بهم میرسد
و بعد از آنکه گداخته شد باد و بخار غلیظ میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن
میشود بواسطه غلظتی که دارد قوت دافعه تا بیک بار از عهده دفع آن بر نمی آید
و باعث حرکت و اضطراب میشود و الله اعلم بحقایق الامور حدیث

نهم روایت شده بسند مذکور از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام
محمد بن بابویه رحمه الله از احمد بن حسن القطان از احمد بن سعید الهمدانی که ثقه
و جلیل القدر و صاحب کتب بوده و با آنکه در مذهب زیدی بوده چون حدیث
بسیار از رواة امامیه نقل کرده و خلطه بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما
شمرده اند و بعضی از او نقل کرده اند که گفته است من صد و بیست هزار حدیث
با سندش آن تا پیغمبر یاد دارم و سیصد هزار حدیث حرف میتوانم زد از

علی بن

عفوصه

علی بن الحسن بن فضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته
و علمای رجال مدحش کرده اند از پدرش حسن بن فضال که از ممدوحین رجال است
از امام هشتم و قبله ختم ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه شرایف التحیة و الثنا از
پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام از پدر عالی مقدار آن قبله
احرار امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه التحیة و الاکرام از پدر قدسی اطوار
آن قدوه ارباب باطن و ظاهر علیهم التحیات و التسلیمات بالحظ الکامل و القسط
الوافر از پدر عبادت آثار آن برگزیده خالق لیل و نهار امام زین العابدین
علی بن الحسین علیه سلام الله ملأ الخافقین از پدر عالی گهر آن نخبه خیر امام
حسین بن علی علیه سلام الله الملک الودود از پدر ولایت اثر آن والا گهر امیر المؤمنین
و یعسوب الدین و سید الوصیین و قاید غر المحجلین امام المشارق و المغارب
علی بن ابی طالب علیه و آله شرایف الصلوة و السلام من الله الغالب قال ان
رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ خَطَبَنَا ذَاتَ یَوْمٍ فَقَالَ اَیُّهَا
النَّاسُ اِنَّهُ قَدْ اَقْبَلَ اِلَیْکُمْ شَهْرُ اللّٰهِ بِالْبَرَکَةِ وَ الرَّحْمَةِ
وَ الْمَغْفِرَةِ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ اَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ اَیَّامُهُ
اَفْضَلُ الْاَیَّامِ وَ لَیَالِیهِ اَفْضَلُ اللَّیَالِی وَ سَاعَاتُهُ اَفْضَلُ
السَّاعَاتِ هُوَ شَهْرٌ دُعِیتُمْ فِیهِ اِلَى ضِیَافَةِ اللّٰهِ وَ جُعِلْتُمْ
فِیهِ مِنْ اَهْلِ کَرَامَةِ اللّٰهِ اَنْفَاسُکُمْ فِیهِ تَسْبِیحٌ وَ نَوْمُکُمْ فِیهِ

امام محمد باقر ع

عمار غلط
استمنا
قی
حقنه
دروغ
سرمه در بردن
بلغمی

عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب
فاسألوا الله ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة ان
يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه فان الشقي من حرم
غفران الله في هذا الشهر العظيم واذكروا بجوعكم وعطشكم
فيه جوع يوم القيمة وعطشه وتصدقوا على فقرائكم و
مساكينكم ووقروا كباركم وارحموا صغاركم وصلوا
ارحامكم واحفظوا السنتكم وغضوا عما لا يحل النظر
اليه ابصاركم وعما لا يحل الاستماع اليه اسماعكم وتحننوا
على ايتام الناس يتحنن على ايتامكم وتوبوا الى الله من
ذنوبكم وارفعوا اليه ايديكم بالدعاء في اوقات صلواتكم
فانها افضل الساعات ينظر الله تعالى فيها بالرحمة الى عباده
ويجيبهم اذا ناجوه ويلبيهم اذا نادوه ويستجيب لهم
اذا دعوه ايها الناس ان انفسكم مرهونة باعمالكم
ففكوها باستغفاركم وظهوركم ثقيلة من اوزاركم
فخففوا عنها بطول سجودكم واعلموا ان الله تعالى جل
ذكره اقسم بعزته ان لا يعذب المصلين والساجدين
ولا يروعهم بالنار يوم يقوم الناس لرب العالمين

ايها الناس

ايها الناس من فطر منكم صائما مؤمنا في هذا الشهر كان
له بذلك عند الله عتق رقبة ومغفرة لما مضى من ذنوبه
فقيل يا رسول الله وليس كلنا نقدر على ذلك فقال عليه
السلام اتقوا النار ولو بشق تمرة اتقوا النار ولو بشربة
من ماء ايها الناس من خفف منكم في هذا الشهر عن ما
ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه ومن كف فيه شره
كف الله عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه يتيما اكرمه
الله يوم يلقاه ومن وصل فيه رحمه وصله الله برحمته
يوم يلقاه ومن قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم
يلقاه ومن تطوع فيه بصلوة كتب الله له براءة من
النار ومن ادى فرضا كان له ثواب من ادى سبعين
فريضة فيما سواه من الشهور ومن اكثر فيه الصلوة
علي ثقل الله ميزانه يوم تخف الموازين ومن تلا
فيه آية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن في
غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان في هذا
الشهر مفتحة فاسألوا ربكم ان لا يغلقها عليكم و
ابواب النيران مغلقة فاسألوا ربكم ان لا يفتحها عليكم

فيه

وَالشَّیاطِینُ مَغلُولَةٌ فَاسْئَلُوا رَبَّکُمْ اَنْ لایُسَلِّطَها عَلَیْکُمْ
قالَ اَمِیرُ المُؤمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلامُ فَقُمْتُ وَقُلْتُ یارَسُولَ اللهِ ما
اَفْضَلُ الاَعْمالِ فِی هذَا الشَّهْرِ فَقالَ یا اَبَا الحَسَنِ اَفْضَلُ الاَعْمالِ فِی
هذَا الشَّهْرِ الوَرَعُ عَنْ مَحارِمِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بَکی فَقُلْتُ ما
یُبْکِیکَ یارَسُولَ اللهِ فَقالَ اَبْکِی لِما یُسْتَحَلُّ مِنْکَ فِی هذَا الشَّهْرِ
کَاَنِّی بِکَ وَاَنْتَ تُصَلِّی لِرَبِّکَ وَقَدِ انْبَعَثَ اَشْقَی الاَوَّلِینَ
وَالآخِرِینَ شَقِیقُ عاقِرِ ناقَةِ ثَمُودَ فَضَرَبَکَ ضَرْبَةً عَلی قَرْنِکَ
فَخَضَبَ مِنْها لِحْیَتَکَ فَقُلْتُ یارَسُولَ اللهِ وَذلِکَ فِی سَلامَةٍ
مِنْ دِینِی فَقالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی سَلامَةٍ مِنْ دِینِکَ ثُمَّ قالَ
یا عَلِیُّ مَنْ قَتَلَکَ فَقَدْ قَتَلَنِی وَمَنْ اَبْغَضَکَ فَقَدْ اَبْغَضَنِی لِاَنَّکَ
مِنِّی کَنَفْسِی وَطِینَتُکَ مِنْ طِینَتِی وَاَنْتَ وَصِیِّی وَخَلِیفَتِی عَلی
اُمَّتِی **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بیت
بر دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام امیر المؤمنین علیه السلام انکه روزی رسول
خدا صلی الله علیه وآله خطبه برما خواندند و در اثنای خطبه فرمودند ای معاشر مردم
بدرستی که بشما رو آورده است و نزدیک شده پروردگار شما مقرون ببرکت و رحمت
بی نهایت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار شما بهترین
ماههاست و ایام آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و ساعات آن بهترین ساعتهای

کامات

ساعات ماهی است انکه پروردگار شما شما را دران بمهمانی خود خوانده است
و گردانیده است دران شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما بر می
آید تسبیح اوست و خواب که دران میکنید عبادت او و هر عملی که دران از شما وقوع
می یابد از اعمال خیر در درگاه احدیت قبول است و هر دعای که دران میکنید مستجاب
است پس طلب کنید باخلوص نیت و صدق عقیدت و دلهای پاک از پروردگار خود
توفیق قیام بوظایف عبادت و طاعت او را درین ماه از روزه داشتن ایام
آن و تلاوت کلام الله و امثال آن چه بدرستی که شقی و بی سعادت کسی است که درین ماه
بزرگوار از رحمت و آمرزش او محروم ماند و بیاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین
ماه گرسنگی و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران و مسکینان
خود را و گرامی دارید درین ماه جمعی را از خود که بکبر سن و طول عمر موصوف باشند
و ترحم کنید بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان خود بجا آورید و زبان
خود را از بیهوده گوئی و تکلم بغیر حق نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از
چیزهای که نظر بران بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از انچه شنیدن آن شما را جایز
نیست و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما شفقت و مهربانی
سلوک نمایند و توبه کنید و بجناب باز گردید از گناهان خود و بردارید دستهای خود را
بدرگاه الهی بدعا و طلب رحمت کنید در اوقات نمازهای خود بواسطه انکه اوقات انکه م
نماز برای آن بهترین اوقاتست و حضرت عزت نظر لطف و رحمت خود را در انوقت لطف م

بر بندگان می‌گمارد که چون مناجات کنند بدرگاه او ایشان را جواب دهد و چون
ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب سازد ای گروه مردم
بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آنرا باستغفار و طلب آمرزش از
پروردگار خود از رهن برآرید و پشتهای شما گرانبار گناهان شماست بدراز کشیدن
سجده خود در نماز ثقل آنرا از خود رفع کنید و بدانید بدرستی که حضرت عزت جل
ذکره قسم یاد کرده است ببزرگی و کبریای خود که عذاب نکند روز قیامت نمازگزاران را
و جمعی را که سجده او از روی اخلاص می‌کنند و نترساند ایشان را بآتش دوزخ روزی
که مردم در موقف پرستش او در می‌آیند ای گروه مردم هر کسی از شما افطار فرماید
و بکشاید روزه مؤمنی را درین ماه هر آینه خواهد بود او را از خدای تعالی ثواب
کسی که بنده در راه خدا از قید بند که رهاینده آزاد نماید و سبب آمرزش او خواهد
شد از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا ما را
همه را قدرت بران نیست و استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود حضرت
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ
اگرچه بنصف خرمایی باشد پرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه بجرعه
آب باشد کنایه از آنکه کسی که روزه مؤمنی را درین ماه بکشاید اگرچه بنصف خرما
یا بیکدم آب باشد ثواب مذکور را در می‌یابد ای معاشر ناس کسی که درین ماه از
گرفتاران در ربقه بندگی خود گرانی کاری را بردارد و تکلیفی از تکلیفات خود

ازو رفع کند

ازو رفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را سبک و آسان گرداند و کسی که
درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را ازو باز دارد روزی که در
معرض خطاب الهی در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت عزت گرامی و عزیز
دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صله رحم درین ماه بجای آورد
و با خویشان و اقربای خود نیکی نماید حضرت عزت رحمت خود را باو ارزانی دارد
روزی که او را در معرض لقای خود درآورد و کسی که درین ماه قطع رحم کند و بخویشان و نزدیکان
خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را ازو در آن روز و هر کسی درین
ماه یک نماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برای او براتی از آتش دوزخ
یعنی او را از آتش دوزخ آزاد نماید و هر کسی ادا کند واجبی را از واجباتی که برو فرض شده است
درین ماه دریابد ثواب کسی که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده باشد
و کسی که درین ماه بر من صلوات بسیار بفرستد سنگین گرداند حضرت عزت ترازوی اعمال
او را روزی که ترازوی اعمال بندگان سبک میکنند و کسی که تلاوت کند آیتی از قرآن درین ماه
آنچنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن از ماهها ای معاشر ناس درهای بهشت
درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نه بندند و درهای
دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشایند و شیاطین که شما را بر معاصی میدارند
درین ماه در بندند دعا کنید که دیگر ایشان را بر شما تسلط ندهد امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمودند که برخاستم و گفتم ای رسول خدا درین ماه کدام بهترین اعمال است حضرت فرمودند

عمل م

یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خودست از آنچه خدای تعالی بر تو حرام کرده است
بعد از آن بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدای فرمودند
میگریانید مرا امری که نسبت بتو صادر و آنرا جمعی بر خود حلال خواهند ساخت درین ماه
و چنین می بینم که در آن وقت مرا بتو خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عبادت پروردگار
خود که بر انگیخته خواهد شد کسی که بدبخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین بشر مانند کسی که
ناقه ثمود یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا و علیه السلام پی کرده باشد و قوع آن ملعون
ضربتی بر تو کرد دید پس ضربتی بر یک جانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک ترا
از خون رنگین خواهد ساخت پس من گفتم ای رسول خدای در آن حین دین من بسلامت
خواهد بود و در ایمان من خللی راه نخواهد یافت حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله
فرمودند بلی دین تو سلامت خواهد بود و ایمان تو ایمانی هست که خلل و فتور بآن
راه تواند یافت بعد از آن فرمودند ای علی کسی که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده است
و کسی که ترا دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن داشته است چرا که تو از من بمنزله نفس منی
و طینت تو از طینت منست و تو وصی منی بر امت من و خلیفه منی بعد از من که
از نیابت من امیر امت منی باشی و ایشان را امر و نهی من بداری بحث دوم
خطبنا ذات یوم تضمین شده است در خطب معنی وعظ و باعتبار آن متعدی
بنفس شده است و الا خطب بمعنی خود لازم است بمعنی تکلم بالخطبه و چون خواهند
متعدی سازند متعدی بحرف میشود و چنانچه در متعدی بنفس تضمین معنی فعل متعدی

بحرف من نمایند و بآن اعتبار متعدی بحرف میشود در متعدی بحرف نیز تضمین معنی
فعل متعدی بنفس مینمایند و باعتبار آن متعدی بنفس میشود مثل بالحسنی فیه که
قیاس اینست که خطب چون متعدی شود متعدی بلام شود تضمین معنی وعظ
کرده اند باعتبار آن متعدی بنفس شده است و مثل قوله تعالی و لا تعزموا عقدة
النکاح که قیاس آنست که تعزموا متعدی بعلی باشد گفته اند تضمین معنی تنووا
در آن شده است و باعتبار آن متعدی بنفس شده است و روزی که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر کرده اند و تعبیر از آن بذات یوم کرده
در بعضی روایات دیگر تصریح شده است بآنکه روز جمعه آخر ماه شعبان بوده است
و عطف فقال را بر خطبنا بفاء تعقیب با آنکه قول همان عین خطبه است و تعقیب
و بعدیتی در میان نیست بر دو وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه خطبنا درین تاویل
بمنزله اراد ان یخطبنا یعنی اراده کردند حضرت که خطبه بخوانند از برای ما پس گفتند
و ظاهر است که اراده خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدم دارد چنانچه مفسرین
در تفسیر آیه کریمه وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا
أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف فجاءها بأسنا را بر اهلکناها بفاء با آنکه آمدن بأس
الهی را نسبت باهلاک او ایشان را تعقیب و بعدیتی ظاهر نیست بلکه آمدن بأس
عین اهلاک است برین وجه تاویل کرده اند و گفته اند کلام درین تقدیر است که اردنا
اهلاکها تا عطف بفاء صحیح باشد و توجیه دوم مبتنی است بر آنچه بعضی محققین از نحات

ذکر کرده اند و آن آنست که تعقیبی که از عطف بفا اراده میشود بر دو نوعست
حقیقی معنوی مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از آمدن
زید است و مجازی ذکری و آن عطف مفصل است بر مجمل چنانچه میگوئی توضأت
فغسلت وجهی ویدی ومسحت رأسی ورجلی بعطف غسل و مسح مذکور بر وضو
بفای تعقیب یعنی وضو کردم پس شستم روی و دستهای خود را و مسح کردم سر و پاهای
خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضوست و تعقیب معانی ایشان نیست
بواسطه آنکه معطوف در کلام مذکور تفصیل معطوف علیه است و حق تفصیل آنست که
در ذکر بعد از اجمال آن باشد چنانچه معترض عطف فقال را بر نادی در آیه کریمه
وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي بفا با آنکه چنانچه
از تفسیر آن ظاهر میشود ندا و قول نوح علیه السلام عین یکدیگرند و تعقیب
و بعدیتی در میان نمی گنجد بر یک وجه تصحیح کرده اند و خلاصه معنی آیه والله اعلم
آنست که نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشسته و مشاهده
کرد که طوفان بمثابه طغیان کرده که همه کس را از کافر [illegible] پسر او را اندک
بدرگاه احدیت و گفت بار خدایا بدرستی که پسر من از اهل منست یعنی سزاوار
آن هست که چنانچه مرا و اهل مرا بکشتی رحمت خود در آورده نجات داده او را
نیز بکشتی برسان خطاب رسید از درگاه احدیت که إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ یعنی او از اهل تو نیست و سزاوار آن نیست که از اهل

توبیخ

توبیخ بدتر است که او عملهای او از اصلاح و سداد بیگانه است بگذار تا ببلای غرق
گرفتار شود اِنَّهُ قد اقبل الیکم شهر الله تاکید این حکم بان با آنکه روی
آوردن شهر رمضان و قرب آن امری نبود که در معرض تردد و شک کسی بوده باشد
تا مقام اقتضای تاکید کند میتواند بود که از باب بر آوردن کلام بر خلاف آنچه ظاهر
تقاضای آن میکند و منکر انگاشتن امری که کسی انکار آن نداشته باشد بواسطه
ظهور علامات انکار آن از جمعی که روی سخن با ایشانست کنایه از آنکه اگر
منکر آن نمی بودند نسبت با آن بر این وجه سلوک نمی نمودند مثل اِنَّ بَنِي عَمِّكَ
فِيهِمْ رِمَاحٌ که بعضی از شعرای عرب گفته اند خطاب بشقیق نام مردی که با آنکه
یقین میدانسته است که بنی اعمام او همه نیزه ورند و نیزه ها در میان ایشان هست
در وقتی که بعزم جنگ ایشان میرفته است نیزه خود را بر عرض بدست گرفته بی
پروایانه روی بایشان داشته است یعنی بدرستی که در میان بنی عم تو نیزه وران
هستند و نیزه ها دارند کنایه از آنکه اگر تو منکر آن نمی بودی و اعتقاد آن میداشتی
اینچنین بی پروایانه رو بایشان نمیرفتی و نیزه خود را راست میگرفتی یعنی چون
حضرت جمعی را که در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که اصلا در
استعداد لوازم شهر رمضان نیستند و تهیه قوت و طعام بواسطه افطار
روزه داران و صدقه دادن در آن نمی کنند و علامات مسرت و خوشحالی
با آمدن اینچنین ماه بزرگ که متضمن آمرزش سیئات و قبول طاعات و استجابت

دعوا است از ایشان ظاهر نیست مانند جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشان را
بحال منکرین تشبیه کرده ایشان را در معرض خطاب منکرین در آورده اند تا تنبیه بلیغ
بخطای ایشان باشد زیرا که بهتر از این توجه باقی باید بود و لهذا تاکید حکم با آن اکتفا نکرده
در مقام ابهام آن بضمیر شان و ایراد قد تحقیق نیز در آمده و میتواند بود که تاکید
مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد چرا که اگرچه تردد و انکار ایشان در اقبال و قرب ماه
رمضان محقق نیست اما احتمال دارد که آمدن آن از این وجه که متضمن فوز بسعادات
اخروی و تکفیر گناهان و شمول رحمت الهی نسبت به بندگانست اعتقاد نداشته باشند
و تردد و شک در آن داشته باشند یا آنکه خطاب بجمعی باشد که بعضی از ایشان منافق
بوده اند و انکار این امور داشته از قبیل تغلیب جمعی که متصف باین باشند که اتصاف
بآن نداشته باشند و اسناد اقبال و رو آوردن بشهر با آنکه ظاهر است که اقبال فعل
شهر نیست مجاز عقلیست که عبارت است از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعلی
بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه و مناسبتی که بفاعل آن داشته باشد
و می تواند بود که اسناد حقیقی باشد و ارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از
طرفین اسناد که عبارت از مسند و مسند الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد اما در
مسند بر این وجه که از اقبال قرب و نزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل
معنی حقیقی که رو آوردنست و علاقه ظاهر است و اما در مسند الیه بطریق استعاره
بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب و نزدیکی بانسانی که رو بجانب کسی آورده باشد

بجمعی

داشته واکتفا

و اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها و هیچکدام از مشبه به و ادات تشبیه مذکور
نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات اقبال از برای او بطریق
تخییل باشد که عبارتست از بعضی اثبات از لوازم مشبه به از برای مشبه تا دلالت بر
تشبیه مذکور کند و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و هر یکی از طرفین نیز در معنی خود مستعمل
باشند و اعتبار شده باشد تشبیه تلبس بربط غیر فاعلی که عبارتست از تلبس شهر
رمضان است بقرب و نزدیکی بتلبس و ربط فاعلی مثل تلبس انسان مواجه باقبال و
استعمال شده باشد در آن الفاظی که موضوعست از برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره
تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا و تؤخر اخری که تشبیه شده است تردد خاطر که
مخاطب در امری داشته بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجایی پای پیش گذارد
و پای پس و استعمال شده است الفاظی که در این مقام مستعمل میشود در آن بمعانی خود
والله اعلم و اضافه شهر به الله گویا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر
ماهها چنانچه از حدیث مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند فهم آن میشود
و حدیث مذکور اینست اِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ یَقُولُ اِنَّ الصَّوْمَ لِی وَ اَجْزِی
عَلَیْهِ یعنی بدرستی که روزه بمن تعلق دارد و جزای آن بر منست و میتواند بود که اشارت
بآن باشد که رمضان یکی از ماههای خدا است چنانچه بآن ناطق است حدیثی که روایت
کرده است شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان
حدیث ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از هشام بن سالم از سعد که گفت بودیم

تردد بود

همه بر

انا

نزد امام محمد باقر علیه السلام که تعبیر باسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت
فرمودند لا تقولوا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان
هذا
فانّ رمضان اسم من اسماء الله تعالی و هو عزّ و جلّ لا یجیء
ولا یذهب ولکن قولوا شهر رمضان الحدیث یعنی رمضان را تنها ذکر
مکنید و مگوئید که این رمضانست و رمضان رفت و رمضان آمد چه اگر رمضان نام ماهیست از
نامهای خدای تعالی رفتن و آمدن و امثال آن بر خدای تعالی روا نیست بلکه هرگاه خواهید آنرا
مذکور سازید بگوئید شهر رمضان یا ماه رمضان فانّ الشقی من حرم غفران الله العظیم
شقاوت و بسعادت در محرومی از غفران الهی در این ماه که از تعریف اسم انّ بالف لام
جنس فهم میشود بنا بر آنچه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم انّ و اخوات آن
معرف بالف لام واقع شوند خواه الف لام جنس باشد و خواه الف لام استغراق افاده
حصر اسم انّ میکند در خبر مثل الامیر زید و الشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن
امارت را در زید و شجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن الف لام بواسطه آنکه
بمنزله آنست که بگوئیم کل امیر زید و کل شجاع عمرو و اما بر تقدیر جنسیت بواسطه آنکه باعتبار
که جنس امیر با زید متحد است و جنس شجاع با عمرو و بر همه تقدیرات مذکوره فهم میشود از
روی مبالغه که در شقاوت محرومیست کنایه از آنکه شدت شقاوت ایشان بمرتبه ایست که
گویا غیر ایشان کسی شقی نیست و شقاوت تنها در ایشان جمع است ولتصدّقوا علی
و تصدّقوا
فقرائکم و مساکینکم استدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا در این فقره
بنا برانکه

بنا بر آنکه مغایرت میان معطوف و معطوف علیه شرط است بر آنکه مساکین غیر فقرا اند
و هر دو یکجا جمع نشوند چنانچه مذهب جمعیست و باید دانست که خلاف نیست در آنکه
هر دو شریکند در آنکه قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند و کسبی نباشد
ایشانرا که حاصل آن بقوت سال ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام یک از ایشان
حال ترند بعضی گفته اند که مطلق چیزی نداشته باشند نه مالی که از آن معاش بگذرد و نه
کسبی که وسیله تحصیل آن تواند ساخت فرّا و ثعلب از علمای اهل سنت و ابن سکیت
بر آن رفته اند که ایشان مساکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده است
و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در نهایة الاحکام و ابن جنید
و سلار نیز این مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بقوله تعالی
او مسکیناً ذا متربة چه مراد بذا متربة کسیست که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده
باشد قال فی الصحاح و مسکین ذو متربة ای لاصق بالتراب و بآنکه بعضی از شعرای عرب که
وثوق بر کلام ایشان هست در شعر خود اثبات مال از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند
شعر اما الفقیر الذی کانت حلوبته وفق العیال فلم یترک له سبد
یعنی اما فقیری که حلوبت او یعنی شیری که از حیوانات او حاصل میشود بقدر کفاف عیال
او است بس بود و از برای او قلیل باقی نماند که ذخیره او باشد و در صحاح آورده که عرب میگوید
ما له سبد و لا لبد ای لا قلیل و لا کثیر و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علمای اهل سنت
و شیخ محمد بن ادریس حلّی از علمای امامیه بر آنند که فقرا از ایشان بدحال‌ترند و شیخ ابو جعفر

طوسی قدس سره نیز در مبسوط و خلاف حجت این مذهب را داده است بچند دلیل اول
آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جایی که ذکر هر دو طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده قال
الله تعالی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ و ابتدا باین دلالت
بر زیادتی اهتمام دارد بشان ایشان و آن در این مقام نیست مگر بواسطه زیادتی
احتیاج دوم آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله از فقر دوری کرده اند
و در مقام استعاذه از آن در آمده و مسکنت را خواهش کرده اند و بدعا از خدای
خود خواسته چنانچه فرموده اند اللّهمّ احینی مسکیناً و امتنی مسکیناً
واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی بار خدایا مرا در زندگی مسکین دار و در
مسکنت بمیران و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد بفقر
بیچیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج بخلق را بواسطه وجوب تحصیل قوت لایموت
که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از آنست و مراد بمسکین آنکه آنقدر که رفع
احتیاج ضروری نماید داشته باشد و بجهت قوت لایموت محتاج بکسب نباید شد بود
سیوم آنکه فقر ماخوذ از کسر فقارست یعنی شکستن استخوان پشت و ظاهرست که
پشت طاقت و شکیبایی کاملا شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از
بیچیزی مطلق است حاصل باشد والعیاذ بالله من ذلک و از دلایل خصم بر این وجه جواب
گفته اند که آیه بیچیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر که در شعر بلغا
واقع شده است معارض است با آیه سفینه که متضمن اثبات مال از برای مسکین است

قال الله تعالی

صحیح

قال الله تعالی اَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ و حق آنست که مسکین
بد حال تر است از فقیر و مذهب اول رجحان دارد نه بواسطه دلایل
مذکوره که جواب از آن گفته شد بلکه بواسطه حدیثی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره
در کتاب تهذیب حدیث روایت کرده است از محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از ابیه از
محمد از احمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابو بصیر که گفت پرسیدم
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام از تفسیر آیه کریمه اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ
لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ که مراد از فقیر در این آیت چیست و مسکین کیست آنحضرت
صلوات الله علیه فرمودند که الفقیر الذی لا یسأل الناس والمسکین اجهد منه والبائس
اجهدهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند و مسکین را تعب و مشقت در تحصیل معاش
و بیچیزی از فقیر بیشترست و بائس از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از
کسی چیزی طلب نکند ظاهر آنست که کنایه از آن باشد که او را اندک مالی یا کسبی باشد که
بآن قناعت تواند نمود و الا احتیاج بقوت لایموت که ضروری انسان است مانع
خواهد بود از عدم طلب و قول حضرت که مسکین را مشقت و تعب بیچیزی از وی بیشتر است
کنایه از آنکه مسکین آنست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که وفا بقوت لایموت
او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله شود بقوت تواند شد چه حمل آن بر آنکه چیزی داشته
باشد اما از فقیر کمتر خلاف مجمع علیه است چه آنها که قایل بفقرند نیز اتفاق دارند بر آنکه
یکی از ایشان را باید بمعنی بیچیزی مطلق باشد چنانچه شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بآن

کرده است و کلام صاحب صحاح نیز مشعر است بران و اگر مراد آن باشد استدلال بشعر
عرب و آیه سفینه را که از طرفین مذکور شد وجهی نخواهد بود و باید که تحسین نماید این توجیه فقره
دیگر از کلام حضرت که والبائس اجهدهم مشکل میشود چرا که معنی این فقره آنست که
بائس را مشقت و تعب از سایر کدر به چیزی از هر دو بیشتر است زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی
مشقت است و ظاهر است که از به چیز مطلق مشقت به چیزی بیشتر داشتن وجهی ندارد
مگر آنکه بگوییم می تواند بود که زیادتی مشقت بائس از سایر چیزها باشد بلکه از سایر
ضعف بدن و عجز از تردد در تحصیل معاش و امثال آن باشد چنانچه قتاده در فقیر
آنرا اعتبار کرده است و بباید دانست که فایده خلاف در آنکه فقیر و مسکین دو یک معنی است
یا غیر یکدیگرند و آنست که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که
زکات مال خود را بر اصناف هشتگانه که مستحق زکاتند و آیه زکوة متضمن تفصیل
آنست تقسیم نماید یا نذر کند که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال او
چیزی بعد از فوت او بایشان بدهند آیا بدادن به یک طایفه از عهده وفا بان بر می آید
یا نه و فایده خلاف در آنکه کدام طایفه بمعنی چیز مطلق اند آنکه اگر کسی نذر کند که
تصدقات خود را همیشه بفقرا امیر نبوده بدهد یا وصیت بان کند که چیزی از مال او
بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد و بعضی گفته اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف
در ان ظهور دارد کفاره است چه آیه کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین
دارد که او اطعام مساکین است پس بنابر تقدیر ترادف صرف آن بر هر یک از فریقین

جایز

والله اعلم م

جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان و بعضی از اصحاب
المذهبین و بعضی از متاخرین علما مثل شیخ محمد بن فهد حلی که و جمعی بعد از وی خوض
دعوی در میدان دانش تاخته اند ظهور فایده خلاف را در ماده مذکوره رد کرده اند
و گفته اند که آیه مذهب قایلین بفرق نیز دلالت بر اختصاص باحد الفریقین ندارد
زیرا که همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هرگاه در کلام تنها واقع شود
شامل هر دو فرقه است خلاف میان علما در آنست که جایی که هر دو لفظ باهم مذکور شوند
مثل آیه زکات و امثال آن هر دو بیک معنی است و تغایر در عبارت ارتکاب شده یا
هر کدام بمعنی است بتفصیلی که سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و غیر او تصریح باین کرده اند
پس چون در آیه کفارت لفظ مسکین تنها واقع است باتفاق معنی اعم از آن مراد خواهد
بود و خلاف مذکور در حکم مستنبط از آن تاثیری نخواهد داشت و در این رد نظر است
زیرا که حقیقت بودن معنی اعم کاهی که تنها مستعمل شود در معرض منع است چنانچه شیخ
شهید در بیان تصریح بان کرده و بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور عرف
جدید باشد چه وقوع آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله ثابت نیست و می تواند بود که
اتفاق که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله شده باشد بلکه البته چنانست والا
میان علما خلاف نمیشد در جواز بذل کفارت بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است
با آنکه علامه قدس سره در کتاب قواعد الاحکام اشارت بتوقف خود در آن کرده و ایضا
اگر اتفاق مذکور حاصل نمیشد در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز احتمال باشد تا

بر بیت حلوبت و آیه سفینه که گذشت از حلیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر

ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از مباحث نهایت عجیب است

و الله العالم وَوَقِّرُوا الْكِبَارَ کم مراد بتوقیر تعظیم و احترام است و کبار جمع کبیر است

یعنی بزرگ اعم از آنکه بزرگ بحسب زیادتی عمر باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شأن و مثل

استاد و معلم و امثال آن وَصِلُوا أَرْحَامَكُمْ بعضی از علما رحم را در مقام مخصوص داشته اند

بقرابتی که حرام باشد نکاح و زناشوهری او و ظاهر آنست که رحم مطلق خویشاوند و قرابت

باشد و اگرچه قرابتی و خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مؤید آنست آنچه علی بن ابراهیم

در تفسیر آیه کریمه فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا

أَرْحَامَكُمْ نقل کرده است و گفته است که آیه مذکوره در شأن بنی امیه نازل است بواسطه

سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه از ایشان نسبت باهل بیت علیهم السلام صادر گردیده است

چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهر است که دورتر است از آنکه احتمال حرمت نکاح و زناشوهری

میان ایشان گنجد مترجم گوید و همچنین مؤید عموم مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان

نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام موسی کاظم را علیه السلام از مدینه به بغداد طلبید

او را محبوس آنحضرت نمود شبی در واقعه دید که امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را برو میخواند

چون بیدار شد ربیع را نزد خود طلبیده نقل واقعه مذکوره کرد و باواز خوش آیه را برو

خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که رعایت خاطر او نموده او را در همین شب نزد من

حاضر سازد چون امام علیه السلام آمد مهدی برخاسته امام را در بغل گرفت و تعظیم

بسیار

مرادم

بنبع

بسیار نموده نزد خود جا داد و گفت یا ابا الحسن جد تو امیر المؤمنین علیه السلام امشب

در واقعه دیدم که این آیه را بر من میخواند دانستم که بواسطه خاطر تشویشی است که

از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بعقد خلافت خروج نکنی و دعوی

امامت را از سر بگذاری تا من تدارک خاطر تو نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت

فرمودند وَاللهِ لَمَا فَعَلْتُ ذٰلِكَ وَلَا هُوَ مِنْ شَأْنِي یعنی بخدا قسم که تا غایت

در آن مقام نشده ام و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای

ربیع برخیز و سه هزار دینار طلا از خزانه بگیر و در وجه خرج راه حضرت مقرر داشته

او را با تعظیم تمام روانه خانه نموده ربیع گوید نگذاشتم که صباح شود و در همان شب انجام

کار حضرت کرده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هرون الرشید در مدینه مبارکه

بسر بردند بعد از آن هرون الرشید باز ایشان را ببغداد آورده در حبس خود در آن

تا بمرتبه شهادت فایز شدند و وجه تایید نقل مذکور و مناسبت آن که آن بمقام بر

سلیم طبع مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی آیه آنست که شما را نیست و متوقع است از شما

ای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امارت و سلطنت بالا بر کردن گیرید

که فساد کنید در روی زمین و قطع صله رحم نمایید از روی کبر و استیهان اولئک

الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ آن گروه که مفسدند و اعراض از صله رحم مینمایند آنانند

که لعنت کرده است خدای تعالی و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصله

رحم که در این حدیث و در دیگر احادیث امر بآن واقع شده است رعایت اقل آن

آیا م

چیزیست که نسبت بایشان نیکی و احسان میشود در عرف آنرا احسان گویند
و اگرچه مشتهر در سلام و امثال آن میشود چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه
و آله روایت شده که صِلُوا اَرحامَکُم وَلَو بِالسَّلام اما ابن شیخ بینت که هر
چند نیکی و احسان در بارهٔ ایشان بیشتر رعایت شود بیشتر مستفیض ثواب و اجر خواهد
بود وَتَحَنَّنُوا عَلَی اَیتامِ النّاسِ حنین گرئیه شتر و عبارتست از شوق و میل
نفسانیست بسوی آن و حنان بتخفیف نون بمعنی رحمت و از ان ماخوذست
حنّان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت جلّ شانه بمعنی رحیم و فی
الصحاح تحنّن علیه ای ترحّم علیه پس معنی کلام این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید
بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی و ترحم باشند وَاَنفُسَکُم مَرهُونَةٌ
بِاَعمالِکُم بعضی اعتبار کرده اند درین فقره تشبیه توقف که خلاصی نفس از عذاب
الهی بر عمل صالح دارد بتوقیف که خلاصی رهن بر ادای دین دارد تا کلام استعاره
بالکنایه باشد و ذکر فکوها تخییل آن و حق آنست که درین فقره رعایت استعاره
بالکنایه نشده است چه طرفین تشبیه که نفس و شیء مرهونست هر دو مذکورست
و استعاره بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت آنست که سوای مشبه امری از ارکان تشبیه
مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است میان دو شیء
با حذف ادوات تشبیه مثل زید اسد که درین تقدیر است که زید کالاسد و بواسطه
مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شده و برین قیاس باید

بتوفیق

دهند

دانست فقره دیگر از حدیث اینکه وَظُهُورُکُم ثَقِیلَةٌ مِن اَوزارِکُم چه تشبیه شده است
پشت ایشان در تحمل گناهان به پشت حیوانی که بواسطه بسیاری بار گران انبار
شده و ادوات تشبیه در کلام محذوفست وَلَا یَقَعُ عَنکُم روع بمعنی
فزع و ترسیست که بروع علم تشدید واو بمعنی تخوف هم میشود یعنی نمیترسانند ایشان را
باتش و نمیگذارد که خایف و ترسان باشند از ان چنانچه عرب میگوید رَوَّعتُ
فلانا هرگاه ترسانیده میشود او را اِتَّقُوا النّارَ وَلَو بِشِقِّ تَمرَةٍ یعنی وَلَو کانَ
بِشِقِّ تَمرَةٍ که کان با اسم خود از کلام محذوفست و صاحب کشف واو را درین مقام واو
حالیه دانسته یعنی پرهیز کنید و از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالتی که چیزی
شما سبب بذل نصف خرما باشد و بعضی محققین واو را واو اعتراض دانسته و بعضی
گفته اند واو عاطفه است و معطوف علیه محذوفست چنانچه حدیث مشهور اُطلُبُوا
العِلمَ وَلَو بِالصِّین گفته اند که درین تقدیر است که اُطلُبُوا العِلمَ لَو لَم یَکُن بِالصِّین
وَلَو کانَ بِالصِّین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگرچه در طلب چیزی
باشد یعنی بواسطه تحصیل آن تعب رفتن بملک چین را که از همه بلاد دورترست متحمل باید
شد و شق بمعنی نصفست قال فی الصحاح الشّق بالکسر نصف الشیء کانَ لَهُ ثَوابُ
مَن اَدّی سَبعینَ فَریضَةً میتواند بود که از سبعین درین مقام همین عدد خاص
اراده شده باشد که هفتاد است و ثواب ادای یک فریضه درین ماه معادل ثواب ادای
هفتاد فریضه مثل آن کند در ماههای دیگر و میتواند بود که سبعین کنایه از عدد بسیار

چه در میان عرب بمنزله مثل شده است که هرگاه خواهند تنبیه بر کثرت عددی کنند
و بسیاری آن را وانمایند تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه از باب تفسیر در آیه کریمه
إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ که در شأن جمعی
از کفار و منافقین نازل شده تعبیر از کثرت استغفار کرده‌اند یعنی اگر از برای ایشان مغفرت
ایشان را هفتاد مرتبه از خدای خود درخواهی که چون ایشان را قابلیت آن نیست هرگز
در معرض آمرزش و غفران الهی در نخواهند آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل
کرده‌اند و خصوص عدد هفتاد را دخل نداده و سبب آنکه سبعین را از میان باقی عددها
بواسطه اینمعنی اختیار کرده‌اند در کلام بعضی بر این وجه وارد است که در سبعین اکمل آحاد که
سبعه است بعدد عدد کامل که عشره است تکرار یافته است یعنی هفت ده مرتبه مکرر شده است
و هفتاد حاصل شده اما آنکه عشره عدد کامل است بواسطه آنکه بر جمیع مخارج کسور تسعه که
عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است
اشتمال دارد چه مخرج کسر عبارت از اقل عددیست که آن کسر از آن عدد صحیح بیرون
آید مثل سه که مخرج ثلث است که مخرج ربعست و برین قیاس و بواسطه آنکه جمیع اعداد مافوق
وچهار ه
عشره یا باضافه آحاد با و حاصل میشود یا بتکرار او یکمرتبه یا بیشتر یا باضافه و تکرار هر دو
چنانچه بعد از ملاحظه اعداد ظاهر میشود و اما آنکه سبعه اکمل آحاد است و در آحاد عدد
که از یکیست تا نه از آن کاملتر نیست بواسطه آنکه کمتر عدد فردیست از آحاد که بر اکثر
اقسام عدد اشتمال دارد چرا که عدد یا زوج است یا فرد یا فرد اول است یا غیر اول یا

یا غیر

یا غیر مجذور یا زوج الزوج است یا زوج الفرد است یا تام است یا زاید یا ناقص و سبعه بر
جمیع این اقسام مشتمل است الا زاید و فرد غیر اول مترجم گوید بیان این اجمال آنکه
ارباب علم حساب عدد را باین اقسام منقسم ساخته‌اند و اما زوج عددیست که
نصف صحیح داشته باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکیست و اما فرد
عددیست که نصف صحیح نداشته باشد مثل سه و پنج و اما فرد اول عدد فردیست که عدد غیر واحد
عد آن نتواند کرد یعنی غیر از واحد عددی نبود باشد که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند
مرتبه او را از آن کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو را دو مرتبه از اول یکی دیگر
از ثانی کم کنند یکی باقی می‌ماند و اما فرد غیر اول فردیست که غیر واحد عددی آن را فانی تواند
مثل نه که چون سه را سه مرتبه از آن کم کنند چیزی باقی نمی‌ماند و اما عدد مجذور عددیست که
جذر داشته باشد و جذر عدد عددیست که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد
حاصل شود مثل چهار که دو جذر او است و نه که جذر او سه است و اما غیر مجذور آنکه
جذر نداشته باشد مثل پنج و شش و اما زوج الزوج آنکه قبول تنصیف بعدد صحیح کند
تا واحد مثل چهار که نصفش دو است و نصف دو واحد است و اما زوج الفرد آنکه قبول
تنصیف تصحیح کند اما تا واحد نه و قبل از وصول نصفش بواحد کسر پیدا شود مثل شش که
نصفش سه است و نصف سه منکسر است و اما عدد تام عددیست که چون اجزای عادّه او را
یعنی کسور او را از آنکه عد آن تواند کرد جمع کنند برابر آن باشد مثل شش که اجزای عادّه آن
نصف است که سه است و ثلث که دو است و سدس که یکیست و حاصل جمع نسب ثلاثه آن شش

وزاید آنکه حاصل جمیع اجزای عاده او زیاده بر او شود مثل دوازده که چون نصفش
را که شش است با ثلثش که چهار است و ربعش که سه است و سدسش که دو است جمع
کنی پانزده حاصل شود و ناقص آنکه حاصل جمیع اجزای او کمتر از او شود مثل چهار که حاصل
جمع نصف و ربعش سه میشود و کسری دیگر ندارد و اشتمال سبعه بر جمیع این اقسام
سوای آنچه استثنا شد در ضمن ذکر امثله اقسام مذکور رسید فقد بر ثقلت الله منزله

بظهور رسد

ثقیل شدن ترازو در عمل کنایه از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحه است و راجح
آمدن آن بر اعمال سیئه و بباید دانست که میان اهل اسلام اختلافست
در آنکه میزان در آوردن اعمال و کشیدن آن در ان نشاه که قرآن و حدیث
بآن ناطق است بر چه نهج است آیا کنایه از بخاطر آوردن آنست از روی عدل
و انصاف که کدام رجحان دارد بر دیگری و بطریق مجاز تعبیر از آن بکشیدن
در ترازو شده است یا آنکه در واقع عین اعمال را بکشش در می آورند و ترازوی
حقیقی میکشند بطریقی است بر اجناس بعضی شق اول را اختیار کرده اند و مذهب
خود ساخته بنابر آنکه اعمال از مقوله عرضیست و عرض قابل کشیدن بترازو نیست
و جمهور اهل اسلام بر احتمال ثانی رفته اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده بواسطه
آنکه در قرآن و حدیث وصف آن بسبکی و سنگینی واقع شده و حمل سنگینی و
سبکی بر رجحان و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت عمل بسیار دور است و بعضی
از ایشان بر آن رفته اند که صحایف که دار و نامهای اعمالست در خواهد آمد

وبعض

و بعضی گفته اند که نفس عمل در آن نشاه بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده
خواهد شد والله اعلم الورع عن محارم الله باید دانست که بعضی محققین
ورع را چهار درجه و مرتبه قرار داده اند اول ورع ارباب توبه و انابتست
و آن اورعیست که اینکس را از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن معیار زدکه گواهی اورا
ارباب شرع ظاهر در معرض قبول آورند دوم ورع ارباب صلاح است و آن باز
داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت و جواز آن بهم رسیده و احتمال حرمت
در آن رود و از خوف آنکه مبادا از ایشان امری سانح شود که باطلاع ایشان که در واقع
مخالفت شرع اشرف داشته باشد چنانچه عرب گوید من رتع حال الحمی
او شک ان یدخله یعنی کسی که در حوالی قرقگاه سیر کند بیم آنست که در آن داخل
شود کنایه از آنکه نباید در آن حوالی گردید که مبادا داخل آن شوند و مورد اعتراض گردند
و در حدیث از حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه و آله روایت شده است که
دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که ترا فعل آن در شک
اندازد که مبادا کردن آن خوب نبوده باشد و بعمل آر آنچه ترا فعل آن در شک نیندازد و بعضی
دانند که ترا جایز نیست ارتکاب آن سیوم ورع متقیه و ارباب تقوی و عفتست
و آن عبارتست از باز داشتن نفس است از ارتکاب امری که هیچ شکی در حلیت و جواز
آن نباشد از ترس آنکه مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارتست بآن
کلام معجز نظام خلاصه کاینات صلوات الله علیه و آله ذوی الکرامات که لا یکون و

الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يَدَعَ مَا لَا بَأْسَ بِهِ مَخَافَةَ مَا بِهِ بَأْسٌ
یعنی کسی در زمرهٔ متقین و اهل تقوی در نمی آید تا وا نگذارد آنچه ارتکاب آن
متضمن قصور و منعی از جانب شارع نیست بواسطهٔ ترس در افتادن بامری که
قصور داشته باشد و از جانب شرع اذن مباشرت بآن حاصل نباشد مثل آنکه حکایت
کردن از احوال مردم را که هیچ شکی در جواز آن نیست ترک نماید که مبادا منجر بغیبت
شود **چهارم** ورع صدیقین و ارباب صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس
از جمیع آنچه غیر خدمت حق تعالی وحده العزیز و هیچ او شدن و در هر چه نگریستن او را
دیدن آن زرسی آنکه مبادا لحظه از عمر عزیز در غیر یاد و فکر معبود حقیقی صرف شود
و نفس بچیزی مشغول شود که متضمن حصول قرب باو نباشد کَانَ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ
خُسْرَانٌ عَظِيمٌ و مراد بورع در کلام حضرت مقدسهٔ مصطفوی در این خطبه میتواند
بود که مرتبهٔ اول باشد از مراتب اربعهٔ مذکوره چه انسان بزیاده از آن مکلف نیست
و اگر مرتبهٔ دوم و سیوم نیز اراده شده باشد چندان دور نخواهد بود والله و رسوله
اعلم عَلَى قَرْنِكَ قرن بمعنی جانب سر است قال فی الصحاح القرن جانب الرأس
وَذَلِكَ فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي ذلک اشارتست بشهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که کلام سابق را بآن دلالت واضحه است و فی در این فقره بمعنی مع است چنانچه
در آیهٔ کریمهٔ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
فِي النَّارِ مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع است و جز بعضی است چنانچه در آیهٔ

کریمه

کریمهٔ اِذَا نُودِیَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ آنچنانست **تنبیه اول**
بباید دانست که حمل خطبا در کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر تضمین معنی
وعظ تا تعدیهٔ آن بنفس صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت اولیست از حمل آن
بر نزع خافض چرا که تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت در ضمن آن
بیشتر حاصل چنانچه بعضی آنرا مجاز دانسته اند و بر تقدیری که مجاز باشد مستلزم حذف
و اضمار در کلام نیست بخلاف نزع خافض و حق آنست که تضمین حقیقت است نه
مجاز و متضمن اضمار در کلام نیست چه آنچنان نیست که لفظ در هر دو معنی استعمال شده
باشد تا مجاز باشد یا آنکه بواسطه افادهٔ معنی دیگر لفظ در کلام مقدر باشد تا در کلام اضمار
شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است و لیکن مقصود بالاصالة از آن معنی
حقیقی است نهایتش بتبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده است بی آنکه لفظ مذکور
در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای افادهٔ آن مقدر باشد پس خطب بر تقدیر
تضمین در معنی خود مستعمل است نهایتش از متعدی شدن آن بنفس فهم شده است که معنی
وعظ نیز بتبعیت آن مقصود است که باعتبار متعدی بنفس است و همچنین در آیهٔ کریمهٔ
وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ که مفسرین حکم بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ تکبروا
در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن
معنی حمد نیز مقصود است اگر ارتکاب مجاز شده باشد یا اضمار در کلام مرعی باشد مگر
آنکه بگوییم دلالت لفظ بر معنی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجازیست چنانچه بعضی بر آن رفته اند

در معنی

آن ه

بلغ

نمایش دوم حق آنست که آنچه در این نشأه بکنش در می‌آید بعض اعمال است از صحایف
عمل چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در ردّ آن مذکور شد که اعمال عرضی اند بودن در آمدن
اعراض در معرض قبول عقل در نمی‌آید کلامی است عام پسند که بحسب ظاهر صورتی یافته و آنچه
واقعست و اهل برهان رفته اند آنست که اصل اشیا و حقیقت آن امریست مغایر صورتی
که در نظر حواس ظاهر بآن صورت جلوه گر می‌شوند و در معرض درک مدارک باطن بآن
لباس در می‌آیند و گاه است که آن صورت بحسب اختلاف موطن و تبدل مکان تغیر
جامی یابد و بصورتی دیگر میگردد و آن اصل بحال خود است که در هر مکانی بلباسی جلوه گر است و در
هر نشأه بصورتی خود را مینماید چنانچه لَونُ الماءِ لَونُ اِنائِه تعبیر رنگ آب تابع رنگ
ظرفیست که در وست و یک آب بسبب اختلاف الوان ظروف مختلف بالوان متعدده
در می‌آید اما حقیقت اصل مذکور که بعضی تعبیر از آن بشبح میکنند و بعضی وهبش می‌نامند
و بعضی روحش میگویند امریست که غیر علام الغیوب کسی پی بآن نبرده است بسی در آمدن
آنچه در این نشأه در صورت عرضی است در نشأه دیگر بصورت جوهر یا جسم ممکن باشد و در
معرض استبعاد نباشد نه شاهده میشود که آنچه در حجاب تحسّن بصر دیده میشود چون در
معرض ادراک حس مشترک در می‌آید از بعض لوازم جسمیه که لازم دیدن بآن نحوست مثل
بودن بهیأت خاص و وضع خاص و نسبت که بواسطه دوری و نزدیکی بباصره دارد و امثال
آن دور میشود و از آن عاریست و آنچه در بیداری بصورت علم مشاهده میشود که از مقوله
عرضی است گاه است که در عالم خواب بصورت شیر مینماید و از اینجهت ارباب تعبیر شیر را که در

خواب

تحقیق م

تغیر مه

گفته اند مه

خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است که در هر دو نشأه اصل یک چیز است که بواسطه
اختلاف موطن و باعتبار مغایرت نشأه بصور مختلف جلوه کرده است و بلباسهای
غیر مکرر در آمده و نامهای مختلف پیدا کرده است در موطن لباس عرضیت را اختیار کرده
و بآن اعتبار عرضش میگویند و در موطنی کسوت جوهریت در آمده است و بآن نسبت
تعبیر از آن بجوهر میکنند و ان شاء الله تعالی در همین کتاب حقیقت امر مذکور بیشتر از این
ظهور خواهد یافت والله الموفق **انجام** میتواند بود که ظرف در کلام حضرت در آخر این
حدیث که فی سلامة من دینی در معنی خود که ظرفیست مستعمل باشد نه بمعنی ظرفیت
بطریق مجاز بلکه حقیقت بچند وجه **اول** بطریق استعاره تبعیه که تشبیه شده باشد
ملابست و ربط شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسالم بودن دین در جمع
شدن با هم بعلاقه ملابست و مقارنت ظرف و مظروف و استعمال شده باشد لفظ فی در معنی مجازی
بعلاقه تشبیه مذکور **دوم** استعاره بطریق تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیأتی که منتزعست
از شهادت و سالم بودن دین و جمع بودن ایشان با هم بهیأتی که منتزعست از ظرف و
و مظروف و مقارنت ایشان با یکدیگر و اکتفا شده باشد از الفاظ که بازای مشبه به است
بذکر لفظ فی که در دلالت بر هیأت مشبه به عمده آنست و باقی تبعیت آن در
ضمن الفاظ منویه ملاحظ باشد و برین تقدیر لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد
بود نه در معنی مجازی **سیوم** بطریق استعاره بالکنایه که سالم بودن دین در حال شهادت
تشبیه شده باشد بآنچه ظرف و محل شیء واقع میشود و ذکر لفظ فی تخییل آن باشد چنانچه

موطن

بطریق م

بعضی محققین از ارباب تفسیر قول تعالی أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
را در قرآن برین وجه توجیه کرده اند و معنی اقسام استعاره مذکوره و تخییل شهر
گذشته است و در مقام بحر طویل الذیل است که مقام را گنجایش ذکر آن نیست
و در حواشی که بر مطول نوشته شده است مذکور است کسی که طالب آن باشد بکتاب
مذکور رجوع نماید والله الهادی الی المقاصد **حدیث دهم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه
القمی از محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال حکم بثقه بودنش کرده اند از محمد بن حسن
الصفار که اگرچه ابن داود در کتاب رجال ممدوحش دانسته نه ثقه اما ظاهر آنست که
همان محمد بن حسن الصفار ابن فروخ است که خود ثقه دانسته است و مدح مذکور
از روی اشتباه است که در اسم او کرده والله اعلم از موسی بن قاسم که بجلی هم
از ثقات رجال حدیث است و مصنف سی جلد کتاب از صفوان و ابن ابی عمیر که از
اعیان ثقات رجال اند از معاویة بن عمار که بعضی ثقه اش دانسته اند و بعضی
ممدوح و نقل است که عمر او بیک صد و هفتاد و پنج سال رسیده است و بر سبیل
اتفاق عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست از هجرت چه تولد او در سال اول
از هجرت واقع شده از امام بحق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از
آبای بزرگوار عالی مقدار آنحضرت صلوات الله علیهم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین

امام المشارق

علیه السلام

امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب که گفت إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي خَرَجْتُ أُرِيدُ
الْحَجَّ فَفَاتَنِي وَأَنَا رَجُلٌ مُمِيلٌ فَمُرْنِي أَنْ أَصْنَعَ بِمَالِي مَا أَبْلُغُ بِهِ
مِثْلَ أَجْرِ الْحَاجِّ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
لَهُ انْظُرْ إِلَى أَبِي قُبَيْسٍ فَلَوْ أَنَّ أَبَا قُبَيْسٍ ذَهَبَةٌ حَمْرَاءُ أَنْفَقْتَهُ
فِي سَبِيلِ اللهِ مَا بَلَغْتَ مَا يَبْلُغُ الْحَاجُّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الْحَاجَّ إِذَا أَخَذَ
فِي جِهَازِهِ لَمْ يَرْفَعْ شَيْئاً وَلَمْ يَضَعْهُ إِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ
وَمَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ فَإِذَا رَكِبَ
بَعِيرَهُ لَمْ يَرْفَعْ خُفّاً وَلَمْ يَضَعْهُ إِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ فَإِذَا
طَافَ بِالْبَيْتِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ فَإِذَا سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ
خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ فَإِذَا وَقَفَ بِعَرَفَاتٍ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ
فَإِذَا وَقَفَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ فَإِذَا رَمَى الْجِمَارَ
خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ قَالَ فَعَدَّ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذَا
وَكَذَا مَوْقِفاً إِذَا وَقَفَهَا الْحَاجُّ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ ثُمَّ أَنَّى لَكَ أَنْ
تَبْلُغَ مَا يَبْلُغُ الْحَاجُّ **شرح** کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن
دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام حبیب خیر الانام علیه وعلی آله افضل التحیة
والسلام آنکه بدرستی که رسول خدا صلوات الله علیه وآله اعرابی ملاقات نمود

تمام کرم

و گفت ای رسول خدا من احرام حج بسته بقصد زیارت خانه خدا بر آمدم و نتوانستم
بآن سعادت رسید و توفیق آن دریافتم و مرد مردی ام مالدار بفرمائید تا از مال خود
در راه خدا آنمقدار بذل نمایم که ثواب آن برابر بثواب حاجی تواند بود و من از ادراک
ثواب آن محروم نمانم پس رسول خدا صلوات الله علیه و آله بجانب او التفات نموده فرمودند
ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن بدرستی که اگر کوه ابو قبیس تمام طلای احمر شود و همه او را
در راه خدا صرف نمائی و بارباب استحقاق نفقه کنی نمیتوانی رسید بثوابیکه برابری
بثواب حج بیت الله الحرام تواند بود بعد از آن حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه حاجی
شروع در استعداد و تهیه سفر حج نماید بر ندارد چیزی از اسباب سفر مذکور و نگذارد
آنرا مگر آنکه حضرت عزت عمت عطیاته بازای هر برداشتن و گذاشتن بنویسد
در صحایف حسنات او ده حسنه و محو کند از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه
از گناهان او را بیامرزد و بلند گرداند مرتبه قرب او را نزد خود ده درجه پس هرگاه بر
مرکوب خود سوار شود بر ندارد مرکوب او پائی و نگذارد پائی مگر آنکه حضرت عزت
بهر برداشتن و گذاشتن بنویسد بجهت او مثل آنچه اول نوشته بود و چون بطواف
خانه مبارک قیام نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون میان صفا و مروه سعی
نماید از جمیع گناهان بیرون آید و چون بعرفات آید و وقوف عرفات را بعمل آرد از
جمیع گناهان بیرون آید و چون بمشعر آید و وقوف مشعر بجا آورد از جمیع گناهان
بیرون آید و چون رمی جمره را بعمل آورد از جمیع گناهان بیرون آید فرمودند که حضرت

رسالت

رسالت صلی الله علیه و آله بر ینوجه موقف بموقف از مواقف حج را شمردند و در هر موقف
فرمودند که چون حاجی در آن وقوف نماید از جمیع گناهان بیرون می آید بعد از آن خطاب
باعرابی کرده فرمودند کجاست ترا آنمقدار مال که بوسیله بذل آن بثواب حج بیت الله
الحرام توانی رسید **تبیین دوم** لغة اعرابی اعرابی بفتح همزه منسوبست باعراب
که عبارت از سکان بادیه و متوطنان صحرا اند و ساکنه شهرها را عرب گویند و عرب
اسم جنس است و اعراب جمع آن نیست بلکه اعراب جمعیست که واحد ندارد چنانچه صاحب
صحاح تصریح بآن کرده است انظر الی ابی قبیس ابو قبیس اسم کوهی است در مکه
معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما که چون اول کسی که بر آن کوه خانه بنا کرده مسمی
بآن اسم بود بنام او اشتهار یافته است پس اگر ملاقات اعرابی مذکور با حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در مکه اتفاق افتاده است یا جائی که نزدیک بمکه باشد ظاهر آنست که
نظر در معنی خود مستعمل باشد و مراد دیدن بچشم باشد و الا مراد دیدن بدل خواهد بود
که بمعنی یاد کردن و بخاطر آوردن است اذا اخذ فی جهازه اخذ اینجا بمعنی
شروع است و جهاز بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده است بمعنی اسباب و ما یحتاج سفر
قال فی القاموس جهاز العروس و السفر بالکسر و الفتح ما یحتاجون الیه [illegible]
در مثل ذلک ظاهر آنست که مراد از مثل ذلک ده هزار حسنه باشد که در نامه
حسنات نوشته میشود و میتواند بود که اعم از آن باشد و از محو سیئات و رفع درجات
نیز و الله اعلم خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت او از گناهان و خلاصی

از تبعات آن به بیرون آمدن شخص از خانه یا امثال آن و کلام از قبیل استعاره
مصرحه تبعیه است و می تواند بود که تشبیه شده باشد گناهان بجامه و پیراهن و امثال
آن گناه یا از [illegible] که چنانچه آنها بدن را فرا میگیرند گناهان نیز احاطه بآدمی میکنند چنانچه
کلام مجید بآن ناطق است که وَاَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ و کلام استعاره بالکنایه
و تبعیه و تخییل بیشتر یاد کرده شد فتذکر فاذا سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه
تکرار خرج من ذنوبه بعد بیرون آمدن از گناهان در جزای اعمال درین حدیث با آنکه بعد
از بیرون آمدن دیگر بحسب ظاهر بیرون آمدنی متصور نیست می تواند که بواسطه تاکید باشد
در دور شدن از گناهان و تعبیر از هر مرتبه دوری بخروج شده باشد یا آنکه مراد بهر
خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناه باشد چه گناه هر چند یک نوع است
بعضی مالیست و بعضی بدنی و بدنی بعضی قولیست و بعضی فعلی و فعلی نیز باعتبار اختلاف
آلات و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه گناهان ظاهر میشود و از بعضی
احادیث و اخبار اختلاف تعدد انواع آن از رهگذر دیگر نیز فهم میشود چه در حدیث
وارد است که گناهان بعضی باعث تغییر نعمت است و بعضی منشا نزول بلا و بعضی موجب
تنگی و حبس رزق و بعضی سبب هتک ستر و بدعرضی و بعضی باعث قرب و نزدیک
شدن هلاک و فنا و برین قیاس چنانچه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده که اَلذُّنُوبُ الَّتِی تُغَیِّرُ النِّعَمَ اَلْبَغْیُ وَالَّتِی تُنْزِلُ النِّقَمَ
اَلظُّلْمُ وَالَّتِی تَحْبِسُ الرِّزْقَ اَلزِّنَا وَالَّتِی تَهْتِکُ السُّتُورَ شُرْبُ الْخَمْرِ

بودم

والتی

وَالَّتِی تُعَجِّلُ الْفَنَاءَ قَطِیعَةُ الرَّحِمِ خلاصه مضمون بصدق مقرون کلام
امام علیه السلام آنکه گناهی که تغییر دهنده و گرداننده نعمت است بغی است که عبارت
از ستم و تعدی کردن و علو و زیاده جستن و امثال آن و گناهی که باعث نزول بلا و حصول
نقمت است ظلم است که بعضی تصرف در حقوق مالی و عرضی مردم است ناروا و تعدی
و برخلاف مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورث تنگی رزق و عسرت است زنا است
زناست که عبارت از وطی زنانست برخلاف قانون شریعت مطهره و آنچه منشأ
هتک ستر و رسوائی میان مردم است شرب خمر است که ام الخبائثش دانسته اند
و قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطق است بر حرمت آن و آنچه مقتضی نزدیکی هلاک
و فنا و قرب اجل است قطع صله رحم است که حقیقت آن سابق ذکر یافت پس چنانچه
هر دوائی اختصاصی بازاله مرضی از امراض بدنی دارد و هر داروی مخصوص بدردیست
بواسطه بعضی مناسبتها و خصوصیات که آن دوا را با آن مرض و آن دارو را با آن درد
است مثل ضدیت در کیفیت و تمامیت خاصیت و امثال آن می تواند بود که هر فعلی از
افعال حج را نیز اختصاص بتکفیر نوعی از انواع گناه بوده باشد بواسطه بعضی مناسبات خصوصیات
که غیر علام الغیوب کسی آن را عالم نیست و مؤید آنست حدیثی که غزالی در احیاء علوم
روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت
بار رفعت رسالت صلی الله علیه و آله که آن سرور فرموده اند اِنَّ مِنَ الذُّنُوبِ
ذُنُوبًا لَا یُکَفِّرُهَا اِلَّا الْوُقُوفُ بِعَرَفَةَ یعنی بدرستیکه از جمله گناهان گناهی هست

که رجوع آن نمیکند و کفارهٔ آن نمیشود مگر وقوف بعرفات که در ضمن افعال حج واقع
شود و امثال این احادیث و اخبار درین باب بسیارست **حدیث**
یازدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن بابویه القمی از حسین بن ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از
محمد بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه و معتمد علیه است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
حدیث بسیار روایت کرده است از موسی بن اسمعیل از پدر او اسمعیل بن امام
موسی الکاظم از والد عالیمقدار او امام بحق عالم امام موسی کاظم علیه السلام از
آبای عالی تبار آنحضرت بترتیب معلوم از امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و
المغارب علی بن ابی طالب علیه سلام الله الملک الغالب که انّ رسول الله
صلی الله علیه و آله بعث سریّة فلمّا رجعوا قال مرحبا بقوم
قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول
الله و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثمّ قال علیه السلام
افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه **شرح** کلام
بلاغت نظام در ضمن آغاز و تمامیش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش**
اول بدرستی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و فرستادند جمعی را از لشکر
هدایت اثر که بر اسم جهاد قیام نمایند چون بازگشتند حضرت فرمودند خوش آمدند
جمعی که بر اسم جهاد اصغر قیام نمودند و جهاد اکبر بر ذمت همت ایشان باقیست که

می باید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدا جهاد اکبر کدام است فرمودند جهاد
اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند که بهترین جهادها آنست که کسی با
نفس خود که در میان دو پهلوی اوست واقع جهاد نماید **بخش دوم** بعث سریة
سریة بفتح سین و کسر را و تشدید یای مفتوحه پارهٔ لشکر را میگویند از
پنج نفر تا سیصد نفر یا چهارصد قال فی القاموس السریة من خمسة انفس الی
ثلثمایة او اربعمایة مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم را گرفته شده که بمعنی توسعه
و فراخی است یا از رحب بفتح را که بمعنی واسعه و فراخیست و نصب آن بفعلی است
که حذف آن در کلام لازم است از روی سماع یعنی هرگاه از عرب شنیده نشد که ذکر
آن کنند مانند اهلا و سهلا که در اصل اتیت اهلا و وطئت سهلا بوده و کلام
درین تقدیر است که اتیت بکم رحبا و سعة یعنی روا آوردم بسبب آمدن اینجا
توسعه در حال و فراخی در معاش و منازل و با بقوم باء سببی است یا باء مصاحبت
و مبرد که یکی از اعاظم علمای نحو است نصب مرحبا را بمفعول مطلق بودن میداند که
درین تقدیر بمعنی رحبت بلادک مرحبا یعنی وسیع ساختی و توسعه و فراخی
بخشیدی یا بخود را با آمدن خود توسعه و فراخی بخشیدی جهاد النفس مراد
بجهاد نفس مقهور ساختن و در تحت حکم خود در آوردن نفس است و وا داشتن
او بر ملازمت طاعات و اجتناب منهیات و در معرض حساب در آوردن او که
در سودا که با پروردگار خود کرده است فایده او چند شده و نقصان او چند است

و تدارک نقصان بجا می تواند کرد و بعضی از اعمال که متضمن فوز بسعادات اخرویست و مثمر
ادراک فواید صوری و معنوی چه بعمل آورده و از اموری که باعث نقصان پذیرفتن
مراتب قربت و سبب ناخشنودی پروردگار از وی سر زده و جبران آن بجا می تواند کرد
و دریافت نمودن و باز داشتن از میل مشتهیات و حرص غضبات در مقام کسر قوای
شهوانیه و سبعیه او و در آمدن و سلوک او را باعتدال آوردن و امر مذکور را وسیله
فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه بآن ناطق است آیهٔ کریمهٔ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا
وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا یعنی بدرستی که فلاح و فیروزی یافت کسی که در مقام تزکیه و تطهیر
نفس در آمده پاک ساخت دامان عفت او را از آلایش بادناس رذایل و معایب
بسبب ملازم داشتن او بطاعات و اجتناب فرمودن او از منهیات و محرمات یا
پرورش داده و بنشو و نما در آورد نهال نجات و رستگاری او را از زلال مواعظ و نصایح
و کسب انواع کمالات و فضایل علی اختلاف التفسیرین و بدرستی که خایب و بی بهره ماند کسی که
نفس خود را در پردهٔ اختفا و نقص داشته از حضیض جهالت و مباشرت مناهی بر نیاورد
و باوج فضایل و کمالات نرساند و گفته اند که تزکیه نفس موجب تصفیه باطن و صفای خاطر است
و هر گاه نفس از شوایب هوا و هوس مزکی شد و از آلایش نقص و عیب بر آمد دل
از لوث تعلقات ماسوی مصفی میگردد و از کدورت خیالات باطله و توهمات
فاسده بر می آید و تا آن نشود فوز باین سعادت میسر نیست و عروج باین پایه ممکن نه
چنانچه شاعر گوید بیت تا نفس مبرا ز معاصی نشود ٭ دل آینهٔ نور الهی نشود ٭ افضل

الجهاد

الجهاد من جاهد نفسه حمل خبر درین کلام که جمله من جاهد نفسه است بر مبتدا
که افضل الجهاد است بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد زیرا که جهاد را
که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام بدین تقدیر میشود که افضل المجاهدین من
جاهد نفسه یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام را بحذف مضاف محمول باید ساخت تا
تقدیر چنین شود که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه بعضی استدلال کرده اند باین
فقره از این حدیث بر آنکه نفس ناطقه مجرد نیست چه اگر مجرد میبود مستغنی خواهد بود از
مکان و درین کلام اثبات مکان از برای او شده پس مجرد نباشد و جواب آنست که حدیث را
دلالتی بر مدعای مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال نسبت نفس است ببدن
چه تجرد نفس ناطقه ظاهرتر از آنست که گنجایش انکار و دلیل بر نفی آن بوده باشد و براهین
قاطعهٔ عقلیه بر آن قایم است و شواهد صادقه نقلیه بآن حاکم و مکاشفات ذوقیه باطنیه
معاضد چنانچه در محل خود مذکور است [illegible] باید دانست که جهاد نفس چنانچه
این حدیث بآن ناطق است بهترین جهادهاست و حضرت عزت جل شانه بر ذمت فضل
و کرم خود لازم ساخته است که جمعی را که بآن قیام نمایند در معرض هدایت خود در آورده
ایشان را براه حق که جاده و صراط المستقیم عبارت از آنست برساند چنانچه در
کلام مجید میفرماید که وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا
یعنی جمعی که در راه محبت ما بالفعل جهاد نموده اند و او را از مشتهیات خود
باز آورده بطاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل و کمالات اخروی

نجات

واداشته اند هر آینه هدایت میکنیم ما ایشانرا و میرسانیم براههای خود که سلوک
درآن از ضلالت و گمراهی ایمن باشد بی شبهه و شک بمقصد رسند پس بر
هر کس واجبست که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را
در معرض محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیه فانیه باز آورد و در همه حال
متجسس احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرهای که او را در انها هست
غافل نباشد و بداند که هر نفسی که ازو بر می آید دریست بی بها و جوهریست
گرانمایه که هیچ شی از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود
یا عوض آن تواند شد بلکه نقدیست که بآن می تواند خرید گنجی را از کنوز رحمت
الهی که ابد الآباد از رواج فیض آن بهرمند توان بود و نفع آن از وصمت فنا
و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع گذاشتن یا صرف کردن آن در امری که متضمن
ادراک سعادت نبوده باشد نقصانیست بس عظیم و خسرانیست بس بزرگ که
هیچ عاقل باختیار پیرامون آن نگردد که بضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک
و دانا آنرا بر خود روا ندارد که نزد ارباب زیرکی و تمیز نادان و بی تمیز نماید پس
چون مرغ سحر بخروش سبوح و قدوس درآید و مؤذن صبح ندای حی علی
الصلوة در دهد بادای دوگانه واجب قیام باید نمود و بعد از فراغ ازان نفس
محراب مخاطبه خود ساخته باو خطاب باید کرد که ای نفس مرا بضاعت و سرمایه
که توانم وسیله نجات و رستگاری خود ساخت سوای این چند روزه عمر باقی

نیست

نیست و آنچه ازان رفته است و در معرض فنا و زوال درآمده در حقیقت
نقصانیست که برأس المال و سرمایه من راه یافته است و این روز نوبتیست که
از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت نعمت زندگانی درانرا
بتو ارزانی داشته است تا بعبادات قیام نمائی و فایده که وسیله نجات و
رستگاری تو باشد دران بدست آری اگر احیانا از زاید اجل مهلت آن عمر
یافتی و امروز در سلک اموات منتظم می بودی هر آینه از خدای خود درخواست
می کردی که حیات امروز دیگر را بتو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده
عملی دران بجای آوری که متضمن روسفیدی و رفع خجالت تو باشد پس همان
پندار که امروز آن روزیست که آرزوی حیات آن کرده و آرزوی ترا بر آورده اند
و حیات دران را بتو ارزانی داشته و بعمل آر دران آنچه دران روز بعمل
خواهی آورد و بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات آنرا
ضایع و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبانروزی بر بیست و چهار ساعت
تقسیم یافته است و در حدیث وارد است که یُنشَرُ لِلعَبدِ لِساعاتِ
الیَومِ وَاللَّیلَةِ أَربَعٌ وَعِشرُونَ خِزَانَةً فَتُفتَحُ لَهُ مِنها خِزَانَةٌ
فَیَرَاها مَملُوَّةً نُوراً مِن حَسَنَاتِهِ الَّتِی عَمِلَها فِی تِلکَ السَّاعَةِ
فَیَنالُهُ مِنَ الفَرَحِ وَالسُّرُورِ وَالاِستِبشارِ ما لَو وُزِّعَ عَلَی أَهلِ
النَّارِ لَأَشغَلَهُم ذٰلِكَ عَنِ الإِحساسِ بِعَمَلِها وَتُفتَحُ لَهُ

خواهی

بدل بالمها

ومنها خزانة اخرى فيراها مظلمة يفوح نتنها ويتغشاه
ظلامها وهي الساعة التي عصى الله تعالى فيها فيناله من الهول
والفزع ما لو قسم على اهل الجنة لنغص عليهم نعمتها
وتفتح له خزانة اخرى فيراها فارغة ليس فيها شيء وهي
الساعة التي نام فيها او اشتغل بشيء من مباحات الدنيا
فيتحسر على خلوها ويندم على ما فاته من الربح العظيم
الذي كان قادرا على تحصيله في تلك الساعة وهكذا
تعرض عليه خزائن اوقاته في طول عمره یعنی بازای بیست وچهار
ساعات شبانه روزی از برای هر بنده بیست وچهار خزانه مخلوق شده که
عمل هر ساعت از ساعات بیست وچهارگانه او بامر الهی در یکی از آن خزاین گذاشته
میشود و چون روز قیامت در رسد یکیک خزانه را برو عرض نموده بروی او
میگشایند پس چون خزانه را بگشایند که تعلق بساعتی داشته است که در
اعمال حسنه و کردار نیک صرف شده است خزانه بنظر آورد مملو از نور رحمت
الهی که اعمال حسنه او در آن ساعت بان تبدیل یافته پس اورا از مشاهده
آن فرح و مسرت دست دهد که اگر آنرا بر اهل دوزخ تقسیم نمایند جمیع دوزخیان
از کثرت التذاذ که ایشانرا از آن حاصل شود احساس بر الم عذاب ننمایند
و چون خزانه را بگشایند که بساعتی تعلق داشته باشد که صرف معصیت و مناهی

واعمال

واعمال ناشایست شده بمرتبه تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر
هول و فزعی که از مشاهده آن اورا روی نماید بر اهل بهشت شود تقسیم
جمیع نعمتها و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شده از لذات آن محروم
مانند و چون خزانه را در نظر آورند که تعلق بساعتی داشته است که آنرا ببطالت
و بیکاری گذرانیده است یا در خواب بسر برده است یا در افعال مباحه که رجحان اخروی
نداشته است صرف نموده آنرا خالی یابد از همه چیز پس حسرت و ندامت تمام
اورا دست دهد که چرا با وجود مهلت اجل و قدرت بر پر کردن آن از حسنات
بر آن وجه مسلوک داشته است و همچنین یکیک خزانه از خزاین ساعات هر روز
عمر اورا برو عرض میکرده باشند و اورا حالات مختلفه دست میداده باشد تا بتمام
رسد پس جهد کن ای نفس درین روز که خزاین ساعات آنرا مملو از حسنات
سازی تا بانوار آن از ظلمات قیامت ایمن گردی و چنان مکن که بواسطه اندک
کاهلی و میل باستراحت و فراغت خاطر چنان شود که چون بنظر تو درآورند همه را
خالی یابی و بر حسرت و ندامت تو بر آن فایده مترتب نباشد و حال تو مثل حال
تاجری باشد که بر سودی از دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه بر سودی که
از آن متصور بوده حسرت میبرده باشد و نفعی بر آن مترتب نشود و چه جای آنکه خوی
سلوک داری که چون در آنرا بر روی تو گشایند از هول ظلمت و آزار نتن و
تعفن آن نتوانی قرار گرفت و همیشه از اثر آن در عذاب باشی اعاذنا الله

و آتاکم عن ذلک انجام بدان ای عزیز که نفس ناطقه انسانی واقعست در میان
دو قوت یکی قوت شهوانیه که بآن ادراک لذات بدنی و حظوظ حیوانی
مینماید مثل خوردن و آشامیدن و جماع کردن و غلبه جستن بر خصم و امثال
آن از لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک را از بد و
خیر را از شر و حریص میشود در کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف
بصفات حمیده و تخلق باخلاق پسندیده که متضمن فوز بسعادات ابدیه است
و ادراک فیوض کامله باقیه و کلام معجز نظام الهی که وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ
یعنی نمودیم ما انسان را راه خیر و راه شر اشارتست باین دو قوت و همچنین
آیه کریمه اِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ اِمَّا شَاکِرًا وَاِمَّا کَفُورًا که خلاصه
معنی آن بنابر آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند والله اعلم آنست که بدرستی که نمودیم
ما انسان را راه حق و طریق خیر که در آمدن بآن متضمن رستگاری و نجاتست
و راه باطل و سبیل شر را که سلوک در آن باعث گمراهی و هلاکست یا آنست که
براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود مگر آنکه اندکه نعمتیست از
جانب پروردگار او که باو عنایت شده بوظایف شکرگزاری قیام نموده
از جمله شاکران خواهد گشت یا راه باطل را اختیار خواهد کرد و ببلای کفران
نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند
که مراد از سبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق شر

بمقابله

بمقابله آن معلوم میشود یعنی بدرستی که نمودیم ما انسان را راه راست و طریق
حق بنصب دلایل واضحه و انزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته
بآن در خواهد آمد و شاکر خواهد بود و یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده به تیه
ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده
بصیرت در نگری و قوت شهوانیه را مطیع و منقاد قوت عاقله سازی هر آینه
بسعادات عظیمه و کمالات کریمه فایز خواهی بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل
حق است خواهی رسید و اگر آنرا بر قوت عاقله سلطنت دهی و چنان کنی که قوت
عاقله اطاعت و انقیاد او را و جهت همت خود ساخته همه اوقات خود را در
تحصیل مشتهیات او صرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد از اهل
ضلالت و هلاک گردیده در معرض خطاب وَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِینًا
در خواهی آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصریست از عالم الهی و آنچه درین عالم موجودست
از بسیط و مرکبات و مجردات و مادیات همه در تو موجودست و تو خود
عالم کبیری بلکه عالم اکبر چنانچه بآن ناطقست کلامی که منسوبست بسر خیل
ارباب حال و سرچشمه جویبار هدایت و کمال امیر المؤمنین و سید الموحدین صلوات
الله علیه و آله اجمعین شعر دَوَاؤُکَ فِیکَ وَمَا تُبْصِرُ ٭ وَدَاؤُکَ مِنْکَ
وَمَا تَشْعُرُ ٭ وَتَزْعَمُ اَنَّکَ جِرْمٌ صَغِیرٌ ٭ وَفِیکَ انْطَوَی الْعَالَمُ
الْاَکْبَرُ ٭ و ترجمه آن رعایةً لموافقة الفرع مع اصله در ضمن این رباعی در معرض

پیدا در می‌آید **رباعیه** از تست دوای تو اگر با خبری ٭ هم از تو بود درد تو گر در
نگری ٭ از خود چو بجسم بشر بلند بری ٭ تو عالم اکبری چو نیکو نگری ٭ و بدانکه هرچه
در عالم کون و فساد موجودست ترا بخوبی از انجا شباهتی بان حاصلست و از آن
بیگانه نیستی نهایتش آنچه در تو بیشتر ظهور دارد و ربط آن از اشیای دیگر بتو زیاده است
چهار صفت است **اول** ملکی که ترا بر افعال ملایکه مقربین و اخلاق روحانیان خجسته
آیین ترغیب و تحریص نموده بر عبادت و طاعت پروردگار و تلاش تحصیل قرب
و رضای خالق لیل و نهار میدارد **دوم** سبعی که ترا بر افعال سباع و اطوار حیوانات
درنده مثل دشمنی و سرعت انتقام و غلبه جستن بر خصم بدشنام دادن و زدن
و کشتن و امثال آن ترغیب **سیوم** بهیمی که باعث بر انگیختن شهوت و شره
تست بخوردن و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم
چهارم شیطانی که خصال شیطان لعین را از مکر و حیله و شعبده و امثال آن در نظر
تو جلوه استحسان داده طبع ترا بجانب آن مایل میسازد و بلکه اگر نیک در نگری پیدا
که هیکل وجود تو محل اجتماع چهار چیزست **للمترجمه** چون در نگری بدیده بینا سرا
پای تن خویش را عجب ماوای ٭ کانجا سگ و خوک و ملک و شیطان ٭ جمع آمده‌اند
بطلا استیلای ٭ سگ عبارت از قوت غضبیست که بان آشنا را از بیگانه
تفرقه نکرده در مقام انتقام از بنی نوع خود بشتم و ضرب و قتل و امثال آن
در می‌آید و خوک کنایه از قوت شهوانیه که چون بر تو غالب شد ننگ را از بد و خیرا
از غ

میفرماید م

از شر فرق نکرده بمقتضای اراده او مبادرت می‌نمایی و شیطان حیله و تزویرست که
بان شر را در کسوت خیر در می‌آوری و باطل را در لباس حق جلوه ظهور میدهی اگر
بجهاد این سه دشمن خانگی قیام نموده رفع کید و مکر شیطان کردی و سگ و خوک را
برهم انداخته غلبه خوک را بتسلیط و لا دادن سگ بر و در هم شکستی و کینه‌ورزی و بی
حیایی سگ را بشرکت ساختن و حمله دادن خوک بر و از خود رفع کردی و چنان شد
که هر سه در قلاده فرمانبرداری و اطاعت تو در آمده مقهور و محکوم تو شدند هر آینه
از صحبت ملک بهره‌مند گشته برتبه ملکی فایز خواهی شد و بمؤدای این حدیث که ارجعنا
قیام بافضل الجهاد در آمده ذمت همت خود را از اقدام بان بری خواهی ساخت و کار
دنیا و آخرت تو نظام یافته عاملان عدل و انصاف در مملکت بدن تو عالم اکبر شده از آن
راه عمل خواهند یافت و چنان خواهند شد که هیچ کدام قدم از جاده استقامت بیرون
نتوانند نهاد و اگر العیاذ بالله در جهاد با ایشان و کاهلی نموده دقیقه خود را معاف
داشتی و ذره رعایت جانب ایشان نمودی هر آینه ترا ذلیل و منقاد حکم خود ساخته
بزیر لجام اطاعت و انقیاد در می‌آورند و بر تو سوار شده بکام اراده ایشان تعلق گرفت
میرانند و چنان میشود که همگی اوقات تو صرف مشتهیات تحصیل و حصول مراد
ایشان شود و تو در معنی همیشه بعبادت کلب و خنزیر خواهی بود و بپرستش ایشان اقامت
خواهی داشت چنانچه حال اکثر ابنای این زمانست که همگی همت ایشان مصروف اطفای
شکم و فرج و حب دنیا و زر و عداوت مردم را شعار و دثار خود ساخته بلوازم آن

مساهله م

بهر جانب م

مشغول م

و نفاق م

قیام دارند و طرفه تر آنکه کافران بر پرستش اصنام انکار مینمایند و بر عبادت
اوثان بضعف عقل و نادانی منسوب میسازند و حال آنکه اگر بدیده انصاف
درنگرند و پرده غفلت از روی کار خود بر دارند حقیقت امر را بر وجهی که بر
ارباب کشف و ریاضات منکشف میشود و بعین الیقین مشاهده نمایند هر آینه می بینند
که گاهی دست خدمت بر سینه اطاعت نهاده بعبادت او مشغول اند و دائما
اعمال خود را در خدمت او پیش کرده گاهی بجهت او در رکوع اند و گاهی در سجود
و همیشه انتظار دارند که بخدمتی از جانب او مامور شوند تا بذل جهد خود نموده
نهایت سعی و کوشش در تحصیل مراد او بتقدیم رسانند و گاهی بعلامت
بدو زانوی ادب در آمده به پرستش او قیام دارند و شب و روز در فکر آنند
که از جانب او چه اشارت صادر شود که در حال بمقتضای آن عمل آورند و حکمت
ایشان معروف آنست که در آنچه رضای شیطان مقرون بآن باشد و اراده
او بآن تعلق گیرد و متضمن خشنودی و مسرت او باشد ساعی باشند و در سر انجام
آن حیلها انگیزند چرا که هر یکی از کلب و خنزیر مذکور را او بر می انگیزاند که این نزاع
بر خدمات خود بدارند و مشتهیات خود را از ایشان طلبند پس در حقیقت عبادت
و طاعت شیطان میکرده باشند و قلاده بندگی او را در گردن انداخته داخل
باشند در سلک جمعی که از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب اند که الم
اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو

مبین

مبین یعنی معهود نبود مرا با شما ای فرزندان آدم و نگفتم بشما که عبادت شیطان
مکنید که او دشمن است شما را در دشمنی ظاهر پس ای عزیز باید که در همه احوال آگه
احوال خود باشی و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم و سکوت خود غفلت
جایز نداری که مبادا چنان شود که تمام عمر تو صرف شیطان عبادت و اطاعت
کلب و خنزیر شده باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا داشته باشی چرا که در
ملک بدن تو حاکم و مالک آفریده اند در انوقت محکوم و مملوک جمعی گشته خواهی
بود و با آنکه ترا رشید مولی بود خود را بنده و فرمان بردار گردانیده بواسطه
آنکه عقل که بتو کرامت شده مرتبه او در اقلیم بدن مرتبه ریاست و سلطنت است و
جمیع قوی و آلات و حواس را مقرر داشته اند که در اطاعت و فرمان او باشند تو
او را خادم و مطیع ساخته حکم جمعی را بر و جاری ساخته خواهی بود و بعضی مفسرین در
تفسیر آیه کریمه وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ گفته اند که سبب آنکه
ما فی السموات و ما فی الارض را در قبضه تسخیر تو در آورده اند آنست که تو خود را
مسخر هیچ شیئی از اینها نسازی و چنان نکنی که چیزی از آنها ترا در حیطه تسخیر خود
تواند در آورد بلکه مسخر کسی باشی که سماوات و ارض و ما فیها همه گردن بند که در حلقه
تسخیر او در آرند پس با وجود این همه عنایت و فضل الهی که شامل حال تو شده است
و ترا در مرتبه داشته اند که مخلوقات عالم بالا و دون از تسخیر تو میرنند بواسطه آنکه سر

نفس خود را کرده ام

توانستی در

و ما فیها را

بتسخیر دیگری فرو نیاوری و بعبادت غیری قیام ننمای زیرا که تو خود را در قبضه تسخیر
دیگران در آورده عبادت و اطاعت ایشان را بر عبادت و اطاعت او اختیار نمای
و فضل او را بر خود ضایع و ناچیز کذاشته در مقام کفران نعمت او در آی و با
آنکه ترا بواسطه آنکه عبادت او کنی آزاد کردانیده است از بندکی ما سوی تو خود را
بنده و منقاد دیگران ساخته دست از عبادت او باز داری [illegible] که
از اهل ظلم و عدوان خواهی بود و از جانب حضرت عزت در معرض این خطاب
که أفتتخذونه و ذریته أولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین
بدلا یعنی آیا فرا میکیرید شیطان و ذریت و اتباع او را دوستان و معاونان
امور خود از غیر من یعنی مرا کذاشته ایشان را دوست و ولی امور خود میدانید
و اطاعت و فرمان برداری ایشان را وجهه همت خود ساخته بدل من
انکاشته اید و حال آنکه ایشان مر شما را دشمن اند بد بدلیست که ظالمان و ستمکاران
از برای من قرار داده اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا حدیث
دوازدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
بزرکوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از مسعدة
بن صدقه که در ضمن حدیث هشتم ذکر احوال ایشان شد از امام بحق ناطق جعفر
محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله إن الله
عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل له

وما المؤمن الذی لا دین له یا رسول الله قال الذی لا ینهی
عن المنکر قال مسعدة و سئل أبو عبد الله علیه السلام
عن الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر أواجب هو علی الأمة
جمیعا فقال لا فقیل له و لم قال إنما هو علی القوی
المطاع العالم بالمعروف من المنکر لا علی الضعفة الذین
لا یهتدون سبیلا والدلیل علی ذلک من کتاب الله عز و جل
قوله تعالی و لتکن منکم أمة یدعون إلی الخیر
و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر فهذا خاص
غیر عام کما قال عز و جل و من قوم موسی أمة یهدون
بالحق و به یعدلون شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش
و انجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام
آنکه فرموده است رسول خدا صلوات الله علیه و آله که بدرستی که حضرت عزت
جل ذکره دشمن میدارد مؤمن ضعیف الایمان را که نبوده باشد مر او را دین کامل
کفتند که هست مؤمن که دین کامل ندارد ای رسول خدا حضرت فرمودند مؤمنی
که مباشر نهی منکر نشود و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب محرمات باز
ندارد و راوی مذکور کوید از امام علیه السلام سوال کردند از امر معروف و نهی منکر
که آیا آن واجب است بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند بر جمیع امت نه

چیست ۵

واجب نیست بلکه مخصوص بعضی است گفته شد که مخصوص است و سبب اختصاص
امام علیه السلام فرموده‌اند بر کسی واجبست که قدرت بران داشته باشد چون
در انتقام شود مردم اطاعت او کنند و داند که معروف کدامست و منکر کدام
نه بر جمعی از ضعیفان امت که بران قادر نباشند و ایشان را حالت تمیز معروف
از منکر و منکر از معروف نبوده و دلیل برین آنکه وجوب آن به بعضی امت
اختصاص دارد کلام الهی است در قرآن مجید وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ
إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی باید که بعضی از
شما از امت محمد امتی باشند که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را بمعروف
و فعل خیر و باز دارند از منکر و مبادرت بمنهیات پس وجوب آن خاص باشد
ببعض امت و نسبت بجمیع امت عموم نداشته باشد چنانچه اخبار الهی از حال امت
موسی پیغمبر علی نبینا و علیه السلام مشعر بر آنست قال الله عز و جل وَمِنْ قَوْمِ
مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ یعنی از قوم موسی گروهی اند
که مردم را هدایت میکنند بسبب حق و درستی که با ایشانست و بحق و درستی عدل
میکنند **حدیث دوم** إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُبْغِضُ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ مراد

بیان دوم

بدشمنی حضرت عزت جل ذکره آنست که با او بر وجهی سلوک نماید که کسی که با کسی
دشمنی داشته باشد با او بر آن وجه سلوک میداشته باشد و عاید سازد باو آنچه بر دشمنی و عداوت
مترتب است یعنی جزای بد و برین قیاس است اکثر صفاتی که بحضرت عزت تعالی وحده
نسبت

نسبت میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رقت قلب و مایل داشتن دل است
بجانب مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که بر رقت قلب مذکور مترتب میشود بحضرت
عزت اسناد میکنند و او را تعالی وحده العزیز رحیم میگویند و آن در گذرانیدن
از زلات و تقصیرات است و بخشیدن مظالم و عفو سیئات و بذل احسان و ایصال

اتصال ۱۲

نعمت بی پایان و الا مرتبه کبریای بلندتر است از اتصاف بامثال این صفات که گاهی
که بمعانی خود مستعمل باشد الَّذِي لَا يَنْهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ مراد بمنکر درین مقام

شرع ۱۲

امریست که از جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح
نماید و مراد بمعروف که در مقابل آن مستعمل میشود حسنی است که فعل آن بر ترک
بحسب شرع اقدس رجحان داشته باشد مثل واجب و سنت نه حسنی که در مقابل
حرام است که شامل مباح و مکروه نیز هست اما مراد بمعروف در قول راوی که
سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ
عَنِ الْمُنْكَرِ و در کلام امام علیه السلام در جواب او اخص از معنی مذکور است و بعض
واجبست چه امر بسنت بر هیچکس واجب نیست بلکه سنت است و مراد از وجوب
بر جمیع امت که راوی سؤال کرد از آن از امام علیه السلام وجوب است بر هر فرد
علی التعیین خواه قادر باشد بر آن و خواه نباشد و خواه عالم بمعروف و منکر بوده باشد
و خواه جاهل وَالدَّلِيلُ عَلَىٰ ذَلِكَ یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعضی امت آیه مذکوره
پس اشاره الیه ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی بصفات مذکوره اتفاقا

باشند

واجب است بر همه لازم می آید که وجوب بر بعضی است نه بعضی حصر چنانچه از عبارت ظاهر است
چه دلالت آیه مذکوره بر حصر مذکور در معرض منع است که و لتکن منکم امة کلام
امام علیه السلام صریح است در آنکه من در آیه من تبعیض است بلکه در بعضی تفاسیر
مذکور است که من مذکور من بیانیه است یعنی باید که باشید شما امتی که بامر معروف و نهی
منکر قیام نموده باشید از صواب دور نیست و بعد از تصریح حضرت در این حدیث
برخلاف آن اعتبار ساقط والله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر آمر و طلب

از معرض م

او از بندگان امر معروف و نهی منکر را مخصوص بعض امت است و عام نیست که شامل
جمیع امت باشد **تنبیه اول** باید دانست که علمای امامیه رضوان الله علیهم خلاف
کرده اند در آنکه وجوب امر معروف و نهی منکر که تعبیر از آن بحسبت میکنند وجوب
عینی است یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان متحقق باشد
بخصوصه واجب است مانند نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفایی است که تا کسی
مرتکب آن نشده است بر هر فرد از ایشان واجب است و چون بعضی بآن قیام نمودند
از دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و جواب سلام و امثال آن شیخ ابو
جعفر طوسی و شیخ ابوالقاسم محقق و ابن ادریس و جمعی از متاخرین علمای ما که از جمله
شیخ شهید است در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله شانه در بعضی مصنفات خود بر
وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی بآن از دیگران ساقط نمیدانند و سید مرتضی
علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین مثل

شیخ

شیخ زین الدین رحمه الله وجوب کفایی میدانند و حکم کرده اند بآنکه هرگاه جمعی
بآن قیام نمایند و ظن حاصل شود بآنکه قیام ایشان بآن در حصول مقصود
کافیست از دیگران ساقط میشود و ایشان نزاع را بر عدم ارتکاب آن از منهی
نخواهد بود و ما از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام در مقام ایراد مثالی در آمده می

نزاع م

گوییم هرگاه فرض کنیم که در شهری شخصی بترک نماز و شرب خمر مثلا اقدام مینموده
باشد و در آن شهر ده نفر باشند که شروط وجوب حسبت در ایشان متحقق باشد
و از قیام بآن ضرر مالی یا بدنی بایشان عاید نشود و چون یکی از ایشان شروع
در آن نماید و بر فعل او ترتب اثر مطلوب که مداومت آن شخص است بنماز و باز
آمدن او از شرب خمر مظنون دیگران باشد بمجرد ظن مذکور قبل از آنکه اثر مذکور
بر فعل آن یک کس مترتب شود و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبت از
نه نفر باقی ساقط میشود یا بر ایشان نیز واجب است که در ظن مذکور با او

باوجود م

مشارکت نمایند و اگر در آن اهمال کنند آثم خواهند بود جمعی که بر وجوب عینی
رفته اند شق ثانی را اختیار کرده اند و تقاعد نه نفر باقی را با وجود ظن
مذکور تجویز نکرده و جمعی که وجوب کفایی میدانند میگویند مشارکت دیگران با او
واجب نیست و بمجرد شروع آن یک کس در آن از ایشان ساقط میشود و جماعت
اول استدلال کرده اند بر مطلب خود بصدر این حدیث چه ظاهرش دلالت بر
وجوب حسبت بر هر مومن دارد و ببعضی احادیث دیگر که در معنی بآن نزدیکند مثل

حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که مَنْ تَرَكَ اِنْكارَ
الْمُنْكَرِ بِقَلْبِهِ وَيَدِهِ وَلِسانِهِ فَهُوَ مَيِّتٌ فِي الْأَحْياءِ
یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار آنرا بدل خود یا بدست خود یا بزبان
خود چنانچه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد میت خواهد بود در میان
زندها و اثری که بر حیات مترتب است بر زندگی او مترتب نخواهد بود
و در روایتی که منقول است از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرموده اند باصحاب خود که اِنَّهُ قَدْ حَقَّ لِي اَنْ آخُذَ الْبَرِيَّ
مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ وَكَيْفَ لا يَحِقُّ لِي ذٰلِكَ وَاَنْتُمْ
يَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمُ الْقَبِيحُ فَلا تُنْكِرُونَهُ
عَلَيْهِ وَلا تَهْجُرُونَهُ وَلا تُؤْذُونَهُ حَتّى يَتْرُكَهُ
یعنی بدرستی که سزاوار است مرا که بیگناه شما را ای اصحاب بجای گنه
کاران درآورده مؤاخذه نمایم و چون مرا این معنی سزاوار نباشد و حال آنکه
بشما میرسد که مردی از شما مبادرت باعمال قبیحه می نماید و انکار فعل او نمیکنید
و از او دوری نمیجوئید و او را در معرض ایذا و آزار در نمی آورید تا ترک
آن کند و امثال این احادیث که درین باب وارد است و استدلال مذکور
بر وجهی است که مشاهده میشود یعنی ضعیف است و دلالت احادیث
مذکوره بر زیاده از وجوب مطلق در معرض منع و مصدر این حدیث نیز

نفی

نفی مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی آن ظاهر میشود و جمعی که
واجب کفایه میدانند استدلال کرده اند بآیه کریمه وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ
که ترجمه اش سبق ذکر یافت و بقول حضرت در آخر این حدیث که
وَهٰذا خاصٌّ غَيْرُ عامٍّ و بخاطر میرسد که آیه و حدیث مذکور هیچکدام
زیاده برین دلالت ندارند که امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب
نیست و قایلین بوجوب عینی نیز باین قایلند چه ایشان نیز بر جمعی که
جامع شرایط آن نباشند واجب نمیدانند و زیاده ازین نمیگویند که
بر بعضی که جامع شروط مذکوره هستند بر هر فرد بخصوصه واجبست و بفعل
دیگری از او ساقط نیست و هیچ یک از آیه و حدیث دلالت ندارد
بر آنکه از جمعی که جامع شرایط مذکوره باشند هرگاه از بعضی مبادرت بآن
واقع شود قبل از ترتب اثر مطلوب بر فعل او از دیگران ساقط میشود
و نزاع بین الفریقین بر سر این نیست و سقوط وجوب آن از جمعی که جامع
شرایط وجوب نباشند اقتضا آن نمیکند که واجب کفایی باشد چرا که بسیاری
از واجبات از آن قبیل هستند و باتفاق واجب عینی اند مثل حج و جهاد
و زکوة و امثال آن نهایتش بخاطر میرسد که اگر قایل شویم بآنکه هرگاه یکی از
ده نفر مذکور در مثالی که سبق ذکر یافت بآن قیام نماید اگر دیگران را مظنه
این باشد که مشارکت ایشان را اصلا دخل در ترتب اثر مطلوب نیست و باعث

رسوخ آن شخص در فعل و ترک مذکور نیز نمی‌شود بلکه اگر باز آمدن او از آن امر
در معرض امکان و وقوع نیست همان فعل یک کس کافی است و الا مشارکت
ایشان نیز مفید نیست و وجود و عدم آن علی السویه است مشارکت ایشان
واجب نیست و وجوب آن بر ایشان قبل از شروع آن یک کس در آن
کفایتست و الا بر هر یک از ایشان مبادرت بآن واجب است و وجوب
عینی است و می‌تواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفایتست
برین محمول شود بخلاف کلام سید و تقی و حمزه که حکم بر وجوب کفائی
مطلق کرده اند و عبارت ایشان تاب این تفصیل ندارد پس آنچه علامه
در کتاب مختلف گفته است که مذهب ابن البراج همان مذهب سید
مرتضاست بعینه محل بحث نیست و استدلال کرده است علامه قدس سره در
کتاب تذکرة الفقهاء بر کفائی بودن وجوب مذکور بآنکه غرض از امر معروف
و نهی منکر از جانب شارع امر بآن واقع شده وقوع معروف است
و ارتفاع منکر پس هرگاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف
دیگران بآن عبث خواهد بود و حکم بوجوب آن بر ایشان وجهی نخواهد
داشت و بر وی وارد می‌آید که اگر مراد او حصولی که گفته است هرگاه به
فعل بعضی مترتب شود حصول بالفعل است یعنی هرگاه وقوع معروف
و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب آن از دیگران ساقط است

بحث مصنف با علامه

ایمعنی

ایمعنی محل نزاع نیست و کسی درین خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت
ظن آنست و اگر مراد او حصول بالقوه است یعنی ظن حصول اگر از عبث
بودن امر و نهی دیگران عبث بودن در بعضی اوقات خواسته است یعنی
وقتی که وجود و عدم مشارکت خود را با جمعی که قیام بآن دارند مساوی
دانند چنانچه گذشت نفع او نمی‌کند چه او قایل بوجوب کفائی مطلق است
و اگر مراد او اینست که لازم می‌آید که مبادرت ثانی بعد از صدور آن از
بعضی در جمیع اوقات عبث باشد دعوی مذکور در معرض منع است و سند
منع تفصیلی است که در ضمن مثال مذکور گذشت [illegible] دوم باید دانست که
آنچه از شروط وجوب حسبت عیناً یا کفایةً علی اختلاف القولین میان
فقهای ما رضوان الله علیهم اشتهار یافته چهار شرطست اول علم بآنکه معروف
کدام است و منکر کدام و حالت تمیز ایشان از یکدیگر تا از غلط ایمن باشد
یعنی منکر را معروف انگاشته امر بآن نکند و معروف را تصور منکر کرده در
مقام نهی از آن نشود دوم اصرار آن شخص بر ترک معروف و فعل منکر و ظاهر
نبودن علامت ارتفاع آن از وی سیوم تجویز تاثیر فعل و یعنی ترتب اثر مطلوب
بر فعل او در معرض احتمال بودن اگر تاثیر مذکور احتمال نداشته باشد و داند که بر
قیام او بامر و نهی مذکور اثری مترتب نمی‌تواند شد تکلیف بآن وجهی نخواهد
داشت چهارم آنکه ضرر مالی یا عرضی یا بدنی بر امر و نهی مذکور مترتب نشده باشد

وناهی

نه نسبت با آمر و نه نسبت بدیگران از اهل اسلام و از جمله این چهار شرط
آنچه درین حدیث مذکور است و حدیث را بران اشعاری هست دو شرط است
که شرط اول و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و رابع از احادیث دیگر فهم
شده است و باید دانست که مراتب حسبت که تعبیر از آن بانکار شده
چنانچه اشارت بآن مسبوق ذکر یافت سه است اول انکار بدل و مراتبش
مذکور خواهد شد دوم انکار بزبان که اول مراتبش موعظه و نصیحت است
و آخر مراتبش توبیخ و ملامت سیوم انکار بدست که عبارت است
از شکستن آلات فسق و دور کردن فاعل آن از مقام فعل مذکور
و زدن او اگر بانکار لسانی متاثر نشود و امثال آن و آنچه ازین مراتب
بشروط اربعه مذکوره مشروط است مرتبه دوم و سیوم است و اما
مرتبه اول یعنی انکار بدل وجوب جمیع انواع آن مشروط بجمیع این
شروط نیست بلکه آن هر چند نوع است و هر نوع را حکمی است اول اعتقاد
وجوب فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب
الهی بر فعل و ترک مذکور و رضا نداشتن بآن و وجوب این نوع هیچ
مشروط بشرط اول است که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق
شروط دیگر ساقط نشود دوم دشمن داشتن تارک معروف
و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در بعض احادیث

فعل حرام

از بان

از بان واقع است عبارت از آنست و وجوب آن مشروط بدو شرط
اول است و بشرط ثالث و رابع که تجویز تاثیر و عدم ترتب ضرر است
مشروط نیست سیوم اظهار کراهت خاطر نسبت بفاعل و تارک مذکور که بغیر
زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن
و این نوع ازین مرتبه بنسبت مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط
اربعه است و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط نهایتش
شمردن آن از انواع انکار قلبی که از قوم وقوع یافته مبنی بر
مسامحه است که دران کرده اند و ازین تقریر ظاهر شد که آنچه شیخ
ابو القاسم و علامه علیهما الرحمه و جمعی دیگر از فقها بران رفته اند که انکار
قلبی بهیچ یک از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده استقامت
بر کنار است و مخفی نماند که اطلاق نهی بر هر یک از انواع انکار قلبی بطریق
مجاز است و همچنین اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع حسبت سوای بعضی
افراد امر و نهی لسانی نهایتش شاید اطلاق مذکور حقیقت شرعی
شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده پس تخصیص تجوز
بمرتبه اولی از مراتب انکار قلبی که از کلام بعضی علمای ما رضوان الله علیهم ظاهر
میشود محل بحث باشد چه اگر مراد ایشان تجوز لغوی است تخصیص را وجهی
نخواهد بود و اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول نیز در

بحث بر بعضی علما

در معرض منع است فقد بر انجام باید دانست که انچه از شروط حسبت
در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است وهمه بران اتفاق دارند
این چهار شرط است که سبق ذکر یافت وبعضی شرط دیگر نیز اعتبار
کرده اند وآنرا شرط خامس دانسته وآن اجتناب آمر وناهی است
از محرمات وارتکاب مناهی یعنی کسی که مباشرت بامر معروف ونهی منکر
می کند می باید که خود مرتکب منهی شرعی وعامل [illegible] نشود واستدلال کرده اند بر مطلب
مذکور بچند دلیل اول آیه کریمه أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
أَنْفُسَكُمْ یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکوییها یعنی مباشرت بطاعات
واجتناب از مناهی وفراموش میکنید نفسهای خودرا وبا انکه
آن اولیست بامور ساختن بان دست ازان باز میدارید کنایه
از انکه اینچنان نباید کرد دوم قوله تعالی كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ
أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ یعنی بزرگ گناهیست نزد پروردگار
شما انکه بگویید وبفرمایید بمردم چیزی را که خود بعمل نیاورده باشید
سیوم حدیثی که روایت شده است از حضرت مقدسه مصطفوی
صلوات الله علیه وآله که مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي بِقَوْمٍ
تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتُمْ
فَقَالُوا كُنَّا نَأْمُرُ بِالْخَيْرِ وَلَا نَأْتِيهِ وَنَنْهَى عَنِ الشَّرِّ

مناهی

آزاده

ونأتیه

وَنَأْتِيهِ یعنی شبی که بمعراج می رفتم گذشتم بر جمعی که لبهای ایشان را
بمقراضهای آتشین قطع می کردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید
وبچه گناه مستوجب این عقوبت شده اید گفتند بودیم ما جمعی در دار دنیا
که مردم را بخیر واعمال نیک مامور میساختیم وخود مرتکب آن بودیم ودامان
کردار ما بآن آلوده بود چهارم آنکه هدایت کردن غیر فرع هدایت
یافتن است وبرپا داشتن غیر بعد از برپا بودن وگفته اند اِنَّ الاِصْلاحَ
زَکوةُ نِصابِ الصَّلاحِ یعنی بصلاح آوردن غیر اعمال زکوة
صلاح اعمال خود است پس چنانچه تا مال بنصاب نرسد ادای زکوة آن واجب
نیست تا اعمال نیز بنصاب خود که صلاح است نرسد اصلاح اعمال غیر که زکوة
آنست مناسب نخواهد بود وحق آنست که امر مذکور شرط نیست وبر کسی
که خود مرتکب معاصی است واز دیگری نیز سرزده آن می باید دو چیز واجبست
ترک فعلی که خود مرتکب آنست وانکار غیر بر فعلی که ازو مشاهده نموده است
وبترک یکی از دو واجب مذکور واجب دیگر ازو ساقط نمی شود وآیه
حدیث وبعضی دیگر احادیث که دلالت حسبت دارد چنانچه دلالت بر
وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد وانکاری
که از آیتین مذکورتین فهم شد اشعار بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار
مذکور بر عدم مباشرت اوست بآنچه دانسته است که معروفست وبمردم میگوید

بر وجوب هم

[illegible]

وایشان زایران می دارد نه بر قول و فعل مذکور و همچنین آنچه حدیث
معراج افاده آن کرد ترتب عقاب مذکورست بر عدم اتیان ایشان
بآنچه بآن امر کرده شدند و اتیان ایشان بآنچه مردم را ازان باز میداشته اند
نه بر امر و نهی ایشان و امّا امر و عیت و بعض تشبیهات که مذکور شد
کلامی است شعری و قابلیت آن ندارد که دلیل احکام شرعی واقع تواند شد
و نیز قایل باین قول زیاده بر عدالت شرطی نکرده است و هیچ شک
نیست که از عادل نیز گاهی و اگرچه بر سبیل ندرت باشد صغیره سر میزند
پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید که امر
معروف و نهی منکر جایز نباشد مگر بر کسی که هرگز از و معصیت بوجود نیامده
باشد نه صغیره و نه کبیره و آنچنان کسی نیست مگر معصوم پس وجوب حسبت
درین وقت که معصوم در میان نیست نسبت بهیچکس واقع نباشد و راه
آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهرست که چه صورت دارد
والله الهادی **حدیث سیزدهم** روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی
از ابو جعفر محمد بن یحیی العطار القمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث
بسیار ازو روایت شده و چند کتاب در حدیث تصنیف دارد و ثقه
و جلیل القدرست از احمد بن محمد و جمعی از راویان حدیث که مرا د انجا

علی

بار میکردند

می آید و لازم م

بلغ

علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن و محمد بن عقیل الکلینی است
از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهم السلام هر سه حدیث روایت کرده است و اگرچه بعضی علمای رجال مثل
نجاشی و غیره ضعیفش دانسته اند و نسبت کذب و فساد مذهب
باو داده اما شیخ ابو جعفر طوسی در بعضی تصانیف ثقه اش دانسته والله اعلم
از حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدرست و از اصحاب امام رضا
علیه السلام بوده و از شصت کس از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام
حدیث نقل کرده است و بعضی او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب
ما یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر آنکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت
رسیده صحیح است و همه کس بتصدیق ایشان بفقه و علم کرده و وفات
او در سال دویست و چهار بحسب اتفاق افتاده رحمة الله علیه از ابو
حمزه ثمالی که از رجال مقبول حدیث است و بعضی ثقه اش دانسته اند
و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام فرموده اند که او لقمان عصر
خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام هر دو حدیث
روایت کرده است از امام الباطن والظاهر امام محمد باقر علیه السلام که
آنحضرت فرموده اند قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي
حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَلَا إِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي

أَنَّهُ لَا تَمُوتُ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللهَ
وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَلَا يَحْمِلَنَّكُمُ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ
مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللهِ
فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا
وَلَمْ يَقْسِمْهَا حَرَامًا فَمَنِ اتَّقَى اللهَ وَصَبَرَ آتَاهُ رِزْقَهُ
مِنْ حِلِّهِ وَمَنْ هَتَكَ حِجَابَ سِتْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَخَذَهُ
مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ قُصَّ بِهِ مِنْ رِزْقِهِ الْحَلَالِ وَحُوسِبَ عَلَيْهِ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نمایش
انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** فرموده است رسول خدا
صلوات الله علیه و آله در اثنای حجة الوداع که آخرین حج آنسرور بود بدرستی
که جبرئیل امین در دل دمید و بخاطر من آورد که نمیرد و بعالم آخرت نقل نکند
هیچ نفسی از نفوس انسانی تا روزیی که از برای او مقدر شده است بتمام و
کمال باو عاید نگردد پس بترسید از خدای تعالی و عصیان او مکنید و اجمال
کنید در طلب روزی یعنی کد بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن منمائید
و شب و روز از پی آن در تک و پوی مباشید که آنچه مقدر است بشما آن نیز
بشما میرسد و باید که بجهت دیر رسیدن روزی مقدر شما را بران ندارد که بواسطه
آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید که
بدرستی که

بدرستی که رزاق با منت نعمت عطیات روزی بندگان خود را از وجه
حلال برایشان قسمت کرده است و نصیب هر کسی را فراخور مرتبه و حال
او تعیین نموده و از وجه حرام قسمت آنرا برایشان مقرر نداشته است
و روا نداشته که از حرام انفاق نمایند پس هر کسی از جاده پرهیزکاری
قدم بیرون ننهد و بر تاخیر و دیر رسیدن نعمت او با وجود صبر و شکیبائی
پیش آورد هر آینه روزیی که از وجه حلال قسمت او شده است باو
عاید میشود و کسی که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی ننموده پرده
ناموس شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه بریده می شود وظیفه
روزی او از وجه حلال و چنان میشود که قسمت مقدر نیز باو نرسد
و روز قیامت او را در موقف حساب در آورند و حساب آنرا
از و طلب داشته بر ارتکاب آن عقاب نمایند **بینش دوم** نَفَثَ
فِی رُوعِی نفث بنون و ثاء سه نقطه بمعنی نفخ و دمیدن است
و روع بضم راء و سکون واو بمعنی عقل و دل و حاصل معنی آنست که در ضمن
بینش اول مذکور شد وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ اجمال در طلب چنانچه گذشت
کنایه از ترک کد و کوشش بسیار است در طلب و قول حضرت صلوات
الله علیه و آله که اِتَّقُوا اللهَ وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ دو محمل دارد اول آنکه مراد
این باشد که بترسید از خدای تعالی در ترک کد و کوشش کنایه از آنکه مبادرت

نمایید چنانچه میگویند اتَّقُوا اللهَ فِي فِعْلِ كَذَا یعنی که مباشر
آن فعل مشوید دوم آنکه مراد این بشد که اگر شما شیوهٔ پرهیزکاری را
پیش گیرید و از خدای خود ترسی داشته باشید احتیاج بکد بسیار
و تعب زیاده در بدست آوردن روزی نخواهید داشت و روزی حلال
شما بآن بشما خواهید رسید و اشارت بشد بمود آن آیه کریمه وَمَنْ
يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ
لَا يَحْتَسِبُ که خلاصه تفسیرش والله اعلم آنست که کسی که شیوهٔ
تقوی و پرهیزکاری پیش گرفته از خدای تعالی بترسد حضرت عزت
بیرون شد او را در امور او بیاورد کرامت کند و رزق او را باو رساند
از وجهی که گمان او بآن نبرده بشد وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ اسْتِبْطَاءُ
شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ تَطْلُبُوهُ بِشَيْءٍ مِنْ مَعْصِيَةِ اللهِ
یعنی لا یبعثنکم ولا یحملنکم و أن در أن تطلبوه أن مصدریست که فعل
را بتأویل مصدر میبرد و مصدری که از انضمام آن با معمولش بیرون می آید
منصوبست بنزع خافض و کلام درین تقدیرست که لا یبعثنکم استبطاء
شیء من الرزق علی طلبه من المعصیة یعنی بر نینگیزاند و ندارد شما را دیر
رسیدن روزی حلال که بجهت شما مقدرست بر آنکه طلب نمایید آنرا
از معصیت و مبادرت بعصیان الهی قَسَمَ الْأَرْزَاقَ بَيْنَ خَلْقِهِ حَلَالًا

حلالا درین

حلالاً
درین کلام بحسب ترکیب حال است از ارزاق که مفعول قسم است
و نصبش بر حالیت است یا مفعول قسم است بتضمین معنی جعل و نصبش
بر مفعولیت و کلام باین آیل که قسم الارزاق بین خلقه وجعلها حلالا
هَتَكَ حجاب ستر الله هتک ستر بمعنی دریدن و پاره کردن
آنست و حجاب ستر اضافه بیانیست اگر ستر بکسر سین خوانده
شود چه ستر بکسر سین بمعنی پرده و حجابست و اضافه لامیست اگر بفتح
سین بشد که بمعنی مصدرست و بر هر تقدیر در کلام استعاره مصرحه تبعیه
ارتکاب شده است یا ترشیح چه تشبیه شده است شریعت الهی و قانون
که در سلوک از جانب او گذاشته شده در آنکه حایل میشود میان بندگان
و گناه به پرده که حایل میشود میان اینکس و غیر اکتفا شده است از ادات
تشبیه بذکر مشبه به بعیذ فعل چنانچه قاعده استعاره مصرحه تبعیه است
و بیان آن از پیش رفت و ذکر هتک که از ملایمات مشبه به است ترشیح
آنست نمایش باید دانست که جمهور اشاعره که اغلب فقهای اهل سنت
در اصول و کلام تابع ایشان اند و مذهب ایشان منسوب بابو الحسن اشعری
شاگرد ابو علی جبائی که از اعیان معتزله است و اشعر نام بزرگ قبیله ایست
در یمن و این جماعت باو منسوب اند بر آن رفته اند که رزق اعم است از
حلال و حرام و میگویند هر چه ذی حیات از آن انتفاع مییابد خواه

انتفاع مذکور باکل و شرب باشد و خواه بنحو دیگر رزق است اعم از انکه حلال باشد
یا حرام و بعضی از ایشان مخصوص دانسته اند بماکول و مشروب و غیر آنرا
رزق نمیدانند و معتزله که اصول و کلام شیعه اغلب موافق مذهب
ایشان است و مذهب ایشان مستند است بواصل بن عطا اتفاق دارند
بر انکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع حیوان از ان
و کسی را نرسد که او را از انتفاع از ان منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از انکه
انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بر وجه دیگر و استدلال کرده اند
بر مطلب خود باین حدیث که صریح است در اختصاص رزق بحلال
و عدم صحت اطلاق آن بر حرام و بکلام الهی که در مقام مدح و تعریف
اهل ایمان نازل شده که وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
بر نیوجه که معنی آیه والله اعلم آنست که از انچه ما رزق ایشان ساخته ایم
انفاق میکنند و بذل آن بغیر می نمایند پس اگر رزق اعم باشد از حرام
لازم می آید که انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد
ایشان را و هیچ شک نیست که انفاق از حرام مقتضی مدح الهی
نیست پس رزق مخصوص باشد بحلال و شامل حرام نباشد و استدلال
بر نیوجه را شیخ ابوجعفر طوسی در تفسیر خود که بتبیان موسوم است
ایراد کرده است و بعضی دیگر از آیه مذکوره بر نیوجه استنباط دلیل کرده اندکه

تقدیم

تقدیم ظرف در ان بر متعلق افاده حصر می نماید و حصر انفاق در رزق
تقاضای آن میکند که انچه قابلیت انفاق دارد دو نوع باشد یکی رزق که
از جانب الهی بایشان کرامت شده و ایشان چون آنرا از باز گرفته
خود ح
انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و یکی غیر رزق که انفاق آن
مقتضی مدح نیست و اگرچه ایشان از ان منتفع بوده اند و قابلیت
انفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور را وجهی نخواهد بود و وقوع کلام
الهی از حلیه بلاغت عاری خواهد نمود مگر انکه بگویند تقدیم ظرف بواسطه
بر انوجه ح
حصر نیست بلکه بنابر رعایت سجع است در فقرات کلام والله اعلم
و اشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند بانکه اگر حرام رزق نباشد
لازم می آید که کسی که تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و هرگز انتفاعی
از حلال نیافته مرزوق نباشد و حال انکه حضرت عزت در کلام مجید
فرموده است که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ
رِزْقُهَا یعنی نیست حیوانی در روی زمین مگر انکه حضرت عزت عظمته
بر ذمت رازقیت و کرم خود فرض کرده است که رزق او را باو برساند
پس حرام رزق باشد و الا کذب کلام مذکور لازم می آید و کذب بر خدای
تعالی روا نیست جوابش آنست که رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر
یافت اعم است از ماکول و مشروب و از اشیاء دیگر که حیوان از ان

انتفاع می یابد حتی استنشاق هوا و امثال آن و
انتفاع مذکور را اعم میدانند در انتفاع بالفعل و از
انتفاع بالقوة یعنی قابلیتی داشته باشد و قدرت بران حاصل
باشد خواه فعلیت پیدا کرده باشد و خواه نه پس شخص مذکور
کاهی مادهٔ نقض می تواند بود که در طول ایام زندگانی هیچ
نحو انتفاع از حلال نبرده باشد حتی استنشاق هوا و قدرت
بران نیز لمحهٔ نیافته باشد و ظاهر است که وجود این قسم
ذی حیاتی بر تقدیری که متصور باشد تحقق آن در خارج
در معرض منع خواهد بود و مادهٔ نقض می باید محقق باشد
و نیز می پرسیم ایشان را که بگویید حیوانی که بعد از ولادت و قبل
از آنکه کام حیات را بچیزی از ماکولات و مشروبات دنیا
شیرین کرده باشد بعالم آخرت شتابد بنا بر آنچه شما
بآن قایلید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد و حال
آنکه مفاد آیه مرزوقیت جمیع حیواناتست پس آنچه
شما را جواب ازین ماده تواند شد جواب ایشان
نیز از آن ماده می تواند بود و بحدیثی که روایت کرده است
صفوان بن امیة و گفته است کنا عند رسول الله صلی

الله

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ جَاءَ عَمْرُو بْنُ قُرَّةَ فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيَّ الشِّقْوَةَ فَلَا
أَرَانِي أُرْزَقُ إِلَّا مِنْ دُفِّي بِكَفِّي فَأْذَنْ لِي فِي
الْغِنَاءِ مِنْ غَيْرِ فَاحِشَةٍ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
لَا آذَنُ لَكَ وَلَا كَرَامَةَ وَلَا نِعْمَةَ أَيْ عَدُوَّ اللَّهِ لَقَدْ
رَزَقَكَ اللَّهُ طَيِّباً فَاخْتَرْتَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ مِنْ
رِزْقِهِ مَكَانَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ مِنْ حَلَالِهِ أَمَا إِنَّكَ
بَعْدَ هَذِهِ الْمَقَالَةِ ضَرَبْتُكَ ضَرْباً وَجِيعاً یعنی

لَوْ قُلْتَ م

بودیم ما نزد رسول خدا صلوات الله علیه و آله که عمرو بن
قره که یکی از اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدا بدرستی
که خدای تعالی بر من نوشته است که همیشه مفلس و بی
چیز باشم و علاجی نمی بینم سوای آنکه روزی خود را از دف زدن
بدست خود بهم رسانم رضا ده مرا که بغنا و قوالی قیام می نموده باشم
بی آنکه در ضمن آن فاحشه از من صادر شود حضرت فرمودند که نه اذنی با آن
مقرون است و نه ترا کرامتی و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدا بدرستی که
حضرت عزت عمت عطایه رزق ترا از وجه حلال طیب مقدر کرده بود و تو
بواسطه اندک بی صبری که بر وصول آن داری اختیار کرده چیزی را که بر تو حرام

کردانیده است از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است از حلالهای
خود هر آینه اگر دیگر این قسم حرف بر زبان تو جاری گردد از جانب من تادیب
بلیغی خواهی یافت و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس سخن ابن درین حدیث اطلاق
رزق بر حرام شده است حرام رزق نیست جواب پس اول طعن در سند حدیث است یعنی جمعی که
حدیث را نقل کرده اند تا بما رسیده عادل و ثقه نیستند و اعتماد بر صدق قول ایشان
نیست و بر تقدیر صحت سند میتواند بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام پیغمبر صلعم
واقع شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بر آن آنکه اگر بطریق حقیقت میبود سوق
کلام تقاضای آن میکرد که بجای مَا حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْكَ مِنْ رِزْقِهِ ما قسم الله علیك من حرام آن
گفته شود همچنانکه فقره قرینه آن که ما اَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ مِنْ حَلَالِهِ است بر این وجه واقعست
پس چون این چنان واقع نشده و تغییر در عبارت شده است میدانیم که حرام در آن
فقره بمشاکله فقره سابقه است یعنی لَقَدْ رَزَقَكَ اللّٰهُ طَیِّبًا چنانچه جمعی که ثنا را مخصوص
بوصف نفس دانسته اند اطلاق ثنا را در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که
لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِكَ بر توصیف حضرت
الهی نفس خود را بر آن حمل کرده اند و مشاکله اگرچه نوعی است از مجاز و حمل کلام
بر آن خلاف ظاهر است اما اهل عرب آنرا از محسنات معنوی شمرده اند و در
قرآن و حدیث و عبارات بلغا نظماً و نثراً بسیار وارد است پس حمل بر آن چندان
دور نیست خصوصا که متضمن رفع تنافی و تخالف از احادیث صحیحه بوده باشد

حدیث چهاردهم روایت شده است بسندی
که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی از صالح بن عیسی بن احمد
از محمد بن محمد بن علی بن عمر بن رباح که مثل برادران واقفی بوده
از محمد بن الفرج الرخجی که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و ادراک صحبت
امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام نیز نموده و ثقه و معتمد علیه است
از عبدالله بن محمد العجلی از عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی بن علی بن الحسن
بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که قبر مبارک او در شهر ری
واقع است و احادیث بسیار در شان او نقل شده از آنجمله روایت شده است
بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که معاصر او بوده و از و بواسطه روایت
کرده است که او از سلطان وقت گریزان شده بشهر ری آمد و در کوچه
موالی در زیر زمینی که در خانه یکی از شیعیان آنجا بود ساکن شد و مدتی
مدید در آن موضع بعبادت پروردگار خود قیام نموده روزها روزه میداشت
و شبها بنماز و شب زنده داری میگذرانید و گاهی بر وجه مخفی بیرون
آمده بزیارت قبری که الحال برابر قبر او واقعست اقدام می نمود و باز
بجای خود میرفت و اظهار میکرد که این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم است
علیه السلام و همیشه برین وجه سلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعه را که
در آن شهر بودند معرفت بحال او بهم رسید و درین اثنا یکی از شیعیان

پیغمبر را صلی الله علیه وآله بخواب دید که با او میفرمود که یکی از فرزندان
من درین شهر در کوچهٔ موالی مقام دارد و در نزدیک درخت سیبی که در باغ
عبد الجبار بن عبد الوهاب واقع است مدفون خواهد شد و اشاره بدان سرزمین
فرمودند چون آن مرد بیدار شد نزد صاحب آن درخت و آن زمین رفت
که شاید آنرا بخرد و چنان شود که موضع دفن آنحضرت در ملک او واقع
شود چون صاحب آن مکان از سبب این اراده استفسار نمود خواب
مذکور را با او نقل کرد آن مرد چسیم یاد کرد که من امشب همین خواب دیده ام
و چون بیدار شدم آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آنحضرت
و شیعیان او در آنجا مدفون شوند درین اثنا بیماری بر مزاج شریفش
طاری شد و بجوار رحمت ایزدی پیوست در وقت غسل چون در مقام
کندن لباس او در آمدند رقعهٔ از گریبان جامهٔ او بر آمد که بران نوشته بود
انا ابو القاسم عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام و حقیقت نسب شریفش بر همگنان ظاهر و هویدا
گردید و روایت کرده محمد بن علی بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
از علی بن احمد از حمزة بن قاسم العلوی رحمه الله از محمد بن یحیی العطار از یکی
از مردم ری که بخدمت امام علی نقی علیه السلام استسعاد یافته بود که او
گفت چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمودند که این کنت یعنی

کجا بودی

کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم امام علیه السلام
فرمودند اما انك لو زرت قبر عبد العظیم عندکم لکنت
کمن زار الحسین بن علی علیه السلام یعنی هر کسی که اگر
بزیارت قبر عبد العظیم که در ملک شما واقع است قیام می نمودی هر آینه می بودی
مثل کسی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آنرا می یافت
بسند دیگر یافتی از پدر او عبد الله بن علی از ابان غلام زید بن علی از عاصم بن
بهدله که گفت قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین دینارا
وکتبت کتابا واشهدت عدولا فبلغ ذلك امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام فبعث الی مولاه قنبر فاتیته فلما
دخلت علیه قال یا شریح اشتریت دارا وکتبت کتابا و
اشهدت عدولا ووزنت مالا قلت نعم قال یا شریح
اتق الله فانه سیاتیك من لا ینظر فی کتابك ولا یسأل
عن بینتك حتی یخرجك من دارك شاخصا ویسلمك
الی قبرك خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار
من غیر مالکها ووزنت مالا من غیر حله فاذا انت
قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا والآخرة ثم قال
علیه السلام یا شریح فلو کنت عندما اشتریت هذه الدار

اثنتين فكتبت لك كتابا على هذه النسخة اذن لم تشترها
بدرهمين قال قلت وما كنت تكتب يا امير المؤمنين
قال كنت اكتب لك هذا الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما
اشترى عبد ذليل من ميت أزعج بالرحيل اشترى منه دارا
في دار الغرور من جانب الفانين الى عسكر الهالكين وتجمع
هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول منها ينتهي الى
دواعي الآفات والحد الثاني منها ينتهي الى دواعي العاهات
والحد الثالث منها ينتهي الى دواعي المصيبات والحد الرابع
منها ينتهي الى الهوى المردي والشيطان المغوي وفيه
يشرع باب هذه الدار اشترى هذا المغتر بالامل من
هذا المزعج بالاجل جميع هذه الدار بالخروج من
عز القنوع والدخول في ذل الطلب فما ادرك هذا
المشتري من درك فعلى مبلبل اجسام الملوك وسالب نفوس
الجبابرة مثل كسرى وقيصر وتبع وحمير ومن جمع المال
الى المال فاكثر وبنى فشيد ونجد وزخرف وادخر
بزعمه للولد اشخاصهم جميعا الى موقف العرض لفصل
القضاء وخسر هنالك المبطلون شهد على ذلك العقل

اذا خرج من اسر الهوى ونظر بعين الزوال لاهل الدنيا
وسمع منادي الزهد ينادي في عرصاتها ما ابين الحق
لذي عينين ان الرحيل احد اليومين تزودوا من
صالح الاعمال وقربوا الآمال بالآجال شرح كلام
بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بينش بينش اول
خلاصه كلام راوي آنكه گفت بمن شريح قاضي خانه خريدم بهشتاد دينار و سند
برطبق آن نوشتم و جمعي را از عدول مومنين بران گواه گرفتم پس نگاه
اين خبر بامير المومنين علي بن ابي طالب عليه السلام رسيد غلام خود قنبر را
بطلب من فرستاد چون بخدمت آنحضرت رسيدم مرا در معرض خطاب
در آورده فرمود که اي شريح خانه خريدي و سندي بران نوشته و جمعي را
از عدول بران گواه گرفته و بهاي آن مالي داده گفتم بلي حضرت فرمودند
اي شريح از خدا بترس و شيوه پرهيزكاري پيش آر که زود باشد که بر تو
وارد شود شخصي كه نگاه نكند بسند تو و از گواهان تو چيزي نپرسد تا آنكه بيرون
برد ترا از خانه تو در حالتي که چشمهاي تو باز باشد و روح از قالب تو
مفارقت كرده باشد و بسپارد ترا بقبر تو بدانكه چيزي از زخارف دنيا
همراه تو باشد پس هيچ بين به بصيرت و فكر مباد که اين خانه را خريده
باشي از کسي که در واقع مالک آن نباشد و داده باشي بهاي آن مالي

که از وجه حلال بدست نیاورده باشی و تو دران هنگام به تحقیق که متحمل نقصان
دنیا و آخرت خواهی بود بعد ازان فرمودند که ای شریح اگر وقتی که اراده خریدن
آن داشتی پیش من می آمدی سندی درین باب برای تو می نوشتم برین
نسخه که چون آن را بجا می آوردی اگر به دو درهم بتو میفروختند نمیخریدی شریح
گوید گفتم چه چیز می نوشتی ای مولا مومنان فرمودند می نوشتم از برای تو این
سند را و عبارتی ادا فرمودند که ترجمه اش اینست بسم الله الرحمن
الرحیم این سرائی است که خریده است آن را بنده ذلیل و خوار از میتی
که کنده شده است از مکان مالوف دنیا و براه آخرت شتافته خریده است
از وی سرائی را که واقع است در شهر غرور و فریب و مسافت آن از جانب فنا
و زوال است تا ملک هلاک و ارتحال احاطه کرده است باین سرای
چهار حد حد اول آن منتهی است بدواعی آفات و اموری که متضمن بلایا
و محن اند و حد دوم آن انتهام یابد بدواعی علامات و اسباب شداید و
کربات و حد سیوم آن نهایت می پذیرد بدواعی مصیبات و اموری که
مورث کلفت مصیبت اند و حد چهارم آن اتصال دارد بهوای نفس که
باعث هلاک دینست و بشیطان مغوی که گمراه کننده پاکان راه یقین است
و در این حد گشوده می شود در این سرا که محل دخول و خروج آنست خریده است
این گرفتار فتنه امید و امل ازین آواره شده نا امیدی و اجل جمیع این سرا را

بخروج

بخروج از عز قناعت و ادب و دخول در ذل خواهش و خواری طلب
و چون این مشتری را درین معامله دریکی بهم رسد یعنی کسی برو دعوی نماید که
این حق من بوده است که او بغیر حق بتو فروخته است و تو بغیر حق دران
تصرف کرده بر آنهم ریزاننده و خاک پاشنده اجسام پادشاهان است
و زایل سازنده حیات متکبران و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان
روم و تبع و حمیر والیان یمن و جمعی که مال را بر روی مال گذاشته در مقام
اکثار و بسیاری آن در می آیند و بناهای رفیع نموده روی آن را بگچ و امثال آن
می اندایند و برفعت اساس و کرسی دادن یا گسترانیدن فروش خوب و طلا
کاری [2] دیوار زیب و زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میگذارند بگمان
آنکه فایع فرزندان ایشان خواهد کرد و با و تعلق خواهد گرفت یعنی موت که
ایشان را یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را در موقف عرض و پرسش حاضر
سازد تا مهم دعوی ایشان فیصل یابد و هر آینه دران وقت خسران و زیان کاری
ارباب بطلان را خواهد بود گواه است بر معامله مذکور عقل که بیرون کرده خود را از قید
اسیری هوا و هوس آزاد سازد و بدیده بصیرت نظر کند بمآل حال ارباب
دنیا و فنا و زوال ایشان و بگوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترک
دنیا ندا میکند در ساحت آنخانه یا در ساحت دنیا که چه ظاهر و هویداست حق
بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی بصیرت و بینائی او در عواقب امور مرتبه

در

بعد از

کمال یافته باشد به رتبتی که چنانچه آمدن بدنیا را روزی بود انتقال از آن را
نیز روزی مقرر شده که از وصول آن گزیری نیست جهد کنید که بواسطه سفر
خود توشه راهی داشته باشید از اعمال و کردار نیک و نزدیک گردانید املها و امید
خود را باجلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن
موت و نوایب آن زایل سازید حتی تخرجک من دارک شاخصًا
هرگاه چشمهای شخص گشوده ماند چنانچه نتواند برهم گذاشت عرب میگوید شخص
بصره بفتح خا فهو شاخص و شاخصًا درین فقره حال واقع شده
از مفعول تخرجک یعنی تا بیرون برد آن شخص ترا از خانه تو در حالتی که چشمهای
تو از هم باز باشد و شخص مذکور کنایه از موتست و می تواند بود که از شخص
من البلد که بمعنی ذهب و سار است ماخوذ باشد یا از شخص السهم که بان معنی است
که بلند رفت و بالای نشانه را گرفت و مراد این باشد که تا بیرون برد ترا
بروجهی که بر کتفهای مردم بار شده باشی یعنی مرده باشی و جمعی تابوت ترا
برداشته باشند و یسلمک الی قبرک خالصًا هرگاه شخصی بکسی
چیزی عطا کرد و او گرفت از و عرب میگوید سلمه بتشدید لام الیه یعنی اعطاه
فتناوله منه و مراد بخالصًا که بحسب ترکیب حال واقع است از مفعول
یسلمک خالص بودن از دنیا و زخارف آنست یعنی ترا تسلیم کند بقبر تو
در حالتی که خالص و فارغ باشی از همه چیزها و هیچ چیز از دنیا و متاع آن

صالحه

بلغ

باتو

با تو همراه نباشد فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر
مالکها ان در ان لا تکون ان مصدری است و حرف جر در کلام مقدر است
و مصدری که از ان و معمولش بهم می آید منصوب بنزع خافض و کلام درین
که فانظر لان لا تکون اگر حرف مقدر لام باشد یا فی ان لا تکون اگر فی باشد
و تاویلش این که در عدم کونک شاریا لها من غیر مالکها و فی اداءک ثمنها من
غیر حله یعنی تامل کن و بخاطر آر که نبوده باشد که خرید تو از غیر مالک واقع
شده باشد و زر دادن تو در بهای آن از غیر وجه حلال باشد فاذا انت قد
خسرت اذا درین کلام اذا فجائیه است مثل اذا که واقعست در آیه
کریمه فاذا هم خامدون و حاصل معنی آنکه مقارن عمل مذکور بتحقیق
که از اهل خسران و زیان کاری خواهی بود بی آنکه زمانی فاصله شود اذن
لم نشترها بهذه الثمن اذن حرفی است که بر سر جزا و جواب در
می آید و در اکثر استعمالات بعد از ان و لو شرطی واقع می شود و در رسم
کتابه آن خلافست جمهور بر آنند که می باید بالف نوشته شود بشکل اذای
حرف شرط و مازنی که از علمای عربیت است میگوید بنون می باید نوشت
و فرا میگوید اگر عمل در ما بعد خود میکند بالف باید نوشت و اگر عمل نمیکند
بنون ازعج بالرحیل ازعج بصیغه مجهول است بمعنی اقلع قال فی
الصحاح ازعجه ای اقلعه من مکانه یعنی کند او را از مکان خود

بر
جمیع

یجمع هذه الدار ای یحویها و یحیط بها یعنی فرا میگیرد این
خانه را و احاطه میکند بآن یشرع باب هذه الدار یشرع بصیغهٔ مجهول
بمعنی یفتح قال فی القاموس اشرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج من
عن القنوع باء بالخروج باء عوض است مثل بای خذ بهذا و قنوع بضم
قاف بمعنی قناعت است فما ادرک هذا المشتری من درک
ما ما شرطیه است و ادرک بمعنی لحق است از درک بمعنی لاحق شدن
قال فی القاموس الدرک اللحاق درکه لحقه و هذا اسم اشارت است
مفعول است و درک بفتح را بمعنی تبعه است که عبارت از عقوبت و سزای
بدست و هر امر ناخوش که بر فعلی مترتب شود بعد از وقوع آن قال
فی الصحاح الدرک التبعة یحرک و یسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه
یعنی درک بمعنی تبعه است بفتح را و سکون را هر دو خوانند عرب میگوید
ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی هر گاه لاحق شود بتو عقوبتی
بر من است خلاص ساختن از آن و مراد اینجا آنست که در بیت اول سبق
ذکر یافت فعلی مبلی اجسام الملوک مبلی بر وزن مکرم ماخوذ
از بلای بکسر باست که بمعنی شور و اندرس است یعنی انهم پاشیدن
و ریزه ریزه شدن و علی مبلی که جار و مجرور است خبر است از اشخاص
که مقدم شده است بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری بفتح کاف

بر
و اندرس است

بلغ

دکر

وکسر کاف لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که در زبان فارسی بمعنی وسیع
الملک است و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان
بالفاظ فارسی تعبیر از آن بکسری کرده اند و امثال این در لغت ایشان بسیار است
و اهل عربیه این قسم لفظ را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه روم است
و تبع بضم تای بدو نقطه و تشدید بای بیک نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است
و لفظ او مفرد است و جمعش تبابعه آمده بدو بای بیک نقطه بر وزن فراعنه
و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان
در زمان سابق پادشاه بوده اند و بعض فتیة شاده شید بکسر شین و سکون یا
گچ است که دیوار خانه را بآن می اندایند مانند گچ و امثال آن و تشیید
بفتح شین مصدر است بمعنی گچکاری کردن عرب گوید شاد یشید شیدا
فهو مشید او نقل بباب تفعیل که درین فقره ارتکاب شده بواسطه مبالغه
در شید است یعنی بنا کند و مبالغه تمام در گچکاری آن بکار برد و مشید
بتشدید و فتح یا بر وزن مؤید بمعنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید
بالتشدید للمطول و نجد فزخرف نجد بنون و جیم بتشدید و دال بی نقطه
مشتق است از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند
باشد و درین مقام کنایه از رفعت بنا است و می تواند بود که از نجد که
بمعنی ما ینجد به است ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند بآن خانه را

جمیعاً الی موقف العرض

از فروش خوب و بردهای زنگین و تونک و امثال آن زخرف بضم زاء و را
بمعنی طلاست و زخرفه بمعنی زینت اشخاصهم لفصل القضاء اشخاص
بکسر همزه مصدر باب افعال است بمعنی احضار و ضمیر هم راجعست به بایع و
مبیع و صاحب درک یعنی مبلی اجسام ملوک که کنایه از موتست متعهد و متکفل
حاضر ساختن ایشانست بموقف قضا و پرسش تا حکم ایشان فیصل یابد
و استعارات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام رعایتش است بر صاحبان
بصیرت و معرفت بضایع عبرت مخفی نخواهد بود عرصاتها عرصات

بضایع عبرت

جمع عرصه است و عرصه بمعنی ساحت و فضاست و ضمیر ها راجعست
بدار که بمعنی خانه است یا بدنیا و اول اگرچه بحسب لفظ دورتر واقع است
و رعایت جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب می نماید اما بحسب معنی انسب است
ما ابین الحق لذی عینین ما تعجب است مثل ما احسن
وجهه و ابین بمعنی اظهر است و مراد بذی عینین صاحب بصیرت
کاملست و کلام درین تاویلست که ما اظهر الحق لصاحب البصیرة ان الرحیل
احد الیومین یعنی چنانچه فرزند آدم را روز قدوم و در آمدن
باین بنای فانی و آن روز ولادت اوست همچنین روز رحلت و بیرون
رفتنی نیز هست و آن روز موتست پس سزاوار آنست که از آن فراموش نکند
و همیشه متذکر آن باشد والله الموفق انجام مرتوانه که دارد در کلام حضرت

امیر المومنین علیه السلام که اشتری منه دارا رمزی باشد برای
بدن و مراد بمشتری نفس ناطقهٔ انسانی باشد که در زوایای ظلمانیهٔ آن
محبوست و بسبب آن از نورانیت عالم تجرد که از عوالم قدس است محروم مانده
و بایع کنایه از آباء و پدر باشد که باعث حصول اجزای اصلیهٔ منویهٔ آن شخص اند
و خانه بنا کرده اند که مبدا آن از جانب فنا است که عدم اولی باشد و منتهاش
بلکه هلاک که مقدمات موتست و این بدن اگرچه مرکب نفس ناطقه است
و وسیلهٔ سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل اما قوای بهیمیه که در همه
حال ملازم او بند دواعی آفات و اسباب عاهات و مصیبات اویند
و او را باتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدارند پس حضرت امیر المومنین
علیه السلام قوای مذکور را بمنزلهٔ حدود خانهٔ بدن انگاشته اند که از چهار
جانب آن در آمده اند و چون خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت
ضلالت و بطلان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان واقع می شود
مناسب دانسته اند که در آن خانه را از آن حد قرار دهند و چون خروج نفس
از عز قناعت و استغنا از ما سوی که در عالم تجرد با آن بود و دخول
در ذلت خواهش و طلب که از لوازم سکنای این خانه است و بسبب آن
تعلقیست که بآن دارد چنانچه گویا این خانه را بآن خریده است تشبیه
کرده اند حضرت آنرا ببها که از لوازم شراست و تعلق بمبیع سبب بذل

نورانیت

از پدر و مادر

آن می شود و چون موت خلایق را خواه نخواهی بموقف عرصات میکشانند
تا معاملاتی که با یکدیگر درین نشأه کرده اند و فیصل نیافته آنرا حواله بآن
روز کرده بروجه عدل فیصل یابد و ظاهر شود که که بر که تعدی کرده است
و ظالم کیست و مظلوم که تشبیه کرده اند آنرا بحضرت شخصی که قاضی درگ
می شود و تعهد می نماید که اگر دیگر بهم رسد اصحاب معامله را با دعوی در کار گر
بدار القضا حاضر ساخته مهم ایشانرا فیصل دهد و چنان کند که بعدالت میان
ایشان منقضی شود و حق بمن له الحق عاید گردد و آنچه در تاویل
این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده است و می تواند بود که حضرت
امیر المومنین علیه السلام معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر علیلی بآن پی
نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده والله اعلم حدیث پانزدهم
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
الکلینی از علی بن محمد بن بندار که از کتب رجال مشهور جرح و تعدیل او معلوم نمی شود
از ابراهیم بن اسحاق الاحمری النهاوندی که اگرچه علمای رجال اکثر
حکم بضعفش کرده اند و گفته اند نقصی در اعتقادش بود اما فاضل و مصنف
کتب بوده از عبدالله بن حماد الانصاری که از مشایخ علمای شیعه و مصنف
کتب است و حدیث او را اگرچه در مرتبه حدیث صحیح نداشته اند اما گفته اند
شاهد و موید حدیث دیگر می تواند شد از علی بن ابی حمزه الطائنی قال

بلغ

کان

كان لي صديق من كتّاب بني أمية فقال لي استأذن لي
على أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام فاستأذنت
له فأذن له فلما دخل وسلّم جلس ثم قال جعلت فداك إني كنت
في ديوان هؤلاء القوم فأصبت من دنياهم مالاً كثيراً
وأغمضت في مطالبه فقال أبو عبد الله عليه السلام لولا
أن بني أمية وجدوا من يكتب لهم ويجبي لهم الفيء
ويقاتل عنهم ويشهد جماعتهم لما سلبونا حقّنا ولو
تركهم الناس وما في أيديهم ما وجدوا شيئاً إلا ما
وقع في أيديهم فقال الفتى جعلت فداك فهل لي مخرج منه
قال إن قلت لك تفعل قال أفعل قال عليه السلام فاخرج من
جميع ما اكتسبت في ديوانهم فمن عرفت منهم رددت
عليه ماله ومن لم تعرف تصدّقت به وأنا أضمن لك على الله
الجنة فأطرق الفتى طويلاً ثم قال قد فعلت جعلت فداك
قال ابن أبي حمزة فرجع الفتى معنا إلى الكوفة فما ترك شيئاً
على وجه الأرض إلا خرج منه حتى ثيابه التي على بدنه قال
فقسمنا له قسمة واشترينا له ثياباً وبعثنا إليه بنفقة قال
فما أتى عليه إلا أشهر قلائل حتى مرض فكنا نعوده

له م

عليه يوماً وهو في السوق قال فقبح عينه ثم قال
يا علي قُبِّح لي والله صاحبك قال ثم مات وتولينا أمره
ثم خرجت حتى دخلت على أبي عبد الله عليه السلام فلما نظر
إليّ قال لي يا علي وفينا والله لصاحبك قال قلت صدقت
جعلت فداك هكذا والله قال لي عند موته. شرح کلام بلاغت
نظام در ضمن آغاز ونهایش وانجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول
راوی گوید دوستی داشتم از نویسندگان سلاطین بنی امیه بمن
گفت روزی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلام دارم از خدمت
آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر شده بسعادت صحبتش
فایز گردم پس من بخدمت امام علیه السلام رفتم وبجهة او اذن طلبیدم
وامام علیه السلام اذن دادند چون بخدمت آنحضرت رسید زمین
خدمت بوسید وسلام کرد ودر مجلس آنحضرت نشست بعد از آن
گفت جانم فدای تو بادا بدرستی که من از عمال دیوان این جماعه بودم
واز دنیای ایشان بمن مال بسیار عاید شده است که در بدست آوردن
آن اغماض عین بسیاری کرده ام وملاحظه حلیت وحرمت آن نکرده ام
امام علیه السلام فرمودند اگر نمی بود اینکه بنی امیه بواسطه خود نویسندگانی
وارباب عمل پیدا کنند وکسی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود

وبواسطه

وبواسطه ایشان جمع خراج نماید واز جانب ایشان با مردم جدال کند
ودر جماعت ومجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام اخذ حق ما که امامت
وخلافت بعد از پیغمبر است صلوات الله علیه وآله نمی شدند واگر مردم ایشان را با آنچه
در دست ایشان بوده وامیگذاشتند ودر مقام اعانت وامداد ایشان
در نمی آمدند مالک چیزی نمی شدند سوای آنچه در دست ایشان بود وقدرت
بر سلب حق ما از ما بهم نمی رسانیدند پس چون اینکه اظهار حال خود کرده بود وآن
جوان شنید گفت جانم فدای تو بادای فرزند رسول خدای آیا مرا
خلاصی وبیرون شدی ازین عمل که ارتکاب کرده ام هست وچی تواند
بود که گناه مرا آمرزیده شود امام علیه السلام فرمودند اگر بتو بگویم که بواسطه
استخلاص ازین ورطه ترا چه می باید کرد بعمل خواهی آورد گفت بلی
ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع آنچه
از دیوان ایشان کسب کرده ودر ایام عمل ایشان بدست آورده جدا شو
بعد از آن بخاطر آور آنچه از آنها تعلق بجمعی داشته باشد که ایشان را شناسی
وبایشان تواند برد ایشان را پیدا کن ومال ایشان را تسلیم ایشان نمای
وآنچه صاحبان آنرا نشناسی وندانی که از کجا بهم رسانیده ومرکه بتو داده است
از جانب صاحبش بفقرای مسلمانان تصدق کن که بعد از آن که چنین
کرده باشی من ضامنم که حضرت عزت جل ذکره گناه ترا در عوض عفو مغفرت

خود در آورده بشت دیوار زاویه دارد پس آن جوان زمانی طویل سر در پیش
انداخت تامل نمود بعد از آن سر برداشت و گفت که دم آنچه فرمودی تمام
آن را تصمیم دادم جانم فدای تو باد ای فرزند رسول خدای راوی گوید
آن جوانِ نویسنده بعد از مکالمه مذکور در خدمت امام علیه السلام چون ما
عازم مراجعت بکوفه بودیم با ما رفیق شد و بکوفه آمد و جمیع آنچه بر روی زمین
داشت حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرد و بر وجهی که از جانب
امام علیه السلام بآن مامور شده بود بعضی را بصاحبان حق رسانید و بعضی را
که معرفت بصاحبان آن نداشت بر فقرا و ارباب استحقاق قسمت نمود
چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف کسوت و نفقه او شود راوی گوید پس ما
جمعی که بر حال او مطلع بودیم چیزی بجهت او میان خود توجیه کردیم و بعضی را
از آن بواسطه پوشش او رختی چند خریده کردیم و بعضی دیگر را بواسطه آنکه
صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک بر آن
بگذشت که بیمار شد و ما عیادت او می نمودیم تا آنکه روزی بعیادت او
رفتیم و دیدیم که بیماری او اشتداد تمام یافته است و در حال نزع است
چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش بر ما افتاد گفت ای
علی بجا آوردیم آنچه صاحب تو یعنی امام علیه السلام بمن وعده کرده بود
و وفای بآن کرد یعنی بهشتی که بجهت من ضامن شده بود بمن ارزانی داشتند

وذمه

و ذمه او از ضمان مذکور بری شد بعد از آن جان شیرین بقابض ارواح
تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون
آمدیم بخدمت امام علیه السلام شتافتیم چون چشم امام بر ما افتاد سبقت
بکلام کرده گفت ای علی بجا آوردیم آنچه بمصاحب تو که با خود آورده بودی
وعده کرده بودیم و وفا بآن کردیم و از عهده ضمان خود بر آمدیم راوی گوید
گفتم جانم فدای تو باد بجا آوردیم که او نیز از این دنیا رفت تا شکر این نعمت
بجا نیاورد و بما نگفت آنچه تو فرمودی **بینش دوم** من کتاب
بنی امیه کتّاب جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمل ایشان است
اغمضت فی مطالبه ضمیر مجرور راجعست بمال یعنی مساهله و بی ملاحظگی
کرده ام در تحصیل مالی که از دیوان ایشان بهم رسانیده ام و اجتناب نکردم
از آنچه شائبه حرمتی داشت و شبهه در حلیت آن بود و اصل آن از اغماض
عین ماخوذ است که بمعنی برهم گذاشتن چشم است یجبی لهم
الفی‌ء یجبی بجیم و بای یک نقطه بمعنی جمع است و بنای آن یائی و واوی
هر دو آمده است قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة و جبوت جباوة
ای جمعته و مراد بفی‌ء خراج مالست که عبارت از مال و جهات دیوانی است
المخرج منه بیرون آمدن از مال که این فقره متضمن آنست کنایه
از مفارقت آنست و از تصرف خود بر آوردن و بنای کلام بر استعاره بالکنایه است

باتخییل چه تشبیه شده است مال بچیزی که محیط می شود بانسان و بدو راه می آید
مانند جامه وامثال آن و اکتفا شده است در کلام بذکر مشبه تنها چنانچه قاعده
استعاره بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن که از ملایمات مشبه به است
تخییل است فقسمناه قسمة یعنی قرار دادیم میان خود از برای او
چیزی و قسمت نمودیم آن را بر یکدیگر که هر کدام چیزی از آن ببریم اشهر قلائل
وصف اشهر بقلائل با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلت است افاده قلت عدد
آن می نماید بواسطه تاکید و مبالغه در قلت آنست کنایه از آنکه عدد شهور
مذکوره که اقل مراتب جمع قلت است نزدیکتر بود که بلکه اکثر مراتب آنست
و ممکن تواند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف مذکور
بر تاسیس که افاده معنی جدید است محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت
آن شهور آمده است و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در جمع کثرت آنست
که صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نباشد مانند اذرع و رجال که چون
صیغه دیگر مخصوص بجمع کثرت آن نیافته اند مشترک دانسته اند میان هر دو
و در هر دو ماده استعمال می شده وهو فی السوق سوق عبارت است از نزع
یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض سوقا وسیاقا شرع
فی نزع الروح ما البنی از کلام امام علیه السلام که لولا ان بنی امیة
وجدوا من یکتب لهم تا آخر الخ متضمن شکایت حضرت است

ازصدور

ازصدور آن مستفاد می شود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و عدوان
جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط و غضب الهی است و اگر چه امری که اعانت
ایشان در ضمن آن بعمل می آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که جلا اموری که امام
علیه السلام در مقام شکایت از صدور آن از مردم مذکور ساختند و شکایت مذکور
مشعر است بر حرمت آن حضور در جماعت و مجمع ایشانست چنانچه و نشهد
جماعتهم اشاره بآنست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه متضمن
اعانت ایشان است حرام نیست و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که
مطلق اعانت حرام است خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و اشغال
آن و خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعه و خیاطت ثوب و آنچه از آن قبیل
باشد و موید آنست حدیثی که شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله سره از ابن
ابی یعفور روایت کرده است که او گفته است کُنتُ عِندَ اَبی عَبدِاللهِ عَلَیهِ
السَّلامُ اِذ دَخَلَ عَلَیهِ رَجُلٌ مِن اَصحابِهِ فَقالَ لَهُ اَصلَحَکَ
اللهُ اِنَّهُ رُبَّما اَصابَ الرَّجُلَ مِنَّا الضّیقُ اَوِ الشِّدَّةُ فَیُدعی اِلَی البِناءِ
یَبنیهِ اَوِ النَّهرِ یَکریهِ اَوِ المُسَنّاةِ یُصلِحُها فَما تَقولُ فی ذلِکَ فَقالَ
اَبوعَبدِاللهِ عَلَیهِ السَّلامُ ما اُحِبُّ اَنّی عَقَدتُ لَهُم عُقدَةً اَو
وَکَیتُ لَهُم وِکاءً وَاَنَّ لی ما بَینَ لابَتَیها لا وَلا مَدَّةً بِقَلَمٍ
اِنَّ اَعوانَ الظَّلَمَةِ یَومَ القِیامَةِ فی سُرادِقٍ مِن نارٍ حَتّی یَحکُمَ اللهُ

بَيْنَ الْعِبَادِ يعني بودم من روزي نزد امام جعفر صادق عليه السلام
كه ناگاه شخصي از اصحاب آنحضرت درآمد و لب بدعا و ثنا آنحضرت گشوده
وگفت اصلحك الله بدرستي گاه هست كه مردي از ما كه اصحاب توايم تنگي
وسختي در معاش دست ميدهد و ضرور مي شود كه بواسطهٔ قوت مباشر كسبي
شويم و ما را ارباب حكم ميخوانند كه بجهت ايشان بنا كنيم يا نهري در زمين
بكنيم كه مجراي آب ايشان باشد يا سدي كه در پيش آب بسته اند و از هم پاشيده
باصلاح آوريم درين باب چه ميفرمائيد آيا ما را مباشرت بآن روا هست يا نه
امام عليه السلام در مقام تنبيه بر منع از آن در آن فرمودند كه دوست نميدارم
كه در اعانت ايشان گرهي بر ريسمان زنم و يا بر مشكي بندم و بوده باشد
مرا بازاي آن ما بين لابتين اين شهر يعني مدينه طيبه كنايه از آنكه اگر تمام
مدينه را بمن دهند راضي نميشوم كه اينقدر كار بواسطهٔ ايشان از من
در وجود آيد و لابه بمعني زمين سنگلاخ سياه هست كه گياه در آن
نروييده باشد و چون از دو جانب مدينهٔ طيبه دو زمين سنگلاخ
وجه در آن است چنانچه شهر در ميان هر دو واقع است تعبير از آن
بما بين لابتين ميكنند و آنها را لابتين مدينه ميگويند حضرت فرمودند
دوست نميدارم اعانت ايشان را بافعال غير كوره و نه بمدد سياهي كه بنوك قلم
ايشان داده شود تا بآن چيزي نويسند بدرستي كه جمعي كه اعانت ايشان

مر عمله

مر عمله و ياري ايشان را وجهت هست خود ساخته اند روز قيامت
در سراپردهٔ آتشين مقام خواهند داشت و مركز وار آتش ايشان را در ميان
خواهد گرفت چنانچه سراپرده خيمه ها را در ميان ميگيرد كه بهر جانب روند
عبور ايشان بر آتش باشد تا وقتي كه حاكم علي الاطلاق حكم خود را در ميان
بندگان جاري سازد و حديث صحيح كه از يونس بن يعقوب نقل آن بصحت
رسيده است كه گفت قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُعِنْهُمْ
عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ يعني ياري مده ايشان را در بناي مسجد كه از افعال
مستحبه است چه جاي فعل مباح و حرام و در روايت كه ابن بابويه
رحمه الله از حسن بن زيد از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام از
آباي بزرگوار آنحضرت صلوات الله عليهم كه قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَلَا وَمَنْ عَلَّقَ سَوْطًا بَيْنَ يَدَيْ سُلْطَانٍ جَائِرٍ جَعَلَ اللهُ ذٰلِكَ السَّوْطَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ثُعْبَانًا مِنْ نَارٍ طُولُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا يُسَلِّطُهُ اللهُ
عَلَيْهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ يعني فرموده است رسول خداي صلي الله
عليه وآله كه هر كس تازيانه در برابر سلطان جابري بر كمر خدمت ببندد كه چون بود
شعر بربستن او وهم باچون اشاره بزدن كسي كند حاضر داشته باشد گرداند خداي تعالي
روز قيامت آن تازيانه را ماري از آتش كه درازي او هفتاد گز باشد و مسلط سازد
آن مار را در دوزخ بر او كه هميشه معذب او باشد و بد عاقبتي است اين ايشان را و مآل

این احادیث بسیار که درین باب وارد است هیچ شکی نیست که چنانچه احادیث مذکوره
دلالت بر حرمت اعانت ایشان در ضمن فعل حرام می کند دلالت بر حرمت فعل حلال نیز دارد
بلکه در ضمن فعل سنت نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء مسجد
مشعر بآنست و شاید از آیه کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ
نیز استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیت مذکوره آنست که میل مکنید بجانب جمعی
که دامان کردار خود را بظلم آلوده اند که در می باید شمار آتش دوزخ و در ضمن اعانت ایشان
میل بجانب ایشان حاصل است خواه بفعل حرام محقق شود خواه بفعل حلال خصوصا
که بعض مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند که نهی از میل قوی بقیاس
بطریق اولی معلوم می شود والله اعلم بمقاصد کلامه و از کلام بعض فقهای ما رضوان الله
علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر می شود که حرمت اعانت ارباب ظلم مخصوص است
بفعلی که نوعی حرام باشد و اعانت ایشان بامور مباحه مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت
و امثال آن حرام نیست اگر برین حکم اجماع محقق شده باشد که عبارت از اتفاق علمای
مذهبست در یک عصر بطلان چون اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی می تواند مخالفه
با ایشان جایز نیست و الا جای بحث است چرا که احادیث صحیحه و نصوص قاطعه
چنانچه سبق ذکر یافت نص است بر خلاف آن و قطع نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص
حرمت را باعانت ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرام است خواه متضمن
اعانت ظالم باشد و خواه نه مگر آنکه گوییم مراد بحرمت آن شدت حرمت آنست نه اصل

حرمت

آن در ضمن م

میل م

حرمت است هر چند این معنی محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت اصل فعل ثابت باشد بدیهیست که متضمن
اعانت ظلم باشد شدت حرمت آن کاهی که متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم
خواهد بود و عجب است از علامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقهاء حرمت اعانت را
مخصوص داشته است باعانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود و استدلال کرده است
بر مطلب مذکور باحادیث مذکوره و حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بوضوح رسید جمیع آنها
صریحست در تعمیم فتامل مترجم گوید گویا حکم بتامل بواسطه آنست که می تواند بود که
مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور بمزید زیادتی شدت حرمت از سایر
افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور و حمل کرده باشد نهی از بعضی
افعال مباحه و مستحبه که در بعضی احادیث مذکور و متضمن آنست بر نهی تنزیهی و زیادتی
مبالغه در ترک اعانت والله اعلم ظاهر آنست که مراد باعانت ظالمین که درین حدیث
و در بعضی دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر می شود امریست که در عرف اطلاق
اعانت بر آن شود مثل حاضر ساختن ماکول یا سقایه آب و امثال آن که در آن دخل
باشد و چنانچه از بعض اکابر نقل کرده اند بثبوت رسیده که در جواب سوال آن خیاط که بدوختن
جامه سلطان اشتغال داشته و از و پرسیده است که آیا من از اعوان ظلمه ام در سلک
اعوان ظلمه داخلم و عقابی که بر اعانت ایشان مترتب است بر عمل من نیز مترتب خواهد
گفته است الداخل فی اعوان الظلمة من یبیعك الابر والخیوط
و اما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلمه کسیست

[illegible]

بر

کسی است

که بتو سوزن و ریسمان می فروشد که بجهت ایشان آن جامه دوزد اما تو که خفه شاعر
آنی از جمله ظالمانی بناز اعوان ایشان ظاهر است که محمول بر نهایت مبالغه
دران بحر و الا کار چنانچه مخفی نیست باشکال می کشد نسئل الله العصمة
و التوفیق انجام مخفی نماند که اخبار آن جوان نویسنده در حال احتضار
بوفات امام علیه السلام آنچه باو وحی کرده بود بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه
در حالت نزع روح قبل از حصول موت و انقطاع کلام احوال آن نشاه واین که
دران مقام از اهل نجات است یا مستوجب عقاب بر انسان ظاهر میشود و درین
باب بطریق مخالف و موالف احادیث متعدده وارد است از آنجمله بهر دو طریق
روایت شده است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند لن یخرج
احدکم من الدنیا حتی یعلم این مصیره و حتی یری
مقعده من الجنة او النار یعنی بیرون نرود یکی از شما ای
از دار دنیا تا بداند که جای که محل رفتن اوست کجاست و تا نه بیند نشیمن خود را
در بهشت اگر بهشتی است یا در آتش دوزخ اگر از اهل دوزخ است و روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کلینی از علی بن عقبه از پدر او
عقبه در ضمن حدیث طویلی که قال لی ابو عبدالله جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم
القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین احدکم

و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان یبلغ نفسه الی
هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الورید الحدیث یعنی
بمن خطاب کرد امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و گفت ای عقبه
در عوض قبول حضرت باری عزت نمی آید روز قیامت مگر امری که شما یعنی تو و جمعی که موالی ما
با تو شریک اند برانند یعنی مذهبی که دارید و دینی که از میان ادیان اختیار کرده اید
و حایل نیست میان دیده بصیرت هر یکی از شما و میان دیدن آنچه متضمن چشم
روشنی اوست یعنی علم بحقیقت مذهب خود و رستگاری دران دنیا مگر رسیدن
نفس او باینجا و دست مبارک را گذاشته بر رگ گردن خود اشارت بآنکه چون روح
باینجا برسد پرده خفا از پیش نظر برداشته خواهد شد و حقیقت احوال آن نشاه بعین
الیقین مشاهده خواهد گشت و از بعضی اصحاب طریق رشاد باب باطن نقل کرده اند که در وقت
احتضار چشم باز کرد و تبسم کنان گفت قلت لمثل هذا فلیعمل العاملون
یعنی از برای مثل این باید عمل آورند جمعی که مرتکب عمل میشوند و ارباب حدیث شیعه احادیث
بسیار نقل کرده اند که همه صریحست در آنکه در حال احتضار حضرت مقدسه
مصطفوی صلوات الله علیه و آله و جناب ولایتمآب مرتضوی علیه السلام
بنفس نفیس بالین هر کس حاضر میشوند و بشارت میدهند او را بآنچه مآل حال اوست
اگر از اهل سعادت باشد بسعادت و حسن احوال و اگر از ارباب شقاوت است
بشقاوت و سوء مآل و معاضد این معنی است بعضی ابیات که درین باب

مثل م

منسوبست بامیر المؤمنین وسید الموحدین امام المشارق والمغارب علی بن
ابی طالب علیه السلام که در مخاطبه حارث همدان که از اخیار اصحاب آنحضرت بوده است
وچنانچه در دیباچه اشارت بآن شد نسبت بتصنیف مصنف دام ظله باو میرسد بر زبان
گوهر بیان جاری ساخته اند که یکی بیت انه انجمله اینست شعر یا حار همدان من یمت
یرنی من مؤمن او منافق قبلا یعنی ای حارث همدان هر کس از دنیا
رحلت مینماید در وقت مردن مرا معاینه می بیند در مقابل خود خواه از اهل ایمان
وخواه از ارباب نفاق وعدوان همه را در آن حال بشارت بسعادت وحسن حال

ل الاولاد

روزی باید محمد خیر العباد وعلی اکرم الاوتاد حدیث شانزدهم روایت
شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ جلیل محمد بن بابویه القمی
از محمد بن بکران النقاش که از اهل قم است ودر کتب رجال اگرچه اسم او
مذکور است اما تصریح بجرح وتعدیل او نشده است از احمد بن محمد بن سعید بن
عبد الرحمن بن زیاد الشیعی الهمدانی که اگرچه در مذهب زیدی بوده اما نزد ارباب
حدیث ثقه وجلیل القدر است وبغایت حافظ وکثرت حفظ حدیث مشهور
چنانچه از او نقل کرده اند که میگفته است سیصد هزار حدیث حفظ دارم که
از آنجمله صد وسی هزار را با سندان تا پیغمبر صلی الله علیه وآله حفظ کرده ام
وجمیع رجال سند آنها را میدانم مولدش در سال دویست وچهل ونه از
هجرت بوده ووفاتش در سال سیصد وسی ودو از عبید الله بن حمدون

بدل حمدون

الرواسی

بدل پدر او نصر

الرواسی حسین بن نصر از پدرش از عمرو بن شمر ابو عبد الله الجعفی که از اصحاب امام جعفر
صادق علیه السلام است وعلمای رجال ضعیف دانسته اند از جابر بن عبد الله الانصاری
که از اصحاب است ودر واقعه بدر با پیغمبر صلوات الله علیه وآله همراه بوده ودر بعضی معرکه

اخیارم

در رکاب ظفر انتساب آن سرور بغزای کفار قیام نموده وتا زمان امام محمد باقر علیه السلام
در قید حیات بوده وبسعادت خدمت پنج امام معصوم فایز شده ونقل است
که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله باو خبر داده بوده که تا زمان امام محمد باقر علیه السلام
زنده خواهی بود وبسعادت دیدار او فایز خواهی گشت چون بخدمت او رسی
باو از جانب ما سلام برسان واین روایت را امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که او آخر کسی است از صحابه کرام که از دار دنیا براه آخرت شتافته
ورحلت او بعد از عدو وقوع یافته است در سال هفتاد وهشت هجری وبعضی
در نود ودو گفته اند روح الله روحه العزیز از ابی جعفر محمد بن علی الباقر
علیه السلام از پدر بزرگوارش خلاصه روزگار امام زین العابدین از والد
عالیمقدارش عابد آثار حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المؤمنین
ویعسوب الدین سلام الله علیه وعلیهم اجمعین که آنحضرت فرموده اند
شَكَوْتُ اِلٰی رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ دَیْناً کانَ عَلَیَّ
فَقالَ یا عَلِیُّ قُلِ اللّٰهُمَّ اَغْنِنِی بِحَلالِکَ عَنْ حَرامِکَ
وَبِفَضْلِکَ عَمَّنْ سِواکَ فَلَوْ کانَ عَلَیْکَ مِثْلُ صَبِرٍ دَیْناً

قضاهُ اللهُ عنكَ وصبرٌ جبلٌ باليمن ليس جبلٌ اعظمُ منهُ
يعني شكايت كردم بسوي رسول خداي صلى الله عليه وآله از بسکه قرضي
که بر ذمه من بود و قدرت بر اداي آن نداشتم حضرت فرمودند يا علي بخوان
اين دعا را اللّهمّ اغنني بحلالك عن حرامك وبفضلك عمّن
سواك که اگر قرض تو مثل صبر باشد ببرکت خواندن اين دعا حضرت عزّت
عطايه ترا توفيق اداي آن ميدهد و ذمت ترا از شغل آن فارغ ميسازد
وصبر کوهي است در ولايت يمن که در يمن کوهي از آن بزرگتر واقع نيست
و خلاصه معني دعا آنکه بارخدايا غني ساز مرا بآنچه حلال کرده از براي بندگان خود
از آنچه حرام ساخته تصرف در آن و بي نياز ساز مرا بفضل و کرم خود از کسي
که غير تو باشد مصنف دام ظله بعد از ذکر اين حديث عبارتي ايراد کرده است
که ترجمه اش اينست ميگويد جامع اين احاديث عفي الله عنه که در بعضي
سنوات قرض من بسيار شد بعد چنانچه مبلغ آن از هزار و پانصد مثقال طلا
تجاوز نمود و صاحبان آن تشدد بسيار در طلب آن از من مينمودند تا بسبب
تقاضاي ايشان مرا از اکثر کار و بار خود باز داشته بودند و نمي توانستم
بهيچ کاري پرداخت و دست من بعلاجي بواسطه اداي آن نميرسيد
و وسيله نداشتم که ازو استمداد آن نمايم پس بمضمون اين حديث عمل کردم
و بخواندن اين دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز صبح بتکرار آن قيام

داشتم و گاه بعضي بعد از نمازهاي ديگر نيز بخواندن آن تبرک ميجستم تا اگر
ببرکت خواندن دعاي مذکور در اندک زماني اداي آن وجوه واثري از آن قرض
نماند بسبب بعضي اموري که هرگز بخاطر نرسيده بود و فکر من پيرامون آن نگشته
والله الموفق حديث هفتم روايت شده است بسندي که اتصال آن است
بشيخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابويه القمي از تميم بن عبد الله القرشي
از پدرش ابو عبد الله بن تميم از احمد بن سليمان النيشابوري از علي بن الجهم در ضمن
حديثي طويل که بقدر حاجت از آن اخذ شده قال قال المأمون لابي الحسن
الرضا عليه السلام ما معني قول الله تعالى ولمّا جاء موسى لميقاتنا
وكلّمه ربّه قال ربّ ارني انظر اليك الآية كيف يجوز
ان يكون كليم الله موسى بن عمران لا يعلم انّ الله تعالى لا يجوز عليه
الرؤية حتى يسأله هذا السؤال فقال الرضا عليه السلام انّ موسى
عليه السلام علم انّ الله تعالى جلّ ان يرى بالابصار ولكنّه
لمّا كلّمه ربّه وقرّبه نجيّا رجع الى قومه واخبرهم انّ الله
تعالى كلّمه وقرّبه وناجاه فقالوا لن نؤمن لك حتى نسمع
كلامه كما سمعت وكان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم
سبعين الفا ثمّ اختار منهم سبعة آلاف ثمّ اختار منهم
سبعمائة ثمّ اختار منهم سبعين رجلا لميقات ربّه فخرج بهم

الى طور سيناء فاقامهم في سفح الجبل وصعد موسى الى الطور
وسأل الله تعالى ان يكلمه ويسمعهم كلامه فكلمه
الله تعالى وسمعوا كلامه من فوق واسفل ويمين وشمال ووراء
وامام لان الله تعالى احدثه في الشجرة ثم جعله منبعثا
منها حتى سمعوه من جميع الوجوه فقالوا لن نؤمن لك بان
هذا كلام الله حتى نرى الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظيم
بعث الله عليهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسى
يا رب ما اقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم وقالوا انك ذهبت
بهم فقتلتهم لانك لم تكن صادقا فيما ادعيت من مناجاة
الله تعالى اياك فاحياهم الله وبعثهم معه فقالوا انك لو سألت
الله تعالى ان يريك تنظر اليه لاجابك وكنت تخبرنا كيف هو فنعرفه
حق معرفته فقال موسى يا قوم ان الله لا يرى بالابصار ولا كيفية
له وانما يعرف باياته ويعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لك حتى تسأله
فقال موسى يا رب انك قد سمعت مقالة بني اسرائيل وانت
اعلم بصلاحهم فاوحى الله تعالى اليه يا موسى سلني ما
سألوك فلن أؤاخذك بجهلهم فعند ذلك قال موسى رب
ارني انظر اليك قال لن تراني ولكن انظر الى الجبل فان استقر

مكانه

مكانه فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا
فلما افاق قال سبحانك تبت اليك يقول رجعت الى معرفتي بك عن
جهل قومي وانا اول المؤمنين منهم بانك لا ترى فقال المأمون لله
درك فاخبرني عن قول الله تعالى ولقد همت به وهم بها لولا ان
رأى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام لقد همت به ولولا ان رأى
برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه كان معصوما والمعصوم
لا يهم بذنب ولا يأتيه فقال المأمون لله درك يا ابا الحسن فاخبرني
عن قول الله تعالى وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن
نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام ذاك يونس بن متى ذهب مغاضبا
لقومه فظن بمعنى استيقن ان لن نقدر عليه اي لن نضيق عليه
رزقه ومنه قوله تعالى واما اذا ما ابتليه ربه فقدر عليه رزقه
اي ضيق وقتر فنادى في الظلمات ظلمة الليل وظلمة البحر وبطن
الحوت ان لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين
بتركي مثل هذه العبادة التي فرغتني لها في بطن الحوت
فاستجاب الله له وقال سبحانه فلولا انه كان من المسبحين
للبث في بطنه الى يوم يبعثون فقال المأمون لله درك
يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله عز وجل ليغفر لك الله

ما تقدّم من ذنبك وما تأخّر قال الرضا عليه السلام لم يكن أحد
عند مشركي مكّة أعظم ذنباً من رسول الله صلّى الله عليه وآله لأنّهم
كانوا يعبدون من دون الله ثلثمائة وستّين صنماً فلمّا جاءهم
عليه السلام بالدعوة إلى كلمة الإخلاص كبر ذلك عليهم وعظم
وقالوا أجعل الآلهة إلهاً واحداً إنّ هذا لشيء عجاب وانطلق
الملأ منهم أن امشوا واصبروا على آلهتكم إنّ هذا لشيء
يراد ما سمعنا بهذا في الملّة الآخرة إن هذا إلّا اختلاق
فلمّا فتح الله تعالى على نبيّه صلّى الله عليه وآله مكّة قال
يا محمّد إنّا فتحنا لك فتحاً مبيناً ليغفر لك الله ما تقدّم من
ذنبك وما تأخّر عند مشركي أهل مكّة بدعائك إلى توحيد الله
فيما تقدّم وما تأخّر فقال المأمون لقد شفيت صدري يا بن رسول الله
وأوضحت لي ما كان ملتبساً فجزاك الله عن أنبياء الله وعن
الإسلام خيراً شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و پنهایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول راوی گوید مأمون عباسی از امام
رضا علیه السلام در مقام استفاده بعض مسائل و استکشاف بعضی مشکلات
خود در این گفت چه معنی دارد کلام خدای تعالی در قرآن مجید که فلمّا جاء
موسى لميقاتنا وكلّمه ربّه قال ربّ أرني أنظر إليك که

ظاهرش دلالت بر آن دارد که موسی علیه السلام چون بوعده گاه پروردگار خود
آمد و پروردگار او با او سخن کرد گفت ای پروردگار من خود را بمن نمای که بدیدن تو
ظاهر در تو نگرم چون روا است که موسی بن عمران که بمرتبهٔ کلیم اللهی فایز بود نداند
که عظمت و کبریای الهی زیاده بر آنست که دیدهٔ ظاهر را گنجایش مشاهدهٔ جمال
او بوده باشد و تجرّد ذات و تقدّس او از مقارنت مادّه و مقابله و جهت و مکان
که از شروط رؤیت بچشم سرست ظاهرتر است از آنکه توهّم رؤیت او توان کرد
تا آنکه در مقام طلب آن درآید و از پروردگار خود آن را درخواهد امام رضا علیه السلام
فرمودند بدرستی که موسی علیه السلام میدانست و عالم بود بآنکه پایهٔ عظمت و جلال او
رفیع‌تر است از آنکه دست ادراک بصر بآن تواند رسید و بچشم سر او را توان دید
ولیکن چون از جانب عزّت بمرتبهٔ کلیمی فایز شد و سعادت مکالمه و مناجات او
دریافت بجانب قوم خود بازگشت و در مقام اظهار نعمت پروردگار خود بایشان در این
خبر داد ایشان را از مرتبهٔ قرب الهی که باو کرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات
حق که روزی او گشته پس قوم در مقام انکار آمده در آن گفتند ایمان نمی‌آوریم
بتو ای موسی و تصدیق سخن تو نمیکنیم تا خود کلام حق را بشنویم چنانچه تو
دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان
ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آن جمله هفت هزار کس برگزید و از میان
ایشان هفتصد کس گزین کرده هفتاد کس از ایشان را که بقدر امتیازی از ما بعض

داشتند رفیق خود ساخت که با او بوقت کاه مکالمهٔ پروردکار حاضر شوند و بشنوند
آنچه او شنیده بود و کواهی دهند بر صدق قول او نزد باقیهٔ قوم چون برگزید پس
با ایشان از میان قوم برآمد بجانب طور سینا که وقت کاه مکالمه و مناجات او بود
با پروردکار روان شد و چون بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه گذاشته خود
بکوه برآمد و درخواست کرد از حضرت عزت جلّ ذکره که مرتبهٔ دیگر با او سخن درآید
و بشنواند آنرا بقوم او که همراه او بودند تا بصیقل آن غبار زنگ شک و اعتقاد
از آئینهٔ خاطر ایشان زدوده شود و بعین الیقین مشاهدهٔ مرتبهٔ قرب او
نموده باقی قوم او را از آن خبر دهند پس حضرت عزت جل شانه دعای اورا
در معرض اجابت درآورده مرتبهٔ دیگر آثار مکالمهٔ خود را ظاهر ساخت و ایشان
همه کلام حق را شنیدند چنانچه صدای که از جانب فوق و تحت و یمین و یسار
و پس و عقب بگوش ایشان میرسید بواسطه آنکه حضرت عزت تعالی
کلام مذکور را در درختی که دران مقام بود خلق کرده بود و چون صدای
که از آن درخت ظاهر شد نسیم قدرت هوای ملاصق آنرا بهمه جانب منتشر
میساخت و از همه طرف بگوش ایشان میرسید پس با وجه مشاهدهٔ آن حال
بر انکار خود رسوخ ورزیدن کرفتند لن نؤمن لك حتى نرى الله
جهرةً هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم بآنکه این
کلام الهی است تا آنکه او را بروجه آشکارا نه بینیم و دیدهٔ ظاهر بآن مشاهدهٔ

جمال

جمال او روشنی نکیرد پس چون جرأت تکلم باین سخن بزرگ از ایشان بظهور
رسید دریای غضب الهی بجوش درآمد و صاعقهٔ قهر او بر ایشان وزید
و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند خرمن وجود
همه را بباد فنا و هلاک در داد موسی علیه السلام چون مشاهدهٔ آن حال نمود
بمناجات درآمد گفت بار خدایا چه گویم به بنی اسرائیل چون بجانب ایشان
برگردم و ایشان مرا در معرض خطاب و عتاب درآورده گویند تو این جماعت را
باخود بردی و چون نتوانستی صدق سخن خود را بر ایشان ظاهر ساختی همه را
در معرض هلاک درآوردی بواسطه آنکه در سخن خود که میگفتی با خدای تعالی سخن
کرده ام و سعادت مناجات و راز گوئی او را دریافته صادق نبودی و از آن ترسیدی
که چون زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا بر کذب قول خود اعتراف
باید نمود و بواسطه رفع این تهمت از خود بچه حیله توسل جوییم کنایه از آنکه
از سر عقاب عاجل ایشان درگذر و مرتبهٔ دیگر خلعت حیات در ایشان بپوشان
تا من ببلای تهمت گرفتار نگردم پس حضرت عزت دعای موسی را مستجاب
کرد و ایشان را زنده ساخت و باتفاق موسی نزد قوم فرستاد پس باز
خطاب بموسی کرده گفتند بدرستی که اگر از خدای تعالی درخواست می نمودی
که خود را بتو نماید تا بدین ظاهر مشاهدهٔ جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبهٔ اجابت
می یافت و بسعادت لقای او فایز میشدی و خبر میدادی ما را از کیفیت دیدار

اوم

و جای میگفتی که او برچه کیفیت واقع است و چنانچه حق شناسایی اوست ما را
معرفت بجمال او حاصل شد موسی گفت ای قوم خدای تعالی را بچشم ظاهر
نمیتوان دید و ذات او را کیفیت و چگونگی نیست که علم کسی بآن تواند برد
و او را تعالی شانه بآیات و علامات میتوان شناخت و بدلیل و برهان
پی بشناخت او میتوان برد نه بمشاهده و عیان ایشان باین سخن تسلی
نشدند گفتند ایمان بتو نمی آوریم و تصدیق حرف تو نمیکنیم تا آنکه رویت او را
از خدای خواهی موسی علیه السلام چون از قبول نصیحت ایشان مأیوس شد
رو بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا شنیدی که جماعت بنی اسرائیل چه گفتند
و مرا بچه کار میدارند و تو بصلاح حال ایشان داناتری از من و بهتر میدانی که
خیر ایشان در چیست وحی الهی نازل شد که ای موسی سوال کن از خیر آنچه ایشان
از تو سوال میکنند و بخواه آنچه از تو میخواهند که ترا بران مواخذه نیست
و ما بر سرایر و عقاید همه مطلعیم و بگناه دیگری کسی را در معرض عقاب
در نمی آوریم و علم کسی را بجهل دیگری ضایع نمیگردانیم پس بعد از صدور امر
الهی موسی علیه السلام باین کلام گویا شد که رب ارنی انظر الیک قال لن
ترانی ولکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف
ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا
فلما افاق قال سبحانک تبت الیک وانا اول المؤمنین

یعنی ای پروردگار من بنمای بمن خود را تا نظاره جمال تو کنم و مرا برویت خود
متمکن ساز کلام الهی در جواب وی بر وجه مخلوق شد که هرگز نتوانی دید مرا
ای موسی و دیده ظاهر ترا قابلیت مشاهده جمال خود نداده ایم ولیکن نگاه
کن بسوی این کوه که بلندترین کوههای این ملک است و قوت و توانائی او از تو
و امثال تو بیشتر پس اگر این کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی ما نمود
زود باشد که تو نیز مرا ببینی و در آن وقت طاقت مشاهده جمال خود بخشیم که آن
و اگر بینی که کوه را توانائی تحمل پرتوی از تجلی ما نیست و بمجرد وصول ذره از خورشید
لقای ما بران ریزریز شده از هم میریزد تو نیز از تمنای آنچه درگذر و دل بر ظلمات
هجران دیدار ما بنه پس چون تجلی کرد پروردگار موسی بران کوه و چنانچه
گفته اند بمقدار سوفار سوزنی یا برابر درهمی از نور خود بران افکند بعد از آنکه
حیات و قدرت و علم در آن آفریده بود آنرا ریزریز گردانید و پاره پاره
از هم فرو ریخت چون موسی آن حال را مشاهده نمود از هول و دهشتی که
او را دست داد بروی در افتاد و از هوش رفت و چون بهوش آمد در مقام
تسبیح و تنزیه پروردگار خود در آمد گفت پاکا یاد میکنم ترا از هر چه لایق حضرت
تو نیست و رجوع کردم و باز گشتم از جهل قوم خود به تنزیه ذات تو از امکان رویت
و امور که متضمن نقص است بسوی معرفت و شناخت خود با آنکه تقدس ذات تو
از آن برتر است که گنجایش کنه تو بفهم ما باشد و من اول گروندگانم بآنکه ترا نمیتوان دید

جواب ٣

ودیگر ظاهر محرم مناهی جال تو نیست پس مأمون تشفی خاطر از امام علیه السلام
حاصل کرد و لب بدعای آنحضرت بگشاد و گفت لله درّک خبر ده مرا از خدای
تعالی خبر ده مرا از معنی قول الهی در باب یوسف پیغمبر علیه السلام و لقد همّت به
و همّ بها لولا ان رای برهان ربّه و رفع کن از خاطر من اشکال این را
که چون تواند بود که یوسف صدیق علیه السلام با وجود مرتبه نبوت و عظمت
قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او از و علیه السلام در مقام تعزیر آید
برو جهی که رفع اشکال کند در ضمن کنه بوده در آن فرمودند که آیت آنست که زلیخا
قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را علیه السلام و اگر نمی بود این که یوسف
مشاهده برهان پروردگار خود که عبارتست از نور عظمت و علو عصمت در نبوت
کرده بود و دامان عفت او از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را
چنانچه او قصد کرده بود ولیکن یوسف علی نبینا و علیه السلام بمرتبه عصمت
فایز بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمی شود و اتیان بگناه بعمل نمی آید
مأمون گفت لله درّک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای تعالی
و ذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه یعنی رفع کن
از خاطر من اشکالی را که از ملاحظه ظاهر معنی آن دست داده است چه ظاهر معنیش
خبر میدهد از آنکه ذوالنون پیغمبر وقتی که غضب و دشمن شد و از میان قوم
بیرون رفت ظن کرد و گمان برد که ما قدرت بر و نخواهیم یافت چگونه تواند بود

معجزه ٥

کار پیغمبر

کار پیغمبر خدای این قسم ظن وقوع یابد و حال آنکه بمذهب حق پیغمبران می باید بمرتبه
عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام فرمودند مراد بذی النون یونس بن
متّی است که از قوم خود غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت و ظن درین
آیت بمعنی استیقن استعمال یافته و ان لن نقدر علیه رزقه بمعنی ان لن
نضیق علیه رزقه چنانچه در آیه کریمه و امّا اذا ما ابتلاه ربّه فقدر علیه رزقه
قدر علیه رزقه بمعنی ضیق و قتر استعمال یافته است و معنی آیت و الله اعلم آنست
که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که از قوم خود غضب کرد که چرا با و ایمان
نیاوردند و قبل از آنکه وحی الهی نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست
که ما روزی او را برو تنگ نخواهیم کرد و هر جا که برود با و خواهیم رسانید تا آنکه بدریا در آمد
و بزندان شکم ماهی گرفتار شد فنادی فی الظلمات پس ندا کرد یونس علیه السلام
در میان تاریکیها تاریکی شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ان لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من الظالمین با آنکه نیست معبودی بحق مگر تو
بپاکی یاد میکنم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبه توحید تو نیست و ترا از جمیع معایب و نقایص
بری میدانم بدرستی که من بودم پیش از این از جمله ظالمان و ستمکاران بر نفس خود بسبب آنکه
تارک بودم مثل این عبادتی را که الحال در شکم ماهی بآن قیام دارم پس حضرت
عزت تعالی و جلّ عزّ دعای او را مستجاب ساخت و تسبیح او را شرف قبول
داده گفت فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون

اگر نه آنست که یونس از جمله مسبحان و تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین هر آینه درنگ میکرد در شکم ماهی و در آن مقام
میدانست تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند و قیامت قایم شود ولیکن برکت
ذکر و تسبیح پروردگار او را از آن حبس خلاص ساختیم پس مأمون مرتبه دیگر بطلب
دعای حضرت قیام نموده گفت لله درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای
تعالی که بعد از فتح مکه بر حضرت مقدس رسول صلوات الله علیه و آله نازل شد که لیغفر
لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر نسبت ذنب برسول خدای صلوات الله
علیه و آله چون صحیح تواند بود و حال آنکه عصمت انبیا بطفیل عصمت اوست امام رضا
علیه السلام فرمودند که مراد گناه باعتقاد باطل مشرکین اهل مکه است که گناه دا[illegible]
زیرا که نزد ایشان گناه[illegible] بیشتر از گناه رسول خدای صلوات الله علیه و آله
نبود بواسطه آنکه ایشان به عبادت اصنام و پرستش بت قیام داشتند
و سیصد و شصت بت را غیر از خدای تعالی معبودات خود ساخته بودند پس چون
آن سرور علیه السلام ایشان را دعوت کرد بگفتن کلمه اخلاص یعنی کلمه طیبه
لا اله الا الله و بتوحید خواند ایشان را بعد از آنکه نهایت رسوخ در شرک داشتند
بزرگ نمود کفر نزد ایشان و تکلیف با آن را امر عظیم دانستند پس بزرگان
[illegible] ریاست شور ایشان بمنزل ابو طالب جمع شدند و گفتند اجعل الالهة الها
واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا

واصبروا

واصبروا علی آلهتکم ان هذا لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة
ان هذا الا اختلاق ای گردانید محمد خدایان متعدد ما را خدای یگانه تنها درستی
که یکتایی و یگانگی خدای امری است بغایت عجیب و چون دیدند که ابو طالب بفریاد
ایشان نمیرسد از خانه او برآمده روان شدند و بیکدیگر میگفتند در آن حال که در رفتن
شتاب کنید و صبر و شکیبایی ورزید بر پرستش خدایان خود بدرستی که
مخالفت محمد با ما و بیش آمدن کار او حادثه ایست از حوادث دهر که اراده شده است
برای ما و از نوع آن چاره نیست یا گویند که محمد ما را میکند و رده [illegible]
امری نیست که مقرون بحقیت و صواب [illegible] بلکه بواسطه طمع بزرگی و ریاست
عرب و عجم است و این امر [illegible] که [illegible] اراده آن است و مراد [illegible] است
علی اختلاف التفسیرین و نشنیده ایم ما این را در [illegible] نامیده [illegible]
آخرین که پدران خود را بر آن یافته ایم یا ملت عیسی که آخرین ملل است زیرا که
ایشان بر آن اعتقاد بودند که دین عیسی بر تثلیث است نه بر توحید نیست
این توحید که او ما را بآن میخواند مگر فرا بافتن دروغ از نزد خود پس چون
فتح کرد حضرت عزت تعالی شانه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه مکه را و او را عوض
امتنان خود را آورده گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک وما تأخر بدرستی که ما فتح کردیم از برای تو ای محمد فتحی ظاهر
و روشن بر همه کس تا آمرزیده شود از جانب خدای تعالی آنچه از گناهان تو

از پیش رفته است و آنچه بعد ازین خواهد بود نزد مشرکان اهل مکه یعنی آنچه ایشان اعتقاد
گناه آن حضرت بود داشتند و خواهند داشت بسبب خواندن تو ایشان را بتوحید پروردگار
در زمان گذشته و آینده پس مامون گفت بدرستی که شفا دادی سینهٔ مرا از آنچه
کرا ازین امور در وهم رسیده بود ای فرزند رسول خدای و واضح ساختی
آنچه بر من ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آنرا دانستم جزای خیر دهاد ترا حضرت عزت
عمت عطیاته از جانب انبیا خصوصا که رفع توهم گناه در مادهٔ ایشان از ما کردی
و از جانب ملت اسلام که باین تقریر خلل این اعتقاد را از اسلام بر طرف ساختی
چشمه دوم قربه نجیا نجی فعیل است بمعنی فاعل از مناجات که بمعنی مساره
و راز گفتن است و می تواند بود که مصدر باشد مثل نجوا چنانچه صاحب صحاح تصریح بآن
کرده است وهذه عبارته قال الفرّاء وقد یکون النجیّ والنجوا
اسمًا ومصدرًا و بر تقدیر بحسب ترکیب حال است از فاعل قرب که ضمیر
مستتر است در وی و راجع بخدای تعالی یا از مفعول او که ضمیر بارز است متصل باو
راجع بموسی علیه السلام ایا طور سیناء مترجم گوید طور بضم طا بمعنی کوه است
مرادف جبل و مراد اینجا کوهی است واقع در نواحی شام که موسی علی نبینا
وعلیه السلام بران استماع کلام الهی نموده است و سینا نام درختیست
که دران کوه واقع است و بآن نسبت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین
و کسر سین خوانده شده است و فتح را نحویان بهتر دانسته اند قال فی الصحاح

وطور سیناء جبل بالشام وهو طور أضیف إلی سیناء وهو شجر وقُرئ
سَیناء بالفتح والکسر والفتح اجود فی النحو لانه لیس فی
ابنیة العرب فِعلاء ممدود مکسورًا و بعضی گفته اند سینا نام
مکانی است که کوه مذکور آنجا واقع است و از ابن عباس و عکرمه نقل شده که
سینا و سینین بزبان حبشه بمعنی حسن و نیکو است و بعضی گفته اند بمعنی
مبارک است پس طور سینا باین معنی خواهد بود که کوه حسن و مبارک یعنی با خیر
و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود بصفت مثل یوم الا
حلّ و بقلة الحمقاء و بعضی گفته اند سینا و سینین کوه پر گیاه پر درخت
میگویند و برین تقدیر نیز اضافه ازان قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند
سینا و سینین کنایه از درخت میوه دار چند بوده است که مردم از میوه
آن منتفع بوده اند تعبیر ازان بطور سینا کرده اند از قبیل اضافه بادنی
ملابست و صاحب تفسیر واحدی گفته است که اولی آنست که سینا و سینین
اسم مکانی باشد که موضع کوه مذکور است و سبب تسمیه آن مکان بآن حسن
و مبارک آن باشد چه اگر سینا خود بمعنی حسن و مبارک باشد چنانچه گذشت
اضافه طور بآن اضافه موصوف خواهد بود بصفت و آن جایز نیست حتی
نری الله جهرة تعز عیانًا و نصبش بمفعول مطلق بودن است باین
تقدیر که یعاین عیانا یا بر حالیت از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول

آنکه الله است یعنی ببینیم خدای را آشکارا اشعر بر آنکه آشکارا ند یا به بینیم
او را در حالتی که ما آشکار باشیم نه پنهان یا او بر ما آشکار باشد جعله دکا
دک بمعنی دق و کوفتن است قال فی الصحاح الدک الدق و اینجا بمعنی اسم
مفعول مستعمل شده است که کلام درین تقدیر باشد که جعله مدکوکا مراد
لازم معنی است یعنی ریزه ریزه شده و انهدام یافته و خر موسی صعقا
خر بمعنی سقوط و بروی در افتادن است و صعقا مفعول مطلق فعل محذوف
یعنی صعق صعقا و می تواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خر است یعنی
بیهوش شده یا بروی در افتاد در حالتی که بیهوش بود قال
فی القاموس صعق کسمع صعقا و تحرک غشی علیه و گفته اند که از عشاء روز پنجشنبه
عرفه تا عصر جمعه عید اضحی بیهوش بود و لقد همت به وهم بها
هم بتشدید بمعنی قصد و عزم آمده است و مراد اینجا والله اعلم آنست که
در بیت اول مذکور شد پس قوله تعالی وهم بها جواب نیست بجواب
لولا است که بر وی مقدم شده یا دال بر جواب گشته چنانچه میگویی قتلتک
لولا ان اخاف الله که درین تقدیر است که لولا ان اخاف
الله قتلتک که بعضی حمل بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند و بعضی گفته اند
قتلتک آخر محذوف است و قتلتک اول دالست بر ان و زیادتی تحقیق
درین باب در نمایش دوم بیاید انشاء الله تعالی بمعنی استیقن ان لن

رای
یعنی ظن اینجا بمعنی
یقین است

تضییق علیه رزقه یعنی تقدیر از قدرت ماخوذ نیست بلکه مشتق از قدر
بمعنی ضیق و تنگی است چنانچه تقدیر در آیه کریمه الله یبسط الرزق لمن
یشاء و یقدر ازان مشتق است یعنی حضرت عزت بسط میکند و وسیع میگرداند
روزی را از برای کسی که میخواهد بتوسیع روزی او تعلق گیرد و تنگ میسازد
روزی را برکسی که خواهد در معرض امتحان خود آورده و ماده او را قابلیت زیاده
بران نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست که یونس علیه السلام بیقین میدانست
که ما روزی او را بدو اگر بر وی تنگ سازیم یا وسیع سازیم خواه در میان قوم باشد خواه
از ایشان هجرت کند و هیچ شک نیست که حق در تفسیر این آیه و توجیه کنی بر وجهی که
منافات بعصمت انبیا نداشته باشد اینست که بر زبان امام علیه السلام جاری
شده است پس التفات نباید کرد بانچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند که مراد آنست
که یونس علیه السلام ظن کرد که تقدیر نکرده ایم که با و عقوبتی برسانیم چون قبل
از نزول وحی از قوم خود هجرت کند که تقدیر از قدر بمعنی قضا و قدر ماخوذ
یا آنکه مراد وسوسه تمثیل حال او باشد بحال کسی که گمان داشته باشد که ما بران قدرت
نداریم یا آنکه مراد وسوسه شیطانی باشد که در وهم او جا کرده بوده است و بواسطه
شدت گمان وهم تعبیر ازان بظن شده باشد و واقعه مذکوره قبل از بعثت
او بوده است چه قبل از پیغمبری تجویز شده که انبیا را بعضی وساوس شیطانیه دست
دهد و امثال این تاویلات که بعدم التفات سزاوار ترند و منه قوله تعالی

سابقه

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ضمیر ابتلیه راجع است
بانسان که در اول آیه گذشته و معنی آیه بنا بر آنچه بعض مفسرین ذکر کرده اند
والله اعلم آنست که اما چون انسان را بیازماید پروردگار او به درویشی و تنگی پس
سازد بر و روزی او را فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ پس او گوید آفریدگار من خوار ساخت
و خود و خوار کرد مرا و هیچ شک نیست که این از نهایت قصور نظر و قلت فهم اوست
چه آسایش درویشی بسیار و آرامش درویشان افزون از حد و شمار است
عبدالله انصاری قدس سره در وصف درویشی خاکی پخته و آبی بر و ریخته نه
پا از او گردی و نه کف پا از او دردی بیت ای دل اگر بدین تحقیق بنگری
درویشی اختیار کنی بر توانگری سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
رب کی مثل هذه العبادة التی فرغت لها فی بطن الحوت
نسبت ظلم بخود بدین وجه که بر زبان حضرت جاری شده است در هیچ یک از
تفاسیر که تا غایت بنظر رسیده دیده نشده و مؤید آنست آنچه بعض ارباب
کشف و عرفان گفته اند که مرتبه قربی که یونس علیه السلام را در شکم ماهی حاصل شد
قبل از آن او را حاصل نبوده و بعد از آن نیز حاصل نشد تا آنکه فرو بردن ماهی
او را معراج او دانسته اند و درین باب حدیثی از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم نقل کرده اند و عارف رومی در مثنوی اشارة بدین وجه بنظم
در آورده است بیت گفت پیغمبر که معراج مرا نیست بر معراج یونس اجتبا

آنِ من

بیت

آنِ من بر چرخ و آنِ او نشیب زانکه قرب حق برونست از حسیب قرب نه
بالا و پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است [illegible] اول
جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه درین نشاه یعنی در دار دنیا دیدن ذات
مقدس الهی بدیده ظاهر ممکن نیست و اما اعتقاد آنکه درین دنیا می توان دید
نهایت خلاف شرع است و اما آنکه آیا در آن نشاه یعنی در آخرت رؤیت او بر وجه
مذکور ممکنست یا نه اشاعره بر آن رفته اند که ممکن است و خواص مؤمنین در بهشت
بسعادت لقای الهی بدیده ظاهر و چشم سر فائز خواهند شد ولیکن نه بر وجهی
که در مقابل ناظر باشد یا در یکی از جهات سته قرار گیرد یا مکانی محل او واقع شود
چه امور مذکوره از لوازم دیدن درین دنیاست و در آخرت شاید که او بر وجهی
میسر خواهد بود که باین امور احتیاج نباشد و معتزله میگویند ممکن نیست زیرا که
چنانچه دیدن درین نشاه محتاج بمقابله و جهت و مکانست در آن نشاه نیز
چنین است چه عقل حاکم است بآنکه دیدن بچشم سر بدون امور مذکوره
متصور نیست خواه درین نشاه باشد و خواه در آن نشاه و لقای مؤمنین در آن
نشاه که در قرآن و حدیث وارد است بمعنی انکشاف تام و ظهور قلبی است
چه آنچه از معارف و علوم درین نشاه انسان را بدلیل و برهان حاصل می شود
در آن نشاه بدیهی او خواهد بود و بر وجهی علم او بآن احاطه خواهد داشت
که گویا معاینه می بیند و مشاهد اوست قال امیر المؤمنین علیه الصلوة

وَالسَّلَامُ لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ
الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ یعنی دیدهٔ ظاهر انسانها عاجز از طاقت
ادراک او نیست ولکن دیدهٔ باطن بنور ایمان و عمل صالح انسانها جمال او را در
خواهد یافت بچشم دل جمال می توان دید که چشم سر در آن محرم نباشد
وقال ایضا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ وَلَا تَحْوِيهِ
الْمَشَاهِدُ وَلَا تَرَاهُ النَّوَاظِرُ وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ یعنی سپاس و ستایش
مر خدای را که مشاهده بندگان بادراک او نمی تواند برد و دیدهٔ نظر کنندگان
او را نمی تواند دید و هیچ ستری حاجب او نیست و هیچ پرده بر او گرفته نشود
واشاعره در اثبات مذهب خود متمسک شده اند بآیتی که در سؤال اول از
اسولها این حدیث ایراد یافته است از دو وجه اول آنکه معلق و مشروط
ساخته است خدای تعالی رؤیت موسی را علی نبینا و علیه السلام در آیت
مذکوره بر قرار گرفتن و از هم ریختن جبل که فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
تَرَانِي و قرار گرفتن و از هم ریختن جبل امری است فی نفسه ممکن و هر چه
معلق و مشروط بامر ممکن باشد عقلا ممکن است پس رؤیت الهی ممکن باشد
و معتزله در جواب ایشان میگویند که آنچه رؤیت موسی علیه السلام در آیت
مذکور معلق و مشروط بآن شده قرار گرفتن و از هم نپاشیدن
جبل مطلق نیست زیرا که در وقت تعلق نه کوه هیچ ساکن نیست که جبل

آرام

۵ آنچه در قرآن و حدیث
وارد شده است که ظاهرش دلالت
بر امکان رؤیت و مشاهده
دارد مراد از آن رؤیت
بدیدهٔ ظاهر و دیدن چشم سر
نیست بلکه مراد انکشاف
تام و ظهور قلبی است صرم

آرام داشته و رؤیت حاصل نشد با آنکه جبل کوه بر قرار است و رؤیت حاصل نیست
بلکه قرار گرفتن و آرامش جبل است در حال ظهور تجلی نور الهی بر آن و قرار گرفتن
و آرامش جبل در حال مذکور لا نسلم که ممکن باشد بلکه محال است زیرا که خدای تعالی رؤیت
موسی را معلق و مشروط ساخت بآن بعد از آنکه خبر داده بود با آنکه رؤیت وقوع
نخواهد یافت که وقال لَنْ تَرَانِي و هیچ شکی نیست که وقوع رؤیت بعد از اخبار
الهی بعدم وقوع آن محال است نه ممکن پس قرار گرفتن و آرامش جبل که رؤیت
موسی معلق و مشروط شده است بآن محال باشد و کلام مذکور از قبیل تعلیق امر
معلوم الامتناع باشد بر امری تا دلالت کند بر امتناع وقوع آن امر مثل آنکه گفته شود
در جواب کسی که مجادله و نزاع در امر معلوم الصدق داشته باشد که إِنْ كَانَ كَلَامُكَ
هٰذَا حَقًّا فَشَرِيكُ الْبَارِي مَوْجُودٌ که اراده شده باین کلام امتناع
حق بودن کلام او چنانچه وجود شریک باری ممتنع است و با آنکه معلق و مشروط
شده در این کلام وجود شریک باری بامری که فی نفسه ممکن است از قول مذکور
اعتراف بامکان وجود شریک باری که کفر است لازم نمی آید و قایل آن منسوب
بکفر نمی شود بواسطه معلوم بودن کذب کلام او نزد قایل قدوه مترجم گوید
مصنف دام ظله در حاشیه بعد از آنکه این سخن را از شیخ جمال الدین میثم بحرینی
نسبت داده وجه تدبر را بدین وجه ذکر کرده است که این سخن گاهی تمام
می تواند بود که لن از برای نفی مؤبد باشد و دلالت داشته باشد بر آنکه هرگز رؤیت

متحقق نخواهد بود نه در دار دنیا و نه در دار آخرت و ثبوت آن در معرض منع است
پس می‌توانند بود که مراد نفی رویت در دار دنیا باشد و بس و بجا طریق که در ابطال
دلیل مذکور همان منع امکان قرار جبل در حال ظهور تجلی کافی باشد و احتیاج
بتذییل آن به دلالت لن بر نفی مطلق نداشته باشند تا بحث مذکور آید و قطع
نظر از آن بنقض اجمالی نیز ابطال دلیل مذکور توان کرد بدین وجه که اگر این دلیل
بجمیع مقدمات حق باشد دلالت خواهد کرد بر امکان رویت در دنیا و هیچ شک نیست
که آنچه بر استقرار جبل معلق شده است رویت در آخرت است و آن باطل است
باتفاق پس دلیل مذکور بجمیع مقدمات حق نباشد فتدبر **وجه دوم** آنکه اگر رویت
محال باشد چنانچه معتزله میگویند هر آینه موسی علیه السلام طلب آن از پروردگار خود
نمیکرد زیرا که طلب امر محال از طور عقل دور است و عاقل باختیار در آن اقدام نمی‌نمود
پس طلب موسی علیه السلام آن را از پروردگار خود دلالت دارد بر آنکه
موسی اعتقاد امکان آن داشته چنانچه ما میگوییم پس آنچه معتزله بر آن
رفته‌اند تقاضای آن داشته باشد که مثل موسی پیغمبری که از اعاظم اولوالعزم
و بزرگ کلیم اللهی محقق نداند که بر خدای تعالی چه چیز رواست و چه چیز نه و آحاد
معتزله و جمعی که بهره از علم کلام یافته‌اند دانند و هیچ شک نیست که این طریق
معوج و راهی است کج که هیچ عاقل اختیار سلوک آن نمی‌نماید و معتزله نیز
در اثبات مدعای خود که امتناع رویت است متمسک شده‌اند بهمین آیت بوجه

وارد

در دنیا است که مطلوب قوم موسی علیه السلام بود نه رویت بر دوم

که اگر رویت ممکن باشد و روا باشد که مردم بدین ظاهر خدای تعالی را ببینند چنانچه
اشاعره میگویند پس طلب موسی علیه السلام نبوده باشد مگر از امر ممکن پس بچه
سبب در معرض خطاب و عتاب الهی درآمد و امر مذکور از او باین مرتبه بزرگ نمود
که اطلاق ظلم بر آن شد و بسبب آن کوه را از هم ریزانیدند و صاعقه غضب الهی
بر ایشان وزید چنانچه همه را هلاک ساخت چنانچه از آن خبر میدهد قول خدای تعالی که
فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم و اشاعره در جواب ایشان میگویند
که سبب بزرگ داشتن سؤال مذکور این بود که موسی علیه السلام در دنیا
طلب سؤال آن کرده بود و ما قائلیم بآن که در دنیا رویت الهی ممکن نیست چرا که
رویت در دنیا چنانچه گذشت موقوفست بر مقابله و جهت و مکان و امثال
آن و امور مذکوره بر خدا روا نیست و معتزله را میرسد که بگویند که این معنی نیز
تقاضای آن میکند که موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه بر خدای تعالی چه چیز
رواست و چه چیز روا نیست و آحاد اشاعره و جمعی که بهره از علم کلام دارند
عالم باینچه شما در مقام تشنیع بر ما ذکر کردید و نسبت آن بما دادید والله الهادی
فائده دوم اکثر نحاة بر آن رفته‌اند که تقدیم جزا بر شرط جایز نیست بعلت
آنکه معنی شرطی مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب یابد
از دو کلام ناقص که مضمون یکی از آن سبب تحقیق مضمون دیگر باشد جزء

سببی را شرطی نامند و بواسطهٔ افادهٔ سببیهٔ مذکور یکی از ادات شرط
که ان و لو و اذا است بر سر او در می آورند و جزو دیگر را که مترتب است و مترتب
بران جزا ان و گاه فا بر جزا نیز بر سر آن در می آورند و گاه بی فا ذکر میکنند مثل
اِن تُکرِمنی اُکرِمك و اِن تُکرِمنی فاُکرِمك یعنی اگر
گرامی داری تو مرا من نیز گرامی میدارم ترا که گرامی داشتن مخاطب متکلم را سبب
گرامی داشتن متکلم شده است مر مخاطب را درین قسم ماده اکثر علمای نحو بران
رفته اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست
و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا تقدم یافته است آنرا جزا نباید
دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه مذکور است مفسر آنست باشد مثلا
در مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا اگرچه بحسب ظاهر جزا مقدم شده است
بر شرط انا ظالم دیگر بعد از ان فعلت کذا مقدر باید دانست که کلام در تقدیر چنین است
که اِن فعلتُ کذا انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن باشد و دال
بر تقدیر آنست در کلام و بعضی دیگر بران رفته اند که تقدیم جزا بر شرط جایز است
پس در مثال مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و احتیاج به تقدیر
در کلام نخواهد شد و هیچ شک نیست که کلام امام علیه السلام درین حدیث
در جواب سؤال دوم که تفسیر کرده اند قوله تعالی وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَن
رَأی بُرهانَ رَبِّه را که ازین قبیل است بولا ان رای برهان ربه

لهم

لَهَمَّ بها نقص بر هیچ یک از مذهبین نیست و چنانچه می تواند بود که غرض حضرت
این باشد که لهم بها در کلام مقدر است و تقدیر کلام برین وجه است می تواند بود
که مدعا این باشد که و هم بها مذکور جزا است و چون مرتبهٔ آن متاخر است مفسر
کلام باین اکمل می شود نهایتش چون حضرت جزا را با لام ابتدا ذکر کرده اند
و هم بها که در کلام مذکور است بی لام است ظاهر اینست که احتمال اولست پس باین
دعوی می توان کرد که کلام حضرت مؤید مذهب بعضی محققین از ارباب
تفسیر است که گفته اند که و هم بها جواب لولا نیست چرا که لولا اگرچه از ادات شرط
نیست اما در حکم ادات شرطست و درین که جواب آنها جایز نیست که بران مقدم واقع
شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمی شود بلکه جواب لولا محذوفست و آنچه مذکور است
دال است بران و مفسر آنست و تقدیر کلام این است که لَوْلَا اَن رَأی
بُرهانَ رَبِّه لَهَمَّ بِهَا اما آنچه صاحب کشاف و اکثر مفسرین ذکر
کرده اند که تقدیر کلام در آیت اینست که لَوْلَا اَن رَأی بُرهانَ رَبِّه
لَخَالَطَهَا یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را ندیدی
و نور عصمت و لمعهٔ نبوت را مشاهده نمی نمود بصحبت زلیخا و مخالطت او
قیام می نمود از جملهٔ اموریست که سزاوار آنست که بآن التفات ننمایند
و تمام از معرض اعتبار و اعتماد ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب
ظاهر اشعار بآن دارد که از یوسف علیه السلام قصد و عزم بمعصیت

واقع شده است و بواسطه رفع این احتمال احتیاج می افتد بارتکاب مجاز
وتاویل کلام از ظاهر خود بآنکه با آن احتیاج باشد چنانچه گفته شود که مراد از نفس
که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت شهوانی که در طبیعت انسان
مرکوز است میل بآن هم رسیده بود و چون میل مرکوز بغایت شدت رسیده بود
بعزم وقصد تعبیر ازان بهم شده است که بمعنی قصد است بطریق استعاره یا آنکه
اطلاق هم بر میل مرکوز بمشاکله وهیئت فقره دیگر است که فعل زلیخا یا آنکه از
قبیل تسمیه مشرف بر شیء است باسم آن شیء مثل قتلت قتیلا که اطلاق
شده است قتیل که بمعنی کشته شده است بر کسی که مشرف بر قتل است و امثال
این تاویلات که موجب گردانیدن کلام است از حقیقت خود بی آنکه ضرورتی
بآن قاضی باشد یا امری بآن باعث شود بواسطه آنکه میدان تقدیر وسیع است
وهرگاه راه آن واشد هر کسی را میرسد که آنچه خواهد تقدیر کند فائده سوم
تنبیه
بباید دانست که مراد ببرهان پروردگار تعالی شانه که یوسف علی نبینا
وعلیه السلام بسبب دیدن آن پیرامون قصد مذکور نگشت نصب
دلایل عقلیه وشواهد نقلیه است بر وجوب بازآمدن از محرمات ودوری
کردن از معاصی ومنهیات که از جانب حضرت عزت تعالی وجل العزیز وقوع
یافته است واز کلام امام علیه السلام که المعصوم لا یهم بذنب
ولا یأتیه که دلالت دارد برانکه قصد معصیت نیز منافی عصمت است

مستفاد

مستفاد می شود که قصد معصیت نیز از جمله معاصی است ومبادرت بآن مستوجب
عقاب وسخط الهی مگر آنکه بگوییم که از منافی بودن امر مذکور بعصمت وعدم جواز وقوع
آن از معصوم لا نسلم که لازم آید که معصیت باشد چه می تواند بود که از قبیل سهو
ونسیان بوده باشد که باعتقاد علمای امامیه رضوان الله علیهم وقوع آن نسبت
بمعصوم روا نیست ومنافی عصمت وحال آنکه باتفاق معصیت نیست وجمعی که تجویز
کرده اند که از انبیا علیهم السلام ارتکاب معاصی واقع شود وایشان را معصوم نمیدانند
هم یوسف علیه السلام را باین تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام مبادرت بگشودن
بند زیر جامه خود نموده در محلی از زلیخا نشست که ارباب مجامعت هنگام اراده
آن کار آنجا می نشینند وبرهان رب را بآنکه آوازی از عالم غیب بگوشش او رسید
که ایاک وایاها یعنی بترس ای یوسف که پیرامون مباشرت زلیخا نگردی
واو متنبه نشد وانچنان بر قصد خود اصرار داشت تا آنکه مرتبه دیگر آواز
مذکور را شنید ومفید نیفتاد وبعد از آن مرتبه سوم تبدیل باین عبارت یافت
که اعرض عنها یعنی دور دار نفس خود را از زلیخا وپیرامون مباشرت او مگرد
واو همچنان بران رسوخ داشت تا آنکه یعقوب علیه السلام در برابر او آمده
وانگشت ملامت بدندان حمایت گرفته خود را برو جلوه داد وبعضی گفته اند
آوازی شنید که یا یوسف لا تکن کالطائر کان له
ریش فلما زنی قعد لا ریش له یعنی ای یوسف مباش مانند

آن مرغ کبری داشت که بآن پرواز میکرد و ناگاه ارادهٔ زنا کرد و چون بآن
عمل اقدام نمود بال و پر او ریخت و از پای در افتاد و از پرواز خود باز ماند و بعضی گفته‌اند
که دستی پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم قدرت بران نوشته بود که وَإِنَّ
عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ یعنی بدرستی که بر شما یعنی بر کردار
و گفتار شما نگاهبانانند از ملایکه کرام که نویسندگانند افعال و اقوال شما را و آنچه
میکنید و میگویید میدانند و از روی دانستگی در نامهٔ اعمال شما می نویسند
با وجود آن از آن اراده باز نیامد تا باز در آن نوشته دید که لَا تَقْرَبُوا الزِّنَى
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا یعنی نزدیکی مکنید بزنا کاری بدرستی
که زنا فاحشه ایست بزرگ و اقدام بآن سبیلی است بد و فایده نکرد و باز در آن
ثبت دید وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ یعنی بترسید پرهیزکاری
پیش آورید و بترسید از روزی که رجوع و باز گشت شما در آن روز بسوی
پروردگار است و اثری بران مترتب نشد و همان بر سر اقدام بآن عمل بود تا
آنکه خطاب الهی در رسید بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی قبل ان
يصيب الخطيئة یعنی دریاب بندهٔ مرا پیش از آنکه ازو خطایی در وجود
آید پس جبرئیل بامر ملک جلیل نازل شد برو و گفت یا یوسف اتعمل
عمل السفهاء و انت مكتوب في ديوان الانبياء یعنی ای
یوسف مباشر می شوی عمل سفیهان و ناقصان عقل را و حال آنکه نام تو

در دیوان انبیا و ارباب وحی ثبت است و ما میگوییم حضرت عزت بآتش
غضب خود بسوزاند جمعی را که اعتقاد آلایش بمعاصی بانبیای خدا دارند باین مرتبه
که با وجود ملاحظهٔ این امور و مشاهدهٔ امثال این تنبیهات جلی خود را از آن باز
ندارند و رسوخ در تبعیت شیطان ورزیده بآن اصرار نمایند و چه خوب واقع
شده است تشنیع زمخشری صاحب کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از
ایشان بر ایشان کرده است و الحق داد انصاف داده چه بعد از نقل کلام ایشان
و بیان آنچه مقصود ایشان است این عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست
این امور و آنچه مثل آنست از امور یست که ارباب حشو و جبر که دین ایشان
مبتنی است بر بهتان و افترای بر خدای تعالی و پیغمبران ایراد آن
میکنند و تجویز صدق آن می نمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله در
روایات و مقالات ایشان را این حرف نهایت و هرگز راضی به نسبت
امثال این امور بجمعی که بمرتبهٔ نبوت و هدایت خلق فایزند نمی شوند و اگر
احیانا از یوسف علیه السلام ادنی زلتی واقع می شد هر آینه در معرض تشنیع
و ملامت در می آمد توبه و انابتی که ازو واقع می شد در کلام مجید مذکور
می بود چنانچه زلت و تقصیر آدم صفی علیه السلام در کلام مجید مذکور است
و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و یونس علی نبینا و علیهم السلام
واقع شده و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده

ذکر همه در قرآن هست و چون تواند بود که از یوسف مبادرت باشال این امور
واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا کرده است و مخلص نامیده
قال الله تعالی وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وقال تعالی إِنَّهُ مِنْ
عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ پس به یقین باید دانست که پای عفت آن جناب در آن
مقام لغزش نهایت قرار و ثبات داشته است و بر وجهی با نفس خود جهاد
کرده است که ارباب قوت در عزم بر آن وجه جهادی نمایند و در آن حال
نظر بصیرت بر دلایل حرمت و وجه قبح آن داشته است تا آنکه بسبب آن
از حضرت عزت مستحق آن شده است که ثنا و ستایش او در کتابهای
آسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد
از آن در قرآن مجید که حجت الهی است بر باقی کتابهای او و آنچه در آن مذکور است
از آیات و بینات مصداق آنهاست نیز ثنا و ستایش آن سمت گذارش
یافته است و اکتفا نشده است الا باستیفای قصه او و بیان تمام واقعه او
در ضمن سوره کامله علاحده تا زبان صدق و راستی تقریر کنند حکایت او را
بر جمعی که بعد از او باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابراهیم
خلیل بعمل آمده و تا اقتدا کنند باو و پیروی او نمایند در عفت و پرهیزگاری
و پاکی و قرار و ثبات ورزیدن در مواقعی که محل لغزش پای کردار است
و مقام در افتادن باعمال و اوزار که پس بی بهره کرده اند حضرت عزت ایشان را

از رحمت

از رحمت بی نهایت خود بسبب ایراد ایشان امری را که منجر شود بانکه نازل
ساختن الهی سوره را در کلام مجید که هی احسن القصص آیه آیت در شان
آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند مردم به پیغمبری از پیغمبران خدا در نشستن میان
پای زن زناکنش و گشودن بند ازار او باراده مباشرت بر وجه حرام و در آنکه
نمی کند بر ورد کار او از آن کار سه مرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی باواز
بلند بگوش او رسانند و سرزنش و ملامتهای عظیم نمایند او را بواسطه اراده
آن کار و در مقام تهدید و وعید او در آیند بجدی که تشبیه کنند او را بمرغی که پر
او ریخته باشند و از پای در افتاده و پای عزم و اراده او اصلا تزلزل نیابد و
بقبح آن عمل متنبه نشود تا آنکه حضرت عزت جبرئیل را بفرستد که او را از آن
عمل باز دارد و حال آنکه اگر حریص ترین مردم در زناکاری و دلیرترین و چشم سخت
ترین ایشان در آن کار ادنی مراتب آنچه ایشان به پیغمبر خدا نسبت دهند آن
داده اند مشاهده نماید هیچ شک نیست که نه در رگ او حرکت می ماند و نه در اعضای
او قدرت و قوت و لحق جای تعجب است ایشان را از اختیار مذهبی که افحش از آن
متصور نیست و از در افتادن بضلالت و گمراهی که هیچ چیز از آن روشن تر
و ظاهر تر نه تمام شد ترجمه کلام صاحب کشاف جزای خیر دهاد حضرت
عزت او را از جانب پیغمبران خود و فخر رازی نیز در تفسیر کبیر درین باب
کلامی ایراد کرده که ترجمه اش چون مناسب مقام است بدین وجه سمت

گذارش می یابد هیچ شک نیست که جمعی که ایشان را اطلاعی برین واقعه بوده
ودرمیان این کار بوده اند زیاده بر هفت کس نیستند اول یوسف علیه السلام
که روی سخن همه جا با اوست دوم زلیخا سیوم عزیز شوهر او چهارم زنانی
که زلیخا ایشان را طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف علیه السلام
بر صدق دعوی خود آورده بود که وشهد شاهد من اهلها ششم حضرت
عزت تعالی شانه که عالم السر والخفیات هفتم ابلیس لعین که محرک سلسله فساد
و افساد است و این هفت کس همه اعتراف کرده اند بر پاکی دامان یوسف
علیه السلام درین واقعه از مبادرت بگناه و ارتکاب معصیت پس توقف
دران باب نسبت بهیچ مسلمانی سزاوار نباشد اما اعتراف یوسف علیه السلام
آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا درخواست مرا از نفس
من که کام خود را از من برآورد و من تن با او در ندادم و ازو کناره میگرفتم
و جای که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه یعنی بار
خدایا زندان را دوستر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی
مبادرت بزنا و اما اعتراف زلیخا آنجا که گفت ولقد راودته عن
نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که درخواستم یوسف را از نفس او و آرزوی
وصل او کردم پس نگاه داشت او خود را و تن با من در نداد و همچنین بعد
از انکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند اطلاع یافتند

واعتراف

واعتراف کردند نزد عزیز بر پاکی یوسف که گفت الآن حصحص الحق
انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر و هویدا شد آنچه حق و راستی
من خواستم یوسف را از نفس او و آرزوی وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر او
عزیز آنکه بعد از انکه دید که پیراهن یوسف علیه السلام از عقب دریده شده است
روبزنان خود کرد و گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم
یعنی بدرستی که این کار از مکر و حیله شماست بتحقیق که کید و مکر شما بزرگست
و زود در نفوس تاثیر میکند و اما اعتراف زنان جایی که گفتند امرأة العزیز
تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین
در کشاف آورده که پنج زن بودند از ان پنج نفر از خواص عزیز با هم در شهر مصر
نشسته غیبت زلیخا پیش گرفتند و گفتند زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است
غلام خود را از نفس او یعنی آرزوی آن کرده است که کام او را برآرد بدرستی
که شگافته است غلاف دل او را دوستی یعنی دوستی و محبت یوسف بدرون
دل او در آمده است بدرستی که ما می بینیم او را در گمراهی هویدا و خطایی ظاهر
و پیدا که با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفته درم خریده گردیده و جایی
که گفتند حاش لله ما علمنا علیه من سوء یعنی پاکست خدای تعالی
از انکه عاجز آید از آفریدن مردی پرهیزکار پاکیزه روزگار مانند یوسف
ندانستیم ما بر و امری که بدو ناسزاوار باشد و اما اعتراف شهود قوله تعالی

زلیخا م

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ چون یوسف نسبت این اراده را بزلیخا داد و دامان عفت خود را از آلایش آن پاک وانمود عزیز گفت چون راستی این حرف بر من ظاهر شود و هیچکس غیر از شما ازین واقعه خبردار نیست یوسف گفت در این خانه کودکی بود چهار ماهه عزیز گفت در ان سن چه داند و چگونه سخن گوید یوسف علیه السلام فرمود که خدای من قادر است بر آنکه او را بسخن در آورد نوبت که عزیز از ان کودک پرسید که تو چه میگوئی کودک بقدرت ربانی بسخن در آمد گفت راست میگوید و خدای تعالی ازین قصه خبر میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا یعنی گواهی داد گواهی دهنده از کسان زلیخا و گفته اند که او پسر عم زلیخا بود از روی حکمت گفت اگر گریبان یوسف از پیش پاره شده باشد زلیخا در دعوی خود صادق است و او کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد او صادقست و زلیخا کاذب چون بخاطر آورند گریبان او از عقب پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت بر عفت و بیگناهی یوسف قوله تعالی كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ بعد از ان که خبر داد از آنکه زلیخا قصد مباشرت یوسف کرد

کودکم

وا

و اگر نه بود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود می نمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی چون مشاهده برهان کرد قصد او نکرد میفرماید که همچنین او را ثبات دادیم در اطاعت حق و برهان خود را باو نمودیم تا بگردانیم از و بدی و اعمال ناشایست یعنی زناکاری بدرستی که او از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده از همه ناشایست و اما اقرار ابلیس آن جائی که میگوید فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ یعنی بعزت تو ای بزرگوار پروردگار عالمیان قسم که در مقام اغوا و گمراهی جمیع فرزندان آدم در خواهم آمد الا جمعی از ایشان که بصفت اخلاص متصف باشند یعنی بر ایشان دست نخواهم داشت و دانسته شد که یوسف از بندگان مخلص بود پس گوئیم جمعی که نسبت ارتکاب این عمل بیوسف علیه السلام میدهند اگر از اتباع حقند شهادت حق را جل و علی بطهارت دامن او از آلایش آن عمل قبول کنند و اگر از اتباع شیطانند باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است و الحق این کلامی است در غایت لطافت و بیانی است مقرون بکمال حسن و ظرافت و الله الهادی انجام کلام بعضی معتبرین که تجویز نسبت خطا بپیغمبران علیهم السلام نکرده اند و ایشان را از گناهان کبیره و صغیره معصوم میدانند در تفسیر آیه وافی هدایه که بر سؤال چهارم مأمون اشتمال دارد یعنی قوله تعالی لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ چون بحسب ظاهر خطاب

بر صدور گناه از حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته
و آینده مضطرب و مختلف است و بچند وجه در مقام توجیه و تاویل آن در آمده اند
و حق درین باب آنست که بزبان معجز بیان امام علیه السلام جاری شده است
و بعد از ثبوت سند نقل این حدیث جای شک و تردد نیست دران باب
و بعضی از ارباب تواریخ و اصحاب سیر ذکر کرده اند که مشرکان مکه قبل از آنکه فتح مکه
بشود می گفتند اگر محمد علیه السلام بر خانه خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جاری
باید معلوم ما خواهد شد که او علیه السلام پیغمبر بر حقست و دعوی که ما را بر ترک
عبادت اصنام و پرستش اوثان میکند مقرون بصوابست و چون مکه معظمه
زادها الله شرفا و تعظیما بر دست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین
همه اعتراف بحقیت دین پیغمبر نمودند فوج فوج بطرف اسلام که دین الله
عبارت از آنست در آمدند و اذعان نبوت محمد علیه السلام کردند چنانچه سوره
کریمه اذا جاء نصر الله و الفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله
افواجا بآن ناطق است و انکاری که بر حضرت داشتند بر آنکه ایشان را بر ترک
پرستش اصنام دعوت می نموده است زایل گردید و گناهی که بحضرت نسبت
میدادند بسبب دعوت مذکور باعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه
درین حدیث از امام علیه السلام تصریح بآن واقع است و اگر باین تاویل
قایل نشویم و حمل کنیم ذنبی را که در آیه واقع است بر ظاهر چنانچه اکثر مفسرین

فهمیده اند

فهمیده اند تعلیل فتح مکه بآمرزش مقدم و موخر صحیح نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن
الهی مکه را بجهت حضرت صلاحیت آن ندارد که سبب غفران گناه او شود مگر آنکه مرتکب
بعضی تاویلات بعید باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح الهی مکه را بدست آنحضرت
متضمن جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار عبادتست و عبادت مقتضی ان
الحسنات یذهبن السیئات باعث غفران گناه پس فتح مکه سبب
آمرزش گناه بوده باشد و امثال این توجیهات در انکار و اما بنابر آنچه امام
علیه السلام فرموده اند سبب بودن فتح مکه مر آمرزش گناه حضرت را ظاهرتر
از آنست که احتیاج ببیان داشته باشد و گنجایش شک و ریبی دران نیست و
و عجبست از اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان رضوان الله مثل شیخ الطایفه
شیخ ابو جعفر طوسی و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان
و سید مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام دارند
هیچ یک از کتب خود متوجه ذکر این جواب از سوال مذکور نشده اند و وجهی چند درین
باب ذکر کرده اند که نهایت ضعف و تکلف با آنها هست با آنکه این حدیث در بعض
مصنفات علی بن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور است و زمان
ابن بابویه بر زمان ایشان مقدم است و جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام
کرده اند و ایشان را معصوم نمیدانند بعضی که تجویز صدور صغیره و کبیره هر دو کرده اند
گناه را در آیت بر معنی ظاهر حمل کرده اند و گفته اند که مراد بما تقدم و ما تاخر گناهانی است

که پیش از نبوت آنحضرت واقع شده و گناهانی که بعد از نبوت بصدور رسیده
یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول آیه است واقع شده
و آنچه بعد از این واقع خواهد شد یا گناهان پدر و مادر او علیه السلام که بخشیده بوده اند یعنی آدم
و حوا و گناهان امت که بعد از و خواهند بود و بعضی که تجویز صغیره تنها کرده اند و دامان
عصمت ایشان از آلایش کبایر پاک میدانند گناه را در آیه بر گناه صغیره حمل کرده اند و توجیه
ما تقدم و ما تاخر بر وجوهی کرده اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست مخترعست
در آنکه مصحح تعلیل فتح مکه بامرزش گناهان حضرت نیست مگر تاویل بعید و بباید دانست
که بنابر تفسیر امام علیه السلام حمل ما تقدم و ما تاخر بر گناهانی که پیش از نبوت و بعد از آن
بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد
ایشان گناه بوده پیش از نبوت واقع نبوده است و همچنین نمی توان بر پیش از فتح مکه
و بعد از آن حمل کرد بواسطه آنکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نماند
و همه مسلمان شدند مگر آنکه بگوییم ما تاخر نظر بجمعی است که خبر فتح تا مدتی بایشان نرسید
و تا آن وقت بر آن اعتقاد باقی بودند و اگر حمل شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد
از هجرت آنحضرت واقع شد چندان دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد کلامه

حدیث هفدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب حدیث ما که عبارت
از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه

و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن باشند از احمد بن محمد بن خالد البرقی که
احوال او در صدر حدیث دوم سبق ذکر یافت از شریف بن سابق تفلیسی که اصل
او از کوفه بوده است و چون از آنجا به تفلیس نقل کرده به تفلیسی اشتهار یافته و اکثر
علمای رجال ضعیفش دانسته اند اما گفته اند که صاحب فضل کتابی در حدیث تصنیف کرده
از فضل بن ابی قره تمیمی سهندی که اصل او از آذربایجان است و از آنجا بارمنیه نقل کرده
و علمای رجال ضعیفش دانسته اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى
يَا رُوحَ اللهِ مَنْ نُجَالِسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمُ اللهَ رُؤْيَتُهُ وَيَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ
مَنْطِقُهُ وَيُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش

بخش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم که گفتند حواریان بعیسی
علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله با که مجالست و همنشینی نماییم عیسی فرمودند
با کسی که دیدن او خدا را بیاد شما دهد و سخن کردن او علم شما را زیاده کرده اند
و علم او باعث رغبت شما شود بآخرت بخش دوم قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ حواریون
جمع حواری است و حواری بمعنی یاری دهنده مطلقست یا یاری دهنده پیغمبران
و مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی علیه السلام که سمت اختصاص بآنحضرت داشتند
و انصار او بودند و گفته اند ایشان را بواسطه آن حواریان میگفتند که حرفه ایشان
گازری بود و جامها را از اوساخ ظاهری پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری

منتق از حورت بفتح حا بمعنی سفید خالص قال فی القاموس حورته ای غسلته
و بیضته و بعضی علما گفته اند که ایشان در واقع گازر و اهل حرفت بوده اند و اطلاق
این نام بر ایشان کنایه از آنست که بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ
اوصاف ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاک میکردند و بعالم نور که موقف قرب و رضای
حق است رسانیده از ظلمات جهل و نادانی میرهانیدند من یذکرکم الله رؤیته
توصیف کرده است عیسی علی نبینا و علیه السلام درین حدیث کسی را که بجز مجالست
و همنشینی او فرموده اند به صفت اول آنکه دیدن او باعث بیاد آمدن خدا
باشد چنانچه از دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت
این معنی مشاهده می شود دوم آنکه کلام او موجب زیادتی علم همنشینان باشد و باعث
خلاصی ایشان از وحشت نادانی و جهل سوم آنکه عمل او باعث رغبت بآخرت
شود یعنی دیدن اعمال و عبادات او باعث اقبال و میل خاطر باشد بقیام باعمال
اخروی و باز داشتن نفس از اشغال دنیوی و باید دانست که مراد بمجالست
و همنشینی درین حدیث هر امری است که متضمن الفت و زیادتی مخالطت
و مصاحبت بوده باشد و این معنی اشعار بآن دارد که کسی که متصف باین صفات
نباشد نباید با او مجالست و مخالطت نمود و ترک مصاحبت او باید کرد چنانچه
شاعر گوید شعر باهر که نشستی و نشد جمع دلت ؛ وز تو نرهید زحمت آب و گلت
زنهار ز صحبتش گریزان می باش ؛ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ؛ چه جای

کسی

کسی که بصفت این صفات متصف باشد مثل اکثر ابنای این زمان که دیدن ایشان
باعث دور شدن از یاد خداست و کلام ایشان باعث زیادتی جهل و غرور و مشاهده
کردن اعمال ایشان باعث دلیری و در افتادن باعمال و کردار های ناشایست پس
خوشا حال کسی که توفیق کناره گرفتن از ایشان یافته باشد و شیوه عزلت و انزوا
و مؤانست و الفت بخدای تعالی پیش گرفته چه بسا باشد که مخالطت و مصاحبت
ایشان منجر باماتت قلب و فساد اعتقاد شود و منتهی بحصول صفات و اخلاقی
که متضمن هلاک نفس و زیانکاری دنیا و آخرت است نعوذ بالله من ذلک و در حدیث
وارد است فر من الناس فرارک من الاسد یعنی بگریز از مردم چنانچه
از شیر درنده میگریزی و از معروف کرخی رضی الله عنه نقل است که با امام جعفر صادق
علیه السلام گفت وصیتی کن مرا که از آن منتفع شوم حضرت فرمودند اقلل معارفک
یعنی آشنایان خود را کم کن باز گفتم زدنی یعنی زیاده کن ای فرزند رسول خدای
فرمودند انکر من عرفت منهم یعنی منکر شو کسی را که با او آشنا شده
یعنی ترک آشنایی او کن و بجا برد از و روایت کرده است شیخ بزرگوار
شیخ احمد بن فهد حلی در کتاب تحصین که از مصنفات اوست از ابن مسعود که گفت
رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند لیاتین علی الناس زمان لا یسلم
لذی دینه الا من یفر من شاهق الی شاهق و من جحر الی جحر کالثعلب
باشباله قالوا و متی ذلک الزمان قال اذا لم تنل المعیشة

اقلل معارفک

دین ص

الا بمعاصی الله فعند ذلک حلّت العزوبة قالوا یا رسول الله امرتنا بالتزویج
قال بلی و لکن اذا کان ذلک الزمان فهلاک الرجل علی یدی ابویه
فان لم یکن له زوجة و لا ولد فعلی یدی قرابته و جیرانه
قالوا و کیف ذلک یا رسول الله قال یعیّرونه بضیق المعیشة و
یکلّفونه ما لا یطیق حتّی یوردونه موارد الهلکة یعنی
هر آینه خواهد آمد بر مردم زمانی که دین هیچ صاحب دینی بسلامت نماند الا کسی
بگریزد از سر کوهی بسر کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند روباه با بچهای خود چنین
که حاضر بودند گفتند یکی خواهد بود آن زمان ای رسول خدای حضرت فرمودند که هرگاهی
که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر بارتکاب معاصی خدا و دست زدن بامور ی
که ارتکاب آن بر ایشان جایز نیست پس در آن هنگام عزب بودن حلال خواهد بود
و مردم را بر ترک کدخدائی حرجی نخواهد بود گفتند ای رسول خدای نه تو مارا امر کرده
بکدخدائی و زن کردن حضرت فرمودند بلی چنین است و لیکن چون
آن زمان برسد هلاک مرد در دست مادر و پدر او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته
باشد در دست زن و فرزندان او و اگر زن و فرزند نداشته باشد در دست
قرابتان و همسایگان او گفتند چون خواهد بود آن ای رسول خدای فرمودند
سرزنش و ملامت او خواهند کرد بر تنگی معیشت و ناداری و تکلیف او خواهند
نمود بامور ی که طاقت او بآن نرسد تا آنکه برسانند او را بمهالکی که باعث

ابوان فعلی یدی زوجته و ولده فان لم یکن له

ارتکاب

ارتکاب معاصی و هلاک دین او باشد پس همان بهتر که از صحبت خلق بصحبت
حق اشتغال نمائی و عزت دنیا و آخرت خود را در عزلت و انزوای از ماسوا
دانی مصنف گوید ز و بعزلت آرای فرزانه مرد ؛ و ز جمیع ما سوی الله باش فرد ؛
هر کرا توفیق راه آمد دلیل ؛ عزلتی بگزید و رست از قال و قیل ؛ عزت اندر عزلت آمد
ای فلان ؛ تو چه جوئی ز اختلاط این و آن ؛ گر تو خواهی عزت دنیا و دین ؛ عزلتی
از مردم عالم گزین ؛ چون شب قدر از همه مستور شد ؛ لاجرم از پای تا سر نور شد ؛
اسم اعظم چونکه کس نشناسدش ؛ سروری بر جمله اسما باشدش ؛ گر تو هم از خلق
پنهانی همی ؛ لیلة القدری و اسم اعظمی ؛ حدیث نوزدهم روایت شده است
بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد ابن بابویه از حسین بن
ادریس از پدر او ادریس از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی خزاز
از موسی بن اسمعیل المروزی از اسمعیل پدر او که در صدر حدیث یازدهم
احوال ایشان گذشت از امام موسی کاظم علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت
از امیر المومنین و امام المتقین علیه و علیهم سلام الله الملک الامین که آنحضرت
گفت قال انّ یهودیا کان له علی رسول الله صلّی الله علیه و آله
دنانیر فتقاضاه فقال یا یهودی ما عندی ما اعطیک
قال فانّی لا افارقک یا محمد حتّی تقضینی فقال علیه السلام
اذا اجلس معک فجلس علیه السلام معه حتّی صلّی فی ذلک الموضع

بالکلی از دامن عزلت بدر ؛
هیچکدام در حیثی گرایان بدر

الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وكان
أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يتهددونه و
يتوعدونه فنظر رسول الله صلى الله عليه وآله إليهم فقال
ما الذي تصنعون به فقالوا يا رسول الله يهودي يحبسك
فقال عليه السلام لم يبعثني ربي عز وجل بأن أظلم
معاهداً ولا غيره فلما علا النهار قال اليهودي أشهد
أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً عبده ورسوله
وشطر مالي في سبيل الله أما والله ما فعلت بك الذي فعلت
إلا لأنظر إلى نعتك في التوراة فإني قرأت نعتك في التوراة
محمد بن عبد الله مولده بمكة ومهاجره بطيبة وليس بفظ ولا غليظ
ولا سخاب ولا متزين بالفحش ولا قول الخنا وأنا أشهد أن لا إله
إلا الله وأنك رسول الله وهذا مالي فاحكم فيه بما أنزل الله
وكان اليهودي ذا المال ثم قال علي عليه السلام كان فراش
رسول الله صلى الله عليه وآله عباءة وكانت مرفقته أدم حشوها
ليف فثنيت له ذات ليلة فلما أصبح قال لقد منعني الفراش الليلة
الصلوة فأمر عليه السلام أن يجعل بطاق واحد نسخ کلام بلاغت نظام
آن خلاصه آفرینش در ضمن و بینش بینش اول خلاصه کلام معجز نظام حضرت

بدل
فثنیت

ام

امیر علیه السلام آنکه بدرستی که یهودی را بر رسول خدای صلی الله علیه و آله دیناری
چند بود وقتی تقاضای آن وجه از حضرت نمود حضرت فرمودند ای یهودی نزد
من چیزی نیست که بتو دهم کنایه ازانکه چند روز صبر کن که چیزی بهم رسد یهودی گفت
بدرستی که مفارقت نمیجویم از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت فرمودند اینک با تو
می نشینم تا وقتی که تو رضا بآن داشته باشی و نزد او نشستند تا وقتی که در محل
موضع نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گزاردند اصحاب چون آن حال ایشان
کردند در مقام تهدید و وعید یهودی در آمدند پس نظر حضرت صلوات الله علیه و آله
بر ایشان افتاد فرمودند چه دارید با این و با او میخواهید چه کنید گفتند ای رسول
خدای یهودی در مقام حبس تو شده است چون توانیم این را گذرانید حضرت
فرمودند خدای من که عزیز است و بزرگ مرا از برای آن بر خلق خود فرستاده است
که بر جمعی که در امان من در آمده اند و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند
ستم نمایم و نه بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد و حضرت همچنان در آن مقام
ثبات داشت یهودی زبان بکلمه اسلام گشوده گفت اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینک شطر مال من مبذول
راه خداست بخدا قسم که من مرتکب این عمل نشدم و در مقام حبس تو در نیامدم
مگر بواسطه آنکه بخاطر آورم و به بینم که وصف ترا که در توریت دیده ام آنچنان
هست یا نه و یقین من بر حقیت تو حاصل شود چرا که من نعت و ستایش ترا در توریت

یهودی

مرا
خلقان

برین وجه خوانده ام که محمد پسر عبد الله مولد او مکهٔ معظمه خواهد بود و مکان هجرت او
از مکه بمدینه طیبه نه بد خلق خواهد بود و نه سنگین دل و نه درشت گو نگویند آواز و در
مقام ایذای کسی به دشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود و اینکه من گواهی میدهم
که خداوندی بجز خدای پرستش نیست که معبود بی همتا و بانکه تو رسول خدائی بحق و او
مال من حکم کن بان آنچه خدا فرموده است و یهودی مذکور صاحب مال بود و جمعیت
تمام داشت بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که فراش یعنی جامه خواب
حضرت مقدسهٔ نبوی صلوات الله علیه و آله عبای آنحضرت بود و بالشی که بران
تکیه میفرمودند از پوست بود و حشو آن لیف خرما یعنی از شبها بر سبیل اتفاق
عبای مذکور را دو لا کرده فراش حضرت ساخته بودند چون صباح شد و از خواب
بیدار شدند بر زبان مبارک آوردند که امشب آسایش جامه خواب مانع آمد مرا از
قیام بنماز شب پس امر کرد که دیگر آنچنان نکنید و بهمان انداختن یک لا اکتفا نمائید
بخش دوم بان اظلم معاهدا معاهدا اسم مفعول است از عهد بمعنی
امان یعنی امان داده شده یا از عهده بمعنی ذمه یعنی کافر ذمی شطر مالی
فی سبیل الله شطر بمعنی نصف است و بمعنی جزو هم آمده خواه نصف باشد
و خواه جزو و اینجا هر دو معنی محتمل است نهایتش قول یهودی بعد از این کلام
که فاحکم فیه بما انزل الله گویا ناظر است باحتمال دوم چرا که تعیین
جزو که جدا است بحکم خدا بسته احتیاج دارد که نصف چه نصفا مری است

معین

معین است لا تنظر الی نعلک فی التوریة یعنی نابدانم که نعت و ستایش نبی
که در توریت است نعت و ستایش نیست یا نه و اختصار سخن است در کلام بواسطهٔ
دلالت مقام بر مقصود متکلم مؤلّه بمکه مکه بمعنی نقص و هلاکت قال
فی القاموس مکّه اهلکه و نقصه و این که بلد الحرام را مکه نامیده اند بواسطهٔ آنست
که محل نقص و کم شدن گناهانست یا فانی و مرتفع گردیدن آن یا بواسطهٔ هر کس
قصد آن شهر کند از روی ظلم و عدوان هلاک میگردد چنانچه نسبت باصحاب
فیل واقع شد و مهاجره بطیبه مهاجر بفتح جیم موضع هجرت و هجرت بکسر ها
و فتح ها هر دو آمده بمعنی بیرون آمدن از ملکی بملک دیگر و طیبه بفتح طا و سکون یا
مدینه رسول است صلوات الله علیه و آله لیس بفظ و لا غلیظ و لا سخاب
فظ و غلیظ در معنی نزدیک بهم اند یعنی بد خلق و سنگین دل و درشت گو
و سخاب بسین بی نقطه و خای نقطه دار مشدده قبل از الف و بای یک نقطه صیغهٔ مبالغه
سخب است بتحریک خا که بمعنی شدت صوت و فریاد کردن است عرب میگویند
تساخب القوم یعنی تصایحوا و تضاربوا بر یکدیگر فریاد کردند و یکدیگر را
زدند و لا مترنن بالفحش و لا قوال الخنا مترنن برای بی نقطه و دو نون
از رنّه بفتح را و تشدید نون مأخوذ است که بمعنی آواز است قال فی القاموس
الرنّة الصوت رنّ یرنّ رنینا صاح و خنا بفتح خای نقطه دار و بعد از آن
نون مرادف فحش است یعنی هر دو یک معنی اند و تفنن در عبارت

انگه

واضح شده است كان فراش رسول الله صلى الله عليه وآله
عباءة تاي عباءة مي تواند بود كه ضمير غايب باشد راجع بحضرت رسالت صلى الله
عليه وآله وهي تواند بود كه تاي اصل كلمه باشد كه در حالت وقف تا مي شود چه عباءة
هر دو در لغت آمده قال في القاموس العباء ككساء معروف كالعباءة وكا
مرفقته ادم مرفقة بمعني بالش است وادم بفتح همزه ودال جمع اديم كه بمعني
پوست است يعني بالش حضرت پوستي چند بود كه باهم تعبيه كرده بودند لعلك
منعك الفراش الليلة الصلوة يعني فراش من اشبه ولا شيء بود
لينت ونرمي كه ازان محسوس شد مانع آمد نفس مرا از قيام بنماز ونفس من
اقبال بآن نكرد كه ازان مفارقت جويم وبنماز شب برخيزم وگويا كه حضرت
صلوات الله عليه وآله از نماز درين مقام بعضي نماز را خواسته باشند چه علماي
رضوان الله عليهم برانند كه برپاي داشتن بعضي وقيام بنماز وتر از واجبات
مختص بآنحضرت بود وترك آن بر ايشان جايز نبود والله اعلم بالصواب
حديث بيستم روايت شده است بسندي كه اتصال يافته است
بشيخ بزرگوار محمد بن يعقوب كليني از جمعي از اصحاب ما كه در صدر حديث
نهجم بيان ايشان شده از احمد بن محمد بن خالد البرقي كه احوالش در صدر حديث
دوم سبق ذكر يافت از منصور بن عباس ابو الحسن الرازي كه از سكنه
بغداد است وكتاب بزرگي در نوادر منسوب باوست از سعيد بن جناح

كه جليل

كه جليل القدر وثقه بوده است وخدمت امام علي نقي عليه السلام كرده از عثمان بن
سعيد العمري كه مكني بابي عمرو بوده وثقه وجليل القدر است واز اصحاب امام علي نقي
عليه السلام بوده از عبد الحميد الكوفي از مهاجر بن زياد الاسدي كه هر دو از اصحاب صادق
عليه السلام اند از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام كه آنحضرت فرموده اند
كه مرّ عيسى ابن مريم عليه السلام على قرية قد مات اهلها وطيرها
ودوابها فقال اما انهم لم يموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقين
لتدافنوا فقال الحواريون يا روح الله وكلمته ادع الله ان يحييهم لنا
فيخبرونا ما كانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عيسى عليه السلام ربه
فنودي من الجو ان نادهم فقام عيسى عليه السلام بالليل على شرف
من الارض فقال يا اهل هذه القرية فاجابه منهم مجيب لبيك
يا روح الله وكلمته فقال ويحكم ما كانت اعمالكم قال عبادة
الطاغوت وحب الدنيا مع خوف قليل وامل بعيد وغفلة في
لهو ولعب فقال كيف كان حبكم للدنيا قال كحب الصبي
لامه اذا اقبلت علينا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بكينا
وحزنا قال كيف كانت عبادتكم للطاغوت قال الطاعة لاهل
المعاصي قال كيف كانت عاقبة امركم قال بتنا ليلة في عافية
واصبحنا في الهاوية فقال وما الهاوية قال سجين فقال وما

بجعين قال جبال من جمر توقد علينا الى يوم القيمة قال فما قلتم وما
قيل لكم قال قلنا ردنا الى الدنيا فنزهد فيها قيل لنا كذبتم فقال

فنزهد

ويحك كيف لم يكلمني غيرك من بينهم قال يا روح الله انهم
ملجمون بلجم من نار بايدي ملائكة غلاظ شداد وانا كنت
فيهم ولم اك منهم فلما نزل العذاب عمني معهم فانا معلق بشعرة
على شفير جهنم لا ادري اكبكب فيها ام انجو منها فالتفت
عيسى عليه السلام الى الحواريين وقال يا اولياء الله اكل الخبز اليابس
بالملح الجريش والنوم على المزابل خير كثير مع عافية الدنيا والآخرة

شرح كلام معجز نظام در ضمن آغاز دو وعظ است و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول
خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدهی دید که
اهل آن ده همه بر جای خود مرده اند و کسی میانه دفن ایشان نشده و از مرغان
و سایر حیوانات و دواب آن نیز اثری نمانده رو باصحاب خود کرده گفت مردمان
این ده بدرستی که اینها نمرده اند مگر بغضب الهی بسبب گناهی که از ایشان در وجود آمده
و اگر نه است چه اگر متفرق و جدا جدا فوت می شدند یکدیگر را دفن میکردند
پس حواریان که صفت ایشان از پیش رفت گفتند ای روح الله وای کلمة الله
دعا کن بدرگاه الهی که ایشان را زنده گرداند از برای ما تا خبر دهند ما را که اعمال ایشان
چه بوده و بچه عمل مستوجب این عقوبت شده اند تا ما بر امثال آن عمل نکردیم و از آن

مجتنب باشیم پس عیسی علیه السلام ملتمس ایشان را در معرض انجاح در آورده دعا کرد
بدرگاه احدیت و احیای ایشان را از خدای خود درخواست پس دعای او را در معرض اجابت
در آورده ندا در دادند که طلب کن ای عیسی ایشان را که جواب تو خواهند داد پس عیسی علیه السلام
در اثنای شب و وقت تصفیه هوا از کدورت انفاس خلایق بر خاست و بر جای بلندی
از زمین بر آمد و گفت ای اهل این ده شخصی از ایشان مبادرت بجواب او نموده گفت
لبیک یا روح الله و کلمته عیسی گفت جای رحم است بر شما در دار دنیا خبر دهید مرا که
اعمال شما در دار دنیا چه بوده و بچه سبب مستوجب این عقوبت شده اید آن شخص گفت عمل ما
عبادت طاغوت بود و دوستی دنیا با ترس اندک و آرزوی بسیار و نهایت غفلت
در گرفتاری بلهو و لعب عیسی گفت دوستی شما بدنیا چون بود گفت مانند دوستی طفل بمادر
خود که هرگاه روی بما می آورد خوشحال و خندان می شدیم و هرگاه روی از ما
برمی تافت میگریستیم و غمگین می شدیم عیسی علیه السلام گفت عبادت شما
طاغوت را چون بود گفت اطاعت میکردیم ارباب معاصی را و آنچه ما را بآن
میداشتند بعمل می آوردیم عیسی گفت آخر کار شما چون شد گفت خوابیدیم شبی
بعافیت بدن و رفاهیت حال و صباح خود را در هاویه دیدیم پرسید که هاویه
چه چیز است گفت سجین گفت سجین کدام است گفت کوههای آتشین که بجهت
سوختن ما افروزد و شعله می کنند از برای سوختن ما تا روز قیامت عیسی
علیه السلام گفت در آن وقت شما چه گفتید و بشما چه گفتند گفت گفتیم ما را باز

فرستید به دنیا تا بار دیگر پرهیزکاری قیام نماییم و تلافی تقصیری که از ما در
وجود آمده بکنیم تا گفتند دروغ میگویید چون به دنیا بازگردید بقول خود عمل
نخواهید کرد عیسی علیه السلام گفت بجهنت که غیر تو کسی ازینها بمن بسخن در
نیامد و این امر بتو اختصاص یافت گفت ای روح الله ایشان را زیر لجامهای
آتشین در آورده اند و سر آن بدست ملائکه عذاب داده و من اگرچه در میان
ایشان بودم اما از ایشان نبودم و عمل ایشان از من واقع نشده بود پس عذاب
چون
بر ایشان نازل شد مرا نیز با ایشان فرا گرفت پس مرا بمویی در آویخت بر کناره
دوزخ باز داشتند مشرف بر افتادن در آن چنانچه نمیدانم که بروی در جهنم
افتاد در آتش یا رهایی از آن خواهم یافت پس عیسی علیه السلام روی مبارک
بجانب حواریان کرد و گفت ای دوستان خدای معاش کردن بنان خشک
و نمک نیم کوفته و خوابیدن بر مزبلها حالیست بسیار خوب گاهی که با عافیت
دنیا و آخرت باشد بخش دوم اَلَا اَنَّهُمْ اما بتخفیف میم حرف استفتاح است
که در اول جمله می آید بواسطه تنبیه و آگاه کردن بر شنیدن آن و گوش
مخاطب م
انداختن تا وقتی که تمام گفته شود و گاه است که الف را حذف میکنند مثل
اَمَ وَاللهِ [illegible] که در اصل اَمَا وَاللهِ بوده لَمْ يَمُوتُوا اِلَّا بِسَخَطٍ
سخط بفتح سین و خا و ضم سین و سکون خا هر دو آمده بمعنی غضب
وَ لَمْ يَمُوتُوا مُتَفَرِّقِينَ لَكِنْ اَفْنَوْا ظاهر این است که مراد افنوا درین فقره بمعنی

وفنی

دفنوا استعمال یافته باشد مثل توافی که در لغت عرب بمعنی وفی مستعمل است
و ممکن است که بمعنی خود که مشارکت دو کس است یا زیاده در فعل باقی
باشد نهایتش بعضی از تکلف چنانچه مشارکت محمول شود بر مشارکت اقوام
و قبایل ایشان با یکدیگر به مشارکت اشخاص چنانچه ظاهر است متصور نیست یا روح الله
مقصود ظ
و کلمة مترجم گوید در اختصاص عیسی علیه السلام باین دو اسم اقوال بسیار است
و درین کتاب بر سه قول از آنجمله از برای هر یک اقتصار میرود اما در تسمیه
بروح الله قول اول آنکه چنانچه روح باعث حیات است عیسی علیه السلام باحیای
اموات یا احیای قلوب یا احیای دین قیام می نموده و چون آن نبود مگر بامر الله
او را روح الله نامیدند دوم آنکه او روحی بود که بدست قدرت الهی صورت بسته بود
بی واسطه مساس بشری سوم آنکه روح بمعنی نفخت یعنی بادی که از دهان
دمند و عیسی علیه السلام بنفخ جبرئیل علیه السلام در پیراهن مریم در وجود آمده بود
و وجه اضافه بالله آنکه آن نبود مگر بامر الله اما در تسمیه او بکلمة الله قول اول
روح م
۲
آنکه بکلمه کن موجود شده بود بی واسطه پدر دوم آنکه در گهواره بامر خدای تعالی
تکلم باین کلمه نمود که اِنِّی عَبْدُ اللهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ سوم آنکه مردم بآن هدایت
می یافتند چنانچه بقرآن که کلمة الله است هدایت می یابند فنودی فی الجوّ
بفتح جیم و تشدید واو فضای ما بین آسمان و زمین است علی طرف مراد
بطرف مکان بلند است و گفته اند که ازینجاست که شریف را شریف نامیده اند

چه تشبیه کرده اند بلندی و رفعت مرتبه را به بلندی و رفعت مکانی فقال

ویحکم ویح اسم فعل است بمعنی ترحّم چنانکه ویل بمعنی عذاب است یعنی

از ارباب لغت هر یک را در مکان دیگری استعمال میکنند یعنی گاه در مقام ترحم ویل

میگویند و در مقام عذاب ویح و گاه بر عکس عبادة الطاغوت طاغوت بر وزن

فعلوت از طغیان که بمعنی در گذشتن از حد و اندازه است و در اصل طغیوت بوده

که لام الفعل را بر خلاف قاعده و قیاس بر عین الفعل مقدم داشته اند بعد از ان

طلب کرده اند یا را بواسطه تخفیف بالف و طاغوت را بر چند معنی اطلاق میکنند

بمعنی کاهن و شیطان و اصنام و هر کس که بزرگ و رئیس اهل ضلال باشد و هر کس

مانع اید کسی را از عبادت خدای تعالی و هر که عبادت کند کسی را غیر از خدای تعالی

و گاه در کلام مفرد مستعمل می شود چنانچه در ایه کریمه یریدون ان یتحاکموا

الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان

که با وجود دعوی ایمان مرافعه خود را بسوی طاغی باغی برند که میان ایشان

محاکمه نماید و حال انکه مامور بترک انند و سبب نزول ایت آن بود که یهودی را

با منافقی مخاصمت افتاد و بجائی محتاج شدند که پیش وی مرافعه مهم خود کنند یهودی

منافق را بمحکمه نبوت کشید و بحکم حضرت مقدسه نبوی راضی شد و منافق بحکو

کعب بن الاشرف که از جمله منافقان بود میل نمود و بحکم حضرت رضا نداد حق

حضرت عزت این ایت را فرستاد و گاه جمع استعمال می یابد چنانچه در ایه کریمه

والذین

والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی

الظلمات که صفت جمع واقع شده یعنی انانی که کافر شده اند و حق را پوشیده اند

دوستان ایشان و متولی امور ایشان طاغوتند که این معاندان و بتان

و دیوان که طاغوت درین مقام عبارت از ایشانند بیرون می اورند ایشان را از

نور که عبارت از ایمان و میثاق است بسوی ظلمات که عبارت از کفر و زندقه است

و غفلتهم فی لهوهم لعب استعمال لفظ فی درین مقام از روی مجاز است

چنانچه در النجاة فی الصدق گفته اند زیرا که لهو و لعب بحسب حقیقت ظرف غفلت نیست

بلکه تشبیه شده معنی که با غفلت دارد بمعنی که مظروف را با ظرفست و بعلاقه تشبیه

مذکور لفظ فی استعمال شده و می تواند بود که فی انجا بمعنی مع باشد چنانچه در کریمه

ادخلوا فی امم گفته اند که بمعنی مع امم است یا از برای سببیت باشد مثل

قوله تعالی فذلکن الذی لمتننی فیه که بمعنی لمتننی بسببه است

اذا اقبلت علینا فرحنا و سررنا و اذا ادبرت عنا بکینا و حزنا

این هر دو شرطیه در موضع مفعول جمله سابقه واقع اند که حب الصبی لامه باشد

یعنی بیان میکنند که حب صبی با مادر بر چه وجه است و وجه مشابهت چیست کانا

معلق بشعرة علی شفیر جهنم کنایه از انست که مشرف بوده است

بر افتادن در ان و می تواند بود که از ان معنی صریح اراده شده باشد و در واقع

او را بمویی معلق داشته باشند و شفیر بمعنی جانب و کنار است الکبک

فیها اکبکب بصیغهٔ متکلم مجهول است یعنی برو درانداخته می شوم دران بالملح الجریش
یعنی نمک نیم کوفته قال فی القاموس جرش الشیء فهو جریش لم ینعم دقه نمایش اول
بدان ای عزیز که آنچه آن مرد زنش بعیسی علیه السلام تعریف کرد از احوال آن
قریه وصفاتی که وانمود کرد که ایشان بران بوده اند از خوف کم و املِ بسیار و گرفتاری
بلهو و لعب و فرح تمام باقبال دنیا و حزن بسیار از ادبار آن بعینه احوال و اوصاف
ابنای این زمانست بلکه اگر نیک در نگری می یابی که اکثر ایشان بخوف کم نیز متصف
نیستند و خود را بکلی از ترس عذاب الهی فارغ دارند نعوذ بالله من الغفلة
و سوء الخاتمة و چه نیکو واقع است آنچه نقل کرده است از شیخ صدوق
محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه در کتاب اکمال الدین از بعض حکما در تشبیه حال
انسان و غره و میل او بدنیا و زخارف آن و در افتادن او بلذات فانیه آنش
که بانواع کدورات و کثافات ممزوجست و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از آن
در پیش است بحال شخصی که ریسمانی در کمر او بسته باشند و او را بچاهی
آویخته و در تهِ آن چاه ماری بزرگ دهن گشاده منتظر آن باشد که چون بیفتد
لقمه خودش سازد و بر بالای چاه دو موش یکی سیاه و یکی سفید باتن
ریسمان در آویخته اندک اندک می بریده باشند چنانچه لحظه از آن عمل باز نمایند
و دیوار آن چاه آلوده باشد که عسلی باشد که بخاکِ دیوارِ آن چاه ممزوج شده باشد
و زنبور بسیار بران هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار را بآن صفت

مثال

در زیر خود

در زیر خود می دید باشد و مشاهده آن موشان و عملی که بآن مشغولند میکرده باشد
اصلا التفات بایشان و مآل کار خود نکند و تمکی همت خود را معروف لیسیدن دیوار
و التذاذ و کام گرفتن از آن عسل بخاک مخلوط دارد و همیشه بعداوت و دشمنی آن
زنبوران قیام داشته باشد که چرا از استیفای حظ او مانع گردند و با او در آن
امر مشارکت دارند پس چاه دنیاست و ریسمان عمر فانی و مار بزرگ دهان گشوده
مرگ و موشان روز و شب اند که اندک اندک از آن کم میکنند و لحظه از آن کار خالی
نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیاست که بانواع کدورات و الم
ممزوج است و زنبوران ابنای زمانه که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند و شب و روز
با یکدیگر در مخاصمه و مجادله اند و حق تمثیلی باین مناسبت و مثالی باین مطابقت
کم بنظر آمده کثل الله النضرة و الهدایة نمایش دوم بسا باشد که گمان برده باشی
که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که درین حدیث بعمل آمده بر سبیل
مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه نه چنین است بلکه بحسب حقیقت عبادت در حقیقت جهت
امری نیست سوای خضوع و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و ازین
که حضرت عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده است
قال تعالی أفرأیت من اتخذ الهه هواه یعنی آیا دیدی ای محمد کسی را که خدا
و معبود خود هوای نفس خود را دانسته و پیوسته بعبادت او قیام دارد و در جای
دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته است چنانچه میفرماید الم اعهد الیکم

يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان و تفسير آن با بسط كلام در باب مذكور در ح
حديث يازدهم سبق ذكر يافت و روايت كرده است شيخ بزرگوار محمد بن يعقوب
كليني در باب زي و تجمل از كتاب خود كه بكافي موسوم است و بكليني مشهور از امام
الباطن و الظاهر امام محمد باقر عليه السلام كه آنحضرت فرمودند من اصغى الى ناطق
فقد عبده فان كان الناطق يؤدي عن الله فقد عبد الله و ان كان
يؤدي عن الشيطان فقد عبد الشيطان يعني هر كه گوش اندازد بگوينده
بتحقيق كه عبادت او كرده است پس اگر گوينده مذكور از خدا گويد بدرستي
كه بعبادت خدا قيام نموده خواهد بود و اگر از شيطان گويد بعبادت شيطان و نيز
روايت كرده است در كتاب مذكور در آخر باب شرك از امام بحق ناطق امام
جعفر صادق عليه السلام كه آنحضرت بر زبان مبارك جاري ساخته اند كه من اطاع
رجلا في معصية فقد عبده يعني هر كسي كه اطاعت نمايد مردي را در معصيتي
بدرستي كه بعبادت او قيام نموده است و همچنين در كتاب علم از كتاب مذكور
روايت كرده است از ابي بصير كه گفت گفتم بامام جعفر صادق عليه السلام و پرسيدم
از حقيقت تفسير قول الهي در قرآن مجيد كه اتخذوا احبارهم و رهبانهم
اربابا من دون الله يعني كافران علماء و پيران خود را كه اطاعت و انقياد
ايشان مي كنند خدايان و معبودان خود دانسته اند از غير الله تعالى حضرت
فرمودند و الله ما دعوهم الى عبادة انفسهم و لو دعوهم ما اجابوهم

ولكن

ولكن احلوا لهم حراما و حرموا عليهم حلالا فعبدوهم من حيث
لا يشعرون يعني بخدا قسم كه علماء و پيران ايشان ايشان را بعبادت نفس خود
نخواندند و اگر بآن مي خواندند اجابت دعوت ايشان نميكردند و ليكن حلال ساختند
بر ايشان حرامي چند را و حرام كردند بر ايشان حلالي چند را ايشان بآن گرويدند
و بعبادت ايشان قيام نمودند يعني اطاعت ايشان در آنها كردند بر وجهي كه
شعور بآن نداشتند يعني نميدانستند كه آنچه بآن قيام دارند در واقع عبادت
ايشان است و هم در باب مذكور روايت كرده است بطريق ديگر از
امام جعفر صادق عليه السلام كه در جواب سؤال از آيت مذكوره فرمودند و الله
ما صلوا لهم و ما صاموا لهم و لكن احلوا لهم حراما و حرموا
عليهم حلالا فاتبعوهم يعني بخدا قسم كه از براي ايشان نمازي نكردند
و روزه نداشتند و ليكن حلال كردند بجهت ايشان حرامي را و حرام ساختند
بر ايشان حلالي را و آنها تبعيت نمودند ايشان را در آن و هر گاه چنانچه دانسته شد
تبعيت غير و انقياد او امر و نواهي او در حقيقت عبادت او باشد پس اكثر
ابناي اين زمان در حقيقت بعبادت هواي نفساني و شهوات بهيمي و سبعي
كه بانواع متعدده و اجناس مختلفه ميكردند اقامت داشته باشند و آنها
در معني بتان ايشان باشند كه هميشه پرستش شان مي نمايند و بتحريكاتي
كه از غير خداي تعالى بعبادتشان قيام دارند و ايشان از ان شعوري نيست

ونزد کیخی عبارت ازین حالت نسئل الله سبحانه العصمة والتوفیق
و چه خوب واضح است کلام رابعه عدویه رضی الله عنها در مقام لک الف معبود
مطاع امر دون الاله و تدعی التوحید یعنی ترا هزار معبود است که در
اطاعت ایشان نهایت اهتمام داری غیر از خدای تعالی که معبود بر حقست و هنوز دم
از توحید میزنی انجام بودن اهل آن ده در کوههای آتشین که بواسطه سوختن
ایشان افروخته شده است تا روز قیامت چنانچه این حدیث بآن ناطقست
و حجت در انکه در مدت برزخ که عبارت از مابین موت و قیامت است عالم را
عذابی خواهد بود و برین معنی اجماع منعقد شده است و احادیث نبوی نیز بآن
ناطقست و آیات قرآنی بران شاهد و علمای اکثر مذاهب اسلام اگرچه در حقیقت
و کیفیت آن خلاف کرده اند اما بر اصل وقوع آن اتفاق دارند و انچه بر ما واجبست
تصدیق بوقوع عذابی است بعد از موت و قبل از حشر و اما کیفیت و تفصیل آن
که بر چه وجه و چه کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق پیدا خواهد کرد بدانستن
آن مکلف نیستیم بلکه اکثر آن از ان قبیل است که عقول انسانی بدرک آن
نمی تواند رسید و فهم کیفیت و چگونگی آن نمی تواند نمود پس از بیان تفاصیل
آن و بحث از چگونگی و کیفیتش ساکت باید بود و معظم اوقات خود را صرف
باید کرد در امری که اهم از ان است یعنی در تدبیری که مارا از ان بهر کیفیت
و هر نوع که باشد برهاند و استحقاق آنرا از ما دفع کند و آن نیست مگر مواظبت

و مداومت

و مداومت بطاعات الهی و اجتناب و دوری کردن از منهیات الهی تا اگر
حال ما در اشتغال ببحث از ان و تفحص از کیفیت و حقیقت آن و فارغ بودن از
فکر اموری که مارا از ان نجات دهد مثل حال شخصی باشد که سلطان وقت اورا
بقید در آورده باشد و مقرر داشته که چون فردا شود دست او را بازای گناهی
که از و صادر شده قطع نمایند و گوش و بینی او را ببرند و اصلا در تدبیر آن نباشد
که حیله انگیزد و کاری کند که دست او بسلامت ماند و گوش و بینی او از آفت قطع
بره و همیشه فکر آن داشته باشد که آیا دست و اعضای مذکور را بکارد خواهند
برید یا بشمشیر و قاطع آن زید خواهد بود یا عمرو و بعضی احادیث که درین باب
از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب انشاالله تعالی
بتفصیل ایراد خواهد شد و درین وقت بذکر یک حدیث فی الجمله اقتصار میرود
که روایت کرده است آنرا شیخ صدوق محمد بن بابویه رحمه الله بسندی که
میرساند آنرا بامام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند
انَّ بینَ الدنیا و الآخرة الفَ عقبةٍ اهونُها و ایسرُها الموت
یعنی ما بین دنیا و آخرت که عبارت از میان موت و قیامت باشد هزار
عقبه در پیش است که از همه سهلتر و آسان تر موتست و گویا اگر بدین بیع بصیرت
ملاحظه شود درین مقام همین حدیث کافی باشد پوشیده نماند که انچه آن مرد
تقریر کرد که خود در میان ایشان بوده است و از ایشان نبوده و چون عذاب

[illegible]

الهی نازل شود و او نیز با ایشان فرا گرفت است اشعار بآن دارد که از اهل معاصی
و جمعی که مرتکب آنند کناره باید کرد و از ایشان عزلت باید گزید و با انکه بودن در میان
ایشان باعث آنست که باتش ایشان باید سوخت و در عذاب ایشان شریک
باید بود و اگرچه در افعال و اقوال شرکت ایشان واقع نشده باشد و موافقت
تمام باین معنی دارد کلام معجز نظام الهی که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ
ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ
فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا
فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا در اخبار آمده که چون
جماعتی از مسلمانان مثل قیس بن فاکه و قیس بن ولید و امثال ایشان با وجود
قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می‌آمدند
ایشان نیز همراه کافران بجنگاه حاضر گشتند و بشمشیر مسلمانان کشته شدند
حضرت عزت در شان ایشان این آیت فرستاد یعنی بدرستی که
آنانکه ملائکه یعنی ملک الموت و اعوان او قبض روح ایشان می‌نمودند در
حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بواسطه ترک هجرت از مکه
با وجود قدرت بران گفتند ملائکه مذکور بایشان از روی سرزنش که در چه
کار مشغول بودید از امور دینی و با کدام قوم اختلاط داشتید با مشرکان
یا موحدان ایشان گفتند بودیم ما ضعیفان و عاجزان در روی زمین

و کفار

و کفار بر ما غالب بودند فرشتگان در مقام تکذیب ایشان در آمدن گفتند
آیا زمین خدا واسع و فراخ نبود تا شما هجرت کنید از جای خود بطرف دیگر زان
چنانچه مهاجران حبشه و مدینه طیبه کردند پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان
دوزخ است و بد بازگشتی است دوزخ ایشان را و حدیثی که روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب مجالست اهل معاصی از کتاب کافی
از امام موسی کاظم علیه السلام که آنحضرت نهی فرمودند بعض خود را از مجالست
و همنشینی مردی از اهل ضلالت و گمراهی آن شخص گفت بر من چه چیز لازم آید
هرگاه آنچه او میگوید نگویم و بر اعتقاد خود ثابت و راسخ باشم امام علیه السلام
فرمود أَمَا تَخَافُ أَنْ تَنْزِلَ بِهِ نِقْمَةٌ فَتُصِيبَكُمْ جَمِيعًا یعنی نمی‌ترسی از انکه
از زشتی عقیده و کردار او بلای برو نازل شود و آتش وار تر و خشک را در
معرض هلاک در آورده همه شما را فرا گیرد و بالجمله اگر بر انزوا و عزلت از
مردم سوای این فایده مترتب نباشد همین فایده کفایت و حال انکه فواید
و منافع آن از تعداد حد و شمار بیرون است همکنان را توفیق در آن روزی
باد بمنه و کرمه حدیث بیست و یکم روایت شده است بسندی که اتصال
دارد بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی ابن ابراهیم از
پدر او ابراهیم از حماد بن عیسی که ذکر احوال ایشان از پیش رفت از ابراهیم بن
عمر الیمانی که اگرچه اکثر ضعیف دانسته اند اما نجاشی حکم بتوثیقش کرده است

اصحاب ح

از ابان بن ابی عیاش که از راویان علی بن الحسین است از سلیم بن
قیس الهلالی که از امیر المومنین و حسنین و علی بن الحسین علیهم السلام ر چهار
حدیث روایت کرده است که گفت قلت لامیر المؤمنین علی
علیه السلام انی سمعت من سلمان و المقداد و ابی ذر شیئا فی تفسیر
القرآن و احادیث عن نبی الله صلی الله علیه و آله غیر ما فی ایدی
الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعته منهم و رایت فی
ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن و من الاحادیث
عن نبی الله صلی الله علیه و آله انتم تخالفونهم فیها و تزعمون
ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله
صلی الله علیه و آله متعمدین و یفسرون القرآن بآرائهم قال
فاقبل علی علیه السلام فقال قد سألت فافهم الجواب ان
فی ایدی الناس حقا و باطلا و صدقا و کذبا و ناسخا و منسوخا
و عاما و خاصا و محکما و متشابها و حفظا و وهما و قد کذب
علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی عهده حتی قام خطیبا
فقال ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب
علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار ثم کذب علیه من
بعده و انما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم

خامس

خامس رجل منافق یظهر الایمان متصنع بالاسلام لا یتأثم
و لا یتحرج ان یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله
متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه و لم
یصدقوه و لکنهم قالوا هذا صحب رسول الله صلی الله علیه و آله
و رآه و سمع منه و اخذوا عنه و هم لا یعرفون حاله و قد اخبر
الله عن المنافقین بما اخبره و وصفهم بما وصفهم فقال عز و جل
و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم
ثم بقوا بعده فتقربوا الی ائمة الضلال و الدعاة الی النار با
لزور و الکذب و البهتان فولوهم الاعمال و حملوهم
علی رقاب الناس و اکلوا بهم الدنیا و انما الناس مع الملوک
و الدنیا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة و رجل سمع
من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا لم یحفظه علی وجهه و وهم
فیه فلم یتعمد کذبا فهو فی یده یقول به و یعمل به و یرویه
و یقول انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله فلو علم
المسلمون انه وهم لم یقبلوه و لو علم هو انه وهم لرفضه
و رجل ثالث سمع من رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا امر
به ثم نهی عنه و هو لا یعلم او سمعه ینهی عن شیء ثم

أمر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم
أنه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون إذ سمعوه منه أنه منسوخ
لرفضوه وآخر رابع لم يكذب على رسول الله صلى الله عليه
وآله مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسول الله صلى الله
عليه وآله لم ينسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به كما
سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ
فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فإن أمر النبي صلى الله عليه وآله مثل
القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم ومتشابه وقد
كان يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان
كلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل
في كتابه ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه
فانتهوا فيشتبه على من لا يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله
صلى الله عليه وآله وليس كل أصحاب رسول الله صلى الله عليه
وآله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم من يسأله
ولا يستفهمه حتى أن كانوا ليحبون أن يجيء الأعرابي
والطاري فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا وقد
كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم

دخلة

دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها أدور معه حيث دار وقد علم
أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس
غيري وربما كان يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
أكثر ذلك في بيتي وكنت إذا دخلت عليه بعض منازله أخلاني وأقام
عني نساءه فلا يبقى عنده غيري وإذا أتاني للخلوة معي في
منزلي لم يقم عني فاطمة ولا أحدا من بني وكنت إذا سألته
أجابني وإذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت
على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آية من القرآن إلا أقرأنيها
وأملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها
وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها
ودعا الله أن يعطيني فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله
عز وجل ولا علما أملاه علي وكتبته منذ دعا لي بما دعا وما
ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام أمر ولا نهي
كان أو يكون ولا كتابا منزلا على أحد قبله من طاعة أو
معصية إلا علمنيه وحفظته فلم أنس حرفا واحدا ثم وضع يده
على صدري ودعا الله لي أن يملأ قلبي علما وحكما ونورا
فقلت يا نبي الله بأبي أنت وأمي منذ دعوت الله بما دعوت

لم انس شيئاً و لم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان

فيما بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان والجهل فرع كلام

بلاغت نظام در ضمن آغاز و نهايتش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول

راوي گويد گفتم با امير المومنين علي بن ابي طالب عليه السلام بدرستي كه من

شنيده ام از سلمان فارسي و مقداد اسود و ابي ذر غفاري چيزي از تفسير

قرآن و احاديث كه از پيغمبر خداي صلي الله عليه و آله روايت ميكردند غير آنچه در دست

مردم است و شنيده ام از تو تصديق آنچه از ايشان شنيده ام و ديده ام در دست

مردم چيزهاي بسيار از تفسير قرآن و احاديث مصطفوي صلوات الله عليه و آله

كه شما مخالفت ميكنيد ايشان را در آنها و زعم شما آنست كه همه آنها باطل و كذبست

آيا مي بينيد مردم را كه بر پيغمبر خداي صلوات الله عليه و آله دروغ بسته باشند از

روي دانستگي و عمد و تفسير ميكرده باشند كلام خداي تعالي را به پيش خود

پس اگر از كسي شنيده باشند راوي گويد بعد ازين سوال امير المومنين علي

عليه السلام روي بمن آورد و فرمود كه سوالي كردي جواب آن را بفهم بدرستي

كه در دست مردم حق است و باطل است راست است و دروغ است

ناسخ است كه رفع حكم از آيت و حديث ديگر كرده و منسوخ است كه حكم آن بآيت

ديگر يا حديث ديگر باطل شده است عام است كه شامل چند چيز است و خاص است

كه بعض افراد اختصاص يافته است و محكم است كه معني مراد از آن واضح است

و در جمعي كه عارف بلغت باشند ظاهر و متشابه است كه بر خلاف آنست محفوظ

است كه آنچنانچه است بياد مانده و موهوم است كه توهم آن كرده اند و در

واقع نه آنچنان است و بتحقيق كه دروغ بستند مردم بر رسول خداي صلي الله

عليه و آله در عهد آنحضرت تا آنكه برخاست روزي باراده خطبه خواندن و گفت

در آن خطبه كه اي گروه مردم بدرستي كه بسيار شده است دروغ گوي

بر من پس هر كس بر من از روي دانستگي و عمد دروغ ببندد هر آينه

قرار يابد منزل و نشيمنگاه او در آتش و همچنين دروغ بستند مردم بر او

صلي الله عليه و آله بعد از او و بدرستي كه حديث از چهار كس بشما ميرسد كه ايشان را

پنجمي نيست اول مردي كه مبتلاي نفاق گرفتار است بظاهر خود را مومن وا

مي نمايد و اسلام ساختگي بر خود بسته و در باطن بر كفر خود باقي است و متوجب

گناه نميداند و حرجي بر آن اعتقاد ندارد كه از روي عمد و دانستگي بر رسول

خداي صلوات الله عليه و آله دروغ بندد و اگر مردم بدانند كه او منافق و

دروغ گوست سخن او را در معرض قبول در نمي آورند و آنچه او نقل نمايد درست

نميدانند و ليكن ميگويند اين مرد از اصحاب رسول خداست صلي الله عليه و آله

و بشرف رويت آنحضرت مستعد شده است و حديث از آن حضرت

استماع نموده و از و حديث فرا ميگيرند و ايشان را بر حقيقت حال و نفاق او

معرفتي حاصل نيست و حال آنكه خبر داده است حضرت عزت از ارباب

نفاق بآنچه خبر داده است و وصف کرده است ایشان را بآنچه وصف
ایشان کرده است پس گفته است در حق ایشان وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ
أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ
آورده اند نقلست
که ابن اُبی مردی جسیم بود و خوش روی و شیرین سخن و جمعی دیگر از منافقان
نزدیک بهمین صورت بودند چون بمجلس پیغمبر صلوات الله علیه و آله می آمدند
شمایل ایشان باعث تعجب آنحضرت می شد حضرت عزت این آیت فرستاد
یعنی چون می بینی منافقان را بشگفت می آورد ترا جسمهای ایشان از خوبی
و تری و تازگی و اگر سخن میگویند گوش میکنی مر سخن ایشان را و حال آنکه
در عدم عقل و قلت تفکر گویا ایشان چوبهای خشک شده اند بدیوار باز
نهاده یعنی هیچی چند اند خالی از علم و فطرت باقی ماندند بعد از آنحضرت صلوات الله
علیه و آله و تقرب و نزدیکی جستند بائمهٔ ضلال و جمعی که مردم را باتش
دوزخ می خوانند بسبب دروغ و بهتانی که می بندند پس ایشان را متولی امور
ساختند و رقاب مردم را در ربقهٔ اطاعت ایشان نهادند و خوردند بسبب
ایشان دنیا را و بدرستی که مردم بالطبع با پادشاهان و دنیا اند مگر کسی که حضرت
عزت نگاه داشته باشد او را در پناه خود اینست یکی از چهار کس که مذکور شد
دوم مردی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچنانچه شنیده است
حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس اگر چه از روی دانستگی و عمد بر آنحضرت

دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است و در واقع چنان نیست
در دست گرفته بمردم میگوید و عمل بمضمون آن می نماید و بهر کس روایت آن میکند
و میگوید من از رسول خدای صلی الله علیه و آله چنین شنیده ام و اگر مسلمانان
بدانند که او در آن وهم کرده و آنچنانچه هست حفظ نکرده است در معرض قبولش
در نمی آورند و عمل بمضمونش نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است
هر آینه ترک آن می نماید سیوم مردی که از رسول خدای صلی الله علیه و آله
شنیده است چیزی را که آنحضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن
فرموده و او را علم بآن نیست و شنیده است از آنحضرت که نهی از چیزی
کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند از آن پس حفظ کرده است
منسوخ حدیث را بی آنکه عالم بناسخ باشد و اگر بداند که آن منسوخ شده است
هر آینه ترک میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان وقتی که از وی می شنوند که آن
منسوخ است هر آینه در مقام ترک آن می شوند چهارم کسی که هرگز بر رسول
خدای صلی الله علیه و آله دروغ نبسته است و دشمن میدارد دروغ را
بسبب ترسی که از خدای تعالی دارد و بجهت تعظیمی که درباره رسول خدای
رعایت میکند و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است چنانچه هست
حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن
زیاده کند یا از آن کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ کدام و بناسخ

عمل میکنند و منسوخ را ترک میدهند چرا که امر پیغمبر صلوات الله علیه و آله مثل قرآن
ناسخ می باشد و منسوخ می باشد خاص می باشد و عام می باشد محکم می باشد و متشابه
می باشد ولیکن بود این که از رسول خدای صلوات الله علیه و آله کلامی صادر می شد
که آن را دو روی بود و کلامی صادر می شد که عام بود و کلامی سر میزد که خاص بود
مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید فرموده است ما آتیکم الرسول
فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند رسول خدای آن را
فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید که هر که مرتکب
امر او شود نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب نماید در ورطه هلاکت افتد پس
مشتبه می شود بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند که خدای تعالی و رسول او
صلی الله علیه و آله از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یک از اصحاب
رسول خدای صلوات الله علیه و آله و آنچه سوال میکرده اند از آن حضرت
جواب آن را می فهمیدند چه بودند چه بودند بعضی از ایشان که سوال میکردند و
جواب آن را خوب نمیفهمیدند چنانچه دوست میداشتند که اعرابی تازه
بیاید و مسئله از رسول خدای صلی الله علیه و آله بپرسد تا ایشان بشنوند
آن را و بدرستی که بودم من که داخل می شدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله
هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه پس خلوت میکردند با من و در آن داخل نمی‌شد
و من با آنحضرت میگشتم هر جا می گردید چنانچه اصحاب رسول خدای

صلی الله

صلی الله علیه و آله همه میدانستند که بکسی دیگر غیر از من حضرت بر آن وجه
سلوک نمیداشتند و آن سلوک مخصوص من بود و بسیار بود که رسول
خدای صلی الله علیه و آله بخانه من می آمدند و هر گاه من داخل می شدم بخدمت آنحضرت
در بعضی منازل ایشان برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش
من برمیخیزانیدند چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت نمی ماند و چون آنحضرت
از جهت خلوت با من و می آمدند در منزل من زن فاطمه را علیها السلام از پیش من
برمی خیزانیدند و نه کسی را از فرزندان من بواسطه محرمیت آنحضرت
با ایشان یا محرمیت ایشان با اسرار آنحضرت بر خلاف ازواج طاهره و هر گاه
سوال میکردم از آنحضرت جواب من میفرمودند و چون خاموش می شدم
و سوالهای من تمام می شد خود ابتدا بکلام میکردند و نازل نشد بر رسول
خدای آیتی از قرآن مجید مگر آنکه مرا بخواندن آن وا داشتند و بر من
خواندند آن را پس نوشتم آن را بخط خود و تعلیم کردند بمن تاویل آن را و تفسیر
آن را و بر من ظاهر ساختند که ناسخست یا منسوخ محکمست یا متشابه خاص است
یا عام و دعا کردند بخدای تعالی که توفیق فهمیدن و یاد گرفتن آن را بمن کرامت
نماید پس من ببرکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای که عزت
و بزرگ و از یاد نداده ام علمی را که املای آن بمن کرد و من آن را نوشتم از وقتی
که دعا کرد بجهت من با آنچه دعا کرد و نگذاشت چیزی را که حضرت عزت باو تعلیم

داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه امر و نه نهی و نه چیزی که قبل ازین بوده
و نه چیزی که بعد ازین خواهد بود و نه کتابی را که بر یکی از انبیای سابق نازل بود
قبل از او در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم
آنرا و فراموش نکردم حرفی را از آن بعد از آن دست مبارک را بر سینهٔ من
گذاشتند و دعا کردند بخدای تعالی که پر گرداند دل مرا از علم و حکمت و فهم و نور
پس گفتم ای رسول خدای پدر و مادر من فدا باد ترا از وقتی که دعا کرده خدای را
بآنچه دعا کرده چیزی را فراموش نکرده ام و چیزی ازین فوت نشد که ننوشته
باشم آیا می ترسی بر من که بعد ازین چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند
نه نمی ترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی یا جهل بچیزی داشته باشی (بحث دوم)
محکما و متشابها محکم در لغت بمعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح
اطلاق میکنند بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف
بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا از هر دو محفوظ باشد و بر آنچه
نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه در تاویل آن سوای یک وجه نگنجد
و هر یک از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی بر معنی اول متشابه آنست
که معنی آن وضوح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معنی ثانی
آنکه نسخ یا تخصیص یا هر دو در آن راه یافته باشد و برین قیاس و اینجا از
محکم و متشابه هر یک از معانی مذکوره مراد می تواند بود و الله اعلم

فلذ

فلذ کثرت علی الکذابة کذابه بفتح کاف و تشدید ذال بر وزن سیاره
صیغهٔ مبالغه است و جار و مجرور که علی باشد می تواند بود که بآن متعلق باشد یعنی
بسیار شد است دروغ گوی بر من و می تواند بود که متعلق بکثرت باشد بتضمین
معنی اجتمعت و مانند آن یعنی بسیار شده اند در حالتی که مجتمع اند بر من ارباب
کذب و دروغ فلیتبوء مقعده من النار یعنی لینزل منزله منها بدرستی (یعنی)
که فرود آید در منزل خود که از آتش مهیا شده کنایه از دوزخ و این حدیث را یعنی
من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ع از احادیث متواتره
شمرده اند و حکم بتواتر آن کرده متصنع بالاسلام یعنی بزور خود را باسلام
میدارد و از روی تدلیس خود را مسلمان وا می نماید بی آنکه در نفس الامر متصف
باسلام باشد و لا یتاثم و لا یتحرج بر آن عطف تفسیری است
یعنی نفس خود را آثم و گناه کار نمیداند بدروغ بستن بر رسول خدای صلی الله
علیه و آله و قد اخبرک الله عن المنافقین بما اخبرک مراد این آیت است
که منافقان ظاهری داشتند نیکو و بسیار خوش کلام و شیرین گوی بودند
و سخنان روی اندود داشتند که موجب فریفته شدن مردم بودن
و باعث تصدیق مردم ایشان را در آنچه نقل میکردند از رسول خدای صلی الله
علیه و آله از احادیث و مرشد بآنست کلامی که حضرت عزت بپیغمبر خود صلی الله
علیه و آله در معرض خطاب بآن در آورده است که و اذا رأیتهم تعجبک

اجسامهم یعنی چون بینی ایشانرا یعنی منافقانرا بشگفت می آورد ترا اجسام
ایشان از غایت صباحت و حسن منظر که ظاهر ایشان بآن آراسته است و ان
یقولوا تسمع لقولهم و چون بسخن در می آیند گوش می اندازی بران
بواسطهٔ طلاقت لسان و حسن بیان که کسب آن کرده اند بالزور والکذب
متعلق است بتقربوا یعنی تقرب و نزدیکی ایشان بائمهٔ ضلال که مردم را باتش
دوزخ می خوانند بسبب زور و کذب است و عطف کذب بر زور عطف تفسیری است
جه زور بمعنی کذب است ناسخ و منسوخ خبر ثانی است و خبر اول مثل القرآن است
و می تواند بود که خبر مبتدا محذوف باشد یعنی بعضه ناسخ و بعضه منسوخ یا بدل است
از مثل و ممکن است که مجرور خوانده شود که بدل از قرآن باشد و کسی نگوید چون
تواند بود که بدل از قرآن باشد و حال آنکه نمیتواند قایم مقام او شد جه مثل اگر او
در آید معنی فاسد می شود زیرا که نزد اکثر محققین لازم نیست که بدل قایم مقام
مبدل منه واقع تواند شد چنانچه صاحب کشاف الجن را در آیهٔ کریمهٔ و جعلوا لله
شرکاء الجن بدل شرکا داشته و حال آنکه در آیت مذکور قایم مقام شرکا
واقع نمی تواند شد چنانچه ظاهر است و قال کان یکون من رسول الله
صلی الله علیه و آله الکلام له وجهان اسم کان درین فقره
ضمیر شانی است مستتر در کان و ضمیر شان عبارت از ضمیری است که قبل از جمله می
آورند بی مرجع یا راجع بموضوع جمله مثل هو در کریمهٔ قل هو الله احد که به

بعض

بمعنی شان و قصه است و مرجع ندارد و بمذهب بعضی راجع است بالله و یکون
از افعال تامه است که بخبر احتیاج ندارد و او با اسمش که الکلام است خبر کان است
و له وجهان صفت الکلام است جه الکلام اگرچه معرف بالف و لام است و صفت
آن نمی باید واقع شود مگر معرف بالف و لام که لا یوصف ذو اللام الا بمثله
اما اینجا در حکم نکره است بواسطهٔ عمومی که از آن اراده شده و می تواند بود که
حال باشد از وی جه اسم کان بمنزلهٔ فاعل است و می تواند بود که یکون ناقصه باشد
که بخبر محتاجست و برین تقدیر له وجهان خبر او خواهد بود فشتبه فا فای تفریع است
و جمله متفرعست بر ما قبل آیت که له وجهان خاص و عام باشد و لم یکن یدر ما
عنی الله به ما موصول مفعول یدرت و محتمل است که فاعل مشتبه باشد
و مفعول لم یعرف و لم یدر در کلام مقدر باشد که تقدیر کلام چنین باشد
که یشتبه ما عنی الله به علی من لم یعرف و لم یدر ان له و
وجهان فیخلینی فیهما ادور معه یخلینی یا از خلوت ماخوذ است
یا از تخلیه و حاصل معنی آنکه میگذاشت مرا که با او دور آن کنم هرجای میگشت
و ظاهر است که مراد دور آن بجسم نیست بلکه مراد دور آن بعقل است
یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطلع می ساخت مرا بر اسراری که از دیگران
آنرا مخفی میداشت و میگذاشت مرا که خوض کنم با او در معارف الهی و علوم
ملکوتی که مرتبهٔ اش بلندتر است از آنکه هر کسی پی بآن تواند برد یا زیاده

از یک کس بعد از یک کس بران مطلع تواند شد و عَلَّمَنِي تأويلها و تفسيرها
تأویل عبارت از برگردانیدن و منصرف ساختنِ کلام است از معنی ظاهر بمعنی که
از ان مخفی تر باشد و آنرا از آل یؤل گرفته اند بمعنی رجع یرجع و مقصود آنست
که هر آیتی را ظاهری و باطنی هست و مراد اینجا آنست که حضرت صلی الله
علیه و آله مطلع ساخت او را بر باطن هر آیت که بر هر کس ظاهر نیست و تعلیم کرد
باو علیه السلام اسراری را که بر هیچکس منکشف نبود و تفسیر در لغت بمعنی کشف
و هویدا ساختن معنی لفظ است ماخوذ از فسر که قلب سفر است بمعنی کشف
عرب میگوید اَسْفَرَتِ المَرْأَةُ عَنْ وَجْهِهَا اِذا كَشَفَتْ و
اَسْفَرَ الفَجْرُ اِذا ظَهَرَ و در اصطلاح علمیت که بحث کنند در ان
از کلام خدای تعالی که بقصد اعجاز نازل شده از حیثیت دلالت کردن
آن بر معنی که مراد خداست از ان و قید قصد اع[illegible]ط بیرون
رفتنِ بحث از حدیث قدسیت که عبارت از کلامی است که از جانب حضرت
عزت نازل شده باشد و نه بقصد اعجاز باشد مِنْ طاعةٍ اَوْ مَعْصِيَةٍ یعنی
از امری که موجب طاعت خدای باشد یا باعث معصیت او و اَنّی بِكلاءٍ
قلبي علماً و حكماً یعنی حکمت و حُکْم بضم حا و سکون کاف بمعنی حکمت نیز آمده است
و دور نیست که حِکَماً بکسر حا و فتح کاف تواند بود که خوانده شود که جمع حکمت باشد
ناقص هیچ یک نیست و سایر بنابر بعضی اغراض فاسده و مطالب باطله

مثل

مثل قرب ملوک و رواج یافتن آرا ضایعه باطله دروغ بسیار بر رسول خدا
صلوات الله علیه و آله بسته شده است و این که بعضی دعوی کرده اند که
حرف قلوب از ان شده است و کسی را ممکن اراده آن نداده اند ظاهر
البطلانست و نقل راوی درین حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که قد
كَثُرَتْ عَلَيَّ الكَذّابَةُ دلیل است بر وقوع آن زیرا که کلام مذکور
خالی از ان نیست که کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله است یا نه و بر هر تقدیر مطلوب
حاصل است و دلیل دیگر بر مطلب مذکور وجود بعضی احادیث است که
مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع میان ایشان بهیچ وجه ممکن نیست
و یقین معلوم است که بعضی از ان ناسخ بعضی نیستند و بالجمله وضع احادیث
بواسطه قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درین حدیث اشارت
بان کرده اند [illegible] شده است از انجمله حکایت کرده اند که غیاث بن
ابراهیم بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار
بلعب کبوتر بوده بواسطه خوش آمد او گفت پیغمبر خدای صلوات الله علیه و آله
فرموده است لا سَبَقَ اِلّا في خُفٍّ اَوْ حافِرٍ اَوْ نَصْلٍ اَوْ جَناحٍ و حال
آنکه چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت اَوْ جَناحٍ داخل حدیث نیست مهدی را
الحاقِ او خوش آمد فرمود که ده هزار درهم در وجه انعام او برسانند و چون
از مجلس مذکور رخصت انصراف یافته برآمد مهدی بفراست دریافت که حال

كنت أشهد أنّ قفاءه قفا كذّاب على رسول الله صلّى الله عليه
و آله گواهی میدهم که قفای تو قفای کسی است که بر رسول خدای صلوات الله
علیه و آله دروغ بسته است هرگز پیغمبر صلوات الله علیه و آله نگفته است که او
جُناح نمایش این مرد خواست که بازی بکند خوش آمدی در کار او کرد
و در حال فرمود که کبوتر از ذبح کردند و گفت من او را برین عمل داشتم یعنی
میلی که از من بلعب کبوتر ظاهر بود او را برین الحاق داشت و بعضی از زنادقه
حدیث بسیاری وضع کرده اند و همچنین غلاة و خوارج چنانچه از بعضی
ایشان روایت کرده اند که بعد از آنکه از گمراهی و نفاق خود برگشته بود و تائب
یافتند گفتند بمردم که نظر کنید باین حدیث و بخاطر آورید که از که فرا میگیرید
زیرا که ما چنین بودیم که هرگاه راهی می پسندیدیم از برای رواج آن
حدیث بسیاری وضع میکردیم که مطابق واقع نبود و بعضی علما مثل
حسن بن محمد صغانی که در علم لغت امام وقت بوده و تصانیف بسیار
در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در بیان احادیث موضوعه
ترتیب داده اند و از آن جمله این احادیث را شمرده که السّعید من وعظ
بغیره یعنی سعادتمند کسی است که بغیر خود پند یابد شرح باشد واز متابعت
اخلاق و احوال او پند خود حاصل کرده باین معنی که آنچه از افعال و اخلاق
او بنظر عقلا خوش آیند باشد خود را بآن متخلق و متصف ساخته باشد

و آنچه خوش نما نه باشد اجتناب و احتراز از آن لازم شناخته مترجم گوید اگر
اندک آگاهی باشد مناهج خود نیز درین باب کفایت و احتیاج بغیر خود نیست
چنانچه از آن خبر میدهد حدیثی که منسوبست بامیر المؤمنین علیه السلام که انظر
وجهك في المرآة فإن كان حسنا فافعل ما يناسبه وإن كان قبيحا
فلا تجمع بين القبيحين یعنی نظر کن در آیینه اگر روی تو نیکو نماید بعمل
آر آنچه مناسب روی نیکوست و اگر زشت باشد میان دو زشتی که روی
زشت و فعل بد باشد جمع مکن و زشتی روی را با نیکویی کردار مجبور ساز
الشّقيّ من شقي في بطن أمّه بدبخت و بی سعادت کسیست که در
شکم مادر بدبخت و بی سعادت باشد کنایه از آنکه کسی که بدبخت و بی سعادت
در ازل خلقت او بر آن وجه مقدر است و از ابتدای خلقت آثار آن از و
بظهور می رسد الجنّة دار الأسخياء بهشت خانهٔ ارباب سخاوت
و کرم است کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بوجوه خیر بیشتر از اعمال
حسنهٔ دیگر باعث دخول بهشت می شود طاعة النّساء ندامة بی روی
و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت است در آن کار کنایه از آنکه در باب
ایشان می باید مصداق حدیث شاوروهنّ و خالفوهنّ بعمل آید
تا پشیمانی دست ندهد دفن البنات من المكرمات دفن کردن
و در قبر گذاشتن دختران خود از امور گرامی داشته شده است

نزد عقل اطلبوا الخير عند حسان الوجوه طلب كنيد و بجوييد خير
و نيكي را نزد خوبرويان كه گفته اند مصراع روی نیکو دلیل خلق نکوست لا هم
الا هم الدين و لا وجع الا وجع العين يعني نيست اندوهي مگر اندوه
قرض و نيست دردي سواي درد چشم كنايه از آنكه صعوبت اندوه قرض
و شدت درد چشم بمرتبه ايست كه الم او دردهاي ديگر در جنب آن هيچ
مي نمايد الموت كفارة لكل مسلم مرگ كفاره است مر گناه هر مسلمان را
يعني كسي كه بزيور اسلام متحلي است مي بايد غم نداشته باشد كه الم
مردن او كه او را از آن گزيري نيست كفاره گناهان او خواهد شد ان
التجار هم الفجار سوداگران همه فاجران اند و فاجر بمعني مالدار
و دروغ گو هر دو آمده است و هر دو معني مناسب مقام است نهايتش معني
ثاني انسب باشد والله اعلم و صغاني مذكور كه منسوبست بصغانيان كه دهي
بزرگست از ولايت ماوراء النهر در كتاب در الملتقط كه از مصنفات اوست
ذكر كرده است كه از جمله احاديث موضوعه احاديثي است كه بعضي گمان برده اند
كه پيغمبر صلوات الله عليه و آله در شان ابي بكر آنها را گفته است ان الله يتجلى
للخلائق يوم القيامة عامة و يتجلى لك يا ابا بكر خاصة يعني
بدرستي كه حضرت عزت جلوه ميدهد خود را در روز قيامت بر جميع خلايق
بعموم و جلوه ميكند بر تو اي ابا بكر بخصوص و حدثني جبرئيل ان الله

تعالى لما خلق الارواح اختار روح ابي بكر من بين الارواح
من الارواح يعني جبرئيل گفت بمن بدرستي كه چون حضرت عزت خلق
ارواح ميكرد روح ابي بكر را از ميان ارواح برگزيد و امثال اين احاديث
بسيار كه در شان ابا بكر نقل كرده اند بعد از آن صغاني ميگويد كه من
با آنكه نسبت مي يابم بعمر و از نسل اويم ميگويم در باب او آنچه حق است بواسطه
آنكه حضرت پيغمبر صلوات الله عليه و آله فرموده اند قولوا الحق و لو على
انفسكم و الوالدين و الاقربين يعني بگوييد راست را
و حق را پنهان مكنيد و اگرچه ضرر آن بنفسهاي شما و پدر و مادر شما
و اقارب شما عايد باشد پس ميگويم از جمله موضوعات آنست كه روايت
كرده اند از پيغمبر صلوات الله عليه و آله اول من يعطى كتابه بيمينه
عمر بن الخطاب و له شعاع كشعاع الشمس قيل فاين
ابو بكر قال سرقته الملائكة يعني اول كسي كه روز
قيامت نامه اعمال او را بدست راست او دهند عمر خطاب خواهد بود و او را
درخشندگي خواهد بود مانند درخشندگي آفتاب گفتند پس ابو بكر
كجا خواهد بود فرمودند كه ملائكه او را دزديده خواهند بود از غايت ميل خاطر
كه باو داشته باشند و از جمله موضوعات اينست من سب ابا بكر
و عمر قتل و من سب عثمان و عليا جلد يعني كسي كه دشنام

دهد و ناسزا گوید عثمان را ابابکر و عمر را مستوجب قتل است و کسی که دشنام
دهد و ناسزا گوید عثمان و علی را مستوجب حد است و امثال این حدیث
بسیار که در باب عمر وضع کرده اند و از جمله موضوعات است زُر غِبّاً تَزدَد
حُبّاً یعنی زیارت کنید و ببینید یکدیگر را یکروز در میان که زیارت برین
وجه باعث ازدیاد محبت است کنایه از آنکه هر روز نباید دیدن النظر الی
الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه زیاده میکند نور چشم را
من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی هر کس چهل قدم
کوری را براه برد می آمرزد خدای تعالی او را العلم علمان علم الا
دیان و علم الابدان یعنی علمی که علمیت را می شاید منحصر است
در دو علم علم ادیان که عبارت از فقه و حدیث و کلام باشد و علم ابدان
که مراد از آن علم طب است علماً و عملاً تا اینجا ترجمه کلام صغانی بود
بطریق انتخاب و نقل است که در ولایت هندوستان بعد از ششصد سال
از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله مردی پیدا شده بود نام او بابا رتن
و دعوی میکرد که من از اصحاب رسول صلوات الله علیه و آله که تا امروز
مانده ام و جمعی از اباطیل هند تصدیق دعوی او کرده بودند و احادیث
بسیاری وضع کرده است و میگفته است من اینها را از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله شنیده ام و صاحب قاموس که محمود ابن یعقوب فیروزآبادی

باشد

باشد میگوید من آن احادیث را از اصحاب او شنیده ام و ذهبی کتابی
تصنیف کرده است در اثبات کذب احادیث مذکوره و ازاکرو تن
بابا رتن نام کرده و بالجمله احادیث موضوعه زیاده بر آنست که زبان بیان
از عهده تعداد آن بر تواند آمد انجام بباید دانست که آنچه این حدیث متضمن
آنست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله تعلیم کردند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آنچه شده است و آنچه خواهد شد ممکن است که محمول شود
بر احکام شرعی در مسایلی که واقع شده است و مسایلی که واقع خواهد شد
و می تواند بود که محمول بر بعضی علوم غیب شود که حضرت عزت جل
ذکره رسول خود را صلی الله علیه و آله بر آن اطلاع داده بود چه بدرستی
که اصحاب سیر و تواریخ از سنی و شیعه نقل کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام
از اکثر مغیبات خبر میدادند مثل آنکه وقتی که طلحه و زبیر از آنحضرت اذن
خواستند که بقصد عمره آوردن متوجه حرم الهی شوند فرمودند والله
ما یریدان العمرة ولکن یریدان البصرة وان الله تعالی
سیرد کیدهما و یظفرنی بهما یعنی بخدا قسم که ایشان
اراده عمره ندارند بلکه اراده دارند که ببصره رفته در مقام فتنه انگیزی
و فساد شوند بدرستی که حضرت عزت عنقریب برخواهد گردانید کید
و مکر ایشان را بر ایشان و ظفر خواهد داد مرا بر ایشان و مثل اخبار آنحضرت

برعدم عبورِ خوارج نهروان از نهر و فرمودن که کَیفَ یَعبُرُونَهُ وَقَد
اَخبَرَنِي رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَنَّ مَصرَعَهُم دُونَهُ
یعنی چه گونه تواند بود که عبور کرده باشند از نهر و حال آنکه حضرت مقدسه
نبوی صلوات الله علیه وآله خبر داده اند بمن که محل در افتادن ایشان
بر خاک فنا که کنایه از مکان کشته شدن ایشان باشد این جانب نهر خواهد
بود و مثل خبر دادن آنحضرت بکشته شدن خود قبل از وقوع آن بیک شب
چنانچه دران شب زیاده بر مقداری که سد رمق تواند کرد غذا تناول
نفرموده اند و گفتند اَلقَی اللهَ خَمِیصاً یعنی ملاقات میکنم با خدای خود
در حالتی که گرسنه ام و مثل اخبار حضرت کمیل زیاد را بآنکه حجاج بن یوسف
قصد او خواهد کرد و آخر چنان شد و مثل خبر دادن ایشان وقتی که بجانب
صفین متوجه بودند چون بزمین کربلا رسیدند بشهادت امام حسین
علیه السلام دران زمین و مثل خبر دادن آنحضرت بزوال دولت
بنی عباس بر دست ترکان و غیر اینها از آنچه در کتب سیر و تواریخ مذکور است
و در السنه و افواه مشهور و در کثیری از اخبار وارد است که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم املا میکردند و تحریر میفرمودند و حضرت امیر می نوشتند
کتاب جفر و کتاب جامع را که علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد تا روز قیامت
دران ثبت بود و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی

از امام جعفر

از امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار نقل کرده است مشعر بر آنکه
کتابهای مذکور نزد آنحضرت علیه السلام بود و بعد از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بیکیک از اولاد و امجاد ایشان که بمرتبهٔ امامت و عصمت فایز بوده اند
صلوات الله علیهم انتقال می یافت و از یکدیگر بمیراث می بردند تا بصاحب
الامر علیه السلام رسید و میر سید شریف در شرح مواقف در مبحث تعلق
علم واحد بدو معلوم کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست جفر و جامع
دو کتاب اند منسوب بامیر المؤمنین علی علیه السلام که بطریق علم حروف
جمیع حوادث روزگار تا انقراض عالم در آنها ثبت است و امامان معروف
از اولاد آنحضرت را همه علم بآنها حاصل بوده و از روی آنها حکم میکرده اند و از
وقایع آینده خبر میداده اند و در کتابت قبول عهدی که امام رضا علیه السلام
بمامون عباسی نوشته است مذکور است که اِنَّکَ قَد عَرَفتَ مِن
حُقُوقِنَا مَا لَم یَعرِفهُ آبَاؤُکَ فَقَبِلتُ مِنکَ عَهدَکَ اِلَّا اَنَّ
الجَفرَ وَالجَامِعَةَ یَدُلَّانِ عَلَی اَنَّهُ لَا یَتِمُّ یعنی بدرستی که تو ای
مامون دانسته از حقوق که ما را بر مردم است که حق امامت و ریاست
باشد آنرا که پدران تو ندانسته بودند پس قبول کردم من عهدی را
که با من در میان داری و لیکن جفر و جامع دلالت دارند بر خلاف آن
و خبر میدهند از آنکه این عهد باتمام نخواهد رسید و زود در معرض نقص

در خواهد آمد و بعضی از مشایخ مغرب زمین را بهره از علم حروف هست که بعد از
آن جفر بعضی وقایع عالم کون و فساد می‌دهند و نسبت می‌دهند خود را
باهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه وعلیهم و من نظمی دیده ام در شام که متضمن
رمزی چند بود از احوال پادشاهان مصر و شنیدم که آنرا از جفر و جامعه استخراج
کرده اند والله اعلم تا اینجا ترجمهٔ کلام میر سید شریف بود در شرح مواقف

حدیث بیست و دوم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ
الطایفه محمد بن حسن الطوسی که او گفت روایت کرده است بمن شیخ محمد
بن محمد بن نعمان المفید در اثنای ماه مبارک رمضان سال چهارصد و نه از هجرت
که روایت کرده است بمن محمد بن علی الصیرفی معروف بابن الزیات که
روایت کرده است بمن ابو علی محمد ابن همام الاسکافی که از ثقات رجال
و جلیل القدر است و ابو محمد هارون بن موسی ازو نقل کرده است
که پدر من بامام حسن عسکری نوشت که فرزند من هرگز صحیح نمی ماند
درین وقت اهل مرا حملی بهم رسیده دعا کن بدرگاه احدیت که فرزند من
درین حمل پسر باشد و صحیح بماند امام علیه السلام بر صدر رقعه هم بخط مبارک
نوشتند که دعا کردم و حضرت عزت فرزند نرینه صحیح بتو کرامت کرد
بعد از آن من در وجود آمدم و کتاب الانوار فی تاریخ الائمة الاطهار
از مصنفات اوست که روایت کرده است بمن جعفر بن محمد بن مالک

که اک

که اکثر علمای رجال ضعیفش دانسته اند و بعضی نسبت وضع حدیث باو داده
اما شیخ طوسی در رجال خود ثقه اش دانسته و حکم بتوثیقش کرده والله اعلم
که روایت کرده است بمن احمد بن سلامت غنوی که روایت کرده است
بمن محمد بن حسین عامری که روایت کرده است بمن ابو معمر از ابو بکر بن
عباس از مجیع العقیلی که گفت حدیث کرد مارا حسن بن علی بن ابی طالب
علیهما السلام و گفت لما حضرت ابی الوفات اقبل یوصی
فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن عمه و صاحبه اول ذلک
وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسوله
اختاره بعلمه و ارتضاه لخیرته و ان الله باعث من
فی القبور و سائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور
ثم انی اوصیک یا حسن و کفی بک وصیا بما اوصانی به
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا کان ذلک یا بنی
فالزم بیتک و ابک علی خطیئتک و لا تکن الدنیا اکبر
همک و اوصیک یا بنی بالصلوة عند وقتها
والزکوة فی اهلها عند محلها والصمت عند الشبهة والعدل
فی الرضا والغضب وحسن الجوار واکرام الضیف ورحمة

المعهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب المساكين
ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة وقصر الامل
وذكر الموت والزهد فانك رهين موت وغرض
بلاء وطريح سقم واوصيك بخشية الله في سر امرك وعلانيتك
وانهاك عن التسرع في القول والفعل واذا عرض
شيء من امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شيء من امر الدنيا
فتأنه حتى تصيب رشدك فيه واياك ومواطن التهمة
والمجلس المظنون به السوء فان قرين السوء يغر جليسه
وكن لله يا بني عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف
آمرا وعن المنكر ناهيا وواخ الاخوان في الله واحب
الصالح ودار الفاسق عن دينك وابغضه بقلبك وزايله
باعمالك لئلا تكون مثله واياك والجلوس في الطرقات
ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد يا بني
في معيشتك واقتصد في عبادتك وعليك فيها بالامر
الدائم الذي تطيقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسك
تغنم وتعلم الخير تعلم وكن لله ذاكرا على كل حال
وارحم من اهلك الصغير ووقر منهم الكبير ولا

تأكلن طعاما حتى تصدق قبل اكله وعليك بالصوم
فانه زكاة البدن وجنة لاهله وجاهد نفسك واحذر
جليسك واجتنب عدوك وعليك بمجالس الذكر واكثر
من الدعاء فاني لم آلك يا بني نصحا وهذا فراق بيني
وبينك شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش

بلغ

بخش اول خلاصهٔ کلام امام علیه السلام آنکه چون پدر مرا اوان وفات
نزدیک رسید روی بمن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست
آنچه وصیت میکند بآن علی ابن ابی طالب برادر رسول خدای صلوات الله
علیه و آله و پسر عم و مصاحب آن سرور اول وصیت من آنکه بدرستی
که من گواهی میدهم بآنکه نیست خدای سزای پرستش و معبود بحق سوای یکتای
بی همتا و بآنکه محمد رسول و فرستادهٔ اوست بر عالمیان که برگزین است
او را بواسطهٔ علم او و بهترین است او را از میان مردم بسبب دانش
و آگاهی او و بآنکه خدای تعالی برانگیزانندهٔ جمعی است که در قبرها آسوده اند
و سوال کنندهٔ مردم است از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینها مرکوز است
و در خاطرها منقوش پس بدرستی که وصیت میکنم ترا ای حسن و کفایت
مرا [illegible] تو وصیتی بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدای صلوات الله
علیه و آله پس چون آنچه واقع شدنی است واقع شود و قضای من در رسد

ای فرزند من ملازم خانهٔ خود باش و بر گناهی که از تو در وجود آمد بگری
و باید که بزرگترین غمهای تو دنیا نباشد و وصیت میکنم ترا ای فرزند به برپای
داشتن نماز نزد رسیدن اوقات آن و به ادا کردن زکوة بجمعی که مستحق آن اند
چون وقت آن در رسد و باختیار صمت و خاموشی جائی که شبهه بوده باشد
یعنی راست به دروغ و حق بباطل مشتبه بوده باشد و رعایت کردن عدل
و انصاف در حالت رضا و حال غضب و حسن سلوک بهمسایگان و گرامی داشتن
مهمانان و رحم آوردن بر ارباب تعب و مشقت و جمعی که ببلا و محنتی گرفتار باشند
و رعایت صلهٔ رحم و نیکی با خویشان و دوست داشتن فقرا و مساکین و همنشینی
ایشان و تواضع بسیار با ایشان زیرا که تواضع و فروتنی کردن با مردم
بهترین عبادتهاست و کوتاه کردن امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک
دادن دنیا که بدرستی که نفس تو مرهون مرگ و تن تو تیر بلاست و افتاده
و خورش امراض و بیماریها و همچنین وصیت میکنم ترا بترس الهی در سر
و علانیه و پنهان و آشکارا و نهی میکنم ترا از شتاب کردن در قول و فعل
و باید که چون امری از امور آخرت ترا پیش آید زود بآن مبادرت
نمائی و بوقت دیگر نیندازی و چون بکاری از کارهای دنیا مبادرت
باید نمود زود بر سر آن نروی و صبر کنی تا رشد خود را در آن بیابی و دانی
که اقدام بآن متضمن ضرر دنیا و آخرت تو نیست و بر تو باد که از مواطن

تهمت

تهمت و مجالسی که بدی در آن مظنون تو باشد احتراز نمائی که همنشین بد
همیشه در مقام فریب دادن و از راه بردن جلیس خود است و همچنین باش
ای فرزند من که عمل تو خالص از برای خدا باشد و از فحش و سخنان قبیح مجتنب
و محترز باش و مردم را بمعروف و کردار نیک امر کننده باش و از منکر و امور بد
باز دارنده و ملایمت و نرمی کن با برادران خدائی و دوست دار مردم صالح را
و مدارا کن با کسی که از دین تو بیگانه باشد و در دل با او دشمن باش و در اعمال
و کردار با او مباش تا مثل او نباشی و بر تو باد که در میان راهها و محل عبور مردم
ننشینی و واگذار مجادله و ستیزه کردن را و مکالمه بسیار منمای با کسی
که از حلیهٔ علم و عقل عاری باشد و میانه گزین باش در معیشت یعنی چنان کن
که از امساک و تنگ گیری بگذرد و بحد اسراف و تبذیر نرسد نظم براندازه
کن براندازهٔ خویش که باشد میانه نه اندک نه بیش نه بذلی که طوفان برآرد
زمال نه ضرری که سختی درآرد بحال و میانه گزین باش در عبادت خود یعنی
در تقلیل آن آنقدر مکوش که در آن تمام نشی کاهل و در اکثار و بسیاری آن
آنقدر اهتمام نداشته باش که طبع تو از آن کلال گیرد و رغبت تو از آن
زوال پذیرد و بر تو باد در عبادت بامری که همیشه طاقت آن داشته باشی
و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از هر خطری سلامت یابی و از پیش فرست
چیزی را از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم گیر خیر را تا عالم باشی و مر خدا را

با آن نرم باش در هر حال و رحم کن از اهل و عشیرت خود بر کوچکان و
خردان و بزرگ و گرامی دار پیران ایشان را و طعامی تناول مکن تا پیش از
خوردن آن چیزی تصدق نکنی و بر تو باد که بروزه داشتن مبادرت
نمائی که روزه زکوة بدنست و سپریست مباشر خود را از آتش دوزخ و با نفس
خود جهاد کنی و از همنشین خود در حذر باشی و از اختلاط دشمن خود احتراز
و اجتناب نمائی و بر تو باد که بمجالس ذکر حاضر شده باشی و بدعا بسیار اقدام
نمائی که بدرستی که من باز نداشتم از تو نصیحت را و اینست جدائی میان من و تو

چنین دوم — و امّا نضاءُ بجبریه خُبر و خُبرة بجای نقطه دار مضمومه و بای یک
نقطه ساکنه مرادف علم است و هر دو بیک معنی اند و این جمله بمنزله تأکید
جملهٔ ما قبل است فاذا کان ذلک ذلک درین مقام اشارتست بحلول اجل
و وقت وصول حلت آنحضرت و کان تامه است که بی خبر تمام است عند
محلها محل بکسر حاء است و ضمیر مجرور راجعست بزکوة یعنی نزد فرا رسیدن
وقت زکوة و مراد بآن انقضای سالست در زر طلا و نقره و حیوانات
و سال زکوة در مذهب امامیه یازده ماه است زیرا که بعد از گذشتن یازده
ماه تمام بر مالک بودن قدر نصاب از اجناس مذکوره و شروع در ماه
دوازدهم زکات واجب می شود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
مرویست که ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه

یعنی

یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه
گمان بردم که عنقریب او را وارث مال نیز خواهد ساخت و درین باب احادیث
بسیار وارد است و باید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در رفع آزار
خود از ایشان نیست بلکه تحمل آزار ایشان نیز می باید بود و از جمله حسن سلوک
با همسایه آنست که در سلام بر وی پیشی گیرند و در بیماری بعیادت و پرسش
او قیام نمایند و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیت دهند و چون فرح و سرور
روی نماید تهنیت گویند و اگر زلتی و تقصیری در اختلاط و آشنائیها
از جانب او واقع شود درگذرانند و در مقام اطلاع بر معایب و عورات
او نباشند و در بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد با او مضایقه ننمایند
مثل آنکه خواهد سر چوبی بدیوار خانهٔ اینکس گذارد یا ناودانی رو بخانهٔ اینکس
نصب نماید که شرعاً او را رسد و آنچه مانند این باشد و اکرام الضیف و در حدیث
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من کان یؤمن بالله
والیوم الآخر فلیکرم ضیفه یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا
و روز قیامت باید که گرامی نماید مهمان خود را و امثال این درین باب
احادیث بسیار وارد است و از جمله اموری که گرامی داشتن مهمان
در ضمن آن متحقق است زود حاضر ساختن طعام است که انتظار بسیار
نبرد و شگفته روئی و بشاشت نمودن با او که فهم دلگرانی میزبان از صحبت خود

نمایه و بسخنانِ نیکو گفتن با او در وقتِ طعام خوردن و منایت و همراهی
نمودن با او هنگامِ رفتن تا دروازهٔ خانه و رعایتِ امثالِ این امور که مبتنی بر
تواضع و تعظیم باشد و از جمله اموری که ازین باب شمرده اند حاضر ساختنِ میوهٔ است
نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه بطبع موافقتر است و از ضرر دورتر چنانکه
گفته اند حضرت عزت بی واسطه تنبیه باین معنی در کلام مجید فاکهه را بر طعام
مقدم آورده است که وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا
يَشْتَهُونَ وَرَحْمَةُ الْمَجْهُودِ رحمت بمعنی مهربانی کردن و مایل ساختن دل است
و جهد بفتح و ضم جیم بمعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد و یضم المشقة
یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسی که به تعب و مشقت گرفتار باشد
وَحُبُّ الْمَسَاكِينِ وَمُجَالَسَتُهُمْ روایت شده است از امام السر و العلن امام
حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه بر رهگذاره عبور می نمود دید که جماعتی از
مساکین نشسته اند و خشک پاره پیش نهاده بخوردنِ آن مشغول اند پس
بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند خوش باشد ای فرزندِ رسول خدای فرود
آی اگر با ما غذائی تناول میکنی پس امام علیه السلام فرود آمد با ایشان بر
روی زمین نشست و در خوردنِ آن خشک پاره با ایشان رفاقت
نمود تا از اکلِ آن فارغ شدند پس برخاست و سوار شد و همچنین مروی است
که آنحضرت علیه السلام مرور کرد روزی بر جماعتی که بمرضِ جذام گرفتار بودند

و باهم نشسته اکل در میان داشتند و امام علیه السلام آن روز روزه داشتند
ایشان گفتند غذائی حاضر است اگر شما را رغبت بآن می افتد حضرت فرمودند
من روزه دارم باز بخاطر مبارک آوردند که مبادا حرفِ مذکور باعثِ شکست
خاطر ایشان باشد و برین حمل کنند که حضرت از ایشان مجتنب است فرمودند
که امشب مهمانِ منید بیائید تا با شما افطار نمائیم پس ایشان وقت شام بخدمت
امام علیه السلام استسعاد یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره طعام تناول
کردند بنا بر جبرِ خاطرِ ایشان و بعضی این معنی را از امام زین العابدین علیه السلام
روایت کرده اند و الله اعلم و قصر الامل در حدیث وارد است که اِذَا
أَصْبَحْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالْمَسَاءِ وَإِذَا أَمْسَيْتَ فَلَا تُحَدِّثْ
نَفْسَكَ بِالصَّبَاحِ وَخُذْ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ وَمِنْ صِحَّتِكَ
لِسُقْمِكَ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا اسْمُكَ غَدًا یعنی چون صباح
باتو بگذرد با نفسِ خود حکایت شام مکن و چون شام کنی در فکرِ صباح مباش
و در حالِ حیات بواسطه موت خود ذخیره بردار و در وقتِ صحت فکرِ اوانِ
مرض بکن که تو نمیدانی که فردا چه نام خواهی داشت یعنی در سلک زندها انتظام
خواهی داشت یا در شمارِ مردها در خواهی آمد ترا تندرست خواهند گفت
یا بیمار خواهند نامید و می تواند بود که مراد بفردا فردای قیامت باشد یعنی
نمیدانی که فردای قیامت کردارِ نیک ترا مرتبهٔ قبول داده ترا سعید خواهند نامید

تنبیه

یا بنامت افعال زشت و بدکرداری درجز که اشتغال در آمن نام تراشتی خواهند
گذاشت و از امیر المومنین علیه السلام نقل است که آنحضرت فرموده اند
إِنَّمَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ اثْنَتَيْنِ اتِّبَاعُ الْهَوَاءِ وَطُولُ الْأَمَلِ
أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَاءِ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ
فَإِنَّهُ يُنْسِي الْآخِرَةَ یعنی بدرستی که بر شما می ترسم مگر از دو چیز
تبعیت هوای نفس که فرمان برداری اوست در افعال و اعمال و طول
امل که عبارت از درازی آرزو و امید است اما از تبعیت هوای نفس
بواسطه آنکه آن مانع می آید شما را از تبعیت و فرمان برداری حق که یک
خانه دو میهمان نگنجد و اما از طول امل بجهت آنکه فراموش می سازد از خاطر شما
آخرت را و فکر آنرا از یاد شما می برد و در روایت آمده است از اسامه
بن زید که کنیزی بچه خرید بصد دینار طلا بموعد یکماه چون این خبر بسمع
مقدس نبوی رسید فرمودند أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ أُسَامَةَ الْمُشْتَرِي
إِلَى شَهْرٍ إِنَّ أُسَامَةَ لَطَوِيلُ الْأَمَلِ یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل
اسامه که بموعد یکماه چیزی میخرد بدرستی که اسامه بطول امل گرفتار است
و بباید دانست که سبب طول امل نیست مگر دوستی دنیا و میل بزخارف
و لذات آن زیراکه چون انسان را موانست و الفت بدنیا و لذات او بهم
رسید مفارقت و جدائی او بر وگران می آید و همیشگی آن در نظر او شیرین

می شود پس خود را از فکر مرگ و خیال مردن که سبب جدائی اوست از دنیا
دور میدارد بجهت آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر امری را که
سبب زوال آنست بخاطر راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست
و همگی اوقات او صرف آرزوی بهم رسیدن مایحتاج زندگانی می شود مثل
اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از این قبیل باشد چنانچه فکر مستغرق
آن می شود و امری که بخاطر او نمیرسد مرگست و اگر بر سبیل ندرت بخاطر او خطور
کند که می باید مرد و توبه و انابتی پیش می باید گرفت و بعضی اعمال آخرت نیز
مشغول می باید شد چون قرار بقا و دوامی بخود داده است تاخیر می اندازد
آنرا از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی و میگوید که چون
اوان جوانی بگذرد و بسن کهولت برسم در آن مقام خواهم شد و چون
توفیق وصول بآن سن یافت میگوید چون بسن شیخوخت و اوان
پیری رسم و چون بآن برسید میگوید تا فلان عمارت باتمام رسد
و چون آن نیز شد میگوید تا فلان فرزند خود را داماد کنم و از فلان
سفر مراجعت نمایم و همچنین توبه و تدارک ما فات را از ماهی بماهی می اندازد
و از سالی بسالی حواله می نماید و هرگاه از شغلی که باعتقاد او مانع آنست فارغ
شد شغل دیگر او را پیش می آید بلکه شغلها تا آنکه بیکبار می بیند که رایت اجل
در رسید و می باید مرد و فرصت هیچ کار نمانده و آواز این معنی غافل

بوده واصلا استعدادی از برای آن نکرده که بسهولت تن بآن تواند در
داد وچیزی که با وی ماند حسرت وندامت بسیار است ودر آخرت که جزا
بران وجه سلوک داشته وذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله
منه فانک رهین موت رهین فعیل بمعنی مفعول است یعنی مرهون
کنایه از انکه چنانچه مرهون مال راهن است که چند روزی بتصرف مرتهن
داده است وچون حلول اجل شد ومدت رهانت بسر رسید باز بتصرف
اودر می آید انسان نیز مال مرکست که چند روزی او را مرهون حیات مستعار
ساخته است وعنقریب اجل موعود ومدتی که بران مقرر شده منقضی خواهد شد
وفک رهانت مذکوره شده باز بتصرف اودر خواهد آمد غرض بلاء غرض
بغین وضاد نقطه دار بمعنی هدف ونشانه تیرست که غرض بلا بمعنی
هدف ونشانه سهام بلا باشد وطریح سقم طریح نیز بمعنی مفعولست
که بمعنی مطروح باشد کنایه از انکه چنانچه مطروح وافتاده شده کسی
ذلیل وخوار اومی باشد چنانچه نهایت قدرت وتمکن خود را برو
می یابد انسان نیز خوار وذلیل سقم وبیماری است که هر نحو تصرفی
که می خواهد در ملک بدن او میکند زیرا که بدن انسان ترکیب یافته است
از اجزائی که ضد یکدیگراند وتلاشی جدا شدن از هم دارند ومستعد
ورود اسقام وامراض است وسقم بفتح سین وقاف وبضم سین

وسکون قاف هر دو آمده است مانند حزن وحزن واوصیک بخشیة
الله خواجه نصیر طوسی قدس سره العزیز در بعضی از مؤلفات خود کلامی
ایراد کرده است که حاصل ترجمه اش اینست خوف وخشیت اگرچه در لغت
هر دو بیک معنی اند اما صوفیه وارباب قلوب میان ایشان فرقی کرده اند
وایشان را نظیر هم میدانند وگفته اند خوف عبارت از متألم شدن نفس است
از عقابی که این کس گمان آن داشته باشد بسبب گناهانی که میداند که ازو
در وجود آمده است وتقصیری که در قیام بطاعات وعبادات ازو
واقع شده وآن اکثر خلایق را حاصل است اگرچه نسبت بهر کسی مراتب
آن متفاوتست ونهایت اختلاف دارد واعلی مراتب آن میسر نیست
مگر جمعی قلیل را وخشیت عبارت از حالتی است که نزد دریافت عظمت
وکبریای الهی وقرار گرفتن هیبت او در خاطر وترس بسیار از وقوع
امری که مانع لقای او باشد نفس را بهم می رسد واین حالت حاصل نیست
مگر کسی را که اطلاع یافته باشد بر مرتبه جلال عظمت ولذت قرب ورضای
او را چشیده باشد واز این جهت است که حضرت عزت در کلام مجید
میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء پس خشیت خوف خاصی
باشد نه مطلق خوف وگاه هست که اطلاق خوف نیز بران میکنند
انتهی ترجمة کلامه ومراد بخشیت بر علاوه که درین حدیث وارد است

ظاهر ساختن آثار و علامات آنست در افعال و صفات خود مثل بسیاری گریه
و سوزش و گدازش خشیت و مداومت طاعات و عبادات و قلع و قمع
شهوات و لذات از صفحهٔ خاطر بحدی که جمیع آنها مکروه طبیعت گردد چنانچه
طعم عسل بمذاق کسی که داند زهری به آن ممزوجست مکروه می شود و هرگاه جمیع
شهوات و لذات باتش خوف الهی سوخته شد بالضرورت دل را تذلل
و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذمومه مثل حقد
و حسد و کبر و امثال آن ازو زایل می شود و همگی همت او مصروف فکر خطر
عاقبت و مآل می شود پس راه نمیدهد بخاطر خود غیر حق را و شغل و کار او منحصر
می شود در مراقبهٔ حق و محاسبهٔ با نفس و جهاد کردن با او چنانچه از پیش
رفت و احتراز و اجتناب تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات
زندگانی و اما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره بران مترتب نباشد و این علامات
ازان بظهور نرسد صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بران اطلاق کنند
بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و حکایت دل و ازین جهت که بعضی از ارباب
عرفان گفته اند اذا قیل لک هل تخاف الله فاسکت عن الجواب
فانک ان قلت لا کفرت و ان قلت نعم کذبت یعنی چون
از تو پرسند که از خدای تعالی میترسی ساکت شو چرا که اگر گویی نه کافر می شوی
و اگر گویی آری کاذب خواهی بود و انهاک عن التسرع فی القول

والفصل

والفصل مراد بتسرع در قول و فعل شتاب کردن و بر سر آن رفتن است
بی آنکه تأمل و تدبیری دران واقع شود فهانه های سکتت که در وقت انقطاع کلام
در آخر کلمه در می آورند و می تواند بود که از باب حذف و ایصال باشد و کلام درین
تقدیر باشد که فهان فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند و متصل ساخته باشند
ها را بفعل مواطن التهمة تهمت بتحریک هاست نه بسکون قال فی القاموس
التهمة کالهمزة ای ما یتهم علیه و در اصل وهمه بوده که واو قلب
یافته است بتا بغرة جلیله بغرة مشتق از غرة بمعنی خدعه و فریب خوردن و اغوا
بباطل است قال فی القاموس غرّه غروراً فهو مغرور و غریر خدعه و اطمعه بالباطل
و حاصل معنی در ضمن بخشش اول مذکور شد و کن لله یا بنی عاملا تقدیم
ظرف درین فقره بواسطهٔ افادهٔ حصر است یعنی می باید عمل تو نباشد
مگر از برای خدای و تحصیل رضای او بی شایبهٔ غرض دیگر حتی آنکه فایز شدن
بثواب و خلاصی از عذاب نیز دران منظور نباشد چنانچه حضرت امیر
المؤمنین فرموده اند والله ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا
فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی
بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا بواسطهٔ ترسی که از دوزخ
تو داشتم و نه بواسطهٔ طمعی که در بهشت تو دارم و لیکن ترا اهل
آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو قیام نمودم و این مرتبه ایست

فهانه های م

بس بلند و پایه ایست بس رفیع و این که کلام را باین معنی حمل کردیم بواسطه
آنست که باقی مراتب اخلاص ظاهر تر از آنست که احتیاج بوصیت آن
باشد و درین باب بیشتر ازین شنیده خواهد شد در شرح حدیث سی و هفتم
ان شاء الله تعالی وَعَنِ الْخَنَا زَجُوراً یعنی فحش و بیهوده گوئی است
و زجور صیغه مبالغه است بمعنی فاعل یعنی باید که زاجر باشی از فحش و از گفتن
آن مانع آئی خود را و غیر خود را وَمُدارِیاً لِلْإِخْوانِ فِی اللهِ راجح بجای منوط
مأخوذ از مداراة بمعنی نرمی و ملایمت کردن است در مقابل تندی و سخت گیری
و زایلا بالهالک مزایل بمعنی مباینه است یعنی باید که اعمال تو مباین و مخالف باشد
با اعمال او وَدَعِ الْمُماراتِ وَمُجاراتِ مَنْ لا عَقْلَ لَهُ ممارات بمعنی
خصومت و ستیزه کردن است و مجارات با کسی سخن راندن وَاقْتَصِدْ
یا بُنَیَّ فی مَعِیشَتِکَ وَاقْتَصِدْ فی عِبادَتِکَ اقتصاد بمعنی میانه
گزینی و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در معیشت
که این فقره متضمن امر بآنست توسط میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری
و تقتیر باشد وَلِلّٰهِ دَرُّ مَنْ قالَ قطعه فراخ دستی از اندازه مگذران چندان
کز انقلاب معاشت بدل شود بتهی ؛ نه نیز در پی امساک لاابالی باش
چنانکه دامن همت کنی ز دست رها ؛ چو هر دو قسم نکوهیده خصلتی آمد
بر بصیرت ارباب فضل و صدق و صفا ؛ پس اختیار توسط نما میان امور

بوصف

۳۰ ان دلیل

بدان دلیل که خیر الامور اوسطها و مراد باقتصاد در عبادت ایشان باینست
بر وجهی که بدن را مشقت و تعب زیاده دست ندهد تا باعث تنفر و عدم رغبت
طبع بآن نشود و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده
قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَمیرِ الْمُؤْمِنینَ
عَلَیْهِ السَّلامُ یا عَلِیُّ إِنَّ هٰذَا الدّینَ مَتینٌ فَأَوْغِلْ فیهِ
بِرِفْقٍ لا تُبَغِّضْ إِلیٰ نَفْسِکَ عِبادَةَ رَبِّکَ إِنَّ الْمُنْبَتَّ یعنی
الْمُفْرِطَ فِی السَّیْرِ لا ظَهْراً أَبْقیٰ وَلا أَرْضاً قَطَعَ فَاعْمَلْ عَمَلَ
مَنْ یَرْجُو أَنْ یَموتَ هَرِماً وَاحْذَرْ حَذَرَ مَنْ یَخافُ
أَنْ یَموتَ غَداً یعنی گفت رسول خدای صلوات الله علیه و آله
بامیر المؤمنین علیه السلام که ای علی بدرستی که این دینی که من بآن
مبعوث شده ام دینی است متین و محکم پس بآن در آی بنرمی
و سهولت و دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدای را بدرستی که
کسی که در سیر سرعت می نماید نه مرکبی را میگذارد که افگار نکند و نه
زمینی را قطع می نماید کنایت از انکه اگر خواهد زمینی قطع شود و مسافتی را
طی نماید می باید که شتاب در سیر نکند و بنرمی و آهستگی براه رود
پس باید که قیام تو بعبادت و اعمال مثل قیام کسی باشد بآن

که امید آن داشته که بعد از آنکه بمرتبهٔ پیری برسد خواهد مُرد یعنی شباب
و غلوی زیاده در بسیاری آن مکن چنانچه کسی که آن امید دارد به تانی
و آهستگی بآن قیام می نماید و باید که ترس تو از خدای خود مثل ترس
کسی باشد که گمان داشته باشد که فردا خواهد مُرد یعنی بامید آنکه بعد
ازین توبه و تدارک خواهی کرد مرتکب مناهی مشو و تعویق و تسویف در عبادات

تسویق

موظف منمای که بر عمر اعتمادی نیست و اَلزِم الصَّمتَ لِسانَکَ یعنی خاموشی را
بر خود لازم ساز تا سلامت مانی از آفاتِ زبان و گناهانی که از زبان
ناشی می شود و آن بسیارست زیرا که نیست هیچ موجودی و معدومی
و خالقی و مخلوقی و معلومی و موهومی که زبان او را در نیابد و متعرض او
نشود بنفی یا اثبات و این خاصیت هیچ عضو دیگر از اعضای انسان را
حاصل نیست بواسطه آنکه چشم نمیرسد مگر بالوان و اضواء و گوش

ادراک

در نمی یابد بغیر آوازها و اصوات را و دست نمیرسد مگر باجسام و زبان را
میدان فراخست و او را در هر خیر و شر مدخل هست چنانچه روایت
شده است از معاذ جبل که گفت گفتم ای رسول خدا آیا بآنچه میگوییم روز قیامت
مواخذ خواهیم بود و ما را بر سخنی که از ما صادر شود عقاب خواهند کرد
حضرت فرمودند ثَکِلَتکَ اُمُّکَ وَهَل یَکُبُّ النّاسَ
فِی النّارِ عَلیٰ مَناخِرِهِم اِلّا حَصائِدُ اَلسِنَتِهِم یعنی مادر برای تو

گریه کند و آیا مردم را بروی در می اندازد بآتش دوزخ چیزی سوای آنچه
از زبان ایشان در وجود می آید و نیز روایت شده است از آنحضرت
صلوات الله علیه و آله که مَن کانَ یُؤمِنُ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ
فَلیَقُل خَیراً اَو لِیَسکُت یعنی هر کس ایمان آورده است بخدای تعالی
در روز قیامت باید که بگوید آنچه متضمن بخیر است یا ساکت شود کنایه
از آنکه بغیر آنچه متضمن خیر او و دیگران باشد تکلم ننماید که در تکلم خطرهاست
و دیگر احادیث درین باب بسیار وارد است که ذکر آن موجب تطویلست
فَاِنّی لَم آلُکَ یا بُنَیَّ نُصحاً اَلو در اصل بمعنی تقصیر است لیکن
بسیارست که تضمین معنی منع در وی شود و بآن اعتبار متعدی می شود
بدو مفعول چنانچه درین مقام شده زیرا که لم آلک اینجا بمعنی آنست
که لم امنعک و مراد درین مقام بر بعضی علما مخفی است که در شرحی که بر حاشیه
خطائی نوشته ایم ایراد آن شده کسی که اراده آن داشته باشد بکتاب
مذکور رجوع نماید وَهٰذا فِراقُ بَینی وَبَینِکَ می تواند بود که بطریق
اضافت مصدر بظرف خوانده شود بجهت در ظرف توسع آن هست
و می تواند بود که فراق بتنوین خوانده شود که ظرف صفت او باشد و بر هر تقدیر
دو وجه خوانده شده است قوله تعالی قالَ هٰذا فِراقُ بَینی

تبع

وَبَینِکَ انجام بباید دانست که آنچه صدر این حدیث متضمن آنست

یعنی قول حضرت که و ابك علی خطیئتك بحسب ظاهر موافقت ندارد بقواعد
مذهب امامیه که قایل بعصمت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و مثل این عبارات
که ظاهرش بآن مخالف است در بعضی ادعیه که از ائمه اطهار صلوات الله علیهم
نقل آن بصحت رسیده بسیار واقعست چنانچه روایت شده است از امام
موسی کاظم علیه السلام که در سجده شکر میفرموده اند رب عصیتك بلسانی
و لو شئت و عزتك لاخرستني و عصيتك ببصري و لو شئت
و عزتك لاكمهتني و عصيتك بسمعي و لو شئت و عزتك
لاصممتني یعنی بارخدایا عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی
بعزت و بزرگی تو که هر آینه مرا گنگ میکردی و عصیان تو نموده ام بچشم
خود و اگر مشیت تو بآن تعلق میگرفت بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه
مرا کور میکردی و عصیان تو نموده ام بگوش خود یعنی اموری که نبایست
شنید می شنیدم و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه
مرا کر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله که منسوبست بامام الموحدین
امام زین العابدین علیه السلام ازین قبیل فقرات بسیار واقع است
که اشعار بر صدور عصیان از ایشان صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت
مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله نیز حدیثی چند روایت شده است که بحسب
ظاهر اشعار بر عدم عصمت آنحضرت دارد و از آنجمله روایت کرده است شیخ

بزرگوار

بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر
صادق علیه السلام که ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان
یتوب الی الله عز و جل کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستی
که رسول خدای صلی الله علیه و آله رجوع می نمودند از معاصی و کردار ناشایست
بسوی خدای که عزیز است و بزرگ هر روز هفتاد مرتبه و اهل سنت نیز
در کتب حدیث خود روایت کرده اند که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرموده اند که انی لاستغفر الله و اتوب الیه فی الیوم اکثر
من سبعین مرة یعنی بدرستی که من استغفار می نمایم و طلب آمرزش
میکنم از خدای تعالی و رجوع میکنم بسوی او از معاصی در روزی بیشتر از
هفتاد مرتبه و امثال این روایات و عبارات در طرق سنی و شیعه
بسیار وارد است و بهتر جوابی که رفع این شبهه تواند کرد آنست
که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی جامع کتاب کشف الغمه در کتاب مذکور
افاده آن کرده و آن آنست که انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی سلوک
میداشته اند که جمیع اوقات عمر ایشان مستغرق یاد خدا بوده است
چنانچه لمحه دلهای خود را از آن فارغ نداشته اند و خاطرهای ایشان متعلق
بملا اعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان همیشه حق را در نظر بصیرت خود
داشته و در مراقبت و مواصلت او بسر می برده اند چنانچه امیر المومنین

علیه السلام فرموده اند اُعْبُدِ اللّهَ کَاَنَّکَ تَراهُ فَاِن لَمْ تَکُنْ
تَراهُ فَاِنَّهُ یَراکَ یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانچه گویا او را می بینی
چه اگر تو او را نمی بینی براستی که او ترا می بیند پس چون ازین مرتبهٔ رفیعه
فرود می آمد و مشغول بکار دیگری میشد از اموری که لازمهٔ زندگانی است
مثل خوردن غذای یا آشامیدن آبی یا مباشرت حلالی یا مثل آن امری
از امور مباحه آنرا بنسبت خود گناه بزرگ می شمرده اند و خطای عظیمی میدانسته اند
و در حال در مقام استغفار از آن در می آمد و آمرزش آنرا از خدای خود
میخواسته اند نمی بینی که بعضی خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در جائی که
نظر صاحبان ایشان بر ایشان باشد چه دانند که صاحبان ایشان ایشان را می بینند
لحظهٔ باکل و شرب یا جماع مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت
می نمایند پس چه گمان داری گاهی که این امر نسبت بصاحب همه صاحبان
و مالک جمیع مالکان وقوع یابد و باین اشارتست کلام حضرت علیه السلام
که اِنَّهُ لَیُغانُ عَلی قَلْبی وَ اِنّی لَاَسْتَغْفِرُ اللّهَ فِی الْیَوْمِ مِائَةَ
مَرَّةٍ و قول او علیه السلام که حَسَناتُ الْاَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبِینَ
این بود خلاصهٔ کلام صاحب کشف الغمه رحمه الله و قاضی بیضاوی صاحب
تفسیر انوار التنزیل در کتاب شرح مصابیح که هم از مصنفات اوست جائی
که شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که اِنَّهُ لَیُغانُ عَلی قَلْبی

وانی

وَ اِنّی لَاَسْتَغْفِرُ اللّهَ فِی الْیَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ می نماید گفته است که غین
در لغت بمعنی غیم و ابر است و استعمال یافته است و غان علی کذا بمعنی غطا علیه است
و ابو عبید که از ائمهٔ لغت است برین وجه این حدیث را معنی گفته است بدرستی
که در پوشید دل من چیزی را که می پوشید او را و از اصمعی بمن رسیده است
که از معنی این حدیث ازو سوال کردند در جواب آن ابا کرد گفت در باب
دلِ کس روایت سخن است این حدیث گفت در باب دل پیغمبر صلوات الله
علیه و آله اصمعی گفت اگر غیر دل پیغمبر صلوات الله علیه و آله می بود در مقام تفسیر
آن از برای تو در می آمدم قاضی گوید خدای تعالی خیر دهاد اصمعی را که درین
مقام سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن دلی
شن است که حضرت عزت جل ذکره آنرا موقع وحی و منزل تنزیل
خود ساخته و بدرستی که دریافت این معنی را مرتبه ایست که راه
رسیدن بآن بر ارباب بیان و اصحاب قال مسدود است و طریق
اصول آن بر اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح و توضیح دادن و بعبارت
در آوردن آن نیست مگر حق مشایخ صوفیه که رازداران انجمن قرب و اشتیاق
اسرار عقد و تمایز بنوری که از مشکوة هدایت ایشان مقتبس است براه
در آمده میگوئیم که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای عرفان
بوده در صفا و ضیا بر جمیع دلها زیادتی داشته است و آن حضرت با آن

حال تعیین شده بود که قرار شرع و حکمت و بنای دین و سنت را تجدید
دهد بر وجهی که متضمن سهولت و آسانی باشد نه عسرت و اشکال ناچار
بود او را که از مرتبهٔ قرب و اتصال بجانب بعضی رخصتهای الهی نزول
نموده ببعضی حظوظ نفسانی التفات نماید با آنچه از جانب خدا در معرض
امتحان بان در آمده بود و مکلف بان شده از احکامی که لازم بشریت
پس هرگاه مرتکب چیزی ازان می شدند غباری ازان بر آیینهٔ دل ایشان
می نشست و بواسطهٔ نهایت صفا و نورانیتی که داشت ازان متاثر می شد
زیرا که هر چند رقت و صفای اشیا بیشتر است تاثیر کدورات در ان زودتر
ظاهر می شود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه احساس بچیزی ازان
میکردند آنرا بر نفس خود گناهی بزرگ می شمردند و در مقام استغفار و طلب
آمرزش ازان در می آمدند تا اینجا بود خلاصهٔ کلام قاضی بیضاوی در کتاب
مصابیح و زبدة العارفین شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی را درین
مقام کلامی است بغایت لطیف که بواسطهٔ خوف بطول انجامیدن کلام
درین مقام ذکر آن نشد والله الهادی حدیث بیست و سیوم روایت
شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه از جعفر بن
علی بن الحسن الکوفی از جد او حسن بن علی بن عبد الله از جد او عبد الله بن
المغیره از اسمعیل بن مسلم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق از آبای

بزرگوار

بزرگوار آنحضرت بترتیب معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المومنین
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَمِي عَنِ الطَّعَامِ
مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَمِي عَنِ الذُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ
یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز میکند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی یا دردی
باو عاید شود چگونه پرهیز نمی نماید از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی
نماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردن است بر اجتناب از گناهان مجاز
از باب مشاکله بفقرهٔ سابق که حمیت در ان بمعنی خود استعمال یافته است

بلغ

فتذکر حدیث بیست و چهارم روایت شده است بسندی که اتصال
یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از بعضی از اصحاب ما از احمد
بن محمد بن خالد البرقی که در صدر حدیث هجدهم احوال ایشان مذکور شد
از عثمان بن عیسی عامری کلابی که مکنی بابی عمرو است و از وکلای معتمد
علیه امام موسی کاظم علیه السلام و اگر چه در مذهب واقفی بوده اما کشی
که از علمای رجال است این احتمال را راه داده که از جملهٔ جماعتی باشد که علما
اتفاق دارند در انکه آنچه روایت آن از ایشان بصحت رسید صحیح است
و نقلی است که در کوفه منزل داشت شبی در خواب دید که در حایر
امام حسین علیه السلام می میرد احرام حایر بسته انجا مقام داشت

تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث باو نسبت یافته از عمر بن
محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده و ثقه و جلیل
القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت امام جعفر صادق و امام
موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایت
کرده از ابان بن ابی عیاش تابعی که بخدمت امام زین العابدین و امام
محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده است و علمای رجال
ضعیفش میدانند از سلیم بن قیس کوفی مکنی بابی صادق است و کتابی در
حدیث تصنیف دارد و از اصحاب امیر المومنین علی علیه السلام بود و بخدمت
امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام
استسعاد یافته از امیر المومنین علی علیه السلام که گفت قَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ
بَذِيٍّ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي بِمَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَإِنَّكَ
إِنْ فَتَّشْتَهُ لَمْ تَجِدْهُ إِلَّا لِغَيَّةٍ أَوْ شِرْكِ شَيْطَانٍ قِيلَ يَا رَسُولَ
اللّٰهِ وَفِي النَّاسِ شِرْكُ شَيْطَانٍ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَمَا تَقْرَأُ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ
وَالْأَوْلَادِ شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و انجام آغاز مشتمل
بر دو بینش بینش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله بدرستی

که حضرت

که حضرت عزت حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گویی
کم حیائی که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند پس بدرستی
که اگر در مقام تفتیش و تفحص احوال او در آئی نخواهی یافت او را مگر انداخته
نسل یعنی متولد از زنا یا شریک شیطان گفتند ای رسول خدای در میان
بنی آدم شیطان شریک می باشد حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند
نخوانده اید در قرآن قول خدای تعالی را که وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ
وَالْأَوْلَادِ یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد
که ترا با بندگان خالص ما دست نخواهد بود بینش دوم إِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ
الْجَنَّةَ گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدای تعالی بهشت را برایشان
حرام ساختن آنست مدتی طویل و زمان بسیار نه حرام ساختن دائمی
زیرا که اگر مراد حرام دائمی باشد بعضی عاصیان امت اجابت که بزیور
ایمان محلی اند مشکل می شود چه باتفاق رجوع ایشان بهشت خواهد بود
واگرچه مکث ایشان در دوزخ بطول بکشد بذی بباء یکنقطه مفتوحه
و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعیل است بمعنی فاعل از بذاء
بفتح باء و مدّ الف که بمعنی فحش است قَالَ فِي الْقَامُوسِ الْبَذِيُّ كَرَضِيٍّ
الرجل الفاحش من البذاء وهو الكلام القبيح قلیل الحیاء مراد بآن یا معنی
ظاهری است که کم حیا باشد چنانچه در بینش اول مذکور شد یا مراد بی حیا

که باین عبارت اداء شده چنانکه میگویند فلان کم خیر است و از ان بی خیر
اراده میکنند لم یجعل الا لعنة گاهی می تواند بود که بضم لام و سکون غین
نقطه دار و فتح یای دو نقطه تحتانی باشد بمعنی ملغی یعنی انداخته شده کنایه
از انکه از زنا مخلوق شده باشد چنانچه گذشت و می تواند بود که بضم لام
و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه و نون مفتوحه بوده باشد از لعن
باین معنی که عادت او آن باشد که لعن مردم میکرده باشد یا انکه مردم لعن
او میکرده باشند از غایت خبث ذات که داشته باشد و در کتاب ادب
الکاتب آورده است که فُعَلة بضم فا و سکون عین از صفات مفعول است
و بفتح عین از صفات فاعل مثل هُزأة و هُمَزة که بسکون میم من یهزؤ به است
و بفتح میم من یهزء بالناس و همچنین لُعْنة و لُعَنة بفتح عین و سکون عین
انتهی ترجمة کلامه مرحوم گوید اگرچه درین مقام احتمال دیگر نیز باقی است
که مصنف دام ظله ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا کسر غین نقطه دار
و تشدید یا است که کلام جار مجروری باشد متعلق بجاء مقدر یا غیره
در لغت بمعنی زنیة آمده است قال فی القاموس ولد غیة ویکسر ای زنیة
و از بعضی اذکیا شنیده شد که شمس الفضلای و المحدثین مولانا میرزا
محمد استرابادی مجاور رحم البلاد خلد ظلاله که اجتهاد و تمهّر او در فن
حدیث و رجال در معرض اذعان فضلای عصر است این حدیث را

در کلینی

در کلینی برین وجه تصحیح کرده است و هیچ شک نیست که برین تقدیر عطف
او شرک شیطان بر آن بمعنی ظاهری خود صحیح خواهد بود و بتاویلی که مذکور
خواهد شد احتیاج نخواهد داشت اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح مشایخ
سلف و نقل ایشان است نه معاضدت کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر
ایشان از ائمه لغت و از مصنف دام ظله بالمشافهه شنیده شد که شقوق محتمله
متحمله این لفظ درین حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ
سند با ما نرسیده است و این شق اگرچه بنا بر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر
می شود صحت آن در معرض احتمال است اما چون منقول نبود مذکور نشد
او شرک شیطان مصدر بمعنی اسم فاعل است یا بمعنی اسم مفعول یعنی
شریک باشد پدر او در او با شیطان یا شیطان شریک باشد با پدر او در او
انجام مفسرین نیز در تفسیر آیه کریمه وشارکهم فی الاموال و
الاولاد گفته اند که مشارکت و شریک شدن شیطان ایشان را
در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل و جمع آن از وجوه حرام بدارد و بر صرف
آن در جائی که جایز نیست ترغیب نماید و دور دارد ایشان را از رعایت
اعتدال در انفاق آن برین وجه که بسر حد اسراف و تبذیر رساند که زیاده
از آنچه باید خرج کنند یا به بخیلی و تنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد نکنند و
امثال این امور و مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را بر پیدا کردن

اولاد باسباب حرام مثل زنا و امثال آن تحریف نماید یا برین دارد که اولاد
خود را نامهای بد گذارند مثل عبد العزی و عبد اللات و امثال آن یا گمراه
کند اولاد او را بدر انداختن ایشان بمذاهب باطله و ارتکاب افعال
قبیحه و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت
کرده است که ازان معنی دیگر از برای مشارکت او در اولاد فهم می شود
و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث در باب استخاره کردن از برای
نکاح روایت کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام خطاب بمن کرده فرمودند که اذا تزوج احدکم
کیف یصنع یعنی چون یکی از شما کدخدا شود چه باید کرد گفتم نمیدانم
جانم فدای تو باد فرمودند فاذا هم بذلک فلیصل رکعتین
و یحمد الله و یقول اللهم انی ارید ان اتزوج فاقدر
لی من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها
و فی مالی و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و اقدر
لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیوتی و بعد
موتی فاذا دخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها و یقول
اللهم علی کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها
و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها

شیئا

شیئا فاجعله مسلما سویا و لا تجعله شرک شیطان یعنی چون
قصد کدخدائی نماید باید که دو رکعت نماز بگزارد و وظایف شکر الهی بجای
آورد و این دعا را بخواند اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر
دعائی که گذشت و خلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستی که اراده
دارم که کدخدا شوم پس روزی کن مرا از زنان کسی را که در امر ناموس
از همه پرهیزکارتر باشد و در محافظت نفس خود بواسطه من و نگاه
بانی مال من از همه در پیش باشد و از همه فراخ روزی تر و بزرگ برکت تر
باشد و روزی کن از برای من ازو فرزندی نیکو و بگردان او را خلف
صالح در حیات من و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او در آید
دست خود را بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک
تزوجتها تا آخر دعائی که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بر
موافقت کتاب تو خواستم او را و بامانت تو گرفتم او را و بر کلام
تو حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم
او نطفه از من بهم رسد بگردان آنرا مسلمان مستوی الخلقة و مگردان
او را شریک شیطان آدمی گوید چه گونه می باشد شریک شیطان حضرت
فرمودند ان الرجل اذا دنی من المرأة و جلس مجلسه
حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه

گفتم ص

وان فعل ولم يسمّ ادخل الشيطان ذكره فكان العمل
منهما جميعا والنطفة واحدة يعنى بدرستى كه چون مرد
نزديكى كند بزن خود و باراده مباشرت او بنشيند حاضر مى شود او را
شيطان پس اگر نام خدا بر زبان آورد شيطان از و دور مى شود
و آسيبى از و باو نمى رسد و اگر بنام خداى توسل نجويد شيطان
با او در ان عمل شراكت مى نمايد و چنان مى شود كه عمل از هر دو واقع شده
باشد و نطفه يكى باشد گفتم بچه چيز اين معنى بر ما ظاهر شود اى فرزند رسول
خداى حضرت فرمود كه بحبنا و بغضنا يعنى بدوستى ما و بدشمنى ما
كنايه از انكه تا شيطان در مجامعت پدر او با مادر او شراكت ننموده
باشد دشمنى ما را اختيار نميكند و اين حديث معاضد قول جمعى است
كه شياطين را اجسام شفافه لطيفه ميدانند كه قادرند بر انكه در شكم
حيوانات داخل شوند و مكنت ايشانرا كه بهر شكل خواهند بر آيند و موجب
ضعف مذهب جمعى است از حكما و فلاسفه كه ميگويند ايشان نفوس ارضيه اند
كه تدبير عالم عناصر مى كنند و امور آنرا بصلاح و فساد مى آورند يا نفوس
ناطقه انسانى اند كه بواسطه شرارتى كه داشته اند چون از بدنها خلع
جدا شده اند و ايشانرا نوع الفت و موانستى بنفوس شريرى كه متعلق است
به بعض ابدانند بهم رسيده پس ممد و معاون آنها مى شوند در احوا

شر و فساد و الله اعلم بحقيقة مخلوقاته حديث سى و پنجم روايت
شده است بسندى كه متصل است بشيخ بزرگوار محمد بن يعقوب كلينى
از على بن ابراهيم از پدر او ابراهيم كه در حديث پنجم احوال ايشان سبق
ذكر يافت از ابن ابى عمير از حماد بن عثمان الناب كه از مشاهير رجال است
و ثقه و جليل القدر بوده و از جماعتى است كه اجماع علما نقل شده در انكه
آنچه روايت آن از و بصحت پيوسته باشد صحيح است و كتابى در علم دين
باو نسبت يافته است از محمد بن على بن ابى شعبه حلبى كه مكنى بابى جعفر است
و از وجوه اصحاب شيعه است و ثقه و معتمد عليه و كتابى در تفسير
قرآن تصنيف كرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام
قال انّ بريرة كانت عند زوج لها وهى مملوكة فا
شترتها عائشة فاعتقتها فخيّرها رسول الله صلى الله عليه
وآله قال ان شاءت ان تقرّ عند زوجها وان شاءت
فارقته وكان مواليها الذين باعوها اشترطوا على عائشة
انّ لهم ولاءها فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
الولاء لمن اعتق وتصدّق على بريرة بلحم فاهدته الى
رسول الله صلى الله عليه وآله فعلّقته عائشة وقالت
انّ رسول الله صلى الله عليه وآله لا يأكل لحم الصدقة

فجاء رسول الله صلى الله عليه وآله واللحم معلّق فقال
ما شأن هذا اللحم لم تطبخ فقالت يا رسول الله صُدّق
به على بريرة وأنت لا تأكل الصدقة فقال صلى الله عليه
وآله هو لها صدقة ولنا هدية ثم أمر بطبخه فجاء
فيها ثلاث من السنن شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و طراز
و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول امام علیه السلام فرمودند
بدرستی که بریره نزد شوهری که او را بود قرار داشت و او کنیزی بود
در ربقهٔ بندگی پس عایشه او را خرید و آزاد کرد و چون حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله بران مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه اگر
خواهد نزد شوهر خود برقرار باشد و اگر خواهد ازو مفارقت نماید و جمعی
که آن کنیز را بعایشه فروخته بودند شرط کرده بودند بر عایشه که ولایت
میراث ایشان را باشد یعنی چون آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان
باشد چون این معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه وآله رسید
فرمودند که ولایت میراث مر کسی راست که او را آزاد کرده است
کنایه از آنکه ایشان چون او را فروخته اند ایشان را ولایت
میراث نیست و شرط مذکور باطل است و روزی پارهٔ گوشت به بریرهٔ
مذکوره بصدقه داده بودند و او گوشت مذکور را برسم هدیه بجهت

بدر
ثلاث
بلغ

حضرت

حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه وآله آورد و عایشه رضی الله تعالی عنها
آنرا گرفت در جائی آویخت و گفت بدرستی که رسول خدای گوشت
صدقه را نمیخورد پس رسول خدای صلی الله علیه وآله بخانه درآمد و گوشت
آنچنان آویخته بود فرمود که این گوشت را چه واقع است که پخته نشده است
و اینچنین آویخته عایشه گفت گوشتیست که به بریره صدقه داده اند و چون
صدقه بر شما حرام است در مقام طبخ آن بواسطه شما نشده ام حضرت
فرمودند که آن برو صدقه است و بر ما هدیه بعد از آن بطبخ آن فرمان
دادند پس درین باب بر بریره سه حکم از شریعت پیغمبر صلوات الله
علیه وآله بمنصهٔ ظهور رسید بینش دوم ان بريرة كانت عند زوج لها
بریرة بباء یک نقطه و رای بی نقطه زیرین که در میان دو رای بی نقطه
واقع است و در آخر آن تا بتصغیر نام آن کنیز است و نام شوهرش
مُغیث بود بضم میم و کسر غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه زیرین
و ثای سه نقطه و خلاف شده است در آنکه او بنده بوده است یا آزاد
و ازین جهت که فقها خلاف کرده اند در آنکه هرگاه کنیزی که شوهر او
آزاد آزاد شود آیا او را اختیار هست در فسخ نکاح یا نه ان شاءت
ان تقرّ عند زوجها تقرّ بفتح قاف است بمعنی تمکث و بکسر قاف
نیز جایز است عرب میگوید قررت بالمکان اقرّ بکسر را در ماضی

باشد ه

وفتح قاف در مستعمل و قربت اقربفتح را و کسر قاف بر عکس آن اِنَّ لَکَ
وَلاءُ هُا وَلا بفتح واو است و در اصل بمعنی دنو و نزدیکیست و در
اصطلاح اهل شرع اطلاق میکنند آنرا بر علاقه میان دو شخص که باعث
آن شود که یکی از ایشان از دیگری میراث برد غیر علاقه نسب و علاقه زنا
شوهری و مراد اینجا علاقه ایست که بآزادی مترتبست لا با کُلُّ
لَحمُ الصَّدَقَةِ صدقه آن چیزی است که ببخشند آنرا بقصد قربت
که هدیه نباشد پس بنابرین تعریف داخل است در آن زکات واجب
و نذر و کفاره و امثال آن و بعضی فقها برین وجه تعریف کرده اند
که صدقه عطیه ایست که از روی تبرع یعنی بخشش بی عوض بکسی دهند
بقصد قربت بی آنکه نصابی داشته باشد و برین تعریف شامل زکات نیست
فَجاءَ فیها ثَلٰثُ مِنَ السُّنَنِ این کلام امام علیه السلام است نه کلام
پیغمبر صلوات الله علیه و آله و احکام ثلثه اول مخیر بودن کنیزی است
که آزاد شود در تحت شوهری که آزاد باشد یا بنده علی الخلاف میان فسخ
نکاح خود و باقی گذاشتن آن دوم ثبوت ولایت میراث مر آزاد
[illegible] آن مر فروشنده را که شرط آن کرده باشد سوم آنکه صدقه
که بر بنی هاشم حرام است هرگاه مستحق که آنرا بصدقه گرفته باشد بجهت
هاشمی هدیه آورد گرفتن آن بر هاشمی حرام نیست نمایش اول بباید دانست

که در مخ

نکاح م

که در مخیر بودن کنیز شوهرداری که آزاد شود میان فسخ و برقرار گذاشتن
آن که این حدیث متضمن آنست کسی خلاف نکرده است گاهی که شوهر او
بنده باشد اما اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما حکم بثبوت خیار مذکور کرده اند
و ابوحنیفه نیز با ایشان موافق است بواسطه آنکه در بعضی روایات
وارد است که شوهر بریره که حضرت حکم بثبوت خیار او کرد بنده آزاد
بوده است و بواسطه حدیث صحیح که ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق
علیه السلام نقل کرده است و آن اینست اَیُّما اَمَةٍ اُعْتِقَتْ فَاَمْرُها
بِیَدِها اِنْ شاءَتْ اَقامَتْ وَاِنْ شاءَتْ فارَقَتْ یعنی هر کنیزی
که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد برقرار باشد و اگر خواهد جدائی کند
چه این حدیث بظاهر خود که عموم است شامل هر دو قسم هست و بعضی از علما
بر عدم ثبوت خیار مذکور رفته اند و شافعی و مالک و حنبل با ایشان موافقند
بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که اِنَّ زَوْجَ بَریرَةَ کانَ
عَبْداً اَسْوَدَ وَکَاَنّی اَنْظُرُ اِلَیْهِ یَطُوفُ خَلْفَها فی سِکَکِ الْمَدینَةِ
یَبْکی وَدُمُوعُهُ یَسیلُ عَلی لِحْیَتِهِ یعنی بدرستی که شوهر بریره غلامی
بود سیاه و گویا من میدیدم او را وقتی که بریره ازو جدا شد بود
که از عقب او در کوچهای مدینه میگردید و گریه میکرد و اشک او بر اطراف
محاسن او سیلان می نمود و بباید دانست که آنچه این حدیث متضمن

آنست که عایشه بریره را آزاد کرد و ظاهرش آنست که تمام او را آزاد کرده
باشد نه بعضی را و همچنین ظاهر حدیث صحیح کرابی الصباح کنانی روایت
کرد پس اگر بعضه را یعنی کنیزی را که پارهٔ از و آزاد و شده باشد و پارهٔ
بنده باشد خیار مذکور نباشد و اگرچه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از آنچه
بنده باشد چه هرگاه نص بر خلاف اصل واقع باشد بر فرد ظاهر از آن محمول
می شود و اصل اینجا بقای نکاح است و عدم ثبوت خیار پس نفی که بر خلاف
آن وارد است بر فرد ظاهر حمل باید کرد و نیز بباید دانست که از بعضی احادیث
و اخبار مستفاد می شود که آزادی بریره بعد از دخول بوده است چه
روایت شده است که مغیث شوهر او بواسطهٔ او عجز بسیار بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میکرد حضرت بواسطهٔ خاطر او به بریره گفتند
لو راجعته فانه ابو ولدک یعنی چه شود اگر بشوهر خود باز گردی
و او را بشوهری خود اختیار نمائی چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت
ای رسول خدای مرا امر میکنی بدان حضرت فرمود لا انما انا شافع
یعنی امر نمیکنم و خیار تو باقی است و لیکن شفاعت میکنم بجهت او بریره
گفت مرا با او حاجت نیست و او را نخواهم نهایتش علمای ما رضوان الله
تعالی علیهم خیار مذکور را ثابت دانسته اند خواه آزادی مذکور قبل از
دخول باشد و خواه بعد از دخول بنابر عمومی که از صحیح ابی الصباح کنانی فهم می شود

وگفته اند

وگفته اند که اگر قبل از دخول بوده باشد و فسخ کند مهر او ساقط می شود و اگر
بعد از دخول باشد ساقط نمی شود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید طراز
استثنا کرده اند فقها از صور تخییر امهٔ معتقه یک صورت را و آن صورتی است
که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحبش باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل آنکه مهر ده
و بهای او
دینار باشد و بهای او ده دینار و مال صاحب منحصر در ده دینار که مجموع سی دینار
باشد و صاحب او وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال او آزاد کنند
و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر باو واقع شده باشد زیرا که درین
صورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند چون فرض اینست که پیش از
دخول است مهر او ساقط می شود و هرگاه مهر ساقط شد آزادی در تمام او
سرایت نخواهد کرد چرا که وصیت در ثلث مال معتبر است و برین تقدیر
بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه از و بازای ثلث مال است که بر فرض
مذکور بیست دینار است آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت باقی خواهد
ماند و از پیش رفت که هرگاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا اختیار
نیست پس خیار او مستلزم رفع خیار او باشد پس درین صورت خیار
متحقق نباشد مترجم گوید اگرچه ظاهر عبارت مصنف دام ظله درین مقام
که واستثنی الفقهاء من صور تخییر الامة المعتقة صورة
واحدة لا غیر موهم آنست که صورت مستثنی منحصر درین صورت باشد

که تصویر یافته است و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تامل ظاهر
می شود که دیگر صور نیز متصور است که چون درین معنی شریک اند ظاهر
اینست که همین حکم داشته باشد مثل آنکه در مادهٔ مذکور فرض کنیم که قیمت
کنیز ضعف مهر باشد و باقی مال صاحب او مساوی مجموع قیمت و مهر مثلا ده
دینار باشد و قیمت بیست دینار و باقی مال سی دینار چنانچه مجموع شصت
دینار باشد چه درین صورت نیز هرگاه مهر ساقط شد آنچه از کنیز بازای
ثلث باقی مال است که برین فرض پنجاه خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی
بر رقیت باقی خواهد ماند پس خیار که موقوفست بر آزادی کل متحقق نخواهد
بود و برین قیاس **فایدهٔ دوم** بباید دانست که تقریر حضرت معهود
نبوی صلی الله علیه وآله مر قول عایشه را رضی الله تعالی عنها که انت لا
تاکل الصدقة و نفی آن نکردن چنانچه این حدیث دلالت دارد
بران بحسب ظاهر اشعار بران دارد که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بود
خواه صدقهٔ واجب و خواه صدقهٔ سنت زیرا که الف و لام در الصدقة
یا الف و لام جنس است یا الف و لام استغراق چه بحسب ظاهر عهدی در میان
نبوده که الف و لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهم می شود و همچنین
دلالت بر عموم مذکور دارد آنچه روایت شده است که حضرت امام حسن
علیه السلام در اوان صغر خرمائی که از صدقه بود برداشتند که تناول نمایند

پیغم

پیغمبر صلی الله علیه وآله با و خطاب کرده گفتند کخ کخ تا بیندازد و فرمود اما
شعرت انا لا ناکل الصدقة یعنی شعور بدان کرده که ما صدقه
نمی خوریم و تناول آن بر ما حرام است و بالجمله خلاف نیست میان
اهل اسلام در آنکه صدقهٔ واجبی بر آنحضرت حرام بوده است
خلاف در صدقهٔ سنتی است که آیا بر ایشان حرام بوده یا نه علامه در کتاب
تذکرة الفقها حکم بحرمت آن بر آنحضرت کرده است بواسطهٔ علو شان
و رفعت مرتبهٔ آنحضرت و عدم لیاقت آن بمرتبهٔ نبوت و منزلت رسالت
و هیچ شکی نیست که قبول آن متضمن ذلت و خواری است نسبت باخذ
و تسلط و تفوق صدقه دهنده بر او و منصب نبوت و مرتبهٔ رسالت
بلندتر است از تحمل آن و این یکی از دو قول شافعی است درین مسئله
و اما ائمه عالی مقام که در حقیقت پاره‌های جگر او یند علیه و علیهم السلام ظاهر آنست
که درین مقام در حکم با آن سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقهٔ سنتی
حرام باشد چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور رجحان
این قول داده است و حکم بحرمت آن بر ایشان کرده و اما اکثر اهل
سنت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقاخانهائی
که در میان مکه و مدینه واقع اند آب می آشامیدند روزی با آنحضرت گفتند
از روی تعجب و انکار که آب صدقه می آشامید حضرت در جواب فرمودند

إنما حرم علينا الصدقة المفروضة يعني بدرستي كه بر ما حرام
شده است مگر صدقات واجبی از اموریست که اهل سنت در روایت
آن متفرد اند و در طریق آن ضعف تمام هست اما باقی بنی هاشم و سادات
جمیع علمای ما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان حرام نیست
و قبول آن بر ایشان جایز است خواه از مثل خود باشد و خواه از غیر و فیما
در جواز آن دو قول است در بعضی تصنیفات خود جایز داشته و در
بعضی حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقه واجبی بر ایشان نیز خلاف
کرده اند در آنکه حرمت مذکور مخصوص زکاتست یا شامل دیگر صدقات
واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علمای ما عموم است
و در بعضی روایات و احادیث اشعاری بر تخصیص آن بزکات هست
که مستند علامه رحمه الله که قایل بتخصیص مذکور شده و جایز داشته
که منذور و کفاره را بایشان دهند آنست و در استناد مذکور نظر است
و هیچکس خلاف نکرده است درین که بنی هاشم را اخذ زکات و دیگر صدقات
واجبی از هاشمی مثل خود جایز است اما آیا حکم مذکور مخصوص است
بما عدای پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام که
درین حکم ملحقند باو یا شامل ایشان نیز هست که بر ایشان نیز جایز است
که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما تصریحی درین باب بنظر

نرسیده نهایتش مناسب علو شان و رفعت مرتبه ایشان آنست که مطلق
صدقه بر ایشان حرام باشد خواه صدقه واجبی و خواه صدقه سنتی و خواه
از هاشمی و خواه از غیر هاشمی **انجام** بعضی از اصحاب حال و ارباب کمال که عبارت
از مولانا جلال الدین محمد دوانی است در حاشیه شرح هیاکل در تحقیق آنکه
آل پیغمبر که صدقات بر ایشان روا نیست کیانند کلامی ایراد کرده است
که چون ذکر آن مناسب مقام است مبادرت بآن واقع می شود و حاصل
آن آنست که آل پیغمبر آن کسی است که بآن حضرت آیل شود و رجوع او بآن
حضرت باشد و آن بر دو قسم است اول جمعی که رجوع ایشان بآن سرور
رجوع صوری جسمانی است مثل اولاد آنحضرت و جمعی که در مرتبه اولادند
از اقارب و عشایر که در شریعت ظاهره زکوة بر ایشان حرام شده و دوم
برخی که رجوع ایشان بآنحضرت رجوع معنوی روحانی است و ایشان
اولاد روحانی اند از علمای اعلام که در علم رسوخ تمام دارند و اولیای کرام
که در مرتبه کمال رسیده اند و حکمای عالی مقام که در حکمت الهی خوض تمام
نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس نور تحقیق نموده خواه
در زمان آنحضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آنحضرت باو علیه السلام
ملحق شده باشند یا ملحق شوند و هیچ شک نیست که نسبت طبقه دوم
بلندتر و تمامتر است از نسبت طبقه اولی و اگر هر دو نسبت در یک کس

والله اعلم م

جمع شده باشد نور علی نور خواهد بود مثل ائمهٔ معصومین از عترت طاهرهٔ
آن سرور صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین پس همچنانچه بر اولاد صوری
صدقهٔ صوری حرام است چنانچه گذشت بر اولاد معنوی نیز صدقهٔ
معنوی که عبارت از تقلید غیر است در علوم و معارف و کسب کمالات
حرام است تا اینجا بود خلاصهٔ کلام او والحق سزاوار آنست که بآب طلا
بر مردمک دیده نوشته شود نه بمداد بر اوراق نم کشین حدیث بیست و ششم
روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ الطایفه شیخ
ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمة از عمر بن محمد از علی بن مهرویه القزوینی
که کتابی باو نسبت یافته و جرح و تعدیل او در کتاب رجال مذکور نیست
از داود بن سلیمان بن جعفر ابو محمد القزوینی که کتابی از امام رضا
علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد خود او را از خواص
امام موسی کاظم علیه السلام شمرده و از کتاب مذکور ظاهر می شود که ثقه
و با ورع و از اهل علم و فقه بوده والله اعلم از امام الوری ابو الحسن
علی بن موسی الرضا علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب
معلوم علیهم سلام الله الملک القیوم از امیر المؤمنین علیه السلام که گفت
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
يَا بَنِي آدَمَ كُلُّكُمْ ضَالٌّ إِلَّا مَنْ هَدَيْتُ وَكُلُّكُمْ

عائل

عَائِلٌ إِلَّا مَنْ أَغْنَيْتُ وَكُلُّكُمْ هَالِكٌ إِلَّا مَنْ أَنْجَيْتُ
فَاسْأَلُونِي أَكْفِكُمْ وَأَهْدِكُمْ سَبِيلَ رُشْدِكُمْ وَإِنَّ مِنْ
عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ
ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ الْغِنَى وَلَوْ أَفْقَرْتُهُ
لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصِّحَّةُ
وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ
إِلَّا الْمَرَضُ وَلَوْ أَصْحَحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي
مَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي وَقِيَامِ اللَّيْلِ فَأُلْقِي عَلَيْهِ النُّعَاسَ
نَظَرًا مِنِّي إِلَيْهِ فَيَرْقُدُ حَتَّى يُصْبِحَ وَيَقُومُ حِينَ يَقُومُ وَهُوَ
مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارٍ عَلَيْهَا وَلَوْ خَلَّيْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يُرِيدُ لَدَخَلَهُ
الْعُجْبُ بِعَمَلِهِ ثُمَّ كَانَ هَلَاكُهُ فِي عُجْبِهِ وَرِضَاهُ
عَنْ نَفْسِهِ فَيَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَجَازَ بِاجْتِهَادِهِ
حَدَّ الْمُقَصِّرِينَ فَيَتَبَاعَدُ بِذَلِكَ مِنِّي وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ
إِلَيَّ فَلَا يَتَّكِلَنَّ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ وَإِنْ حَسُنَتْ
وَلَا يَيْأَسَنَّ الْمُذْنِبُونَ مِنْ مَغْفِرَتِي لِذُنُوبِهِمْ وَإِنْ
كَثُرَتْ لَكِنْ بِرَحْمَتِي فَلْيَثِقُوا وَلِفَضْلِي فَلْيَرْجُوا وَإِلَى
حُسْنِ نَظَرِي فَلْيَطْمَئِنُّوا وَذَلِكَ أَنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي

بما یصلحهم و انا بهم لطیف خبیر شرح کلام آن خلاصهٔ آفرینش
درضمن دو بینش بینش اول گفت رسول خدای صلی الله علیه و آله که حضرت
عزت جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم شما همه گمراهانید
و راه بحق نمی برید مگر کسی که من هدایت کرده ام او را و بحق رسانیده ام و شما
همه فقیر و محتاجید مگر کسی که من غنی ساخته ام او را و شما همه هلاک شدنی اید
مگر کسی که من نجات داده ام او را پس سوال کنید و بطلبید مرا که باز میدارم
شما را از اعمال و کردار ناشایست و هدایت میکنم شما را براهی که رشد شما
در سلوک آنست و بدرستی که از بندگان من کسی هست که بصلاح نمی آرد
حال او را مگر فقر و بد چیزی پس اگر غنی سازم او را هر آینه در فساد می اندازد
غنا او را و از بندگان من کسی است که حال او را بصلاح نمی آرد مگر غنا
و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هر آینه بفساد می کشاند فقر و بی چیزی
کار او را و از بندگان من کسی هست که او را بصلاح نمی آرد مگر صحت مزاج
و سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار سازم او را هر آینه بفساد می اندازد
بیماری او را و از بندگان من کسی هست که صلاح حال او در بیماری است
پس اگر صحیح و سالم دارم او را بفساد می آورد صحت حال او را و بدرستی
که از بندگان من کسی هست که نهایت جد و جهد در عبادت و برپای
داشتن شبها بکار می برد پس بیننگی را برو غالب می سازم بواسطهٔ

در معرض

نظر عنایتی که مرا بسوی اوست پس بخواب آسایش میرود تا صباح شود
و برمی خیزد از خواب وقتی که از برای برخاستن او مقرر است و دشمن است
در آن حال مر نفس خود را و عتاب میکند با او که چرا وقت او را بخواب گذرانیده
و اگر واگذارم او را میان خود و آنچه اراده میکند یعنی بگذارم که عبادتی که اراده
کرده است از و بعمل آید هر آینه عمل مذکور باعث عجب و نخوت او خواهد شد
و بعد از آن هلاک او در آن عجب خواهد بود و در رضائی که از نفس خود او را
بسبب آن عبادت بهم خواهد رسید و گمان خواهد کرد که بسبب آن عمل بر جمیع
ارباب عبادت فایق آمده است و بر همه زیادتی کرده است و بآن عمل
از حد تقصیر درگذشته است و کاری که او را می بایست کرد کرده است
پس دور خواهد شد بسبب آن از مرتبهٔ قرب من و او را گمان خواهد بود
که بمن نزدیک شده است تمام آن می باید که ارباب عمل بعمل خود اعتماد ننمایند
و اگرچه در نظر ایشان نیکو نماید و گناهکاران از رحمت من ناامید نشوند
و اگرچه گناه ایشان بسیار باشد بلکه باید که برحمت من وثوق و اعتماد
کنند و بفضل و احسان من امیدوار باشند و بآنکه نظر نیکویی من بسوی
ایشانست مطمئن خاطر و بآرام باشند چه بدرستی که من میدانم بندگان
خود را بآنچه صلاح حال ایشان در آن است و من با ایشان بسیر لطفم
و از حال ایشان خبردار بینش دوم کلکم ضال الا من هدیته

کل

لفظ هرگاه اضافت شود بضمیر جمع چنانچه درین فقره واقع است چون
لفظ او مفرد است و در معنی جمع جایز است که جانب لفظ او رعایت شود
وضمیری که راجع باشد باو یا صفتی که محمول شود برو مفرد آورده شود و جایز است
که جانب معنی رعایت شود و ضمیر یا صفت مذکور بصیغه جمع ادا شود
میگویند کلهم قائم و کلهم قائمون و اینجا جانب لفظ رعایت
شده است چنانچه در کریمه وکلهم آتیه یوم القیمة فردا اینجا
بعمل آمده است و خلاصه معنیش والله اعلم آنست که جمیع افراد انسان
روز محشر فرد و تنها بعرصه گاه قیامت حاضر خواهند آمد و هدایت بمعنی
دلالت بلطف است یعنی دلالتی که متلبس بلطف باشد یعنی نزدیک
گردانیده باشد بطاعت و دور گردانیده باشد از معصیت خواه در ضمن
دلالت موصله بمطلوب متحقق باشد مثل قوله تعالی والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا که در شرح حدیث یازدهم تفسیر آن گذشت
و قوله تعالی والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم
سیهدیهم ویصلح بالهم یعنی آنانی که کشته شده اند در راه خدا
وضایع نگذاشته اند اعمال خود را زود باشد که هدایت کند خدای تعالی ایشان را
و باصلاح آید حال ایشان و خواه در ضمن دلالت علی ما یوصل الی المطلوب
و اراءة طریق مثل قوله تعالی واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا

العمی

العمی علی الهدی و قوله تعالی انا هدیناه السبیل اما شاکرا
واما کفورا که تفسیرش در شرح حدیث یازدهم از پیش رفت
و قوله تعالی وهدیناه النجدین که چنانچه گذشت عبارت از راه
خیر و راه شر است و مراد نمودن آنست نه رسانیدن بآن زیرا که آیت
در معرض امتنان نازل است و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر
امتنانی نیست و ازین تحقیق ظاهر شد که تفصیلی که متاخرین علما داده اند
و گفته اند که اگر هدایت بمفعول ثانی بنفس متعدی شود مراد از آن دلالت
موصله بمطلوب است و اگر بالی یا بلام متعدی شود دلالت علی ما یوصل
الی المطلوب ضعیف است مترجم گوید بیان این اجمال آنست
که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله بمطلوب
که عبارت از رسانیدن بمطلوب است و بعضی دیگر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب
که بمعنی اراءة طریق و نمودن راه است و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند که
منتقض است بآیه کریمه واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی
علی الهدی زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم صالح
پیغمبر پس ما هدایت کردیم ایشان را پس ایشان اختیار کردند کوری و ضلالت را
بر هدایت یافتن و هدایت نیافتند و اگر معنی هدایت آن باشد معنی چنین
خواهد بود که ما ایشان را بمطلوب که دین حقست رسانیدیم پس ایشان اختیار

ضلالت بران کردند وظاهر است که بعد از رسیدن بمطلوب و در آمدن بدین
حق دیگر احتیاج بر ضلالت بران متصور نیست پس معنی هدایت آن نباشد
و بر تغیر ثانی وارد می آید که منتقض است بآیهٔ کریمه إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ یعنی بدرستی که تو ای محمد هدایت
نمیکنی هر کسرا که دوست میداری و میخواهی که هدایت یابد ولیکن حضرت عزت
هر کسرا که مشیت او بآن قرار گیرد هدایت میکند زیرا که اگر معنی هدایت ارائت
طریق و نمودن راه باشد نفی آن از پیغمبر صلوات الله علیه وآله مناسب نخواهد نمود
زیرا که او علیه السلام بواسطهٔ آن مبعوث بود که راه حق را بهمه کس نماید
و هیچکس را از آن محروم نگذارد و متاخرین علما بواسطهٔ تفصی از اعتراضات
مذکوره قایل بتفصیل شده اند و گفته اند هدایت دو مفعولیست و تعدیهٔ
آن بمفعول ثانی گاه بنفس است و گاه بالی مثل قوله تعالی اهدنا الصراط
المستقیم و قوله تعالی وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
پس جایی که بمفعول ثانی بنفس متعدی شده باشد مراد از آن دلالت
موصله است و جایی که بالی یا لام متعدی شده باشد مراد از آن دلالت
علی ما یوصل و اگر مفعول ثانی در کلام مذکور نباشد باید دید که مقام تقاضای
کدام معنی دارد و کدام معنی مناسب مقام است و موافق آن تقدیر باید
کرد مثلاً در آیت ثمود چون بر تفسیر اول معنی فاسد می شود یا لام یا الی تقدیر

باید کرد و باید گفت تقدیر آیه اینست که أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ لِلْحَقِّ
أَوْ إِلَى الْحَقِّ و در آیت مَنْ أَحْبَبْتَ باید گفت تقدیر آنست که إِنَّكَ لَا
تَهْدِي الْحَقَّ مَنْ أَحْبَبْتَ تا معنی کلام باستقامت آید و اعتراض
مندفع شود و چون این تفصیل نیز منتقض است بکریمهٔ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
که با آنکه در آیت مذکوره هدایت بمفعول ثانی که نجدین است بنفس متعدی
شده نمی توانند که از آن دلالت موصله مراد باشد زیرا که آیت مذکوره در موضع
امتنان نازل است و مراد بنجدین چنانچه از پیش رفت راه خیر و راه شر است
و اگر مراد از هدایت دلالت موصله باشد معنی اینچنین خواهد بود که ما رسانیدیم
ایشان را براه خیر و راه شر و ظاهر است که در ضمن رسانیدن براه شر امتنان
متحقق نیست پس نتواند بود که هدایت بران معنی محمول شود و همچنین
منتقض است بآیت إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا
که با آنکه متعدی بنفس است اگر بمعنی ایصال بمطلوب محمول شود معنی
فاسد می شود چه کفران در آن صورت متحقق نخواهد بود و لهذا مصنف
دام ظله از آن عدول کرده هدایت را بدلالت بلطف تغیر کرده است
که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی و مستند او کلام قاضی بیضاوی است
در تفسیر خود حیث قال عند قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم
والهدایة الدلالة بلطف و مراد بلطف هر امری است که نزدیک کرداننده

بطاعت باشد و دور سازند از معصیت و این معنی چنانکه گذشت اعم است
از ایصال بمطلوب و از اراءت طریق و نمودن راه حق پس هر جا مقام اقتضا
کند بران محمول باید ساخت خواه متعدی بنفس باشد و خواه بحرف جر و کلمه
عائل ای الامن اغنیت عائل بمعنی محتاجست قال فی القاموس عال
یعیل عیلا و عیلة و عیولا افتقر و اهدکم سبیل الرشاد کلمه مراد
بهدایت اینجا دلالت موصله است زیرا که دلالت علی ما یوصل و اراءت
طریق بی آنکه سوال کنند حاصل است پس آن از سوال آنان مترتب ساختن
چنانچه میگوید فسئلونی اکفکم و اهدکم یعنی سوال کنید از من
تا شما را هدایت کنم وجهی نداشته باشد و باید دانست که هدایت خدای تعالی
مر بندگان را چنانچه از کلام بعضی اعلام فهم می شود بر پنج نوعست اول عطا کردن
قوتی چند که ایشان بسبب آن استعداد هدایت یافتن بهم رسد مثل قوت
عقلیه که عبارت از قوت دراکه است و حواس پنجگانه ظاهری که عبارت از
باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و مدارک پنجگانه باطنی که
عبارت است از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه دوم نصب
دلایل عقلیه که جدا میکند در نظر بصیرت ایشان حق را از باطل و صلاح را
از فساد چنانچه قوله تعالی و هدیناه النجدین اشارت بآنست
سیوم ارسال پیغمبران و انزال کتب و آیات چنانچه میفرماید ان

هذا

هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم چهارم آنکه منکشف سازد بر
دلهای ایشان آنچه مخفی و مستور است و بنماید بایشان اشیای را که باعث
هدایت ایشان شود بمثل خوابهای راست و الهام و وحی و امثال آن چنانچه
میفرماید و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا پنجم آنکه دور کند از ایشان
ظلمت بدنهای ایشان را و نفس ایشان را از گرفتاری بتدبیر و تصرف آن فارغ
سازد و پرده تعلق بآن را از پیش نظر ایشان بردارد که تجلیات الهی را بالمعاینه
مشاهده توانند نمود و بسبب آن کوههای انانیت و خودپرستی که سنگ راه
ایشان شده از هم پاشیده شود و خود را هباء منثورا دیده همه او شوند
و آنچه غیر اوست همه را در معرض هلاک و فنا آورند و پرده تعلق ما سوا را
که در پیش نظر دارند از هم دریده بگویند لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار ثم کان هلاکه فی عجبه و رهنا عن نفسه
هیچ شک نیست که کسی که مبادرت باعمال صالحه و کردار نیک می نماید مثل روزه
و نماز و برپای داشتن شب بعبادت و امثال آن نفس او را ابتهاج
و سرور دست میدهد پس اگر آن از آن حیثیت باشد که توفیق بآن
عطیه ایست که از جانب حضرت عزت باو کرامت شده و نعمتی است که از جانب
حق یافته است و با آن خایف و هراسان باشد که مبادا اعمال او کور از و ناقص
و ناتمام بعمل آمده باشد و در معرض قبول الهی در نیاید و ترس تمام از زوال آن

داشته باشد که مبادا دیگر توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق
زیاده کردن آن از او درخواست میکرده باشد هر آینه ابتهاج و مسرت مذکور عجب
نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و اگر العیاذ بالله
از آن جهت باشد که کاری از و بعمل آمده است و متصف بصفتی شده که او را
در ضمن آن نجاتی حاصل شده و مرتبهٔ بزرگ یافته و خود را بسبب آن از
ناحیت تقصیر بر کنار داند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدای
دارد که بواسطهٔ او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و او را
از آن بزرگتر گناهی نخواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که فرموده اند لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اکبر
من ذلک العجب العجب یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید می ترسم
بر شما از امری که بمراتب از گناه بدتر است و آن عجب است عجب
و از امیر المومنین علیه السلام منقول است که سیئة تسوءک خیر من
حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا بعذر آورد بهتر است از حسنه
که ترا بعجب آورد الا لا یتکلن العاملون علی اعمالهم
و ان حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب عمل صالح در دخول بهشت
ببعض اعمال صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجه نیکو بعمل آمده
باشد و رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال را

مفسدات

مفسدات پنهان بسیار است که اینها از ایران اطلاع نیست و کم عملی است
که از آن خالی باشد چنانچه مؤید آنست حدیثی که روایت کرده است شیخ عارف
جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم که ان الله تعالی خلق سبعة املاک
قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا قد
جللها بعظمته و جعل علی کل باب من ابواب السماء ملکا
بوابا فتکتب الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین یمسی
ثم ترتفع الحفظة بعمله و له نور کنور الشمس حتی اذا بلغ
سماء الدنیا فتزکیه و تکثره فیقول قفوا و اضربوا بهذا
العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا ادع عمله
یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی قال ثم یجیء
الحفظة من العبد و معهم عمل صالح فتمر به فتزکیه و تکثره
حتی تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک الذی فی السماء
الثانیة قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انما
اراد بها عرض الدنیا انا صاحب الدنیا لا ادع عمله یجا
وزنی الی غیری قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد
مبتهجا بصدقة و صلوة فتعجب به الحفظة و یجاوزه

الى السماء الثالثة فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه
صاحبه وظهره انا صاحب الكبر انه عمل وتكبر على الناس
في مجالسهم امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى
غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كالكوكب الدري
في السماء له دوي بالتسبيح والصوم والحج فتمر به الى السماء
الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل
وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب انه كان يعجب بنفسه و
انه عمل وادخل نفسه العجب امرني ربي ان لا ادع
عمله يجاوزني الى غيري قال وتصعد الحفظة بعمل العبد
كالعروس المزفوفة الى بعلها فتمر به الى ملك السماء الخامسة
بالجهاد والصدقة ما بين الصلوتين ولذلك العمل ضوء كضوء
الشمس فيقول الملك قفوا انا ملك الحسد اضربوا بهذا العمل
وجه صاحبه واحملوه على عاتقه انه كان يحسد من
يتعلم ويعمل لله بطاعته واذا راى لاحد فضلا في
العمل والعبادة حسده ووقع فيه فيحمله على عاتقه ويلعنه
عمله قال وتصعد الحفظة بعمل العبد فتجاوز السماء
السادسة فيقول الملك قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا

العمل

العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ان صاحبه لا يرحم شيئا
اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا في الدنيا
شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني قال
وتصعد الحفظة بعمل العبد بفقه واجتهاد وورع وله
صوت كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلثة آلاف
ملك فتمر بهم الى ملك السماء السابعة فيقول الملك قفوا
واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احجب
كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في
المجالس وصيتا في المداين امرني ربي ان لا ادع عملا
يجاوزني الى غيري ما لم يكن لله خالصا قال وتصعد
الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من صلوة وزكوة وصيام
وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة
السموات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطوون الحجب
كلها حتى يقوموا بين يديه سبحانه فيشهدوا له بعمل و
دعاء فيقول انتم حفظة عمل عبدي وانا رقيب على
ما في نفسه انه لم يردني بهذا العمل عليه لعنتي
فيقول الملائكة عليه لعنتك ولعنتنا الحديث يعني بدرستي

که حضرت عزت جل برهانه بدست قدرت و عظمت خود هفت فرشته آفرید
قبل از انکه آسمانها را بیافریند و گذاشته است در هر آسمانی فرشته را
از ملائکه سبعه که احاطه کرده است و فرا گرفته است آن آسمان را ببزرگی
خود و بر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان
اعمال اند می نویسند عمل بندهٔ مومن را از وقتی که صباح می شود تا وقتی
که شام دست میدهد بعد از آن بالا می برند آن عمل را که بموقف عرض رسانند
در حالتی که مران عمل را از غایت نیکوئی نوری باشد درخشنده مانند نور
آفتاب تا انکه باسمان دنیا که آسمان اولست میرسند و عمل مذکور را بپاکی
و بسیاری وی ستایند پس بگوید بایشان فرشته که موکل آن آسمانست
بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من فرشتهٔ غیبتم و کسی
که مرتکب غیبت شده نمیگذارم که عمل او از من درگذرد پروردگار من
مرا باین کار واداشته است حضرت فرمودند که بعد از آن روز دیگر
فرشتگان مذکور بیایند و با ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب آن
در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس با آن عمل از آسمان اول بگذرند
تا انکه برسند باسمان دوم پس فرشته که در آسمان دوم است بگوید
بایشان که بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل
غرض دنیا اراده کرده است و من صاحب دنیا ام نمیگذارم که عمل او از من بگذرد

و دیگری

و دیگری برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را
بدست آورند که از غرض دنیا پاک باشد و با آن عمل عروج نمایند تا باسمان
سیوم برسند پس بگوید بایشان فرشته که در انتقام دارد بایستید و بزنید
این عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشتهٔ کبرم بدرستی که
او این عمل را بجای آورده است و بر هر دم در مجالس ایشان تکبر نموده
پروردگار من مرا فرموده است که نگذارم عمل او از من درگذرد و دیگری
برسد حضرت فرمودند بعد از آن فرشتگان بعمل بنده بالا روند که
میدرخشیده باشد مانند ستارهٔ درخشنده در آسمان و مر از آوازی
باشد بتسبیح و روزه و حج یعنی می سرایند باشد که من این اعمالم
و حال انکه صاحب او در عمل مذکور غرض دنیا نداشته باشد و مرتکب غیبت
و تکبر در مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا باسمان چهارم برسند
پس بگوید بایشان فرشته که جای او آنجاست بایستید و بزنید
این عمل را بر روی و بر شکم صاحبش که من ملک عجبم بدرستی که او را
بسبب این عمل در نفس خود عجبی بهم رسیده است امر کرده است
مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من درگذرد حضرت فرمودند
بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده از بندگان که مانند عروسی
آرایش کرده باشد که بسوی دامادش می برده باشند پس بپاکی

صاحب آن عمل از ذمایم مذکوره عروج نمایند تا باسمان پنجم برسند وآن عمل
متضمن جهاد و صدقه مابین الصلوتین بوده باشد و بوده باشد مرا از روشنی
مانند روشنی آفتاب پس بگوید بایشان فرشته آسمان پنجم که بایستید که
من ملک حسدم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار کنید آنرا بر کتف او بدرستی
که او حسد برده است بر کسی که علم آموخته است و بر کسی که عبادت خدای خود
میکرده است و هرگاه در کسی زیادتی در علم و عبادت میدید بر او حسد می
برده است و باو در افتاده در مقام بدی او می شده است پس فرشتگان
مذکور عمل مذکور را بر او تاوان کرده بر کتف او بار کنند وآن عمل بر او لعنت میکرده
باشد حضرت فرمودند که باز صعود کنند کاتبان اعمال بعمل شخصی که ازین ذمیمه
بری باشد پس بگذرند تا باسمان ششم برسند پس فرشته آسمان ششم
بایشان بگوید بایستید که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش
و بپوشانید بآن بصیرت چشمهای او را بدرستی که صاحب این عمل اصلا رحم
بر کسی نمیکند و چون شخصی از بندگان خدا اراده گناهی نماید که در آخرت
باعث عقاب او باشد یا ضرری در دنیا باو عاید شود شماتت می نماید او را و بآن
و از آن فرحناک می شود و امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عمل
او از من درگذرد حضرت فرمودند بعد از آن حفظه بالا روند بعمل شخصی
که از روی دانائی و اجتهاد و نهایت پرهیزکاری بفعل آمده باشد و مراو را

اوازی

آوازی بوده باشد در شدت و صلابت مانند آواز رعد و روشنی بوده باشد
مثل روشنی برق و با آن سه هزار فرشته همراه باشند تا باسمان هفتم برسند
پس بگوید بایشان فرشته که موکل آسمان هفتم است بایستید و بزنید این عمل را
بر روی صاحبش من فرشته حجابم حاجب می آیم هر عملی را که محض از برای
خدای تعالی نباشد بدرستی که او اراده کرده است باین عمل بلندی مرتبه
خود را نزد ارباب حکم و مذکور شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه
خود را در شهرها و ولایتها امر کرده است مرا پروردگار من که نگذارم عملی از من
درگذرد و بدیگری برسد مادام که خالص لوجه الله نباشد حضرت فرمودند بعد
از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل شخصی از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد
بر نماز و زکات و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و شایعت
آن نموده باشند ملائکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفتگانه مذکور با جمیعهم پس
طی کنند جمیع مرتبها و حجابها را تا بموقف قرب الهی برسند و در برابر پروردگار
ایستاده شهادت دهند از برای او به نیکوئی عمل مذکور و دعا کنند که از جانب
او مرتبه قبول یابد پس خطاب الهی در رسد بایشان که شما نگاهبانان عمل شخص
من اید و من مطلعم بآنچه در باطن اوست بدرستی که او باین عمل مرا
اراده نکرده است که لعنت من بر او باد پس ایشان در مقابل گویند لعنت
تو بر او باد و لعنت ماهم که ما بر سرایر او اطلاع نداشتیم و این حدیثی است

خالص ۱۲

بزرگ که مابقدر احتیاج ازان ذکر کردیم و ترا آگاه ساختیم برانکه عملی که از
شوایب نقص خالی باشد بغایت کم یابست نسئل الله العصمة والتوفیق و
لا ییأس المذنبون من مغفرتی لذنبهم وان کثرت یعنی
باید که مایوس و ناامید نشوند گناه کاران از مغفرت و آمرزش من و اگرچه
گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عزت در کلام مجید میفرماید ان ربک
لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستی که پروردگار تو ای محمد
آمرزنده است مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود وقوع می یابد بسبب
ارتکاب معاصی و اقدام بمناهی و نیز میفرماید قل یا عبادی الذین
اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگوای محمد که ای بندگان
که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و مبادرت بمناهی
ناامید مشوید از رحمت خدای بدرستی که خدای تعالی می آمرزد گناهان را
بتمامه بدرستی که او نیک آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود مترجم گوید
در روضة الاحباب آورده است که در بعضی کتب سیر اسلام وحشی
که قاتل حمزه بن عبد المطلب است و در روز حرب احد مسلمانان حرص تمام
بقتل او داشته اند و در روز فتح مکه زادها الله تشریفا و تکریما بگریخت
باین طریق منقول شده و نقل آن از ابن عباس بصحت پیوسته که گفت

وحشی

وحشی نزد حضرت مقدسه مصطفوی صلوات الله علیه وآله آمد و گفت
آمده ام که مرا امان دهی تا کلام الهی را بشنوم شاید باعث هدایت من شود
حضرت فرمودند دوست میداشتم که چشم من بر تو افتدی بی آنکه طالب
امان باشی ولیکن چون طالب امانی امانت دادم تا کلام حق تعالی بشنوی وحشی
گفت من شرک ورزیده ام و خون ناحق کرده ام و بزنا و دیگر مناهی اشتغال
نموده ام آیا با این حالات تواند بود که حضرت عزت توبه مرا در معرض قبول آورد
رسول صلوات الله علیه وآله چنانچه عادت ایشان بود لمحه خاموش شده منتظر
وحی الهی شدند که این آیه نازل شد الذین لا یدعون مع الله الها آخر
ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن
یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة و
یخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل صالحا فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا رحیما یعنی
عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای تعالی خدای دیگر و نکشند
نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را الا بحق یعنی
بموجبات قتل مثل ردت و زنا و خون و امثال آن و زنا نکنند و هر که
بکند این سه گناه را که از امهات معاصی است ببیند جزای بدکرداری
خود را در دوزخ آماده و دو چندان شود عذاب مر کنندگان این اعمال را

روز قیامت و جاوید بمانند در عذاب در حالتی که خوار و بی اعتبار
باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان آورد و مرتکب شود عمل صالح
و کردار شایست را پس آن گروه بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را
بحسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو کند و لواحق طاعت بجای آن
ثبت نماید و هست خدای تعالی آمرزنده گناهکاران بتوبه و مهربان بایشان
بتوفیق توبه حضرت آیه را بر وحشی خواند وحشی گفت درین آیه شرط
کرده است که آمرزش گناهان هر کسی را حاصل می شود که او بعد از توبه عمل
صالح کند شاید عمل صالح از من در وجود نیاید در جوار توام تا کلام حق بشنوم
و بهتر ازین مرا امید بهم رسد آنگاه این آیه نازل شد إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ
يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ یعنی بدرستی که حضرت
عزت نمی آمرزد آنرا که شرک آورد باو یعنی کفر او می آمرزد آنچه کمتر از
شرک و کفر باشد هر کسی را که مشیت الهی بآمرزش او تعلق گیرد حضرت او را
طلبید و برو خواند گفت شاید من از جمله آن باشم که مشیت خداوند بغفران من
تعلق نگیرد در جوار توام تا آیتی بشنوم که در آن هیچ قیدی نباشد بعد از آن
این آیه نازل شد که قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا الآیه که با ترجمه اش
مذکور شد وحشی گفت این زمان هیچ قیدی و شرطی نمی بینم و مسلمان شد و در
حدیث وارد است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که لَيَغْفِرَنَّ اللَّهُ تَعَالَىٰ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً مَا خَطَرَتْ قَطُّ عَلَىٰ قَلْبِ أَحَدٍ حَتَّىٰ أَنَّ
إِبْلِيسَ لَيَتَطَاوَلُ لَهَا رَجَاءَ أَنْ تُصِيبَهُ یعنی هر آینه می آمرزد
خدای تعالی گناهان را روز قیامت آمرزیدنی که هرگز بخاطر کسی خطور نکرده
باشد تا آنکه شیطان را امیدواری تمام دست دهد که او نیز بهره از آن خواهد
رسید شعر اگر در دهد یک صلای کرم ❊ عزازیل گوید نصیبی برم ❊ و روایت
شده است در کتاب کافی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که فرموده اند لَوْ
أَنَّكُمْ تُذْنِبُونَ وَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّىٰ
يُذْنِبُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ فَيَغْفِرَ لَهُمْ یعنی اگر نمی بود آنکه شما گناه می کنید
و طلب آمرزش می نمائید از خدای تعالی هر آینه خدا تعالی می آفرید جمعی را
که مرتکب گناه شوند و طلب آمرزش از او نمایند تا بیامرزد ایشان را و آثار
مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیای
علوم از امام محمد باقر علیه السلام که میفرموده است باصحاب خود أَنْتُمْ أَهْلَ
الْعِرَاقِ تَقُولُونَ أَرْجَىٰ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قوله
تعالی قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ
رَحْمَةِ اللَّهِ وَنَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ نَقُولُ أَرْجَىٰ آيَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ
قوله سبحانه وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ یعنی شما ای اهل عراق
عرب میگوئید امید مندترین آیتی که در کتاب الهی است این آیتست که

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ
رَحْمَةِ اللَّهِ و ما که اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیه و آله میگوییم امیدمندتر
آیت این آیتست که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ یعنی و هر آینه
ارزانی خواهد داشت بتو پروردگار تو ای محمد آنقدر که تو راضی شوی زیرا که
پیغمبر صلوات الله علیه و آله تا یک کس از امت او در آتش باشد راضی نخواهد
بود و رضای او وقتی حاصل خواهد شد که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله
احادیثی که در باب شمول مغفرت و آمرزش الهی مر بندگان را و وفور
رحمت او بر ایشان وارد است بسیارست ولیکن ناچارست کسی را
که امید برحمت او دارد و او را چشم آن هست که گناهان او آمرزیده شود
از اقدام ببعضی اعمال صالحه که مورث استعداد حصول آنست و فرو
رفتن در گناه و معاصی که باعث زوال استعداد مذکورست ازو
چنانچه جمیع همت او مصروف آن باشد و همگی اوقات آن صرف آن شود
چه بدون آن نفعی بر امید و رجا مترتب نیست و بجز یأس و ناامیدی
ثمره از آن حاصل نه مثلاً کسی که تخمی بیفشاند بر زمین و در وقت خود آب
دهد آن را و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاههای بیگانه را که باعث فساد
زرع است از آن دور کند و بعد از آن بنشیند و انتظار برد کرم الهی
و لطف او را درباره خود و امید داشته باشد که وقت درو صد قفیز غله

تنبیه

مثلاً او را حاصل خواهد شد این امید را ارباب عقل ممدوح میدانند و خوب
می شمرند اما کسی که فراغت را شعار خود سازد و مطلقا متحمل مشقت زراعت
و تعب آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و راحت خود بگمارد و همگی اوقات
خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب می نموده باشد پس بنشیند و انتظار
می برده باشد که خدای تعالی از برای او زرعی خواهد رویانید و بواسطه او
غله حاصل خواهد ساخت بی آنکه سعی و کدی در آن نموده باشد طمع آن
داشته باشد که مثل آنچه از برای آن یکی که شب و روز در سعی و تعب و کد
تمام کرده است حاصل شده باشد از برای او نیز بی آنها حاصل شود و هیچ
شک نیست که این معنی بر حماقت و فریب دادن خود محمول خواهد شد نه بر رجا
و امیدی که محمود است پس دنیا زراعتگاه آخرتست که الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ
الآخِرَةِ و دل مؤمن زمین است و تخمی که در آن کاشته می شود ایمان
و طاعات و عبادات بمنزله آبی است که بآن داده می شود و پاک ساختن
نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایست
بمنزله دور کردن سنگ ریزه و خاشاک از آن زمین و کندن گیاههای
بیگانه که باعث فساد زراعت و روز قیامت وقت درو آنست پس
برحذر باش از آنکه شیطان ترا فریب ندهد و بمحض رجا و امیدی که
تعریف آن را شنیده تسلی نموده از مبادرت باعمال صالحه و کردار پسندیده

بازنیارد و نظر کن بر حال انبیا و اولیا و متقی که در اقدام بطاعات و صرف
عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و روز خود را از ان فارغ نمیداشته اند آیا
ایشان از رجا و امیدی که ما را برحمت و مغفرت حق تعالی حاصل است حاصل نبوده
و نمی توانسته اند که بآن اکتفا نموده متحمل اینقدر تعب و مشقت نشوند بلی بلکه
بمراتب بشمول رحمت او مر بندگان عاصی را و عموم آمرزش او از تو و امثال تو
عالم تر بوده اند نهایتش چون میدانسته اند که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام
بعمل صالح محض غرور و سفه است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف
طاعات و عبادات میکرده اند و شب و روز خود را از ان فارغ نمیداشته اند
نَسْئَلُ اللّٰهَ التَّوْفِیقَ وَالْهِدَایَةَ وَنَعُوذُ بِهِ مِنَ الزَّلَلِ وَالْغَوَایَةِ
حدیث بیست و هفتم روایت است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از شیخ مفید علیه الرحمة از ابی القاسم جعفر بن محمد
بن جعفر بن موسی بن قولویه که از ثقات اصحاب حدیث و استاد شیخ مفید
علیه الرحمة است و در فن فقه و حدیث مرتبه بزرگ داشته و تصانیف بسیار دارد
و در سال سیصد و شصت و نه هجری بجوار رحمت ایزدی پیوسته رحمة الله علیه
از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم
از پدر او ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال ایشان سبق ذکر یافت از منصور
بن حازم که از ثقات راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است

علیها

علیهما السلام که گفت قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لَا یَمِینَ
لِوَلَدٍ مَعَ وَالِدِهِ وَلَا لِمَمْلُوكٍ مَعَ مَوْلَاهُ وَلَا لِلْمَرْأَةِ مَعَ زَوْجِهَا
وَلَا نَذْرَ فِی مَعْصِیَةٍ وَلَا یَمِینَ فِی قَطِیعَةٍ شرح کلام معجز نظام
در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو مبنش مبنش اول
خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدای صلی الله علیه
و آله که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوندش
و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر گاهی که پدر در حیات
باشد و سوگند زن شوهردار بی اذن شوهر و سوگند بنده بی اذن خداوند
منعقد نیست یا منعقد هست و عمل بآن لازم نیست و باذن ایشان
موقوفست علی اختلاف المذهبین و روا نیست نذر کردن بر امری که
متضمن عصیان خدا باشد و سوگند خوردن در قطع صله رحم یعنی در
اموری که متضمن عصیان خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع شود منعقد
نیست و بر قطع صله رحم و رفع رابطه خویشان سوگند یاد نباید کرد و اگر
کنند عمل بآن لازم نیست مبنش دوم لا یمین یمین اینجا بمعنی سوگند است
و در مأخذ اشتقاق آن سه قول است اول آنکه از یمین بمعنی قوت
مأخوذ است زیرا که بسوگند قوت می یابند بر فعل آنچه سوگند میخورند که آنرا
بفعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند یاد می کنند دوم آنکه مشتق

و نقل شده و مصنف کتاب
بوده از امام ابو عبدالله جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام

ازیمین بمعنی میمنت و برکتست بواسطهٔ حصول برکت و میمنت بذکر
نام خدا که در ضمن آن متحقق است سیوم آنکه ازیمین بمعنی دست راست
ماخوذ است بواسطهٔ آنکه در زمان پیش که سوگند میخورده اند دست راست
خود را بدست راست کسی که بر دعوی او سوگند می خورده اند میداده اند و این
سه قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است ذکر کرده است
و لا یمین للولد مع والده ولد اینجا اعم از آن است که پسر باشد یا دختر و والد اعم
از آنکه آزاد باشد یا بنده اما کافر باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است
یا نه تصریحی از علمای امامیه رضوان الله علیهم درین باب بنظر نرسیده و عموم
حدیث اگر چه شامل کافر نیز هست و لیکن ممکن است که کافر بآیت رفع
سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیه است و لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا یعنی نکرده و نیست خدای تعالی مر کافران را
بر مؤمنان سبیلی و لا للمملوک مع مولاه مراد بمملوک بنده است
خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولا خداوند او خواه یکی باشد و خواه
متعدد باشند و ظاهر آنست که مملوک نیز اعم باشد از آنکه کل او بنده باشد
یا بعضی والله اعلم و لا للمرأة مع زوجها آیا متعه نیز درین حکم
با زن شریکست و او را نیز روا نیست که بی اذن متمتع سوگند یاد کند
یا این حکم مخصوص زن دایمی است و آیا شرط است که شوهر بالغ باشد

یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشد نهایتش ظاهر حدیث مشعر
بر تعمیم است و در مسئله دوم و تعمیم مذکور محل بحث است و بباید دانست
که مطلقهٔ رجعیه در ایام عدت که شوهر او را رجوع باو میرسد نیز درین حکم حکم زن
دارد و لا نذر فی معصیة نذر در لغت بمعنی وعده است و در
عرف اهل شرع لازم ساختن فعلی است یا ترک فعلی بر خود بگفتن صیغهٔ
لله علی کذا متقرباً و فعل ماضی آن مفتوح العین است و در مضارعش
ضم عین و کسر عین هر دو جایز است و لا یمین فی قطیعة رحم مراد بقطیعه
قطع صلهٔ رحم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع
صلهٔ رحم صحیح نیست و منعقد نمی شود مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود
سخن نکند یا با مادر خود معاشرت ننماید و می تواند بود که اراده کرده باشند
حضرت صلوات الله علیه و آله بقطیعهٔ رحم آنچه شامل برادران در دین
نیز باشد که در قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد والله اعلم تنبیه اول
ومنعقد
بباید دانست که نفی که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین
حدیث فرموده اند سوگند فرزند را با وجود پدر و مملوک را با وجود خداوند
و زن را با وجود شوهر می تواند بود که بر نفی صحت محمول شود و اراده کرده
باشند حضرت بآن این معنی را که سوگند مذکور از ایشان صحیح نیست
و در اصل منعقد نمی شود تا بیشتر از آن اذن پدر و مولی و شوهر ایشان را

ایشان را حاصل شود و اذنی که از ایشان بعد از سوگند ظاهر شود از معرض
اعتبار ساقط است و می تواند بود که مراد نفی لزوم آن باشد که اصل
سوگند منعقد باشد و هر یکی از پدر و مولی و شوهر را رسد که رفع آن کنند یعنی
اگر تفویض آن کنند عمل بمقتضای آن واجب باشد و اگر تفویض نکنند نه و باین
احتمال اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم مثل شیخ ابو القاسم مصنف شرایع
الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز
در کتاب قواعد الاحکام مایل بآن شده و این قول را رجحان داده و استدلال
کرده اند بر مطلب مذکور بعموم آیاتی که دلالت بر وجوب وفای بسوگند
دارد مثل قوله تعالی وَلَا تَنقُضُوا الْأَیْمَانَ یعنی هرگاه در امری سوگند
یاد کنید نقض آن مکنید و بر مقتضای آن عمل نمائید چه ظاهر آیت عموم
وجوب عمل بمقتضای سوگند است مگر جائی که دلیل اخراج آن نماید
و دلیلی نیست مگر در مادهٔ که پدر یا مالک یا شوهر تفویض آن نکنند پس
در غیر آن منعقد باشد و نفی که ازین حدیث فهم می شود چنانچه مذکور
شد همچنانچه احتمال نفی صحت دارد احتمال نفی لزوم نیز دارد پس بران
استدلال بر نفی صحت نتوان کرد و درین استدلال نظر است
و وجه نظر بنا بر آنکه مصنف ام ظله در حاشیه ذکر آن کرده اند
آنکه یمینی که آیت مذکوره دلالت بر وجوب عمل بمقتضای آن دارد

یمینی

یمین صحیح است که شارع اعتبار آن کرده باشد و هیچ شک نیست که بمذهب
جمعی که اذن زوج و مولی را شرط میدانند یمین زوجه بی اذن زوج و یمین
بنده بی اذن مولی صحیح نیست پس عموم ظاهر آیت بر ایشان حجت
نتواند بود و بعض متأخرین مذهب اول را که عدم انعقاد سوگند است
اختیار کرده اند و استدلال کرده اند باین حدیث نیز که معنی حقیقی نفی
یمینی که منطوق این حدیث است نفی حقیقت یمین است و در اصول مقرر است
که هرگاه بر معنی حقیقی محمول نتواند شد بر معنی مجازی حمل باید کرد که اقرب باشد
بحقیقت و اقرب بنفی حقیقت یمین نفی صحت آنست پس نفی یمین را که این
حدیث دال است بران بر نفی صحت حمل باید کرد نه بر نفی لزوم که از آن
ابعد است و اگر چه قول ثانی مشهورتر است اما این قول از دلیل ظاهرتر است
والله اعلم و باید دانست که خلاف مذکور در غیر سوگند بر فعل واجب
یا ترک حرام اما در سوگند بر فعل واجب یا ترک حرام هیچکس را در لزوم آن
بحثی نیست و در آنکه هیچ یک از پدر و مولی و شوهر را ولایت آن نیست
که رفع آن کنند شکی نه و مخفی نماند که نفیی که در باب ولایت اولیای
ثلثه در تفویض و عدم تفویض مذکور وارد است در مادهٔ یمین است
و بس و در مادهٔ نذر نفیی وارد نیست و بعضی از متأخرین علمای امامیه
نذر را بر یمین حمل کرده اند و گفته اند که نذر آن جماعت نیز بی اذن

لفظ

رضوان الله علیهم

ایشان منعقد نیست یا منعقد است و لازم نه علی اختلاف القولین و دلیل
ایشان درین حکم چندان وضوح ندارد بلی روایت کرده است شیخ ابو جعفر
طوسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن بن وشا که گفت گفتم بامام موسی
کاظم علیه السلام که اِنَّ لِي جارِيَةً حَلَفْتُ مِنْها بِيَمِينٍ فَقُلْتُ
لِلّٰهِ عَلَيَّ اَنْ لَا اَبِيعَها اَبَداً فَقالَ فِ لِلّٰهِ بِنَذْرِكَ یعنی بدرستی
که مرا کنیزی است که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدای راست بر من
که او را هرگز نفروشم امام علیه السلام فرمودند وفا کن مر خدای را بو
که با او کرده و بنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمة در کتاب دروس
بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث دقیقه ایست
و اراده کرده است بآن این دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر را نیز
یمین می نامند پس از آن استنباط توان کرد که نذر فرزند و بنده
و زن نیز موقوف براذن پدر و مولی و شوهر است بنا بر یعنی
که در باب توقف یمین ایشان براذن آن جماعت وارد شده و این
تسمیه اگرچه از کلام راوی فهم نشده اما تقریر امام علیه السلام آنرا در قوت
تلفظ امام علیه السلام است بآن و تو میدانی که تقریر امام علیه السلام
بر تسمیهٔ مذکوره بر تقدیر تسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه تسمیه مذکور از روی
حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد

تقریر

و تقریر حضرت بر مجازیت آن باشد نه بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام
حضرت که فِ لِلّٰهِ بِنَذْرِكَ و تعبیر از آنچه راوی یمین نامیده است
در کلام خود بنذر آنست که تنبیه بر ردّ آن باشد نه تقریر آن و بالجمله امثال
این دلایل ضعیفه را صلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن
توان نمود پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر نص اقتضای آن دارد
اقتصار شود والله اعلم بحقایق الامور نمایش دوم باید دانست که نذر که
تعریفش سبق ذکر یافت بر دو قسم است مطلق و معلق نذر مطلق
آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه روزهٔ فردا را نذر کند و بگوید
لِلّٰهِ عَلَيَّ اَنْ اَصُومَ غَداً یعنی خدای راست بر من که فردا روزه
دارم بی آنکه بشفای بیماری یا آمدن مسافری مشروط سازد و بگوید اِنْ
شُفِيَ مَرِيضِي یا اِنْ قَدِمَ فُلانٌ مِنْ سَفَرِهِ فَلِلّٰهِ عَلَيَّ كَذا
و نذر معلق آنکه بامری ازین امور موقوف باشد مثل اِنْ شُفِيَ مَرِيضِي
یا اِنْ قَدِمَ مُسافِرِي فَلِلّٰهِ عَلَيَّ اَنْ اَصُومَ يَوْماً یعنی اگر
بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید پس خدای راست بر من که یکروز روزه
دارم و کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله درین حدیث که لا نَذْرَ فِي
مَعْصِيَةٍ شامل هر دو قسم است چه نذر معصیت چنانچه در ضمن نذر مطلق
می تواند بود که متحقق شده باشد مثل لِلّٰهِ عَلَيَّ اَنْ اَتَزَوَّجَ خامِسَةً

یعنی خدای راست برمن که با آنکه چهار زن دارم زن دیگر که پنجم ایشان
باشد بخواهم در ضمن نذر معلق نیز می تواند متحقق شد خواه معصیت مذکور
باشد شرط و نذر زجر است مثل ان شربتُ خمرًا فلله علیّ ان اصلّی رکعتین
یعنی اگر میسر شود مرا که شراب خورم پس خدای راست برمن که دو رکعت
نماز گزارم گاهی که غرض نفس ازان نباشد چرا که اگر غرض آن باشد نذر شکر
منعقد است بلا خلاف و خلف آن موجب کفاره است و خواه معصیت جزا
باشد و نذر شرط مثل ان شفی مریضی فلله علیّ ان اصوم
یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدای راست برمن که روز
عید را که روزه اش حرام است روزه دارم و سید مرتضی نذر مطلق را
مطلقًا صحیح نمیداند و حکم به بطلان آن کرده است خواه معصیت باشد
و خواه طاعت و گفته است که عرب از نذر نمی فهمد مگر چیزی را که معلق
بشرطی باشد چنانچه تغلب که از ائمه لغت است تصریح بان کرده است
و قرآن و سنت بر زبان ایشان وارد است پس نذری که در قرآن
و حدیث حکم بصحت آن شده می باید برین معنی محمول باشد و اینکه از معنی
لغوی بمعنی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است پس تا آنکه دلیلی
دلالت بران کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم
درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند بانکه نذر مطلق نیز

زجره

صحیح است

صحیح است بچند دلیل اول اجماع علما بر صحت آن چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی
علیه الرحمه نقل آن کرده دوم آنکه نذر در قرآن مجید مطلق وارد شده و تقیید
بشرطی نیافته مثل قوله تعالی انّی نذرتُ للرحمن صومًا که بعد از آنکه
عیسی علیه السلام از مریم در وجود آمد و او را شسته در حریر پیچیده در
کنار او گذاشتند باو این ندا رسید یعنی اگر ببینی ای مریم از آدمیان
یکی را و از تو پرسد که این فرزند از کجاست بگوی بدرستی که من نذر
کرده ام از برای خدای تعالی روزه را یعنی خاموشی را چه روزه در شریعت
ایشان ترک کلام بوده است قوله تعالی انّی نذرتُ لک ما فی بطنی
محرّرًا و قوله تعالی یوفون بالنذر و یخافون و اگر تقیید آن
بشرطی لازم می بود در قرآن مطلق واقع نمی شد سیوم آنکه مطلق واقع شده
در کلام حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده است من
نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصیه فلا
یعصه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدای تعالی نماید و امری
باید که وفای بنذر خود کرده آن طاعت را بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد
که عصیان خدای تعالی کند نباید که عصیان ازو واقع شود و اگر نذر مخصوص
می بود بمشروط چنانچه مذهب سید مرتضی است امر بطاعت مذکور مجرد
نذر مناسب نمی نمود بلکه می بایست گفته شود که فلیطع اذا حصل

الشرط المعلق علیه یعنی باید که وفای بان بکند گاهی که شرطی که نذر را
بان معلق ساخته بحصول رسد چهارم ظاهر حدیث صحیح که ابی الصباح
کنانی از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده است و گفته است که
سوال کردم از آنحضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علیّ نذرٌ یعنی
بر من هست نذری آیا بر و باین گفتن امری واجب می شود حضرت
فرمودند که لیس النذر بشیءٍ حتی یسمّی شیئاً لله صیاماً او
صدقةً او حجّاً یعنی بنذر چیزی لازم نیست تا نام چیزی از برای خدای
تعالی نبرد مثل روزه یا صدقه یا حجی چه امام علیه السلام مصحح نذر بمجرد نام
بردن روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط نیز از جمله مصححات
می بود آنرا نیز ذکر میکردند اینست خلاصه آنچه در استدلال برین مطلب
ذکر کرده اند و بخاطر می رسد که هیچ یک از دلایل مذکوره امری نیست که
بر سید مرتضی حجت تواند بود و مخالفت بمذهبی که او اختیار کرده
داشته باشد اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهر است چه او اجماع را
قبول نخواهد داشت و اما آیات ثلثه بواسطه آنکه زیاده برین دلالت
ندارد که نذر بروزه داشتن و آزادی ما فی البطن و وفای بان
وقوع یافته و هیچ شک نیست که سید مرتضی علم الهدی حمل خواهد کرد
آنرا بر آنکه مشروط بشرطی بوده زیرا که ماعدای نذر مشروط بشرط او

ابو جعفر طوسی رحمه الله

نذر نیست

نذر نیست و در آیات مذکوره تصریح نیست بانکه نذر مذکور از ایشان بی شرط
واقع شده اما آیت اول بواسطه آنکه با آنکه حکایتست از آنچه در شریعت پیغمبر
دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شد بانکه خبر دهد
مردم را بانکه نذر کرده است که روزه بدارد یعنی خاموشی اختیار کند و این
که درین خبر ذکر شرط نکرده باشد تقاضای آن نمیکند که در نذر خود نیز ذکر نکرده
باشد و ثابت نشده است که صیغه نذر او همین کلام بوده با آنکه توان گفت
که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهر شدن آنست که شرطی در میان نباشد
بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور خبریست که او از نذر خود
داده است که پیشتر از و واقع شده و اگر گویند نذر مذکور از و بر خاموشی
و عدم تکلم واقع شده بوده است پس اگر این کلام صیغه نذر نباشد و پیشتر
از آن نذر مذکور واقع شده باشد لازم می آید که مریم علیها السلام باین کلام
مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید برین حمل کرد که نذر او عین این کلام
بوده است تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیها السلام نیست لازم
نیاید جوابش آنست که می تواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد که سخن
نکند اخبار بنذر خود را استثنی کرده باشد یا آنکه بگوئیم که او را تکلم باین کلام
ضرور شده بود تا رفع تهمت از و شود و قوم او باو گمان نبرند که آنکه
او سخن با ایشان نکرد و جواب ایشان نداد از روی عناد بود یا از غایت

شرمنده و خجلت بود که از ایشان داشت بواسطهٔ کاربهی که ایشان
باو گمان برده بودند و بعض مفسرین را اعتقاد اینست که اخبار مذکور
از روی ایما و اشارت واقع شده بوده است و اطلاق قول بران که
در قرآن واقع شده از روی مجاز است و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر
مجمع البیان نقل کرده است که مریم علیها السلام بعد از نذر مذکور اذن
یافت از جانب حضرت تعالی شانه باقدر کلام بواسطهٔ رفع گمان قوم
در حق او و بعد از ان خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این صریحست در انکه کلام
مذکور صیغهٔ نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیت
دوم اگرچه احتمال دارد که آن کلام که از زن عمران صادر شده صیغهٔ نذر باشد
نهایت کلام مفسرین صریحست در انکه صدور کلام مذکور از و بعد از نذر بوده
چنانچه صاحب کشاف میگوید روایت شده است که زن عمران عقیم بود یعنی
اورا فرزندی نمی شد تا آنکه پیر شد و از ان گذشت که دیگر احتمال حمل بفرزند در [illegible]
وقتی در سایهٔ درختی نشسته بود مرغی را دید که بچهٔ خود را چینه می خوراند اورا
آن حال خوش آمد نفس او مایل بفرزند شد و در مقام دعا در آمد و گفت اللّهمّ انّ
لک علیّ نذرا شکرا ان رزقتنی ولدا ان اتصدّق به
علی بیت المقدس فیکون من سدنته و خدمه یعنی بار خدایا
بدرستی که تراست بر من نذر از روی شکر اگر روزی من کنی فرزندی

که تصدق

که تصدق کنم بان بر بیت المقدس که بجای کعبهٔ ایشان بود تا از جملهٔ مجاوران
و خدمتکاران آن مکان شریف باشد پس دعای او در معرض اجابت در آمده
بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمهٔ کلام صاحب کشاف و گویند شیخ
ابو علی طبرسی علیه الرحمة نیز روایت کرده است در کتاب مجمع البیان جائی
که تفسیر این آیت می کند از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
که آنحضرت فرموده اند انّ الله عزّ و جلّ اوحی الی عمران انّی
واهب لک ذکرا یبرئ الاکمه والابرص ویحیی
الموتی باذن الله وجاعله رسولا الی بنی اسرائیل
فحدّثت امرأته بذلک وهی امّ مریم علیها السلام
فلمّا حملت بها قالت ربّ انّی نذرت لک ما فی
بطنی محرّرا یعنی بدرستی که حضرت عزّت جلّ ذکره وحی فرستاد
بعمران پدر مریم که بدرستی که من بخشیم مر ترا پسری که به میکرده باشد
بلطف نبوت نابینائی مادرزاد را از علت کوری و پاک می ساخته باشد بدن
مبروص را از داغ پیسی و زنده میکرده باشد مردگان را بفرمان خدای
تعالی و گردانیدم اورا رسول از جانب خود بر بنی اسرائیل یعنی فرزندان
یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبر است علیه السلام پس عمران این سخن را
بزن خود که مادر مریم علیها السلام بود نقل کرد پس چون حمل گرفت او بمریم

پروردگارا بدرستی که من نذر کردم برای تو که آنچه در شکم منست آزاد کرده
شود از قید تعلقات دنیا و خاص از برای تو بوده باشد و خدمت مسجد
تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد قدس را بسیار بزرگ
میداشتند چنانچه درین زمان خدمت خانهٔ کعبه را و فرزندان خود را برای
آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در امثال
این نذرها واجب بود و این حدیث مشعر است بانکه این قول مادر مریم علیها السلام
صیغهٔ نذر بوده و نذر دیگر از پس نرفته بوده است و نبوده است چنانچه
صاحب کشاف میگوید چه بعد از اخبار الهی به بخشیدن فرزند استدعای
او آنرا بنذر که مفاد دعائی است که باو نسبت داده معنی ندارد و چون آنست
که درین آیت اشعاری باین معنی نیست چه حدیث زیاده برین دلالت
نکرده که این قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او بمریم علیها السلام
واقع بوده و ازین فهم نمی شود که قبل از حمل او این نذر واقع نشده بوده است
و اخبار خدای تعالی عمران را ببخشیدن فرزند باو منافاتی بنذر مذکور
که از زن او واقع شده باشد ندارد چه اخبار مذکور با آن نبود که فرزند مذکور
ازین زن حاصل خواهد شد و بر تقدیر علم زن او بانکه فرزند از و در وجود خواهد
آمد می تواند بود که نذر مذکور از و پیش از اخبار مذکور واقع شده باشد
و بالجمله درین آیت بهیچ وجه دلالت نیست بر امری که منافات داشته باشند

مشعر

بمذهب

بمذهب سید مرتضی علم الهدی و اما آیت سیوم ذکر آن در مقام استدلال
بر مطلب مذکور بغایت عجیب می نماید زیرا که آیت دلالت ندارد مگر بر مدح
وفای بنذر و حال آنکه نذری که سبب نزول این آیت بوده است مشروط
بوده است باتفاق جمیع امت و وجه آن مشهورتر است از آنکه احتیاج بذکر
داشته باشد و لیکن بالواسطه و تبرک جستن باسامی جمعی که آیت مذکوره
بلکه سوره که این آیت در آن سوره است در شان ایشان نازل است ذکر
آن میکنیم قاضی بیضاوی در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده است که امام حسن
و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند و رسول خدای صلوات الله علیه و آله بعیادت
ایشان آمدند در میان جمعی پس ایشان روی بامیر المومنین علیه السلام آورده
گفتند یا ابا الحسن چه شود که نذری بواسطهٔ به شدن فرزندان خود بکنی پس
حضرت امیر و فاطمه علیهما السلام و فضه کنیز ایشان نذر کردند که اگر ایشان ازین
بیماری شفا یابند هر کدام سه روز روزه بدارند و هیچ چیز با ایشان نبود که قوت
ایشان تواند شد پس امیر المومنین علی علیه السلام از شمعون خیبری صاع
جو قرض کرد و فاطمه علیها السلام صاعی را از آن بدست مبارک آرد کرد
و پنج قرص نان پخت پس چون وقت افطار شد نانهای مذکور را پیش
خود گذاشتند که بآن افطار نمایند که مسکینی بر ایشان وارد شد و از ایشان
دریوزهٔ قوتی کرد پس اطعام او را بر خود اختیار کردند و آن پنج قرص نان را

بابل دادند وآن شب را بی آنکه دران سوای دمی آب چیزی تناول کرده
باشند بروز آوردند و روز سیم باز بروزه رفتند چون شام شد و
طعامی که بدستور روز گذشته ترتیب داده بودند پیش خود گذاشتند
که بآن افطار نمایند یتیمی آمد و طعام از ایشان خواست همه را باو داده خود
همچنان بدم آبی اکتفا کردند تا روز دیگر شد و ایشان بهمان سنت بروزه
آن قیام نموده وقت افطار اراده صرف بقیه قوتی که داشتند نمودند
که باز اسیری بر در ایستاد و چیزی طلب کرد و ایشان بهمان منوال روزهای
گذشته سلوک داشتند پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره را
بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آورد تا اینجا ترجمه کلام قاضی بیضاوی بود در تفسیر
خود و اما استدلال بحدیث مَن نَذَرَ اَن یُطیعَ اللهَ فَلْیُطِعْهُ
اگر بیانی که بر انطباق آن بر مدعای مذکور شد تمام شود هر آینه دلالت خواهد
کرد بر آنکه نذر مشروط مشروع نباشد چنانچه بعد از تامل صادق ظاهر می شود
و شما بآن قایل نیستید پس آنچه جواب شما شود از آن جواب ما نیز می تواند بود
با آنکه سید مرتضی علیه الرحمه چنانچه سبق ذکر یافت در فتوی خبر آحاد را
حجت نمیدانند و بمدلول آن عمل نمیکنند پس امثال این اخبار بر وی حجت
نتوانند شد و حدیثی که ابی الصباح کنانی روایت کرده سید مرتضی نیز بحکمی
که از آن مستفاد می شود قایلست چه زیاده برین از آن فهم نشد که نام

روز

بردن

بردن عبادتی که متعلق نذر است از جمله مصححات نذر است چنانچه حتمی
که از برای انتهای غایت است اشعار بآن دارد و از آن معلوم نشد که چیز دیگر
مصحح نیست پس می تواند بود که نام بردن عبادت مصحح آن باشد و دیگر
مصححات نیز داشته باشد مثل تعلیق بشرط و غیر آن و بسا باشد که استدلال
کنند بر مطلب مذکور که صحت نذر مطلق است بحدیثی که روایت کرده است
آنرا شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام
که اِذا قالَ الرَّجُلُ عَلَیَّ المَشیُ اِلی بَیتِ اللهِ وَهُوَ مُحرِمٌ بِحَجَّةٍ
اَو عَلَیَّ هَدیُ کَذا وَکَذا فَلَیسَ بِشَیءٍ حَتّی یَقولَ لِلهِ عَلَیَّ
المَشیُ اِلی بَیتِهِ اَو یَقولَ لِلهِ عَلَیَّ هَدیُ کَذا وَکَذا
اِن لَم اَفعَل کَذا وَکَذا یعنی اگر بگوید شخصی که بر منست پیاده
رفتن بخانه خدای بقصد بجای آوردن حج یا بر منست که این و این هدی
با خود ببرم بر او از قول مذکور چیزی لازم نمی شود تا آنکه بگوید خدای را بر منست
این هدی و این هدی اگر بفعل نیاورم این را و این را بواسطه آنکه
حضرت درین حدیث بیان کرده است نذر مطلق را بآنکه بگوید لِلهِ
عَلَیَّ المَشیُ اِلی بَیتِهِ و نذر معلق را بآنکه بگوید لِلهِ عَلَیَّ هَدیُ
کَذا وَکَذا اِن لَم اَفعَل کَذا وَکَذا پس هر دو قسم صحیح باشد
و مخفی نخواهد بود که همچنانچه این حدیث احتمال این معنی دارد که مذکور شد

احتمال معنی دیگر نیز دارد و آن آنست که قول حضرت که إن لم أفعل
كذا أو كذا قید مجموع هر دو نذر باشد باهم و بنذر آخر اختصاص نداشته
باشد و مع قیام الاحتمال بطل الاستدلال الجام باید دانست
که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بران می خورند خواه فعل باشد و خواه
ترک می باید در وقت سوگند رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت
مثل غسل جمعه و روزه عرفه و ترک خوردن بدست چپ و خوابیدن بعد
از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن
ثیاب فاخر و خوردن طعام لذیذ و ترک مباشرت مجادله و مجالست ادانی
و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در مرتبه
مساوی باشد و هیچ کدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه
که فعل و ترک آن بحسب دنیا مساوی باشد و سوگند بر امر مرجوح یعنی بر فعلی
که ترکش برو رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که فعلش راجح
باشد مثل امور مستحبه منعقد نیست و اگر امر مذکور در وقت سوگند رجحان
اخروی یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد و بعد از ان مرجوح
شود نزد علمای ما رضوان الله علیهم در حین مرجوحیت مخالفت سوگند جایز است
و اگر باز مرجوحیت مذکوره زایل شود بر حکم سوگند رفتن واجب است بر این
قیاس چون مرجوحیت عود نماید جایز و چون زایل شود واجب و اما تعلق

نذر

نذر را یا همان حکم دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب ما اینست که در نذر لازم است
که متعلق آن رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد مثل
سنت و خواه ترک مثل مکروه پس نذر مباح صحیح نباشد مگر نزد بعضی که نذر را
نیز درین حکم مثل یمین دانسته اند کسی نگوید که کسی که نذر کند صدقه را بخصوص
دیناری مثلا واجب می شود برو تصدق بخصوص همان دینار و حال آنکه خصوصیت
مذکور را رجحانی نیست نه در دین و نه در دنیا پس رجحان در نذر نیز شرط نباشد
بواسطه آنکه منذور درین فرض صدقه بدینار خاص است نه نفس تخصیص
و هیچ شک نیست که تصدق بدینار خاص قبل از نذر رجحان داشته است
بر ترک آن بی آنکه تبدیل یابد بدینار دیگر و اگر فرض کنیم که کسی نفس تخصیص را
نذر کرده باشد مثل آنکه دیناری برو واجب باشد که تصدق کند نذر کند که این
واجب مذکور را در ضمن فلان دینار خاص بعمل آورد باز صحیح خواهد بود
بهمین معنی زیرا که صادق است بر آنکه فعلش بر ترک فی الجمله رجحان دارد
و آن ترک مطلق است نه آنکه با بدل باشد فتدبر مترجم گوید مصنف
دام ظله وجه تدبر را در حاشیه برین وجه ایراد کرده است که جواب مذکور
چنانچه مخفی نیست ناتمام است و گویا سببش این باشد که جمعی که قایل بلزوم
رجحان متعلق نذر شده اند رجحان آنرا بر ترک مطلق می خواهند و در
ماده مذکوره فعل منذور قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه بر ترک

لا الی بدل رجحان دارد پس نقض مذکور بمذهب ایشان وارد باشد یا این
باشد که رجحان مذکور من حیث الخصوصیة در حیز منعست چه خصوصیت را
در رجحان مذکور بر تقدیر تسلیم هیچ دخلی نیست و بی ملاحظه آن نیز ثابت
و در مادهٔ مذکور من حیث الخصوصیة متعلق نذر واقع شده است پس نقض
وارد باشد والله اعلم بحقایق الامور حدیث بیست و هشتم روایت شد

بلغ

بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی
از احمد بن محمد و علی ابن ابراهیم از پدر او ابراهیم از ابن محبوب که
احوال ایشان در صدر حدیث سیزدهم مذکور شد از عبدالرحمن بن الحجاج
که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که باصحاب خود حکایت میکرد و گفت
قضی امیر المؤمنین علی علیه السلام بین رجلین اصطحبا
فی سفر فلما اراد الغذاء اخرج احدهما من زاده
خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلثة ارغفة فمر بهما
عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما
حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر بهما
ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من طعامهما فقال صاحب
ثلثة ارغفة لصاحب خمسة ارغفة اقسمها نصفین
بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل نأخذ کل

واحد

واحد منا من الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال
فاتیا امیر المؤمنین علیه السلام فی ذلک فلما سمع مقا
لتهما قال لهما اصطلحا فان قضیتکما دنیة فقالا اقض
بیننا بالحق قال فاعطی صاحب خمسة ارغفة سبعة دراهم
واعطی صاحب ثلثة ارغفة درهما وقال لهما الیس
اخرج احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج
الآخر ثلثة قالا نعم قال الیس اکل کل واحد
منکما ثلثة ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت
انت یا صاحب الثلثة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکلت انت
یا صاحب الخمسة ثلثة ارغفة غیر ثلث واکل الضیف
ثلثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلثة
ثلث رغیف من زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة
رغیفان وثلث واکلت ثلثة غیر ثلث فاعطا
کما بکل ثلث رغیف درهما واعطی صاحب الرغیفین
وثلث سبعة دراهم واعطی صاحب ثلثة ارغفة
درهما یعنی حکم نمود در روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام میان دو
مرد که در سفری باهم رفیق بودند و چون ارادهٔ خوردن غذائی باهم نمودند

لتهما

اکل معکما ضیفکما منهما اکلتما
قالا نعم قال الیس صح

یکی از ایشان پنج قرص نان از توشهٔ خود برآورده و دیگری سه قرص نان پس
بریشان راه گذری وارد شد وایشان او را بر سر سفرهٔ خود دعوت کردند
او دعوت ایشان را اجابت کرده با ایشان بنان خوردن مشغول شدند تا چیزی
از نان مذکور باقی نماند پس چون از نان خوردن فارغ شدند آن مرد راه
گذری بازای آنچه از نانِ ایشان خورده بود هشت درهم برآورد و بایشان
داد پس رفیقی که صاحب سه قرص نان بود گفت برفیقی که پنج قرص نان
برآورده بود که این وجه را دو قسم برابر کن میان ما و خود و صاحب
پنج قرص نان گفت نه بلکه هر کدام بعدد نانی که از توشهٔ خود برآورده ایم
زر میگیریم یعنی من پنج درهم بر می دارم و تو سه درهم بردار راوی گوید
چون میان ایشان بر سر این تقسیم نزاع شد هر دو مرافعهٔ خود را
پیش حضرت امیر المومنین علی علیه السلام آوردند که میان ایشان
براستی حکم نماید پس حضرت امیر المومنین علیه السلام چون سخن
هر دو را شنید و بر حقیقت قصهٔ ایشان اطلاع یافت بایشان گفت
باهم صلح کنید که قضیهٔ شما سهل است و قابلیت نزاع ندارد ایشان قبول
نکردند و گفتند حکم کن که میان ما براستی که ما بغیر آن راضی نمی شویم راوی
گوید حضرت امیر چون دیدند که میان ایشان سازگاری نمی شود در مقام
تقسیم آن بر ایشان در آمد هفت درهم از آنجمله بصاحب پنج قرص نان

دادند

دادند و یک درهم بصاحب سه قرص نان و چون ایشان را از این تقسیم متعجب
یافتند فرمودند بایشان که نه یکی از شما پنج قرص نان برآورده بود و دیگری
سه قرص نان گفتند بلی فرمودند که نه مهمانِ شما مثل آنچه هر یک از شما خورده است
با شما خورده گفتند بلی گفت نه هر یک از شما سه قرص نان خورده است الا ثلثی
گفتند بلی گفت نه تو ای صاحب سه قرص نان سه قرص نان خورده الا ثلثی
و نه تو ای صاحب پنج قرص سه قرص نان خورده الا ثلثی و نه مهمان شما سه قرص
نان خورده است الا ثلثی و نه باقی ماند از برای تو ای صاحب سه قرص نان
از آنچه از توشهٔ خود برآورده بودی ثلث قرص و از برای تو ای صاحب
پنج قرص نان دو قرص نان و ثلثی پس او داد بشما در عوض آنچه از نانِ شما
خورده بود بازای هر ثلث قرصی یک درهم پس بصاحب پنج قرص که دو
قرص و ثلثی از نانِ او خورده است که عبارت از هفت ثلث باشد هفت درهم
داده باشد و بصاحب سه قرص نان که ثلث قرصی را از او خورده بود یک درهم
جامع این احادیث گوید که امثال این قضایای غریب و احکام عجیب که
از امیر المومنین علیه السلام واقع شده بسیار است و کتاب تهذیب
الاحکام و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر بارهٔ از آن اشتمال
دارد و بعضی علما کتاب بزرگ در این باب نوشته اند که نهایت بسط دارد
و من آن کتاب را در خراسان دیده ام در تاریخ نهصد و هفتاد و دو از هجرت

حدیث چهل و نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن خالد
که احوال ایشان سبق ذکر یافت از عثمان بن عیسی از کسی که او
ذکر کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت
جَاءَ رَجُلٌ مُوسِرٌ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَقِيُّ الثَّوْبِ
فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَجَاءَ رَجُلٌ مُعْسِرٌ
دَرِنُ الثَّوْبِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ الْمُوسِرِ فَقَبَضَ الْمُوسِرُ ثِيَابَهُ مِنْ
تَحْتِ فَخِذَيْهِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخِفْتَ
أَنْ يَمَسَّكَ مِنْ فَقْرِهِ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ أَخِفْتَ أَنْ يُصِيبَهُ
مِنْ غِنَاكَ شَيْءٌ قَالَ لَا قَالَ فَخِفْتَ أَنْ يُوسِخَ ثِيَابَكَ
قَالَ لَا قَالَ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ
إِنَّ لِي قَرِيناً يُزَيِّنُ لِي كُلَّ قَبِيحٍ وَيُقَبِّحُ لِي كُلَّ حَسَنٍ وَقَدْ جَعَلْتُ
لَهُ نِصْفَ مَالِي فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلْمُعْسِرِ
أَتَقْبَلُ قَالَ لَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ وَلِمَ قَالَ أَخَافُ أَنْ يَدْخُلَنِي
مَا دَخَلَكَ شرح کلام بلاغت وشش در ضمن دو مبحث مبحث اول حاصل
کلام امام علیه السلام آنکه آمد مردی مالدار بپیش رسول خدای صلی الله علیه
وآله که رخت‌ها پاکیزه پوشیده بود و نزد حضرت نشست پس مرد

مفلسی که رخت او چرکن بود آمد و در پهلوی او قرار گرفت چون مرد
مالدار بران مطلع شد رخت خود را جمع کرده بزیر رانهای خود در آورد که
برخت او نخورد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از روی ملامت باو
خطاب کرده فرمودند که ترسیدی که بچیزی از فقر وی چیزی او دامن گیر
تو شود گفت نه فرمودند ترسیدی که از غنا و ثروت تو چیزی باو عاید
گردد گفت نه فرمودند پس چه چیز ترا برین داشت که خاطر او را آزرده کردی
گفت ای رسول خدای بدرستی که مرا همراهی هست که در نظر من هر قبیحی را
زینت میدهد و خوب وا می نماید و هر خوبی را قبیح می سازد و بد وا می نماید
و من بازای این قباحتی که باغوای او از من سر زده نصف مال خود را باو
دادم پس رسول خدای صلی الله علیه وآله بآن مرد مفلس گفتند قبول میکنی از و
آنچه بازای کسر خاطری که از وی بتو رسید بتو میدهد گفت نه آن مرد مالدار گفت
چرا گفت می ترسم که آنچه در نفس تو در آمده است که باعث اقدام باین عمل
شده در نفس من در آید مبحث دوم فَجَلَسَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ الی درین فقره یا بمعنی مع است چنانکه در کریمه مَنْ أَنْصَارِي
إِلَى اللّٰهِ بنا بر آنچه بعض مفسرین گفته اند بران وجه استعمال یافته یا بمعنی
عند است چنانچه درین بیت که شعر یکی از فصحای عرب است واقعست
شعر هَلْ لَا سَبِيلٌ إِلَى الشَّبَابِ فَذِكْرُهُ ❊ أَشْهَى إِلَيَّ مِنَ الرَّحِيقِ التكلل

السلسبیل

یعنی آیا راهی بجوانی هست که بدست توانم آورد آن را هر آینه یاد آن خوش
آیندم ترا است نزد من از شراب نیکوی خوش گوار و می تواند بود که همان
در معنی خود مستعمل باشد بتضمین معنی توجه در مجلس یعنی مجلس متوجها الی
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم دَرِنُ الثَّوْبِ دَرِن بفتح دال و کسر رای
بی نقطه صفت مشبهه است از دَرَن بفتح دال و را که بمعنی وسخ و چرک است
فَقَبَضَ الْمُوسِرُ ثِيَابَهُ مِنْ تَحْتِ فَخِذَيْهِ ضمیر فخذیه می تواند بود که
راجع بموسر باشد یعنی موسر جمع کرد رخت خود را و در زیر رانهای خود در آورد
تا برخت معسر ملاصق نشود و می تواند بود که راجع بمعسر باشد یعنی موسر رخت
خود را که وقت نشستن معسر بزیر رانهای او در آمده بود از زیر رانهای او
بر آورد و جمع نمود تا چرکن نشود و مِنْ در مِنْ تَحْتِ فخذیه بر تقدیر اوّل بمعنی
فی است یا مِنْ زائد است چه بمعنی خود چنانچه ظاهر است موافقت با آن
محل ندارد و بر تقدیر ثانی از برای ابتدای غایت است و در معنی خود مستعمل
ولیکن ظاهر آنست که ضمیر مذکور راجع باشد بموسر چنانچه مرشد بآنست قول
حضرت که فَخِفْتَ أَنْ يُوَسِّخَ ثِيَابَكَ چرا که غرض ازین کلام ملامت شدید است
مر مخاطب را و تنبیه او بران که خوف مذکور گنجایش ندارد و ظاهر است که اگر
رخت موسر در زیر رانهای معسر در آمده بوده است گنجایش ترس مذکور
بوده است پس ملامت و تنبیه مذکور مناسب نباشد إِنَّ لِي قَرِيناً يُزَيِّنُ

لی

لِي كُلَّ قَبِيحٍ مراد او بقرین شیطان است یعنی بدرستی که مرا شیطانی است
که اغوای من می کند و بد را در نظر من خوب وا می نماید تا بعمل آورم و مستوجب
ملامت شوم و خوب را در کسوت بد در می آورد تا از آن اجتناب نمایم و از اجر
آن محروم مانم و این فعل شنیعی که از من در خدمت تو سر زد از جملهٔ اغوا
و راه ببدبری او بود مرا فَقَدْ جَعَلْتُ لَهُ نِصْفَ مَالِي یعنی در مقابل آنچه
از من نسبت باو صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارک خاطر او شود
و نفس مرا زجری بوده باشد که دیگر این قسم عملی از و سر نزند قَالَ أَخَافُ
أَنْ يَدْخُلَنِي مَا دَخَلَكَ یعنی می ترسم که آنچه از کبر و غرور و بزرگی
جستن بر مردم و حقیر داشتن فقرا و سایر اخلاق ذمیمه که از لوازم
تموّل و مالداری است و در تو بسبب آن جمع است در نفس من در آید
و من نیز بآنها متّصف شوم وَ اللّهُ الهادی و علیه التّکلان حدیث
سی ام روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق
ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن
محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
که گفت روایت کرده است بمن ابو عبدالله محمد بن زکریای جوهری
بصری که گفت بمن شعیب بن واقد که گفت روایت کرد بمن حسین
بن زید از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود

صلوات الله عليهم اماماً عن امام از امير المومنين علي بن ابي طالب
عليه السلام كه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن
الاكل على الجنابة فانه يورث الفقر ونهى عن تقليم الا
ظافير بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد طرقا حتى تصلوا
فيها ركعتين ونهى ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة
الطريق ونهى ان يبول الرجل ووجهه باد للشمس او للقمر قال
اذا دخلتم الغايط فتجنبوا القبلة ونهى ان يدخل الرجل
في سوم اخيه المومن ونهى ان يكثر الكلام عند المجامعة
وقال منه يكون خرس الولد ونهى ان تتكلم المراة عند غير
زوجها وغير ذي محرم منها اكثر من خمسة كلمات
مما لا بد لها منه ونهى عن الشرب في انية الذهب والفضة
ونهى عن لبس الحرير والديباج والقز للرجال واما للنساء
فلا باس وقال صلى الله عليه وآله لعن الله الخمر وعاصرها
وغارسها وشاربها وساقيها وبايعها ومشتريها وآكل
ثمنها وحاملها والمحمول اليه وقال صلى الله عليه وآله
من شربها لم يقبل له صلوة اربعين يوما وان مات
وفي بطنه شيء منها كان حقا على الله ان يسقيه

من

من طينة خبال وهو صديد اهل النار وما يخرج من
فروج الزناة فيجمع ذلك في قدور جهنم فيشربه اهل
النار فيصهر ما في بطونهم والجلود ونهى عن ضرب وجوه
البهائم ونهى ان يقول الرجل للرجل لا وحيوتك وحيوة
فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة والامام يخطب ونهى
ان يستعمل اجيرا حتى يعلم ما اجرته ونهى ان يختال الرجل
في مشيته وقال النبي صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحشة
او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله عليه
النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في
كتابه في قوله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن
ملأ عينه من حرام ملأ الله عينه يوم القيامة من النار
الا ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه
وآله من اغتاب امرء مسلما بطل صومه ونقض وضوءه
وجاء يوم القيمة تفوح من فيه رايحة انتن من الجيفة
يتاذى به اهل الموقف وقال صلى الله عليه وآله من
ذرفت عيناه من خشية الله كان له بكل قطرة قطرت
من دموعه قصر في الجنة مكلل بالدر والجواهر

فِيهِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى
قَلْبِ بَشَرٍ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُحَقِّرُوا شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ
وَإِنْ صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ وَلَا تَسْتَكْثِرُوا الْخَيْرَ وَإِنْ كَثُرَ
فِي أَعْيُنِكُمْ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا كَبِيرَةَ مَعَ
الْاِسْتِغْفَارِ وَلَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ شرح کلام معجز نظام
در ضمن آغاز و شش نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول
خلاصهٔ کلام حضرت امیر علیه السلام آنکه نهی کرده است رسول خدای
صلی الله علیه و آله از خوردن چیزی در حال جنابت بواسطهٔ آنکه مورث
فقر است و درویشی می آورد و نهی کرده است از گرفتن ناخنها بدندان
و فرموده است که مگردانید مسجد را راه خود مگر آنکه بگزارید در آن دو رکعت
نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر درختان میوه دار
یا بر میان جادهای راه که محل عبور مردم است و نهی کرده است از آنکه
بول کند شخصی و عورت او پیدا باشد بجانب قرص آفتاب یا ماه و
فرموده است که هرگاه داخل طهارت خانه شوید باید که از جهت قبله
بیک جانب بگردید چنان مکنید که روی بقبله باشید یا پشت بقبله
و نهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی در سوم برادر مؤمن
خود برین وجه که اراده نماید خریدن چیزی را که دیگری در مقام خریدن

آن

بلغ
و طراز م

آن در آمده است یا فروختن چیزی بمشتری که قرار خریدن آن چیز از
شخص دیگر داده است و نهی کرده است از سخن کردن بسیار هنگام مجامعت
و فرموده است که از ین لنگی فرزندان بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه
زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که محرم او نباشد سخن کند زیاده بر پنج کلمه که نا
چار باشد او را تکلم بآن و نهی کرده است از خوردن و آشامیدن در ظروف
طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن حریر و دیبا و قز و اما
زنان را حرجی نیست از پوشیدن آنها و فرموده است صلوات الله
علیه و آله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور داشته است
حضرت عزت شراب را و کسی که شراب را می افشرد و کسی را که درخت
انگور بقصد شراب می کارد و کسی را که مباشر شرب آن می شود و ساقی آنرا
و فروشندهٔ آنرا و کسی را که آنرا می خرد و کسی را که بهای آنرا صرف
خورش خود می نماید و بردارندهٔ آنرا و کسی را که بجهت او بر می دارند
و فرموده است کسی که مباشر شرب آن می شود قبول نمی شود نماز او
تا چهل روز و اگر بمیرد و در شکم او چیزی از شراب باشد بر خدای تعالی
لازم است که بخوراند او را در روز قیامت از طینت خبال و آن عبارتست از ریم
تن دوزخیان و آنچه از فرج زنان زانیه بر می آید و جمع می نمایند آنرا
در دیگهای دوزخ چون تشنه شوند آنرا بجای آب بیاشامند و گداخته شود

بر
و قز

بسبب آن جمیع آنچه در شکمهای ایشانست و پوستهای بدن ایشان
و نهی کرده است از زدنِ روی چهارپایان و نهی کرده است از آنکه بگوید
شخصی بشخصی که لا وحیوتك وحیوة فلانٍ یعنی قسم خورد بر نفی
چیزی برین وجه که بگوید نه چنین است بزندگی تو یا بزندگی فلان و نهی
کرده است از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب بخواندنِ خطبه
قیام داشته باشد و نهی کرده است از آنکه مزدور را کار فرمایند تا آنکه
مزدوری او چند است یعنی اول قرار مزدوری او باید داد و بعد از ان
باید کار فرمود و نهی کرده است از آنکه تکبر نمایند در رفتارِ خود و بطریق
اربابِ تکبر براه روند و فرموده اند پیغمبر صلوات الله علیه و آله که کسی که کار
بدی او را پیش آید که از جانب شرع تحریم آن شده باشد یا شهوت دست
دهد او را و بواسطه ترس خدای تعالی از آن اجتناب نماید حرام میکرداند
خدای تعالی بر و آتش دوزخ را و ایمن می سازد او را از فزع اکبر که
عبارت از روزِ عرض اعمال یا وقتِ انقطاع آجالست و وفا میکند باو
آنچه باو وعده کرده است در کتاب خود جایی که فرموده است وَلِمَن
خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ یعنی از برای کسی که بترسد از موقف
پروردگار خود که بندگان آنجا در برابر او وامیدارند یا از ایستادن نزد
پروردگارِ خود تا کردارِ خود را بعرض رساند علی اختلاف التفسیرین دو بهشت

آماده است

آماده است بهشت عدن و بهشتِ نعیم که یکی را بسببِ ایمان و عقایدِ درست
مستحق می شود و دیگری را بسبب قیام باعمال صالحه و کردار نیک یا یکی را بسبب
اعمال صالحه و دیگر را بسبب اجتناب مناهی و ترک معصیتها یا یکی را در مقابل عمل
باو میدهند و دیگر را بمحض تفضل و موهبت یا یکی را بجهت التذاذِ روح او
مقرر میدارند و دیگر را بسببِ آسایش جسم که عبارت از جنت روحانی
و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفاسیر و کسی را که پر کند چشمهای
خود را از حرام و بر چیزی که دیدنِ آن او را روا نیست نظر گمارد پر میکرداند
خدای تعالی روزِ قیامت چشم او را از آتش مگر آنکه توبه کند و از آن رجوع
نماید و نهی کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلوات الله علیه
و آله که کسی که غیبت کند مسلمانی را هر اینه باطل می شود روزهٔ او و وضوی او
می شکند و در می آید بعرصه گاه قیامت با بوی دهانی زشت تر از نتن مرده
ببوی آمن که اهل عرصات از آن نهایت ایذا داشته باشند و فرموده است
صلی الله علیه و آله کسی که اشک ریزاند چشمهای او از ترس خدای تعالی
هر اینه بوده باشد او را بهر قطره که از اشکِ او حاصل شود قصری در بهشت
مرصع بدر و جواهر که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ
شنونده مانند آن نشنیده و ادراک هیچ بشری پی بآن نبرده و فرموده است
صلوات الله علیه و آله که حقیر مدارید خیر را و اگرچه در چشم شما خرد و کم نماید

و بسیار ماننده خیر را و اگر چه در چشم شما بسیار نماید و فرموده است صلوات الله
علیه و آله که نیست کبیرهٔ با استغفار و نیست صغیرهٔ با اصرار یعنی هر کبیرهٔ که
بعد از ارتکاب آن توبه و استغفار نمایند مغفور و آمرزیده است و هر صغیرهٔ
که بر آن اصرار نمایند و قصد مکرر بعمل آوردن آن داشته باشند کبیره می شود
بینش دوم حَتّٰی تُصَلُّوا فِیهَا رَکْعَتَیْنِ حتی اینجا از برای انتهای
غایتست یعنی تعیین نهایت فعل بمعنی الی یا از برای استثنا و سوا
کردن مابعد خود است از ماقبل بمعنی الّا و آمدن حتی چنانچه بمعنی الی شایع
بمعنی الّا نیز در میان عرب مشهور است و بسیار استعمال یافته چنانچه
شاعر گوید شعر لَیْسَ الْعَطَاءُ مِنَ الْفُضُولِ سَمَاحَةً ۞ حَتّٰی تَجُودَ
وَمَا لَدَیْکَ قَلِیلُ ۞ ترجمه نیست بخشش دلیل جود و سخی ۞ مگر آنکه بوقت
ناداری ۞ و معنی کلام بر تقدیر اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه
ساختن مساجد بر شما مکروه است تا وقتی که دو رکعت نماز در آن بجای
آورید و بعد از آن کراهت آن زایل می شود و بر تقدیر ثانی آنکه راه
ساختن مساجد مکروه است مگر آنکه دو رکعت نماز کنید در آن و هر دو معنی
اگر چه نزدیک بهم است امّا اندک تفرقهٔ میان ایشان هست چنانچه بعد
از تامل بظهور می رسد مترجم گوید مراد مصنف دام ظله بتفرقهٔ مذکور
غالبا این است که بر تقدیر دوم اگر کسی قصد گذاردن دو رکعت نماز کند

و مسجد را راه سازد و در اثنای عبور نماز مذکور را بجای آرد راه ساختن
مذکور او بر وجه مکروه بعمل نمی آید نه پیش از ادای نماز و نه بعد از آن و
بر تقدیر اول تا نماز نگذارده فعل مذکور او بر وجه مکروه بعمل می آید و چون نماز
گذارد بر وجه مباح بی کراهت چنانچه اگر خواهد مکروه او بعمل نیاید می باید مقارن
دارد ادای نماز را با ابتدای دخول خود در جزو اول مسجد امّا اگر قصد آن نکند
بر هر دو تقدیر اباحت مخصوص بعبور بعد از نماز است چنانچه بعد از رجوع بمعنی
الی و الّا وضوح می یابد اِذَا دَخَلْتُمُ الْغَائِطَ غایط بکسر یا در اصل
بمعنی زمین هموار نگون است که سکان بادیه و صحرا نشینان در وقت
قضای حاجت بآنجا می روند و مراد اینجا بیت الخلاست بهر وضع که باشد
فِی سَوْمِ اَخِیْهِ خلاف شده است میان علما در آنکه نهی از دخول در سوم
برادر مومن که درین حدیث واقع شده بمعنی که در بینش اول مذکور شد
از برای تحریم است و دلالت بر حرام بودن آن دارد یا نهی تنزیهیست
و مفاد آن کراهت است و علی ایّ حال حرمت یا کراهت دخول مذکور
گاهی است که دخول مذکور از روی التماس واقع نشود امّا اگر از کسی
در سوم او داخل می شود التماس نماید که از سر بیع یا شرای آن بگذرد و
با او گذارد هیچکس خلاف نکرده است در آنکه حرام نیست و ظاهر آنست
که مکروه نیز نباشد والله اعلم اَنْ یُکْثِرَ الْکَلَامَ عِنْدَ الْمُجَامَعَةِ

نهی اینجا باتفاق علما محمول بر کراهتست چه هیچکس بر حرام بودن سخن
کردن بسیار در وقت مجامعت قایل نشده و لفظ یکثر می تواند بود
که بصیغهٔ مجهول خوانده شود و معنی چنین باشد که نهی کرده است پیغمبر صلوات الله
علیه و آله از انکه سخن دران وقت بسیار شود اعم از انکه از فاعل واقع
شود یا از مفعول و امر مذکور بر هردو مکروه باشد و معاضد انست
کلام امام جعفر صادق ع که اتقوا الکلام عند التقاء الختانین
یعنی پرهیز کنید از سخن کردن [illegible] ختانین که عبارت از محل
ختنهٔ زن و مرد است و می تواند بود که بصیغهٔ معلوم خوانده شود و معنی
چنین باشد که نهی کرده است از انکه وقت مجامعت بسیار سخن کنند
درین تقدیر ظاهر آنست که ضمیر فاعل راجع باشد برجلی که در فقرهٔ پیشتر است
و کراهت کلام مخصوص باشد بمرد و مؤید انست کلام رسول خدای صلی الله
علیه و آله که یا علی لا تتکلم عند الجماع کثیرا و لیکن باعث
ضعف آنست انکه مراد برجل در فقرهٔ پیشتر که و نهی ان یدخل الرجل
فی سوم اخیه است شخص است اعم از انکه مرد باشد یا زن چنانچه
در فقرهٔ پیشتر از انکه و نهی ان یبول الرجل و فرجه باد للشمس
نیز چنانست چه مکروه بودن دخول در سوم و بول کردن بران وجه اختصاص
بمرد ندارد بلکه چنانچه بر مرد مکروه است بر زن نیز مکروه است طینة

خبال

خبال طینت بمعنی سرشت و خبال بفتح خای نقطه دار و بای یک نقطه در اصل
لغت بمعنی فساد است و مراد اینجا چنانچه در حدیث اول مذکور شد ریم اهل
دوزخیان است فیصهر ما فی بطونهم یصهر بصاد بی نقطه ما خوذ از صهر
بمعنی گدازانیدن است قال فی الصحاح صهرت الشیء فانصهر ای
اذبته فذاب و مراد اینجا آنست که ریم مذکور می گدازاند از نهایت حدتی
که دارد احشای درون و پوست بیرون جمیع را که بشکم ایشان در می آید
و نهی ان یختال الرجل فی مشیته مراد باختیال تبختر و سنگین
براه رفتن است چنانچه عادت متکبران و ارباب تجبر است و نهی درین
فقره و در فقراتی که پیش ازینست باتفاق علما محمول بر کراهتست زیرا که
عدم حرمت آنها از دلایل دیگر ظاهر شده است سوای سخن کردن در وقت
خطبه که در حرام بودن آن خلافست و لمن خاف مقام ربه
جنتان و مقام اینجا یا اسم مکان است و مراد بآن و الله اعلم
یا موقفی است که خدای تعالی بندگان خود را آنجا وا میدارد تا از عهدهٔ
حساب او برایند یا مصدر میمیست بمعنی قیام بر احوال بندگان و مراقبت
ایشان یا کلام درین تقدیر است که مقام الخائف عند ربه
یعنی مقام کسی که نزد پروردگار خود ترس داشته باشد ذرفت
عیناه ذرف بفتح ذال نقطه دار و سکون را بمعنی سیلان اشکست

قال فی الصحاح ذَرَفَ الدمعُ یذرِفُ ذَرفًا و ذَرَفانًا ای سال یقال ذَرَفت
عینُه اذا اسال دمعها نمایش اول تفسیر کرده اند بعضی درخت میوه دار را (دمعها)
که این حدیث متضمن نهی از بول کردن در زیر آنست بهر درختی که از شأن
او باشد که میوه بار آورد و اگرچه در زمان آینده باشد و بنا نهاده اند کلام
خود را بر قاعده که در علم اصول مقرر شده که بقای معنی مشتق منه در صدق
مشتق از روی حقیقت شرط نیست و این بنا نیست بغایت عجیب زیرا که
آنچه در اصول مقرر شده بر تقدیری که تمام باشد تقاضای زیاده از این نمیکند
که چنانچه بول کردن در زیر درختی که بالفعل میوه داشته باشد مکروه است
در زیر درختی که یک وقتی میوه دار بوده نیز مکروه باشد و اگرچه بالفعل
میوه نداشته باشد نه درختی که از شأن او باشد که در زمان آینده بار آورد (میوه م)
و اگرچه هرگز میوه بار نیاورده باشد چه اطلاق مشتق بر چیزی که بعد از این
متصف بمعنی مشتق منه خواهد شد باتفاق مجاز است خلاف در آنست
که اطلاق مشتق بر آنچه وقتی بمشتق منه اتصاف داشته است
و بعد از آن اتصاف مذکور زایل شده حقیقت است یا مجاز نمایش دوم
ظاهر آنست که مراد بما لا بدّ منه در نهی زن از تکلم زیاده بر پنج کلمه که حدیث
متضمن آنست کلامی باشد که تکلم بآن بحسب شرع ضرور باشد مثل
اقرار کردن بر حقی که در ذمهٔ اوست که اگر نکند ذمهٔ او از حق مذکور
بری

بری نشود و یا ادای شهادت گاهی که از جانب حاکم شرع بآن مکلّف
شده باشد و امثال آن پس بر این تقدیر تحدید آن بپنج کلمه وجهی نخواهد
داشت زیرا که حدّ جوازِ کلام بر تقدیر مذکور قدر ضروری است باجماع
علما چنانچه اگر بکمتر از پنج کلمه رفع ضرورت می شده باشد زیاده جایز نخواهد
بود و اگر به پنج کلمه نیز رفع نشود بیشتر جایز خواهد بود و بعضی حمل کرده اند
ضرورت را بضرورت عرفی که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج باشد
بی آنکه ضرورت شرعی تقاضای آن نماید مثل پرسیدن احوال غایب
از اجنبی که از سفر آمده باشد که اگر نپرسد او را علم باحوال آن بهم نتواند
رسید و استفسار احوال بیمار از طبیب یا کسی که از عیادت او آمده
باشد و امثال آن و باین حمل اگرچه رفع اشکال مذکور می شود و لیکن در
جواز تکلم به پنج کلمه و کمتر نیز در مثل این موضع جای بحث است و دور نیست
که توان گفت که بعضی علما قایل شده اند بآنکه شنیدن آواز زن اجنبی
گاهی حرام است که شایبهٔ شهوتی و بیم در افتادن بفعل حرامی بوده باشد
و بدون آن حرام نیست چنانچه شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة در کتاب
تذکرة الفقها این مذهب را اختیار کرده پس بنا بر این حدیث محمول است بر آنکه
جایی که از آن قبیل نباشد که شایبهٔ شهوتی یا بیم در افتادن بفعل حرامی
بوده باشد تکلم بر زیاده بر پنج کلمه مکروه است و همچنین کمتر از پنج کلمه گاهی

که بحسب عرف و عادت بآن احتیاج نباشد و ممکن است که عدد پنج کنایه از قلت
و کمی باشد چنانچه عدد هفتاد در آیهٔ کریمهٔ ان تستغفر لهم سبعین مرة بنابر
آنچه در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت کنایه از کثرت و بسیاری است
و خصوص پنج را در کراهت و عدم آن دخلی نباشد نهایتش بحثی که مذکور شد
چنانچه مخفی نیست برین تقدیر نیز وارد است نمایش سیوم گویا مراد
بعدم قبول نماز کسی که شراب خورده باشد تا چهل روز آنست که بر نمازهای
او در مدت مذکور ثوابی مترتب نیست نه آنکه نماز او درین مدت مجزی
نیست و او را بعد از آن قضای آنها باید کرد زیرا که باتفاق علما نماز او
مجزی است و قضای آنها لازم نیست و این معنی مؤید آنست که از کلام
سید مرتضی علم الهدی مستفاد میشود که قبول عبادت امری است
مغایر مجزی بودن آن زیرا که عبادت مجزی آنست که اداء آن متضمن
برائت ذمهٔ مکلف بآن باشد یعنی مکلف چون آنرا بجای آورد
ذمت او بری شود و از عقابی که از جانب شارع بر ترک آن مقرر شده
خلاصی یابد و عبادت مقبول آنکه بر فعل آن ثواب مترتب باشد و اداء
آن چنانچه رفع عقاب مذکور نماید مورث ثواب نیز باشد و میان این دو معنی
تلازم نیست و هر دو چنانچه بعضی گمان برده اند یک معنی نیست به پنج دلیل
اوّل کلام خدای تعالی در قرآن مجید جائی که میفرماید انما یتقبل الله

من

من المتقین یعنی خدای تعالی قبول نمیکند مگر عبادت پرهیزکاران را
با آنکه غیر عبادت پرهیزکاران نیز مجزی است باجماع علما دوم کلام او
جل و علا جائی که حکایت میکند از ابراهیم و اسمعیل علی نبینا و علیهما السلام
که گفته اند ربنا تقبل منا یعنی بارخدایا در معرض قبول خود آر عبادت ما را
با آنکه ظاهر است که از ایشان عبادت غیر مجزی بعمل نمی آمد سیوم هم کلام
او تعالی شانه جائی که میفرماید فتقبل من احدهما و لم یتقبل
من الآخر یعنی خدای تعالی قبول کرد قربانی یکی از ایشانرا که هابیل و قابیل
فرزندان آدم علیه السلام باشند و از دیگری قبول نکرد با آنکه هر دو بآنچه
مأمور بودند عمل کرده بودند و از عهدهٔ تکلیف بآن برآمده مترجم گوید
نقل است که چون آدم علی نبینا و علیه السلام مأمور شد بآنکه دختر هر بطن
از فرزندان خود را به پسر بطن دیگر دهد توأم هابیل را که لیوذا نام داشت
و چندان شکلی نداشت بقابیل داد و توأم قابیل را که اقلیما نام داشت
و در نهایت حسن بود بهابیل نامزد کرد قابیل ازین حکم ابا نموده گفت خواهر من
شکیل تر است و با من در رحم بوده او بمن اولیست آدم علیه السلام
گفت حکم خدای تعالی برین وجه صدور یافته و مرا درین اختیاری نیست
قابیل مسلّم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم
آنچه خوبروتر است باو میدهی آدم علیه السلام گفت اگر سخن مرا

باو نیکنی هر یک از شما قربانی کنید بآنچه توانید قربانی هر کدام قبول گردد
اقلیما از آنِ او باشد هابیل که گوسفند دار بود گوسفند فربهی که بغایت دوست
میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربانِ من قبول نگردد
ترک اقلیما کنم و قابیل صاحبِ زرع بود دسته گندم ضعیف کم دانه بیاورد
و در همان موضع نهاد و با خود گفت این قربانی اگر قبول الهی شود و اگر نشود
من از خواهر خود دست باز ندارم فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ
مِنَ الْآخَرِ پس قربانی یکی از ایشان که هابیل باشد در معرض قبول در آمد
برین وجه که آتش سفیدِ بی دودی از آسمان فرود آمد و گوسفند او را
بخورد و از دیگری که قابیل باشد قبول نشد و آتش از قربانی او در گذشت
و بخوردنِ آن ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمد و دودِ حسد
دیدهٔ بصیرت او را کور ساخت تا کرد با او آنچه کرد و جزای آن یافت آنچه
یافت چنانچه در محل خود بتفصیل مذکور است چهارم حدیث پیغمبر
صلی الله علیه و آله که اِنَّ مِنَ الصَّلوٰةِ لَمَا يُقْبَلُ نِصْفُهَا وَثُلُثُهَا
وَرُبُعُهَا وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا تُلَفُّ كَمَا يُلَفُّ الثَّوْبُ الْخَلَقُ
فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا یعنی بدرستی که از جملهٔ نمازها نمازی
که هر آینه قبول می شود نصف آن و ثلثِ آن و ربع آن و باقی بواسطهٔ
قصوری که دارد مرتبهٔ قبول نمی یابد و از جملهٔ نمازها نمازی است که در هم نوردیده

کرده

بلغ

نوردین

نوردین می شود چنانچه جامهٔ کهنه در هم نوردین می شود و زده می شود
بآن روی صاحبش یعنی بجزو وش قبول نمی افتد بلکه تمام آنرا بر روی
صاحبش میزنند که بر وجه مرضی بآن قیام ننموده چه ظاهر است که مراد بنماز
در حدیث مذکور نماز مجزیست زیرا که نماز غیر مجزی در حقیقت نماز نیست پس
حاصل معنی حدیث آنست که بعضی نمازها اگرچه مجزی است اما مرتبهٔ قبولش
نمیرسد و ثوابی بران مترتب نمی شود بلکه اثری که بران مترتب می شود
اسقاط عقابیست که بر ترک آن مترتبست و بعضی نمازها نصف یا ثلث
یا ربعش قبول میشود یعنی که از ثمرهٔ آن نصف یا ثلث یا ربع ثوابی که
بر فعل آن مقرر است می یابد و از باقی محروم می شود و الله اعلم پنجم
آنکه مردم همیشه در هر عصری و هر شهری که عملی بجای می آورند بعد از
فراغ از آن قبول آنرا از خدای خود درخواست میکنند و اگر قبول
و اجزا بیک معنی می بود دعای مذکور نیکو نمی بود مگر پیش از قیام بآن
عمل زیرا که آنچه بر وجه غیر مجزی بعمل آید برعا چنانچه مخفی نیست مجزی
نمی شود و بعضی که قایل بعدم فرق شده اند و قبول و اجزا را بیک معنی
میدانند از دلیل اول برین وجه جواب گفته اند که تقوی و پرهیزکاری را
سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه درین مرتبه استعمال
یافته است قوله تعالی وَاَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰى چه مفسرین گفته اند

بیع

که مراد بکلمهٔ تقوی درین آیه کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است که بگفتن
آن از ظلمات کفر نجات می یابند دوم اجتناب از معاصی و منهیات
سیوم بر کنار شدن از آنچه این کس را از یاد حق باز دارد پس یا باشد
که مراد بمتقین در آیهٔ مذکوره اصحاب مرتبهٔ اول باشند یعنی جمعی که خود را
از شرک و کفر بری ساخته اند و هیچ شک نیست که عبادت غیر ایشان مجزی نیست
چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادت شرط است و عبادت
ارباب شرک و نفاق مجزی نیست و اینکه بعد از اسلام قضای عبادات
بر ایشان واجب نیست بواسطهٔ آنست که اسلام باعث اسقاط اعمال
ماقبل می شود و از دلیل دوم برین وجه که گاه همت از انسان طلب
امری که حاصل است او را واقع می شود و مقصود بسط کلام و پهن
ساختن سخن است با محبوب و خود را در معرض احتیاج و افتقار
او در آوردن چنانچه در تفسیر آیهٔ کریمهٔ ربنا لا تؤاخذنا ان
نسینا او اخطانا یعنی ای پروردگار ما بر ما مگیر اگر چیزی را فراموش
کنیم یا خطائی از ما بعمل آید باشد از وجوهی که بواسطهٔ درخواست
کردن امر واقع که عدم مواخذه بر نسیانست ذکر کرده اند یکی این
وجه است و از دلیل سیوم برین وجه که تعبیرش است در آیت
مذکوره از عدم اجر بعدم قبول یعنی مراد بعدم قبول در قوله تعالی

ولم

و لم یتقبل من الآخر عدم اجر است که معنی آیت چنین باشد
که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد گویا
بواسطهٔ خللی که در نیت یا یکی از واجبات و شروط آن بود و از دلیل
چهارم آنکه مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب مطلق
نیست بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم
آنکه بسا باشد که دعائی که بعد از فراغ بعمل بواسطهٔ قبول آن از مردم واقع
می شود بواسطهٔ طلب زیادتی ثواب و عدم تنقیص آن باشد و درین
جوابها بحثی چند بخاطر میرسد که ذکر آن موجب اطناب و درازی سخن است
و آنچه در جواب از دلیل چهارم مذکور شد محمول است عدم قبول نماز شارب
خمر تا چهل روز نزد غیر سید مرتضی علیه الرحمة که عدم ترتب معظم ثواب
باشد نمایش چهارم بباید دانست که نهی پیغمبر صلوات الله علیه و آله
از غیبت بیقین محمول بتحریم است و مفاد آن باجماع علما حرام بودن
غیبت است در غیر مواضعی که تجویز شده و حکم حضرت صلوات الله
علیه و آله بباطل شدن روزه و وضو که حدیث متضمن آنست مبنی
بر نهایت مبالغه است در کم شدن ثواب آنها چنانچه گویا باطل شده است
و ازین قبیل است حدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ ابو جعفر
طوسی علیه الرحمة در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام

که سمع رسول الله صلی الله علیه و آله امرأة تساب جاریة
لها وهی صائمة فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام
فقال لها کلی فقالت انی صائمة فقال کیف تکونین
صائمة وقد سببت جاریتک ان الصوم لیس من الطعام
والشراب یعنی شنید رسول خدای صلی الله علیه و آله که زنی دشنام
میداد بکنیزی که در ربقهٔ بندگی او بود و آن زن روزه دار بود پس
پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند طعامی حاضر سازید و چون حاضر ساختند
خطاب بآن زن کرده فرمودند که ازین طعام بخور آن زن گفت من
روزه دارم حضرت فرمودند چون می تواند بود که روزه داشته باشی
و حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن
نفس از خوردن طعام و شراب نیست کنایه از آنکه کسی که روزه میدارد
می باید از جمیع مناهی مجتنب باشد و بباید دانست که غیبت را برین وجه
تعریف کرده اند که آگاه ساختن غیر است در حال غیبت انسان
معین یا کسی که در حکم انسان معین باشد بر امری که در و حاصل باشد
و نسبت آن با و مکروه طبیعت او باشد و در عرف و عادت نسبت
امر مذکور را با و نقص و عیب دانند خواه آگاه نمودن مذکور بطریق
گفتن باشد و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت ادا شود

و خواه

و خواه بصریح و قید انسان معین بواسطه آنست که غیبت انسان غیر معین
بیرون رود چه آن جایز است باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان
شهر یا از مردم فلان قبیله که عددش محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد
از کسی که در حکم انسان معین است انسان غیر معین است از جماعتی
که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگویند یکی از قاضیان شهر فاسق است
وقتی که معلوم باشد که چند قاضی دران شهر است چه ظاهر آنست که آن نیز
غیبت است و اگر چه هیچکس از علما متعرض آن نشده اند و تقیید بامری که
در و حاصل باشد بواسطه آنست که بهتان و افترا از تعریف غیبت بیرون
رود زیرا که آن نیز اگر چه حرام است اما غیبت نیست و فواید قیود دیگر که
نسبت آن با و مکروه طبع او باشد و در عرف و عادت نسبت آن با او
نقص و عیب دانند ظاهر است و بباید دانست که غیبت را در ده موضع
جایز دانسته اند اول گواهی که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از و فلان عمل
واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که برو
اقامت حد نماید و از کسی گواهی طلبد یا خونی کرده باشد بر خلاف حق و وارث
مقتول نزد حاکم شرع از کسی که بران مطلع باشد گواهی طلبد تا قصاص
خون او تواند کرد که درین دو حال نسبت فعل مذکور با و جایز است بلکه
واجب دوم جائی که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را با خود معاون ساخت

بیان کیفیت غیبت

که از عهدهٔ آن بر آید یا قصد او این باشد که غیبت او بآن شخص برسد و از فعل
خود باز ایستد سیوم گاهی که خواهد از کسی که بر و ظلمی کرده باشد شکایت
نماید تا رفع ظلم مذکور از و نبود چهارم گاهی که کسی با او مشورت کند که
با فلان می خواهم هم سفر شوم یا معامله نمایم و آنچه مانند این باشد چه درین حال
آگاه ساختن مستشیر بر صفات ذمیمه که از و دیده باشد تجویز شده پنجم
جرح گواه و نسبت دادن فسق باو در حضور حاکم شرع جهة امر مذکور بر مدعی
علیه و وکیل او باتفاق جایز است و همچنین جرح و تفسیق راوی حدیث
که علما تجویز کرده اند ششم تفضیل بعضی علما و هنرمندان بر بعضی مثل آنکه
بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر می نویسد
و امثال آن گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او نباشد هفتم غیبت کسی
که متظاهر بفسق باشد یعنی بر علانیه فسق میکرده باشد و از نسبت آن
باو استنکاف نداشته باشد بنا بر یک قول هشتم یاد کردن کسی که
بصفت بدی یا لقب ناخوشی مشهور شده باشد چنانچه او را بآن شناسند
مثل فلان اعور یا فلان لنگ و امثال آن گاهی که قصد احتقار و خفت او
نداشته باشد نهم یاد کردن عیب کسی پیش بعضی که بران مطلع باشند
بشرطی که کسی بران مطلع نباشد نمی شنیده باشد بنا بر قولی دهم
تنبیه بر خطای کسی در مسئله از مسائل علمی که حکم بران کرده باشد و بار کند او

ازو

در جزی که دهد و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری دران مسئله تابع او
نشود و بضلالت نیفتد و کسی آن جزرا راست نداند خاتمه پنجم
از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله در آخر این حدیث که لا صغیرة
مع الاصرار فهم می شود که گناه صغیره گاهی که بران مصر باشند
کبیره می شود مثل آنکه اگر مردی جامهٔ ابریشمی پوشیده باشد و بران اصرار
نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه در اصل آنرا از صغایر شمرده کبیره خواهد
بود و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه آنکه صغیره
باصرار کبیره می شود پس گویا ایشان این حدیث را که بحسب ظاهر دلالت
بر خلاف مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند
گفت معنی حدیث آنست که بر اصل صغیره با اصرار عقابی مترتب نیست
بلکه بر نفس اصرار مترتب است کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است در جنب
عقابی که بر اصرار آن ترتب می یابد قدر محسوس ندارد و بمنزله هیچ است
و اصرار در اصل مأخوذ از صر است که بمعنی سد و بستن است و ازین جهت است
که همیان را صره میگویند چه موضوع است از برای آنکه دران زر بندند و آنرا
در کمر بندند بعد از آن اطلاق شده است بر ثبات و رزیدن بر گناه
بی آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار از آن در آیند چنانچه گویا او را
بر گناه یا بر ثبات بران بسته اند و این وجه تسمیه مأخوذ است از کلام

بعضی مفسرین نیز در تفسیر آیهٔ کریمهٔ لم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون
و بعضی علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی و حکمی و گفته اند اصرار
فعلی آنست که بر فعل واحد از معاصی دوام ورزند بی آنکه توبه در میان
در آید یا آنکه بگناه در مقام اکثار و بسیاری جنس مغایر در آیند بی توبه و اگر چه
صغیرهٔ واحد را مکرر بعمل نیاورند و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعادهٔ صغیره داشته
باشند بعد از فراغ از آن اما اگر یک مرتبه صغیره بعمل آمد و بعد از آن بخاطر نرسد
که توبه از آن می باید کرد و عزم بر اعادهٔ آن نیز نباشد ظاهر آنست که او را
مصر بر آن نگویند انتهی ترجمهٔ کلامه و مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر
اعادهٔ آن بر صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام او واقع شده مشعر بر آنست
که اگر عازم باشد بعد از فراغ از آن بر صغیرهٔ دیگر غیر آن صغیره اصرار صغیره
از و بعمل نیامده باشد و ظاهر از اقوال علما آنست که آن نیز اصرار بر صغیره است
و تقیید بعد از فراغ از آن نیز که در کلام او واقع است بحسب ظاهر تقاضای
آن میکند که کسی که طول حال عازم بپوشیدن جامهٔ ابریشمی باشد مثلا
و بواسطهٔ عدم قدرت بآن بعمل نیاورده باشد او را مصر نگویند و این
حکم نیز محل نظر است **تابش ششم** در تحقیق عدد کبایر و معنی کبیره
میان اکابر علما اختلاف بسیار واقع است جمعی از ایشان گفته اند کبیره
هر گناهی است که خدای تعالی در قرآن مجید بر آن وعید کرده است

عقاب ح

و بعضی

و بعضی گفته اند که هر گناهی است که خدای تعالی در قرآن شارع از برای
آن حدی قرار داده یا تصریح بوعید در آن کرده و طایفهٔ بر آن رفته اند که هر
معصیتی است که اقدام بآن یا دال بکم باکی و بی پروائی فاعل در امور
دینی و گروهی این قول را اختیار کرده اند که هر گناهی است که حرمتش
بدلیل قطعی معلوم شده باشد و برخی این قول را که هر گناهی که در قرآن
یا حدیث وعید بعقاب شدیدی بر آن شده باشد و از ابن مسعود نقل است
که گفته است از اول سورهٔ نسا تا این آیه بخوانید که ان تجتنبوا کبائر
ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم آنچه این سوره
متضمن نهی از آن باشد کبیره است و باقی صغیره و جماعتی گفته اند جمیع
گناهان کبیره اند زیرا که همه درین معنی شریکند که در ضمن آن مخالفت امر
الهی بفعل می آید و آنکه اطلاق کبیره و صغیره بر آن می کنند بطریق اضافه
بما فوق و ما تحت است یعنی گناهی که عقابی که بر آن مترتب است بیشتر از عقاب
گناه دیگر است نسبت بآن کبیره است و نسبت بآنچه عقاب آن کمتر است
از آن صغیره مثلا بوسه نسبت بزنا صغیره است و نسبت بنظر و لمس کبیره
و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این قول کرده است
کلامی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست این قول مذهب علمای ماست
رضوان الله علیهم زیرا که ایشان گفته اند گناهان همه کبیره اند نهایتش آنکه

بعضی از بعضی اکبرند وصغیره درمیان گناهان نیست واینکه بعضی را
صغیره میگویند قیاس بگناهی است که ازان بزرگتر است واستحقاق
عقاب بفعل آن بیشتر بهم میرسد انتهی ترجمة کلامه وبعضی گفته اند گناهان
کبیره هفتند شرک بخدا و قتل نفس که خدای تعالی حرام کرده است الا
و قذف محصنه و خوردن مال یتیم و زنا و گریختن از جنگ کفار و عقوق
والدین مترجم گوید بیان این اجمال آنکه بعضی از علما بران رفته اند که
گناهان کبیره که آیهٔ مذکور متضمن آنست منحصرند در هفت گناه اول شرک
بالله یعنی شریک گرفتن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت و اورا
یکتای بی همتا ندانستن قال تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به
یعنی بدرستی که حضرت عزت نمی آمرزد گناهی را که متضمن شرک باو باشد
و قال تعالی ومن یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وما
ویه النار یعنی هر کس شرک آرد بخدای تعالی و مر او را در پرستش
و عبادت شریک قرار دهد و او را یکتای بی همتا نداند به تحقیق که حرام می شود
بر وی بهشت و جای مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود دوم خون ناحق
یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه از جانب شرع اقدس رخصت آن
حاصل باشد که ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فیها یعنی هر کس بکشد از روی قصد و عمد مومنی را که عالم باشد

بایمان او

بایمان او
وداند که کشتن او حرام است باداش عمل او دوزخ است که جاوید دران
مقام کند سیوم قذف محصنات یعنی بزنا نسبت دادن زنان شوهر دار را
که ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات
لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم
یعنی آنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهر دار که بزیور ایمان آراسته
باشند لعنت کرده شده اند و در معرض سخط و غضب الهی در آمده در دنیا و در
آخرت و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ و عقاب شدید و در حدیث
وارد است که من رمی محصنا او محصنة احبط الله عمله
ویسلط علیه یوم القیمة الف ملک بین یدیه ومن
خلفه ینهشون لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هر کس
دشنام بزنا دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهر دار باشد
مرتبه قبول ندهد خدای تعالی عمل او را هرگز و مسلط سازد بر و روز باز پسین
هزار فرشته را که از پس و پیش او در آیند و گوشت بدن او را میریزانیده
باشند بعد ازان فرمان دهد که او را بسوی آتش دوزخ برند چهارم
تصرف در مال یتیم بر خلاف حق که ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم
نارا وسیصلون سعیرا یعنی بدرستی که آنان که می خورند مال

نیست
یتیم را و انتفاع می برند از آن از روی ستم و بیداد انیست وجز این
که می خورند در شکمهای خود آتش را زود باشد که در گرفته شوند با آتش
دوزخ و بباید دانست که مراد بخوردنِ مال یتیم درین آیت مجرد خوردن
که عبارت از مضغ و ابتلاع است نیست بلکه مراد مطلق نفع یافتن
از آنست خواه بعنوانِ خوردن باشد و خواه بنحوِ دیگر و تعبیر از آن بخوردن
بواسطه آنست که ظاهرترین منافع آن خوردن است و تقیید بظلم
بواسطه آنست که اگر نفع بردن از آن بر وجه حق باشد مثل آنکه در
عوض اجره عملی که بجهت ایشان کرده باشد گرفته باشد یا آنکه بعد
از رعایت غبطه یتیم بعنوانِ قرض باز یافتِ آن کرده باشد حرام نخواهد
بود و عقابِ مذکور بران ترتب نخواهد داشت اگر گویند هرگاه گرفتنِ
آن بعنوان اجرهٔ عمل یا بر سبیل قرض باشد هر آینه انتفاع از آن
انتفاع از مالِ خود خواهد بود نه از مال یتیم پس بعد از اضافه مال یتیم
بجهت اخراج آن احتیاج بتقیید ظلماً نباشد جوابش آنست که مسلم
نمیداریم که انتفاع مذکور را در عرف انتفاع بمالِ یتیم نگویند بلکه
انتفاع بمال یتیم هست نهایتش بر وجه غیر مشروع زیرا که در صدق
معنی مشتق چنانچه سبق ذکر یافت بقای معنی مشتق منه لازم
نیست و بر تقدیر تسلیم آن می تواند بود که تقیید بظلم بواسطه

زیادتی

زیادتی تأکید و مبالغه باشد تنبیه بر آنکه تصرف در مال یتیم نیست مگر محض ظلم
و ستمکاری و در تفسیر کبیر آورده است که روز قیامت خورندگان مال یتیم
بعرصه گاه قیامت درآیند در حالتی که آتش که درون ایشان از آن بر باشد
زبانه میکشیده باشد و بر دهان و بینی و گوش و چشم ایشان ظاهر می شده
باشد و اهل عرصات ایشان را باین علامات می شناخته باشند که ایشان اند
که در دار دنیا مبادرت بخوردنِ مال یتیم کرده اند حکمت را توفیقِ در گذشتن
از آن روزی باد بجم زنا کردن و برخلاف قانونِ شریعتِ غرّا با امر و
مباشرتِ زنان شدن که وَمَن یَفعَل ذٰلِکَ یَلقَ اَثاماً یُضاعَف
لَهُ العَذابُ یَومَ القِیٰمَةِ وَیَخلُد فیهِ مُهاناً یعنی کسی که بفعل آورد
شرک بخدا و خونِ ناحق و زنا را یابد جزای بدکرداری خود را و دو چندان
شود مر او را عذاب روزِ باز پسین و جاوید بماند در آن عذاب در حالتی
که خوار و بی اعتبار باشد از عبدالله مسعود روایت شده است که گفت از
رسول خدای پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از
دیگر گناهان بیشتر فرمودند آنکه با خدای خود دیگری را در عبادت شریک
سازی و او را یکتای بی همتا ندانی گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند
آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه مبادا تقسیمی از طعام تو با تو بخورد
گفتم بعد از آن کدام گناه فرمودند آنکه زنا کنی با زنِ همسایهٔ خود بعد از آن

بواسطهٔ تصدیق کلام آنحضرت این آیه نازل شد و اوّل آن آیه اینست
وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ
الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ و در حدیث از امام جعفر
صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت از پدر بزرگوار خود
امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند که لِلزَّانِي سِتُّ خِصَالٍ ثَلٰثٌ فِي
الدُّنْيَا وَثَلٰثٌ فِي الْآخِرَةِ أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الدُّنْيَا فَإِنَّهُ يَذْهَبُ
بِنُورِ الْوَجْهِ وَيُورِثُ الْفَقْرَ وَيُعَجِّلُ الْفَنَاءَ وَأَمَّا اللَّوَاتِي
فِي الْآخِرَةِ فَسَخَطُ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَسُوءُ الْحِسَابِ وَالْخُلُودُ
فِي النَّارِ یعنی مر زناکننده را شش خصلت حاصل است سه در دنیا
و سه در آخرت امّا آنکه در دنیاست آنست که نور روی را می برد و درویشی
می آرد و فنا و زوال را نزدیک میگرداند و امّا آن سه که در آخرت است
حیات
سخط و غضب پروردگار عزّ و جلّ است که روز قیامت او را فرا خواهد گرفت
و ناخوشی و صعوبت حساب که از دادن آن گزیری نخواهد داشت
و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای مشرکان و کافران است ششم
گریختن از جنگ کافران گاهی که در رکاب معصوم یا نایب او باشد قال تعالی
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا
تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا

لقتال

لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ یعنی ای آنان که ایمان آورده اید به پیغمبر خدای چون ببینید آنها را
که کافرانند انبوه شده و درهم پیوسته برای جنگ مگردانید بر ایشان
پشتها را یعنی هزیمت مکنید و مگریزید و هر کس بگرداند بر ایشان در آن روز
پشت خود را و بگریزد مگر آنکه برگردیدن او بقصد آن باشد که دشمن را
بر جنگ دلیر سازد پس بجانب او بازگردد یا پناه جوید بگروهی از مسلمانان
تا مدد او شوند بتحقیق که بازگردد بخشم بزرگ از خدای تعالی و بازگشت او
دوزخ باشد و بد جای بازگشتنی است دوزخ هفتم عاق شدن بر پدر
و مادر و عصیان ایشان ورزیدن زیرا که حضرت عزّت عاق مادر
و پدر را جبار شقی خوانده است آنجا که فرموده است وَبَرًّا بِوَالِدَتِي
وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا و فرموده است وَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ
یعنی بر روی پدر و مادر کلمهٔ خشونت آمیز مگوی و از ایشان بتنگ میا
و صحبت ایشان را گران مشمر و بانگ بر ایشان مزن که خشنودی خدای
تعالی از تو بخشنودی و رضای ایشان بازبسته است و در حدیث
وارد است که فَلْيَعْمَلِ الْعَاقُّ مَا شَاءَ فَلَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ
یعنی هر کس عاق پدر و مادر شود گو هر گناهی که خواهد بعمل آرد که هرگز
روی بهشت نخواهد دید و درین باب که گناهان کبیره منحصر اند درین

هفت گناه که امهات معاصی اند و آیات قرآنی بر ذم ایشان ناطق است
حدیثی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله نیز روایت شده است و آن اینست
اَلْکَبائِرُ سَبْعٌ اَعْظَمُهُنَّ الْاِشْراکُ بِاللهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ
وَالزِّنا وَاَکْلُ مالِ الْیَتیمِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَةِ وَعُقُوقُ الْوالِدَیْنِ
وَالْفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ فَمَنْ لَقِیَ اللهَ سُبْحانَهُ وَهُوَ بَرِیٌّ مِنْهُنَّ کانَ
مَعی فی بُحْبُوحَةِ جَنَّتِهِ مَصارِیعُها مِنْ ذَهَبٍ یعنی گناهان
کبیره هفت اند بترتیبی که مذکور شد پس هر کس در موقف لقای الهی در آید
و ازین هفت گناه پاک باشد هر آینه با من مقام خواهد داشت در وسط بهشتی
که دروازهای آن از طلای احمر باشد و بعضی سیزده گناه دیگر را نیز از کبایر
شمرده اند که با آنکه در اصل بطریق اجمال مذکور است بتفصیل ذکر می یابد
اول لواطه که عبارت از نزدیکی کردن بپسران و مردان است و آن
گناهی است بزرگ و خطائی است عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله روایت شده است که لَمّا عَمِلَ قَوْمُ لُوطٍ ما عَمِلُوا
بَکَتِ الْاَرْضُ اِلی رَبِّها حَتّی بَلَغَتْ دُمُوعُها اِلَی السَّماءِ وَ
بَکَتِ السَّماءُ حَتّی بَلَغَتْ دُمُوعُها الْعَرْشَ فَاَوْحَی اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ اِلَی السَّماءِ اَمْطِری عَلَیْهِمُ الْحِجارَةَ وَاَوْحی
اِلَی الْاَرْضِ اَنْ اخْسِفی بِهِمْ یعنی چون قوم لوط پیغمبر

علی

علی نبینا و علیه السلام بعمل آوردند آنچه بعمل آوردند بگریست زمین از عظمت
آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه اشکهای او بآسمان رسید و بگریست
آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت
بآسمان که برایشان سنگ ببار و وحی فرستاد بزمین که ایشانرا بخود در کش
و فرو بر و ایشان بفرموده عمل نمودند تا رسید بایشان آنچه رسید و نقل است
که قبل از قوم لوط علیه السلام از کسی اقدام باین عمل واقع نشده بود که
مَا سَبَقَکُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِینَ و در حدیث وارد است
از امیر المومنین علیه السلام که قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اِنَّ اللهَ تَعالی حینَ اَمَرَ اَنْ یَهْبِطَ آدَمُ وَزَوْجَتُهُ
وَهَبَطَ اِبْلیسُ وَلا زَوْجَةَ لَهُ وَهَبَطَتِ الْحَیَّةُ وَلا زَوْجَ لَها
فَکانَ اَوَّلُ مَنْ یَلُوطُ بِنَفْسِهِ اِبْلیسُ فَکانَتْ ذُرِّیَّتُهُ مِنْ
نَفْسِهِ وَکَذلِکَ الْحَیَّةُ یعنی بدرستی که خدای تعالی وقتی که
فرمود آدم علی نبینا و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود و
ابلیس فرود آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و جفت او با او
نبود پس اول کسی که اقدام بلواطت نمود با نفس خود ابلیس بود پس
ذریه او از و در وجود آمدند و همچنین مار و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت است که کانَ قَوْمُ لُوطٍ اَفْضَلَ قَوْمٍ خَلَقَهُمُ اللهُ

بلغ

فظلبهم ابليس الطلب الشديد وكان من فضلهم انهم
اذا خرجوا الى العمل خرجوا باجمعهم وتبقى النساء خلفهم
فاتى ابليس عبادتهم وكانوا اذا رجعوا خرب ابليس
ما كانوا يعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا الذي
يخرب متاعنا فرصدوا فاذا هو ابليس كاحسن ما يكون
من الغلمان فقالوا انت الذي تخرب متاعنا فقال
نعم مرة بعد مرة فاخذوه واجتمع رايهم على ان يقتلوه
فبيتوه عند رجل فلما كان الليل صاح فقال الرجل ما لك
فقال كان ابي ينومني على بطنه فقال الرجل فنم على
بطني قال فلم يزل بذلك الرجل حتى علمه ان يعمل
بنفسه فالاول علمه ابليس والثاني علمه هو ثم انفلت منهم
فاصبحوا فجعل الرجل يخبرهم بما يفعل الغلام ويعجبهم منه
شيء لا يعرفونه فوضعوا ايديهم فيه حتى اكتفى الرجال
بعضهم ببعض ثم جعلوا يرصدون مارة الطريق فيفعلون
بهم حتى ترك مدينتهم الناس ثم تركوا نساءهم فاقبلوا
على الغلمان فلما راى ابليس لعنه الله قد احكم امره
في الرجال دار الى النساء فصير نفسه امراة ثم قال ان

افل ففر بر

رجالكن يفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتن فيما بينكن
ففعلن وعلى ذلك يعظهم لوط عليه السلام ويوصيهم فلم يقبلوا
منه ولم يطيعوا حتى استغنت الرجال بالرجال والنساء بالنساء
فلما كملت عليهم الحجة بعث الله عز وجل جبرئيل وميكائيل
واسرافيل عليهم السلام في زي غلمان عليهم اقبية
فمروا بلوط وهو يحرث فقال اين تريدون فما رايت اجمل
منكم قط قالوا ارسلنا [illegible] الى رب هذه البلدة قال اولم
يبلغ سيدكم ما يفعل اهل هذه المدينة انهم ياخذون
الرجال فيفعلون بهم حتى يخرج الدم فقالوا امرنا سيدنا ان
نمر وسطها قال فلي اليكم حاجة قالوا وما هي قال تصبروا ههنا
حتى ياتي اختلاط الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال جيئي
لهم بخبز وجيئي لهم بماء وجيئي لهم بعباء يتغطون
بها عن البرد فلما ان ذهبت الى البيت فاقبل المطر في
الوادي فقال لوط الساعة يذهب بالصبيان الوادي قال
قوموا حتى نمضي فجعل لوط يمشي في اصل الحايط وجعل جبرئيل
وميكائيل واسرافيل يمشون وسط القرية فقال يا بني ههنا
فقالوا امرنا ان نمر في وسطها وكان لوط يستغنم الظلام ومر

كملت بر

سيدنا صح

پس شیطان نه پسندید از ایشان و خود را بر عبادت ایشان زد و
آن چنان بود که چون بر میگشتند آنچه از زراعت ساخته و پرداخته بودند
همه را خراب و ابتر می یافتند و نمیدانستند که آن عمل از که صادر میشود پس
بهم گفتند بیایید تا کمین کنیم و ببینیم که کیست اینکه متاع ما را خراب میکند پس
چون کمین کردند دیدند شیطان را بصورت امردی در کمال حسن و ملاحت
با و گفتند تو یی که متاع ما را همیشه خراب میکنی گفت بلی منم که چند مرتبه این
کار کرده ام و میکنم پس همه اتفاق کردند و رایهای خود را بآن قرار دادند
که او را بکشند و او را یکی از مردان خود ببردند که شب پیش او ببرد و چون
صباح شود برای خود پیش ساختند چون شب دست داد آن پسر شروع در
فریاد کرد آن مرد از سبب فریاد پرسید گفت هر شب که پدر خود می خوابیدم
پدر من مرا بر روی سینه خود می خوابانید آن مرد از سادگی که داشت گفت
بیا بر روی سینه من بخواب چون ابلیس چنان کرد خود را بدو می مالید و
او را راه نمود که کار بد میکرد تا انکه او را ابرام داشت و تعلیم او کرد که با و
آن کار بکند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود و دوم آن مرد بود
که از ابلیس آموخته بود و بعد از آن راه نمود این عمل از ایشان بدیگران
واقع شد پس چون آن شب را بصباح آوردند آن مرد باقی قوم را از آنچه شب
واقع شده بود خبر داد و خوش افتاد ایشان را آن عمل که تا آن وقت ندانسته

ابلیس لعنه الله و اخذ من حجر امرأة صبیا و طرحه فی البئر فصاح
اهل المدینة کلهم علی باب لوط فلما نظروا الی الغلمان
فی منزل لوط فقالوا یا لوط قد دخلت فی عملنا قال هؤلاء
ضیفی فلا تفضحون قالوا هم ثلثة خذ انت واحدا و اعطنا اثنین
قال فادخلهم الحجرة قال لوط لو ان لی بکم قوة اهل بیت یمنعون
منکم قال تحداقبوا فکسروا باب لوط و طرحوا لوطا فقال له
جبرئیل علیه السلام انا رسل ربک لن یصلوا الیک و اخذ کفا من
بطحا و ضرب بها وجوههم و قال شاهت الوجوه فعمی اهل
المدینة کلهم فقال لهم لوط یا رسل ربی بما امرتم فیهم
قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال لی الیکم حاجة قالوا
ما حاجتک قال تاخذونهم الساعة قالوا یا لوط ان موعدهم
الصبح الیس الصبح بقریب لمن ترید ان یوخذ و اخذ انت
بناتک و امض ودع امرأتک یعنی قوم لوط پیغمبر علیه السلام
فاضلترین قومها بودند که حضرت عزت آفرین بود ایشان را پس طلب کرد
و بسوی خود خواند شیطان ایشان را خواندی از روی شدت و جهد
تمام و از جمله فضل ایشان آن بود که چون بعلی بیرون می آمدند همه یکبار
بر می آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب می بودند

بری

بودند پس دست در آن عمل نهاده مردانِ ایشان با مردانِ ایشان بآن

کار در آمدند بعد از آن در سر راهها کمین میکردند و هر کس میگذشت او را میگرفتند

و با او این عمل میکردند تا مردم ترکِ آمدن بشهر ایشان نمودند و ایشان دست

از زنان باز داشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند چون شیطان دید که

کارِ او در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفتهٔ عملِ او شدند متوجه

زنان شد و خود را بصورت زنی بر آورد و در برابر ایشان آمد و گفت

مردانِ شما بعضی با بعضی باین عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابلِ ایشان

خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشان را بر سحق و طبق زدن

ترغیب نمود و ایشان نیز بآن کار در افتادند پس لوط علیه السلام چون

آن حال را از قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد

و ایشان را بر ترکِ آن امر امر نمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعتِ او

در نمی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی

خدای تعالی

شدند و زنان بزنان از مردان غنی حاصل کردند پس جبرئیل و میکائیل

و اسرافیل را بر ایشان فرستاد در صورت پسران صاحب جمال با لباسهای

نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت

اشتغال داشت لوط چون ایشان را دید گفت اراده کجا دارید که

من بزبانی شما هرگز کسی ندیده ام گفتند ما را خواجهٔ ما فرستاده است

از

نزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر بخواجهٔ شما نرسیده است که مردم

این شهر در چه کاراند بدرستی که ایشان مردمی را که بر ایشان وارد می شوند

میگیرند و با ایشان مباشرت میکنند تا آنکه خون از ایشان روان می شود

ایشان گفتند خواجهٔ ما فرموده است که ما از میانِ این شهر بگذریم لوط گفت

پس مرا بشما حاجتی است اگر بر آرید آنرا گفتند حاجت تو چه چیز است گفت

حاجت من آنست که اینجا صبر کنید تا شب دست دهد و عالم تاریک گردد

پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای

ایشان پارهٔ نان حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عبایی بیاور

که خود را بآن بپوشند و از سرما ایمن گردند چون دختر بخانه رفت باران

در رود خانه سر کرد لوط با خود گفت همین ساعت رود خانه طغیان

خواهد کرد و این پسران را خواهد برد و با ایشان گفت برخیزید که با شما بشهر

رویم و چون بشهر آمدند لوط در پناه دیوار براه میرفت و ایشان در میان

شهر میخرامیدند لوط گفت ای پسرانِ من اینجا براه روید که من می روم

ایشان گفتند که خواجهٔ ما ما را فرموده است که از میانِ شهر میگذشته باشیم

و ما تخلف حکمِ او نمی توانیم کرد و لوط تاریکی شب را غنیمت میدانست

و بران اعتماد کرده بود که کسی ایشان را نخواهد دید تا ایشان را بخانهٔ

خود در آورد پس شیطان حیلهٔ بر انگیخت و طفلی را از کنار زنی بر گرفت

و در چاهی انداخت شورش در مردم شهر افتاد و هجوم بر در خانهٔ لوط
آوردند و فریاد و آغاز نهادند چون بخانهٔ لوط در آمدند آن پسران را آنجا
دیدند زبان تشنیع بر و گشودند که ای لوط تو نیز بعمل ما در آمدی و آنچه
ما را از آن منع میکردی خود بآن قیام نمودی لوط گفت ای قوم این
پسران مهمانان من اند زنهار که مرا فضیحت مکنید و بر امون ایشان نگردید
ایشان گفتند ما از سر اینها نمیگذریم دو نفر از ایشان را بما گذار و خود یکی را
تصرف نمای راوی گوید پس لوط ایشان را داخل حجره ساخت و گفت
چه می شد اگر مرا اهل بیتی می بود که قوت آن میداشتند که ایشان را از من
منع کنند راوی گوید ایشان در در خانهٔ لوط مدافعت میکردند و لجاجت
می نمودند تا آنکه در خانه را شکستند و لوط را بر کناری انداختند پس جبرئیل
علیه السلام در مقام اظهار خود در آمد گفت ای لوط دغدغه بخاطر راه
مده که ما رسولان پروردگار تو ایم که بواسطه دفع ایشان آمده ایم
و ایشان را بر تو دستی نیست و در حال کف خاکی بر گرفت و بر رویهای
ایشان ریخت و گفت شاهت الوجوه در حال جمیع آن شهر کور شدند
و چشمهای ایشان از دیدن افتاد و لوط علیه السلام دانست که ایشان
بکاری آمده اند گفت ای رسولان پروردگار من از جانب خدای بچه
کار مامور شده اید گفتند ماموریم با آنکه ایشان را سحر بجزای خود برسانیم

حال م

لوط گفت پس مرا بشما حاجتست گفتند چه چیز است حاجت تو گفت حاجت
من آنست که در ساعت بعذاب موعود من عمل کنید و ایشان را یک ساعت دیگر مهلت
ندهید گفتند ای لوط موعد امر مذکور صباح است و نه صباح نزدیکست
از برای اهلاک چیست که میخواهی هلاک ایشان را پس بگیر دست دختران خود را
بکناری کش و زن خود را بگذار که او نیز بواسطهٔ کفر خود مستوجب عذابست
تا اینجا بود ترجمهٔ حدیث مذکور و در کلام مجید وارد است که وَمَا هِيَ مِنَ
الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ یعنی از ظالمان امت تو ای محمد بعید نیست که مرتکب
عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن می شود از اهل ظلم و عدوان
خواهد بود و پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده است که مَنْ كَانَ مُولَعًا
بِلُوطِيِّ الرِّجَالِ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْعُوَ الرِّجَالَ إِلَى نَفْسِهِ یعنی کسی که حریص باشد
در مباشرت مردان نمیرد تا مردان را بجانب خود نخواند که با او همان عمل بجای
آورند و نیز از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که مَنْ نَكَحَ
امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا أَوْ رَجُلًا أَوْ غُلَامًا حُشِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَنْتَنَ مِنَ الْجِيفَةِ يَتَأَذَّى بِهِ النَّاسُ حَتَّى يَدْخُلَ جَهَنَّمَ
وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا وَأَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ
وَيُدْخَلُ فِي تَابُوتٍ مَشْدُودٍ بِمَسَامِيرَ مِنْ حَدِيدٍ وَيُضْرَبُ
عَلَيْهِ التَّابُوتُ بِصَفَائِحَ حَتَّى يَتَشَكَّ فِي تِلْكَ الْمَسَامِيرِ فَلَو

بلغ

وَضَعَ عِرْقٌ مِنْ عُرُوقِهِ عَلَى أَرْبَعِمِائَةِ أَلْفِ لَمَاتُوا جَمِيعًا
وَهُوَ أَشَدُّ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يعنی هر کس مباشرت نماید بازن
از راه دیگر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی حشر کند خدای تعالی او را روز قیامت
بجائی که بدبوی تر باشد بدن او از مرداری چنانچه در آزار باشند اهل محشر
از آن بوی تا داخل دوزخ شود و قبول نکند خدای تعالی از و صرف کردن
مالی را در راه خدای تعالی و عدالتی که در احکام بکار برد و عمل او را از مرتبه
قبول یا همین باز دارد و در آورد او را در تابوتی که از میخهای آهنین
در هم آورده باشند و بر روی او زده می شده باشد صفایح آن تابوت را
تا از هم بپاشد و ریزه ریزه شود در ان مسامیر پس اگر رگی از رگهای بدن
او را بر بدن چهار صد هزار کس بگذارند همه هلاک شوند و عذاب او سخت
ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از امیر المومنین علی علیه السلام
روایت شده است که اَللِّوَاطُ مَا دُونَ الدُّبُرِ وَأَمَّا
الدُّبُرُ فَهُوَ الْكُفْرُ یعنی لواط که این احادیث در باب عقاب آن
وارد است ملاعبه باز بر موضع مخصوص است اما وطی موضع مخصوص
کفر محض است اَجَارَنَا اللهُ وَإِيَّاكُمْ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ
مِنْ ذَلِكَ دوم ربا یعنی سود زر خوردن الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ

الشیطان

الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ یعنی آنانکه سود زر می خورند بر نمیخیزند از قبرهای
خود مگر چنانچه بر میخیزد کسی که دریافته باشد او را جن از مس زعم عرب
این بوده که چون جن مس بدن آدمی نماید و بدن خود را به بدن او
رساند عقل او ضایع می شود و خبط دماغ بهم میرساند پس کلام الهی بر طبق
زعم ایشان نازل است و حاصل کلام آنست که خورندگان سود زر روز قیامت
بشکل دیوانها و مجانین محشور خواهند شد و اهل عرصات ایشان را باین
علامت خواهند شناخت در مجمع البیان روایت کرده است از پیغمبر
صلی الله علیه و آله که لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ رِجَالًا
بُطُونُهُمْ كَالْبُيُوتِ فِيهَا الْحَيَّاتُ تُرَى مِنْ خَارِجِ بُطُونِهِمْ
فَقُلْتُ يَا جَبْرَئِيلُ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ أَكَلَةُ
الرِّبَا یعنی شبی که مرا باسمان می بردند گروهی را دیدم که شکمهای
ایشان در بزرگی مانند خانها بود و در ان جا کرده بودند ماران
که از بیرون آن خانها دیده می شدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند
و بچه گناه مستوجب آن عقوبت شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که
در دنیا سود زر خورده اند و مراد بخوردن سود زر گرفتن آن و نفع
بردن از انست خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بنحو دیگر و تعبیر
از ان بخوردن که در آیت و حدیث ارتکاب شده بنا بر آنست

که سبق ذکر یافت فتنه گرو بباید دانست که ربا بر دو قسم است
ربا در بیع و شری و ربا در قرض ربا در بیع و شری آنست که جنسی را
بفروشند بهمان جنس که بعد از مدتی بگیرند بچیزی زیاده بر مقدار آن
و ربا در قرض آنکه نقدی یا جنسی را بقرض بدهند بمدت معین و بازای آن
مدت چیزی زیاده بر نقد یا جنس مذکور بگیرند و ربا در بیع و شری باتفاق
حرام است مگر در جنسی که معتاد در بیع و شرای آن وزن و کیل نباشد
یعنی بترازو کشیدن نمی شده باشد و بکیل در نمی آمده باشد مثل تخم
مرغ و گردکان و امثال آن که در اینها نزد بعضی جایز است مثل آنکه
ده تخم مرغ را بفروشند که بعد از یکماه دوازده بگیرند و ربای در قرض
مطلقا حرام است سیوم سحر و جادویی که وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ
اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ یعنی هر آینه به تحقیق
که دانسته اند یهود که کسی که بخرد سحر را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست
او را در آخرت بهره از نیکویی چهارم غیبت یعنی که سبق ذکر یافت
قال الله تعالی وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ
أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ یعنی باید
که غیبت نکند بعضی از شما ای امت محمد بعضی را آیا دوست میدارد
یکی از شما که می خورده باشد گوشت برادر مومن خود را که مرده شده باشد [در حالتی]

یعنی

یعنی چنانچه مکروه میدارد خوردن آنرا باید که غیبت را نیز مکروه دارد که
غیبت بمنزلهٔ آنست و در حدیث وارد است که پیغمبر صلوات الله علیه
و آله فرموده است که إِيَّاكُمْ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ
مِنَ الزِّنَا إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يَزْنِي وَيَتُوبُ اللهُ لَهُ وَإِيَّاكُمْ [فیتوب]
وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ صَاحِبَ الْغِيبَةِ لَا يَغْفِرُ اللهُ لَهُ حَتَّى
يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ یعنی بر شما باد که از غیبت احتراز نمایید که
غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت زنا سختتر بدرستی
که مرد گاه هست که مرتکب زنا می شود و چون از آن توبه کرد خدای تعالی
توبهٔ او را قبول میکند و او را می آمرزد و بر شما باد که غیبت مکنید که غیبت
کنند با وجود توبه آمرزیده نمی شود تا شخصی که غیبت او کرده است
از و در نگذراند و منقول است که خدای تعالی وحی کرد بموسی عمران
علی نبینا و علیه السلام که غیبت کننده اگر توبه کند و توبه از و قبول شود
آخر کسی که به بهشت داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول کسی
که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از امام جعفر صادق علیه السلام
مروی است که هر که روایت کند بر مومنی سخنی و مراد او غیبت
و قدح در مراتب آن مومن باشد حضرت عزت او را از ولایت خود اخراج
نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان نیز او را قبول

نکند و خال مرحوم روح الله روحه در بعضی از مصنفات خود آورده است
که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و تشدید در باب غیبت شده است
و آنرا از اکثر معاصی بزرگتر داشته اند آنست که غیبت اشتمال دارد
بر مفاسد عظیمه که منافات دارد بحکمت بالغه بخلاف دیگر مناهی بواسطه آنکه
شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس و مخالطه و معاشرت مردمان با یکدیگر
واقع است زیرا که اجرای اوامر و نواهی شریعت غرّا بدون تعاون و توافق
میانه بنی نوع میسر نیست و اتفاق موقوف است بر حصول الفت و محبت و رفع
عداوت و نفاق و این حالت صورت پذیر نیست مگر برفع غیبت و اظهار
وداد و شفقت والله اعلم سبحانه اعلم بجم سوگند خوردن بدروغ در حالتی
کرده اند که دروغست که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ
ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا
يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ چه این آیت در شان جمعی نازل است
از علمای یهودی که بواسطه اندک نفعی که شاید بایشان عاید شود پنهان
کردند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله را که در توریت درج بودند
و بدل آن آنچه موافق مدعای ایشان بود نوشتند و سوگند یاد کردند
بدروغ که از پیش خدای تعالی بر این وجه نازل شده تا بنا شد که پیغمبر

صلوات الله

صلوات الله علیه و آله بر ایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی
نازل است که سوگند دروغ یاد کرده بود که صاعی که خریده است و تصرف
نموده کم بر آمده است و خلاصه معنی آن والله اعلم آنست که بدرستی که آنانکه
میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند و سوگندان
آن دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلی الله علیه و آله و تغیر آن
بصفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک و گفته اند که آن صاعی چند جو
و گزی چند کرباس بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام باین عمل نموده
آن گروه هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از ثواب خدای تعالی و سخن نکند خدای تعالی
با ایشان سخنی که بدان خوش دل گردند یا مطلقا سخن نکند با ایشان و محابه در پرسش
اینان را سخن کردن ملائکه با ایشان مفروغ سازد علی اختلاف التفسیرین و بنظر رحمت
در ایشان ننگرد در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را از آلایش گناه و مر ایشان راست
عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام
روایت شده است که مَنْ حَلَفَ يَمِينًا بِاللَّهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَاذِبٌ
فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ یعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و او داند که آن سوگند
دروغ است به تحقیق که بجنگ خدای بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی
بر آمده باشد و ظاهر آنست که مراد بسوگند اینجا سوگندی باشد که اهل شرع اعتبار آن
کرده اند و آن سوگند بخدا است مثل اینکه بگوید وَاللَّهِ یعنی بخدا سوگند یعنی که نفس من

در قبضهٔ قدرت اوست وَالَّذِی فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ یعنی بکسی که شکافت دانه را
وقت روییدن گیاه و آفرینش انسانرا و امثال آن یا بنامهای خدای تعالی که
مخصوص باوست مثل وَاللهِ وَبِاللهِ وَتَاللهِ وَوَالرَّحْمٰنِ و امثال آن یا بنامهای
که مخصوص او نیست نهایت چون آنرا مطلق ذکر کنند ذهن منتقل بحق میشود مگر باو تعالی
مثل وَالرَّبِّ وَالْخَالِقِ وَالرَّازِقِ و آنچه مانند اینها باشد و اما سوگند بنامهای
که ازین قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی شانه و غیر او مثل وَالْمَوْجُودِ وَالْحَیِّ
و امثال آن یا سوگند بغیر خدای تعالی و نامهای مقدسهٔ او مثل سوگند به پیغمبر یا بیکی از ائمهٔ
معصومین
علیهم السلام یا بمصحف و کعبه و امثال آن یا سوگند بصفات خدای تعالی مثل آنکه بگوید
بِجَلَالِ اللهِ وَبِعَظَمَةِ اللهِ و امثال آن سوگند شرعی نیست و به تخلف از آن
کفاره لازم نمیشود و همچنین بعضی عبارتها که در وقت اراده سوگند بعضی عوام بر زبان
می آورند مثل آنکه خدای تعالی از و بری باشد یا دشمنی پیغمبر و ائمه کرده باشد یا کافر
باشد یا مصحف را سوخته باشد یا از دین بیگانه باشد و آنچه ازین قبیل باشد سوگند شرعی
نیست و از معرض اعتبار ساقط است ششم گواهی ناحق که وَأَقِیمُوا الشَّهَادَةَ
لِلّٰهِ یعنی بر پای دارید گواهی را از برای خدای تعالی و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله
روایت شده که مَنْ شَهِدَ شَهَادَةَ الزُّورِ عَلٰی رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَوْ ذِمِّیٍّ
أَوْ مَنْ کَانَ مِنَ النَّاسِ عُلِّقَ بِلِسَانِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَهُوَ مَعَ الْمُنَافِقِینَ
فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمانی

یا کافری

یا کافری که اهل ذمه باشد یعنی بکتابی از کتابهای خدای که بر پیغمبران او نازل شده ایمان
داشته باشد و قبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد و بامان ایشان در امن بسر
آویخته خواهد شد روز قیامت بزبان خود و او با منافقان خواهد بود در طبقهٔ پایین تر
از طبقات دوزخ که موسوم بدرک الاسفل است و از امام جعفر الصادق علیه السلام
نقلست که تَوْبَةُ شَهَادَةِ الزُّورِ أَنْ یُؤَدِّیَ الْمَالَ الَّتِی أَتْلَفَهُ بِشَهَادَتِهِ وَإِنْ
شَهِدَ مَعَهُ آخَرُ یَغْرِمُ نِصْفَ الْمَالِ وَإِنْ کَانُوا ثَلَاثَةً یَغْرِمُونَ بِالسَّوِیَّةِ
یعنی توبهٔ گواهی ناحق آنست که مالی را که بسبب شهادت او از کسی تلف شده باشد بآن
کس ادا کند و اگر با او دیگری در آن گواهی شریک باشد نصفی را از آن او بدهد و نصفی را
آن دیگر و اگر کسان زیاده باشند همه بشراکت بدهند برابر یکدیگر هفتم شراب خوردن که
إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ
الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ یعنی اینست و جز این نیست
فال هم
که شراب و قمار و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت و تیرهای اقداح که بدان میگیرند
پلید پلیدیست که دست حیله و تزویر شیطان بعمل آورده است از ایشان اجتناب کنید و خود را
از آن باز دارید تا باشد که رستگار شوید و فلاح و فیروزی یابید چه درین آیت شرب خمر را
در مقابل پرستش اصنام یاد کرده است کنایت از آنکه هر دو در گناه یکمرتبه دارند و در حدیث
وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که مُدْمِنُ الْخَمْرِ یَلْقَی اللهَ کَعَابِدِ الْوَثَنِ یعنی
شارب خمر در معرض لقای الهی در می آید مانند عبادت کنندهٔ صنم و فرقی میان ایشان نخواهد بود

عقاب

و در کتاب الاعمال که از مصنفات ابن بابویه است آورده که از امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدند که خوردن شراب بیشتر متضمن شراست یا ترک نماز امام علیه السلام فرمودند که شرب خمر یعنی
خوردن شراب بعد از ان فرمودند میدانی سبب آن چیست آن شخص گفت نه ای فرزند رسول خدای
فرمودند لانه یصیر فی حال لا یعرف ربه یعنی او را سبب خوردن آن حالتی
دست میدهد که از شناخت پروردگار خود باز می ماند و هم در کتاب مذکور روایت کرده است
از عبد الله عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در ضمن وعظی که در خطبه آخرین خود بما
میفرمودند فرمودند من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز و جل من الاشیاء
الردیة و من سم العقارب شربة یتساقط لحم وجهه فی الاناء قبل ان
یشربها ثم ینفخ لحمه و جلده کالجیفة یتاذی به اهل الجمع حتی
یؤمر به الی النار و شاربها و عاصرها و معتصرها فی النار
و بایعها و مبتاعها و حاملها و المحمول له الیه و آکل ثمنها سواء فی
مرضها و اثمها الا و من سقاها کان یهودیا او نصرانیا او صابیا
و من کان یشربها من الناس فعلیه کوزر من شربها الا و من باعها او اشتراها
لغیره لم یقبل الله عز و جل منه صلوة و لا صیاما و لا حجا و لا
اعتمارا حتی یتوب منها و ان مات قبل ان یتوب کان حقا علی الله
تعالی ان یسقیه بکل جرعة فی الدنیا شربة من صدید جهنم یعنی کسی
شراب خورد در دنیا می خوراند او را خدای تعالی در آخرت از چرکهای فاسد شده و زرد

عقربها

عقربها خبیثی که بریزد از عفونت و حدت آن تمام گوشت روی او در ظرف قبل
از آنکه بر لب گذارد پس از هم بپاشد گوشت و پوست او مانند مرداری و آزار داشته باشند از ان
اهل قیامت تا آنکه فرمان دهند که او را بدوزخ برند و خوردن شراب و فشاردن آن
در آتش دوزخ خواهند بود و فروشنده آن و خرنده آن و بردارنده آن و کسی که بجهت آن
بمی دارند و خورنده بهای آن مساوی اند در احداث مرض و برابرند در گناهان آن آگاه باشید هر کس
بمردم خوراند اگر یهودی باشد یا نصرانی یا از دین برگشته و هر کسی بخوراند از ایشان مردم بنویسند بر او
گناه کسی که خورده است آن را و کسی که بخرد آن را یا بفروشد از برای غیر خود قبول نمیکند خدای تعالی
از و نمازی را و نه روزه را و نه حجی را و نه عمره را تا آنکه توبه کند از ان و اگر بمیرد پیش از آنکه
توبه کند بر خدای تعالی لازم خواهد بود که بخوراند او را بهر جرعه که در دنیا از ان خورده است
شربتی در آخرت از صدید جهنم که عبارت از ریم بدن دوزخیان است که در دیگهای
دوزخ جمع میکنند تا چون اهل دوزخ تشنه شوند رفع تشنگی خود بآن نمایند هشتم
استحلال کعبه یعنی حلال داشتن اموری که در حرم کعبه اقدام بآن حرام است مثل
کشتن صید و صید کردن کبوتران و امثال آن که در محل خود بتفصیل مذکور است

حرم

قال الله تعالی و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم یعنی
و هر کس اراده کند در آن کردن از راه راست را از ظلم و ستم کاری بچشانیم او را

روی

عذاب دردناک و الحاد در حرم بقول بعضی مفسرین بر خود حلال ساختن حرام است
در آن و گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر چیزی است که گناه باشد حتی دشنام

دادن نان و خوردن و داشتن طعام و امثال آن و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم کعبه
موجب استحقاق عذابست و اگرچه اقدام بآن واقع نشود بخلاف مواضع دیگر غیر حرم
که چون کسی اندیشه گناه نماید تا بفعل نیاورد آنرا مستوجب عذاب الهی نشود و بمجرد اراده
آن عقابی مترتب نیست چنانچه در همین کتاب عنقریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و ابن
مسعود رضی الله عنه نقل کرده است که اگر کسی در عدن اندیشه نماید که کسی را در حرم مکه
بقتل آورد عذاب الیم خواهد چشید و گفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوص است بتضاعف
حسنات و زیاده شدن ثواب عبادات چنانچه نماز در آن مثلا با چندین نماز در غیر آن
برابر است و احادیث بسیار درین باب وارد شده جزای مساوی و عقابی
که بر مناهی مترتب است نیز در آن بیشتر است از سایر مواضع نهم دزدی که والسارق
والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا یعنی مردی که دزدی کند
و زنی که مرتکب دزدی شود ببرید دستهای ایشانرا بجزای عملی که مرتکب شده اند و قال
رسول الله صلی الله علیه و آله اربعة لا یدخل بیتا الا خربت و لا تعمر
بالبرکة الخیانة والسرقة وشرب الخمر والزنا یعنی چهار چیزند که
داخل خانه نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را چنانچه هرگز عمارت نیابد امانت را خیانت کردن
و دزدی نمودن و مباشر شرب خمر شدن و زناکاری دهم نقض عهد و شکستن پیمانی که
با خدای تعالی یا پیغمبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد
که اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار یعنی آنانکه شکستند عهد را که

باخدای

باخدای خود بسته اند بعد از محکم ساختن آن بقبول و اعتراف و میبرند آنچه خدای تعالی
فرموده است که برسر پیوندد آن باشد که ایمان بپیغمبران و کتابهای اوست و فساد کنند بسبب آن
در زمین مر ایشانراست سخط و غضب الهی و دوری از رحمت او و مر ایشانراست بدی عاقبت
در دنیا و آخرت یازدهم تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دیار کفر ببلاد
اسلام و بشرف اسلام فایز شدن باز بدیار کفر نقل کردن و قرار اقامت آنجا دادن
و لفظ تعرب درین مقام بعین و غین هر دو روایت شده است بمعنی در آمدن بمیان
اعراب بادیه نشین یا مأخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن از وطن است و در نهایه
ابن اثیر بعین بی نقطه مذکور است و روایت غین نقطه دار ذکر نشده و در کلام بعضی
مذکور است که تعرب بعد الهجرة درین زمان بعد از اشتغال به تحصیل علم و بهره از آن
یافتن ترک آن دادن است و خود را از آن غریب ساختن والله اعلم دوازدهم
یأس از خدای تعالی و ناامید شدن از رحمت او که ولا تیأسوا من روح الله انه
لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی ناامید مشوید از رحمت
خدای تعالی بدرستی که شان اینست که ناامید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران سیزدهم ایمن بودن
از مکر خدای که فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمیشوند از مکر خدا
مگر گروه زیانکاران که بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و مکر خدای کنایه از
ناگاه گرفتن و بی آنکه آگاهی بآن بهم رسد مواخذه نمودن است و بعضی چهارده گناه دیگر را
نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شد و آنها نیز باآنکه در اصل بر وجه اجمال مذکور است

بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید اول میتة خوردن و مراد بمیتة مرده از هر صنف
حیوانات و مرغان است که نفس سایله داشته باشند یعنی در وقت بریدن عروق
خون او بموت و دفق بیرون آید و روح او بی تذکیه که عبارت از ذبح بر قانون
شریعت غرا است از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن
و خواه وحشی مثل آهو و نخچیر و مرغان صحرایی دوم خوردن خون و مراد بآن خونیست
که روان باشد خواه از حیوان ماکول اللحم باشد و خواه از حیوان غیر ماکول اللحم اما خونی
که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم گوشت دارد اگر از حیوان ماکول اللحم است
مثل گوسفند و گاو و امثال آن حلال است و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مثل
شیر و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت شده است مانند جگر
مثل آنست یعنی تابع گوشت نهایتش در سپرز خلاف شده است میان علما بعضی
حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است
رضوان الله علیهم
سیوم خوردن گوشت خوک و پوست و استخوان و خون او مطلقا تابع گوشت
چهارم خوردن گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده نشود
و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرآنست که حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ
انعام
الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ و اجماع علمای اسلام نیز بر حرمت آن منعقد است
بقره
و احادیث نبوی علیه السلام بر طبق آن وارد پنجم خوردن سحت که وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ
يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا

یعملون

يَعْمَلُونَ یعنی می بینی ای محمد بسیاری از منافقان را که شتاب میکنند در اقدام
بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و خوردن ایشان سحت را هر آینه بد کاری است
که مرتکب شده اند ایشان آنرا و بعمل می آورند و سحت در اصل بمعنی حرام است قال فی الصحاح
لغت م
السحت الحرام و مراد اینجا بنابر آنچه بعضی مفسرین گفته اند والله اعلم رشوه است و آنکه
رشوه را سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام است بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت آن
چنانچه گویا حرام منحصر است در آن و غیر آن نسبت بآن حرام نیست یا بواسطه آنست
که سحت بمعنی استیصال نیز آمده که عبارت از بیخ کندن شدن و از پای در آمدنست قال
فی الصحاح سحته و اسحته استاصله و رشوه مؤدی باستیصال و از بیخ کندن شدن حق است
یا باعث استیصال مال کسی که رشوه را داخل مأخوذ میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن
خطائیست بزرگ که لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الرَّاشِي وَالْمُرْتَشِي نهایتش رشوه دادن
گاهی حرام است که آنرا وسیله آن سازند که بجهت شخصی بر خلاف حق حکم کنند اما اگر جانب
او حق باشد و حاکم چیزی خواهد تا حکم کند رشوه دادن تا حق او ضایع نشود جایز است
اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند و خواه بباطل و بعد از آن
که بگیرد برو واجبست که بصاحبش پس دهد اگر زنده باشد یا بوارثش او تلف شود ضامن است
که عوض آن یا بهای آنرا باو برساند و بعضی گفته اند که مراد بسحت درین آیه ربا
و سود ذر است والله اعلم ششم قمار باختن که إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَ
نْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ چه مراد بمیسر قمار است

وهراد بقماری که از جمله کبایر شمرده اند هر لعبی است که در ان شرط بر چیزی شده باشد
که هر کدام ببرند از ایکیرند و لعب بدون شرط مثل نرد و شطرنج وامثال آن که نه
شرط باخته شود اگرچه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست
و تا اصرار بران نشود صغیره است و قمار بجمیع اقسامش حرام است الا مسابقت
در تیراندازی و اسپ دوانی و آنچه ملحق است بآن چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت

هفتم بخس در کیل و وزن که عبارت از کم کشیدن و کم کیل کردن است گاهی که
چیزی را فروشند و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن گاهی که خرند
قال تعالی وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ یعنی وای مر کاهندگان
در کیل و وزن را آنانکه چون می ستانند به پیمانه از مردمان برای خود تمام می ستانند
و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند بر از وحق ایشان را می کاهند و زیان
بایشان میرسانند در فصول سعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای
روز قیامت او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند
كِلْهُمَا وَزِنْهُمَا یعنی بپیمای و بسنج این دو کوه آتش را و او اینها را می پیموده
باشد و می سوخته باشد شعر تو کم دهی و بیش ستانی بگاه وزن : روزی بود
که از کم و بیشت خبر کنند

هشتم اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و کافی است
درین باب آنچه در شرح حدیث پانزدهم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت

نهم در ادای

تاخیر در ادای حق مردم با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام
جعفر صادق علیه السلام که مَنْ حَبَسَ حَقَّ الْمُؤْمِنِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَمْسَ
مِائَةِ عَامٍ عَلَى رِجْلَيْهِ حَتَّى يَسِيلَ مِنْ عَرَقِهِ أَوْدِيَةٌ وَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
عَزَّ وَجَلَّ هَذَا الظَّالِمُ الَّذِي حَبَسَ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَقَّهُ فَيُوَبَّخُ أَرْبَعِينَ يَوْماً
ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ یعنی هر کس حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مومن را ایستاده
دارد او را خدای تعالی روز قیامت در عرصه عرصات موازی پانصد سال بر پاهای او
تا آنکه از رگهای او رودخانهای عرق بسیلان آمده و منادی ندا کند از جانب خدای تعالی
که این ظالمی است که حبس کرده است بر مومن حق او را با وجود قدرت بر ادای آن در
مقام ادای آن پس چهل روز سرزنش او میکرده باشند و بعد از ان فرمان حق
در رسد که بدوزخش برند و نیز در حدیث روایت شده است از امام مذکور علیه السلام
که أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِناً عَنْ مَالِهِ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ لَمْ يَذُقْ وَاللَّهِ
مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَلَا يَشْرَبُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ یعنی هر ان مومنی
که در مقام حبس مومنی در آید از مال خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بخدا قسم که هرگز
نچشد طعام بهشت را و نیاشامد هرگز از رحیق مختوم که عبارت از شراب اهل بهشت است

دهم اسراف در مال خود یعنی زیاده بر آنچه در کار باشد صرف کردن که إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ یعنی بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب
نزهة القلوب آورده است که دو نوبت خوردن در روزی اسراف است از بعضی

پیشینیان نقل کرده اند که گفته است دنی ترین مردمان آنست که همت او مصروف
اکل و شرب باشد **نظم** خواجه را بین که از سحر تا شام ٭ وارد اندیشهٔ شراب و طعام ٭ شکم از
خوشدلی و خوشحالی ٭ گاه پر میکند گهی خالی ٭ فارغ از خلد و ایمن از دوزخ ٭ جای او مزبله است
یا مطبخ ٭ شیخ الاسلام انصاری که از اعیان صوفیه است فرموده است که اگر دنیا را
لقمه سازی و در دهان درویشی نهی اسراف نباشد اسراف آن بود که از برای رضای
خدای تعالی صرف نمائی و از مجاهد نقل است که فرموده است اگر برابر کوه احد در
وجوه خیر صرف کنند اسراف نباشد و اگر جوی یا حبه در باطل خرج نمایند اسراف باشد
قطعه بجوانی که خیر دایم داشت ٭ پند میداد راهبی در دیر ٭ کای پسر خیر نیست در اسراف
گفت اسراف نیست اندر خیر ٭ **یازدهم** تبذیر یعنی ضایع کردن مال او در جائی که نباید صرف
کردن صرف آن کردن إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ یعنی بدرستی
که ضایع کنندگان مال در معنی برادران شیطانند که در عمل مذکور پیروی سخن او کرده اند و در دوزخ
قرین او خواهند بود **دوازدهم** خیانت کردن در مال غیر چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله که در ضمن خطبهٔ آخرین خود فرموده اند مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا
إِلَى أَرْبَابِهَا مَاتَ عَلَى غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَلَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ
فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَيَهْوِي بِهِ فِي شَفِيرِ جَهَنَّمَ أَبَدَ الْآبِدِينَ یعنی هر که
خیانت کند امانتی را در دار دنیا و آنرا بصاحبانش نرساند تا بمیرد هر آینه بر غیر دین
اسلام مرده خواهد بود و در معرض لقای الهی در خواهد آمد در حالتی که غضبناک باشد

خدای تعا

خدای تعالی بر وی پس فرمان دهند که او را بدوزخ برند پس او را برده بر کنار دوزخ
بدارند و مشرف بر افتادن در آن ابد الآباد **سیزدهم** اشتغال بملاهی که عبارت از شنیدن
و نواختن ساز و غناست که باجماع علمای امامیه جمیع اقسام آن حرام است سوای دف بی جلاجل
که در عروسی یا ختنه سوری زنان نوازند بشرطی که نامحرم آواز ایشان را نشنیده باشد و شعر
باطل که مبتنی بر کذب و معایب مردم باشد با آن خوانده نشود **چهاردهم** اصرار بر صغیره چنانچه
از پس رفتن نمایش مادام که اصرار بآن نداشته باشد بعضی صغیره اش میدانند و بعضی از جملهٔ کبایر
شمرده اند و استدلال کرده اند بحدیث حسنی که محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است
و گفته است از آن حضرت شنیدم که میفرموده اند که الْغِنَاءُ مِمَّا أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ
یعنی غنا از جملهٔ گناهانی است که خدای تعالی آتش دوزخ را بر آن وعده کرده است و این آیه را
از کلام مجید تلاوت کردند وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
یعنی از مردمان کسی است که میخرد سخن فریبنده و مشغول کننده از ذکر حق را یعنی بدل میکند
سخن حق را بآن تا گمراه سازد مردم را از راه خدای تعالی یعنی باز دارد از شنیدن قرآن و خواندن
بی دانش و برهانی و فرا میگیرد آیات قرآن را بسخریه و افسوس آن گروه مر ایشان راست عذاب خوار
کننده که شبیه و ملحق است در دنیا و عذاب و زجر در آخرت چه آیت مذکور بنا بر آنچه بعضی مفسرین
گفته اند در شان اینهاست که کنیزان مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان
ایشان از شنیدن سخن حق باز داشتندی پس نزد جمعی که کبیره هر گناهی را میدانند که

حضرت عزت در کلام مجید عقاب بر ان او عن کرده است عنا کبیره باشد و الله اعلم این جهار ده
گناه را ابن بابویه در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که آنحضرت
از کبایر شمرده اند و این ده مذهب که مذکور شد در عدد گناهان کبیره بر سر مذهب جمعی از علما
رفته اند نهایتش دلیلی بر هیچکدام از مذاهب عشره قایم نیست که باعث اطمینان خاطری
دران باب تواند شد و ممکن که در اخفا و ظاهر نبودن آن بر مردم مصلحتی باشد که عقول ما
پی بآن نتواند برد چنانچه در اخفا و عدم ظهور شب قدر و صلوة وسطی که در آیه کریمه
حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی واقع است و اسم اعظم
بران وجه است و از ابن عباس نقل کرده اند که از و سوال کردند که آیا گناهان کبیره
هفت اند یا بیشتر گفت عدد آن بهفتصد نزدیکتر است که بهفت طراز شاید بخاطر رسد
که آنچه علمای امامیه رضوان الله علیهم بران رفته اند که گناهان همه کبیره اند چنانچه شیخ ابو علی
طبرسی رحمه الله تصریح بآن کرده منافات دارد بآنچه مقرر شده است که اجتناب صغیره باعث
آمرزش گناهان کبیره است کما قال تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم
سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و ترجمه اش سبق ذکر یافت زیرا که امر مذکور
تقاضای آن میکند که کبایر گناهی چند باشند مشخص و ممتاز از گناهان صغیره تا چون انها
اجتناب نمایند دانند که صغایر ایشان آمرزیده است و حاصل انکه آمرزش صغایر با اجتناب
از کبایر چنانچه مدلول آیه کریمه است بر تقدیری که کبایر از صغایر ممتاز
باشند و هر کدام گناهی چند باشند علیحده صورت معقول دارد اما

هر گناهان که همه کبیره باشند و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه
از پیش رفت امر مذکور متصور نیست و مفاد آیه را ما حصل سدانه بی
چون حکم مذکور صحیح تواند بود جوابش آنست که مراد از آمرزش صغایر
بسبب اجتناب کبایر که مدلول آیه است بنا بر تقدیر آنست که اگر کسی دو
امر مثلا واقع شود از اموری که ارتکاب آن گناه باشد و نفس او بهر دو رغبت
نماید چنانچه نتواند خود را از هر دو باز آورد چون از گناه بزرگتر باز ایستد
و خردتر را بعمل آورد ثوابی که بر ترک گناه بزرگ است او را حاصل میشود
باعث رفع عقاب ارتکاب گناه خردتر است و بسبب آن ترک این
فعل آمرزیده میشود مثلا آنکه اگر کسی را نسبت بزنی که برو حرام باشد
بوسه از روی شهوت و نظر بحرام میسر شد و نفس او بهر دو رغبت نمود
اگر نظر را اختیار کند و پیرامون بوسه نگردد نظر کردن مذکور مغفور
خواهد بود بر این وجه ذکر کرده اند و درین سخن نظر است و وجه نظر
چنانچه مخفی نیست ظاهر انجام ازانچه در معرض بیان آمد ظاهر میشود
که آنچه گفته اند عادل آنست که از گناهان کبیره مجتنب باشد و بر صغیره اصرار
ننماید جز باید مراد از این باشد که هرگاه دو امر برو وارد شود که گناه
یکی بیشتر از گناه دیگری باشد خود را از ارتکاب گناه بزرگتر باز دارد و بر
گناه خردتر اصرار ننماید و اینمعنی اگر چه میان علما مشهور نیست و در کتب

از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف آنست تهانیش
بر مذهب مذکور فکر صایب تقاضای غیر از منع نمی نماید پس آنکه بعض اعلام
گفته اند که هر گاه گناهان همه کبیره باشند وصف بصغیره و کبیره باضافه باشد
لازم می آید که هر گناهی که باعث رفع عدالت باشد وارد نباشد و مخفی نماند که
کلام شیخ ابو علی طبرسی چنانچه گذشت مشعر است بر آنکه اینکه گناهان همه
کبیره اند متفق علیه علمای امامیه است رضوان الله علیهم و مرتبه او میان علما
بآن مثابه هست که کلام او در صدق این کافیست چنانچه گفته اند نظم
هر کلامی که بگوید ا راست آنست که او میگوید ا اما بعض افاضل
متاخرین تصریح کرده اند بآنکه علمای امامیه رضوان الله علیهم درین مسئله
مختلفند و بعضی از ایشان ببعضی اقوال سابقه قایل شده اند و قول
مذکور را بشیخ مفید و ابن البراج و ابو الصلاح و ابن ادریس و شیخ
ابو علی طبرسی نسبت داده اند و تحقیق آنچه حق است درین باب احتیاج
به بسط در سخن دارد که مقام را گنجایش آن نیست والله اعلم حدیث
سی و یکم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن
هاشم از محمد بن ابی عمیر که احوالش از پیش رفت از هشام بن سالم که از راویان
ثقه امام جعفر صادق علیه السلام است و از امام موسی کاظم علیه السلام نیز حدیث

دعوی

هشام

روایت

روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت
فرموده اند مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوابِ عَلَى شَيْءٍ
فَصَنَعَهُ كانَ لَهُ أَجْرُهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى ما بَلَغَهُ شرح کلام
بلاغت نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن آغاز و دو نمایش آغاز
مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هر کس شنود
ترتب چیزی را از ثواب بر عملی وجوداً یا عدماً یعنی باو برسد که اقدام بفلان
عمل یا ترک فلان عمل فلان ثواب دارد و بفعل آورد آنرا یا ترک نماید
این را بوده باشد مر او را ثواب آن و اگرچه نبوده باشد آن بر وجهی که باو
رسیده نمایش دوم مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوابِ می تواند بود که مراد
بشنیدن ثواب اینجا مطلق رسیدن باو باشد خواه بعنوان شنیدن از راوی
یا مفتی باشد و خواه بعنوان دیگر مثل آنکه در کتابی از کتب حدیث یا فقه ببیند
که بر آن وجه نوشته اند و مؤید این تعمیم است آنکه در بعضی احادیث که درین باب
بطریق دیگر منقول است بجای مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوابِ مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ
الثَّوابِ واقع است و می تواند بود که مراد شنیدن از زبان راوی یا مفتی
باشد و از بلوغ که در حدیث دیگر واقع است نیز بلوغ بطریق سماع
اراده شده باشد زیرا که در آن زمان چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر یافت
برین وجه شایع بوده و نوشتن احادیث و تدوین کتب احکام بعد از آن

بهم رسیده و اما آنکه محمول شود سماع و بلوغ مذکور بر تحصیل آن یکی از وجوه
شش گانه که در شرح حدیث مذکور اشاره بآن از پیش رفت اگرچه ممکن
است اما القدر دور است وچون عبارت مطلق واقع شده ظاهر آنست که
ظن راست گوئی ناقل در ترتب ثواب مذکور شرط نیست بلکه اگر احتمال صدق
و کذب او هر دو در نظر سامع بیک مرتبه داشته باشد و عمل بقول او کند ثواب
مذکور را در می یابد بلی شرط است که ظن دروغ باو نداشته باشد بواسطهٔ
قیام بعض شواهد و قراین بر آن و ظاهر آنست که تصریح راوی بخصوص ثواب
نیز شرط نیست بلکه ذکر ثواب نیز در کار نیست و مجرد شنیدن آنکه فلان عمل
سنت است یا فلان عمل مکروه است در ترتب ثواب بر فعل آن و ترک این
کافیست کان له اجره ضمیر اجره یا عاید است بشیء یعنی خواهد بود مر او را
ثواب آن شیء که بعمل آورده یا ترک کرده یا راجع است بمن موصول یعنی خواهد
بود مر او را ثواب او یعنی ثوابی که بطمع آن اقدام بفعل یا ترک مذکور نموده
و ان لم یکن علی ما بلغه اسم کان درین فقره ضمیر است آن که در یکن
مستتر است و می تواند بود که راجع باشد بشیء یعنی و اگرچه نبوده باشد آن شیء
که استحباب یا کراهت آنرا شنیده است بر وجهی که شنیده است یا به ثواب
یعنی و اگرچه نبوده باشد ثوابی که ترتب آنرا بر فعل یا ترک مذکور شنیده بر وجهی
که باو رسیده یا بمسموع یعنی و اگرچه نبوده باشد آنچه شنیده است بر وجهی که
شنیده باشد

شنیده است یعنی بر آن وجه از پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر شده باشد
و مؤید این احتمال است آنکه در حدیث دیگر و ان لم یکن الحدیث کما بلغه
وارد است تنبیه اول باید دانست که طریق این حدیث حسن است
و علما همه در معرض قبولش در آورده اند و بعض احادیث دیگر نیز تایید
یافته مثل حدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافی از محمد بن یحیی از محمد بن الحسین از محمد بن سنان از عمران
زعفرانی از محمد بن مروان که گفت شنیدم از امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر
علیه السلام که می فرمودند مَنْ بَلَغَهُ ثَوَابٌ مِنَ اللهِ عَلَى عَمَلٍ فَعَمِلَ
ذَلِكَ الْعَمَلَ الْتِمَاسَ ذَلِكَ الثَّوَابِ اُوتِيَهُ وَاِنْ لَمْ يَكُنِ
الْحَدِيثُ كَمَا بَلَغَهُ یعنی هر کس برسد باو ثوابی از جانب خدا تعالی بر عملی پس
بجا آورد آن عمل را بطمع آن ثواب می یابد آنرا و اگرچه نبوده باشد آن
حدیث چنانچه باو رسیده است و حدیثی که روایت کرده است آنرا محمد بن
بابویه در کتاب ثواب الاعمال از پدر خود علی بن بابویه از علی بن موسی از
احمد بن محمد از علی بن الحکم از هشام از صفوان از امام جعفر صادق
علیه السلام و آن اینست مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ
كَانَ لَهُ اَجْرُ ذَلِكَ وَاِنْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله لَمْ يَقُلْهُ یعنی
هر کس رسیده باشد باو ترتب چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس بعمل

آورده‌اند بعضی آن را بعضی مراد او را اجر آن عمل چنانچه باو رسیده واگرچه رسول
خدا صلی الله علیه و آله نگفته باشد آن را و باین سبب است که فقهای ما رضوان
الله علیهم در بحث از دلایل سنت بودن بعضی اعمال باین بسیار نموده‌اند
و با حادیث ضعیفه بعضی اعمال را سنت دانسته‌اند و حکم کرده‌اند بر ترتب
ثواب بران پس بر ایشان وارد نباید که با آنکه متفق علیه جمیع علما است
که بحدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمی‌شود ایشان استحباب را که حکمی است
از احکام خمسه بحدیث ضعیف اثبات کرده‌اند زیرا که حکم باستحباب آن
اعمال بآن احادیث ضعیفه نیست بلکه باین حدیث حسن است که با آنکه
مشهور است معتضد ببعضی احادیث دیگر نیز هست چنانچه مذکور شد بلی
بمذهب جمعی که اثبات حکم شرعی نزد ایشان جز بصحیح نیست مگر با حادیث
صحیح و بحدیث موثق و حسن حکم شرعی ثابت نمی‌شود واگرچه مشهور
و معتضد با حادیث دیگر باشد این بحث وارد است نمایش این مذهب
نادرست و جمعی که اختیار آن کرده‌اند بغایت قلیل‌اند و سبب آنکه در
حکم بوجوب بعضی اعمال که احادیث ضعیفه دلالت بران دارد مستند
باین حدیث نشده‌اند و بعضی را مخصوص اعمال سنتی دانسته‌اند ظاهر است
زیرا که این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب بر قیام ببعضی اعمال که
حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و بعضی تقاضای امر بقیام بآن

عمل

عمل می‌کنند و مستند وجوب امر بقیام عمل است نمایش دوم ظاهر شد که
وجه آنکه اصحاب ما رضوان الله علیهم در اعمال سنتی عمل با حادیث ضعیفه را
تجویز کرده‌اند چه چیز است و در حقیقت دلیل ایشان در استحباب عمل مذکور
این حدیث حسن است نه آن حدیث ضعیف نمایش سیم چون بطریق مخالفین
این حدیث نقل شده است بعضی اعلام از علمای ایشان نیز بعد از نقل این
اشکال که قوم تجویز کرده‌اند بلکه سنت دانسته‌اند عمل کردن بحدیث
ضعیف را در اعمال سنتی چنانچه نووی که از مشاهیر علمای ایشان است در
کتاب اذکار تصریح بآن کرده است با آنکه همه اتفاق دارند بر آنکه احکام
شرعی با حادیث ضعیفه ثابت نمی‌شود بر این وجه از آن بیرون شد کرده است که
تجویز مذکور که از قوم واقع شده معنی آن دارد که هرگاه حدیث ضعیفی
یافت شود که دلالت بر استحباب عملی از اعمال داشته باشد و آن عمل از آن
قبیل باشد که احتمال حرمت یا کراهت در آن نرود و جایز است بلکه سنت است
عمل بمدلول این حدیث و اقدام بآن عمل بواسطه رعایت جانب احتیاط
چه در اقدام بآن گمان حصول نفع و ادراک ثواب هست و احتمال خطر
و در افتادن بگناه نیست زیرا که عمل مذکور بران تقدیر دایر خواهد بود میان
اباحت و استحباب پس احتیاط تقاضای جواز بلکه استحباب آن خواهد کرد
اما اگر دایر باشد میان حرمت و استحباب پس مثل آنکه حدیث ضعیفی در باب استحباب

استحباب م

عملی وارد باشد که احتمال حرمت دران رود حکم باستحباب آن وجهی ندارد
واحتیاط مقتضی آن نیست و اگر دایر باشد میان مکروه و مستحب مثل اینکه حدیث
ضعیف در باب عملی وارد باشد که احتمال کراهت دران کنند باید دید اگر مرتبهٔ
استحبابش بر مرتبهٔ کراهت رجحان داشته باشد مثل اینکه ثوابی که بر تقدیر
استحباب بر فعلش مترتب باشد زیاده باشد بر ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش
مترتب است احتیاط مقتضی بعمل آوردن آن خواهد بود و اگر مرتبهٔ کراهت
راجح باشد و ثوابی که بر تقدیر کراهت بر ترکش ترتب دارد زیاده داشته
باشد بر ثوابی که بر تقدیر استحباب بر فعلش مترتب است احتیاط اقتضای
ترکش خواهد کرد و اقدام بان سنت نخواهد بود و اگر هر دو در یک مرتبه
باشند و مبلغ هر دو ثواب و مشتبه باشد مرتبهٔ هر یک معلوم نباشد جای توقفست
و گمان آنست که دران وقت عمل اولی باشد زیرا که مباحات بمحض نیت
قربت عبادت میشود و ثواب بران مترتب است چه جای مباحی که
احتمال استحباب بواسطهٔ ورود حدیث ضعیف دران رود پس جواز
عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی مشروط باشد باینکه احتمال حرمت دران
نرود و استحباب عمل مشروط باینکه احتمال حرمت نباشد و جانب احتمال کراهت
رجحان نداشته باشد بعد از آن گفته است درین مقام بحث میماند و آن آنست
که هرگاه احتمال حرمت در فعل نرود جواز آن بواسطهٔ حدیث ضعیف نخواهد بود

[illegible]

چه بر تقدیری که حدیث ضعیف نباشد نیز اقدام بان جایز خواهد بود زیرا که
مفروض انتفای احتمال حرمت است کسی نگوید که حدیث ضعیف باعث انتفای
حرمت احتمالی است زیرا که انتفای حرمت بنفس اباحت است و اباحت
حکمی است از احکام شرعی و دانسته شد که حکم شرعی بحدیث ضعیف ثابت
نمیشود پس حدیث ضعیف سبب انتفای حرمت نتواند شد و بباید که
غرض او از ذکر جواز توطئهٔ استحباب باشد و حاصل جواب او آن باشد که
در مادهٔ مذکوره جواز عمل از خارج معلوم است بواسطهٔ آنکه مفروض انتفای
حرمت است و استحباب احتیاط در اعمال دین است پس هیچکدام از جواز و
استحباب مذکور بحدیث ضعیف ثابت نشده باشد تا خلاف متفق علیه
ایشان لازم آید بلکه حدیث ضعیف باعث تحقق مادهٔ احتیاط است
و سبب آنکه عمل باحتیاط که استحبابش بدلیل دیگر ثابت شده باید کرد
مانند دخول وقت از برای وجوب نماز تا اینجا بود خلاصهٔ کلام بعض اعلام
و درین نظر است زیرا که خوف در افتادن بحرام در مادهٔ عملی که حدیث ضعیف
دلالت بر استحباب آن دارد حاصل است هر وقت بعمل آورد مکلف آنرا
بامید آنکه ثواب آن باو عاید شود چه حصول ثواب میسر نیست مادام که
قصد قربت دران نکنند و فعل آنرا بر ترک راجح ندانند زیرا که مدار صحت
اعمال بر نیت است که انما الاعمال بالنیات پس فعل او بر هر تقدیر

آن بقاعدهٔ احوط ثابت میشود نه بمتن بر استحباب م

بحث مصنف بر بعض اعلام

دایر خواهد بود میان آنکه چنانچه مفاد حدیث ضعیف است سنت باشد و ثواب
بران مترتب شود و میان آنکه بدعت و تشریع در امور دین باشد و ارتکاب
آن مستوجب عقاب و هیچ شک نیست که ترک سنت اولی است از در افتادن
ببدعت و تشریع پس فعل مذکور در هیچ وقت نتواند بود که دایر باشد میان مباح
و سنت و نه میان مکروه و سنت بلکه همیشه دایر است میان حرام و سنت و
تارک آن بیقین معاقب نیست و فاعل آنرا استخلاص از عقاب بیقین نه

بر
متیقن

بلکه اینکه گفتیم عمل مذکور دایر است میان حرام و سنت از روی مماشات و همراهی
با خصم است و الا می توان دعوی کرد که احتمال غیر حرمت در آن نمی گنجد و بر
تقدیری که دست باین حدیث حسن زنیم و نگوییم که استحباب آن باین حدیث
ثابت است البته فعل مذکور حرام بعمل می آید چه صادق است بر آنکه اقدام بفعلی است
بقصد قربت که دلیلی که مثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب بر
آن نکرده است و اقدام بفعل کذائی باتفاق بدعت و تشریع است والله اعلم
و بعض فضلا بر این وجه بیرون شد از اشکال مذکور کرده اند که مراد قوم از آنکه
گفته اند در اعمال سنن عمل بحدیث ضعیف می توان کرد و در اعمال واجب و
افعال حرام نمی توان کرد آنست که هرگاه در باب استحباب عملی حدیث صحیح
وارد باشد و استحباب آن بآن حدیث ثابت شود و حدیث ضعیف نیز باشد که
دلالت بران کند که ثواب آن فعل مستتبع فلان چیز است جایز است عمل کردن بآن

حدیث

حدیث ضعیف و حکم کردن بآنکه ثواب مذکور بران مترتب است و هیچ شک
نیست که حکم مذکور از احکام خمسه شرعیه نیست که بحدیث ضعیف ثابت نمی شده
باشد و بعضی بر این وجه که حکم ایشان بآنکه هیچ یک از احکام خمسه بحدیث
ضعیف ثابت نمی شود اینمعنی دارد که حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل
نیست و بانفراده نمی تواند اثبات آن نمود نه آنکه مؤید و مؤکد حدیث
دیگر نیز نمی تواند بود و تجویز ایشان عمل بحدیث ضعیف را در اعمال سنن
اینمعنی که هرگاه دو حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی
ضعیف مکلف را جایز است که در حال اقدام بآن عمل ملاحظه دلالت حدیث
ضعیف نیز بران نموده مؤید و مؤکد حدیث صحیح داند و خللی که درین

بحث دیگر مصنف
بر توجیه بعض علما

هر دو وجه است مخفی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه تقریر مخالفت
دارد با منطوق عبارت قوم زیرا که کلام ایشان صریحست در جواز
اتیان بعمل کاری که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن کند و اصلا
قابل این تاویل دور از کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود
ناخوشی و دوری آن تقاضای آن میکند که تخصیص حکم مذکور را باعمال سنن
وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف باینمعنی که مؤید و مؤکد حدیث صحیح سازند
مطلق جایز است خواه در اعمال سنن باشد و خواه در اعمال واجب و حرام و
الله اعلم بحقایق الامور **حدیث سی و دوم** روایت شده است

بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از پدر او علی بن
بابویه که فقیه و عظیم الشأن و مصنف کتب و ثقه بوده است و نقل کرده اند
که بعد از آنکه در بغداد بملاقات ابو القاسم حسین بن روح رسید و از و استکشاف
بعضی مسایل نموده برگشت و باو نامه نوشته التماس نمود که رقعهٔ که با آن
نامه همراه بود بصاحب الامر علیه السلام رساند و در آن رقعه از آنحضرت
التماس دعای فرزند کرده بود و حسین بن روح حاجت او را بر آورده آن رقعه
را در عالم باطن بحضرت صاحب الامر رسانید پس دیدند که در حاشیه آن رقعه
نوشته شده است باو که قَدْ دَعَوْنَا اللهَ لَكَ فَتُرْزَقُ وَلَدَيْنِ
ذَكَرَيْنِ خَيِّرَيْنِ و بعد از آن ابو جعفر و ابو عبد الله از و در وجود آمدند
و ابو جعفر رحمه الله بر اقران خود فخر می کرده است باینکه من بدعای صاحب الامر
علیه السلام در وجود آمده ام و نعم الافتخار و در سال سیصد و بیست و نه از جهت
دعوت حق را لبیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعد بن عبد الله
بن ابی خلف قمی که از عمده و خیر علمای است و بعضی گفته اند که بسعادت ملاقات
امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و در سنه احدی و ثلثمایه از دنیا رحلت کرده است از
احمد بن محمد از حسین بن سعید بن حماد بن مهران که ثقه و عظیم الشأن و صاحب
تصنیفات بوده و اصل او از کوفه است از آنجا باهواز آمده و از اهواز بقم منتقل
شده و در قم مدفون است از ابن ابی عمیر که احوالش سبق ذکر یافت از معویة بن
وهب

رجال م

وهب البجلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است علیهما السلام
و علمای رجال حکم بتوثیقش کرده اند از عمر بن نهیک النخعی الکوفی از سلام
المکی که هر دو از راویان امام جعفر صادق علیه السلام اند از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت أَتَى الرَّجُلُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَالُ لَهُ شَيْبَةُ
الْهُذَلِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنِّي شَيْخٌ قَدْ كَبِرَتْ سِنِّي وَضَعُفَتْ
قُوَّتِي عَنْ عَمَلٍ كُنْتُ عَوَّدْتُهُ نَفْسِي مِنْ صَلَوٰةٍ وَصِيَامٍ وَحَجٍّ
وَجِهَادٍ فَعَلِّمْنِي يَا رَسُولَ اللهِ كَلَامًا يَنْفَعُنِي اللهُ بِهِ وَخَفِّفْ
عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ أَعِدْهَا فَأَعَادَهَا ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا حَوْلَكَ شَجَرَةٌ
وَلَا مَدَرَةٌ إِلَّا وَقَدْ بَكَتْ مِنْ رَحْمَتِكَ فَإِذَا صَلَّيْتَ الصُّبْحَ
فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعَافِيكَ
بِذَلِكَ مِنَ الْعَمَى وَالْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالْفَقْرِ وَالْهَرَمِ
فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ هَذَا لِلدُّنْيَا فَمَا لِلْآخِرَةِ فَقَالَ تَقُولُ فِي
دُبُرِ كُلِّ صَلَوٰةٍ اللَّهُمَّ اهْدِنِي مِنْ عِنْدِكَ وَأَفِضْ عَلَيَّ
مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْزِلْ عَلَيَّ مِنْ
بَرَكَاتِكَ قَالَ فَقَبَضَ عَلَيْهِنَّ بِيَدِهِ ثُمَّ مَضَى فَقَالَ رَجُلٌ

لابن عبّاس ما اشدّ ما قبض علیها خالک فقال النّبیّ
صلّی الله علیه وآله امّا انّه ان وافی بها یوم القیمة
لم یدعها متعمّداً فتحت له ثمانیة ابواب الجنّة
یدخل من ایّها شاء **شرح** کلام بلاغت رسوم در ضمن دو بینش

بینش اوّل خلاصه کلام امام علیه السّلام آنکه آمد شخصی نزد پیغمبر صلی الله
علیه وآله که اورا شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدا من پیر شده ام
و سن من بالا رفته است و مرا توانائی آن نمانده که بعملی که نفس خود را بآن عادت
فرموده بودم از نماز و روزه و حج بیت الله الحرام و جهاد با کفار بسهولت
قیام توانم نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدای کلامی که منتفع سازد مرا خدای تعالی
بآن و سبک ساز عمل را بر من ای رسول خدای حضرت صلوات الله علیه وآله
فرمودند اعاده کن این کلمات را و او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول
صلی الله علیه وآله فرمودند نیست درگرد و پیش تو درختی و نه کلوخی مگر آنکه
بگریه افتاده است از عجز و رقت قلبی که بکار بردی پس چون نماز صبح را
گزاردی ده مرتبه بگو سُبحانَ اللهِ العَظیمِ وبِحَمدِهِ ولا حَولَ
ولا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلیِّ العَظیمِ بدرستی که خدای عزّ وجلّ نگاه
میدارد ترا بسبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام و ناداری و مشقت
پیری پس گفت ای رسول خدا این از برای دنیا من است از برای آخرت چه باید
کرد

کرد فرمودند بگو در عقب هر نماز که گزاردی اَللّهُمَّ اهدِنی مِن
عِندِکَ وَاَفِض عَلَیَّ مِن فَضلِکَ وَانشُر عَلَیَّ مِن رَحمَتِکَ
وَاَنزِل عَلَیَّ مِن بَرَکاتِکَ امام علیه السّلام گفت و ابهام آورد یعنی
شیبه هذلی این کلمات را بدست خود یعنی بواسطه شمردن آن انگشتان خود
را ابهام نهاد و برفت پس گفت شخصی که آنجا حاضر بود با بن عباس که چه از
روی شدت فرا هم آورد این کلمات را بدست خود خال تو پس پیغمبر صلی الله
علیه وآله فرمودند هر آینه بدرستی که اگر وفا کند بآنچه با او گفتیم یعنی بعد از هر نماز
بگفتن این کلمات قیام نماید و آنرا دانسته وا نگذارد گشوده شود از برای
او هشت در بهشت که از هر کدام خواهد داخل بهشت شود **بینش دوم**
قالَ لَهُ شَیبَةُ الهُذَلیُّ شیبه بحروف نقطه دار است و هذلی بضم ها و فتح
ذال نقطه دار منسوبست بهذیل بضم ها که نام طایفه ایست از عرب و قیاس
تقاضای آن میکند که منسوب بهذیل هذیلی باید با اثبات یا بعد از ذال نه
هذلی چه حذف یاء مذکور نمیکنند مگر از فعیلة با تا که مضاعف نیز نباشند
جهنی که بجهینه منسوبست و آنچه که با وجود عدم تحقق شرط مذکور حذف
شده است شاذ است یعنی مخالف قیاس است چنین نهایتش موافق استعمال است
و وقوع آن در قرآن و حدیث منافی بلاغت نیست بخلاف شاذی که مخالف
قیاس و استعمال هر دو مثل آنکه در قرآن و حدیث واقع نشود فقالَ اَعِدها

تانیث ضمیر بواسطه آنست که راجع است بکلمات تی که ذکر کرده یعنی انچه کفر و توبه
دیگر بگوید یا بحکایات ضعف و ناتوانی او یعنی حکایات مذکوره را باز از سر گیرد یا
بمسئلت او یعنی سوالی که کرد در اعاده نماید فَأَعَادَهَا ثَلٰثَ مَرَّاتٍ
درین فقره صنعت تغلیب بکار رفته زیراکه در کفتن اول معنی حقیقی اعاده که
ایقاع ثانویست متحقق نیست و اگر اعاده حقیقی حمل شود می باید چهار
مرتبه گفته شده باشد والله اعلم شَجَرَةٌ وَلَا مَدَرَةٌ مدره بسه فتحه مانند شجره
پاره چه کل خشک شده را میگویند سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِهٖ بیان معنی آن
در شرح حدیث نهم سبق ذکر یافت وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ حول بمعنی قدرتست یعنی نیست قدرت و توانایی کسی را
مگر بامر خدای بلند مرتبه بزرگ فِی الْفَقْرِ وَالْهَرَمِ مراد بفقر بی چیزی و احتیاج
بخلق است که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایه از انست و هرم بفتح او را
نهایت مرتبه پیریست و مراد اینجا ضعف و سستی ایست که لازم رسیدن
بآن مرتبه است از قبیل تسمیه لازم باسم ملزوم فِیْ دُبُرِ کُلِّ صَلٰوةٍ
دُبُر بضم دال یا با و سکون با هر دو آمده بمعنی عقب است اَللّٰهُمَّ اهْدِنِیْ
مِنْ عِنْدِکَ معنی هدایت خدای تعالی و بیان آنکه هدایت او بر پنج نوع است
در ضمن حدیث بیست و ششم سبق ذکر یافت و مراد اینجا با هدایت نوع اول
و نوع سیوم وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِکَ فیض در لغت بمعنی کثرت و سیلان

آیت

آیت قال فی القاموس فاض الماء یفیض فیضا و فیوضة ای کثر حتی سال
یعنی بسیار کن و سیلان در آر بر من فضل و کرم خود را و کلام از قبیل استعاره
بالکنایه است یا تخییلیه چه تشبیه شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان
کردن بآب و اکتفا شده است بذکر مشبه و ذکر افاضه که از ملایمات مشبه
به است تخییل آنست وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَکَاتِکَ یعنی نازل ساز و فرو فرست
بر من از برکتها و نعمتهای خود تشبیه شده است درین فقره رسانیدن خدای
تعالی برکتهای خود را بجای بانزال که عبارت از ایصال چیزیست از بالا بشیب
بر سبیل استعاره چه تشبیه شده است بلندی رتبه بمکانی و استعاره شده
لفظ که از برای آن موضوعست که در معنی استعمال باید در امعنی فَقَبَضَ
عَلَیْهِنَّ بِیَدِهٖ ظاهر اینست که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهارگانه آخر
باشد و ظاهرا مراد بقبض بران بدست شمردن آنها باشد بانگشتان و هم
نهادن انگشتان بواسطه شمردن آن لما اشتد ما قبض علیها
خَالُکَ مراد بخال اینجا مصاحب است عرب کاهی که او را زیادتی نسبت و
اختصاص باسبی بهم رسید میگوید انا خال هذا الفرس و میتواند بود که
مراد بخال معنی خود نیز باشد و در واقع عبدالله عباس قرابت نسبی بانحضرت
بوده باشد از جانب مادر والله اعلم بالصواب **حدیث سی و سیوم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی

بحسب رتبه بلندی و پستی مکانی

از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب از سدیر الصیرفی که از
معدود جمعی از روات امام جعفر صادق علیه السلام و نقل است از زید شحام
که گفت روزی در دور خانه کعبه طواف می‌نمودم و دست من در دست امام جعفر
صادق علیه السلام بود و آنحضرت سرشک بر روی مبارک میریخت و میگفت
یا شحام ما رأیت ما صنع ربی الیّ ثم بکی و دعا ثم
قال یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام
بن عبد الرحمن و کانا فی السجن فوهبهما لی و خلّی سبیلهما
یعنی ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردگار من بعد از آن گریه کردند و دعا
فرمودند و گفتند ای شحام بدرستی که از پروردگار خود طلب کردم سدیر را
و عبد السلام بن عبد الرحمن را که ببخشد ایشان را و ایشان در زندان
بودند پس خدای تعالی دعای مرا در معرض قبول و اجابت درآورده ایشان را
بمن بخشید و از زندان رهایی یافتند و کافیست همین حدیث در مدح او از
امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی که اذا بعث الله
المؤمن من قبره خرج معه مثال یقدمه امامه کلما
رأی المؤمن هولاً من اهوال یوم القیمة قال له المثال
لا تفزع و لا تحزن و ابشر بالسرور و الکرامة من الله
عز و جل حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیحاسبه

حسابا

حساباً یسیراً و یأمر به الی الجنة و المثال امامه فیقول له
المؤمن یرحمک الله نعم الخارج خرجت معی من قبری
و ما زلت تبشرنی بالسرور و الکرامة من الله عز و جل
حتی رأیت ذلک فمن انت فیقول انا السرور الذی
کنت ادخلته علی اخیک المؤمن فی الدنیا خلقنی الله
عز و جل شرح کلام بلاغت نظام در ضمن دو بینش بینش اول
خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه هرگاه برانگیزاند خدای تعالی مؤمن را از قبر او
و بعرصه گاه محشر درآورد بیرون می‌آید با او صورتی که پیش پیش او
میرفته باشد و او را دل میداده باشد و از خوف و هراس آن روز میرهانیده
باشد و هرگاه ببیند آن مؤمن هولی را از اهوال قیامت باو میگفته باشد فزع
مکن و اندوهگین مباش و بشارت یاب بشاد شدن و نوازش یافتن
از جانب خدای عز و جل تا وقتی که بایستد در برابر خدای عز و جل پس حساب
او را باسانی بگذراند و بسوی بهشتش فرمان دهد و همچنان آن مثال پیش پیش
او میرفته باشد پس بگوید آن مؤمن باو که رحمت خدای تعالی بر تو باد خوش
همراهی بودی که از قبر با من بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت میدادی
بشاد شدن و نوازش یافتن از جانب خدای عز و جل تا آنکه دیدم آنرا
و بانچه میگفتی رسیدم بگوی که تو کیستی که مصدر این نیکی شدی پس بگوید

منه

با آن صورت که من بهر و روخوش‌اندام که تو در دار دنیا بخاطر برادر مؤمن
خود در آورده خلق کرده است مرا خدای که عزیز است و بزرگ از آن سرور
و خوشحالی **بیت دوم** خَرَجَ مَعَهُ مِثَالٌ يَقْدُمُهُ أَمَامَهُ مثال
یعنی صورتست و یقدم بضم یا و سکون قاف ماخوذ است از اقدام در
حرب که عبارت از شجاعت و عدم ترس است یعنی میرانیده باشد از ترس
و قوی دل و شجاع ساخته باشد آن صورت او را و می تواند بود که بفتح
یا بوده باشد بر وزن ینصر و ماضی او قدم بفتح دال باشد همچون نصر یعنی
یتقدم یعنی مقدم شود او را چنانچه بر بنوحه است قوله تعالی يَقْدُمُ قَوْمَهُ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ و برین تقدیر لفظ امام تاکید خواهد بود نه تاسیس
نِعْمَ الْخَارِجُ خَرَجْتَ مَعِي مِنْ قَبْرِي نعم از افعال مدح است
و مخصوص بمدح می خواهد که فاعل آن باشد و مخصوص بمدح اینجا محذوفست
بسبب دلالت ما بعد آن بران و کلام درین تقدیر است که نعم الخارج انت
و جمله خرجت معی که بعد از ان واقع شده مفسر انتست یا بدل آن و می تواند
بود که حال بوده باشد از ان بتقدیر قد یعنی چه خوب بیرون آینده تو
در حالتی که بیرون آمده با من از قبر من أَنَا السُّرُورُ الَّذِي كُنْتَ
أَدْخَلْتَهُ درین کلام اشارتست بانکه اعمال در ان نشاه مجسم میشود
و در بعض احادیث وارد است که اعتقادات نیز بصورت جسم در می آیند

دران نشاه

پس اعما

پس اعمال صالحه و اعتقادات صحیحه بصورتهای نورانی نیکو در می آیند که دیدن
ایشان نیز مؤمن را باعث مسرت و لذت دیگر باشد و اعمال سیئه و اعتقادات
باطله بصورتهای ظلمانی کریه در می آیند که دیدن ایشان نیز باعث حزن و اندوه
تمام بوده باشد صاحبان آنرا چنانچه بعض مفسرین گفته اند نزد تفسیر آیه کریمه
يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ
مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا
یعنی یاد نمائید و بترسید از روزی که بیابد هر کسی آنچه کرده باشد از نیکوئی
حاضر گردانیده شده نزدیک خود و آنچه کرده باشد از بدی دوست دارد که
میان او و میان آن عمل مسافت دور باشد تا نه بیند آنرا که دیدن آن باعث
زیادتی حزن او باشد و نیز مرشد باین معنی است قوله تعالی يَوْمَئِذٍ
يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
يَرَهُ یعنی آن روز که عبارت از روز قیامت است باز گردند مردمان از
موقف حساب پراکنده و گروه گروه بجانب راست و بعض بجانب چپ
تا نموده شوند اعمال خود را پس هر که بعمل آرد هم سنگ ذره نیکی ببیند
آنرا و هر که بعمل آورد هم سنگ ذره بدی به بیند آنرا و وجه ارشاد این آیه
و مناسبت آیه اول بمقام ظاهر است و کسی که تفسیر کرده است یره را در

بعضی

آیه بدیدن جزای عمل یا دیدن آن از در صحایف اعمال و ضمیر را بعمل راجع ندانسته
حمل کرده است کلام را بر معنی غیر ظاهر و بسیار دور رفته است و در شرح
حدیث سیم درین باب بعضی سخنان سبق ذکر یافت و در بعضی احادیث آینده
نیز پاره مذکور خواهد شد ان شاء الله وحده العزیز حدیث
سی و چهارم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق
محمد بن بابویه از حمزه بن محمد العلوی از عبد العزیز بن محمد الابهری از محمد بن زکریا
الجوهری از شعیب بن واقد از حسین بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام
که از اصحاب صادق علیه السلام است از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای
بزرگوار آنحضرت از امیر المومنین علیه السلام که قال رسول الله صلی
الله علیه و آله من سمع فاحشة فافشاها فهو کالذی
اتاها و من تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی
مجلس رد الله عنه الف باب من السوء فی الدنیا و الآخرة
و من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه اعطاه الله اجر
شهید و من سعی لمریض فی حاجة قضاها او لم یقضها
خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه و من فرج عن
مؤمن کربة فرج الله عنه اثنین و سبعین کربة من
کرب الآخرة و اثنین و سبعین کربة من کرب الدنیا

و من

و من صلی علی میت صلی علیه سبعون الف ملک و غفر الله
له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتی یدفن و یحثی
علیه التراب کان له بکل قدم نقلها قیراط من الاجر
و القیراط مثل جبل احد و قال صلی الله علیه و آله من
مطل علی ذی حق حقه و هو یقدر علی اداء حقه
فعلیه کل یوم خطیئة عشار شرح کلام آن خلاصه اش
در ضمن هفت مبحث مبحث اول خلاصه قول امیر المومنین علی علیه السلام آنکه
فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر کس عالم شود بر گناه کسی و
بشنود که از و فاحشه صادر شده و در مقام افشاء آن در آمده بر مردم ظاهر
سازد مثل آنست که خود بآن اقدام نموده است و کسی که منع کند و منت نهد
بر برادر مومن خود بسبب باز گردانیدن غیبت او کاری که غیبت او را در
مجلس شنود بر گرداند خدای تعالی هزار باب از بدی را در دنیا و آخرت و هر
کس در مقام کظم غیظ شود و خشم خود را فرو نشاند در حالتی که قدرت بر آن
داشته باشد که مقتضای آن را بعمل آورد بیابد از جانب خدای تعالی ثواب شهید
و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت بیماری خواه حاجت مذکور بر آورده شود
و خواه نه بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولد شده
و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مومن خود رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه

از اندوههای آخرت و هشتاد و دو اندوه از اندوههای دنیای او را رفع
سازد و کسی که نماز گزارد بر میتی نماز گزارند بر او هفتاد هزار فرشته و بیامرزد
خدای تعالی آنچه از گناهان او گذشته است پس اگر مقام کند در سر قبر او تا او را
دفن کنند و بر خاک سپارند قبر او را هر آینه بهشت جای او را هر قدمی که برداشته است
قیراطی از ثواب که آن قیراط هم سنگ کوه احد باشد و فرموده است رسول
خدا صلی الله علیه و آله که هر کسی تکاهل کند و بتعویق اندازد حقی را که در ذمهٔ
او باشد در حالتی که قدرت بر ادای آن داشته باشد بنویسند بازای
هر روزی که بر آن بگذرد گناه کسی که آن روز را صرف کرده در تعاکرده باشد
پنجاه و دوم مَنْ سَمِعَ فَاحِشَةً مراد بفاحشه هر چیزیست که خدای تعالی
از اقدام بآن نهی کرده باشد و گاه باشد که اختصاص یافته باشد بعملهای که قبیح آن
در نظر عقل و شرع زیاده باشد و مراد بشنیدن آن اعم از آنست که از فاعل
بشنود یا از غیر فاعل مثل آنکه از کسی بشنود که دروغ میگوید یا دشنام میدهد یا
غیبت میکند در غیر مواضعی که مستثنی شده چنانچه در شرح حدیث سی و
سیم ذکر یافت مترجم گوید ظاهر آنست که مراد بشنیدن مطلق اطلاع
بر آن باشد خواه بعنوان شنیدن باشد و خواه بعنوان دیدن یا از نوشته بر آن
مطلع شدن چنانچه در حدیث سی و یکم در من سمع شیئا من الثواب
بر بلوغ محمول شده بود وَمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى أَخِيهِ فِي غِيبَةٍ سمعها فرد

غیبة

غیبة بحذف مضاف و فاء از برای سببیت است و شاید از اینجا استنباط
توان کرد که شنیدن غیبت کسی بقصد آنکه باز گرداند آن را جایز باشد و در
کلام هیچ یک از علما دیده نشده است که تجویز آن کرده باشند و تجویز مذکور
خالی از قوتی نیست وَمَنْ كَظَمَ غَيْظًا کظم غیظ بمعنی باز گردانیدن
و فرو خوردن خشم است أَعْطَاهُ اللهُ أَجْرَ شَهِيدٍ ظاهر این کلام منافات دارد
با آنچه مشهور شده است و نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که أَفْضَلُ
الْأَعْمَالِ أَحْمَزُهَا یعنی بهترین اعمال عملی است که تعب و مشقت در اقدام
بآن بیشتر باشد زیرا که مشقت شهادت ظاهر است که بیشتر است از مشقت
فرو نشانیدن خشم و لب بستن که در جواب آن گفته شود که شهید و فاعل هر
حسنه اجر او ده مثل آن عملی است که مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
أَمْثَالِهَا پس می تواند بود که اجر کظم غیظ بعد از آنکه ده مرتبه تضعیف یافته
باشد مثل اجر شهید باشد که تضعیف نیافته باشد و باید دانست که در کظم غیظ
و فرو نشاندن خشم ثواب بسیار حاصل است و همیشه شعار صلحا و اولیا
بوده است و روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ
جُرْعَةُ غَيْظٍ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَجُرْعَةُ مُصِيبَةٍ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ

اجرم

یعنی فرموده است رسول خدا صلوات الله علیه وآله که دوستترین راهها بسوی خدا تعالی
در کشیدن دو جرعه است جرعهٔ خشم که بر گردانی آن را بحلم و جرعهٔ مصیبتی که باز
گردانی آن را بصبر و روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که من کظم غیظاً
وهو یقدر علی امضائه حشی الله قلبه امناً وایماناً یعنی کسی که فرو نشاند
خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد بر عمل کردن بمقتضای آن پر
گرداند خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن بحق و بطریق اهل سنت و شیعه
روایت شده است از امام زین العابدین علیه السلام که روزی وضو میساختند
و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان میریخت که ناگاه ابریق از
دست او افتاد و بر روی حضرت آمد و روی مبارک ایشان را مجروح ساخت
پس امام علیه السلام سر مبارک خود بالا کردند و بجانب آن کنیز از روی خشم
نگریستند در ساعت آن کنیز خواند که **وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ** حضرت
فرمودند فرو نشاندیم خشم خود را بعد از آن خواند که **وَالْعَافِينَ
عَنِ النَّاسِ** فرمودند عفو کردم و از گناه تو در گذشتم پس تتمهٔ
آیت را خواند که **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** حضرت فرمودند
اَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللهِ یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی
و نقل است از ابی ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی با او شده دشنام
بسیار باو داد و شیوهٔ حلم و بردباری پیش گرفته باو گفت ای برادر زادهٔ من

در پیش که

بدرستی که مرا در پیش عقبهٔ صعب است اگر از آن نجات یابم آنچه تو میگوئی نقصان
من نخواهد کرد و اگر نجات نیابم و بنوایب آن گرفتار شوم پس من بدترم
از آنچه تو گفتی خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ ذنوب بضم ذال نقطه دار جمع
ذَنْب است بفتح ذال و سکون نون بمعنی گناه و فعل آن اَذْنَبَ است قال فی
الصحاح الذَّنْبُ الجُرْمُ وقد اَذْنَبَ الرجل و بیرون آمدن از گناه از قبیل استعاره است
چنانچه در شرح حدیث دوم از پیش رفت وَمَنْ مَطَلَ عَلَى ذِي حَقٍّ
حَقَّهُ مطل تعویق و تعلل در ادای حق است و تأخیر آن از وقت وجوب و حق
اینجا شامل است حق مالی را و حق غیر مالی را از حقوق الناس و حقوق الله
است چنانچه داخل در آن تأخیر در اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب و تأخیر
نماز از وقت خود و آنچه مانند آن باشد خَطِيئَةُ عَشَّارٍ بفتح عین
بی نقطه و شین مشدده نقطه دار بمعنی عشارچی است مأخوذ است از عشر که
بمعنی گرفتن عشر است از مال مراد بحکم ظالم **حدیث سی و
پنجم** روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد
بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما که از آنجمله علی بن ابراهیم است که چنانچه
سبق ذکر یافت از ثقات معتمد است از احمد بن محمد بن خالد از اسمعیل بن
مهران از محمد بن ابی نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است
و اکثر علمای رجال ثقه و معتمدش میدانند از ابو سعید القماط که از اصحاب امام موسی

کاظم علیه السلام است

آمدن ح

عشّار

ودر کتب رجال تصریح بثقه بودن او شده واسم او خالد بن سعید الکوفی است از
ابان بن تغلب که بسعادت خدمت حضرت امام زین العابدین وامام محمد باقر
وامام جعفر صادق علیهم السلام استسعاد یافته است و از هر سه ایشان حدیث
روایت کرده است ودر هر فنی خصوصاً فنون عربیت و قراءت و فقه مهارت
تمام داشته چنانچه قراءت علیحده میان قراء بنام او اشتهار یافته وچند جلد کتاب
تصنیف دارد وعلمای رجال ثقه وجلیل القدرش میدانند و از امام محمد باقر علیه السلام
روایت شده است که باو گفت اِجْلِسْ فی مسجدِ المدینةِ وَأَفْتِ
النّاسَ فانّی اُحِبُّ اَنْ یُریٰ فی شیعتی مِثْلُکَ یعنی بنشین
در مسجد مدینه و فتوی ده مردم که من دوست میدارم که دیده شود در میان
شیعه مثل تو مردی و چون خبر فوت او بامام جعفر صادق علیه السلام رسید
گفت اَما واللهِ لَقَدْ اَوْجَعَ قَلْبی مَوْتُ اَبانَ یعنی بخدا قسم که دل
مرا بدرد آورد مردن ابان روح الله روحه از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام که لَمّا اُسریٰ بالنّبیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ یا رَبِّ ما
حالُ المُؤْمِنِ عِنْدَکَ قالَ یا مُحَمَّدُ مَنْ اَهانَ لی وَلِیّاً فَقَدْ
بارَزَنی بالمُحارَبَةِ وَاَنا اَسْرَعُ شَیْءٍ اِلیٰ نُصْرَةِ اَوْلِیائی
وَما تَرَدَّدْتُ فی شَیْءٍ اَنا فاعِلُهُ کَتَرَدُّدی فی وَفاتِ المُؤْمِنِ
یَکْرَهُ المَوْتَ وَاَکْرَهُ مَسائَتَهُ وَاِنَّ مِنْ عِبادی مَنْ لا یُصْلِحُهُ

الا

بالمحاربة

اِلَّا الغِنیٰ لَوْ صَرَفْتُهُ اِلیٰ غَیْرِ ذٰلِکَ لَهَلَکَ وَاِنَّ مِنْ عِبادی
مَنْ لا یُصْلِحُهُ اِلَّا الفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتُهُ اِلیٰ غَیْرِ ذٰلِکَ لَهَلَکَ
وَما یَتَقَرَّبُ اِلَیَّ عَبْدی بِشَیْءٍ اَحَبَّ مِمّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ
وَاِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بالنَّوافِلِ حَتّیٰ اُحِبَّهُ فَاِذا اَحْبَبْتُهُ
کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ وَلِسانَهُ
الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَیَدَهُ الَّتی یَبْطِشُ بِها اِنْ دَعانی اَجَبْتُهُ
وَاِنْ سَأَلَنی اَعْطَیْتُهُ شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش
وانجام آغاز مشتمل بر دو نمایش نمایش اول خلاصه کلام امام علیه السلام
آنکه شبی که پیغمبر صلوات الله علیه وآله بجانب آسمان عروج فرمود چون بموقف
مکالمه پروردگار جل برهانه رسید گفت ای پروردگار من چیست حال مؤمن
نزد تو و قدر ومنزلت او پیش تو تا چه مرتبه است از جانب حضرت عزت
خطاب در رسید که ای محمد کسی خواری رساند بدوستی از من بدرستی که مثل آنست
که بیرون آمده باشد برمن بقصد جنگ و شتاب من در یاری دادن دوستان خود
از همه کس بیشتر است و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم مثل ترددی
که در وقت وفات مؤمن مرا دست میدهد زیرا که او را ناخوش می آید مردن
و مرا ناخوش می آید ناخوش آمدن او و بدرستی که از بندگان من بنده ایست که
صلاح حال او نیست مگر در توانگری اگر بگردانم او را از آن حال و درویش نمایم

هرآینه هلاک می‌شود و بدرستی که از بندگان من بنده‌ایست که صلاح حال او نیست
مگر در درویشی اگر بگردانم او را و توانگر سازم او را هرآینه حال او بهلاکت میرسد
و نزدیکی نمیشود بمن بنده من بسبب چیزی که دوستر دارم آنرا از همه چیزهایی که واجب
گردانیده‌ام بروا قدام باینها یعنی اقدام بواجبات را از همه چیز دوستر میدارم
و از همه چیز بیشتر باعث نزدیکی بمن میشود و بدرستی که او باید نزدیکی جوید بمن
باعمال سنتی نیز تا من دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را هرآینه
گوش او خواهم بود که بآن می‌شنود و چشم او خواهم بود که بآن می‌بیند و زبان
او خواهم بود که بآن سخن میکند و دست او خواهم بود که بآن میگیرد چیزها را
اگر دعا کند بمن اجابت میکنم دعای او را و اگر چیزی طلبد از من باو میدهم
بینش دوم لَمّا اُسریَ بالنّبیّ صلی الله علیه وآله اُسری بصیغه مجهول
مشتق است از سُرى بضم سین بروزن هُدى بمعنى سیر در شب قال فی الصحاح
سَرَیتُ سُرًى و مَسرًى و اَسرَیتُ بمعنى اذا سرت لیلاً و یقال اسراه و اسری به
مثل اخذه و اخذ به و تقیید آن بشب که در آیه کریمه سُبحانَ الَّذی اَسری
بِعَبدِهِ لَیلاً مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ اِلَی المَسجِدِ الاَقصی
واقع شده است بواسطه آنست که نکره آوردن لیل دلالت کند بر کمی
مدت آن شب یعنی با آنکه مسافتی که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی بود چهل شب
راه بوده ما حالُ المُؤمِنِ عِندَکَ مراد بحال مومن اینجا چنانچه در بینش اول

نیز فهم

نیز فهم آن شد قدر و منزلت اوست مَن اَهانَ لی وَلیًّا مراد بولی اینجا دوست
و مراد بمبارزت او بمحاربه ظاهر ساختن محاربه و معتقد حرب او شدن است
ما تَرَدَّدتُ فی شَیءٍ اَنا فاعِلُهُ ذکر تردد اینجا بر سبیل استعاره است چنانچه
بعد ازین مذکور خواهد شد و جمله اسمیه انا فاعله صفت شیء است و اسم فاعل در اینجا بمعنی
لفظ فاعل در انا فاعله می‌تواند بود که بمعنی حال باشد یعنی در چیزی که الحال من بفعل آورنده ام
و می‌تواند بود که بمعنی استقبال باشد یعنی در چیزی که من بعد ازین فاعل آن خواهم بود
یَکرَهُ المَوتَ وَ اَکرَهُ مَسائَتَهُ جمله ایست مستأنفه که بواسطه بیان امر
مبهم ذکر آن شده که آن سبب تردد است و می‌تواند بود که جمله حالیه باشد که بیان
حال مومن می‌کرده باشد یعنی مثل تردد من در وفات بنده مومن در حالتی که آن مومن
مکروه میدارد مرگ را و من مکروه میدارم مکروه داشتن او را نهایتش حمل بر استیناف
اولی است و مناسبت آن بمقام چنانچه مخفی نیست بیشتر است و مَسائَت بروزن
سلامت مصدر میمی است از ساء یسوء بمعنی فعل ما یکره وَ اِنَّ مِن عِبادی مَن لا
یُصلِحُهُ اِلَّا الغِنی قاعده نحوی تقاضای آن کند که مرجع بکلمه من موصول درین فقره
اسم ان باشد و جار و مجرور خبر ان مقدم بر اسم نهایتش بر ان تقدیر معنی کلام
اینچنین میشود که بدرستی که کسی که صلاح حال او نیست مگر در توانگری از بندگان منست و
ظاهر است که غرض اخبار از بنده بودن او نیست بلکه بنده بودن او معلوم است و مقصود
اخبار حال اوست با آنکه صلاح حال او در غناست پس اولی آنست که جار و مجرور را

اسم ان بگیریم واسم موصول را خبر تا معنی اینچنین شود که بدرستی که از جمله بندگان من
بنده ایست که نیست صلاح حال او مگر در توانگری و غرض خبر دادن از حالی که
صلاح او در انست نه خبر دادن از حال کسی که صلاح او در توانگریست یا انکه
از بندگان نیست و اینمعنی که موصول خبر باشد و ظرف اسم اگر چه مخالفت دارد باانچه
متعارف ارباب نحو است اما مثل آن در معرض تجویز بعضی مفسرین در آمده چنانچه سید
شریف در حاشیه کشاف جایی که تفسیر آیه کریمه وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا
بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ میکند چون بنا بر انچه متعارف علمای نحوست که در مثل این
ترکیب می باید ظرف خبر باشد و موصول اسم می باید غرض اخبار حال گوینده کلام
مذکور باشد بانکه از جمله ناس است گفته است اگر گویند که فایده نیست در خبر دادن از حال
گوینده کلام مذکور بانکه از جمله ناس است پس این کلام چون صحیح تواند بود جواب انست
آنست که فایده اخبار مذکور تنبیه بر انست که صفات مذکوره منافی انسانیت است
چنانچه کسی که متصف بانها باشد سزاوار آنست که از انسانیت او خبر دهند و تعجب نمایند
که با وجود ان انسانیت متصف بانست بعد از ان جواب مذکور را رد کرده است بانکه
مثل این ترکیب در بعضی جاها واقعست که گنجایش این توجیه نیست و قصد نشده است
دران مگر خبر دادن از انکه از جنس طایفه هستند که باین صفت و این صفات
اتصاف دارند مثل قوله تعالی مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ که

بنعی

درباب

درباب جمعی نازل است از اصحاب کرام که نذر کرده بودند که چون در جنگها
ملازم رکاب حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه و آله باشند ثبات قدم
ورزیده کمر مقاتله بر بندند و تا بمرتبه شهادت فایز نشوند از پای ننشینند و معنی
آن والله اعلم آنست که از مومنان مردانند هستند که راست کردند آنچه برانکه
عهد بستند با خدای بر آنکه ثبات بر قتال است و کوشش نمودن در تحصیل رضای
ایزد متعال پس از ایشان کسی هست که وفا کرد بنذر خود و کارزار کرد تا شهید شد
مثل حمزه و مصعب و انس رضی الله عنهم و از ایشان کسی هست که انتظار آن می برد مثل
عثمان و طلحه و بعضی دیگر از ایشان چه ظاهرست که صفات مذکور درین آیه منافات
با ایمان ندارد تا بر ان معنی حمل توان کرد پس اولی آنست که مضمون جار و مجرور
را مبتدا سازیم و بگوییم معنی کلام آنست که بعضی از ناس یا بعضی از مومنین
متصف باین صفاتند و مناط فایده ذکر صفات مذکوره باشد از برای ایشان
و استبعادی نیست در انکه ظرف بعد از تاویل معنی آن مبتدا واقع شود انتهی توجیه
کلامه و چون اینمعنی در معرض انکار و تردد بود مناسب شد که بان تاکید یابد اگر
گویند مخاطب درین کلام حضرت مقدسه نبوی بودند صلوات الله علیه و آله و هیچ شک
نیست که ایشان تردد نداشتند در انکه افعال الهی مبنی بر حکمت و
مصلحت حال عباد است پس چه احتیاج بتاکید بود جواب آنست که در
امثال این خطابها که در قرآن واقعست اگر چه مخاطب حضرت رسول است

صلوات الله علیه و آله

جارة

اما غرض اخبار امّت بآن از قبیل اسمعی یا جاریة که گاهی که میخواهند معنی را
بکسی بشنوانند و خطاب باو نکنند بآن مثل میزنند یعنی بشنو ای همسایه که
چه میگویم و غرض شنیدن اهل خانه است و اگر خطابها که از جانب حضرت عزّت
بجانب انبیا صلوات الله علیهم واقع شده ازین قبیل است و بهر تقدیر شکی نیست که
اگر مردم را در مثل این چیزی تردّد خاطر حاصل است بلکه بعضی از اینها انکار
نموده اند و قایل بآن نیستند لو صرفته الی غیر ذلک لهلک
جدا کرده اند حضرت این جمله شرطیه را از جمله صله که سابق بر آنست و بواو
عطف میان ایشان جمع نکرده اند بواسطه آنکه اینجمله کاشف و مبیّن آنست
زیرا که هلاک دین در درویشی بودن مبیّن اینمعنی است که صلاح دین در توانگریست
پس میان ایشان نهایت اتصال بوده است و اما آنچه در حدیث سی و ششم
گذشت که عطف شده بود مثل این جمله شرطیه بر جمله صله بواو و عبارت
بر ینوجه بود که ان من عبادی لا یصلحه الا الفقر و لو اغنیته لافسده
ذلک الی آخره بنابر ملاحظه این معنی بود که حصول افساد امریست مغایر عدم
اصلاح و در تحت جنس آن مندرج نیست و علمای معانی و بیان تصریح کرده اند
بآنکه دو جمله که میان ایشان از جهتی نهایت اتصال باشد که موجب فصل و جدا کردن
ایشان از یکدیگر است گاه است که میان ایشان از جهت دیگر انقطاع و
مغایرت ملاحظه میشود و عطف میکنند یکی را بر دیگری بحرف عطف در میان

در می آورند

در می آورند تا میانه باشد نسبت ایشان میان کمال اتصال و کمال انفصال
نمی بینی که مفسرین در تفسیر آیه کریمه یسومونکم سوء العذاب
یذبحون ابناءکم گفته اند که سبب آنکه در سوره بقره بر ینوجه واقعست
و در سوره ابراهیم برینوجه که و یذبحون ابناءکم بعطف یذبحون بر
یسومونکم آنست که درین سوره ملاحظه آن شده است که ذبح کردن
فرزندان بیان عذاب کردن ایشانست و تفسیر عذاب میکند و در سوره
ابراهیم ملاحظه آن شده است که ذبح کردن مرتبه اش فوق مرتبه عذابست
و شدت آن زیاده است بآن بهی گویا جنس او مغایر است با جنس عذاب و در
تحت جنس او مندرج نیست و ما یتقرب الی عبدی بشیء احبّ
الیّ مما افترضت علیه این کلام صریح است در آنکه افعال واجب را
ثواب زیاده است بر افعال سنت چنانچه عنقریب تفصیل بیان خواهیم و عموم
موصول شامل است واجب بالاصاله را و واجب را که مکلف خود بنذر یا یمین
و امثال آن بر خود واجب کرده باشد اگر گویند مدلول این کلام آنست که غیر واجب
نزد خدا یتعالی دوست تر نیست از واجب نه آنکه واجب دوست تر است
از غیر واجب تا صریح در انمعنی باشد که مذکور شد چه باشد که هر دو مساوی یکدیگر
باشند جواب آنست که آنچه ارباب لسان ازین کلام میفهمند زیادتی مرتبه
واجبست بر غیر واجب چنانچه اگر گفته شود که در شهر کسی بهتر از زید نیست کسی

فرزند

شود

ازان نخواهد فهمید مگر اینمعنی که زید از جمیع اهل بهتر است نه آنکه بهتر از وی کسی در
شهر نیست و می تواند بود که مساوی او بسیار باشد و اراده کردن اینمعنی از مثل این
کلامی در اکثر زبانها شایع است وَ اِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالنَّوافِلِ
حَتّی اُحِبَّهُ نوافل جمع نافله است و مراد بنافله هر عمل غیر واجبی است که
خاص از برای خدای تعالی بعمل آید خواه نماز باشد و خواه غیر نماز و تخصیص
آن بنمازهای سنتی که در زبانها دایر است عرف جدید است و موافق معنی
لغوی نیست و اصطلاحی از اهل شرع بران نشده است و معنی دوست
داشتن خدای تعالی مر بنده کان را آنست که حجاب بیگانگی را از پیش دل او بر دارد
و تمکین دهد او را که بر بساط قرب و آشنائی او راه رود زیرا که امثال
این صفات را که بخدای تعالی نسبت میدهند چنانچه از پیش رفت باعتبار
اثر و فایده ایست که بران صفات مترتب است نه باعتبار مبادی آن صفات
و علامت دوستی خدای تعالی مر بنده را آنست که توفیق دهد او را که قطع
تعلق از دار غرور نموده بعالم نور که عبارت از عالم انس بخدا و آشنائی
اوست عروج نماید و از آنچه غیر اوست بالکلیه بریده شود و چنان شود که
جمیع فکرها و خیالات او یکی شود و بُعد و دوری از میان او و خدا برداشته
شود و بعضی از ارباب عرفان گفته که اِذا اَرَدْتَ اَنْ تَعْرِفَ
مَقامَكَ فَانْظُرْ فیما اَقامَكَ یعنی چون خواهی که بدانی مقام خود را نزد

پروردگار

پروردگار خود در نگر در آنچه ترا بآن داشته است در آن فَاِذا اَحْبَبْتُهُ
كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ باید دانست که صوفیه و ارباب قلوب
را در مقام سخنان روح افزا و اشارتهای غمزدا است که مشام جان از
استشمام روایح آن معطر است و قالب بیجان از شنیدن محاسن آن روان تر
نهایتش در یافتن معنی آن همه کسی را میسر نیست و فهمیدن آنچه از آن مراد است
هر کسی را مقدور نه بلکه پی بمقصود از آن نمی تواند برد مگر کسی که رخت خود
را بآتش تعب و ریاضت در انداز و تن خود را در بوته تعب و محنت گداز
دل خود را از غش تعلقات پاک سازد و خود را با ریاضت و تصفیه باطن بمشرب
ایشان آشنا نموده و بمطالب ایشان مربوط سازد اما کسی که پی برموز ایشان
نتواند برد و بمشرب ایشان آشنا نتواند شد بواسطه گرفتاری بحظوظ فانیه
دنیه و در افتادن بلذات ضایعه بدنیه او را از شنیدن این کلمات خطر
عظیم است از در افتادن بظلمات زندقه و الحاد و گرفتار شدن بمهالک حلول
و اتحاد تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا و ما آنچه بیان میکنیم مقصود ایشان را
ازین کلمات و ظاهر میسازیم مطلوب ایشان را ازین فقرات بروجهی که فهم
آن بر تو آسان شود و پی بردن بمعنی آن بر تو مشکل نماند و میگوییم این سخنان
کنایه از نهایت قرب و نزدیکی بنده است بمبدا او و بیان غلبه و تسلط محبت الهی
بر ظاهر و باطن و پنهان و آشکارا او و مراد حضرت عزت تعالی وحده العزیز

والله اعلم آنست که من چون دوست داشتم بنده را از بندگان خود می‌کشانم
او را بمقام الفت و موانست خود و میرسانم او را بمقام آشنایی و اتصال
با خود و چنان میکنم که فکر او همه مستغرق دریای اسرار ملکوت گردد و حواس او
حیران انوار جبروت شود پس ثابت و زرزه در مقام قرب من اقدام جرأت او
و ممزوج شود بمحبت و دوستی من رگ و پی و گوشت و خون او تا آنکه خود را از خود
غایب بیند و حواس و قوای خود را در میان نه بیند پس بجذب دوستی من پرده مغایرت
را در هم درد و بآتش محبت محض فهم من دوری را در هم سوزد و بگوید بیت بیش نظر و
فکر دل و ورد زبان ای یار تویی و همین یار و دگر هیچ تا آنکه چنان شود
که گوش او سوای ذکر من نشنود و چشم او غیر مرا نه بیند بلکه گوش و چشم خود را من
پندارد چنانچه شاعر گوید شعر جنونی فیک لا یخفی و نار منک لا تخبو
فانت السمع و الابصار و الارکان و القلب و یده التی یبطش
بها یبطش بکسر طا و ضم طا هر دو آمده بمعنی یأخذ و در اصل البطش بمعنی اخذ
بعنف و تعدی مأخوذ است و باید دانست که این حدیث از احادیث صحیحه است
و چنانچه بطریق شیعه نقل آن بصحت رسیده در میان اهل سنت نیز اشتهار تمام
دارد و ایشان نیز باندک تغییری در صحاح خود آورده اند و بر سبیل صحابه از پیغمبر صلوات
الله علیه و آله روایت کرده اند که ان الله تعالی قال من عادی لی ولیا
فقد آذنته بالحرب و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی

مما

مما افترضت علیه و ما یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و
بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها و رجله التی یمشی بها
ان سألنی لاعطینه و ان استعاذنی لاعیذنه و ما ترددت
فی شیء انا فاعله کترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت و
اکره مسائته و لا بد له منه یعنی کسی که دشمنی کند با دوست من پس بتحقیق
که اذن میدهم بحرب او یعنی او را در معرض حرب خود در می آوردم و نزدیکی نمی‌شود
بمن بنده من بچیزی که نزد من دوستتر باشد از آنچه واجب ساخته ام آنرا بر او و همیشه نزدیکی
میکند بنده من بسوی من باعمال سنت تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست
داشتم او را گوش او میشوم که بآن می‌شنود و چشم او میشوم که بآن می‌بیند
و دست او میشوم که بآن میگیرد و پای او میشوم که بآن راه میرود و هرگاه
از من چیزی طلبد باو عطا میکنم آنرا و هرگاه پناه میبرد بمن پناه میدهم او را بخود
و تردد نکرده ام هرگز در چیزی که من فاعل آن باشم ترددی که مرا است میدهم در وقت
گرفتن نفس مؤمن که ناخوش می آید مرگ او را و مرا [illegible] او از مرگ و لابد او را
گزیر از آن نیست تأویل اول نسبت تردد [illegible]
متعذر است چنانچه محققین نسبت [illegible]
آن کرده اند اول آنکه در کلام چیزی تقدیر شده [illegible] و تقدیر [illegible] این [illegible]

باشم ح

مرا آید ناخوش ح

لو جاز علی الله التردد ما ترددت فی شیء یعنی اگر بر فرض تردد
و آمد شد خاطر روا می بود تردد و آمد شد خاطر نمیداشتم هرگز در چیزی مثل
تردد و آمد شد خاطری که در وفات مؤمن میداشتم دوم آنکه چون عادت
بر این جاری شده است که در مساءة کسی که احترام و عزت او را لازم داند و
خاطر را تعلق باو باشد مثل دوست نزدیک و یار موافق تردد بهم رسد و در مساءة
کسی که او را نزد اینکس قدر و منزلتی نباشد مثل دشمن و مار و عقرب و
امثال آن تردد خاطر بهم نرسد بلکه چون بخاطر بگذرد که بدی باو رسیده در
خاطر جای نمی یابد پس آنکه تردد و آمد شد خاطری دست دهد می تواند بود که
تعبیر کند از توقیر و احترام او بحصول تردد در حال مساءة او و از خواری
و مذلت او بعدم حصول تردد در آن حال پس بنا بر این میتواند بود که مراد حضرت
عزت تعالی شانه از این کلام والله اعلم آن باشد که هیچکس از مخلوقات مرا نزد من
قدر و منزلت و حرمتی نیست مثل قدر و منزلت بنده مؤمن و حرمت او و کلام
از قبیل استعاره تمثیلیه بوده باشد که معنی آن در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه
سبق ذکر یافته است سیوم در حدیث وارد است از خاصه و عامه که خدای تعالی
در وقت احتضار بنده مؤمن ظاهر میسازد بر او از لطف و نوازش و بشارت
بدخول بهشت و امثال آن آنقدر که کراهتی که از طبیعت او زایل میشود
و او را رغبت تمام بانتقال از این عالم فانی بعالم باقی بهم میرسد پس کم میشود

بسبب آن ایذا و تشویش او از الم مرگ و مصاعب آن و چنان میشود که
او را نهایت رضا بمردن بهم میرسد و رغبت تمام بآن حاصل میشود پس تشبیه
کرده است خدای تعالی این معامله را بمعامله کسی که اراده کرده باشد که المی رساند
بدوست خود بقصد آنکه در عقب آن نفع عظیمی باو عاید شود پس تردد داشته
باشد در آنکه بچه نحو این الم را باو رساند که باو آزار بسیار نرسد و همیشه ترغیبات
و تحسینات می کرده باشد و نفعی که آن الم در عقب دارد ذکر میکرده باشد تا آنکه
او را بآن رغبت تمام بهم رسد و الم مذکور را از خود راحت انگارد و در این صورت
نیز کلام از قبیل استعاره تمثیلیه خواهد بود نمایش دوم بسا باشد که توهم منافات
و تخالف شود میان این حدیث و امثال این احادیث که دلالت دارند بر آنکه مؤمن
خالص را مردن ناخوش می آید و رغبت تمام بحیات دارد و میان آنچه از پیغمبر
صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من احب لقاء الله احب
الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه یعنی کسی که دوست دارد
لقای خدا را که بعد از مفارقت روح از بدن خواهد بود دوست میدارد
خدای تعالی نیز لقای او را و کسی که ناخوش آید او را لقای خدای تعالی و بمرگ رغبت
ننماید خوش ندارد خدای تعالی او را و بیزار میشود از و چه حدیث مذکور بحسب ظاهر
دلالت دارد بر آنکه مؤمن خالص کراهت از مردن نمی دارد بلکه همیشه نهایت
رغبت و میل بآن دارد بواسطه رغبت و دوستی که بلقای الهی دارد و میدانند که

آن بدون مرگ حاصل نمی‌شود چنانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
شده است که فرموده اند اِنَّ ابنَ ابی طالبٍ آنَسُ بالموتِ
مِنَ الطِّفلِ بِثَدْیِ اُمِّهِ یعنی بدرستیکه پسر ابو طالب با موت انست
والفت بیشتر است از موانست والفت طفل به پستان مادر خود و نیز
فرموده اند در وقتی که ضربت ابن ملجم ملعون را متحمل شدند که فُزْتُ
وَرَبِّ الکعبةِ یعنی فوز یافتم و بنعیم ابدی رسیدم به پروردگار کعبه قسم
و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری از این اشکال برین وجه جواب گفته است
که دوستی لقای الهی مقید بوقتی دون وقتی نیست پس می‌تواند بود که دوستی
مذکور در حال احتضار و هنگام مشاهده آنچه مطلوب او است باشد چنانچه
روایت شده است در طریق ما از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت
کرده اند ایشان در صحاح خود از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که حضرت
فرموده اند که مَنْ اَحَبَّ لِقاءَ اللهِ اَحَبَّ اللهُ لِقاءَهُ وَمَنْ کَرِهَ
لِقاءَ اللهِ کَرِهَ اللهُ لِقاءَهُ قِیلَ یا رَسُولَ اللهِ اِنّا لَنَکْرَهُ المَوْتَ
فَقالَ لَیْسَ ذلِکَ وَلکِنَّ المُؤْمِنَ اِذا حَضَرَهُ المَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوانِ
اللهِ وَکَرامَتِهِ فَلَیْسَ شَیْءٌ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِمّا اَمامَهُ فَاَحَبَّ
لِقاءَ اللهِ وَاَحَبَّ اللهُ لِقاءَهُ وَاِنَّ الکافِرَ اِذا حَضَرَهُ
المَوْتُ بُشِّرَ بِعَذابِ اللهِ فَلَیْسَ شَیْءٌ اَکْرَهَ اِلَیْهِ مِمّا

امامه

اَمامَهُ کَرِهَ لِقاءَ اللهِ فَکَرِهَ اللهُ لِقاءَهُ یعنی کسی که دوست دارد
لقای الهی را حضرت عزت نیز دوست میدارد لقای او را و کسی که ناخوش
آید او را لقای خدای تعالی خدای تعالی نیز ناخوش میدارد لقای او را گفتند ای
رسول خدا بدرستی که ما همه ناخوش میداریم مرگ را و بآن رغبت نمیداریم
پس حال ما چون خواهد بود حضرت فرمودند مراد مرگ نیست ولیکن مؤمن
را چون وقت احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت میدهند او را برضای
الهی و نوازش خدای تعالی او را بدخول بهشت و آمرزش گناهان پس او را
دران حال هیچ چیز دوستتر از آنچه در پیش او است نخواهد بود پس دوست
خواهد داشت لقای خدای تعالی را و دوست خواهد داشت خدای تعالی لقای
او را و کافر را چون وقت احتضار در رسد خبر میدهند او را بعذاب الهی
که از برای او مهیا و آماده شده است پس هیچ چیز نزد او دشمن‌تر نخواهد
بود از آنچه در پیش او است پس مکروه خواهد بود برو لقای خدای تعالی و مکروه
خواهد داشت خدای تعالی لقای او را و بعضی گفته اند که نفس لقای الهی نیست
پس مکروه بودن آن بواسطه زیادتی آنچه که لازم آنست مستلزم کراهت
لقای خدای تعالی نیست و این ظاهر است و نیز دوستی خدای تعالی موجب تحصیل استعداد
میشود مر لقای او را امثال قیام باعمال صالحه و مبادرت بکردار نیک که مَنْ کانَ
یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحًا یعنی لازم دارد کراهت

پس چه

مرگ را چه باعث انقطاع عمل صالح میشود انجام این حدیث چنانچه از ترجمه اش
ظاهر میشود مرحجیت در آنکه واجب افضل است از سنت و در اقدام بآن
ثواب بیشتر است و شیخ شهید علیه الرحمه و بعضی دیگر از علما چند موضع را از آن
استثنا کرده اند که در آن مواضع سنت افضل است از واجب اول ابرای
ذمت مفلس از قرضی که بر ذمه او بود چه آن سنت است باتفاق و مهلت
دادن او تا کاهی که افلاس او ثابت باشد واجب و حال آنکه ابرا افضل است از
امهال و ثواب بیشتر دوم پیش گرفتن در سلام چه آن افضل است از جواب
دادن سلام و حال آنکه جواب سلام واجبست و سلام سنت سیوم اعاده
کردن نمازی که تنها گذارده شود گاهی که جماعت منعقد شود چه ثواب آن چنانچه
حدیث بآن ناطق است بیست و هفت درجه از ثواب نماز تنها در بیش است و حال
آنکه اعاده سنت است و آن واجب چهارم نماز کردن در اماکن شریفه مثل
مساجد و حرم مدینه و روضات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه ثواب
آن با آنکه نماز گزاردن در آن اماکن سنت است بیشتر است از نمازی که در غیر
آن گزارند پنجم خشوع و تانی در نماز سنت است با آنکه تجویز کرده اند که
بجهت آن ترک کند سرعت مبادرت بنماز جمعه را که واجبست اگر چنان
شود که بعضی از نماز جمعه از و فوت شود و نتواند از اتمام اجزا به دریافت
و در استثنای بعضی ازین مواضع از حکم مذکور جای مناقشه هست و وجه مناقشه
در حاشیه

در حاشیه بر نوعی بیان شده که در موضع اول میتوان گفت واجب ترک
مطالبه معسر است خواه در ضمن ابرا متحقق شود و خواه در ضمن امهال پس
ابرا فرد واجب باشد مثل امهال نه سنت و تحقیق در موضع چهارم گزاردن
نماز واجبست خواه در مواضع مذکور واقع شود و خواه در غیر آنها پس
گزاردن در آن موضع فرد واجب باشد که بر فرد دیگر رجحان دارد نه سنت
نهایتش تخصیص آن مکان بنماز سنت باشد و آن لا نسلم که از واجب افضل
باشد و در وجه سیوم گفته اند جایز است که نماز اعاده را نیت کند پس می
تواند بود که زیادتی ثواب مذکور گاهی باشد که به نیت وجوب گزارده شود
و در پنجم نیست که بعد از نیت وجوب واجب خواهد بود نه سنت
نهایتش مقید کردن وجوب امری که استحباب آن معلوم است خالی از اشکالی
نیست والله اعلم حدیث سی و ششم روایت
شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن علی بابویه
از پدر او علی بن بابویه از محمد بن القسم ماجیلویه از محمد بن علی الصیرفی از
نصر بن مزاحم که از معدودین رجال است از عمر بن سعد از فضیل بن جریح
از کمیل بن زیاد النخعی الیمنی که گفت کُنْتُ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ
السَّلَامُ فِی مَسْجِدِ الْکُوفَةِ وَقَدْ صَلَّیْنَا عِشَاءَ الْآخِرَةِ فَأَخَذَ
بِیَدِی حَتَّی خَرَجْنَا مِنَ الْمَسْجِدِ فَمَشَی حَتَّی خَرَجَ إِلَی ظَهْرِ الْکُوفَةِ

وجوب م

لا تكلمني بكلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال يا كميل
ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها احفظ عني ما
اقول لك الناس ثلثة عالم رباني ومتعلم على سبيل
نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل لم يستضيئوا
بنور العلم ولم يلجأوا الى ركن وثيق يا كميل العلم خير من
المال العلم يحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصه
النفقة والعلم يزكو على الانفاق يا كميل العلم دين يدان
الله به يكسب الانسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة
بعد وفاته يا كميل مات خزان الاموال والعلماء باقون
ما بقي الدهر اعيانهم مفقودة وامثالهم في القلوب
موجودة آه آه ان ههنا واشار عليه السلام بيده الى
صدره لعلما جما لو اصبت له حملة بلى اصبت له لقنا غير
مأمون يستعمل آلة الدين في الدنيا ويستظهر بحجج الله على
خلقه وبنعمه على عباده او منقادا لحملة الحق لا بصيرة له في
احنائه ينقدح الشك في قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا
ولا ذاك او منهوما باللذات سلس القياد للشهوات او مغرى
بالجمع والادخار ليسا من رعاة الدين في شيء اقرب شبها

ريح

بهما

بهما الانعام السائمة كذلك يموت العلم بموت حامليه اللهم
بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او
مستترا مغمورا لئلا تبطل حجج الله وبيناته واين اولئك
اولئك والله الاقلون عددا الاعظمون خطرا بهم
يحفظ الله حججه وبيناته حتى يودعوها نظراءهم
ويزرعوها في قلوب اشباههم هجم بهم العلم على حقائق
الامور وباشروا روح اليقين واستلانوا ما استوعره
المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا
الدنيا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك
خلفاء الله في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقا الى
رؤيتهم ثم نزع يده من يدي وقال انصرف اذا شئت

بحججه

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام آغاز مشتمل بر
دو بینش بینش اول خلاصه کلام کمیل بن زیاد رضی الله عنه آنکه در خدمت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالتی که گزارده بودیم ما
نماز خفتن را پس حضرت امیر علیه السلام دست مرا گرفتند و روان شدیم تا آنکه بیرون
آمدیم از مسجد و حضرت امیر علیه السلام همچنان میرفتند تا آنکه به پشت کوفه برآمدند
و در همه مدت یک کلمه با من سخن نکردند پس چون بصحرا درآمدند نفس از روی حزن

برآورده مرا در معرض خطاب درآوردند و فرمودند ای کمیل بدرستی که این
دلها ظرفهایست مر علوم و معارف را پس بهترین آنها دلی است که فراگیرنده
تر و نگاه دارنده تر باشد یاد گیر از من آنچه میگویم بتو بدرستی که مردم بر سه قسمند
دانشمند خدائی و آموزنده علم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت
و مگسی چند عوام که پیروند از ضعف عقیده خود آواز هر شبانی را که بواسطه
راندن گوسفندان میکنند کنایه از آنکه هر کس ایشان را براهی بخواند تابع او
شوند و حالت این ندارند که محق را از مبطل فرق و تمیز کنند مایل میشوند از
سمت استقامت بهر بادی که بر ایشان میوزد و روشنی نمیگیرند بنور علم
و دانش و پناه نمی برند برکن استواری که علم و دانش است ای کمیل علم بهتر از
مال است زیرا که علم نگاهبان تو میکند و ترا نگاهبان مال می باید کرد و مال
بنفقه کردن کم میشود و علم بنفقه کردن زیاده میگردد ای کمیل علم اطاعت است
که اطاعت کرده میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکنند جوانان [illegible] اطاعت
در ایام حیات او یعنی باعث این میشود که او طاعت خدای تعالی کند
یا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش را بعد از وفات او
ای کمیل ذخیره کنندگان مال مردند و علما تا آخر فضل خود همچنان باقی اند
و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقی است بدنهای ایشان در میان نخواهد
بود و امثالهای ایشان در دلها جا خواهد داشت آه آه بدرستی که اینجا

والثانیة

بلغ

و اشارت کردند حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک بسینه خود هر آینه علم
بسیار مجتمع است اگر می یافتم جمعی را که حالت بر داشتن آن داشته باشند یعنی
اگر می یافتم هر آینه بذل میکردم بایشان ولکن می یابم الحال کسی که بواسطه
آن میخواهم یافت میشود بواسطه تحمل آن فهیم زیرکی که محل اعتماد نیست بکار
میبرد در دنیا آنچه در دین بکار می باید برد و تفوق و برتری میجوید بسبب دلایل که
در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب نعمتی که از جانب خدای باو رسیده بر بندگان
او یا کسی که مطیع و منقاد حق است و فریفته دنیا نیست لیکن بصیرت آن ندارد
که باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند
نمود باول شبهه که او را عارض شود شک بخاطر او راه می یابد هر آینه نه این
و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای فانیست و بی ملاحظه است در امور شهوانی
یا کسی که فریفته جمع کردن و ذخیره گذاشتن نیست شده مال است ایشان یعنی حریص
بلذات و فریفته جمع و ادخار از متکفلان امر دین در هیچ چیز نیستند ایشان را
لیاقت و قابلیت والی بودن امری از امور دین نیست و نزدیکتر کسی شباهت
ایشان حیوانات چرنده اند و همچنین می میرد علم بمردن بردارندگان آن یعنی
همچنانکه معدوم میشوند جمعی که بمرتبه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف
الهی نموده علم نیز معدوم میشود چه هر کسی را بهره ایست از آن که دیگری را نیست
آری ولیکن خالی نماید روی زمین از کسی که اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود

وعالم باوامر ونواهی او تواند بود یا ظاهر مشهور یا مخفی مستور تا
حجتهای خدای تعالی بر مردم مرتفع نشود و بینات آن از هم نپاشد اما کجایند آن
گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردمند از روی عدد و بزرگترین ایشانند از
روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه کس بیشتر است و عدد
ایشان از هر صنفی کمتر باشد نگاه میدارد خدای تعالی حجتها و نشانهای خود
را در امر دین تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم
آنرا در دلهای امثال خود که اطلاع داده است ایشانرا علم لدنی بر حقایق اشیا
چنانچه هر چیز را دیده اند که در نفس الامر چه چیز است و دریافته اند راحت یقین
در امور دین را چنانچه ایشان نرم انگاشته اند [illegible] و آسان کرده اند بر خود
آنچه ارباب تنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند آنرا از ترک لذات دنیه و قطع
تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و بیدار خوابی و امثال آن و انس
گرفته اند بآنچه وحشت دارند از آن جاهلان صحبت بدنیا نمای کرده روحهای ایشان
متعلق بمحل بالاست ایشان خلیفهای خدایند در زمین او و خوانندگان مردمند
بدین او آه آه از بسیاری شوق که مرا بدیدن ایشان هست بعد از آن دست مبارک
از دست من جدا کردند و فرمودند برو اگر اراده رفتن داشته باشی [illegible]
دوم فلما اصحر اصحار در لغت رفتن بصحراست قال فی الصحاح اصحر
الرجل ای خرج الی الصحراء تنفس الصعداء بضم صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف

میدارند با دنیا ص

صعداء ص

نوع از

نوعی از نفس است که از روی حزن بر آید و نصبش بحسب ترکیب بر مفعول مطلق
بودنست که از برای نوعی حزن باشد مثل جلست القرفصاء چه قرفصا بضم قاف
وفا نوعی از نشستن است یا کمیل کمیل مذکور از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین
علیه السلام و محرم راز او بود و در زمان حجاج بن یوسف در دست او کشته
شد بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر از آن داده بود ان هذه القلوب
اوعیة وعا بکسر واو بمعنی ظرف است و وعی الشیء یعیه بمعنی حفظه و جمعه که
اوعاء در تحت خیرها بمعنی احفظها واجمعها بشیء عالم ربانی یای ربانی
یای نسبت است که ربانی بمعنی منسوب برب است و زیاده شدن الف و نون
بیش از یای بر خلاف قیاس است مثل رقبانی و مراد بربانی کسی است که در
شناخت پروردگار خود معرفت بسیار حاصل کرده باشد قال فی الصحاح
الربانی المتاله العارف بالله تعالی و صاحب قاموس نیز موافق او گفته و
صاحب کشاف هم بعد از تفسیر این آیه میکند ولکن کونوا ربانیین
ذکر کرده است که الربانی هو شدید التمسک بدین الله تعالی و طاعته
یعنی ربانی کسی است که نهایت غلو در طاعت خدای تعالی داشته باشد و مستند
قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله عباس که
گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی امروز مرد ربانی این امت و
شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی الذی یربّ امر الناس

اوعاء ص

بتدبیر او و اصلاحه ایاه یعنی ربانی کسی است که نظام یابد امور مردم بتدبیر او
آنرا و صلاح پذیرد حال ایشان باصلاح او و متعلم علی سبیل نجاة
یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجات یعنی مقصد او از آموختن علم نجات
یافتن در آخرت بنحو از مهالک و آفات آن نشاة نه تحصیل حظوظ دنیا و لذات
آن همچنانکه شیوه اکثر ابنای این زمانست و همج رعاع همج جمع همجه است
و همجه مگس کوچک را میگویند که بر روی گوسپند و چشم حیوانات می‌نشیند استعاره
کرده اند حضرت آنرا بواسطه جهال عوام از روی حقیر داشتن و خوار ایشان
و مراد برعاع بفتح را و عین بی نقطه عوام الناس و مردم اراذل و زبون است
اتباع کل ناعق نعیق آواز چوپانست که در وقت راندن گوسفندان
بکار میبرد و آواز کلاغ را نیز میگویند و مراد اینست که ایشان بواسطه
عدم ثبات خود بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین خود دارند
تابع میشوند هر کس ایشانرا براهی بخواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند
حق است و پیرو او می باید شد و گول هر کسی را میخورند و نمیدانند که حق کدام است
و باطل کدام و محق کیست و مبطل که شاید این قسم از مردم را بصیغه جمع آورده اند
و دو قسم اول را بصیغه مفرد ایما بر آن باشد که این صنف از مردم بسیارند و آن دو
صنف کم و اندک اند و العلم یزکو علی الانفاق زکات اینجا بمعنی نمو کردن
و زیاده شدن است و علی میتواند که بمعنی مع استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه
وان ربک

وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند که بمعنی
مع ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیت و تعلیل باشد چنانچه در
کریمه ولتکبروا الله علی ما هدیکم گفته اند که باین معنی
استعمال یافته است و معنی آیه آنست که و لتکبروا الله بسبب هدایته
ایاکم یعنی بزرگ یاد آورید خدا را بسبب اینکه شما را [illegible] کرده است العلم
دین یدان الله به دین اینجا بمعنی طاعت و تنوین از برای تعظیم است
یعنی علم طاعت بزرگیست که طاعت خدا بجا در ضمن آن حاصل است یکسب
الانسان الطاعة یکسب بضم یاست از باب افعال و مراد آنست که در
بینش اول مذکور شد و جمیل الاحدوثة یعنی سخنان نیکو و مدح و
ستایش و احدوثه مفرد احادیث است همچو ارجوفه و اراجیف و امثالهم
فی القلوب موجوده امثال جمع مثل است بفتح میم و ثا و مثل در اصل
بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است استعمال آن در کلامی که بر
زبانها دایر شده بجهت اشارت بامر مشهوری که مورد خاص داشته باشد
بعد از آن استعمال کرده اند در کلامی که شان و غرابتی داشته باشد و اینجا بمعنی
مستعمل است یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم باقی و محفوظ خواهد بود
که بآن عمل میکرده باشند و بر آثار آن میرفته باشند تا روز قیامت کو ا صبت
له حملة حمله بفتحتین جمع حامل است یعنی کسی که اهلیت تحمل آن داشته باشد

نسخه
و قابلیت م

وجواب لو درکلام محذوفست وکلام درین تقدیرست که لو اصبت ذلک
لبذلته لهم یعنی اکر می یافتم الجمان کسانرا هر آینه بذل میکردم این علم بسیار
رابایشان بلی اصیب له لقنا لقن بفتح لام وکسر قاف بمعنی زیرک
وفهیم است مشتق است از لقانه که بمعنی نیکو بیافتن است یستعمل آلة الدین
فی الدنیا یعنی میکرداند علم راکه از آلت وسبب فوز بسعادت ابدیه دینیه است
وسیله حصول لذات بدنی وحظوظ نفسی ودنیوی مثل زیاده کردن وحصول
جاه وجلال واقبال خلایق ومیل خاطرها بسوی او لا بصیرة له فی احنائه
احنا بفتح همزه وحاء بی نقطه وبعد ازان نون جمع حنوست بمعنی جانب قال فی
الصحاح الحنو واحد الاحناء وهی الجوانب یعنی نیست اورا بصیرتی که باطراف
وجوانب حق وا تواند رسید وغور وتعمق دران تواند کرد ودر بعضی نسخها فی
احیائه واقع شده بکسر همزه وسکون حاء بی نقطه وبعد ازان یاء بدو نقطه زیر یا
یعنی اورا بصیرت آن نیست که آثار روایت دیده و درمقام تقویت وتایید آن
درآید الا لا ذا ولا ذاک یعنی نه منقاد به بصیرت را اهلیت آنست که
علم خود را باو بیاموزم ونه زیرک وفهیم راکه محل اعتماد نیست واین کلام جمله
معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه او منهوما باللذات
یا حریص بلذتهای فانیه وکوشش کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم
بکذا فهو منهوم ای مولع به ومنهوم در اصل لغت بمعنی کسی است که از طعام سیر
مرغود

مال

نمیشود ومناسبت بین المعنیین ظاهرست سلس القیاد للشهوات
یعنی سهل الانقیاد در کشیده شود بی توقف وتامل درعاقبت امور بمباشرت مشتهیات
نفس مرشود وبلذات بدنی مرکراید او مغری بالجمع والادخار
اغری بمعنی حریص ساختن وبرانگیختن است چنانچه میکویند اغریت الکلب
بالقید یعنی برانگیختم سک را بجانب شکاری وحاصل معنی آنکه یا فریفته جمع
کردن مال است ومایل ذخیره کذاشتن آن چنانچه کویا تحریص اورا برانگیخته وحریص
بآن ساخته لیسا من رعاة الدین فی شیء رعاة بضم راجمع راعیست بمعنی
والی وحاکم یعنی هیچ کدام از منهوم بلذات ومغری بجمع وادخار از والیان
دین نیستند یعنی ایشان را قابلیت واهلیت آن نیست که متولی امور دین باشند
ودرین کلام اشعاریان هست که دانشمند حقیقی والی دین است یعنی امور این
منوط برای وروایت اوست که آنچه کوید بآن عمل باید کرد وآنچه نهی کند ازان
احتراز باید جست مخفی نماند که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم ساخته اند
جمعی راکه احتمال تعلم وآموختن علم در ایشان میرود بر چهار قسم اول جمعی از
ارباب فسق وفجور که با آنکه استعداد فهم آن دارند ودرک آن بسهولت میتوانند
کرد اراده نمی نمایند بآن رضای خدای تعالی را وبقصد قربت متوجه تحصیل علوم نمی
شوند بلکه عمل ایشان مبتنی بر زیادتی شهرت میان خلق است وعلم خود را دام
ساخته اند که بآن صید میکنند وصول بلذات بدنی وشهوات نفسانی را دوم جماعتی

از اهل صلاح و سداد اند و پیرامون فسق و فجور نمی گردند نهایتش اینان را
بصیرت آن نیست که بتتبّع هر سخن و اتوانند رسید و بر رموز و اسرار کلام
اطلاع توانند یافت بلکه همین بظاهر آن میرسند و با قول بهتر که برایشان
شود شک و تزلزل بخاطر ایشان راه می یابد و در حال از راه میگردند سیوم
گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت
خود میسازند و آنچنان هم نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف
و جوانب کلام نتوانند رسید و لکن گرفتار شهوات نفس اند و در دست قوای
بهیمی و سبعی اسیر و ذلیل و در میل بلذات موهومه واهیه فرو رفته اند
چنانچه همگی اوقات ایشان صرف آن میشود و بکار دیگر نمی توانند پرداخت
چهارم جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره خلاص یافته اند و سلوک براه راست
و طریق حق را شعار خود دارند و لکن بصفت ناخوش دیگر گرفتارند که آن
حب مال و میل بریاست و ذوق ذخیره گذاشتن و بسیار کردن مال را
وجهه همت ساخته علم را وسیله آن میسازند پس باید دانست کسی را که
طالب علم حقیقی است که اول نفس خود را از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف
ناپسندیده شسته و شوی دهد زیرا که دانش و علم عبادت دل است و بجای
نماز اوست و چنانچه نماز که وظیفه جوارح ظاهر است درست نیست مگر باک
ساختن اعضای ظاهر از آلایش خبث و نجاسات حدث عبادت دل

و نماز

وارد م

و نماز او نیز درست نیست مگر باک ساختن آن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت
اوصاف ناشایسته کذلک یموت العلم بموت حاملیه یعنی چنانچه
جمعی که اهلیت تحمل علوم حقیقی و فرا گرفتن معارف الهی دارند معدوم می شوند
و زوال می پذیرند علوم و معارف مذکور نیز در معرض فنا و زوال است و بمردن علما
و ارباب عرفان علم و معرفت بر طرف میشود زیرا که نمی یابند آنچنان کسی را که در
وقت رفتن توانند علم خود را با ایشان سپرد و چنان کرد که بعد از ایشان آثار
دانش ایشان باقی ماند و چون نمی باید که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع
یابد و مادام که نوع انسان باقیست می باید آثار آن در میان خلق بشر بلکه ناچار
زمانه از امامی که نگاهدارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه
مقتضی قواعد ارباب عدل و توحید است رضوان الله علیهم بازیافت کردند حضرت
این کلام را بایکه اللّهمّ بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجّة
امّا ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً یعنی آری خالی نماند روی
زمین از امامی که بر پای دارد دلایل دین حق و معارف علوم حقیقی و آثار الهی
را یا بعنوان ظهور و پیدائی امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام
خلافت ظاهری ایشان که جمیع اهل اسلام از مخالف و موالف بر آن اتفاق دارند
یا بعنوان اختفا و بر وجه پنهانی چو ائمه منتظر هر دعوت امامت و رعایت مراسم
آن بجز منصب امامت آنحضرت ع در زمان خلفای دیگر که پیش از ایام مذکور بودند

وتمثل حالت امامانی که از ذریت آنحضرت بر وجه مخفی بامر امامت قیام داشته
ونمی توانستند اظهار نمود و چنانچه درین زمان است از حال صاحب الامر علیه السلام
واختفای آنحضرت از نظر خلایق تا وقتی که اراده الهی تعلق بظهور او بگیرد هَجَمَ
بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ وَبَاشَرُوا رَوْحَ الْيَقِينِ بعد از آن
شروع کردند حضرت در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرمودند که ایشان
جمعی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج تعلیم و تعلم نیست بر حقایق اشیا
آنچنانچه هست از محسوسات و معقولات و منکشف شده است بر ایشان
آنچه در پرده اختفا مخفی و محجوب بوده پس جمیع آنرا دانسته اند و چنانچه
هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشان را شک و تردد در آن
باقی نمانده و دلهای ایشان را اطمینان تمام بهم رسیده و ارواح ایشان از
ریب در آن استراحت یافته و عبارت ازین حال است حکمت حقیقی که در قرآن
وارد است که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی
هر کرا حکمت دادند بدرستی که داده شده است باو خیر بسیار را و رَوح بفتح را
چنانچه گذشت بمعنی راحت است وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتْرَفُونَ
وعر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است در مقابل
سهل و از انجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال می کنند قال فی الصحاح یقال جبل
وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی متنعم است مأخوذ از ترفه بضم تا که بمعنی نعمت است

زلوی

یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساخته اند از مثل
ترک شهوتهای بدنی و قطع تعلقات دنیوی و مداومت خاموشی و بیداری و تحمل
گرسنگی و تشنگی و احتراز از آنکه ساعتی عمر عزیز ایشان صرف شود در چیزی که
موجب زیادتی قرب الهی و افزونی مرتبه ایشان در آن نباشد و امثال آن از آنچه
شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب عرفان است وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ
أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى یعنی نگاه داشته اند از دامان دلهای
خود غبار تعلق باین خرابه وحشت انگیز را و روی آورده است ارواح ایشان
بمشاهده جمال الهی پس بدن ایشان اگرچه در صحبت ارباب مجاز زمان است ارواح
دنیام
ایشان معلق است در عالم بالا با ملأ اعلی که ملائکه مقربین و ارواح قدسی اند وحسن
أُولَئِكَ رَفِيقًا أُولَئِكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ معرفه ساختن مسند
الیه درین فقره باسم اشاره بواسطه آنست که دلالت کند بر آنکه ایشان سزاوارند
بآنکه این صفات بایشان اسناد یابد بواسطه اتصاف بصفاتی که پیشتر گذشت چنانچه
در نظیر کریمه أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
تعریف مذکور را مفسرین برین وجه نکته گفته اند آه آه شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ
شکی نیست در آنکه شوق آنحضرت بدیدار ایشان در اعلی مرتبه بوده است زیرا که
جنسیت علت ضم است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از پیغمبر صلوات الله
علیه و آله پیشوای ارباب عرفان و مقتدای اصحاب هدایت و اهل ایقان بوده است

چنانچه همه از مشکات انوار معرفت او مقتبس و از انوار ارشاد و هدایت
او مستنیر بوده اند پس بالضروره بعض شیعیان همیشه مشتاق مشاهده جمال
انبیاء جنس خود بوده و خاطر مبارکش دایم متعلق دریافت لقای اصحاب طریقت
خود سلام الله علیهم اجمعین **فایده اول** استقامت الخ این حدیث اشعار
بآن دارد که روی زمین هرگز خالی نمی باشد از امامی که موصوف بصفات مذکوره باشد
و همچنین آنچه مفاد حدیث مشهور مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ
مِیتَةً جَاهِلِیَّةً است که متفق علیه سنی و شیعه است یعنی کسی که بمیرد و نشناسد
امام زمان خود را می میرد در مردن ارباب جهالت و جمعی که از دین بیگانه اند
بنا بر مذهب امامیه که قایلند بانکه امام زمان ایشان امام محمد مهدیست علیه السلام
ظاهر است و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت درین امر تشنیع بسیار بر
ایشان میکنند و میگویند امامی که وصول باو کسی را ممکن نیست و فرا گرفتن مسایل
و احکام دین از وی هیچ کس را میسر نه بمجرد شناختن او چه فایده مترتب خواهد
بود که کسی که بمیرد و شناخت او را حاصل نکرده باشد از دین بیگانه می میرد و امامیه
رضوان الله علیهم در جواب ایشان میگویند که فایده شناختن امام زمان خود همین
دیدن و فرا گرفتن مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود او و اعتقاد
بانکه او خلیفه خداست در زمین امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنی است از
ارکان اسلام همچنانکه جمعی که در عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بودند و تصدیق
بوجود

در بیان فواید امام زمان

بوجود آنحضرت و اعتقاد به نبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر از
دیدن او و فرا گرفتن مسایل و احکام دین از او و روایت شده است از جابر
بن عبد الله الانصاری که پیغمبر صلی الله علیه احوال امام محمد مهدی علیه السلام کرد و فرمودند
و آله ذکر م
که ذَلِکَ الَّذِی یَفْتَحُ اللّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَی یَدَیْهِ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ
مَغَارِبَهَا یَغِیبُ عَنْ اَوْلِیَائِهِ غَیْبَةً لَا یَثْبُتُ فِیهَا اِلَّا مَنِ
امْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ لِلْاِیمَانِ یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد خدای عز و جل بر دست
او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی
که بر تصدیق بآن ثابت نمی ماند مگر کسی که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهت
ایمان جابر انصاری گوید گفتم ای رسول خدا آیا شیعه و دوستان او را انتفاعی خواهد
بود از او در ایام غیبت او حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که ای وَالَّذِی
بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیًّا اِنَّهُمْ لَیَسْتَضِیئُونَ بِنُورِهِ وَیَنْتَفِعُونَ
بِوَلَایَتِهِ فِی غَیْبَتِهِ کَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَاِنْ عَلَاهَا
السَّحَابُ یعنی آری بآن خدائی که مرا فرستاده است بحق در آنکه ایشان یعنی
شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او
همچنانچه منتفع میشوند مردم از آفتاب و اگرچه در زیر ابر پنهان باشد و امامیه میگویند
با ایشان تشنیعی که شما درین باب بر ما میکنید بعینه بر شما وارد است زیرا که بنا بر آن فقره
که مراد با امام زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکتند از پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس

باشد خواه عالم باشد و خواه جاهل خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده
مترتب تواند بود بر شناختن جاهل فاسقی تا آنکه کسی بمیرد و او را نشناخته باشد کافر
و جاهلانه از دین مرده باشد و بعضی از مخالفان بر این معنی متفطن شده اند و بر آن
رفته اند که مراد با امام زمان درین حدیث کتاب الهی است که قرآن مجید باشد و امامیه
میگویند بنا بر تخصیص امام بزمان آن شخص که از حدیث مذکور فهم میشود و جهی نداشته
خواهد بود چه تخصیص مذکور اشعار بآن دارد که امام هر عصری غیر امام عصر دیگر باشد
و قرآن در همه عصر یکیست و تغیر و تبدل در آن راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز چه
معنی اراده شده است از معرفت قرآن که کسی که آنرا حاصل نکرده باشد کافر
میمیرد و اگر مراد بآن معرفت الفاظ و عبارات و دانستن معنی آنست چنانچه
مخفی نیست بر بسیاری از مردم مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق بوجود
آنست اما آن تشنیعی که برما میکردید بر شما وارد میگردد چه خواهیم گفت
هرگاه معرفت بالفاظ آن کسی را حاصل نباشد و علم بمعنی آن نداشته باشد
و نتواند که استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود
بر تصدیق بوجود که کسی که حاصل نکرده باشد آنرا چون بمیرد کافر مرده باشد
پس تشنیع شما بر ما درین باب وجهی نداشته باشد والله الهادی و علیه التکلان

نمایش دوم حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین بن طاوس علیه الرحمه
در بعضی از کتب خود که روزی اجتماع دست داد مرا در بغداد با بعضی از فضلای
آنجا و گفت شنیده ام سخن را با ایشان با و امام محمد مهدی علیه السلام که امامیه ارباب
او میگویند که او تا غایت در حیاتست و بواسطه مصلحتی از نظر مردم غیبت
اختیار کرده است تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان که طرف
بحث بود در مقام تشنیع و اعتراض شد بر کسی که تصدیق بوجود او کرده است و اعتقاد
دارد که او درین مدت مدید زنده است با آنکه زمان تمادی نمود و او را نماید و گفتم میدانی که
اگر امروز مردی حاضر شود و دعوی کند که من بر روی آب راه میروم جمیع مردم
این شهر در مقام تعجب شده بدیدن او بر خواهند آمد پس چون بر طبق دعوی خود عمل
آورد و رفتن او را بر روی آب همه مشاهده کردند و تعجبات نمودند بعد از آن
اگر باز روز دیگر آن شخص آید و همان دعوی کند جمعی بتماشای او بر آیند و رفتن او را
بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود بعد از آن
اگر مرتبه سیوم کسی آید و همین دعوی نماید لابد باشد که کسی بتماشای او بر نیاید و در
مقام دیدن آن نشوند مگر جمعی قلیل از مردم پس چون بعمل مذکور قیام نماید و در مرتبه
دیگر رفتن او را بر روی آب ببینند بالکلیه رفع تعجب همه خواهد شد بعد از آن اگر باز
کسی آید و این دعوی نماید جمعی بر وی جمع شوند و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار
مینموده باشند بیشتر از تعجبی که در مرتبه اول و دوم و سیوم نموده اند جمیع عقلای آن
شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان تمسخر خواهند کرد و سخنان سخیف
بر روی ایشان خواهند گفت پس قضیه حال مهدی علیه السلام و تعجب شما از درازی

عمر او در باقی ماندن او تا امروز از این قبیل است چنانچه روایت کرده اند که ادریس
علیه السلام موجود است در آسمان و او زنده است از زمان خود تا حال و روایت
کرده اند که خضر علیه السلام نیز موجود است در زمین و زنده است تا حال و روایت
کرده اند که عیسی علیه السلام زنده است و موجود است در آسمان چهارم و چون
مهدی علیه السلام ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در نماز باو اقتدا خواهد کرد پس
این سه نفرند از آدم زاد که عمر ایشان دراز شده از عمری که ما از برای
مهدی ثابت میکنیم و شما بآن اذعان کرده اید و از آن تعجب نمیکنید چرا تعجب
میکنید از آنکه شخصی از ذریت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله مثل یکی
از ایشان بشود و انکار دارید این را که این معجز نیست از جمله معجزات
پیغمبر صلوات الله علیه و آله که یکی از ذریت و عترت او زیاده بر اکثر معتاد
عمر اهل زمان است عمر یابد انجام بدین ترتیب که خوش آمده است و در این مقام ذکر
کلامی که شیخ العارفین شیخ محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب
سیصد و شصت و ششم از آن ایراد کرده است و آن اینست إنّ
لله خليفة يخرج من عترة رسول الله صلى الله عليه وآله من ولد
فاطمة عليها السلام يواطئ اسمه اسم رسول الله صلى
الله عليه وآله جده الحسين ابن علي بن أبي طالب عليه السلام
يبايع بين الركن والمقام يشبه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

بلغ

صلى الله

صلى الله م

في الخلق

فِي الخَلْقِ بفتح الخاء ويَنزِلُ عنه فِي الخُلُقِ بضم الخاء أسعدُ
النَّاسِ به أهلُ الكوفةِ يعيشُ خمسًا أو سبعًا أو تسعًا
يضعُ الجزيةَ ويدعو إلى الله بالسيفِ ويرفعُ المذاهبَ
عن الأرضِ فلا يبقى إلا الدينُ الخالصُ أعداؤه مقلِّدةُ
العلماءِ أهلِ الاجتهادِ لما يرونه يحكمُ بخلافِ ما ذهب
إليه أئمتُهم فيدخلون كرهًا تحت حكمِه خوفًا
من سيفِه يفرحُ به عامةُ المسلمين أكثرَ من خواصِّهم
يبايعُه العارفون من أهلِ الحقائقِ عن شهودٍ وكشفٍ
بتعريفٍ إلهيٍّ له رجالٌ إلهيون يقيمون دعوتَه وينصرونه
ولولا أنّ السيفَ بيدِه لأفتى الفقهاءُ بقتلِه ولكنّ الله
يُظهرُه بالسيفِ والكرمِ فيطيعون ويخافون ويقبلون
حكمَه من غيرِ إيمانٍ ويضمرون خلافَه ويعتقدون
فيه إذا حكم فيهم بغيرِ مذهبِ أئمتِهم أنّه على ضلالٍ
في ذلك لأنّهم يعتقدون أنّ أهلَ الاجتهادِ وزمانَه
قد انقطع وما بقي مجتهدٌ في العالمِ وأنّ الله لا يوجدُ
بعد أئمتِهم أحدًا له درجةُ الاجتهادِ وأمّا من يدّعي
التعريفَ الإلهيَّ بالأحكامِ الشرعيةِ فهو عندهم مجنونٌ

ما ذهب اليه

فاسد الخیال یعنی بدرستی که مر خدا را خلیفه ایست که بیرون خواهد آمد
از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه علیها السلام که نام
او موافق است با نام رسول خدا صلوات الله علیه و آله و جد او حسین بن علی است
علیهما السلام بیعت خواهند کرد با او مردم در حرم خدای تعالی میان رکن یمانی و
مقام ابراهیم شباهت دارد در خلق بفتح خا یعنی در نیکوئی خلقت و صورت
برسول خدا صلی الله علیه و آله و فروتر است از و صلی الله علیه و آله در خلق بضم خا
یعنی در حسن اخلاق و نیکوئی سلوک سعادت یافته ترین مردم بصحبت او
اهل کوفه خواهند بود زندگانی کند میان مردم پنج سال یا هفت سال یا نه سال
و جزیه خواهد نهاد بر کافران کتابی از یهود و نصاری و امثال ایشان و
خواهد خواند مردم را بدین خدای تعالی بشمشیر و برطرف خواهد ساخت
مذاهب مختلفه را از روی زمین و باقی نخواهد گذاشت مگر دین حق را
دشمنان او که مقلد علما و ارباب اجتهاد باشند چون ببینند او که بر خلاف
انچه امامان ایشان بران رفته اند حکم میکند در تحت حکم او در خواهند آمد
از روی اکراه و اطاعت خواهند کرد او را و خواهی او را بجهت ترس
که از شمشیر او داشته باشند و شادان و فرحناک باشند بوجود او
عامه مسلمانان بیشتر از خاصان ایشان و بیعت کنند با او عارفان و
دانایان از اهل حقایق و ارباب عرفان از روی شهود و کشف بتعریف الهی

یعنی

خواهد

یعنی شناختی که از جانب خدای تعالی هدایت بان مرد یافته باشند و او را مردمی
باشند از جانب خدای تعالی که یاری او کنند دعوت او را و یاری میداده باشند
او را در دعوت مردم بدین حق و اگر نبودی که شمشیر در دست او بودی هر اینه
فتوی دهند فقها بقتل او و لیکن ظاهر سازد خدای تعالی او را بشمشیر و کرم
که نفع یابند و فایده گیرند فقها و مجتهدین بکرم او طعام و می ترسیده
باشند از شمشیر او و قبول کنند احکام او را با انکه ایمان باو آورده
باشند و در باطن بر خلاف او باشند و اعتقاد داشته باشند درباره او
گاهی که میان ایشان حکم کند بغیر حکمی که امامان ایشان کرده باشند که او
بر ضلالت است و حکم او بر حق نیست بواسطه انکه ایشان را اعتقاد است که
مجتهدین و زمان اجتهاد انقطاع یافته است و مجتهدی در عالم باقی نیست
و خدای تعالی بعد از امامان ایشان کسی را موجود نخواهد ساخت که بدرجه
اجتهاد برسد و اما کسی که دعوی تعریف الهی و شناخت خدائی نماید باحکام
شرع او نزد ایشان بدبوی و فند خیال ورای منسوب است تا اینجا
بود ترجمه کلام مذکور پس تامل کن در ان و بدیده بصیرت در ان نگر و تدبر کن
کوتاه بینی از رسیدن خسارت فهم آن بچیدن میوه مقصود او از ان اقدام
نمای خصوصا در قول او که ان لله خلیفة فی الارض مر خدا راست خلیفه
در روی زمین و قول او که اسعد الناس به اهل الکوفة سعادتمندترین

اهل کوفه

مردم بصحبت او خواهند بود و قول او که أعداؤه مقلدة العلماء
أهل الاجتهاد دشمنان او که مقلد علما وارباب اجتهاد ند و قول
او که لأنهم يعتقدون أنّ أهل الاجتهاد و زمانه
قد انقطع اين را اعتقاد آنست که اهل اجتهاد و زمان
مجتهد شدن انقطاع يافته و مجتهد ديگر در عالم نخواهد بود و ميبايد
که بيايد که مقصود او درين عبارات چيست و ازين کلام چه اراده
دارد تعريض مي يابد که باعتقاد او صاحب الامر عليه السلام الآن بر روي
زمين موجود نيست و سعادت يافتگان باو شيعه او نيند و زمان اجتهاد
انقطاع نيافته است و چنانچه در صدر سلف مردم بسعي و بذل جهد
بسعادت اجتهاد و استنباط احکام و مسايل دين از قرآن و حديث
فايز مي شده اند الحال نيز مانع از ان نيست و در فيض نه بسته است
که الّذين جاهدوا فينا لنهدينّهم سبلنا و هر کس سعي
نمايد ممکن است که بان مرتبه برسد و اينمعني نيست مگر بنفس تشيع والله
ولي التوفيق حديث سي و هفتم روايت شده است
بسندي که متصل است بشيخ بزرگوار محمد بن يعقوب کليني از علي بن
ابراهيم از پدر او ابراهيم بن هاشم از قاسم بن محمد از منقري از
سفيان بن عيينة از امام جعفر صادق عليه السلام في قول الله عزّ و جلّ

ويبلوکم

ليبلوكم أيّكم أحسن عملاً قال ليس يعني أكثركم
عملاً ولكن أصوبكم عملاً وإنّما الإصابة خشية الله
والنيّة الصادقة ثمّ قال العمل الخالص الّذي لا
تريد أن يمدحك عليه أحد إلّا الله عزّ وجلّ
والنيّة أفضل من العمل شرح کلام امام عليه السلام
در ضمن آغاز و پنج نمايش و انجام آغاز مشتمل بر دو بينش بينش اول
خلاصه کلام امام عليه السلام در تفسير آيه کريمه الّذي خلق الموت
والحيوة ليبلوكم أيّكم أحسن عملاً يعني او است آن خدائي که
آفريده است مرگ را و زندگاني را بجهت آنکه امتحان کند شما را اي بني آدم
و ببيند که کدام يک از شما نيکو عملتريد بدانکه مراد بنيکوي عمل درين آيه
بسياري عمل نيست و از أيّكم أحسن عملاً اينمعني خواسته نشده است که
کدام يک از شما در بسياري عمل بيشتر کوشيده ايد بلکه مراد اينست که
عمل کدام يک از شما صوابتر است و مراد از صواب بودن عمل آنست که
مقرون بخشيت و ترس خدا و نيت صادق بعد از ان فرمودند که عمل خالص
آنست که در بعمل آوردن آن اراده نکرده باشي مدح و ستايش کسي را
بران غير از خدا که عزيز است و بزرگ و نيت بهتر است از عمل بينش دوم
ليبلوكم أيّكم أحسن عملاً اينجمله بجهت بيان علت خلق موت

وحیاتست که در جملهٔ سابق بران مذکورست و معنی آیه والله اعلم آنست که
حضرت عزت تعالی شأنه تقدیر کرد مردن را که خوانندهٔ مردمست بحسن عمل
و نیکویی کردار و موجب آنست که مردم وثوق بسیار و اعتماد تمام بر دنیا
و زندگانی آن نداشته باشند و بلذات و نعمتهای آن که در معرض فنا و زوالست
فریفته نشوند و عطا کرد حیات را که بسبب آن قدرت می‌یابند بر قیام
باعمال صالحه و کردار نیکو بعمل آرد با ایشان در دار دنیا معاملهٔ کسی که
در مقام امتحان و خبر گرفتن آن باشد که کدام یک از شما نیکو عملترید و تقدیم
داشته درین آیه موت را بر حیات بواسطه آنکه موت بیشتر داعیست بر
حسن عمل و مردم را بیشتر بنیکویی کردار میدارد و بباید دانست که این معنی که
مذکور شد کار است که محمول شود موت که در آیه مذکورست بر موتی که بعد از
حیاتست اما اگر حمل کنیم موت را بر عدم اصلی که پیش از ایام حیات و قبل
از دخول بدنیاست بنا بر آنکه آنرا نیز موت میگویند چنانچه حضرت عزت در
کلام مجید میفرماید وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ یعنی شما مردگان
بودید پس زنده گردانید شما را خدای تعالی معنی آیه والله اعلم این خواهد بود که
تقدیر کرد خدای تعالی عدم اصلی شما را پس نقل کرد شما را از این حال و خلعت
حیات در پوشانید بجهت آنکه امتحان کند شما را بعد از که گذشت و تقدیم موت
برین تقدیر بواسطه آنست که عدم اصلی مقدمست بر حیات لیکن یعنی
پس

لیس از افعال ناقصه است که اسم و خبر میخواهد و اسم او اینجا ضمیریست مستتر
درو راجع بخدای تعالی یا ضمیر شأنست که راجعست بمسند الیه جملهٔ آینده
یا بمرجعست علی اختلاف المذهبین فیه و جمله یعنی خبر آنست خشیة الله
والنیة الصادقة در معنی خشیت و بیان فرق میان آن و خوف کلامی
که از خواجه نصیر طوسی رحمه الله منقول است در شرح حدیث بیست و دوم
ازین کتاب سبق ذکر یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد به نیت صادق
مایل ساختن دل است بجانب طاعت خدا بر آنکه ملاحظه شود در آن چیزی
سوای قرب و حصول رضای او مثل کسی که آزاد کند بندهٔ خود را مثلاً و ملاحظه
کند در آن با قصد قربت خلاص خود را از مشقت نفقه و کسوهٔ او یا از
زشتی خلق و زبونی اعمال او یا آنکه تصدق کند در حضور مردم مالی را
بواسطهٔ غرض ثواب آخرت و ستایش مردم او را در آن بر وجهی که اگر
ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور ازو بعمل نیاید و اگر چه
داند که اگر رغبت بثواب آخرت نمیداشت بمجرد رغبت ستایش مردم او را
بران نمیداشت که تصدق مذکور ازو بعمل آید و نه مثل آنکسی که او را
ورد و دعا و نمازهای سنتی مثلاً و علاوه در بعض تصدقات بوده باشد
که همیشه بآن قیام داشته است و اتفاق افتد که در وقتی که بآن قیام داشته
بعضی جمعی حاضر شوند و او در آن وقت عمل مذکور را بر خود سبکتر یابد از اوقات

دیگر بسبب حضور آن جماعت در آن وقت در خود زیادتی مسرت و نشاط
احساس نماید بسبب آنکه ایشان بر عبادت او اطلاع یافتند و اگر چه
داند که اگر ایشان حاضر نمی‌شدند نیز عمل مذکور را از و ترک نمی‌شد و فتوری
در آن بهم نمی‌رسید زیرا که امثال این امور از اموریست که خلل دارد در صدق
نیت و اخلاص کامل و بالجمله هر عملی که قصد کنی در آن قربت و حصول رضای
الهی را وضم کنی با آن حظی از حظوظ دنیا را الجیتی که ترکیب یابد باعث بر قیام
بآن عمل از غرض دینی و غرض دنیوی نیست تو در آن صادق نخواهد بود خواه
غرض دینی قوی تر باشد از غرض دنیوی و خواه ضعیف تر و خواه هر دو مساوی باشند
اَلْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَمْدَحَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ
إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ خالص در لغت هر چیزیست که صاف و بیغش باشد
و بچیز دیگر غیر جنس خود ممزوج نشده باشد خواه آن غیر از و در مرتبه فروتر
باشد و خواه برتر پس کسی که تصدق کند بمحض ریا بی آنکه نیت او ممزوج بقصد
قربت باشد صدقه او بحسب لغت خالص خواهد بود و همچنان صدقه که بمحض
ثواب باشد و بریا مخلوط نباشد اما در عرف تخصیص یافته است عمل خالص
بعملی که قصد قربت در آن مجرد باشد از جمیع آمیزشها و اینمعنی را اخلاص
نامند و اصحاب قلوب و ارباب حقیقت عمل خالص را بعضی تعریفات دیگر
نیز کرده اند بعضی گفته اند هو تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب

یعنی

یعنی بری ساختن عمل است از آنکه غیر خدا را در و نصیب بوده باشد و بعضی گفته اند
هو اخراج الخلق عن معاملة الحق بیرون کردن خلق است از معامله که با حق
کنند و بعضی گفته اند هو ستر العمل عن الخلایق و تصفیته عن العلایق
یعنی پوشیده داشتن عمل است از خلایق نظر و صافی و پاک ساختن آن از جمیع
تعلقات و گروهی گفته اند ان لا یرید عامله علیه عوضا فی الدارین یعنی
عمل خالص آنست که اراده نکرده باشد و نخواسته باشد بعمل آرنده آن بازای
آن عمل عوضی را از خدا نه در دنیا و نه در آخرت و این درجه ایست بلند
و پایه ایست عالی که کمتر بآن می‌توان رسید و اشارت بآنست کلام امیر المؤمنین
و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله در حال مناجات با پروردگار خود که
مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَلٰكِنْ
وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ یعنی عبادت نکردم ترا از
ترس عذاب تو و نه بواسطه طمع که در بهشت تو داشتم و لیکن یافتم ترا
لایق آنکه عبادت تو کنم پس بعبادت تو قیام نمودم **نمایش اول**
بباید دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی بر آن رفته اند
که هرگاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاص از نوایب عقاب الهی
قصد شود آن عبادت صحیح نیست و گفته اند که این قصد منافات دارد
باخلاص که عبارت است از اراده محض حصول رضای الهی و اطاعت امر او

وکسی که قصد حصول ثواب یا خلاص از عذاب نماید هر آینه قصد کرده خواهد بود
جلب نفع و دفع ضرر را از خود نه محض رضا و اطاعت امر خدا را چنانچه کسی که
تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد یا
بجهت ترسی که او را از اهانت و آزار او باشد هر آینه او را در این فعل مخلص
نخواهند گفت و از جمعی که درین باب مبالغه و غلو بسیار کرده اند رضی الدین
علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله در قواعد
شهیدی نیز مستفاد میشود که مذهب اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اینست
و امام فخر رازی در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است و گفته است که
جمیع ایشان متفق اند بر آنکه کسی که عبادت خدای کند از جهت ترس عذاب
او یا بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و نقل مذکور را ازو نزد تفسیر
قوله تعالی اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً واقع است و جزم کرده
در اوایل سورهٔ فاتحة الکتاب بآنکه اگر کسی نیت نماز بر این وجه کند که نماز میکنم بواسطه
حصول ثواب خدای تعالی یا بجهت گریز از عقاب او نماز او باطل است و کسی که
گفته است این قصد باعث فساد و بطلان عبادت نیست قبول ندارد که قصد
مذکور منافی اخلاص باشد و میگوید اراده فوز بثواب الهی و سالم ماندن از غضب
و عذاب او از آن نیست که مخالفت داشته باشد بتقرب و حصول رضای او
و چون چنین باشد و حال آنکه خود در کلام مجید مدح اصفیای خود باین کرده است که

کانوا

كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا
یعنی بودند ایشان که مسارعت میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که
در ثواب ما داشتند و بجهت ترسی که از عذاب ما ایشان را بود و نیز در کلام
مجید فرموده است وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا یعنی بخوانید خدای تعالی
را و عبادت او کنید بنا بر ترسی که از عذاب او شما راست و بواسطه طمعی که
بثواب او دارید و جای دیگر میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا
وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید بخدای و دینی که رسول او
شما را بآن دعوت کرده است رکوع کنید و سجده نمائید یعنی نماز کنید و عبادت
نمائید پروردگار خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور خیر در حالتی که
بعض باشید شما امیدوار بفلاح از جانب الهی یا تا آنکه فلاح یابید از جانب
او علی الاحتمالین و فلاح عبارت است از دریافتن ثواب است چنانچه شیخ
ابو علی طبرسی نص بر آن کرده است تا این غایت بود آنچه از کلام جمعی که قصد
مذکور را منافی اخلاص نمیدانند بنظر رسیده و بحث و مناقشه را درین
دلایل مجالی هست وسیع و میدانیست فراخ اما در آنکه گفتند که اراده
مذکور مخالفت بقصد قربت و اراده وجه الله ندارد و منافی اخلاص نیست
آنکه این کلامیست بی مغز و سخنیست بی ته که بحسب ظاهر صورتی یافته زیرا که

فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و پیروی اوامر و نواهی او بنابر محض دوستی
و محبت و حصول رضای او و میان اطاعت و پیروی او بواسطه غرضهای
دیگر از آفتاب ظاهرترست و سخن شیخ نیست که شق دوم نزد ارباب بصیرت
و عرفان از معرض اعتبار ساقط است و از درجه اعتماد نازل و اما در استدلال
بدو آیه آخر که اول مذکور شد آنکه بسیاری از مفسرین ذکر کرده اند که معنی رغبا
و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه معنی رغبت در اجابت و قبول طاعت و ترس
از رد و عدم قبول آن و اما در آیه سیوم آنکه شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب
مجمع البیان ذکر کرده که معنی لعلکم تفلحون آنست که بشرط که سعادتمند شوید و
فیروزی یابید و سخن شیخ نیست که حصول رضای او تعالی و وعده الفوز از اعاظم
سعادات است و فوز سعادت قبول طاعت بهترین فیروزیها و تفسیر کرده است
شیخ مذکور فلاح را در قول خدای تعالی وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
بنجاح و فوز که عبارت از فیروزی یافتن و سعادتمند شدن است و شیخ
ابوجعفر طوسی رحمه الله نیز در تفسیر خود که موسوم به تبیان است گفته است که
مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزی اند یعنی آنانکه ادراک کرده اند و یافته اند
آنچه میخواسته اند از خدای تعالی بسبب اعمال خیری که از ایشان در وجود آمده است
و بازار ایمانی که به پیغمبر صلوات الله علیه و آله و دین او آورده اند و آن نیست مگر
فیروزی و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی واقعست المفلح هو الفائز

بالمطلوب

بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز واقع است آری تفسیر کرده است شیخ
ابوعلی طبرسی فلاح را در کریمه قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بفوز بثواب
نهایتش آمدن فلاح در آیه مذکوره باین معنی لازم ندارد که هرجا واقع
شود بران معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بران معنی محمول شود استدلال بان
بر مطلب مذکور کامل تمام است که جمله لعلکم تفلحون جمله حالیه باشد و اما اگر بر تعلیلیه
محمول شود چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی علیه الرحمه نقل کرده است آیه مذکوره
را مطلقا دلالت بر مدعا نخواهد بود چه بران تقدیر معنی چنین خواهد بود که
بران وجه عمل کنید امید آرید تا بعمل آوردن مذکور سبب آن شود که شما بثواب فایز
شوید و از عذاب برهید و از نیز لازم نمی آید که اگر باین قصد کنند عمل صحیح
نباشد نمی بینی که وضو سبب سرد شدن و نظافت اعضا میشود و اگر در
وضو آنرا قصد کنند باتفاق وضو باطل است و اگر ضم کنند قصد آنرا با قصد
قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد آمد بلکه چه عمل سبب
آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست که استدلال کنند بر
مطلب مذکور بحدیثی که روایت کرده است آنرا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافی بطریقی که حسن است از هرون بن خارجه از [illegible] صادق
علیه السلام که گفت اَلْعِبَادُ ثَلٰثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُوا [illegible] عَزَّ وَ جَلَّ
خَوْفًا فَتِلْکَ عِبَادَةُ الْعَبِیدِ وَ قَوْمٌ عَبَدُوا اللّٰهَ تَبَارَکَ

و تعالی

قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد
فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا

طلباً للثواب فتلك عبادة الأجراء وقوم عبدوا الله
عزّ وجلّ حبّاً له فتلك عبادة الأحرار وهي أفضل
العبادة یعنی عبادت کنندگان سه صنف‌اند گروهی عبادت خدا می‌کنند
و قصد ایشان ترس از عذاب است و این عبادت بندگانست که بواسطه
تأدیب خداوندان باوامر و نواهی ایشان قیام می‌نمایند و برخی بعبادت
او قیام می‌نمایند بواسطه خواهش ثواب او و این عبادت مزدورانست
که بواسطه بدست آوردن اجرت آن بعمل قیام می‌نمایند و جمعی عبادت او را
بر پا میدارند بواسطه محبتی که با او دارند و این عبادت خردمندان
و آزادگان و مقربانست و این عبادت بهترین عبادتهاست بر نوعی که
بگویند قول حضرت درین حدیث که هی افضل العبادة یعنی این عبادت
بهترین عبادتهاست اشعار بآن دارد که آن دو قسم اول نیز اتصاف
بهی دارد پس صحیح باشد چه عبادت باطل بهیچ نحو بهی متصف نیست
پس مطلوب که صحت عبادتست گاهی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب
بعمل آمده باشد ثابت باشد نمایش دوم جمعی که مانعند از آنکه در نیت قصد
تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود قصد مذکور را چنانچه از کلام ایشان
فهمیده شود باعث فساد عبادت می‌دانند و اگر چه با قصد قربت جمع شود
و اما باقی فعلهایی که عبادت سبب حصول آن می‌شود خواه قصد شود و خواه نه

مثل

مثل خلاص شدن از نفقه دادن بنده بسبب آزاد کردن او در کفاره
و پرهیز از طعام در روزه داشتن و تبرد و خنک شدن اعضا در وضو و اعلام
ما هو میز بدخول در نماز بتکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال بنماز
و ملازمت طواف خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت متاع خود
در برخاستن بنماز شب و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها نیز پیش ایشان
بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد و اما آنکه بتحصیل ثواب باعث فساد
عبادت نمیدانند خلاف کرده‌اند در آنکه این قصدها مبطل هست یا نه اکثر
از ایشان بر آن رفته‌اند که مبطل نیست چنانچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره
در کتاب مبسوط و شیخ ابو القاسم در معتبر شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین
مطهر علیه الرحمه در کتاب تحریر الاحکام و مشهور جزم باین کرده‌اند و گفته‌اند
که امور مذکوره چون البته حاصل است قصد آن بعد از آنکه قصد قربت متحقق باشد
نقصانی ندارد و بر ایشان وارد می‌آید که لزوم حصول آن چنانچه مسبوق ذکر
یافت لازم ندارد صحت قصد آن را و متأخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم
کرده‌اند ببطلان عبادات گاهی که با قصد قربت یکی از قصدهای مذکور جمع شود
و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب نهایه و قواعد الاحکام اینرا اختیار فرموده
و شیخ فخر الدین ولد او و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب بیان نیز تابع او شده‌اند
و این قول را رجحان داده بنابر آنکه اخلاص که در عبادت مطلوبست با انضمام

قصده

آنانکه بر

قصد امور مذکوره فوت میشود و این مذهب اصح است و شیخ شهید در قواعد
خود احتمال التفصیل نیز راه داده است بر این وجه که اگر مقصود بالذات قصد قربت
باشد و قصدهای دیگر بتبعیت آن واقع شود عبادت صحیح است و اگر امر بر عکس باشد
یا هر دو مقصود بالذات باشند باطل و بباید دانست که آنچه قصد آن با نیت
قربت ضم میشود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد یعنی واجب باشد یا سنت و قصد
آن از روی وجوب یا سنت کنند مثل امساک از طعام در روزه داشتن که گاهی
بواسطه حفظ بدن امساک مذکور واجب شده باشد و اعلام ماموم بتکبیر در نماز
بقصد راهنمونی بر خیر مناسب این نیت که ضرر در صحت عبادت نکند چه قصد آن
منافی قصد قربت نیست بلکه موکد آنست بحث در اموریست که در ضم آن با
نیت قربت ملاحظه رجحانی آن نتوان نمود پس روزه کسی که با نیت قربت
در قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن صحیح خواهد بود خواه روزه
مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه واجب مذکور معین باشد مثل روزه رمضان
و نذر معین و خواه غیر معین باشد مثل روزه قضا و نذر غیر معین باشد نهایت شکی در خاطر
از صحت روزه غیر معین شکی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد والله اعلم
نمایش سیوم تعریف کرده اند بعضی فقهای ما نیت را بارادة ایجاد الفعل
علی الوجه المامور به شرعا یعنی ارادۀ موجود ساختن فعل بر وجهی که از جانب
شارع امر بآن شده و مراد او بارادۀ ارادۀ فاعل است و بفعل آنچه اعم باشد

از فعل

از فعل و از داشتن نفس بر ترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده
خدای تعالی و افعال بندگان را زیرا که آن ارادۀ فاعل نیست و داخل شود نیت
روزه و نیت احرام حج و امثال آن با آنکه بحسب ظاهر ارادۀ فعل نیست بلکه
ارادۀ ترک فعل است علی الوجه المامور به شرعا متعلق است بارادۀ نه بایجاد
و مراد این است که اراده بر آن وجه باشد تا عزم از تعریف بیرون رود چه در
عزم لازم نیست که اراده بر آن وجه باشد بلکه عزم بر فعل ارادۀ ایجاد آنست بر سبیل
نیت خواه بر وجه مامور به باشد و خواه نه و این تعریف را علامه در کتاب
قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ علی بر آن اعتراض کرده است که اگر از مامور به
واجب اراده کرده بنا بر آنکه امر در حقیقت از برای وجوب است و در غیر وجوب
بطریق مجاز استعمال میشود لازم می آید که شامل نیت سنت نباشد پس
تعریف جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است با امر مطلق آنچه فعل آن مطلوب
باشد و از جانب شارع رخصت آن حاصل و اگر چه بر وجه اباحت بوده باشد
مثل آنچه مطلوب است در قول خدای تعالی وَاِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا
یعنی هرگاه محل شدید و احرام خود را بتمام رسانید در رخصت است شما را که
صید کنید با آنکه حمل کلام است بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر ارادۀ بوجود
آوردن افعال مباحه و حکم بر نیت بودن آن نزد فقها بقدر درست تمام
شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و در کلام او نظرست زیرا که

مامور عبادات از امریست که بفعل آوردن آن بحسب شرع رجحان داشته
باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی که قایلست بآنکه
آنچه رخصت آن نیز از جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان دارد
و اینکه ملاحظه میشود که دخول سنت در مامور به منافات دارد با آنچه مختار
محققین است که استعمال امر در وجوب بحسب حقیقت است و در غیر وجوب
بحسب مجاز و هر لفظ که در تعریف استعمال می یابد ظاهر آنست که بر معنی حقیقی
مستعمل باشد اصلا ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان با مری که گفته اند بحسب حقیقت
از برای وجوبست صیغه افعل است و آنچه در معنی آن باشد نه لفظ امر که مرکب از
الف و میم و راست چه امر مذکور نزد ایشان از برای معنیست که مشترکست
میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح و بهتر نیز زیرا که حکم کرده اند بآنکه سنت
نیز حقیقة مامور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول نقل آن کرده است
و حکم مذکور چنانچه مخفی نیست تقاضای اشتراک میکند و نهایت آنچه توان گفت
درین باب آنست که اعتراض شیخ علی رحمه الله مبنی بر اغماض عین باشد از آنکه مامور به
شامل سنت نیز هست و ایشان حکم بر شمول مذکور کرده اند و غرض او ضایع
ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره بحث الزامی باشد
زیرا که علامه اگرچه در کتاب نهایه تردد کرده است در آنکه سنت مامور به است بحسب
حقیقت یا نه اما در تهذیب الاصول جزم کرده است بآنکه سنت مامور به است و بحث مذکور

باو

باو بنابر مذهب اوست نهایتش بنابرین چندان نفعی بر بحث مذکور مترتب
نخواهد بود با آنکه ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر اصل تعریف
باشد و اثبات آنکه تعریف بر نحو خوب نیست نه بحث الزامی والله اعلم **فایده**
چهارم اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله علیهم که از جمله دلایل آنکه
در عبادت ناچار است از نیت و تا نیت نکنند عبادت صحیح نیست قول خدای
تعالی است در کلام مجید که وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ و در دلالت این آیه بر مطلب مذکور نظر است زیرا که دین درین
آیه بحسب ترکیب مفعول مخلصین واقعست و ضمیر امروا راجع است باهل توریت
و انجیل و مراد این است والله اعلم که مامور نشده اند یهود و نصاری مگر آنکه
بندگی کنند خدای را در حالتی که مخلصین باشند در بندگی خود و کسی را مثل عزیر
و عیسی شریک او نسازند در بندگی او چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود
که موسوم بجوامع الجامع است جایی که تفسیر این آیه میکند گفته است که معنی آیه
آنست که مامور شده اند ایشان در توریت و انجیل مگر بدین برگزیده
و لیکن تحریف کرده اند کتاب خود را و مبدل کرده اند احکام آنرا بآنچه می
خواسته اند و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را برین وجه ذکر کرده
و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده است که مخلصین له الدین درین
آیه کنایه از آنست که می باید مخلوط نسازند عبادت او را بعبادت غیر او

وقاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین باین معنی است که در
بندگی او کسی را شریک او نسازند و ملا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود
میگوید باین آیه برانکه ایمان عبارت از مجموع اعتقاد بجنان و عمل بارکان است استدلال کرده اند م
زیراکه خدای تعالی یاد کرده است عبادت خود را بر وجهی که باخلاص باشد و اخلاص
عبارت از توحید و یکانه دانستن خداست و شریک نساختن کسی با او در عبادت
او بعد از آن عطف کرده است بران قیام بنماز و اتیان باداء زکات را الی آخره اشارت
کرده است بمجموع و گفته است وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ و رد کرده اند بعضی این
استدلال را بانکه لا نسلم که ذلک اشارت بمجموع توحید و قیام نماز و اداء زکات
باشد چرا نتواند بود که اشارت بتوحید تنها باشد و اعمال مذکوره جزو دین قیم نباشد
و بالجمله از سخنان این جماعت بظهور رسید که آیت مذکوره بر غیر این دلالت ندارد
که اهل کتاب مامور بودند بانکه عبادت ایشان مر خدا را در حالتی از ایشان واقع شود
که قایل باشند بوحدانیت و یکتایی او و کسی را در عبادت خود شریک او نسازند
و اصلا دلالت ندارد برانکه ناچار است در عبادت از نیت بهیچ یکی از دلالات
مشهوره بلکه نهایت انچه از آیه استنباط آن توان کرد آنست که عبادت
مشرکین صحیح نیست و کجاست این مطلب با انچه مدعای ایشانست فتدبر
مترجم گوید وجه تدبر در حاشیه بر این وجه مذکورست که میتواند بود مراد از شریک
ساختن کسی در عبادت این باشد که عابد قصد کند در عبادت خود محض تقرب
بخدا را

بخدا را او نیست عبادت از انست و ممکن است که سخنان مفسرین که مذکور
شد نیز بر همین معنی محمول شود و بخاطر میرسد که این احتمال رفع بحث مذکور
از دلیل نکند زیراکه با وجود این احتمال شک نیست که احتمال اول
نیز قایم است و اذا قام الاحتمال بطل الاستدلال خصوصا که اصل عدم
وجوب نیت است فتدبر و باید دانست که آیه مذکوره اگرچه در باب یهود
و نصاری نازل است و حکایت از تکلیف ایشان میکند بان وارد تکلیف
ایشان برادری تکلیف ما با آن لازم امر نمی آید اما قول خدای تعالی در آخر
آن که وذلک دین القیمة یعنی و آن عبادت مقرون باخلاص طریقه ملت
مستقیم است اشعار بان دارد که امر مذکور در شریعت ما نیز ثابت باشد
و از این جهت است که علمای ما بر مطلب مذکور باین آیه استدلال کرده اند
والله اعلم **نمایش پنجم** باید دانست که ناچار است در نیت از قصد
بوجود آوردن فعل پس کسی که تصور فعلی کند بی انکه قصد کند بوجود آوردن
آن از در حقیقت نیت نکرده خواهد بود و گاه هست که اطلاق میکنند
نیت را بر نفس تصور مذکور هرچند مقرون بقصد ایجاد نباشد چنانچه در
عبارت فقها واقع است که اگر متوضی نیت کند رفع حدثی را و در واقع
آن حدث از و واقع نشده باشد اگر بنیت مذکور از روی غلط باشد و او را
در ان اشتباه شده باشد وضو او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد باطل م

زیرا که در صورت غلط شک نیست که قاصد رفع حدث فی الجمله است
اما در صورت عمد قصد مذکور نمی تواند بود که ازو واقع شده باشد بلکه آنچه
ازو واقع شده مجرد تصور و حکایت نفس است و ازین جهت است که حکم
ببطلان عبادت او کرده اند چه عبادت او درانصورت در حقیقت مقرون
به نیت نیست و آنچه او صورت نیت داده آنرا از قبیل ملاعبه و بازی کردن
بعبادتست قال العلامة فی بحث نیة الوضوء من نهایة الاحکام لا یجب
التعرض لنفی حدث معین فان نواه وکان هو الثابت صح اجماعا ولو کان
غیره فان کان غالطا فالاقرب الصحة لعدم اشتراط التعرض لها فلا یضر الغلط
فیها وان کان عامدا فالاقرب البطلان لتلاعبه بالطهارة یعنی واجب نیست
در وضو قصد رفع حدث معین پس اگر نیت کند آنرا و او در واقع
محدث بآن حدث باشد وضوی او باجماع صحیح است و اگر حدث دیگر موجب
وضوی او شده باشد اگر قصد او از روی غلط و اشتباه باشد اقرب در فتوی آنست
که وضوی او صحیح است و اگر از روی عمد و دانستگی باشد اقرب بطلان آنست
بواسطه تلاعب و بازی کردن او بطهارت پس قول او که لتلاعبه بالطهارة
و فعل او را ببازی و ملاعبه بطهارت حمل کردن اشارتست بآنکه درانصورت
نیت در واقع حاصل نیست والا از قبیل ملاعبه و بازی نمی بود و رافعی که از
علمای اهل سنت است در کتاب عزیز که از مصنفات اوست می گوید اذا نوی

رفع

رفع حدث النوم ولم ینم وانما بال نظر فان کان غالطا صح وضوءه وان
کان عامدا لم یصح لانه ملاعب بالطهارة یعنی اگر نیت کند متوضی رفع حدث
خواب را مثلا و در واقع نکرده باشد بلکه موجب وضوی او بول باشد نظر آرد اگر
خواب م
نیت مذکور بر سبیل غلط ازو واقع شده باشد وضوی او صحیح است و اگر از
روی عمد و دانستگی باشد و داند که ازو خواب واقع نشده است وضوی او صحیح
نیست زیرا که او درانصورت ملاعب و بازی کننده خواهد بود بطهارت
پس دانسته شد که فقها غلط کننده را ناوی گفته اند و عامد را لاعب و بازی
کننده بواسطه آنکه در صورت اول قصد رفع حدث فی الجمله ازو واقع است و در صورت
غلط م
عمد نه و نیت گفتن آن که در عبارات مذکوره از ایشان واقع شده از روی
مجاز است بعلاقه تشبیه چه بسیار است که فقها بآنچه بصورت چیزی باشد
اسم آن چیز اطلاق می کنند چنانچه گفته اند هرگاه کشتگان مسلمانان و
کشتگان کفار بهم مخلوط شوند چنانچه تمیز ایشان از یکدیگر نتوان کرد واجبست
که بر همه نماز گزارند و قصد کنند در نیت نماز بر مسلمانان را با آنکه بعد از آنکه
نیت مخصوص مسلمانان شد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما
الاعمال بالنیات و همچنین گفته اند واجبست غسل حیض بر زن
ذمیه که شوهر او مسلمان باشد تا گاهی که از حیض پاک شود بمذهب جمعی که قائلند
بآنکه جواز وطی او موقوف بر غسل است پس با آنکه آنچه ازو بصورت غسل

واقع می‌شود و در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت
چون قصد قربت جزو اوست از کافر نمی‌تواند واقع شد زیرا که قصد قربت که
مراد از آن اینجا امتثال امر شارع است از کافر متصور نیست چه او خود را هیچ
از اوامر شرع مأمور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده‌اند بنابر آنکه صورت غسل دارد
و بالجمله ایشان بر آنچه بصورت نیت است اطلاق نیت کرده‌اند از روی مجاز
و اراده نکرده‌اند بآن آنرا که در صورت عمد در واقع ناوی امر غیر واقع است
تا وارد آید بر ایشان آنچه ملا جلال دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد
دانسته است و گفته است که نیت عبارت از قصد است و قصد رفع آنچه اعتقاد
حصول آن ندارند بغایت محال است که از حیوانی واقع شود چه جای انسانی که قصد
رفع حدثی که میدانند که از او واقع نشده است متصور نباشد مگر آنکه از روی
غلط و اشتباه باشد پس تقیید آن بغلط که در کلام ایشان واقع شده غلط باشد
مترجم گوید اگرچه دفع ایراد فاضل دوانی که در این مقام از مصنف دام ظله وقوع
یافته است در نهایت دقت و لطف است و تحقیق مذکور بحسب او منشأ تنقیح تمام
مسئله که عنوان مبحث ساخته‌اند بخاطر قاصر میرسد که عباراتی که از فقها
نقل کرده‌اند و ظاهر آنست که بر سبیل استشهاد نباشد بر سبیل تنظیر استشهاد
آن نمی‌تواند شد با آنکه دعوی مذکور که اطلاق فقهاست نیت را بر مجرد تصور
فعل با آنکه مقرون بقصد ایقاع باشد چنانچه تحقق نیت محتاج باستشهاد است

دفع ایراد علامه دوانی بر فقها

بلغ

بدای

پس اگر عباراتی از فقها نقل می‌شد که متضمن آن اطلاق می‌بود تا ذکر
آن بتکلف بر سبیل استشهاد وقوعی مناسبت بسبب می‌بود و بر آن وارد
نمی‌آمد که چون غرض چنانچه ظاهر است دفع بحث فاضل دوانی است از عبارات
فقها عین عباراتی را که بحسب او بایشان بر آن عبارات است بر وجه ساختن
بقدر از طور مناظره دور است فتدبر الانجام از این حدیث ظاهر شد که نیت از
اصل عمل بهتر است و فضل آن از فضل عمل بیشتر و نیز در طریق خاصه و عامه
روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در
توجیه اینمعنی چند وجه ذکر کرده‌اند اول آنکه مراد به نیت اعتقاد حق اوست که
عبارت از ایمان او بشد و بی‌شک نیست که ایمان او بهترین اعمال اوست
زیرا که اثری که بر آن مترتب میشود جاوید بودن در بهشت است و عدم آن باعث
جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که اینچنان نیست و بآن توجیه
رفع اشکال دیگر از آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است نیز میشود چه
تتمه این حدیث بر نیز وجه منقول است که نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت
کافر بدتر است از عمل او و اینمعنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث
وارد است که اِنَّ ابْنَ آدَمَ اِذَا هَمَّ بِالْمَعْصِیَةِ لَمْ تُکْتَبْ
عَلَیْهِ حَتّٰی یَعْمَلَهَا یعنی بدرستی که فرزند آدم هرگاه قصد کند اقدام
بگناهی را بر و نمی‌نویسند آنرا و عقابی بر آن مترتب نمی‌سازند تا بعمل نیاورد

ازام

مضمون این م

چه هرگاه بمقتضای حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقاب مترتب نباشد و عقاب بر
مجرد عمل مترتب نشود چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا
بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر او خواهد بود معنی هم
در حدیث مذکور اینکه اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که
اینمعنی منافات ندارد با آنچه مفاد حدیث مذکور است اشکال مذکور مندفع باشد
فتدبر دوم آنکه مراد اینست که نیت بی عمل بهتر است از عمل بی نیت و این توجیه
را رد کرده اند که بهتر از شیء تقاضای آن میکند که در آن شیء نیز فی الجمله خوبی
بوده باشد و در عمل بی نیت مطلقا خوبی نیست سیوم آنکه مؤمن نیت بسیار میکند
که زمانه یاری او نمی نماید که منوی از و بعمل آید پس ثوابی که او را از مجرد
نیت بهم میرسد بیشتر از ثوابی است که از عمل حاصل میشود و این توجیه را به
ابن درید لغوی نسبت میدهند چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از
طبیعت عمل زیرا که بر نیت تنها عقاب مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است
برای ثواب مترتب است و اگر نیت شر است وجودش مثل عدم است و عقاب
بران مترتب نیست بخلاف عمل که فَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه
وَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَه پس بنابر اعتبار نیت بهتر از عمل
بوده و این توجیه از سوانح طبع والد بزرگوار است قدس سره العزیز پنجم
آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضا است پس عمل او نیز
اشرف

نسخه [illegible] که [illegible] از [illegible] اعمال او بدتر است

اشرف بهتر از عمل اعضا است یعنی که خدای تعالی در کلام مجید نماز را که عمل اعضا است
وسیلهٔ یاد خود ساخته است که عمل دل است چنانکه میفرماید اَقِمِ الصَّلوٰةَ
لِذِکری یعنی برپای دار ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیلهٔ یاد منست و ظاهر است
که مقصود اشرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم مستور است و احتمال
ریا در ان نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که اغلب مقرون بریا است پس ازین رهگذر
عمل دل بهتر است از عمل اعضا ششم آنکه مراد آنست که نیت بعضی اعمال ثقیله
مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعضی اعمال خفیفه مثل تلاوت
آیتی از قرآن و تصدق یکدرهم و آنچه ازین قبیل باشد هفتم آنکه لفظ خیر در این
حدیث اسم تفضیل نیست بلکه مدعا آنست که نیت مؤمن عمل خیری است از جمله
اعمال او نه عمل شر و من برای تبعیض است و این و این توجیه از سید مرتضی علم
الهدی منقول است و باین رفع میشود تنافی که میان حدیث مذکور است و میان
حدیثی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که اَفضَلُ الاَعمالِ
اَحمَزُها یعنی بهترین اعمال عملی است که مشقت در ان بیشتر باشد چه مدلول
حدیث مذکور تقاضای آن میکند که عمل بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت در ان
بیشتر است و اشکال مشهوری که چنانچه سبق ذکر یافت در اوان حدیث کرده اند
که نیة الکافر شرٌّ من عمله چه بنابرین توجیه لفظ شر نیز در ان فقره اسم تفضیل
نخواهد بود و حاصل معنی این خواهد بود که نیت کافر شری است از جمله اعمال او نه [illegible]

این توجیه چنانچه مخفی نیست درین حدیث که ما در صدد بیان آنیم جاری نمیتواند
شد مترجم گوید در رفع اشکال مذکور از آفراد حدیث باین توجیه نظرست
چه اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت منافرتست میان مفاد آن فقره و میان حدیث ان
ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و شک نیست که چنانچه حدیث بحسب ظاهر
تقاضای آن میکند که نیت کار بد بدتر از عمل او نباشد تقاضای آن میکند که نیت او
شر نیز نباشد زیرا که شر درین مقام سوای اینمعنی ندارد که موجب عقاب باشد و مفاد
حدیث آنست که قبل از اقدام بعمل عقاب بر نیت مترتب نیست پس منافات
مذکور بحال خود باشد اگر گویند مفاد حدیث ان ابن آدم الخ زیاده ازین
نیست که قبل از اقدام بعمل شر بر نیت آن عقاب مترتب نیست و اینمعنی منافات
ندارد با آنکه بعد از اقدام بعمل ترتب یابد برینوجه که بر نیت جدا عقاب کنند
و بر عمل جدا و شر بودن نیت کافر میتواند بود که ازینجهت باشد میگوییم اگر این
تقریر تمام شود بدون این توجیه نیز تنافی میان حدیثین نخواهد بود زیرا که
چنانچه میتواند بود که بعد از اقدام بعمل بر نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد
و بر عمل جدا میتواند بود که عقابی که بر نیت او بعد از اتیان بعمل ترتب می یابد
زیاده باشد از عقابی که بر عمل مترتب است پس نسبت رفع این اشکال بتوجیه
مذکور بلکه بتوجیه اول نیز وجهی ندارد مگر قدری و رفع این تنافی و اشکال
بوجه دیگر نیز کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال

احمزها

آدم ص

مذکور ص

احمزها آن باشد که هر عمل را که ممکن باشد که بانحای مختلف بجا آورند و ابتری
آنها نحوی است که تحمل مشقت و تعب در آن بیشتر باشد مثل آنکه روزه که
در ایام تابستان و بلاد گرمسیر داشته شود ثوابش بیشتر است از روزه
که در ایام زمستان و در بلاد سردسیر بدارند و زکاتی که در وقت گرانی
غله یا در حال ناداری داده شود بهتر است از زکاتی که در وقت ارزانی
و در حال توانگری بدهند پس منافات نباشد میان آن و میان حدیث
نیة المؤمن خیر من عمله بلکه نیت نیز بانحای مختلف میتواند بود که واقع
شود و شک نیست که نیتی که مقرون باخلاص صرف باشد نهایت مشقت
خواهد داشت و ثواب آن بیشتر خواهد بود از بعضی نیتها که برانوجه نباشد
هشتم آنکه مراد به نیت متاثر شدن دل است نزد عمل و انقیاد او بجانب
طاعت پروردگار و رو آوردن او بآن و برگشتن او از دنیا و لذات
آن و شک نیست که اینمعنی شدت پیدا میکند و زیاده میشود گاهی که
جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند و از مباشرت معاصی و
منهیات باز آیند زیرا که میان دل و اعضا علاقه ایست تام که منشا تاثر
ایشان از یکدیگر میشود نمی بینی که اگر یکی از اعضا آفتی راه یابد سرایت
میکند اثر آن بدل و دل نیز متاثر میشود و اگر بدل الم راه یابد مثل ترسی
و دهشت و امثال آن اعضا در لرزه و رعشه می افتد و بر قرار نمی ماند و دل

بلغ

حاکم

در حقیقت ومتبوع است وجوارح واعضا بمنزلهٔ رعایا واتباع او ومقصود
اصلی از عمل جوارح تاثر دل است پس گمان مبر که نهادن پیشانی بر زمین که در
نماز واجب شده است غرض رسیدن پیشانی بر زمین است بلکه غرض آنست که
بحکم عادت باعث زیادتی تواضع وانقیاد یافت اگر استعانت از اعضا
بجوید واعضای خود را در صورت تواضع در آورد تواضع قلب او شدت می یابد
اما کسی که سجده کند واز معنی تواضع غافل باشد ودل خود باشغال دنیوی ولذات آن
مشغول دارد بی شبهه معلومست که اثری از سجدهٔ او بدل نخواهد رسید بلکه وجود
سجود او با عدمش مساوی خواهد بود نظر بغرضی که از آن مطلوبست پس نیت در
حقیقت روح عمل است ومیوه ومادهٔ حیات اوست پس افضل از و باشد واین
وجه نزدیکست بوجه پنجم که سبق ذکر یافت ششم آنکه نیت عبارت از
مجرد این قول نیست که در وقت نماز وروزه ودرس گفتن مثلا بگوید نماز میکنم
یا روزه میدارم یا درس میگویم قیام مینمایم تقرب بخدا ومعانی این الفاظ را
بخاطر گذرانند هیهات کجاست اینمعنی با انجار ارباب تحقیق نیت میدانند بلکه
این مجرد حرکت دادن زبانست وحکایت نفس است ونیت در حقیقت برانگیختن
نفس است ومایل ساختن او بانچه غرض ومطلوب اوست که عبارتست از حصول رضا
وقرب حق است واین برانگیختن ومیل هرگاه او را حاصل نباشد مجرد تکلم باین
کلمات وتصور معانی آن بهم نمی تواند رسید وتکلم او باین کلمات در انحال

دل م

از قبیل

از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتهای طعام بهم میرسانم ومایل بآن میشوم
بقصد آنکه او را باین کلام اشتها ومیل بهم رسد ومثل گفتن کسی که دل او
از محبت شخصی فارغ باشد عاشق میشوم فلانرا وقدم در بادیهٔ دوستی و
اطاعت او می نهم بلکه راهی از برای بدست آوردن میلان خاطر بچیزی واقبال
دل بوی آن نیست مگر تحصیل اسبابی که باعث میلان واقبال مذکور باشد.
واجتناب از اموری که منافی آنست وتا نفس برانگیخته نشود بجانب
فعلی ومیل بآن نمی نماید مگر بسبب ملاحظهٔ اموری که مناسبت بآن داشته باشد
ومربوط بآن باشد بحسب صفاتی که غالبست بر آن واحتراز جستن از اموری
که ضد آنست پس هرگاه غالب شود بر دل مدرسی مثلا دوستی ومیل شهوت
نفسی واظهار فضیلت ورو آوردن طلبهٔ علم باو وانقیاد ایشان بسخنان
او وراهبر انیه او را ممکن نخواهد بود درس گفتن بقصد قربت وغرض انتشار
علم وارشاد جاهلان وهدایت گمراهان بلکه درس گفتن او نخواهد بود مگر
بواسطهٔ تحصیل مقاصد باطله واغراض فاسده واگر بزبان آورد که درس
میگویم وبخاطر گذراند معنی آنرا وما دام که نقش صفات مذکور را از لوح
خاطر تغول نزداید اصلا اعتباری بر نیت او نخواهد بود وهمچنین هرگاه
نزد نیت نماز فرو رفته باشد بعلت لذات دنیا وهمگی همت خود را صرف
تحصیل آن داشته باشد میسر نخواهد بود که همگی میل خود را متوجه اقبال

آوردن

تقرب بخدا م

دل توم

بخاز بنماز نسازی و بدست آوری میلان خاطر خود را بسوی آن بلکه دخول تو در نماز
از روی تکلف و خود را بران داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل
گفتن سیر خواهد بود که اشتها بهم میرسانم و گفتن فارغ دلی که عاشق میشوم
حاصل آنکه نیت کامله که در عبادت بکار تواند آمد بر وجهی که مخلوط بمیل
خاطر و اقبال بدیدان باشد و قلع و قمع آنچه منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر
بیرون کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از امور دنیا و فکر آن باز
نگردانی و دامان خاطر خود را از آلایش بصفات ذمیمه دنیه پاک نسازی
و قطع نظر از حظوظ عاجله دنیویه نکنی پس نیت بمراتب اشق و احمز باشد
از سایر اعمال و منافات نیست میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله و آنچه این
حدیث متضمن آنست و میان حدیث افضل الاعمال احمزها بلکه مؤکد و مقرر
یکدیگر باشند والله ولی التوفیق **حدیث سی و هشتم**
روایت شده است بسندی که اتصال دارد بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما از احمد بن محمد از ابن فضال از کسی که ازو نقل کرده است از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ
ثُمَّ قَالَ إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ
اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ
قال
بجمعة

بِجُمُعَةٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ جُمُعَةً لَكَثِيرٌ مَنْ
تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ
يَوْمًا لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبِلَ اللهُ تَوْبَتَهُ **شرح**
کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو
بینش **بینش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است
رسول خدا صلوات الله علیه و آله که هر کسی توبه کند از گناهان خود پیش از
رسیدن اجل موعود بیکسال هر آینه قبول می کند حضرت عزت توبه
اورا
بعد از آن فرمودند بدرستی که سال هر آینه بسیار است هر کسی توبه کند پیش
از مردن خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند
بدرستی که ماه هر آینه بسیار است هر کسی توبه کند پیش از مردن خود بجمعه یعنی
بیک هفته قبول میکند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی که هفته
هر آینه بسیار است هر کسی توبه کند قبل از مردن خود بیک روز قبول میکند
خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستی که روز هر آینه بسیار است هر کی
در مقام در مقام توبه بشود قبل از آنکه معاینه ببیند قبول میکند خدای تعالی
توبه او را **بینش دویم** مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ توبه در لغت بمعنی
رجوع و برگشتن است از امری گاه آنرا به بنده نسبت میدهند و گاه بخدای
چون به بنده نسبت میدهند معنی آن برگشتن از معصیت و گناه کار است

بسوی طاعت و فرمان برداری و چون بخدای اسناد کنند برگشتن از عقوبت
و عذاب بجانب لطف و آمرزگاری و در اصطلاح پشیمانی از گناه است
بواسطه آنکه گناه است و قید آخر بواسطه آنست که بیرون رود از تعریف
توبه پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضرت بدن و بعضی
زیاده کرده اند بران عزم بر ترک معاودت بگناه را ابد الآباد یعنی دل
نهادن برانکه دیگر هرگز بر سر آن نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم
آن پشیمانی است هرگز ازان منفک نشود و کلام تمام در تحقیق آنست که
توبه دست نمی دهد مگر بحصول سه امر اول دانستن آنکه گناه حجابیست میان
بنده و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و زهریست قاتل نسبت
بکسی که مباشر آن میشود پس چون اینمعنی را دانست و یقین کرد بهر اینه او را
حالت دیگر دست می دهد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره و آن
اندوهگین شدن نفس است بواسطه از دست رفتن سعادت لقای محبوب
حقیقی و تاسف داشتن او بر ارتکاب امری که باعث آن شده و این
تالم و تاسف است که تعبیر ازان بندامت و پشیمانی میکنند و هرگاه این تالم
و تاسف زیاده گردد و بسیار شود حالت دیگر دست میدهد که آن امر سیوم است از
امور مذکوره و آن قصد است که یکی تعلق بزمان حال و یکی بزمان آینده و
یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک گناهی است که مباشر
آن بعد

کلام تمام در تحقیق

قصد بر

دارد

آن بوده و آنکه بزمان آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب
آنست و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنچه بزمان
گذشته نسبت دارد تدارک و تلافی طاعات و عبادتیست که از و فوت
شده مثل قضا کردن نمازهایی که ادای آن نکرده و بیرون آمدن از مظالم و
حقوق مردم که در ذمه او قرار گرفته و امثال آن و این سه حالت یعنی
دانستن ضرر گناه و پشیمانی از ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق
بازمنه ثلثه دارند امری چندند بر یکدیگر مترتب که حصول هر یک ازان
لازم دارد حاصل بودن دو دیگر را و گاه هست که بر مجموع این سه حالت
اسم توبه اطلاق میکنند و هر سه را باهم توبه میگویند و بسیار است که توبه را
بر حالت دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق میکنند و حالت اول را مقدمه
آن می نامند و حالت سیوم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که مجموع پشیمانی
و عزم مذکور را توبه میگویند و برخی از اصحاب قلوب توبه را بر وجوه دیگر
نیز تعریف کرده اند بعضی گفته اند التَّوبَةُ رُجُوعُ الآبِقِ عَنِ الجُرمِ
السَّابِقِ توبه بازگشتن غلام گریخته است از گناهی که پیشتر مرتکب آن
شده و بعضی گفته اند اذابَةُ الاحشاءِ لِما سَلَفَ مِنَ الفَحشاءِ
گداز انیدن دل و اعضای درونی است باتش ندامت آنچه از پیش رفته است
از گناهان و بعضی گفته اند خلعُ لِباسِ الجَفاءِ وَبَسطُ بِساطِ الوَفاءِ

و ارباب عرفان

کندن لباس جفا و بدکرداریست و گسترانیدن بساط وفا و نیکوکاری
قبل الله توبته مراد بقبول خدای تعالی توبهٔ بندگان را ساقط ساختن عقابیست
که مترتب است بر گناهی که از آن توبه می‌کنند و این که توبه باعث سقوط
عذابست مجمع علیه اهل اسلام است و هیچکس از علمای خاصه و عامه در معنی
خلاف نکرده است خلاف درین است که قبول توبه و اسقاط عقاب مذکور
از تایب آیا بر خدای تعالی واجبست که اگر نکند ظلم او لازم می‌آید تعالی عن ذلک
یا بر سبیل تفضل و موهبتست که از روی کرم و احسان بر بندگان خود
بعمل می‌آورد معتزله بر قول اول رفته‌اند و قبول توبه را بر خدای تعالی
واجب میدانند و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده‌اند و میگویند از روی
محض تفضل و احسانست بر او واجب نیست و از علمای شیعه شیخ ابو جعفر
طوسی قدس سره العزیز صح نیز با ایشان درین مسئله موافقت نموده است و در کتاب اقتصاد
حکم بعدم وجوب آن بر خدای تعالی کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه نیز در
بعضی کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمه در متن
تجرید درین مسئله توقف نموده است و هیچ یک از مذهبین را رجحان نداده
و ظاهر درین مسئله با شیخ و علامه است و دلایل وجوب مدخول است من تاب
قبل ان یعاین مراد بمعاینه اینجا دیدن ملک الموت است چنانچه از ابن
عباس رضی الله عنه الحبان روایت است و می‌تواند بود که مراد بمعاینه تمیز
کردن

کردن موت و نا امید شدن از حیات است چنانچه گویا مرگ را بالمعاینه می‌بیند
و می‌تواند بود که مراد دیدن پیغمبر و دیدن صلوات الله علیه و آله و امیر المؤمنین
علیه السلام زیرا که روایت شده است در کتاب کافی از ابی بصیر که گفت
قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِذَا
حِیلَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْکَلَامِ اَتَاهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ م
وَمَنْ شَاءَ اللهُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ عَنْ یَمِینِهِ
وَالْآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ فَیَقُولُ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَمَّا مَا
کُنْتَ تَرْجُو فَهُوَ ذَا اَمَامَکَ وَاَمَّا مَا کُنْتَ تَخَافُ فَقَدْ
آمِنْتَ مِنْهُ ثُمَّ یُفْتَحُ لَهُ بَابًا اِلَی الْجَنَّةِ فَیَقُولُ هٰذَا
مَنْزِلُکَ مِنَ الْجَنَّةِ فَاِنْ شِئْتَ رَدَدْنَاکَ اِلَی الدُّنْیَا
وَلَکَ فِیهَا ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ فَیَقُولُ لَا حَاجَةَ لِی فِی
الدُّنْیَا الحدیث یعنی فرموده است امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه
حایل شود مرگ میان مؤمن و سخن کردن یعنی چنان شود که از سخن کردن
بیفتد می‌آید نزد او رسول خدا صلوات الله علیه و آله و کسی که خدای تعالی
خواسته است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و می‌نشیند رسول خدا صلی الله علیه
و آله از جانب راست او و آن دیگر یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از جانب چپ او پس می‌گوید با او رسول خدا صلی الله علیه و آله که اما

الله م

آنچه آرزوی آن داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن می‌ترسیدی رسیدی چون که از آن
ایمن شدی پس میگشایند از برای او دری بسوی بهشت و میگویند باو که اینست
جا و مقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در آن طلا
و نقره بسیار ببخشیم پس آن شخص چون مشاهده آن حال و استماع آن
بشارت نماید بگوید مرا بدنیا حاجتی نیست و بازگشتن بدنیا را نمیخواهم و مراد
من شاء الله درین حدیث چنانچه در ضمن ترجمه آن ظاهر شد امیر المؤمنین
علیه السلام است بنا بر آنکه در بسیاری از احادیث که درین باب وارد شده تصریح باسم
مبارک آنحضرت شده و گویا مبهم آوردن اسم آنحضرت درین حدیث
والله اعلم از روی تقیه و خوف از مخالفین است **نمایش اول** هیچ شک
نیست که وجوب توبه بر عاصیان امت فوریست و تاخیر و تعویق در آن جایز
نه زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است و دین بمنزله بدن پس چنانچه هرگاه زهر
بر بدن وارد شود در حال مبادرت باستفراغ آن می باید نمود تا بدن
که اشراف بر هلاک یافته باقی ماند و باید که تعویق و تاخیر آنچنان نشود که
از قبول دوا باز ماند واجبست بر صاحب گناه که در حال مبادرت بتوبه نماید
و دین خود را که مشرف شده است بهلاک و از بیم پاشیدن نگاه دارد
و کسی که در توبه اهمال جایز دارد و از وقتی بوقت دیگر اندازد در خطر عظیم
او را در پیش است که اگر از یکی سالم ماند گمان اینست که از دیگری رخت سلامت

نتواند

نتواند برکنار کشید یکی در رسیدن اجل موعود که وقتی خبردار شود که می باید
مرد و فرصت هیچ کار نمانده است و تدارک و تلافی ممکن نیست و وقت آن
رسیده است که حضرت عزت در کلام مجید در ضمن این آیه اشارت بآن کرده است
که وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ یعنی جدائی افتاد میان ایشان و میان
آنچه مایل اند بآن و هر چند الحاح نماید که یک روز و یک ساعت مرا فرصت دهید
جواب شنود که وقت فرصت گذشته است و ترا مهلت آن نیست چنانچه
حضرت عزت در کلام مجید میفرماید که مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ
الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ و بعضی
مفسرین گفته اند معنی این آیه والله اعلم آنست که در وقت جان کندن بعد از آنکه
پرده از روی کار برداشته شود و این کس بر زشتی کردار خود اطلاع یابد میگوید
ای ملک الموت چه شود اگر یک روز دیگر مرا مهلت دهی که در آن عذر گناهان
خود را از پروردگار خود بخواهم و در مقام توبه و انابت درآمده بواسطه
خود توشه از عمل صالح بردارم و جواب میشنود که قُضِيَتِ الْأَيَّامُ
ایام تو منقضی شده است و روزی بواسطه تو نمانده است که ترا فرصت آن
توانیم داد پس بگوید یک ساعت مهلت ده مرا جواب شنود که فَنِيَتِ
السَّاعَاتُ ساعتهای تو نیز در معرض فنا و زوال درآمده است و مهلت آن
نیز نیست پس در توبه بر روی او بسته شود و روح او را بدوزخ کشند

تنبیه

و ساقی یأس و ناامیدی شراب حسرت و ندامت بر تضییع عمر و تلف کردن
اوقات بر دمی بیموده بنوشد و بسا باشد که از هول صدمات آن خلل و تزلزل در
بنیانِ ایمانِ او راه یابد و اصلِ دینِ او نیز بر جای نماند نعوذ بالله من ذلک
و خطر دوم آنکه از تراکم ظلمت معاصی و بر هم نشستن غبار مناهی آینه دل
او زنگ گیرد بمثابه که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن شد چرا
که هر معصیتی که انسان مرتکب آن میشود در دل او تاریکی از آن بهم میرسد
همچنانچه از نفس آدمی بر روی آینه و چون گناهان او بسیار شد آن تاریکی مرتبه
مرتبه زیاده میشود تا آنکه تمام دل را فرا میگیرد و سیاه میسازد و چون بر آن
ثبات ورزید و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد آن سیاهی مرتبه بمرتبه
در سرشت او جا میکند و طبیعی او میشود چنانچه بخار نفس که بر روی آینه نشست
و بسیار شد آن آینه زنگ میگیرد و چون در مقام رفع آن نشد و بسیار
ماند آن زنگ در جرم آن جا میکند و جوهر آن را بالکلیه فاسد میسازد و چنان
میکند که دیگر هرگز صیقل نمیگیرد چنانچه شاعر گوید نظم آهن را که موریانه بخورد
نتوان برد ازو بصیقل زنگ و این دل گاه بقلب منکوس تعبیر میکنند و گاه
بقلب اسود روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی
از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت کانَ اَبی یقولُ ما مِن شیءٍ
اَفسَدُ لِلقلبِ مِن خَطیئةٍ اِنَّ القلبَ لَیُواقِعُ الخطیئةَ

فلا تزال

عن [illegible] السید الجلیل [illegible] النبی [illegible]
وقد [illegible] البصیر [illegible]
[illegible] عنه [illegible]
فتصیر [illegible]

فَلا تَزالُ بِهِ حَتّی تَغلِبَ عَلَیهِ فَیَصیرُ اَعلاهُ اَسفَلَهُ یعنی بود
پدرم که میگفت همیشه که هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمیشود و بدرستیکه دل آدمی
بگناه در می افتد و همیشه با گناه زد و خورد مینماید تا مغلوب او شود پس چون
مغلوب او شد و گناه بر و غالب آمد بالای او زیر میگردد و بعضی سر از زیر میشود و بروی
در می افتد چنانچه هرگز نتواند برخاست و روایت شده است در کتاب مذکور از امام
محمد باقر علیه السلام که ما مِن عَبدٍ اِلّا وَ فی قَلبِهِ نُکتَةٌ بَیضاءُ فَاِذا
اَذنَبَ ذَنباً خَرَجَ فِی النُّکتَةِ نُکتَةٌ سَوداءُ فَاِن تابَ
ذَهَبَ ذلِکَ السَّوادُ وَ اِن تَمادی فِی الذُّنوبِ زادَ ذلِکَ السَّوادُ
حَتّی یُغَطِّیَ البَیاضَ فَاِذا غَطَّی البَیاضُ لَم یَرجِع صاحِبُهُ اِلی خَیرٍ
اَبَداً وَ هُوَ قَولُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَلّا بَل رانَ عَلی قُلوبِهِم
ما کانوا یَکسِبونَ یعنی نیست بنده از بندگان مگر آنکه در دل او نقطه ایست
سفید پس چون مرتکب گناهی شد در آن نقطه سفید نقطه سیاهی بهم میرسد پس اگر
در مقام استغفار شد و از آن گناه توبه کرد آن سیاهی بر طرف میگردد و اگر در
گناه باقی ماند و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده میشود و همچنین تا آنکه همه
سفیدی را میپوشاند پس سفیدی چون تمام پوشیده شد دیگر هرگز صاحب آن دل رو
بخیر نمیبیند و اشارتست باین معنی قول خدای تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی
قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نه چنانست که کافران میگویند بلکه غشاوه غرور

و غفلت بر دلهای ایشان پوشانیده یا زنگار بر دلهای ایشان نهاده
آنچه بوده اند ایشان بودند که کسب آن می کردند از آثام و معاصی یعنی بسبب
سیئات و معاصی دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده است پس قول
امام علیه السلام درین حدیث که لم یرجع صاحبه الی خیر یعنی هرگز دیگر بازگشتی بنیکی نیست
صاحب آن دل را بسوی خیر دلالت دارد بر آنکه هر کس دل او آنچنان شد دیگر
هرگز از گناه بازگشت نمی تواند کرد و در مقام توبه از آن نمی تواند شد و اگر بزبان
گوید تُبْتُ اِلَی اللّٰهِ رجوع کردم و بازگشت نمودم بسوی خدای تعالی قول مذکور
از و زیاده از حرکت دادن زبان نخواهد بود و دل او از آن آگاهی نخواهد
داشت پس هیچ اثری بر آن مترتب نخواهد بود و قول مذکور از و مثل قول
گازر خواهد بود که شستم و پاک ساختم جامه را که اگر هزار بار این سخن را
بر زبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار بخشی که آیل شود
حال صاحب این دل بمبالات و عدم پروا در اوامر و نواهی شرعی و چنان
شود که ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار احکام الهی از
خاطر او زایل گردد و طبع او نعوذ بالله از قبول آن نفرت گیرد تا آنکه منجر
شود حال او بکمال بضعف عقیدت و زوال ایمان و بی ایمانی از دنیا برود و این
حالت است که تعبیر از آن بسوء خاتمه میکنند اَجَارَنَا اللّٰهُ وَ اِیَّاکُمْ عَنْ
ذٰلِکَ نمایش دوم خلاف شده است میان علما در آنکه ناچار است در توبه از

عزم

عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود اما آیا امکان
صدور گناه از تائب شرطست چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین
شود توبه کند بعزم آنکه اگر قدرت بر زنا پیدا کند پیرامون آن نگردد توبه او صحیح
یا شرط نیست و توبه عنین از زنا صحیح است اکثر علما قول دوم را اختیار کرده اند
و توبه را مطلق صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال
قدرت بلکه بعضی متکلمین اجماع علمای سلف را برین قول دعوی کرده اند و از این
اولی است بصحیح بودن توبه که در وقتی واقع شود که غالب ظن در آن مردن
باشد اما توبه که بعد از حضور مردن و یقین شدن مرگ بفعل آید که حال معاینه
عبارت از آنست همه اتفاق دارند بر آنکه قبول نیست و اجماع بر عدم صحت
آن منعقد است و کلام الهی نیز بآن ناطق که وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِیْنَ
یَعْمَلُوْنَ السَّیِّئَاتِ حَتّٰی اِذَا حَضَرَ اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّیْ
تُبْتُ الْاٰنَ وَلَا الَّذِیْنَ یَمُوْتُوْنَ وَهُمْ کُفَّارٌ اُولٰئِكَ
اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِیْمًا یعنی قبول نیست توبه مر آنانرا که بعمل می آورند
گناهان را و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر شود یکی از ایشان را مرگ میگوید
بدرستی که اکنون توبه میکنم و توبه همچنین قبول نیست مر آنانرا که می میرند و ایشان
کافران اند یعنی کافرانرا که بعد از یقین شدن موت در مقام توبه از کفر در
می آیند آن گروه که بر گناهکاری ثابت و زنده تا رسیدن وقت حلت و آن

گروه که بر کفر میرند آماده ساخته ایم ما بجهت ایشان عذاب دردناک را
و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که إِنَّ اللهَ یَقْبَلُ
تَوْبَةَ العَبْدِ مَا لَمْ یُغَرْغِرْ یعنی بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبه بنده
را مادام که تغرغر بهم نرسد و تغرغر عبارتست از تردد و حرکت آب و امثال آنست

اورا

از اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا تردد روح است در وقت جان کندن و محدثین
امامیه رضوان الله علیهم حدیث بسیار روایت کرده اند از ائمه اهل بیت علیهم السلام
در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهده اهوال آن
توبه قبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر این برین وجه که ایمان بر ما غیبست یعنی
انسان مکلف است باینکه بدلیل و برهان تحصیل آن نماید و مشاهده علامات
موت حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار را بالمعاینه بانکس مینماید پس
در آن حال تکلیف ساقط است چنانچه در آنوقت که جمیع معارف و اعتقادات
بدیهی میشود و جمیع تکالیف ساقط است و بعضی مفسرین گفته اند که از جمله الطاف
الهی آنست که امر کرده است قابض ارواح را که روح را از جانب انگشتان پا
بیرون آورد مرتبه مرتبه بالا میبرده باشد تا بسینه برسد و بعد از آن بحلق آورد تا
اورا مهلت باشد از برای رو آوردن بخدای تعالی و مبادرت بوصیت و توبه و امثال
آن پیش از آنکه مرگ برسد و معاینه شود و وقت توبه بگذرد چه تا روح از سینه
نگذرد و بحلق نرسد امر مردن برو متیقن نمیشود چنانچه گفته اند

نه بینی

نه بینی آنکه میرد تا نمیرد امید از زندگانی بر نگیرد پس چنان میشود که در وقتی
که روح از بدن بیرون میرود ذکر خدای تعالی بر زبان باشد و اورا امید بلطف
و غفران خدای تعالی حاصل همگی تدارک مافات الحال روزی با بنده و کرم نمایش
سیوم پوشیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبه نصوح واقع شده است قال
تعالی فی سورة التحریم یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً
نَصُوحًا و مفسرین در معنی توبه نصوح چند وجه ذکر کرده اند اول آنکه مراد
بتوبه نصوح توبه ایست که نصیحت میکرده باشد مردم را که بآن گرایند یعنی میخواهنده
باشد ایشان را بسوی خود و بران مردم داشته باشد که بمثل آن توبه قیام نمایند از
غایت حسن آثار و نیکوی کردار که در صاحب آن ظاهر باشد یا توبه که صاحب خود
را نصیحت میکرده باشد که دیگر تا آخر عمر پیرامون گناه نگردد و در روایت کرده است
شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی که سوال
کرده از امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر قوله تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا حضرت فرمودند یَتُوبُ العَبْدُ
عَنِ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا یَعُودُ فِیهِ یعنی توبه میکند بنده از گناه و دیگر
هرگز بر سر آن نمیرود کنایه از آنکه توبه نصوح اینچنین توبه ایست دوم
آنکه نصوح در لغت بمعنی خالص است چنانچه عسل هرگاه از موم خوب پاک
شده باشد آنرا عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبه نصوح توبه ایست که

خالصاً لوجه الله بس توبت پشیمانی و ندامت او از گناه بمحض این بیش که ارتکاب
آن قبیح و متضمن ناخشنودی خداست نه بواسطه ترس آتش دوزخ و بیم
گرفتاری بعذاب چنانچه خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است
بانکه پشیمانی از گناه بواسطه ترس آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث
سی و هفتم نیز درین باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن درین مقام نفع تمام دارد
سیوم آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت است بمعنی خیاطت و دوختن جامه و مراد
بتوبه نصوح توبه ایست که پارهای که بناخن معصیت در جامه دین و شریعت
بهم رسیده است بدوزد و باصلاح آورد یا آنکه جمع کند میان تائب و اولیاء الله
خیاط بهم آورد پارچهای جامه را چهارم آنکه نصوح در واقع صفت تائب
است نه صفت توبه و اسناد آن بتوبه از روی مجاز است و حاصل معنی آیه والله
اعلم آنکه ای آن گروهی که ایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی
خدای تعالی توبه که بسبب آن ناصح باشید مر نفسهای خود را بانکه ایشان کشید بآن به
بهترین وجهی چنانچه بسبب آن بنیان گناه شما از بیخ برکنده شود و اثر آن بالکلیه
از نامه اعمال شما مرتفع گردد و آن نشود مگر بگداختن نفس خود بآتش
حسرت و ندامت و دور کردن ظلمت مناهی و سیئات از آئینه خاطر خود
بنور اعمال صالحه و حسنات چنانکه روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی نزد
تفسیر آیه مذکوره از امیر المومنین علیه السلام که ان التوبة یجمعها ستة

اشیاء

اشیاء علی الماضی من الذنوب الندامة و للفرائض الاعادة
و رد المظالم و استحلال الخصوم و ان تعزم علی ان لا
تعود و ان تذیب نفسک فی طاعة الله کما ربیتها فی
المعاصی و ان تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة
المعاصی یعنی بدرستی که توبه می باید فراهم آمده بشش چیز پشیمانی از گناهان
گذشته و اعاده فرایض و واجباتی که از تائب فوت شده باشد و رد مظالم
و حلالی خواستن از دشمنان و دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود و آنکه
بگدازد نفس خود را در طاعت خدای تعالی چنانچه تربیت داده او را در معصیت
و بچشاند او را تلخی عبادات همچنانچه چشانیده او را شیرینی گناهان و سید رضی
الدین علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغة ذکر کرده است که شخصی در خدمت امیر المومنین
علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما
الاستغفار ان الاستغفار درجة العلیین و هو اسم واقع
علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی الثانی العزم علی
ترک العود الیه ابدا الثالث ان تؤدی الی المخلوقین
حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة الرابع
ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها الخامس
ان تعمد الی اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان

حَتّی یَلْصَقَ الْجِلْدُ بِالْعَظْمِ وَیَنْشَأَ بَیْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِیدٌ اَلثّالِثُ
اَنْ تُذِیقَ الْجِسْمَ اَلَمَ الطّاعَةِ کَمَا اَذَقْتَهُ حَلاوَةَ الْمَعْصِیَةِ
یعنی مادر برای تو گریه کناد اما میدانی که استغفار چه معنی دارد که بآن قیام مینمایی
بدرستی که استغفار درجه ملأ اعلی و مرتبه بزرگان عالم بالاست آن اسمی است واقع
بر شش معنی اول پشیمانی بر گناهان گذشته دوم عزم بر آنکه دیگر بر سر آن نروی
سیوم ادا کردن حقوق مردمان تا آنکه چون در معرض لقای الهی در آیی لوح
کردار تو از نقش گناه تو ساده باشد و دامان اعمال تو از لوث مناهی پاک
چنانچه بسبب آن عقوبتی نشود ده باشی چهارم آنکه توجه نمایی بهر فریضه که از تو
فوت شده باشد و چنانچه باید از عهده حق آن برآیی پنجم آنکه توجه نمایی
بسوی گوشت بدن خود که از حرام روییده باشد پس بگدازی آنرا باتش
حزن و اندوه تا اتصال یابد پوست بدن تو با استخوان و بعد از آن گوشت
تازه بروید ششم آنکه بچشانی جسم خود را تلخی طاعت و فرمان برداری
همچنانچه چشانیده بودی آنرا حلاوت معصیت و گناهکاری و در کلام
بعض اکابر واقع است که چنانچه کافی نیست در جلای آینه که از بسیاری بعضی که
بران دمیده شده باشد و از کثرت بخارهای سیاهی که بر او زنگ گرفته باشد
مجرد باز داشتن نفس از آن و مانع آمدن از آنکه دیگر بخاری بران ننشیند بلکه
تا آنچه اول نشسته است و باعث زنگ آن شده از آن بصیقل سعی زایل

حقوق

آنرا

نشسته

ن زل

ن زنگ و جرم آنرا از زنگ پاک نکنی جلا نمی یابد همچنین کافی نیست در جلا
دادن آینه دل از ظلمتهای معاصی و کدورات مناهی مجرد ترک مناهی و باز
داشتن نفس از اقدام بمعاصی بلکه ناچار است که تاریکی آنرا بنور طاعات
و عبادات مرتفع سازی و زنگی که از گناه بران نشسته است بصیقل اعمال
صالحه و کردار نیک زایل کنی زیرا که چنانچه از هر گناه ظلمتی در دل می نشیند
و بهر تقصیری که در واجبات واقع شود کدورتی در ان بهم میرسد از هر طاعتی
نوری در ان احداث می شود و بهر عمل صالح روشنی در ان بهم میرسد و اولی آنست که
هر ظلمتی را که از گناهی در ان بهم رسیده باشد بنور عملی طاعتی زایل سازی که در مقابل
آن گناه باشد بر این وجه که بگناهان خود در نگری و هر یک را بتفصیل ملاحظه نمایی و طلب
کنی حسنه را که در مقابل آنست و بر وجهی که بآن گناه قیام نموده بآن حسنه که
در مقابل آنست قیام نمایی مثلاً رفع کنی گناه شنیدن ساز و غنا را بشنیدن
قرآن و حدیث و مسایل دینی و بر طرف سازی گناه مس کردن مصحف را که بی
طهارت از تو واقع شده باشد بتعظیم مصحف و بوسیدن و بر چشم نهادن آن
و کثرت تلاوت آن و گناه جنب رفتن بمساجد را باعتکاف در ان مساجد
و زیادتی نماز و عبادت در گنجهای آن و مباشر جاروب کردن آن شدن
و آنچه از این قبیل باشد و اما در حقوق الناس و آنچه تعلق بحق مردم داشته باشد باید که
اولا در مقام ادای آن بایشان در آیی و حلالی طلبی از ایشان بعد از آن رفع کنی

گناه آزار را که از تو بایشان رسیده است باحسان و تواضع بسیار
بایشان و گناه غصب مال ایشان را بتصدق بسیار از مال خود بواسطه
ایشان و گناه غیبت ایشان را که از تو واقع شده باشد بثنا و مدح ایشان
در مجالس و محافل و منتشر ساختن اوصاف نیکوی ایشان و برین قیاس
رفع کن هر گناه از گناهان خود را از حقوق الله و حقوق الناس بجنسه
از جنس او که در مقابل آن باشد همچنانچه طبیب علاج هر مرض را بضد آن
مرض می نماید حضرت عزت همگنان را توفیق بآن روزی کناد بمنه وجوده

نمایش چهارم مشهور است میان علمای ما رضوان الله علیهم که سنت است
بعد از فراغ از توبه غسل کردن خواه توبه از کفر باشد که عبارت از اسلام آوردن
کافر است و خواه از فسق و معاصی و مستند ایشان در توبه از کفر آنست
که روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که امر کرد آنحضرت
ثمامه حنفی و قیس بن عاصم را بعد از آنکه اسلام آوردند بغسل و در توبه از
فسق حدیثی است از شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب
که روایت کرده است
الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی نزد آنحضرت آمد و گفت
بدرستی که مرا همسایه ایست و مر او را کنیزکی چند هستند خنیاگر که از برای او
گویندگی میکنند و عود می نوازند گاه است که چون داخل طهارتخانه
می شوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم و زیاده از
قدر

قدر احتیاج در آن می نشینم امام علیه السلام فرمودند لا تفعل اینچنین
مکن آن مرد گفت بخدا قسم که این کاری نیست که من بپای خود بر سر آن رفته
باشم بلکه بقصد کار دیگر میروم و گوش من آن آواز می شنود حضرت فرمودند
تالله انت اما سمعت الله یقول یعنی وای بر تو مگر نشنیده قول
خدای تعالی را در کلام مجید که اِنَّ السَّمعَ وَالبَصَرَ وَالفُؤادَ کُلُّ
اُولئِکَ کانَ عَنهُ مَسئُولاً یعنی بدرستی که گوش و چشم و دل هر یک
از ایشان روز قیامت در معرض سوال در خواهند آمد و از گناهی که از
ایشان بعمل آمده پرسش خواهند نمود آن مرد گفت گویا من هرگز این آیه را
از کتاب خدای تعالی نشنیده ام نه از عربی و نه از عجمی لاجرم ترک کردم
این عمل را و از آنچه بعمل آمده توبه و استغفار میکنم بخدای پس امام علیه السلام
فرمودند قُم فَاغتَسِل وَصَلِّ ما بَدا لَکَ فَلَقَد کُنتَ مُقیماً
عَلی اَمرٍ عَظیمٍ ما کانَ اَسوَءَ حالَکَ لَو مُتَّ عَلی ذلِکَ
اِستَغفِرِ اللهَ وَسَلِ التَّوبَةَ مِن کُلِّ ما یَکرَهُ فَاِنَّهُ لا
یَکرَهُ اِلَّا القَبیحَ وَالقَبیحُ دَعهُ لِاَهلِهِ فَاِنَّ لِکُلٍّ
اَهلاً یعنی برخیز و غسل کن و نماز گزار آنچه توانی گزارد بدرستی که مقیم
بوده بر کاری بزرگ چه بد می بود حال تو اگر بر آن حال میمردی استغفار کن
و طلب آمرزش نما از خدای تعالی و سوال کن از او توفیق توبه را از آنچه نزد او

ناخوش نباشد زیراکه نزد او ناخوش نیست مگر آنچه نزد عقل قبیح باشد و قبیح را
باهل آن گذارد که هر کار زن بجمعی نسبت دارد و این حدیث را شیخ اگرچه در
کتاب مذکور مرسل نقل کرده است و سند آنرا درست ذکر نکرده و در هیچ
یک از کتب حدیث که بنظر رسیده دیده نشده است که آنرا مسند نقل کرده
باشند بغیر رجال سند آنرا تا معصوم ذکر کرده باشند سوای کلینی [illegible]
مرسل بودن آن ضرر در مقصود نمی‌نماید زیراکه بنابر آنچه در حدیث [illegible]
گذشت درین ابواب احادیث نیز کافیست الحاصل نیکو در نگر که هرگاه زیاده

ضعیف م

نشستن در طهارتخانه را بواسطه شنیدن آواز عودی که در خانه همسایه نوازند
باین مثابه بد دانند و آنرا گناه عظیم شمرده مرتکب آنرا باین غایت تخویف
نمایند و درباب او گویند ما اسوء حالک لو مت علی ذلک و تاکید
تمام ازان توبه و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال ابنای این زمان
با آنچه مشاهده می‌شود از ایشان هرگاه با توبه و انابت اند و [illegible]
الله العصمة والتوفیق و مخفی نماند که همچنانچه این حدیث دلالت بر استحباب
غسل بعد از توبه دارد متضمن امر بنماز نیز هست پس چنانچه غسل در توبه سنت است
می‌باید نماز نیز سنت باشد در توبه و اکثر فقهای ما رضوان الله علیهم همین باستحباب
غسل اکتفا نموده اند و سنت بودن نماز را ذکر نکرده اند و بباید دانست که اکثر
علمای ما غسل توبه را مطلق سنت دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از
کبایر

کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمه فهم می‌شود که استحباب غسل مذکور مخصوص است
بتوبه که از کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل درکار نیست و شیخ علی اعلی الله
شانه متمسک باین حدیث شده برو اعتراض کرده است زیراکه این حدیث صریح است
در آنکه توبه آنمرد از شنیدن سازی بوده که کنیزان همسایه او می‌نواخته اند
و شنیدن ساز را کسی از کبایر نشمرده و بخاطر میرسد که بحث مذکور بر شیخ مفید
علیه الرحمه وارد نیست چه حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه از آنمرد اصرار
بران فعل واقع شده بوده است چنانچه از قول او که گاه هست که چون داخل
طهارتخانه میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم ظاهر میشود
چه تعبیر از معنی باین عبارت کرده است که ربما دخلت المخرج
فاطیل الجلوس استماعا لهن و رب در اغلب اوقات از برای
تکثیر و بسیار وانمودن امری استعمال می‌باید چنانچه در کتاب مغنی اللبیب تصریح
باین معنی کرده بلکه شیخ رضی رحمة الله علیه ذکر کرده است که شیوع استعمال رب در تکثیر
بحدیست که تکثیر بمنزله معنی حقیقی او شده است و گاهی که در تقلیل استعمال
می‌نمایند از قبیل مجاز است که تا قرینه برای نباشد فهم آن نمی‌توان کرد و شیخ شهید
قدس سره تصریح کرده است بآنکه اصرار بر صغیره بمجرد بسیار کردن آن حاصل میشود
و هیچ شکی نیست که اصرار بر صغیره کبیره است و قول امام علیه السلام که لقد کنت
مقیما علی امر عظیم نیز برین تحقیق که مدام داشته بر امری بزرگی

کبیره

بحث [illegible] بر مفید

وما اسوء حالك لو مت على ذلك یعنی چه حال بدی می بود حال تو اگر آن
حال بمیری در این نیز اشعار بر این معنی دارد خصوصاً که از شیخ مفید علیه الرحمه نقل
شده است که او مطلق گناه را کبیره میداند بواسطه مشارکت که در مخالفت
امر الهی و خروج از طاعت او دارند چنانچه در حدیث وارد است که لا تنظر
الی ما فعلت وانظر الی من عصیت یعنی منگر در آنچه کرده بنگر بسوی
کسی که بعصیان و نافرمانی بردار او قیام نموده و گفته است که هست که اطلاق
صغیره و کبیره بر گناه میکنند باضافه بما تحت و ما فوق مثل بوسیدن زن
بیگانه که بنسبت بدیدن او کبیره است و بنسبت بوطی صغیره چنانچه بتفصیل و بیان
سیم
در حدیث سابق ذکر یافت و هیچ شکی نیست که آنچه از او صادر شده بود متضمن
سه نوع از گناه بود شنیدن آواز زن نامحرم که مطلق حرام است خواه غنا باشد
و خواه غیر غنا و شنیدن غنا و گوینده ایشان و شنیدن ساز عود و مجموع
امور ثلثه با هم بنسبت بهر یک تنها کبیره باشد بلکه می توان گفت که شنیدن غنای
تنها نیز نظر بشنیدن آواز کبیره است و نیز با آنچه ذکر کرده ایم منع می شود آنچه
وارد دانسته است شیخ شهید علیه الرحمه بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص
میداند بتوبه از کفر و توبه از فسق و گفته است که از قول او لازم می آید که در
توبه از صغایر که بعد از اصرار باشد غسل سنت نباشد بواسطه آنکه صغایر مذکور نه
کفر است و نه فسق زیرا که ارتکاب آن خلل در عدالت نمی کند و هر چه خلل در

عدالت

عدالت نکند فسق نیست و حال آنکه حدیث دلالت دارد بر آنکه در توبه
از آن نیز غسل سنت است انجام بباید دانست که اگر گناه تابع ترک شده باشد
امر دیگر را که بحسب شرع قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن حریر و شنیدن
غنا و امثال آن همین پشیمانی از آن بر وجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن از
بقصد قربت کافیست و چیز دیگر سوای آن واجب نیست و اگر امر دیگر را تابع داشته
باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجب است با
پشیمانی مذکور اتیان بآن امر و گاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا بتوبه
تنها و میان توبه و اتیان بآن امر اما حقوق الله مالی مثل آزاد کردن بنده
در کفاره صوم مثلا واجب است با توبه اتیان بآن نیز گاهی که قدرت بر آن
شارع
داشته باشد و اما حقوق الله غیر مالی اگر غیر حد باشد که از جانب شارع از برای بعضی
گناهان تعیین شده مثل قضای نماز و روزه و کفاره و امثال آن نیز واجب است
بجا آوردن آن با توبه گاهی که قدرت بر آن داشته باشد و اگر تحمل حد شرعی
باشد مکلف مخیر است میان آنکه اعتراف کند بآن نزد حاکم شرع تا حاکم اقامت
حد نماید یا آنکه پنهان دارد آن را و بتوبه و انابت که میان او و خدای تعالی واقع
شود اکتفا نماید و در این وقت حد از او ساقط خواهد بود گاهی که توبه مذکور
قبل از ادای شهادت جمع باشد بر آن نزد حاکم شرع و اما حقوق الناس مالی
هیچ شکی نیست که واجب است بری ساختن ذمه خود از آن و در مقام ادای

آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد و اگر صاحب حق مرده باشد بوارثان
او و وارثانِ وارثانِ او در هر طبقه متعاقب قایم او خواهند بود خود
بایشان برساند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او و وارثانِ او از
ترکهٔ او برسانند یا بکسی نه در ایام حیات یا بعد از فوت از روی تبرّع از
جانب او بایشان رساند ذمّت او بری خواهد شد و اگر کسی در مقام ادای آن
نشود نه بصاحب اصل و نه بوارث او و در ذمت او بماند تا روز قیامت
فقهای ما را در مستحق آن روز قیامت چند قول است اوّل آنکه مستحق آن
صاحب اول است که در دنیا حق آن غصب شده دوم آنکه حق وارث آخر است
و اگر چه امام باشد سیوم آنکه منتقل بخدای میشود و بحقوق الله باز میگردد
و این نزاع دران حقی ماند و قول اوّل اصح است چنانچه از حدیث صحیح که
درین باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط
آن میشود و امّا حقوق الناس غیر مالیه باید دید اگر اضلال او از راه بر آن جمع
باشد وجه خواه بود هدایت و براه آوردن ایشان و اگر قصاص باشد
مثل آنکه کسی را کشته باشد و او را بازای آن باید کشت واجب است که مستحق
آن قصاص اعلام نماید و تمکین دهد او را از احقاق آن مثل آنکه در ماده
مذکور بگوید به پسر او مثلا منم که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر
میخواهی ببخش و اگر حد باشد مثل آنکه دشنام بزنا داده باشد مومنی را اگر

بمستحقان

الشخص

آن شخص عالم باشد بآن واجب است تمکین آن در انتقام اقامت حد و گذاشتن
که او را حد بزند و اگر عالم نباشد آیا واجب است اعلام او بآن یا نه هر دو
وجه محتمل است امّا وجوب اعلام بواسطه آنکه حق آدمی است و ساقط نمی‌شود
تا او ساقط نسازد و امّا عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور با او
باعث تجدید ایذا و آزار او است و تنبیه او است بر امری که باعث دشمنی
و عداوت میشود و این تفصیل در غیبت نیز میرود و کلام خواجه نصیر طوسی
علیه الرحمه و عبارت مولانا قطب الدین محمد شاه کرد او اشعار بر عدم
وجوب اعلام دارد بنا بر وجهی که مذکور شد و باید دانست که اتیان بآنچه اقدام
بگناه لازم داشته باشد از امثل قضای عبادتی که ادا نشده باشد و ادای
حقوق و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در
صحت توبه شرط نیست بلکه آنها واجب است بسر خود و توبه بدون آن صحیحست
نهایتش بآن کاملتر و تمامتر می‌شود و باید دانست که توبه بر چند قسم است
توبه از جمیع گناهان که متضمن عزم بر عدم آن باشد تا آخر عمر و توبه مبعضه و آن
توبه از بعضی گناهانست دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت
معین است مثل آنکه توبه کند از گناهی تا آخر سال یا تا آمدن شخص از سفر
و امثال آن و توبه مجمل و آن توبه از گناه است بی آنکه ملاحظه کل یا بعضی تا
آخر عمر یا تا وقت معین در آن شده باشد و علما را در صحت سه قسم آخر خلافست

واصح آنست که توبه مبتعضه صحیح است والا لازم می آید که توبه از کفر صحیح
نباشد هرگاه اصرار بر صغیره داشته باشد واما توبه موقته بمعنی که گذشت چون
شرط نموده اند در توبه عزم بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد
واما توبه مجمل خواجه نصیر علیه الرحمه دران توقف کرده است و حکم بصحت و عدم صحت
آن نکرده واگر قایل بصحت شویم چندان دور نخواهد بود چه دلیلی نیست بر انکه
ملاحظه تفصیل در توبه شرط باشد والله اعلم بالصواب **حدیث**
سی و نهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار
محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم از عمرو بن عثمان و جعفر
از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از ابی جمیله از
مفضل بن صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از
ابراهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت فرمود حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا
واول یوم من ایام الآخرة مثل له ماله وولده وعمله
فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت لکم محبا
وانی کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک
الی حفرتک فنواریک فیها قال فیلتفت الی عمله فیقول
والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علی لثقیلا

عليك حريصا شحيحا فما لي عندك فيقول خذ مني كفنك قال فيلتفت الى ولده فيقول والله اني كنت لكم

فما عندک

فما عندک فیقول انا قرینک فی قبرک ویوم نشرک حتی
اعرض انا وانت علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب
الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال ابشر
بروح وریحان وجنة نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول
له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا
الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله ان
یعجله فاذا دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما
ویخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد القاصف
وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما
دینک ومن نبیک فیقول الله ربی ودینی الاسلام
ونبیی محمد صلی الله علیه وآله فیقولان ثبتک الله فیما تحب
وترضی وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ثم یفسحان له فی
قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له
نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل یقول
اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا قال واذا
کان لربه عدوا فانه یأتیه اقبح من خلق الله زیا

ملکا

وانتنه ریحا فیقول ابشر بنزل من حمیم وتصلیة جحیم وانه
لیعرف غاسله ویناشد حملته ان یحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه
ممتحنا القبر فالقیا اکفانه ثم یقولان له من ربک وما
دینک ومن نبیک فیقول لا ادری فیقولان لا دریت ولا
هدیت فیضربان یافوخه بمرزبة معهما ضربة ما خلق الله
عز وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین ثم یفتحان
له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر حال ویسلط الله
علیه حیات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتی
یبعثه الله من قبره **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و [illegible]
و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصهٔ کلام حضرت امیر علیه السلام
آنکه بدرستی که فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول
ایام آخرت ممثل می شود یعنی بصورت مثالی در آورده می شود در نظر او
مال او و فرزندان او و عملی که در ایام زندگانی از او اقدام بآن واقع شده
پس باز می نگرد بسوی مال خود و میگوید بخدای تعالی قسم که بتو رغبت تمام داشتم
و بواسطه حصول تو حرص و بخل بسیار می ورزیدم اکنون مرا بر تو چیست
و چه مدد بمن میتوانی رسانید پس او بگوید بگیر از من کفن خود را اگر ترا زیاده خود
از این بر من چیزی نیست حضرت امیر فرمودند بعد از آن باز نگرد بجانب فرزندان

و بگوید

و بگوید بخدای تعالی قسم که من شما را دوست میداشتم و همیشه حامی شما بودم و رفع ایذا و آزار
شما می نمودم درین وقت مرا بر شما چه چیز است و چه مدد از شما بمن می تواند رسید
ایشان بگویند در جواب او که میرسانیم ترا بقبر تو و پنهان میکنیم ترا در آن که آنچه از ما
می آید درباره تو همین است حضرت امیر فرمودند پس باز نگرد بجانب عمل خود و
بگوید بخدای تعالی قسم که من بتو بی رغبت و با آنکه بر من گران بودی بتو
قیام می نمودم اکنون مرا بر تو چیست و از تو بمن چه می تواند رسید عمل بگوید در
جواب که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روز بر آمدن تو از قبر و با تو
خواهم بود تا من و تو بموقف عرض پروردگار تو در آئیم حضرت امیر فرمودند
پس اگر مرده را دوست باشد در برابر او می آید آن صورت بر وجهی که بهترین
مردم باشد بحسب بوی خوش و خوش آیندترین ایشان باشد بحسب صورت
و حسن منظر و نیکوترین ایشان بحسب لباس فاخر و رخت خوب و میگوید
بشارت باد ترا براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت هر آینه مقدم تو
بهترین مقدمهاست و آمدن تو نیکوترین آمدنهاست پس بگوید بآن صورت که تو
کیستی که این بشارت میدهی و باین عنایت در مقام جبر خاطر ما حیرت
زدگان در می آئی و او در مقابل گوید من عمل صالح توام که باین صورت
در آمده ام تا ترا رحلت کن از دار دنیا بسوی بهشت عنبر سرشت پس او
از دنیا رحلت نماید و قبض روح او بشود و حال آنکه او می شناخته باشد

بودم

غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را بشتاب می برده باشند
پس چون بقبر در آید در آیند بنزد او فرشتگانِ قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که
کمیکشیم باشند از دنبالِ خود موهای خود را از نهایت درازی و می شگافته
باشند زمین را از شدت زدن پاهای خود بران آواز ایشان مثل رعد
غرنده باشد و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند باو که کیست
پروردگارِ تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که باو ایمان آورده
و او بگوید در جواب که خدای تعالی سزای پرستش پروردگارِ منست و دینِ من اسلام
و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس دعا کنند فرشتگان مر او را و بگویند
ثَبَّتَكَ اللّٰهُ فِيمَا يُحِبُّ وَيَرْضَىٰ یعنی برقرار دارد خدای تعالی ترا در آنچه
دوست میدارد آنرا و رضای او بآن مقرونست و این قول ایشان ماخوذ است
از قول الهی در کلام مجید که يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ
فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی ثابت و برقرار میدارد
حضرت عزت آنانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در زندگانی دنیا
و در آخرت بعد از ان وسیع می سازند برای او قبر او و بوی بهشت
و میگویند بخواب آسایش و راحت باد بر تو خنک و خواب کن خواب جوانان
بنعمت پرورده شده که حضرت عزت فرموده است که إِنَّ أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا حضرت امیر فرمودند

او قبر او را آنقدر که نظر او
کار کند پس میگشایند بوا...
راحت او در ی ص

وا



عل

واگر بوده باشد مر خدای را دشمن بدرستی که خواهد آمد او بصورتی که بدترین
صورتها باشد که خدای تعالی آفریده است از جهت خبیث و زشت ترین
ایشان باشد بجهت نتن و بوی ناخوش پس بگویند باو از روی سخریت
و استهزا که بشارت باد ترا بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوزند که آتش
که عبارت از نار جحیم است و او می شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده
حاملان خود را که او را نگاه دارند و بشتاب نمی برده باشند و چون بقبر در آید
بیایند نزد او آزمایش کنندگانِ قبر یعنی منکر و نکیر و بیفگنند از و کفن او را و بگویند
باو که کیست پروردگارِ تو و چیست دینِ تو و چه کس است پیغمبر تو پس او
اعتراف بجهل خود نموده در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام
نفرینِ او در آمده بگویند لَا دَرَيْتَ وَلَا هُدِيتَ یعنی هرگز ندانی و هرگز
راهِ دانستنِ آن نیابی بعد از ان بزنند بر سر او بعصای آهنی که با ایشان
باشد ضربتی که بیافرینه باشد حضرت عزت حیوانی را مگر آنکه بفزع و اضطراب
آید از شنیدنِ آوازِ آن سوای جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدنِ
ایشان نیست بعد از ان بگشایند از برای زیادتی عذابِ او دری از قبر او
بسوی دوزخ و بگویند بخواب بزشت ترین حالی و تسلط دهد خدای تعالی
بر و مارها و عقربها و سایر گزندگانِ زمین را که میگزیده باشند او را تا وقتی
که برانگیزاند خدای تعالی او را از قبرِ او بحث دوم مثل له ماله

وَ وُلِّدَ وَ عُمِّلَ مثل بصیغهٔ مجهول و تشدید ثای به نقطه است بمعنی
صور یعنی مصور می شوند و بصورت مثالی در می آیند هر یک از اشیای
سه گانه و سخن میکنند با او و او سخن میکند با ایشان و می تواند بود که مراد
از تمثیل و بصورت مثالی در آمدن آنها نزد او خطور ایشان باشد در خاطر
و حضور صورت ایشان باشد در خیال و برین تقدیر سخن کردن ایشان
با یکدیگر چنانچه مخفی نیست زبان حال خواهد بود که بمراتب فصیح تر و خوشتر از بیان
از زبان قالت جزیناً شحیحاً شحیح فعیل است بمعنی فاعل از شح که بفتح
شین و کسر و ضم شین و کسر هر سه آمده بمعنی بخل یا حرص قال فی القاموس
الشح مثلثة البخل والحرص نؤدیک الی حفرتک نؤدیک بهمزه است
بمعنی نوصلک و مراد از حفرت قبرست یعنی میرسانیم ترا بقبر تو انی
کنت فیک لزاهداً زهد در شی بمعنی بی رغبتی و عدم میل
بآن شی است قال فی الصحاح الزهد ضد الرغبة تقول زهد فی الشی و عن
الشی ضد الرغب فیه و ماضی آن بفتح عین و کسر و ضم آن هر سه آمده و
اکسنهم ریاشاً ریاش بکسر رای بی نقطه و بعد از یای بدو نقطه زیرین
الف و شین نقطه دار بمعنی لباس فاخر است ابشر بروح و ریحان
و جنة نعیم روح بفتح را چنانچه از پیش رفت بمعنی راحت و بضم را
بمعنی رحمت یا حیات ابدی و بهر دو وجه خوانده شده است در آیه کریمه

فاما

فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم
چنانچه در کشاف قراءة بضم را در آیه مذکوره از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت
کرده است و در مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام و تفسیر کرده اند ریحان را
در آیه مذکوره برزق طیب و روزی نیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعضی مفسرین
نقل کرده است که مراد بریحان همین گیاه خوشبوست که باین اسم موسوم است در وقت
مردن مومن از بهشت بواسطه او می آورند تا ببوی کردن آن راحت یابد
فیقول انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر
صادق علیه السلام برین وجه روایت شده که فیقول انا رأیک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح
الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد حق توام که در دنیا بران بودی
و عمل صالح توام که بعمل می آوردی آن را و این کلام صریحست چنانچه عمل در آن نشأه بصورت
جسم در می آید اعتقاد نیز در آن نشأه مجسم می شود ارتحل من الدنیا ارتحل
بصیغهٔ امر حاضر است نه فعل ماضی و انه لیعرف غاسله درین کلام فعلی
مقدر است بقرینه دلالت سوق کلام بران و واو و انه واو حالیت
و تقدیر کلام آنست که فیرتحل والحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت
میکند بسوی آخرت و حال آنکه می شناسد شوینده خود را و هوش آن دارد
که بداند که غاسل او کیست و می تواند بود که واو و انه واو عطف باشد و جمله
و انه لیعرف غاسله معطوف باشد بر اتاه اطیب الناس و برین تقدیر احتیاج

بتقدیری در کلام نخواهد بود و یُناشِدُ حامِلَه قال فی الصحاح نَشَدتُ فلاناً
انشُدُه نَشداً اذا قلتَ له نَشَدتُکَ اللهَ ای سألتُکَ باللهِ یعنی عرب گاهی که گوید
نَشَدتُ فلاناً انشُدُه باین معنی است که گفتم با و اَنشُدُکَ اللهَ یعنی از تو درخواست
می نمایم بخدای یَخُدّانِ الارضَ یَخُدّانِ بضم خای نقطه دار و تشدید دال بی نقطه
بمعنی یشقّان قال فی الصحاح خدّ الارض یخدّها شقّها و الرَّعدِ القاصِفِ
رَعد آواز کردن و غرّیدن ابر است و قاصف مأخوذ است از قَصَف بفتح قاف
بمعنی شدت و صلابت آواز رعد قال فی الصحاح و الرعد القاصف ای
شدید الصوت و مَن نبیُّکَ در بسیاری از احادیث وارد است
که از امام او نیز سؤال میکنند و اینکه حضرت امیر علیه السلام ذکر آن نکردند
بنابر شهرت آنست اشارت باینکه شهرت آن بمرتبه ایست که احتیاج بذکر نیست
و بواسطه رعایت کسر نفس اقدس خود سلام الله علیه و روایت کرده اند اصحاب ما
رضوان الله علیهم که در وقت دفن فاطمه بنت اسد والده حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام رسول خدای صلوات الله علیه و آله بنفس اقدس مباشر تلقین
او بودند بعد از آن فرمودند ابنک ابنک چون اصحاب از لمّ آن پرسیدند فرمودند
که از امام او سؤال میکردند و او نمیدانست که در جواب آن چه گوید من بیاد او دادم
و گفتم پسر تو پسر تو یعنی بگوی که امام من پسر من علی بن ابی طالب است
علیه السلام فیما یُحِبُّ و یَرضی می تواند بود که هر دو بیا خوانده شود

بصیغه

بصیغه غایب یعنی ثابت دارد خدای تعالی ترا بر چیزی که دوست میدارد آن را
و رضای او بآن مقرونست و می تواند که تا بوده باشد بصیغه مخاطب یعنی بر
چیزی که دوست داری تو آن چیز را و از آن راضی باشی وَ هُوَ قَولُ اللهِ
عَزَّ وَ جَلَّ احتمال دارد که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که ثبّتک الله فیما یحب
و یرضی بحذف مضاف و تقدیر کلام این باشد که هو مدلول قول الله عزّ و جلّ
و بهتر آنست که عاید باشد بتثبیت و برجای داشتن خدای تعالی مومن را که
جواب ملکین بآن داده است و گفته است اللهُ ربّی الخ یعنی تثبیت و برجای
داشتن مومن بر آن جواب مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانکه
دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که آنحضرت
ذکر قبض روح بنده مومن میکردند پس فرمودند ثُمَّ یُعادُ رُوحُهُ
فی جَسَدِهِ وَ یَأتِیهِ مَلَکانِ فَیُجلِسانِهِ فی قَبرِهِ وَ یَقُولانِ
لَهُ مَن رَبُّکَ وَ ما دِینُکَ وَ مَن نَبِیُّکَ فَیَقُولُ رَبِّیَ اللهُ
وَ دِینِیَ الاِسلامُ وَ نَبِیّی مُحَمَّدٌ فَیُنادی مُنادٍ مِنَ السَّماءِ
اَن صَدَقَ عَبدی فَذلِکَ قَولُ اللهِ تَعالی یُثَبِّتُ اللهُ
الَّذینَ آمَنُوا بِالقَولِ الثّابِتِ یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مومن
شد باز عود میکند روح او بجسد و می آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند
او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو که بپرستش او

قیام نموده وچیست دین تو که بران از دنیا رفته وکیست پیغمبر تو که
باو ایمان آورده پس میگوید او در جواب که پروردگار من حضرت عزت
تعالی وجل عز و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه
وآله پس ندا میکند منادی از آسمان که راست گفت بنده من و این مصداق
قول خدای تعالی است که یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ
یعنی ثابت و برجای میدارد خدای تعالی آنانی را که ایمان آورده اند بقول
ثابت وسخن پای دار وآنچه روایت شده است از پیغمبر صلوات الله علیه
وآله که اِنَّ الْمُسْلِمَ اِذَا سُئِلَ فِی الْقَبْرِ یَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ فَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالٰی
یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا الخ یعنی بدرستی که مسلم چون سوال
کرده شود در قبر گواهی میدهد بانکه نیست خدای سزای پرستش سوای معبود
بی همتا و بانکه محمد رسول و فرستاده اوست پس این تثبیت و برقرار
داشتن او برین شهادت مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید
که یُثَبِّتُ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا الآیة ثُمَّ یُفْسَحُ لَهٗ فِی قَبْرِهٖ
مَدَّ بَصَرِهٖ فسح له یفسح بفتح سین در هر دو بمعنی وسع له است
از فسحت بضم فا که بمعنی وسعت و فراخیست و مراد بمد بصر او نهایت دور
بینی است که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع و فراخ می سازند قبر او را

آنقدر

بلغ

آنقدر که چشم او کار تواند کرد و گمان نشود که منافات و تخالف میان مضمون
این حدیث و میان آنچه از پیغمبر صلوات الله علیه وآله در ضمن حدیث دیگر روایت
شده است که یُفْسَحُ لَهٗ فِی قَبْرِهٖ سَبْعُوْنَ ذِرَاعًا فِی سَبْعِیْنَ یعنی فراخ
می سازند بروی قبر او را هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه در کتاب کافی روایت
شده است از امام جعفر صادق علیه السلام که یُفْسَحُ لَهٗ فِی قَبْرِهٖ سَبْعَةَ
اَذْرُعٍ یعنی وسیع می سازند بروی قبر او را هفت گز زیرا که وسعت
و فراخی قبر باختلاف درجات و مراتب هر کس مختلف می شود پس می تواند
بود که مرتبه ادنی وسعت هفت باشد و مرتبه وسط هفتاد در هفتاد و مرتبه
اعلی مد بصر والله اعلم ثُمَّ یُفْتَحَانِ لَهٗ بَابًا اِلَی الْجَنَّةِ در بعضی روایات
بعد ازین فقره این عبارت واقعست که فَلَا یَزَالُ یَاْتِیْهِ مِنْ
رَوْحِهَا وَطِیْبِهَا اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی بعد از آن می گشایند بواسطه
آسایش او دری از قبر او به بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت
بهشت تا روز قیامت ثُمَّ یَقُوْلَانِ لَهٗ نَمْ قَرِیْرَ الْعَیْنِ قرة عین
خنک شدن چشم و بطرف شدن گریه اوست و دیدن او آنچه اشتیاق
دیدن آن داشته باشد و قر بضم قاف ضد گرمیست چون عرب گمان
برده است که اشک گریه ناشی از بسیاری فرح و خوشحالی سرد است
واشک گریه ناشی از بسیاری اندوه و حزن گرم تعبیر میکند از فرح و خوشحالی

بسیار و ظفر بر دشمن بقرعین و خنک شدن چشم و میگویند قرت عینه بقر
بکسر و بفتح قاف قرة بفتح و ضم قاف نوم الشاب الناعم ناعم از نعمت بکسر
نون ماخوذ است بمعنی ما یتنعم به یعنی آنچه تنعم با و می باشد از مال و امثال
آن یا از نعمت بفتح نون که بمعنی نفس تنعم است و گویا احتمال دوم درین مقام
اقرب است چه گفته اند کم ذی نعمة لا نعمة له یعنی بسیار صاحب نعمتی هست
که مر او را تنعمی نیست فان الله عز و جل یقول می تواند بود که این کلام
از جمله کلام امام علیه السلام بوده باشد مؤید آنچه از کلام سابق بران فهم شد
یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت دران و خوابیدن با خنکی چشم
و می تواند بود که تتمه کلام ملکین باشد اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا
و احسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز بهترند از روی جاه و مکان
و نیکوترند بحسب جای استراحت که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان باشند
و می تواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری زمان کنایه از آنکه زمان و مکان
ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال تواند آمد و می تواند بود که هر دو
یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد و معنی مصدری از ان اراده شده باشد یعنی
بهترند از روی قرار گرفتن و نیکوترند بحسب استراحت و مقیل بهر تقدیر
ماخوذ است از محل خواب قیلوله که چون در بهشت خواب نمی باشد بر معنی لازم
محمول شده و مراد بآن روز که در آیه واقعست روزی است که در آیت

بانی

سابق بران مذکور است یعنی قوله تعالی یوم یرون الملائکة
لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا که بعد
از ان که کفار بکمال اقتراح دیدن ملائکه و لقای خدا کردند و گفتند لولا انزل
علینا الملائکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده نمی شود بر ما
فرشتگان برسالت با خبار صدق محمد یا چرا نمی بینیم باشکارا پروردگار خود را
تا با ما سخن گوید و بتصدیق و بعث محمد فرمان دهد علی اختلاف التفاسیر نازل
شده و حاصل معنی آن و الله اعلم آنست که روزی که به بینند کافران فرشتگان را
هیچ مژده نیست آن روز مر کافران را یعنی از دو چیز که طلب کرده اند ملائکه را اگر ببینند
و در دیدن خدای تعالی حدیث لا بشری شنوند و بگویند فرشتگان مر ایشان را
که لقای الهی بر شما حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کافرانرا
که چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه پناه جویند بخدای تعالی از
لقای ایشان چه شایع بوده است میان آن جماعت که چون در شهر کسی را دیدندی
و از و ترسیدندی گفتندی حجرا محجورا و از شر او ایمن شدندی
اینجا نیز خیال بستند که مگر بگفتن این کلمه از شدت مرگ و صدمات آن
خلاصی خواهند یافت و این حدیث دلالت میکند بر آنکه آن روز روز مرگ و وقت
رحلت از دار دنیاست و مراد بملائکه ملائکه موتند و این معنی موافقت بقول
اکثر مفسرین و بعضی مفسرین آن روز را بروز قیامت تفسیر کرده اند و ملائکه را

بملائکه که موکل وی شوند والله اعلم وان کان لربه عدوا ظاهر آنست
که مراد بعدو رب اینجا اعم باشد از کافر و از فاسق که در فسق دوام ورزد و در
شرح است در کافی بطرق متعدده که بعضی از ان خالی از قوتی و اعتباری نیست
از امام جعفر صادق علیه السلام که لا یسئل فی القبر الا من محض الایمان
محضا او محض الکفر محضا یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص
کرده باشد ایمان را یا خالص کرده باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد خواه
کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در ان نداشته باشد و کسی که ایمان او مشوب
بکفر باشد یا کفر او مخلوط بایمان قابل آن نخواهند دانست که در قبر از و سوال
کنند و بی سوال قبر محشور خواهد شد مصنف گوید یا عامی عام باش یا عارف خاص
یعنی میپسندید ولکن خود را و این مذهب اگرچه غیر مشهور است اما بعضی
باین حدیث متمسک شده بآن قایل شده اند والله اعلم اقبح من خلق الله
زنیا در ضمن حدیث دیگر که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده این
کلام برین وجه واقع است که فیقول له یا عبد الله من انت فما
رایت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک السیء الذی کنت
تعمله ورایک الخبیث یعنی میگوید بآن صورت که ای بنده هذا
تو کیستی که من ناخوشتر از تو کسی ندیده ام و او در جواب میگوید من عمل بد توام
که بآن اقدام نموده و عقیده زشت توام که بران بوده و زنیا زای نقطه دار

بکسر

وتند

وتندیرا بمعنی بیت وصورت اثر نزل من حمیم استعمال بشارت اینجا
بر سبیل سخریت و استهزا است چنانچه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم
بران وجه واقع است و نزل بضم نون و زای نقطه دار چیزی است که بواسطه
میهمان مهیا می کنند از طعام و شراب و امثال آن و این نیز چنانچه مخفی نیست بر سبیل
تهکم و استهزا است و حمیم آب بسیار گرمیست که اهل دوزخ وقتی که تشنه می شوند
بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود بآن نمایند یا آبی که دوزخیان بدن خود را
بران
می شویند بنهایت شنیع نزل بنا بر معنی که سبق ذکر یافت معنی اول انسب است
وتصلیة یعنی در انداختن در آتش است چنانچه گویا قصد سوزانیدن دارد قال
قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته النار وافی القیته فیها القا کانک
ترید الاحراق قلت اصلیته وصلیته تصلیة اتاه ممتحنا القبر اضافت
شده است درین فقره اسم فاعل بمفعول خود بر حذف مضاف و کلام درین
تقدیر است که اتاه ممتحنا صاحب القبر وهی تواند بود که اضافت مذکور از قبیل
اضافت صفت باشد بغیر معمول مثل مصارع مصر و کریم البلد و چون این
توجیه متضمن تقدیری در کلام نیست اولی است از توجیه اول و بباید دانست
که احادیث بسیار وارد است در باب آنکه ملکین مذکورین مسمی بمنکر و نکیر اند و بعضی
از اهل اسلام انکار این معنی کرده اند و گفته اند منکر عبارت از چیزی است
که در قبر از کافر صادر می شود مثل لرزیدن زبان در وقت سوال ملکین و طپش دل

وامثال آن ونکیر عبارت از چیزی که از قلقین بعمل می آید مثل زدن بگرز آتشین
وتوبیخ وملامت میت وامثال آن پس مومنان را باعتقاد ایشان منکر ونکیری
نخواهد بود نهایتش احادیث بسیار درین باب وارد است که هر بحث در خلاف
آن والله اعلم فَالْقِيَا اَكْفَانَهُ وجه تخصیص القا ودور افکندن کفن
بعد والله ظاهر است زیرا که دران شناعت وناخوشی هست که مناسبت
بحال او فَيَضْرِبَانِ يَافُوخَهُ بِمِرْزَبَةٍ مَعَهُمَا ضَرْبَةً مَا خَلَقَ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا تَذْعَرُ لَهَا مَا خَلَا الثَّقَلَيْنِ یافوخ بیای
بدو نقطه تحتانی وبعد ازان الف وفا وآخرش خای نقطه دار موضعیت
از سر کودکان را وقتی که نزدیک بوقت ولادت آن موضع حرکت میکند
وجمع آن یافیخ می آید بر وزن مصابیح ومرزبه بکسر میم وبسکون رای
بی نقطه وفتح زای نقطه دار وبای بیک نقطه است بمعنی عصای آهنی مشهور
بتخفیف بات قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها المدر فان قلتها بالمیم
خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با آن چیزی است که کلوخ را بآن
می شکنند وهرگاه بمیم بگویی یعنی قلب کنی همزه را بمیم بتخفیف با خواهی خواند
وقاضی بیضاوی در کتاب شرح مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب
حدیث مرزبه را بتشدید با خوانند وصواب تخفیف بات وبار اگاهی
بتشدید باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه ولیکن صاحب قاموس تصریح

کرده

کرده است بانکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است وبآنچه صاحب صحاح نقل کرده است
اصلا متعرض نشده وتذعر بذال نقطه دار وعین بی نقطه از ذعر بضم ذال المعجمه است
که مترادف فزع است ومراد به ثقلین جن وانس است وسبب آنکه جن وانس را
ثقلین گفته اند زیادتی شان ایشان است نسبت بسایر آنچه برروی زمین است
از حیوانات زیرا که عرب گاهی که میخواهد نفاست وشان چیزی را اظهار نماید اسم ثقل
بران اطلاق میکند چنانچه در حدیث اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ
اللّٰهِ وَعِتْرَتِي بنا بر آنچه صاحب قاموس میگوید برین وجه بعمل آمده ومعنی حدیث
آنست که بدرستی که گذاشته ام درمیان شما بعد از خود ثقلین را که کتاب خدا
وذریه منند بعد از من با ایشان اقتدا کنید وایشان را وسیله نجات وهدایت
خود سازید وبعضی گفته اند ثقلین نامیدن جن وانس بواسطه رزانت
وگرانی رای ایشان است نظر بسایر حیوانات وبعضی گفته اند بواسطه ثقیل
بودن ایشان است بتکالیف شرعی وگویا حکمت در آنکه ایشان آواز عذاب
فایده
قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند احوال آن نشاه مر ایشان را بدیهی خواهد شد و
تکلیف که امتحان وآزمایش ایشانست در بندگی بر تکلیف ایشان مترتب نخواهد بود
واحادیث بسیار بطریق شیعه واهل سنت وارد است که اشعار بران
دارد که حیوانات عجم آواز عذاب قبر را می شنوند واحساس آن می نمایند
از انجمله روایتی است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده اند

منند بدل

قال النبي صلى الله عليه وآله إني كنت لأنظر إلى الإبل
والغنم وأنا أرعاها وليس من نبي إلا وقد رعى الغنم فكنت
أنظر إليها وهي متمكنة في المكينة ما حولها شيء يهيجها
حتى تذعر فتنظر فأقول ما هذا وأعجب حتى جاءني جبرئيل
عليه السلام فقال إن الكافر يضرب ضربة ما خلق الله شيئا
إلا سمعها ويذعر لها إلا الثقلين يعني پیغمبر صلوات الله علیه وآله
فرموده اند بدرستی که بودم من که میدیدم بعض شتران وگوسفندان وحال
آنکه من شبانی ایشان میکردم ونبوده است هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند نکرده
باشد پس بودم من که نظر میکردم بسوی ایشان وایشان ممتلی ومجتمع بودند
در مکانی که داشتند ودر حوالی ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه ورم کردن ایشان
شود پس دیدم که ناگاه رم کردند ومتفرق شدند بخود گفتم آیا چه چیز است این
وتعجب میکردم تا آنکه جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد وگفت بدرستی که کافر را
در قبر ضربتی زده اند که نیافریده است خدای تعالی چیزی را مگر آنکه آواز آن را
می شنود سوی ثقلین یعنی جن وانس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست
ودر روایت حسن است در کتاب کافی از زید بن ثابت که گفت بینا رسول الله
صلى الله عليه وآله في حائط لبني النجار على بغلة له ونحن
معه إذ حادت به فكادت تلقيه وإذا أقبر ستة أو خمسة

فقال

فقال صلى الله عليه وآله من يعرف أصحاب هذه الأقبر قال
رجل أنا قال فمتى ماتوا قال في الشرك فقال إن هذه الأمة
تبتلى في قبورها فلولا أن لا تدافنوا لدعوت الله أن يسمعكم
من عذاب القبر الذي أسمع منه يعني وقتی رسول خدای صلی الله علیه
وآله در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار بودند وما با آنحضرت بودیم که ناگاه استر مذکور
رم کرد ودرهم گردید چنانچه نزدیک بود که حضرت را بیندازد که در بین اثنا نظر ما بر قبر
چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت صلوات الله علیه وآله از صاحبان
قبور مذکور استفسار کردند وفرمودند که می شناسد ایشان را مردی گفت من
می شناسم حضرت از او پرسیدند که در چه زمان مرده اند این جماعت گفت
در زمان شرک وکفر حضرت فرمودند بدرستی که این گروه مبتلی اند در قبرهای
خود بعذاب اگر نبود خوف اینکه شما از دفن یکدیگر باز ایستاده در مقام سوختن
وبدریا انداختن یا باسباع وهوام دادن موتی خود درآیید از ترس آنکه
مبادا توبیخ وسرزنش هم کرده شماتت یکدیگر می نموده باشید که پدر فلان
بفلان عذاب گرفتار است یا خویش فلان از او در دنیا عمل این بوده که در قبر بدین
وجه عذاب میکنند وامثال این امور هر آینه دعا میکردم بدرگاه احدیت که
بشنواند شما را از عذاب قبری که من می شنوم از آن ویسلط الله علیه حیات
الأرض وعقاربها روایت حسن است در کتاب کافی از امام جعفر

صادق علیه السلام که اِنَّ اللهَ یُسَلِّطُ عَلَیْهِ تِسْعَةً وَتِسْعِینَ تِنِّیناً
لَوْ اَنَّ تِنِّیناً وَاحِداً مِنْهَا نَفَخَ عَلَی الْاَرْضِ مَا اَنْبَتَتْ شَجَراً
اَبَداً یعنی بدرستی که خدای تعالی مسلط می سازد بر کافر نود و نه مار بزرک
که اگر یکی ازان ماران نفس بر زمین دمد دیگر هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت
نیز روایت کرده اند همین عدد خاص را از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و بعضی از اصحاب
حال گفته اند که می باید تعجب نکنید در تخصیص ماران باین عدد خاص چه بسا باشد که عدد
ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمهٔ او باشد مثل کبر و حسد و ریا و حقد و سایر
اخلاق زشت و صفات ناپسند زیرا که آن بانواع بسیار میگردد پس میتواند
بود که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و هر یک ازان بعینه دران نشاه
متبدل بماری شود و بعضی از ارباب حدیث در تخصیص عدد ماران مذکور بنود
و نه وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن آنست که در حدیث وارد شده
که اِنَّ لِلّٰهِ تَعَالیٰ تِسْعَةً وَتِسْعِینَ اِسْماً مَنْ اَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ
یعنی مر حضرت عزت را تعالی و عز العزیز نود و نه نام است که هر کس احصا
احصاء
کند و ضبط نماید آنرا داخل می شود بهشت را و معنی ضبط آن آنست که تصدیق
نماید و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز روایت شده است
از پیغمبر صلوات الله علیه و آله که اِنَّ لِلّٰهِ مِائَةَ رَحْمَةٍ اَنْزَلَ مِنْهَا
رَحْمَةً وَاحِدَةً بَیْنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَالْبَهَائِمِ وَاَخَّرَ تِسْعَةً

وتسعین

وَتِسْعِینَ رَحْمَةً یَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ یعنی حضرت عزت را صد رحمت که یکی را ازان
نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت دیگر را گذاشته است
که در آخرت شامل بندگان خود سازد و ایشان را بآنها بیامرزد پس از حدیث اول معلوم شد
که حضرت عزت بیان کرده است از برای بندگان خود مراتب معرفت خود را بنود
و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر شد که مر بندگان را نزد خدای تعالی نود و نه رحمت
باقی است پس چون کافر از هیچ یک از اسماء نود و نه گانه معرفت حاصل ننموده است
بازای هر اسمی و در مقابل هر رحمتی که بمقتضای حدیث دوم از برای مومن دران نشاه
خواهد بود بجهت کافر ماری مخلوق شده است که آزار و ایذای او میکرده باشد اینست
حاصل وجه مذکور و هو کما تری نمایش اول بسا باشد که بخاطر خطور کند که بسیار است
که بر سر قبر می ایستیم بعد از دفن و گوش می اندازیم اصلاً چیزی از سوال و جواب
مذکور و خطاب و عتاب ملکین نمی شنویم و بسیار است که قبر را می شکافیم و می
بینیم میت را در قبر همان چنانچه گذاشته ایم بی آنکه ظاهر شود که او را نشانیده اند
و ازان حال تغیر داده و اصلاً ماری و عقربی نمی بینیم که در گرد و پیش او جمع باشند
چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده و عیان دلالت بر خلاف آن داشته
باشد پس باید دانست که نشنیدن ما سوال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات
و عقارب مذکور را در عالم ملک یعنی عالم مشاهده و عیان مانع نمی آید از تصدیق
بان چه تحقق امور مذکور در عالم ملکوت یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را

قابلیت آن نیست که استماع ومشاهده امور ملکوتی نماید بلکه ادراک مذکور بحس
دیگر است غیر این حواس نمی بینی که صحابه رضوان الله علیهم که بسعادت خدمت پیغمبر
صلی الله علیه وآله استعداد داشتند ایمان آورده بودند بانکه جبرئیل بران حضرت
نازل می شود واذعان کرده بودند بانکه حضرت مشاهده او میکنند وباهم مکالمه
مینمایند وحال آنکه ایشان با آنکه حاضر بودند او را نمیدیدند وآواز مکالمه ایشانرا
نمی شنیدند پس اگر ایمان باین معنی نیاورده تصحیح اصل ایمان وتصدیق بملائکه
وحی ونزول جبرئیل اهم واوجبست از تصحیح ایمان بعذاب قبر کوشش کن که آنرا
بدست آری واگر ایمان آورده وتجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده
چیزی نمایند که دیگر امت را قابلیت مشاهده آن نباشد وچیزی را بشنوند که امت آنرا
نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر نیز بیار وتجویز این نیز بکن که میت چیزی را
بیند وشنود که ما نه بینیم ونشنویم واز جمله اموری که صورت استبعاد ترا
دران میشکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی
نشسته اند می بیند که مار وعقرب بسیار بگرد وپیش او درآمده اورا میگزند یا جمعی
از اهل عذاب اورا بعذاب وعقاب بسیار مبتلی داشته می آزارند وفریادها
مهیب بر روی او میکنند واو از انها نهایت الم وآزار می یابد چنانکه گاه هست
که در اثنای خواب از شدت آن الم وایذا فریادهای مهیب ازو بظهور میرسد
وبدن او بلرزش درآمده عرق بروی می نشیند وحال آنکه مردمی که نزد او حاضر اند

نه آوازی

نه آوازی می شنوند ونه چیزی را از مار وعقرب یا گروه کسانی (؟) که اورا می آزارند می بینند
پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر ومار وعقرب آنرا وبآن ایمان بیار وغرض
ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالت بآن حال وتنبیه بر امکان آن نه آنکه مار وعقرب
قبر مانند مار وعقرب خواب وجود آن در عالم خیال است ودر خارج تحقق ندارد
هیهات هیهات چه جای آنست زیرا که تحقق ووجود آن در خارج بمراتب اشد
واتم از وجود مار وعقرب بیداریست بلکه نسبت حیات وعقارب بیداری
بآن از قبیل نسبت حیات وعقارب خوابست بحیات وعقارب بیداری
فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا نظم مردمان غافلند وعقبی
همه گوئی بخفتگان مانند * مرد وغفلتی که می ورزند * چون بمیرند آگهی دانند * نمایش دوم (؟)
بباید دانست که عذاب قبر که عبارتست از عذابیست در برزخ مابین موت وقیامت
متفق علیه جمهور امتست واکثر ملتها بآن قایلند واز اهل اسلام کسی انکار آن
نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا واعتبار نیستند واجماع امت بر خلاف
ایشان منعقد است واحادیث نبوی صلی الله علیه وآله بطریق مخالف وموالف
دران باب متواتر المعنی چنانچه از حد ضبط وشمار متجاوز است وشیخ بزرگوار محمد بن
یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری را ازان بطرق اهل بیت علیهم السلام روایت
کرده است وهمچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی وغیر آن از مصنفات
خود وکتاب مشکات ومصابیح از طرق اهل سنت نیز بسیاری ازان اشتمال دارد

وآیات قرآنی نیز معاضد آنست مثل قوله تعالی كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ
أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی و ایمان نمی آورید بوحدانیت
او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود پس زنده
گردانید شما را به نفخ روح در بدنهای شما و پس ازین بمیراند شما را چون اجلهای
در رسد بعد از آن باز زنده گرداند شما را پس بسوی او باز گردانیده شوید برای
مجازات نه برا که خدای تعالی درین آیه رجوع و بازگشت بسوی او را که عبارت از
برانگیخته شدن در قیامت عطف کرده است به ثم بر دو زنده گردانیدن
پس یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین بران رفته اند که از جمله
فخر رازیست در تفسیر کبیر و هر کس قایل شده است بزنده شدن در قبر قایلست
بعذاب قبر پس مدلول آیت تحقیق عذاب قبر باشد قوله تعالی حکایت
عن آل فرعون النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ
تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ یعنی فرو
گرفت آل فرعون را آتش عرض کرده میشوند بران بامداد و شبانگاه
و روزی که قیامت قایم شود گویند فرشتگان ایشان را که در آرید ای کسان
فرعون در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن
ایشان باشد عذاب در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه

تقاضای

تقاضای آن میکند که عرض بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت و آن نخواهد بود
مگر در قبر و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هذا فی نار البرزخ
قبل القیامة اذ لا غدو ولا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد
و شبانگاه بر آتش در برزخ خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی
در قیامت نیست بعد از آن امام علیه السلام فرمودند که مگر نشنیده قول خدای
عزوجل را که يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ
کنایه از آنکه عطف نیز تقاضای آن میکند که عرض مذکور در برزخ باشد نه در قیامت
و قوله تعالی وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا
وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند
از یاد من بدرستی پس بدرستی که مر او راست زیستن تنگ و زندگانی ناخوش
و حشر میکنیم ما او را روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نبیند مگر جهنم و اصناف
عقوبتهای آنرا چه اکثر مفسرین گفته اند که مراد بزیستن تنگ و زندگانی ناخوش
عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن و نمی تواند که مراد بآن زندگانی
دنیا باشد بواسطه آنکه بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوش گوار است و ناخوشی
و تنگی ندارد و مومنان را بر خلاف آن زندگانی است در کمال ناخوشی و تنگی
چنانچه حدیث مشهور است الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ
ناظر بر آنست و قوله تعالی أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا یعنی غرق شدند

در حق قوم نوح

پس داخل شدند آتش را زیرا که فا چنانچه گذشت از برای تعقیب بلا تراخی است
و ظاهر است که در آمدن ایشان با آتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان
پس مراد از آن آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت عزت تعالی شانه در آمدن ایشان
به آتش روز قیامت می بود مناسب این بود که عطف آن بر غرق شدن بثم واقع
شود نه بفا چنانچه مخفی نیست نمایش سیوم اشتهار یافته در کتب کلامی استدلال
بر وقوع عذاب قبر بآیه کریمه رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ
فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ یعنی میگویند کافران
روز قیامت که ای پروردگار ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار
پس اعتراف کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر تو در آن
آیا هست بسوی بیرون شدن از آن یا بسوی بیرون آمدن از آتش دوزخ
که بسبب آن استحقاق آن یافته ایم هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از
دوزخ رهائی یابیم و تقریر استدلال مذکور برین وجه است که حضرت
عزت حکایت کرده است درین آیت از کلام ایشان بر وجهی که مشعر است
بر تصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و دو زنده گردانیدن پس یکی
میرانیدن در دنیا خواهد بود بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی
زنده گردانیدن در قبر خواهد بود بواسطه سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه
جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن

نبرده اند

نبرده اند بجهت آنست که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدنی است که ایشان از سبب آن
زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و بر انگیختن ایشان و از ین جهت که بعد
از آن گفتند فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث
ما را حاصل است و زنده گردانیدن در دنیا ظاهر است که بر وجهی نیست که ایشان را
سبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان ایشان از سبب مذکور بر آن متفرع
تواند شد و میر سید شریف در شرح مواقف گفته است تفسیر این آیت برین وجه
میان مفسرین شیوع تمام دارد و همچنین از ایشان اشتهار یافته است بعد از آن
گفته است و اما حمل میرانیدن اول بر مخلوق شدن ایشان اجسام بی حیات در وقت
نطفه و علقه بودن و میرانیدن دوم بر میرانیدنی که بعد از حیات دنیاست
و حمل زنده گردانیدن اول بر حیات دنیا که بعد از آن مماتست و زنده گردانیدن
دوم بر حیات قیامت مردودست بآنکه میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات
و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با آنکه باین حمل قایل نشده اند
مگر گروهی اندک از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود ترجمه کلام او
در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول را مشهور و قول اکثر داشته اند
و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که قضیه بر عکس اینست
چه بعد از تتبع کلام اعاظم مفسرین ظاهر می شود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته
میان ایشان مشهورتر است و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور گفته

شاذ است و قول اقل و گویا این حکم از و سهویست که بر قلم او رفته است زیرا که
از تفاسیر مشهوری که در میانست و مدار علمای عصر بر آنست کشاف علامه زمخشری است
و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان
اهل عربیت بغوی امشهور است و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی
علیه الرحمة و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی و هیچ یکی از مفسرین
مذکور تفسیر این آیه را بر وجه اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را
اختیار کرده اند و تفسیر بر وجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده و بعضی
بر مجرد نقل آن اقتصار نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند و اگر آن شایع و مشهور
می بود میان ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی کرده برین وجه سلوک
نمیشد و ما بواسطه توضیح مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میگوییم
صاحب کشاف نزد تفسیر آیت مذکوره گفته است اَرَادَ بِالْاِمَاتَتَیْنِ خَلْقَهُمْ
اَمْوَاتًا اَوَّلًا وَ اِمَاتَتَهُمْ عِنْدَ انْقِضَاءِ اٰجَالِهِمْ وَ بِالْاِحْیَائَیْنِ
الْاِحْیَاءَةَ الْاُوْلٰی وَ اِحْیَاءَةَ الْبَعْثِ یعنی اراده کرده است خدای تعالی
بدو میرانیدن آفریدن ایشانرا اجسام بی روح در اول فطرت و میرانیدن
ایشانرا هنگام رسیدن اجلهای ایشان و بدو زنده کردانیدن در دنیا
بفیضان روح بر اجسام مذکور و زنده کردانیدن در قیامت بنفخ اسرافیل
و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد

زنده کردانیدن

آفریدن

که آفریدن ایشانرا اجسام بی روح در حال نطفه و علقه اماتت و میرانیدن
گویند و حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات جوابش اینست
که چنانچه صحیح است که بگویی سُبْحَانَ مَنْ صَغَّرَ جِسْمَ الْبَعُوْضَةِ وَ کَبَّرَ جِسْمَ
الْفِیْلِ یعنی بپاکی یاد میکنیم کسی را که خرد کردانید جسم پشه را و بزرگ کردانید
جسم فیل را و چنانچه میگویی بکسی که مباشر چاه کندن می شود تنگ ساز دهن
چاه را و فراخ کردان پایانش را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخردی و از
خردی ببزرگی نیست و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی و از فراخی بتنگی نه
بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بران وجه است و وجه صحت این قول آنست
که خردی و بزرگی جایز است که هر دو بر یک چیز وارد شوند یعنی جایز است
که یک چیز خرد ساخته شود و جایز است که بزرگ بعمل آید بی آنکه یکی را رجحان
و اولویتی باشد بر دیگری و برین قیاس تنگی و فراخی پس هرگاه صانع در وقت
ایجاد آن یکی را از آن دو امر جایز اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد بر وجه
دیگر نیز داشته باشد صادق است بر و که کردانیده است آنرا از وجهی که روا بود
که بران وجه ساخته شود بوجهی که اختیار کرده است پس بر کردانیدن آنرا
از آن وجه که جایز بود که بران وجه باشد و اختیار این وجه را بمنزله نقل آن
از آن حال باین حال ساخته باین عبارت ادا میکند و گفته که دو میرانیدن را
بر میرانیدن بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر حمل کرده برو

لازم است که قایل شود به حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت
و این خلاف منطوق قرآنست که رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ
مگر آنکه متحمل تکلف شود و بگوید چون حیات قبر حیات مستقلی نیست و جمیع آثاری که
بر حیات مترتبست بران ترتب ندارد از معرض اعتبار ساقط است یا آنکه گمان برده باشد که
بعد از زنده شدن در قبر دیگر مردنی نخواهد بود و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت
و شمرده باشد ایشانرا در سلک جمعی که استثنا شده اند از صعقه یعنی از بیهوش
رفتگان در قول الهی که إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ و آن جای است که میفرماید فَإِذَا
نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
یعنی پس چون دردمند در صور یعنی بوق اسرافیل یا صور اموات علی اختلاف
التفسیرین پس بیهوش می شود و میمیرد هر کسی که در آسمانها و زمینهاست مگر کسی
که مشیت الهی تعلق بزنده بودن او گرفته باشد پس اگر گویند بنابرین چگونه ثانی
معنی سبب آن می شود که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند فَاعْتَرَفْنَا
بِذُنُوبِنَا میگوئیم بدرستی که ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن قیامت را
و بآن ایمان نداشتند و بسبب آن گناه بسیاری ایشانرا حاصل شده بود زیرا که
هر که عاقبت اندیش نباشد و ملاحظه آخر کار خود نداشته باشد لاجرم در فراخی
میدان معاصی خواهد کوشید پس چون دیدند که مردن و زنده شدن
بر ایشان تکرار یافته است دانستند که خدای تعالی قادر است بر اعاده

حیات

حیات در ایشان روز قیامت مثل قدرتی که بر آفریدن ایشان از اول فطرت
داشت و اعتراف کردند بگناهان خود که کسب آن کرده بودند از انکار قیامت
و معاد جسمانی و گناهانی که بسبب انکار مذکور از ایشان بعمل آمده بود تا اینجا بود
ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر
جوامع الجامع میگوید اراد بالاماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم
عند انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاءة الاولی و
احیاءة البعث و قیل الاماتتان هما التی فی الدنیا بعد
الحیوة و التی فی القبر قبل البعث و الاحیائتان هما التی فی القبر
للمسائلة و التی فی البعث یعنی اراده کرده است خدای تعالی بدو
میرانیدن آفریدن ایشانرا در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن ایشانرا
بعد از منقضی شدن اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن اول را در دنیا
و زنده گردانیدن قیامت را و بعضی گفته اند که دو میرانیدن عبارت از میرانیدن
در دنیاست بعد از حیات و میرانیدنی که در قبر می باشد پیش از قیام قیامت
و بعث اموات و دو زنده گردانیدن عبارت از زنده گردانیدن در قبر است
بواسطه سوال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات
و مکافات و از افاده مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار و الله الهادی
بسا باشد که بخاطر خطور کند که تفسیر آیت مذکوره بر وجهی که شایع و مشهور است

زنده گردانیدن م

ملاحظه چهارم

مجمع

چنانچه مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن در قبر میکند
با انکه آن باتفاق واقعست آیا سبب سکوت ازان وعدم ذکر آن چه باشد و چرا
آیت برین وجه نازل نشد که ربنا احییتنا ثلاثا و امتنا ثلاثا
تا شامل آن نیز باشد پس باید دانست که حیاتی که در قبر است حیاتیست برزخی
یعنی امریست میان موت وحیات وحیات کامل نیست زیرا که چیزی از
آثار حیات بران مترتب ندارد سوای احساس تالم ولذت چنانچه بعضی امت
توقف کرده اند در انکه حکم کنند بانکه در قبر اعادهٔ روح ببدن میت متحققست وگفته اند
که میت را در قبر حالتی بهم میرسد که ادراک الم عذاب ولذت رحمت می نماید
بی انکه روح ببدن او عود کند پس ازین جهت حیات مذکور را در معرض اعتبار
نیاورده اند و در جنب آن دو حیات دیگر حیات ندانسته چنانچه شارح مقاصد
در کتاب خود میگوید اتفاق کرده اند اهل حق بر انکه خدای تعالی باز میگرداند
بمیت نوع حیاتی که تواند بآن ادراک الم ولذت نمود ولیکن توقف کرده اند
در انکه آیا روح دران حال ببدن میت تعلق میگیرد یا نه وآنچه بوهم در می آید
که نمی تواند بود که حیات بهم رسد بی انکه روح ببدن تعلق گیرد در معرض منعست
زیرا که آن در حیات کامل مسلم است که به آن قدرت بر جمیع افعال اختیاری بهم
میرسد نه در مطلق حیات انتهی ترجمه کلامه وحق اینست که روح نیز ببدن میت
تعلق میگیرد و الا او را قدرت بر جواب منکر ونکیر نمی بود نهایتش تعلق

مذکور

مذکور تعلقیست ضعیف چنانچه اشعاری بران دارد آنچه روایت شده است
در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث بزرگی که فیدخل
علیه فی قبره ملکا القبر منکر ونکیر فیلقیان فیه الروح
الی حقویه یعنی در می آیند برو در قبر او فرشتگان قبر یعنی منکر ونکیر پس
میفکنند در بدن او روح را تا تهی گاه او و چون این حکم نسبت بجمیع اموات عموم
دارد بعضی استبعاد کرده اند و دور دانسته اند تعلق روح را ببدنی که طعمهٔ حیوانات
درنده شده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او بر باد رفته وحق آنست که هیچ استبعاد
دران نیست نظر بقدرت الهی بر انکه نگذارد که اجزای اصلیهٔ منویهٔ بدن از هم
بپاشد و متفرق گردد یا انکه بعد از هم پاشیدن و متفرق شدن تقدیر کند
که فراهم آیند و روح بآن تعلق گیرد و از امامان ما علیهم السلام احادیث بسیار
روایت شده است که دلالت دارد بر انکه اجزای اصلیهٔ منویه برقرار می ماند
از انجمله حدیثی است که روایت کرده است آن را محمد بن یعقوب کلینی در کتاب
جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سوال کردند از حال میت
در قبر که آیا جسد او بعد از مردن از هم می پاشد حضرت فرمودند نعم حتی
لا یبقی له لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها
لا تبلی بل تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق
اول مرة یعنی بلی از هم می پاشد وچنان می شود که نه گوشتی باقی می ماند

و نه استخوانی مگر طینت و سرشت او یعنی اجزای اصلیه که ازان مخلوق شده
که آن اصلا پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او گردش (؟) تا وقتی که خدای
تعالی آن جسد را باز ازان بیافریند چنانچه اول بقدرت او آفریده شده بود

انجام باید دانست که آنچه این حدیث دلالت بران دارد که عملها در آن
نشأه بصورت جسم در می آیند و در قبر و حشر قرین و جلیس صاحبان خود
می باشند در بسیاری از احادیث وارد است از طریق مخالف و موالف

ازانجمله حدیثی است که اصحاب ما رضوان الله علیهم روایت کرده اند از قیس
بن عاصم که گفته است وارد شدم با جماعتی از طایفهٔ بنی تمیم بر پیغمبر خدای تعالی
صلوات الله علیه و آله پس در آمدیم بخدمت آنحضرت و صلصال بن دلهمس در خدمت
آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدای وعظی کن ما را و پندی ده که ازان نفع یابیم
چه ما جماعتیم بادیه نشین که در بیابانها بسر می بریم و همیشه نمیتوانیم بخدمت تو
استسعاد یافت پس رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمودند یا قیس ان مع
العزة ذلا و ان مع الحیوة موتا و ان مع الدنیا آخرة و ان لکل
شیء رقیبا و علی کل شیء حسیبا و ان لکل اجل کتابا
و انه لابد لک یا قیس من قرین یدفن معک و هو حی
و تدفن معه و انت میت فان کان کریما اکرمک و ان
کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه

ولا

و لا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست
به و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلک یعنی ای قیس بدرستی
که با هر عزتی خواری است و با هر زیستنی مردنی و بدرستی که دنیا را آخرتی در پی است
و بدرستی که مر هر چیزی را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است و بر هر چیزی
بزرگواری موکل و بدرستی که مر هر اجلی را که از برای امری مقرر شده نوشته هست
بر طبق آن در لوح محفوظ که تغیری بآن راه نمی یابد و بدرستی که ناچار است مر ترا
ای قیس از مصاحبی که با تو بزیر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک
در آئی و حال آنکه تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب بزرگوار باشد بزرگوار میکند ترا
و اگر ناکس باشد ناکس میسازد ترا او او محشور نمی شود در روز قیامت مگر با تو و تو نیز
محشور نمیشوی مگر با او و از تو سوال نمیکنند مگر از نیکی و زشتی او پس مکردان او را
مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست خواهی گرفت
و از صحبت او محظوظ خواهی بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و رمندگی تو
نخواهد بود مگر از وی و او کردار تست در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدای
دوست میدارم که این کلام در ضمن بعضی ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشیم
بخواندن آن بر جمعی از عرب که نزدیک می باشند و ذخیره گذاریم آنرا در خاطرهای خود
پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آنزمان بود فرمان دادند و او
هنوز نیامده بود که مرا توفیق این نظم روزی شد و مضمون کلام حضرت را

درضمن بعضی ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای رسول خدای به تحقیق که مرا
بیتی چند درین معنی روی داده است که گمان من اینست که موافق باشد بآنچه
ارادهٔ شماست واین ابیات که گفته بودم برآنحضرت خواندم شعر

تخیر خلیطا من فعالك انما ⁂ قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل ⁂ ولا
بد بعد الموت من ان تعده ⁂ لیوم ینادی المرء فیه فیقبل ⁂ فان
تك مشغولا بشیء فلا تكن ⁂ بغیر الذی یرضی به الله یشغل ⁂
فلن یصحب الانسان من بعد موته ⁂ ومن قبله الا الذی
کان یعمل ⁂ وچون ترجمهٔ ابیات مذکور درلباس نظم خوشتر نموده درضمن
این ابیات ایراد یافت مثنوی ز فعل خویشتن بگزین انیسی ⁂ که باشد
قبر را نیکو جلیسی ⁂ جلیس قبر نبود جز فعالت ⁂ کزان ظاهر شود حال مآلت ⁂
بود ناچار بعد از مرگ یاری ⁂ که باشد روز حسرت غمگساری ⁂ پس ار کاری کنی باید
چنان کرد ⁂ که راضی باشد از تو ایزد فرد ⁂ مکن خود را بشغلی در جهان بند ⁂
بجز آن کش رضا داده خداوند ⁂ که بعد از مرگ پیش از مرگ یارش ⁂ نباشد مرد را
بجز فضل و کارش ⁂ و در ضمن شرح بعضی احادیث سابقه نیز در باب تجسم
شدن اعمال دران نشاه سخنان مذکور شد که تذکار آن درین مقام نافعست
و بعضی از اصحاب قلوب و ارباب حال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که در قبر
و قیامت ظاهر می شود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات

باطله

باطله و آرای فاسد است که دران نشاه بآن صورت در می آید و بآن لباس
متلبس می شود همچنانچه روح و ریحان و حور عین و میوهای بهشتی که مر نیکوکاران را
خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیدهٔ
ایشانست که دران نشاه بآن هیئت برمی آیند و مسمی بآن اسامی میگردند زیراکه
حقیقت واحد گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغیر مکان بصور مختلفه و هیأت
متغایره میگردد چنانچه در حدیث نهم به تفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند
که اسم فاعل در کریمهٔ وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ بمعنی مستقبل نیست
که مراد این باشد که بدرستی که جهنم محیط خواهد شد در نشاه اخروی مر کافران را
چنانچه ارباب ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود واقعست بمعنی حال
زیراکه قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات باطله که درین نشاه بایشان
محیط شده اند و بدور ایشان در آمده بعینه جهنم است که ظاهر خواهد شد بر ایشان
دران نشاه بصورت آتش و حیات و عقارب آن و برین قیاس کن
کلام حضرت عزت را جائی که میفرماید الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى
ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا که با ترجمه اش در حدیث سیوم
سبق ذکر یافت و جای که میفرماید يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ
خَيْرٍ مُحْضَرًا یعنی روزی که می یابد هر نفسی آنچه بعمل آورده است
از خیر حاضر کرده شده چه مراد اینست که جزای عمل خود را نزد خود حاضر می یابد

بلکه مراد اینست که بعینه عمل خود را نزد خود حاضر می یابد در لباس دیگر همچنین که

فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

نیز صریحست درین معنی چه معنی آن والله اعلم آنست که پس امروز یعنی روز بعث
ستم یافته نمی شود هیچ نفس چیزی را یعنی در هیچ چیز برو ستم نمیکنند و جزا داده نمیشود
مگر آن چیزی که بعمل می آورید یعنی جزای عمل شما همان عمل شما خواهد بود در لباس دیگر
و صورتی غیر آن صورت و مانند این آیات کریمه در کلام مجید بسیار واقعست و در
احادیث نبوی نیز این معنی بسیار وارد شده است مثل قول پیغمبر صلوات الله علیه
و آله که الَّذِي يَشْرَبُ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي جَوْفِهِ
نَارَ جَهَنَّمَ یعنی کسی که بیاشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره اینست و جز این نیست
که حرکت میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش دوزخ و قول او صلوات الله
علیه و آله که الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت
همان ظلمی است که در دار دنیا بر کسی واقع می شود و قول او صلی الله علیه و آله که
الْجَنَّةُ قِيعَانٌ وَإِنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ یعنی بهشت
زمینیست هموار و درختان آن سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ است کنایه از آنکه
گفتن این کلمه در آن نشاه درخت بهشت خواهد شد و امثال این احادیث
بسیار است والله الهادی حدیث چهلم روایت شده است بسندی
که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار شیخ ابوجعفر طوسی قدس الله روحه

از شیخ

از شیخ بزرگوار قدسی اطوار شیخ مفید علیه الرحمة از ابو القاسم جعفر بن محمد بن
قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی ابن ابراهیم از پدر او ابراهیم
بن هاشم از محمد بن ابی عمیر از حماد از ابی بصیر که گفت سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ جَعْفَرَ بْنَ
مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ فِي الْجَنَّةِ
عَلَى صُوَرِ أَبْدَانِهِمْ لَوْ رَأَيْتَهُ لَقُلْتَ فُلَانٌ شرح کلام راوی امام علیه السلام
در ضمن آغاز و سر نمایش و انجام آغاز مشتمل بر دو بخش بخش اول خلاصه کلام راوی
آنکه سؤال کردم از امام علیه السلام از ارواح مومنان حضرت فرمودند ارواح مومنان در بهشت اند
بصورت بدنهای ایشان که اگر ببینی او را هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانی
یا بنامی که داشته است خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان علی الاحتمالین بخش دوم
عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی از آنجمله حال ارواح ایشان بآن اهل میشود بعد از
گذاشتن بدنها و بسیار هست که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود می آید
از خون لطیف به بخار آمدن و گشتن میشود و بسوی تجویفی که در جانب چپ دل واقع است
و مراد اینجا آن چیزی است که انسان که میگوید من اشارت بآن میکند یعنی نفس ناطقه
و این معنی از روح اراده شده است هرجا در قرآن و حدیث وارد است
و عقلا در حقیقت آن حیرت تمام واقع است چنانچه بسیاری از ایشان
اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند قول حضرت امیر المومنین
علیه السلام که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ باین معنی است که آنچنانچه

یعنی علی امام جعفر الصادق ع

ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت کنه پروردگار
و قول الهی در قرآن مجید که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا نیز معاضد این معنی است چه معنی آیت
والله اعلم آنست که سوال میکنند ترا ای محمد از روح و حقیقت آن بگوی بایشان که
روح از امر پروردگار منست مخلوق شما است و شما داده نشده است از علم مگر اندک
یعنی علمی که بشما عنایت شده وفا بدانستن حقیقت روح و امثال آن نمیکند مترجم گوید
ترا از بهر دانش چون نزادند، از انت ظرف دانش تنگ دادند، منازد تا غرورت زنده پیلی
نداوندت ز علم الا قلیلی، باین علم قلیل این بر دلی چیست، دلی از لاف دانش ممتلی چیست
خداوندا بعجزم راه برکن، غرور دانشم را پی سپرکن، دلی ده محرم راز الهی،
زبان شکر باش بیگناهی، کزان جز ترک خود بینی نیاید، وزین جز عجز و مسکینی نیاید
و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و آنچه از انجمله مشهور شده است چهارده
قول است که ما در مجلد چهارم از مجموعه که مسمی بکشکول است ذکر آن کرده ایم و آنچه از انجمله اری
ارباب تحقیق بران قرار گرفته است آنست که روح داخل در بدن نیست برین وجه که جزو
بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهری است مجرد و از صفاتی که لازم جسمیت
بری و از عوارض ماده عاری و تعلقی که ببدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرف
و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی و پسندیدهٔ اکابر صوفیه و اشراقیینست
و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بران قرار گرفته مثل شیخ مفید و بنی نوبخت و خواجه

نصیر الدین

بنصیر الدین طوسی و شیخ جمال الدین مطهر حلی و از اشاعره نیز جمعی با ایشان در اختیار این
قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی و امام فخر رازی و این مذهبیست
پسندیده و راهی است شایسته که کتب آسمانی بآن نازلست و احادیث مصطفوی
بران ناطق و بدلایل عقلیه و علامات حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد فقال فی الجنة
ظرفیت اینجا بطریق مجاز است باعتبار شیحی که روح بآن تعلق گرفته و الا چنانچه مذکور شد
روح مجرد است و احتیاج بمکان ندارد و علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتدای محذوف
که جزاوش فی الجنة است و کلام درین تقدیر است که ارواح المومنین فی الجنة علی
صور ابدانهم یا حال است از ضمیر مستتر در ظرف که فاعل ظرفست و کلام باین آیل که هم
فی الجنة حال کونهم علی صور ابدانهم و مراد اینست که قرار گرفته اند و قیام دارند بران صور
و محتمل است که علی بمعنی فی استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ
عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا و مصدوقه وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ
عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ بران وجه واقع است بنا بر معنی که بعضی ذکر کرده اند و گفته اند که
تشبیه شده است درین آیت ملابست تعلقی که میان ایشان هست بملابست ظرفی و استعمال
شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق استعاره
تبعیه لکن در آیة لقلت فلان ضمیر مذکر غایب در رأیته راجع است بصورت که
در ضمن صور مذکور است و چون صورت اینجا بمعنی شبح و مثالست صحیح است که ضمیری که
راجع است باو مذکر واقع شود و الا لفظ صورت مونث است و ضمیری که راجع باشد

باوهی باید ضمیر مونث باشد یعنی اگر به بینی آن سلیح ومثال اهرآینه میکوئی این
فلان است یا باو ندا میکنی ومیکوئی ای فلان چنانچه در بینش اول مذکور شد و بر تقدیر
اول اینجا جارست انه تقدیر مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف ندا که کلام درین تقدیر با شد
که لقلت هذا فلانٌ یا لقلت یا فلانُ زیراکه اگر تقدیر نکنیم لفظ فلان مفرد
خواهد ماند ومفرد نزد اهل عربیة صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع شود نمایش اول
ظاهر قول امام علیه السلام درین حدیث که فی الجنة علی صور ابدانهم دلالت دارد بر آنکه
بهشت الآن مخلوق وموجودست وهر کس بموجود بودن بهشت الآن قایل شده است
بموجود بودن دوزخ نیز قایلست پس بظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال
توان کرد و این معنی یعنی موجود بودن بهشت ودوزخ الآن مذهب اکثر اهل اسلام است
و خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز این مذهب را اختیار کرده است و بعضی
آیات قرآنی را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ که در باب بهشت
نازلست و قوله تعالی اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ که در مادهٔ دوزخ یعنی بهشت آماده ومهیا
شده است از برای پرهیزکاران وخدا ترسان و دوزخ مهیا و آماده شده است
از برای کافران ومشرکان پس خبر داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو
بصیغهٔ ماضی واین دلالت میکند بر آنکه پیشتر ازان مخلوق وآماده بوده اند والا لازم آید
که کلام الهی دروغ وکذب محمول بود تعالی الله عن ذلك علوا كبيرا و حمل کردن آن
بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغهٔ ماضی بواسطه اشعار بر تحقق وقوع آن

بر کردانیدن کلام است از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی بآن قاضی باشد برین وجه استدلال
کرده اند جمهور اشاعره بر مطلوب مذکور و والد بزرگوار را قدس سره درین مقام کلامی است
که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر مدعا بمذهب معتزله که قایل شده اند بآنکه
قرآن حادث است یعنی نبود وپیدا شد بحسب ظاهر صورتی دارد و اما بر مذهب اشاعره که
کلام نفسی را قدیم میدانند ومیکویند کلام لفظی مدلول کلام لفظی است مشکل است
زیراکه بهشت ودوزخ باعتقاد ایشان حادث است پس ناچار است
ایشان را که هر صیغهٔ ماضی که در باب بهشت ودوزخ در قرآن واقعست
بر معنی مستقبل حمل کنند تا بر خدای تعالی دروغ لازم نیاید پس استدلال
مذکور بمذهب ایشان تمام نباشد وبخاطر میرسد که کلام اشاعره را برین
وجه توجیه توان کرد که مراد ایشان ازین کلام بحث الزامیست با اکثر
معتزله مثل عباد و ابو هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و
دوزخ را الآن مخلوق نمیدانند ومیکویند روز قیامت مخلوق خواهند
شد با آنکه قرآن پیش ایشان حادثست و لهذا مناسب که استدلال کرده
باشند بر مطلب مذکور باخبار الهی از قصهٔ آدم وحوا علی نبینا وعلیهما السلام
بآنکه ایشان ساکن بهشت بودند و باغوای شیطان ایشان را در خوردن
کندم مستحق خروج ازان شدند و بامر الهی بیرون آمدند برینوجه که اگر بهشت
مخلوق نباشد لازم می آید که اخبار مذکور از جانب خدای تعالی مقرون بصدق نباشد.

بحث معتزله با والد بزرگوار

تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و این استدلال نیز ضعیف است با آنچه بعضی مفسرین
ذکر کرده اند که جنتی که خدای تعالی از خروج آدم و حوا از آن خبر داده است
باغی است از باغهای دنیا که با ایشان ارزانی داشته بود و ایشان قدر نعمت
ندانسته خود را مستحق خروج از آن ساختند و مؤید قول ایشان است حدیثی که
روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسن بن بشیر که گفت
سوال کردم از امام جعفر صادق علیه السلام از حقیقت بهشت آدم علی نبینا
وعلیه السلام حضرت فرمودند که جَنَّةٌ مِن جِنانِ الدنیا تطلع فیها الشمس
وَالقَمَرُ وَلَو کانَت مِن جِنانِ الآخرة ما خرج منها ابداً یعنی بهشت آدم باغی
بود از باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت
می‌بود هرگز از آن بیرون نمی آمد و اما آنچه در شرح مقاصد و شرح جدید
تجرید مذکور است که قایل شدن با آنکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای
دنیا متضمن تلاعب و بازی کردن در امور دین است و مخالفت اجماع مسلمین
از حلیه استقامت عاریست زیرا که تلاعب و بازی در امور دین کاهی لازم
اید که اعاظم مفسرین نقل آن نکرده باشند و احادیث نبوی بر طبق آن
وارد نشده اما بعد از آنکه اکثر مفسرین نقل کرده باشند و از ائمه اطهار روایت
آن بصحت رسیده باشد ظاهر است که از قبیل تلاعب و بازی نخواهد بود و اما
اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند ثابت نیست آن در معرض

بحث مصنف با شارح مقاصد

منعت

منعت و قول الهی را که قُلنَا اهبِطُوا مِنهَا جَمِیعاً یعنی که گفتیم
ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که فرود روید از بهشت همه
شما اصلا دلالت بر آن نیست که بهشت مذکور در روی زمین نبوده است
زیرا که نقل کردن از زمینی بزمین دیگر نیز هبوط می نامند چنانچه بعد از آنکه
که قوم موسی علی نبینا و علیه السلام او را تکلیف کردند که از پروردگار
خود برای ما درخواه که بدل من و سلوی که از عطای آسمانی بود سیر
و پیاز و عدس و خیار از زمین برویاند با ایشان خطاب رسید که
أَتَستَبدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدنیٰ بِالَّذِی هُوَ خَیرٌ اهبِطُوا
مِصراً فَإِنَّ لَکُم مَا سَأَلتُم یعنی آیا بدل میکنید آنچه را که بحسب
واقع زبون تر و خوارتر است با آن چیزی که در نفس امر بهتر و نیکوتر است
فرود آیید بشهری از شهرهای ارض مقدسه که بدرستی که مر شما راست در آن
شهر آنچه خواستید آنرا چه ظاهر است که مراد بهبوط درین آیه انتقال از آن
زمین است بشهری از شهرها نه فرود آمدن از غیر زمین بزمین نهایتش
ظاهر قول خدای تعالی جای که میفرماید قُلنَا اهبِطُوا بَعضُکُم لِبَعضٍ
عَدُوٌّ وَلَکُم فِی الأَرضِ مُستَقَرٌّ وَمَتاعٌ إِلیٰ حِینٍ بحسب که دلالت
کند بر آنکه هبوط ایشان از غیر زمین بود بزمین زیرا که معنی آیه
والله اعلم آنست که گفتیم ما آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس را که

فرود روید از بهشت بدنیا بعضی از شما بعضی را دشمن و در شما راست در
زمین قرارگاه و متاع زندگانی و برخوردار تا هنگام رسیدن آجال و بسر
آمدن اعمار فلیتامل مترجم گوید مترجم گوید وجه تامل در حاشیه برین وجه
مذکورست که می تواند که الف و لام الارض الف و لام عهد باشد نه الف و لام
جنس و مراد بهبوط ها آنچه در ترجمه آیات سابقه سبق ذکر یافت و معنی آیه
والله اعلم این باشد که انتقال نمائید ازین باغ بزمین دیگر که شما راست در آن
زمین قرارگاه و متاع زندگانی تا وقت رسیدن اجلهای شما پس این
آیه را نیز دلالت بر مدعای مذکور نباشد والله اعلم نمایش دوم بباید دانست
که ازین حدیث دو امر مستفاد میشود اول باقی ماندن نفس ناطقه انسانی
بعد از خرابی و از هم پاشیدن بدن و این امریست که اکثر عقلای ملل و حکمای
فلاسفه بر آن رفته اند و انکار آن نکرده اند مگر گروهی اندک مثل جمعی از
اطبا که قایل شده اند بانکه نفس مزاج انسانیست و امثال ایشان از جماعتی که
چندان اعتباری بایشان و سخنان ایشان نیست و شواهد عقلی و نقلی بر
بقای نفس بعد از مفارقت بدن بسیارست و کتاب مطالب العالیه که از
مصنفات امام فخر رازیست بر بسیاری از آن اشتمال دارد و گفته است
درین باب مدلول آیه کریمه وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا

آتیهم الله

آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ
مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی مپندار
ای محمد که آنانرا بصدق نیت کشته شده اند در راه خدا آنکه ایشان
مردگانند بلکه ایشان زندگانند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند
از میوه های بهشت در حالتی که شادمان و فرحناکند بآنچه عطا کرده است خدا تعالی
بدیشان از فضل خویش و شادمان میشوند به بشارت بانانکه هنوز در
نرسیده اند بایشان از پس ایشان و امیدوارند که بدیشان رسند و در
کرامت با ایشان شریک شوند یا شادمان میشوند بانکه بر احوال اخرویه اخلاف
اطلاع یافته یقین میدانند که هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه از پیش
ایشان خواهد آمد و نخواهند بود که اندوهناک شوند بر مفارقت دنیا و آنچه
در آن گذارند نقلست از ابن عباس که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
صحابه را گفت چون برادران شما روز احد شهید شدند حضرت عزت جانهای
ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در هوای بهشت طیران کنند
و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت
بر حاشیه خوابگاه ایشان قنادیل زرین بسر در سایه پایه عرش آویخته و ایشان
میگویند خداوندا که خبر دهد برادران و یاران ما را ازین سعادت که یافته ایم
رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت گردد حق سبحانه و تعالی برای تعریف حال ایشان

تشریف این آیه ارزانی فرموده و بعضی گفته اند پدر جابر انصاری که
از شهدا بود از حق سبحانه که مرا بار دیگر بدنیا فرست تا دیگر باره شربت شهادت
بچشم فرمان رسید که حکم ازلی بر این وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع
باشند گفت بار خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده
یاران مرا خبر کن این آیه نازل شد والله اعلم امر دوم آنکه بعد از مفارقت
بدن تعلق میگیرند بشبحهای مثالی که در هیات و صورت مشابه بدنهای
اصلی باشند چنانچه صوفیه و حکمای اشراق بر آن رفته اند و در حدیث سابق
نیز اشعاری بر آن بود و آنچه از احادیث که از ائمه اهل البیت علیهم السلام منقول است
مستفاد میشود آنست که تعلق نفوس باشباح مذکور در عالم برزخ که
ما بین موت و قیامت خواهد بود و در صورت اشباح مذکور تنعم خواهند
داشت و احساس الم و لذت خواهند نمود تا قیام قیامت بعد از آن از
اشباح مذکور ببدنهای اصلی عود خواهند کرد و همچنانچه در دنیا بودند
جلوه گر خواهند شد و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب
کلینی در آخر کتاب جنایز از کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که
إنّ الأرواح في صفة الأجساد في شجر في الجنة تتعارف وتتسائل
فإذا قدمت الروح على الأرواح تقول دعوها فإنها قد أقبلت
من هول عظيم ثم يسألونها ما فعل فلان فإن قالت لهم تركته حيا

درخواست صح

و ما فعل فلان صح

ارجحوه

ارجحوه وإن قالت لهم قد هلك قالوا قد هوى هوى یعنی بدرستی که
روحهای انسان بصفت جسدهای ایشان در درختی اند در بهشت یکدیگر را
میشناسند و از یکدیگر خبرها می پرسند پس چون روحی از بدن مفارقت کرده
بر ایشان وارد شد بگویند یکی از ایشان که بگذارید او را که دل با خود آرد
چرا که از هول عظیمی خلاصی شده روی بما آورده است بعد از آن از وی پرسند
که فلانی چه کرد و فلانی بچه عمل اقدام نمود پس اگر در جواب ایشان گوید او را
زنده گذاشتم امید بآمدن آن می بندند و اگر گوید هلاک شد میگویند هوا هوا
یعنی فرو رفت فرو رفت کنایه از آنکه بجهنم واصل شد چه اگر از اهل بهشت
می بود بما ملحق میشد و در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
شده است که إنّ أرواح المؤمنين في حجرات في الجنة يأكلون من
طعامها ويشربون من شرابها ويقولون ربنا أقم لنا الساعة وأنجز
لنا ما وعدتنا وألحق آخرنا بأولنا یعنی بدرستی که روحهای مؤمنان در
حجرهای بهشت اند و از طعامهای بهشت میخورند و شرابهای بهشت را می آشامند
و میگویند قایم ساز پروردگار ما قیامت را و وفا کن بوعده که بما کرده و ملحق
ساز آخر ما را باول ما و در باب ارواح کافران برخلاف این روایت شده
یعنی روایت شده است که آنها در حجرهای دوزخ خواهند بود و خوردنی ایشان
طعام و شراب دوزخ خواهد بود و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ

پروردگارا صح

ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از امام جعفر صادق علیه السلام
که آن حضرت فرمودند بیونس بن ظبیان که ما یقول الناس فی روح المؤمنین
یعنی مردم چه میگویند در باب ارواح مومنان و حقیقت حال آن بعد از مفارقت
بدن یونس گفت میگویند در حواصل مرغان سبز خواهند بود در میان قندیلها
که از زیر عرش آویخته است پس حضرت علیه السلام فرمودند سبحان الله
المؤمن اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طائر اخضر یا یونس
المؤمن اذا قبضه الله تعالی صیر روحه فی قالب کقالبه فی الدنیا فیاکلون
و یشربون فاذا قدم علیهم القادم عرفوه بتلک الصورة التی کانت
فی الدنیا یعنی یاد میکنیم بپاکی از جمیع نقایص خدا را ابدا است که مومن بزرگوار
تر است نزد خدای تعالی از آنکه روح او را در چینه دان مرغ سبزی جای دهد
ای یونس مومن را چون قبض روح شود میگرداند حضرت عزت روح
او را در قالبی مانند قالبی که در دار دنیا در آن جای داشته پس در آن
قالبها میخورند و میآشامند و چون روحی از بدنی مفارقت کرده بر ایشان
وارد شود او را میشناسند بهمان صورتی که در دنیا بر آن صورت بوده و
امثال این احادیث در طریق شیعه اهل بیت بسیار وارد است و در طریق
اهل سنت نیز بعضی احادیث که در معنی با این احادیث نزدیک است نقل شده است
والله اعلم بحقیقة الامر تناسخ بعضی را توهم شده است که قایل شدن

بانکه

بانکه ارواح انسان بعد از مفارقت بدنها باصلاح اشباح مثالی تعلق میگیرند
چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن شد قایل شدن بتناسخ است و این
توهمی است بیجا و خیالیست باطل چه تناسخی که جمیع فرق اسلام بر باطل بودن
آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدنها باصلاح باجسام
دیگر در همین عالم کون و فساد یا اجسام عنصری که ترکیب یافته باشد از عناصر
اربعه که عبارت از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکما گمان
برده اند و قسمت کرده اند آن را بر نسخ و مسخ و فسخ و رسخ بر این وجه که
اگر انتقال مذکور باز ببدن انسان نیست نسخ است و اگر ببدن حیوان
دیگر است از بهایم و سباع مسخ و اگر بقالب نباتات است مثل ریاحین و
اشجار فسخ و اگر بصورت جماد است مثل زخارف و احجار رسخ تفصیل
و بیان که در شرح تجرید و بعضی دیگر کتب کلامی مذکور است یا باجرام فلکی که
عبارت از افلاک است با آنچه در وی است از کواکب و امثال آن ابتداء یا بعد از آن
که ببعض اجسام عنصری تعلق گرفته باشد بر اختلاف آراء باطله ایشان که در
محل خود تفصیل یافته اما قایل شدن بانکه در عالم دیگر و در غیر این نشأه تعلق
ببدنهای مثالی میگیرند و در مدت برزخ که از وقت مردن است تا قیام قیامت
در آن بدنها بعبادت پروردگار قیام مینمایند و بعد از قایم شدن قیامت باز
ببدنهای اول بقدرت الهی عود میکنند بر این وجه که اجزای بدنهای اصلی را که متفرق شده اند

مذاهب

وازهم پاشیده اند و جمع مینمایند و بهم ترکیب میدهند یا برین وجه که از
کتم عدم باز مثل بدن اول بدنی خلق میکنند علی اختلاف المذهبین نزد
هیچکس قول بتناسخ نیست و اگر اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را
نیز تناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و نیز باید دانست که اینکه ارباب
تناسخ در معرض انکار اصحاب حق اند و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان
کرده اند نه بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند باینکه روح از بدن اصلی
ببدن دیگر انتقال می یابد و الا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیه اهل اسلامست
تناسخ باشد چه آن نزد بسیاری از اهل اسلام برین وجه است بلکه بواسطه آنست
که ایشان نفوس انسانی را قدیم میدانند و میگویند روح در همین عالم کون
و فساد از بدن اول ببدنهای عنصری یا فلکی انتقال می یابد و معاد جسمانی
آخرت که از ضروریات دین است و مخبر صادق بآن خبر داده قایل نیستند
چنانچه امام فخر رازی در کتاب نهایة العقول تصریح باین معنی کرده است و هذه
عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها الی الابدان لا
فی هذا العالم والتناسخیة یقولون بقدمها و ردها الیها فی هذا العالم و ینکرون
الآخرة والجنة والنار وانما کفروا من اجل هذه الانکار یعنی اهل اسلام میگویند
ارواح همه حادث اند و بعد از مفارقت بدنها باز تعلق ببدن خواهند گرفت
اما نه درین عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند و میگویند باز درهمین عالم

ناطقة

نفی

نفی ببدنهای دیگر خواهند نمود و منکر آخرت و بهشت و دوزخ اند و اینکه
اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه اینست پس ظاهر شد که فرق بسیارست
میان تناسخی که سبب کفر ایشان شده و میان آنچه اهل اسلام بآن قایل
شده اند و الله الهادی انجام باید دانست که آنچه در بعضی احادیث اصحاب
ما رضوان الله علیهم وارد شده است که شبحهای نفوس ناطقه بعد از مفارقت
ابدان مادام که در عالم برزخند بآنها تعلق میگیرند جسم نیستند و بصورت
بدنهای عنصری که گذشته اند حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر سخن میکنند
و از اکل و شرب لذت می یابند و بسیار است که در هوا می باشند میان
آسمان و زمین و در روی هوا با یکدیگر ملاقات مینمایند و یکدیگر را می شناسند
و امثال این امور که دلالت دارد بر نفی جسمیت از ایشان و اثبات
لوازم جسمیت از برای ایشان بنا بر آنچه در کلینی و غیر آن از امیر المؤمنین
علیه السلام و اولاد اطهار آنحضرت که بمرتبه عصمت و امامت فایزند
روایت آن بثبوت پیوسته اعطای آن می کند که اشباح مذکور
از کثافت جسمانیات در گذشته اند و بلطافت مجردات
نرسیده بلکه ایشان ذو جهتین اند و واسطه اند میان جسمیات
و مجردات و موید اینمعنی است آنچه طایفه از اکابر حکما گفته اند که در
وجود عالم مقداریست غیر عالم حسی که واسطه است میان

عالم مجردات و عالم مادیات نه بآن لطافت است و نه باین کثافت
دران عالم مر اجسام و انواع اعراض را از حرکات و سکنات و
آوازها و طعمها و بویها و غیر آن شبحهای مثالی هستند که بذات خود
قایمند و تعلق دارند اما نه بماده و آن عالمیست وسیع و جهانیست
فراخ که ساکنان آن بطبقات مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت
و کثافت و خوشی رویی و زشتی صورت و مر ایشان را دران
بدنهای مثالی جمیع حواس ظاهری و باطنی موجود است که بآنها ادراک
لذت و الم می نمایند و از نعم جسمانی و روحانی انتفاع می یابند و مولانا
قطب الدین محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم
را بانبیا و اولیا و بزرگان حکما نسبت داده است و بالجمله اگرچه
برهانی از براهین عقلی بر وجود آن قایم نیست و لیکن ببعضی
ظواهر نقلی تایید یافته است و ارباب عرفان و اصحاب حال
دعوی یافت آن بمجاهدات ذوقیه نموده اند و بمشاهدات
کشفیه اثبات آن کرده و ظاهر است که ارباب ارصاد
روحانی در درک مطالب و دریافت حقیقت اشیا
بلند پایه ترند از اصحاب ارصاد جسمانی پس چنانچه
تصدیق می نماییم این جماعت را در آنچه دعوی یافت آن

مینمایند

مینمایند از مخفیات عالم فلکی سزاوار آنست که تصدیق
نماییم آن جماعت را نیز در آنچه خبر میدهند از آن از اسرار
عالم قدوسی ملکوتی و الله وکیل علی ما نقول عالم
بحقایق الامور من المنقول و المعقول انه ولی الخیر
و ملهم الصواب و بیده مفاتیح الابواب و ها انا اختم الکلام حامداً
بعد علی توفیق الاتمام و مصلیاً علی رسوله سید الانام و آله البررة الکرام
و مسلماً مستغفراً الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی اشرف
المرسلین و النبیین من الاولین و الآخرین قد وفقت بتحریر تتمیم
هذه النسخة الشریفة الجلیلة المبارکة من الله الوهاب الکریم وقت الضحی یوم
الاربعاء فی شهر الخامس من السنة الثامن من العشر الخامس بعد الالف
من الهجرة و انا اقل عباد الله الغنی المذنب العاجز الراجی الی الله


الملک الحقیر ابن الحسین ابن الحسن ...
اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع
المؤمنین و المؤمنات
بحق النبی و الولی
آمین رب
العالمین

بسم الله الرحمن الرحيم

ايها الفاضل الزكي والعالم الالمعي وزبدة الفضلاء العظام وخلاصة الاجلاء
الكرام وسلالة الاصفياء الفخام ونتيجة العلماء الاعلام احسنت احسنت
في توضيح المباني وتنقيح المعاني بعبارات اصفى من الماء الزلال والطف
من السحر الحلال كاشفة اللثام عن حور مقصورات في الخيام و
رافعة النقاب عن وجوه الكواعب الاتراب الفاظها تزري بالدرر العوالي
وتكسر قيمة الجواهر الغوالي قد جمعت من المزايا ما سلم بنان القلم عدم
حصرها واحصائها ونطق برهان التطبيق بالعجز عن اثبات انقطاعها و
انتهائها حتى صار اكثر الكتب المتداولة والزبر المتناولة تحتمر ان تعرى
عن الملابس العربية وتتحلى في الحلل الفارسية فشكر الله مساعيك وادام
معاليك فقد كشفت الاستار عن ابكار الافكار على نهج غريب تتعشق
اليه الطباع ومنطق قريب يكاد يدخل القلوب قبل الاسماع وليس
هذا عجيبا من فطنتك الوقادة وفطرتك النقادة وطبيعتك الالمعية
وسجيتك اللوذعية لانك غصن دوحة العلم والكمال وثمرة شجرة الفضل والافضال
كتب في الاوان مؤلف الكتاب اقل العباد محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي تجاوز الله عن سيئاته
في ثاني شهر شوال المختوم بالسعادة والاقبال سنة سبع وعشرين بعد الالف حامدا مصليا مستغفرا



بسم الله الرحمن الرحيم

ايها الفاضل الزكي والعالم الالمعي وزبدة الفضلاء العظام وخلاصة الاجلاء
الكرام وسلالة الاصفياء الفخام ونتيجة العلما



ايها الفاضل

ايها

كل من عليها فان

بسم الله الرحمن الرحیم

کمال هم

کمال همنشین در من اثر کرد

قل انما بشر

وجعلنا من الماء کل شیء حی

کمال همنشین در من اثر کرد

وگرنه من همان خاکم که هستم